نسخه لطفی تبریزی
از واقف [illegible]
۶۹/۶/۲۳



2

## سؤال وجواب حضرت حجة الاسلام وآیة الله فی الانام سید العلماء الاعاظم سیدنا ومولانا وملاذنا السید محمد کاظم الطباطبائی دام ظله العالی

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین انه خیر معین

1 **سؤال** (۱) هرگاه مقلد احکام وقایع وموضوعات را از مجتهدی که مقلد خودش است اخذ
نمود آیا بموت مجتهد این احکام باطل خواهد بود و دوباره مقلد باید همین موضوعات را از مجتهد حی
اخذ نماید ویا اینکه باطل نمیشود بلکه در موضوعات اخر وحوادث باید بمجتهد حی رجوع نماید وآیا
عنوان مجتهد بالنسبه بمقلد عنوان دلیلیت است مثل نبی یا وصی بالنسبه بمجتهد ویا اینکه عنوانش عنوان
استنابه است در استنباط حکم موضوع واستخراج حکم بهریک از دو عنوان بطلان احکام مستخرجه
ومستنبطه بزوال دلیل ویا نائب چه معنی دارد وبر تقدیر عدم بطلان وعدم زوال با اینکه مثلا گفته شود
امر ان احکام راجع بتشخیص مقلد باستنابه ویا بدلیلیت مجتهد نیست که زائل شود واز تحصیل انها فراغت بهم رسانید
پس تحصیل بعد از تحصیل وتشخیص بعد از تشخیص چه معنی دارد واحکام اخر تحصیل حکمش نشده باشد
مجتهد حی ویا دلالت ان تحصیل انها لازم است پس بنا برین تقدیر انچه متعارف است از علماء ومتداول است
در السنه از حکم بوجوب بقاء بر تقلید مجتهد میت یا این حکم افتاء است از مجتهد بمعنی بیان حکم عمل
مکلف است اگر چنانچه باشد فعلیکه در این مرحله موضوع این حکم باشد چیست ویا انکه حکم فرعی
نیست بلکه معنی ان تثبیت احکام موضوعات است که از مجتهد میت اخذ شده ویا انکه تصویب ان





احکام وتصدیق است که مرجعش بطابق در روایت بر تقدیر انکه تثبیت باشد حاجت بان چیست ثم متابعت
مقلد در چنین حکم که راجع ببیان حکم فعلی از افعال مقلد نیست چه دلیل دارد پس از اینها هرگاه مجتهد میت
از جمله احکامش ان باشد که بموت مقلد احکامش در حق مقلد باطل میشود تثبیت مقلد در چنین حکم معنایش
چه میشود ودیگر انکه در تحقق تقلید اخذ احکام کافی است یا انکه علاوه معتبر است در صورت اعتبار قضایا انکه
عمل بان اتفاق نمی افتد یا شخص در انها بلا تقلید است یا انکه عمل بلزوم تقلید است وخود تقلید محقق میشود
علی نحو الجواز **جواب** بسم الله الرحمن الرحیم تقلید عبارت است از گرفتن قول ورای کسی را در مطلب
بدون دلیل تفصیلی بر ان مطلب با اینکه قول او را دلیل مطلب خود قرار دهد مثل رجوع کردن غیر اهل خبره باهل
خبره که چون خودش دلیل وراه فهم مطلب را ندارد قول اهل فهم را دلیل خود میگیرد پس قول مجتهد از برای
مقلد از باب دلیلیت است نه استنابه در استنباط چنانچه بعضی گفته اند چرا که علاوه بر اینکه معنی واضح بنا ندارد
جمله از اشکالات بران وارد است که مقام بیانش نیست وچون دلیل بودن قول مجتهد یا از باب رجوع باهل
خبره است که بناء عقلا بران است یا از باب تعبد است پس علی ای حال محتاج است بدلیل اعتبار از امضاء بناء
عقلا یا از دلیل تعبد که اجماع واخبار باشد نظیر دلیل بودن قول مخبر از برای مجتهد ودلیلیت ان در اطلاق
وتقیید از حیث حیوة ومماة مجتهد تابع دلیل اعتبار ان است پس ممکن است که مطلق باشد مثل قول و
شهادت بینه که بموت باطل نمیشود وهم چنین خبر واحد از برای مجتهد وممکن است که مقید باشد بمادام
الحیوة نظیر انکه مقید است بمادام باقیا علی الاسلام والایمان والعدالة والعقل که اگر کافر شود یا فاسق یا

دیوانه قولش از اعتبار می افتد پس باید مقلد در اعمال لاحقه رجوع بغیر او نماید و قول از حجیت و دلیلیت ساقط
میشود و چون مقلد راه باین مطلب ندارد که بفهمد که دلیلیت و مطلقیت یا مقید بمادام الحیوة باید رجوع
نماید بمجتهدین و قول خود ان میت در این باب ثمری ندارد چرا که بقاء اعتبار او اول کلام است پس باید رجوع
بمجتهد حی کند در این مسئله و مجتهدین را در این باب سه قول است بعضی قائلند باینکه بقاء بر تقلید میت
جایز نیست و قول مجتهد از دلیلیت ساقط است یا از جهة انکه ادله اعتبار ان اطلاق ندارد و قدر متیقن مادام
الحیوة است و یا از جهة اینکه انچه دلیل است رای و اعتقاد اوست و ان بموت زایل میشود پس کما اینکه اگر مجتهد
حی عدول کند از رای خود یا عامی شود جایز نیست از برای مقلد بقاء بر قول اول او و کذلک اگر بمیرد و بعضی قائلند
بوجوب بقاء بدعوی انکه دلیلیت او مطلق است و مقتضای مثل فسئلوا اهل الذکر این است که اگر عمل ابتدا
کند و بعد از رجوع عالم شده است پس دیگر جای سؤال نیست یا بدعوی استصحاب بقاء احکام ثابته یا غیر ذلک
و بعضی قائلند که بقاء و عدول هر دو جایز است از جهة اینکه اگر چه دلیلیت او باقیست ولکن از جهة تعارض
مجتهدین مخیر است ما بین اقوال انها مثل ابتداء تقلید نظیر تعارض خبرین بناء بر تخییر استمراری و این قول اقوی است
و لازم این اگر چه جواز عدول است در حال حیوة نیز الا اگر جایز ندانیم از جهة شهرت و اجماع منقولات
که در ما نحن فیه موجود نیست و از این بیان معلوم شد که قول مجتهد حی بجواز بقاء و عدم ان از باب اقامه است
نه تثبیت و تصدیق بلکه این دو معنی ندارند و متعلق انها یا بقاء دلیلیت است یا جواز تطبیق اعمال لاحقه
بر قول او مثل انکه در حال حیوة میگوید واجب است بقاء و جایز نیست عدول یا جایز است یا واجب است
اگر اعلمی پیدا شود و ضرر ندارد قائل بودن مجتهد بعدم جواز بقاء بر تقلید میت چرا که در این مسئله

رجوع



رجوع باو نمیکند بلکه ممکن نیست رجوع باو پس در اینمسئله رجوع میکند بمجتهد حی و بفتوای او باقی میماند بر فتوای یکی
او و این مانعی ندارد و اما مسئله اخیره اگر چه ممکن است که تقلید محقق نشود الا با خذ و عمل که لازم این است که
اگر اخذ کند و لکن اعمال را ترک کند مثل این باشد که اصلا اخذ نکرده و ممکن است که اخذ تنها کفایت کند و لازم
شود بمجرد همین و ممکن است که اخذ کافی باشد و لکن قبل العمل جایز باشد عدول بخلاف ما بعد العمل الا اینکه اقوی
این است که کفایت میکند اخذ اجمالی اگر چه باین مقدار باشد که رساله او را بگیرد و ملتزم و بانی شود بر عمل کردن بانچه
در انست **سؤال (٢)** در مسائل احتیاط مطلق که فتوی نمیفرمائید تکلیف مقلد چه چیز است تقلید غیر را ١٠
نماید با نه و بر فرض تقلید غیر رعایت الاعلم فالاعلم لازم است یا نه **جواب** در مسائلیکه فتوی نباشد و احتیاط
مطلق باشد جایز است رجوع بغیر الاعلم فالاعلم **سؤال (٢)** دو شریک در مال الاشاعة مقلد دو مفتی که فتوای ١١
ایشان در خمس و زکوة مختلف باشد هر کدام برای مفتی خود عمل نموده تصرف هر یک در ان مال چه صورت دارد **جواب**
مانعی ندارد چرا که حکم هر یک در باره دیگری جاری و ممضی است **سؤال (٣)** در عبادت اگر شخص باحتیاط ١٢
عمل کند بدون تقلید چه صورت دارد **جواب** اقوی جواز ترک اجتهاد و تقلید و عمل باحتیاط است بلکه بعض
هم جایز است چه بحسب موارد چه بحسب جهات مثل اینکه باجتهاد یا تقلید فهمید که فلان عمل حرام نیست لکن نمیداند
که واجب است یا مباح یا مستحب یا مکروه پس جایز است عمل باحتیاط باتیان بان اگر چه احتمال حرمت هم میدهد و همچنین
جایز است احتیاط باخذ باحوط القولین از مجتهدین با اینکه اقوال دیگر یا احتمالات دیگر هم باشد با فرض اعلمیت ان دو از
دیگران و تساوی ان با شک در اعلمیت احدهما **سؤال (٦)** کسی بفتوای مجتهد حی باقی بود بر تقلید میت و بعد تقلید حی ٦
نمود در همان مسئله که باقی بر تقلید میت بود مدتی اگر دوباره رجوع بتقلید همان میت نماید ایا بقاء صادق است یا انکه
تقلید بعد العدول است و جایز نیست و اگر تقلید حی از روی غفلت واقع شده باشد یعنی ملتفت نبود که در این مدت باقی بر تقلید
مفتی میت بوده بلکه بگمان انکه در این مسئله مفتی میت فتوی نداشت تقلید این حی نمود فرقی در حکم هم میرسد یا نه
و اگر با این غفلت مفروضه استفتاء از مفتی حی نمود قبل از وصول فتوای او ملتفت شده که مفتی میت فتوی داشت

## مسائل تقلید

که دران تقلید نموده بوده ایا با این استفتاء رجوع متحقق شد که بقاء صدق نکند یا نه **جواب** تقلید بدون
و بعد از عدول بحی جایز نیست رجوع بان میت و فرق ما بین غفلت و التفات نیست و مجرد استفتاء قبل از وصول
فتوی عدول نیست که نتواند باان باقی بر تقلید ان میت باشد والله العالم **سؤال (۴)** شخص عامی اکر از عالمی ۴
مسئله سؤال نماید لازمست که بفتوای مفتی او که تقلید میکند یا انکه تکلیف او تقلید ان مفتی است بکوید یا انکه
ان عالم میتواند بفتوای مفتی دیکر جواب بکوید یا انکه اکر مجتهد است برای خود جواب بدهد و بر هر تقدیر لازمست
در جواب مفتی را معین نماید برای سائل یا نه بعضی از عوام هستند که اصلا تقلید مجتهدی نمیکنند و معنی تقلید را
نمیدانند و کاهی مسئله از عالم میپرسند **جواب** بر فرض اینکه ان عامی تقلید صحیح کرده است و مفتی او جایز
التقلید یا محتمل باشد که چنین است واجبست برای مجتهد عامی جواب بکوید اکر بداند که حکم در باره او انست پس
جایز نیست که بغیر ان اورا وادارد و اکر تقلید او صحیح نباشد بمعنی انکه مجتهدی که تقلید او میکند معلوم
باشد که جائز التقلید نیست میتواند که بفتوای مجتهد دیکری که جایز التقلید است اکرچه خود مسئول باشد
جواب بکوید بلکه لازمست از باب ارشاد جاهل و علی الظاهر لازم نیست که مفتی را برای او معین کند بعد از انکه
بداند که تقلید میکند غایة الامر خیال میکند که مفتی او فلان است و در واقع شخص دیکری است و احوط تعیین
و اکر هیچ تقلید نکرده یا معنی تقلید را نمیداند باید او را ارشاد کرد اکرچه بعید نیست جواز قناعت کردن بذکر
مجتهد جائز التقلید و وادار کردن او را بر عمل اکرچه معنی انرا باو نفهمانند والله العالم **سؤال (۵)** فتوای مجتهد حی ۵
اعلم اکر از برای شخص مقلد موجب عسر و حرج باشد میتواند رجوع بغیر اعلم نماید و یا فقط فتوای غیر اعلم تقلید
نماید یا عمل بقول مشهور نماید **جواب** اکر مراد حرج در اصل فتوی باشد مثل اینکه غساله را نجس میداند و
این موجب حرج است باین شخص پس باید بقدر رفع حرج رفع ید بکند و بقدر الامکان عمل کند بر طبق فتوی و
هم چنین مثل ترتیب فوائت قضاء لازم بداند علی ما اجمل و از جهة کثرت ان حرج لازم اید از احتیاط کردن بتحصیل
ترتیب و مثل اینکه در قضاء فوائت فتوای او بترتیب ما بین اداء و قضاء باشد یا مذهب او مضایقه و فوریت قضاء



## مسائل تقلید

قضاء باشد و اکر مراد حرج در تحصیل فتوای اعلم باشد پس باید بنا بر وجوب تقلید اعلم احتیاط کند با امکان یا اینکه در
مسئله که مذهب او را نمیداند عمل باحتیاط کند و اکر ممکن نباشد یا حرج باشد جائز است رجوع بغیر اعلم و هم چنین
۷ نسبت بغیر اعلم و اموات و قول مشهور والله العالم **سؤال (۷)** شخص مدتی تقلید میکرد مجتهدی را و این مجتهد بعض
احتیاطهای لازم داشت با بعضی از فتوی که این شخص بران مطلع نشده و مدتی عمل کرده بخلاف احتیاط و بعض فتوی
ایا میتواند در عمل کذشته رجوع کند بمجتهدی که این احتیاطها را لازم نمیداند یا عمل خلاف ان فتوی را صحیح میداند
یا نه **جواب** اما نسبت باحتیاطات پس میتواند رجوع کند و اما در فتاوی پس در انچه تقلید کرده و مع ذلک عمل کرده
مشکل است بلی اکر تقلید نکرده باشد میتواند رجوع کند اکر تقلید بدوی ان مجتهد از برای او جایز باشد یا اینکه
۲ باشد با مجتهد اول والله العالم **سؤال (۲)** هرکاه مقلد مجتهد اعلم مخالفت اعلم را بداند با عالم ایا جایز است که عمل
کند بقول غیر اعلم یا نه **جواب** احوط تقلید اعلم است مطلقا اکرچه مخالفت را نداند پس باید فحص کند و در زمان فحص
با امکان احتیاط بدون حرج و مشقت احتیاط کند بلکه اکر بداند موافقت غیر اعلم با اعلم باید تقلید کند اعلم را بمعنی
اینکه ان حکم را بعنوان کفته او بکیرد پس اکر بکیرد انرا بکفته غیر اعلم یعنی او را فقط واسطه قرار دهد و مرجع خود بداند
مشکلست و مثل اینست که تقلید کند مجتهد غیر جامع الشرائطی را که موافق است با جامع الشرائط در فتوی که مجزی
نیست اکر چه بر نکردد بتقلید جامع الشرائط و تقلید اعلم و نظیر این است که در قضیه فاسقی شهادت بدهد و دو عادل
هم شهادت بدهند و حاکم شرع معتمداً علی شهادة ذلک الفاسق حکم کند نه از بابت شهادت ان دو عادل پس
حکم صحیح نیست چون بمیزان شرعی نشده است اکر علی وجه التقیید باشد بلی اکر تقلید کند غیر اعلم را بر وجهی که بر کردد
بتقلید اعلم یا بمعنی که چون میداند که مطابق با اعلم است عمل میکند از جهة مطابقه او با اعلم نه از جهت فتوی غیر اعلم
۸ مانعی ندارد چون در حقیقت تقلید اعلم است **سؤال (۸)** شخصی در اول تکلیف تقلید از مجتهدی کرده بعد از وفات
او تقلید از مجتهد دیکر کرده که بقاء را جائز نمیدانست بعد از وفات مجتهد ثانی هم تقلید از مجتهد ثالث کرده که او هم بقاء
حرام میدانست بعد از فوت این ثالث هم میخواهد تقلید ان رابع کند که بقاء را واجب داند ایا تکلیف رجوع بفتوای

## مسائل تقلید

مجتهد اول است یا عمل بفتوای ثالث **جواب** اظهر نزد احقر بقاء بر تقلید ثالث است و عدول باول وجه واضحی
ندارد اگرچه بعضی فرموده‌اند چون از اول عدول کرده است بدویم و از او بسیم بتقلید صحیح پس اگر عمل کند بفتوای
اول در حقیقت تقلید ابتدائی از میت میشود نه بقاء بر تقلید و مفروض این است که بقاء جایز یا واجبست نه
٩ تقلید بدوی و اصلا العالم **سؤال (٩)** هل یجوز التبعیض فی التقلید فی المسائل مطلقا اذا کان المجتهدان متساویین
٣ او لم یعلم او یظن بتفاوتهما **جواب** نعم یجوز التبعیض ما لم یعلم بالعلم الاجمالی بمخالفة الواقع **سؤال (٣)** تقلید غیر اعلم
در مسئله که اعلم فتوی دارد جایز است یا نه و بر فرض عدم جواز وجوب تقلید اعلم از چه جهة است **جواب**
تقلید غیر اعلم با وجود فتوی از اعلم خلاف احتیاط وجوبیست و وجدان در محل خود مقرر است و از برای عامی ملتفت
قناعت بدون آن خلاف حکم عقل است چون باید قطع حاصل کند بجواز رجوع و آن با وجود اعلم حاصل نیست با اینکه طریقه
عقلاء در رجوع باهل خبره در مطالب مهمه رجوع با خبر است کما لا یخفی حاصل اینکه وجه اجمالی اینست که تقلید خلاف
اصل است و قدر متیقن از اعلم است با اینکه اگر از باب رجوع باهل خبره باشد طریقه عقلاء تقدیم اخبر است در مطالب
مهمه و چیزی اهم از امور دینیه نیست و در صورت معلومیت اختلاف ممکن است تمسک بمقبوله عمر بن حنظله با اینکه عامی
ملتفت بحکم عقل صریح نمیتواند قانع شود الا برجوع باعلم



متفرقات

بقاء بر تقلید ثالث است و عدول باول وجهی ندارد اگرچه بعضی گفته‌اند چون از او عدول کرده بدوم و از او بسیم و تقلید صحیح بوده
پس اگر برگردد باول کانه تقلید ابتدائی است از میت و مفروض اینکه بقاء جائز یا واجب است نه تقلید بدوی **سؤال** هرگاه کسی ختنه
نکرده باشد و خوف تلف نفس و مشقت باشد آیا میتواند که بدون ختنه کردن حج بجا آورد یا نه **جواب** اگر امید رفع خوف
و توکل فیما بعد نداشته میتواند و واجب است برای او اگر شرائط حج حاصل باشد و حج او صحیح است لکن نایب هم بگیرد و اگر امید زوال
خوف باشد جائز است تاخیر تا رفع العذر اگرچه احوط مبادرت است و اعاده **سؤال** آیا زید میتواند در ملک خود احداث قنوة کند
در ملک خود با اینکه مضر بقنوة عمرو باشد یا نه **جواب** هرچند ظاهر مستند الی الآن جواز احداث است هرچند مضر باشد
بقنوه سابق و مراعات حریم هزار ذراع و یا پانصد ذراع در آن لازم نیست بلکه مختص است باحداث در زمین موات بلکه جائز است
هرچند مضر باشد بآن قنوة ملکی اقوی و اظهر عدم جواز است خصوصا هرگاه معلوم باشد سبق قنوة بر احیاء املاک زید **سؤال**

کتاب الطهاره سؤال (۱)

مسائل نجاست و طهارت

سؤال اوائل باران قبل الجریان بریزد بر روی زمین نجس و ترشح کند پاکست یا نه
و بر فرض عدم مطهریت اوائل بعد الجریان باد چند دانه از اینها از رد بجای نجس مطهر است یا نه جواب
بلی ترشح ان پاکست و در مطهریت باران جریان معتبر نیست بلکه مناط صدق عرفی باراناست ولو باعانت
باد باشد سؤال قول ذی الید و صاحب منزل در قبله و کریت ماء و اطلاق ان معتبرست یا نه و
هکذا در کیل و وزن و صحت و فساد متاع و قیمت ان جواب معلوم نیست اعتبار ان من حیث انه ذو الید
مگر در خصوص طهارت و نجاست بلی اگر اطمینان حاصل شود بعید نیست کفایت ان و ظاهر این است که غیر
بر اکتفاء در صورت اطمینان است بلی اگر موضوعی باشد که ظن در ان کافی باشد قول ذی الید بلکه مطلق مخبر
که از قول او ظن حاصل شود کافی است کما اینکه اگر خبر واحد را در موضوعات حجت دانستیم خصوص قول عادل اگرچه
ذی الید نباشد معتبر است و در مسئله کیل و وزن چون اخبار بایع بوزن کافی است در صحت بیع ممکن است [illegible]
قول او مسموع باشد سؤال لباسیکه ملون باشد که اگر فشار بدهی اب مضاف از ان خارج میشود بمحض اتصال
بکر و جاری پاک میشود یا نه یا انکه اعصار داشته باشد و هکذا اکل و امثال ان جواب اگر در کر و جاری معلوم شود
که اب بوصف اطلاق در او نفوذ کرده است پاک میشود اگرچه بفشار اب مضاف خارج چونکه در کر و جاری حاجت بفشار
بلکه مجرد استیلاء اب کافیست سؤال (۲) استصحاب کر یا کریت هر دو صحیح است یا نه جواب استصحاب
وجود الکر فی هذا الحوض مثلا اصل مثبت است چون اثبات نمیکند که هذا الماء کر بلی اگر حکمی بار باشد بر وجود الکر
ولو معین نشود در چیزی میشود باجراء استصحاب ان اثبات کرد لذا مثلا اگر نذر کرده است که اگر اب کر در حوض موجود
باشد یکقران بفقیر بدهد میشود گفت الاصل بقاء الکر فیه بعد ما کان موجودا فیه سابقا بلکه در این صورت اگر اب ان
باشد و نداند که ایا از اصل در حوض هست یا نه مانعی ندارد چون نمیخواهد ترتیب اثر بر ماء فی الحوض کند فلا بد کفایت میکند
مجرد حکم شرع باینکه کر در حوض موجود است مثل انکه نذر کرده که اگر زید در خانه است یکقران بفقیر بدهد با استصحاب اثبات
میکند وجود زید را در خانه و باین بیان دانسته شد که در جائیکه موضوع مستصحب مشکوک الوجود باشد نیز استصحاب جاری است

# مسائل نجاست و طهارت

و بقاء موضوع در مثل او شرط نیست مثلا اگر زید در سابق عادل بود حال شک دارد که ایا موجود است یا وفات کرده و بر

فرض وجود شک دارد که ایا عدالت او باقیست یا نه گفته میشود الاصل بقاء عدالة زید اگر حکم بان باشد بوان ولو موضوعش

معلوم نباشد مثل صورت نفقه اینکه اگر عدالت زید باقیست بلکه اثر این بفقیر بدهد استصحاب میکند عدالت و صادق بزید

و حاجت باثبات وجود زید ندارد و از اینجا مبین میشود که حکم بوجود عرض بدون محل نیست چرا که عرض را باق

کونه فی المحل اثبات میکند اگرچه خود محل را در حد خود اثبات نکند و اما استصحاب کریت پس خوب است بشرط انکه

نقصان اب خیلی کم باشد که در نظر عرف این اب را همان اب حساب کند و الا از جهت مشکل میشود و در اینجا استصحاب

دیگریست که بکمال خوبی بهتر از انست و ان استصحاب بقاء عصمت این اب موجود است اگرچه تفاوت بین السابق و اللاحق

هم زیاد باشد چونکه که معصوم است جمیع اجزاء ان معصوم است که بملاقات نجاست نجس نمیشود لکن بشرط الاتصال

بالباقی پس اگر قدری از اب برداشته شود و شک شود در اینکه از کریت افتاد یا نه ممکن است گفته شود هذا الماء الشخصی

حین الاتصال بالجزء الزائل کان معصوما و الاصل بقاء عصمته و زوال اتصال منشا شک است و الا این همان اب سابق است

و در ان حال تمام احکام کریت برا و جاری بود بر فرض بعض شک میشود در زوال ان احکام پس تغییری در موضوع نیست

بلکه جمیع ارکان استصحاب موجود است گفته نشود که ان احکام بقید الاتصال بالباقی بود و قید رفته است چرا که گفته

میشود که قیدیت معلوم نیست چون محتمل است که انید اذکر بوده پس ان جزء زائل دخل در حکم نداشته است بلی ان

اتصال شرط علم بحکم است نه شرط اصل حکم **سؤال (۲)** قول قصار و رخت شوی و خدمتکار در تطهیر

لباس معتبر است یا نه و ایا فرقی هست میان انکه ان لباس در ید مالک نجس شده باشد و انکه اذ شخص قصار اخبار

کند در دست من نجس شده تطهیر کردم یا انکه بدانیم که او نجس کرده و لکن اخبار بتطهیر نمود **جواب** اقوی اعتبار

ان است خصوصا اگر شستن او بعنوان تطهیر معلوم باشد و شک در تحقق شرائط شرعیه ان باشد از جهت حمل فعل

مسلم بر صحت و عمده دلیل بر اعتبار او سیره مستمره است و لکن انصاف قدر متیقن از سیره در جائیست که قول او مفید

ظن بلکه اطمینان باشد و این در وقتی است که در نزد مالک نجس شده باشد یا معلوم شود که در نزد او نجس شده و بگوید

تطهیر

تطهیر نموده ام و اگر نجاست او معلوم نباشد و او اخبار کند که من نجس کردم و تطهیرهم نمودم حکم بطهارت اظهر است

زیرا که اگر قول او حجت است فی المقامین است و الا محکوم بطهارت است از جهت استصحاب

نواقض وضو

# کتاب طهارت

سؤال بلل مشتبه ببول صدق دارد در هر جائیکه معلوم باشد اینکه خارج مذی است آیا یا منی
ولی احتمال بدهد خروج بول را با او و مترتب میشود بر همه احکام بلل مشتبه از نجاست
و نقض وضو یا اینکه مختص است بجائیکه اصل بلل مشتبه باشد و معلوم نباشد هیچ
یک از مذی بودن و بول بودن جواب هرگاه مجری باشد که شک در این باشد که
آیا تمام این خارج مذی است یا مرکب است از بول و مذی صدق بلل مشتبه میکند و اما
هرگاه این خارج بتمامه مذی باشد و شک در این باشد که آیا قدری از بول نیز همراه
مطهرات
این خارج شده و در این مشتبه گشته است یا نه در این صورت در صدق بلل مشتبه
اشکال است و بعید نیست عدم صدق سؤال دست مثلا تا مرفق نجس شده است تا بند دست را
تطهیر میتوان بفرو بردن در کر مثلا آیا نجاست یا فوق سرایت بجاهای میکند و مانع
از تطهیر این میباشد یا نه و مفروض این است که دست خشک است جواب سرایت نمیکند و
مانع از تطهیر نیست سؤال قناتی است رشتهای متعدد دارد که بعضی از آن رشتها قدیم
و بعضی جدید است بواسطه اینکه قنوات مزبوره مخل و معطل بماند مالکین و شرکاء قنوات مزبوره
باذن و اطلاع حاکم شرع چون صغیر و مجنون بعضی از آن مالکین بودند من باب غبطه ایشان و
بعیق از خود و صاحبان رشته جمع نموده قنوات مزبوره را جاری نموده آیا صاحبان رشته میتوانند
آب این رشته جدید را در وضو و غسل استعمال کنند یا نه جواب با فرض اینکه مالکین و شارعین
راضی شده باشند و حاکم شرع نیز ملاحظه غبطه صغار و مجانین اذن داده باشد جایز است
سؤال آیا چه میتوانید در روغن نجس کرد در زیر سقف بسوزد و اگر تجویز نمیفرمائید رجوع بغیر را اذن میدهید
غسل
جواب زیر سقف بوده واجب نیست هر چند احوط است سؤال اگر یکی از اغسال واجبه میت فراموش
شده باشد پس از دفن بجا آورد باید چه باید کرد جواب نبش قبر کنند و هرگاه مستلزم هتک حرمت میت نباشد

کلمات

بااینکه زمانی نگذشته باشد که مستبصر شده باشد سؤال بعضی خوجه‌های عشریه و منافق و کسانیکه
تازه اثنی عشری شده که مسائل طهارت و نجاست درست نمیدانند داخل مسجد میشوند و بواسطه
رفاقت و دوستی همراهی با اثنی عشریها و نماز میخوانند در مسجد داخل شدن آنها و نماز خواندن در آن
مسجد جایز است یا نه جواب با فرض اینکه اظهار اسلام میکنند و نماز میخوانند نمیتوان ایشان را
منع از دخول در مسجد کنند و مسائل طهارت و نجاست نداشتن موجب منع نمیشود و بهتر این است
که رفاقت و دوستی را برقرار بگذارند و با ایشان بطریق برادری رفتار کنند مسائل را با ایشان
تعلیم کنند و بموعظه و نصیحت بر جاده شرع انور وادار کنند و با هم بندگی و عبادت خداوند عالم را
وسیله فوز و فلاح و رستگاری در آخرت قرار دهند و سعادت و ثواب عظیم را درک کنند سؤال مسجد

حکم مسجد

که شک داشته باشیم یا یقین در نجاسته در و دیوار و سقف آن مسجد آیا ضرر دارد جواب نجاسته در و دیوار
و سقف مسجد از مسجد بیرون نمیبرد هرچند یقین داشته فضلای انکه نوع واجب است تطهیرش و اگر
نتوانند ساقط است و نماز در آن جایز است و هرگاه ممکن باشد که با گچ طاهر روی دیوار و سقف
آن سفید کنند که ظاهرش طاهر باشد خوب است چنانچه اگر زمین آن هم نجس باشد و ممکن نباشد
تطهیرش تمام با اینکه گل پاک بیاورند بریزند رویش باید بکنند چون در عدم امکان تطهیر باطن
تطهیر ظاهر واجب است سؤال هرگاه شخصی در وضو گرفتن و غسل کردن زیاده از قدر متعارف مردم دقت کند
و آب زیاده از متعارف صرف کند و همچنین در تکرار ادا و قرائت و اذکار نماز و امثال شرائط و خوف داشته
که منجر بوسواس شود و مؤاخذه باشد آیا جایز است از برای او مثل عبادت متعارف ناس بجا بیاورد و لا اطمینان حاصل
نشود برای او جواب خروج از متعارف مثال این شرع خود وسواس است پس واجب است عدم اعتنا در صورت
مفروضه و اکتفا بمثل متعارف مردم که در دین متشرع باشند سؤال وضو و غسل در وقت فریضه بقصد یکی
از غایات مندوبه صحیح است هم کردن بر طهارت باشد چه غیر از نوبت آن نماز کردن بلکه سایر اعمال مشروطه بطهارت
مانعی ندارد و در آن قصد قربت کفایت میکند و تعیین وجوب و ندب لازم نیست و اگر در صورت موقوف حینه
بخواهد قصد وجه بکند باید قصد وجوب کند بجهت توصیف اگرچه غایت ندبی است ولو قصد کند که وضوی
واجب میکنم بجهت امتثال امر استحبابی کردن بر طهارت پس غایت وضو واجب است لکن از جهت امتثال





اگرچه وجوب هم برآید

امر ندبی آورده و مانعی ندارد نهایت تفکیک حیثیت چنانچه داخل است جواب وضو و غسل بجهت یکی از غایات مندوبه صحیح است
از نماز کردن در وقت باشد چون نماز کردن در این صورت داعی بر داعی است پس داعی اولی امتثال امر کون بر طهارت است مثلاً
و داعی ثانی بر اتیان امر وضو بجهت امتثال امر بر کون بطهارت بر نماز کردن است در وقت و این ضرر ندارد

## کتاب النذر

و باطل کرد

سؤال شخصی نذری نمود بعد مخالفت نمود آن نذر را بعد از چندی پدر او مطلع شد آن نذر را رد نمود
آیا آن نذر را از اصل باطل می‌شود و بر آن مخالفتی که شده اثری از حیث حکم وضعی مترتب نمی‌شود و آیا
می‌شود کفاره نذر یا آنکه از زمان رد و ابطال به بعد باید ملاحظه شود نظیر فسخ و کفاره مخالفت
سابقه واجب است جواب اشتراط اذن پدر در انعقاد نذر ولد معلوم نیست هر چند احوط استیذان است
حین النذر و حل کردن پدر نیز متحمل می‌شود و بنا بر این هرگاه مخالفت نمود کفاره واجب است بلی در
یمین ولد اختیار با والد است و حل او منحل می‌شود نه اینکه اذن او شرط صحت باشد علی الاقوی و بنا بر این
نیز هرگاه قبل از حل مخالفت کرده کفاره واجب شده است چون یمین الاول صحیح بوده و مخالفت در حال
صحت واقع شده

جواب با امکان بیرون اوردن بدون حرج انقدار یکه برفرض بیرون اوردن
از ظاهر محسوب میشود از داخل ان سوراخ وجای خار وهمچنین اطراف ان باید
شسته شود پس اگر اب بانها نمیرسد باید بیرون اورد و بشوید سؤال زیاد
صرف کردن اب در وضوء وغسل اسراف وحرام است یانه وفرقی هست میان
انکه درجائی باشد که اب قدر وقیمتی داشته باشد یا نه داشته باشد وبر تقدیر
حرمت ان زیاده روی ایا وضوء وغسل باطل میشود بسبب ان یا نه ملاحظه انکه مقدار
زاید از اب میریزد وانچه باقی میماند در بشره بدن زاید نیست برای وضوء وغسل
جواب درجائیکه اب قیمت داشته باشد وبحد اسراف برسد حرام است ففی روایة
حریز المرویة فی الکافی عن ابی عبدالله علیه السلام ان لله ملکا یکتب سرف الوضوء کما
یکتب عداوته وفی طرق العامة من رسول الله ص انه مر بسعد وهو یتوضا فقال ص
لا تسرف ماهذا السرف یا سعد قال افی الوضوء سرف قال صلعم نعم وان کنت علی نهر جار و
نحوه مروی عن امیر المؤمنین ع والمناقشة فیهما بضعف السند او الدلالة لا تضر بعد
شمول العمومات من الایات والاخبار وبا حرمت صحت وضوء وغسل مشکل است
بلی اگر از اول قصد وضوء کند بان مقدار باقی مانده در اعضاء وان ریختن را مقدمه
قرار دهد ضرر بصحت ندارد مثل انکه اسراف کند در مقدمات دیگر وضوء یا غسل
که ضرر بصحت انها ندارد ومما ذکرنا ظهر الاشکال فی وضوء بعض اهل الوسواس مع
قطع النظر عن الاشکال من جهة حرمة الوسواس ثم ان ما مر من تحقق الاسراف والحکم

بحرمته انما هو فيما كان زايدا على قدر المستحب من الاسباغ وهو كون ماء الوضوء بقدر
المد والغسل بقدر الصاع والا فلا يتحقق موضوع الاسراف وان كان الماء غاليا
لانه لا اسراف في الخير سؤال ابى كه مباح باشد واز اراضى مغصوبه عبور نمايد
بفعل غاصب يا غير او وكل الود شود وضوء وغسل بان صحيح است يا نه جواب
اگر ممكن الرد نباشد باينكه تالف محسوب شود ضرر ندارد چه قيمت داشته باشد يا
غاية الامر در صورت اولى غاصب ضامن است واگر ممكن الرد باشد جايز نيست مگر
انكه قيمت نداشته باشد كه از براى غير غاصب جايز است مگر با مضايقه مالك
سؤال بعد از دخول وقت اگر كسى وضوء بسازد براى بعض افعال مستحبه بقصد عدم اتيان
صلوة بان مثل انكه بعد از ظهر وضوء ميسازد براى تلاوت قران يا كون على الطهارة وبعزم انكه
بعد از ان بخوابد مثلا ثم بعد ذلك وضوء ديگر بگيرد و نماز كند در ان وضوء اول قصد استحباب
يا قربت مطلقه نمايد صحيح است يا نه وبعد با ان وضوء ميتواند نماز واجب را بخواند يا نه و
هكذا در غسل جنابت جواب اگرچه بعد از دخول وقت وضوء واجب است ومتصف
باستحباب نميشود لكن اگر بقصد يكى از غايات مستحبه اورده مانعى ندارد ودر اين حال
نيت ندب وصفى نميكند بلكه نيت ميكند ندب غائى را يا جهة ندب را يا قربت مطلقه را و
بعد از اتيان ان يكى از اين وجوه صحيحا اگر خواسته باشد بان نماز كند ميتواند بلكه اگر ان
غايت مستحبه را بعمل نياورد واقتصار كند بر غايت واجبه كه نماز باشد هم ضرر ندارد
مثلا وضوء ميگيرد بقصد قرائت قران لكونه مامورا به ندبا ثم بان قرائت نميكند بلكه نماز

ميكند سؤال

نماز ميكند سؤال هرگاه نذر كند كه نماز صبح فردا را با وضوى جامع جميع مستحبات
بجا اورد پس نسيان كرده وضوى غير جامع بسازد و مشغول نماز شد ملتفت شود
يا قبل از شروع در ان چه كند وهم چنين هرگاه بعد از نماز ملتفت شود جواب اما هرگاه بعد از نماز
ملتفت شود پس نماز صحيح است وچيزى بر او نيست واگر قبل از شروع در نماز ملتفت شود
بعيد نيست وجوب ابطال واز سر گرفتن ان بنحوى كه نذر كرده چون وفاى بنذر واجب است
وان ممكن است واما هرگاه بعد از شروع در نماز باشد محتمل است وجوب مضى بهمان وضو
چون ابطال نماز حرام است ومحتمل است وجوب ابطال مقدمة للعمل بالنذر چون كه عمده دليل
بر حرمت ابطال نماز اجماع است وشمول ان مثل مقام را معلوم نيست ولذا جايز است ابطال
در بعضى از موارد مثل انكه اتمام مستلزم ضرر مالى يا فوت ان باشد بلى اگر اطلاق دليل بر حرمت
ابطال بود جواز ان مشكل است بود زيرا كه وجوب وفاى بنذر در صورتى است كه مستلزم
محرمى نباشد واحتمال جواز بنا بر اينكه حرمت ابطال از باب اجماع باشد از جهة دعواى عدم
شمول دليل حرمت است نه از باب مقدم داشتن دليل وفاى نذر بر دليل حرمت ابطال
واز قبيل مقام است اينكه نذر كند كه در نماز صبح فردا مثلا سوره انا انزلناه بخواند وفراموش
نمود سوره توحيد خواند كه اگر بعد از نماز است نماز او صحيح است وعمل بنذر نشده بلكه
محل ان فوت شده وكفاره هم لازم نيست واگر در اثناى نماز باشد بعد از خواندن
توحيد تماما بنا بر اينكه ابطال عمل مطلقا حرام باشد نيز چنين است واگر اجماع بر حرمت
شامل مقام نباشد ممكن است ابطال نماز مقدمة للوفاء بالنذر وهم چنين اگر در اثنا

سوره ملتفت شود احتمال جواز عدول بسوره انا انزلنا ضعیف است چرا که عدول
از سوره توحید جایز نیست و وجوب وفاء بنذر بر تقدیری است که مستلزم تحریم
نباشد و در اینجا اطلاق دلیل عدم جواز عدول نیز هست مگر انکه دعوای انصراف
شود و هو کما تری واحوط با عدم عدول اعاده نماز است نیز سؤال در حال وضوء
گرفتن باب نهر یا حوض حیوانی مشغول باب خوردن میشود در نزدیک او حرکت
اب که بواسطه وضوء حاصل میشود موجب تصرف در لب ان حیوان است که اگر
از مال صغیر باشد موجب بطلان وضوء میشود یا نه و هکذا اگر طفل صغیری در نزدیک
او مشغول باب خوردن باشد جواب ادله حرمت تصرف در مال غیر شامل این جور
از تصرفات نیست بلکه اینها را تصرف حساب نمیکنند بلی اگر جوری باشد که تصرف
حساب شود مثل اینکه فرض شود که صورت ان حیوان یا ان طفل زخم است و اگر اب
بان برسد ضرر دارد در این صورت جایز نیست تحریک اب بر وجهیکه بان موضع
برسد لکن بطلان وضوء در این صورت بر فرض این است که باید تماس وضوء بگیرد
و الا اب بر داشتن مقدمه است و حرمت ان مستلزم بطلان وضوء نیست اللهم الا
ان یقال ان العرف یعد هذا الوضوء الخاص تصرفا فی ملک الغیر و ان لم یکن کذلک
بالدقة العقلیة حیث ان التصرف فیه انما هو فی مقدمته لا فی نفسه سؤال
هر گاه بعد از نماز صبح شک کند که ایا بعد وضوء گرفتم یا نه با فرض اینکه حالت سابقه
او حدث باشد چه کند جواب بنا بگذارد بر صحت نماز ظهر و اینکه وضوء را نشسته

لکن باید

لکن باید از برای نماز عصر و سایر غایات وضوء بگیرد و مقتضای جریان قاعده
تجاوز زیادتر از حکم بصحت نماز نیست و اثبات اینکه وضوء گرفته نمیکند مگر عقدا
صحت نماز ظهر چون نسبت بعصر وقت وضوء ان باقی است و همچنین است حال
اگر بعد از عصر شک کند که ایا نماز ظهر را کرده است یا نه حکم میکند بصحت عصر از حیث
شرطیت ترتیب بنا بین او و ظهر فقط و بعبارة اخری حکم میکند باینکه نماز ظهر را کرده
است بقدر صحت عصر و اما نسبت بظهر چون وقت ان باقی است باید بجا اورد
فان قلت لا نسلم ما ذکرت انه اذا شک و هو فی التشهد فی انه سجد ام لا ان یبنی علی الاتیان
بالسجدة لصحة التشهد و بقیة الاجزاء و هذا لا ینفی القضاء بعد الصلوة لاصالة عدم الاتیان
بالسجدة و کذا اذا شک فی التشهد بعد القیام قلت فرق بین ما نحن فیه و بین مسئلة
السجدة لان فی السجدة الشک لیس فی مجرد صحة بقیة الاجزاء بل فی الاتیان بها فی محلها
و اذا کان مقتضی قاعدة التجاوز البناء علی الاتیان فلا یبقی محل للقضاء و هذا واضح جدا
فصل در بیان مسائل غسل است سؤال هر گاه حائض یا نفساء علم داشته باشد
باینکه دم از ده تجاوز میکند میتواند اخذ بعادت کند و استظهار نکند بلکه در زاید
بر عادت احکام استحاضه جاری کند یا نه جواب بلی با فرض علم قطعی میتواند و احکام
استظهار جاری نیست سؤال هر گاه میت را غسل دهند بر روی قطیفه که زیر
تخته مغتسل پهن کرده باشند اشکالی دارد یا نه جواب بلی مشکل است چون ان
قطیفه نجس میشود بملاقات با بدن میت برطوبت و پاک شدن ان بتبعیت معلوم

نیست پس بدن میت نیز بان متنجس میشود وغسل ان مشکل میشود وهم چنین اگر
قطیفه را در زیر سرش گذارند پس حال قطیفه حال خرقه وپیراهن میت نیست که او
را در ان غسل میدهند چون ان متعارف است دلیل تبعیت در ان جاری است
بخلاف قطیفه والله العالم سؤال هرگاه زن حیضی اول از دو روش بیاید معتادا یا از بعض
دهاتش حکم حیض جاری است یا نه جواب محقق قمی قدس سره در اجوبه مسائل نقل
فرموده است از شهید در بیان جریان حیض بر او وهم چنین از محقق ثانی در شرح
قواعد وخود اختیار فرموده است عدم جریان را بلی احکامی که متعلق است بود دم حیض
بر ان دم جاری میشود لکن ان زن احکام حیض ندارد ومراعات احتیاط احوط است اگر
چه جریان خالی از قوة نیست با اجتماع جمیع شرائط از نبودن کمتر از سه وبیشتر از ده
وفصل اقل طهر وهکذا سؤال اب قلیلیکه بعضی از اب مستعمل در رفع حدث
اکبر ممزوج باو شده باشد مثل اینکه بعضی قطرات غسل داخل ظرف شود ومثل
اینکه بعضی از اعضا را برای تیمم ~~ان غسل نسبت باعضاء لاحقه~~ تتمیم غسل
بطور ارتماس در ان ظرف اب فرو برده بوده باشد استعمال ان در تتمیم ان
غسل نسبت باعضاء لاحقه یا در رفع حدث دیگر ضرر دارد یا نه وایا اب
داخل در ماء مستعمل فی الرفع میشود یا نه جواب اقوی جواز رفع
حدث است باب مستعمل در غسل مطلقا وبنا بر منع میگوئیم اگر ان اب
ممزوج شده از جهة کمی مستهلک شود در ان اب پس ضرر ندارد

از جهة عدم صدق ماء

از جهة عدم صدق ماء غساله غسل ویدل علیه مضافا الی ذالك خبر فضل ابن
یسار عن ابی عبد الله علیه السلام فی الرجل الجنب یغتسل فینتضح الماء فی الاناء قال
لا باس ما جعل علیکم فی الدین من حرج وخبر شهاب ابن عبد ربه فی الجنب یغتسل فیقطر
الماء من جسده فی الاناء فینتضح الماء من الارض فیصیر فی الاناء انه لا باس بهذا کله
اما فرو بردن بعضی اعضاء در اب پس بعید نیست که موجب صدق مستعمل شود
بر ان اب پس صرف در اعضاء لاحقه نشود کو دکما اینکه احوط نیز اجتناب است از
ان ولهذا گفته اند که اگر بنشینند در اب قلیل وترتیبا غسل کند صدق مستعمل
میکند لکن مع ذلك ممکن است دعوای عدم صدق بلکه در صورت نشستن در ان
نیز ممکن است گفته شود که صدق نمیکند مگر بعد از تمامیت پس از برای این غسل
ضرر ندارد بلی از برای غسل دیگر ضرر دارد مثل انکه اگر ارتماس کند در اب قلیل صدق
مستعمل نمیکند مگر بعد از تمامیت غسل اگر چه غسل ارتماسی را تدریجی الحصول بدانیم
وظاهر عدم صدق مستعمل است بر اب گر با اینکه اجماع وسیره بر جواز ان است بلکه
ممکن است استدلال شود بصحیحه حلا عن الحیاض التی ما بین مکه الی المدینه تردها
السباع وتلغ فیها الکلاب وتشرب منها الحمیر ویغتسل فیها الجنب اتوضأ منها قال
وکم قدر الماء قلت الی نصف الساق والی الرکبه واقل قال توضأ سؤال هرگاه نماز را
در اثناء باطل کند یا بعد از فراغ یا در اثناء منکشف شود بطلان ان یا قرائت
واذکاری که اتیان کرده غیر از ثواب انقیادی ثواب قرائت وذکر دارد وصحیح است

فهرست ... نکاح طلاق وصیت وقف وکالت ارث وراثت

یانزدهم چنین هرگاه غسل کند بقصد جمعه و بعد معلوم شود که روز جمعه نبوده لکن
از ایامی بوده که غسل در انها مستحب است ایا غسل او صحیح است یا باطل و بر فرض
صحت ثواب ان غسل دارد یا نه و هکذا در امثال اینها جواب اما در فرض اول
پس قرائت و اذکار او صحیح و ثواب انها را دارد هرچند قصد نکرده است الا بعنوان
جزئیت نماز و نماز باطل شده است یا باطل بوده است و اما در فرض دوم پس
صحیح است بنا بر انچه در محل خود محقق شده است از اتحاد حقیقت اغسال
پس بقصد اتیان یکی از انها هرچه در انوقت مطلوب است بعمل میاید مثلا
هرگاه در روز جمعه ملتفت جمعه بودن نباشد و غسل جنابت یا غیر ان بکند
بقصد امتثال امر جنابت و بعنوان جمعه نیز بعمل امده چنانچه لازمه اتحاد است
و ضرر ندارد عبادت بودن غسل جمعه و معتبر بودن قصد قربت در تحقق
عبادت زیرا که انچه از ادله مستفاد میشود ازید ازین نیست که باید
مقرون بقصد قربت باشد و لازم نیست که قربت ان از جهة امتثال امر
خودش باشد بلکه مطلق قصد قربت ولو از جهة دیگر کفایت میکند در ان پس
ادای مامور به با امر غسل جمعه شده است هرچند امتثال امرش نشده است و خصوص
واقعیه غسل جمعه را نیز دارد لکن ثواب ان را ندارد و در فرض مذکور در سوال
نیز صحیح است لکن ثواب ندارد چون امتثال امر نکرده است بالفرض بلی اگر
قصد کرده باشد وظیفه یوم را و خیال کرده باشد که غسل جمعه است و در واقع

غسل دیگر

بسم الله الرحمن الرحیم

کتاب الصلوة فصل در عدد نمازهای واجبی و نافله اکثر است بدانکه نمازهای واجب شش قسم است اول نماز یومیه
که آن نمازهای شبانه روزی است که نماز جمعه نیز از این قسم است دوم نماز آیات است سیم نماز طواف واجب است چهارم
نماز میت که ... پنجم نمازی است که بسبب نذر یا عهد یا قسم یا استیجار ... بر پسر بزرگ است ششم نماز ...
اما نماز یومیه پس صبح دو رکعت است ظهر چهار رکعت و عصر هم چنین و مغرب سه رکعت عشا چهار رکعت و ...

مقامه اعلم ان الصلوة هي افضل العبادات واكمل الطاعات واحب الاعمال الى الله عز وجل واخر وصايا الانبياء ...
وهي عمود الدين اذا قبلت قبل ما سواها وان ردت رد ما سواها وليس بين المسلم وبين ان يكفر الا ان يترك الصلوة ...
[illegible] ... ما اعلم شيئا بعد المعرفة افضل من هذه الصلوة ...
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

في الصلوة

سؤال اگر غرض از امامت جماعت اشتهار یا تحصیل شأن یا تحصیل معاش از ... باشد
که برای امام جماعت مقرر است یا وجوه دیگر باشد ولکن اصل صلوة بقصد تقرب باشد آیا موجب
فساد صلوة است چه آنکه آن غرض داعی مستقل باشد یا از قبیل ضمیمه باشد نسبت به غرض
عنوان امامت یا نه اگر امام جماعت بملاحظه ... یا طمع ... از تطویل ادعیه و اذ
کار و ترک ... اختیار نماید یا آنکه بملاحظه ... بتطویل یا ملاحظه ... عدم ...
مراقبت ... و ضعف ... تطویل در اذکار یا تاخیر نماید چه صورت دارد جواب
با فرض آنکه در اصل صلوة قصد تقرب داشته باشد نمازش صحیح است اگرچه آن غرض مستقله
داعی بر جماعت کردن باشد و هم چنین است حال در مأموم اگر قصد او از جماعت ...
یا عنوان باشد لکن در اصل صلوة قصد قربت باشد حاصل آنکه مادامیکه غرض خارج ...
از ریا یا عنوان فی نفسه صلوة نداشته و جماعت بودن ... لازم
نیست که بقصد قربت باشد اگرچه حصول ثواب منوط بقصد قربت است و تطویل در اذکار و نحو
آن و تقصیر ... ملاحظه رغبت مأمومین بتطویل ... بعدم آن ... ضرر ندارد مادامیکه
در اصل خواندن قصد قربت حاصل باشد سؤال شخصی که نماز قضا در ذمه دارد و بالفعل
قصد خواندن آن ندارد اگر قبل از دخول وقت بخواهد وضو یا غسل جنابت بقصد کون
بر طهارت یا صلوة مستحبه یا قرائت قرآن ... بگیرد یا آنکه بعد از دخول وقت باشد
ولکن قصد نماز ... آن وضو یا غسل نداشته باشد چه صورت دارد جواب وضو و غسل
بقصد کون بر طهارت یا بجهت غایة مستحبه دیگر باشد ضرر ندارد چه قبل از وقت

با اشتغال ذمه بقضاء واجب بعد از آن وان وضوء متصف است بوجوب وصحیح پس اگر نیت وجه
بخواهد بکند قصد کند که وضوء واجب میکند بجهة کون بر طهارت یا بجهة قرائت قرآن یا نحو
آن و چون غایة آن تمام ندبی است نیت وجه نمی‌خواهد اگر بکند قصد میکند که وضوء واجب
میکرد بجهة استحباب ان للکون علی الطهارة و این اختلاف ما بین وجه و صحیح و نمی‌خواهد ٣ شهد
ضرر ندارد چنانچه در واقع چنین است زیرا که مفروض این است که وضوء متعدد نمیشود
متعدد غایات و غایة وجوبی و ندبی هر دو حاصل است پس بالفعل متصف است بوجوب
تغلیباً لی نه لکن چون از جهة غایة ندبی اتیان میکند نه وجوبی پس مرضی اراده قصد
وجه اگر چه لازم نیست یا نه قصد کند که وضوء واجب میگیرد لکن از جهة امتثال امر ندبی
که کون بر طهارت یا قرائت قرآن باشد و هو العالم سؤال در حال صلوة اگر کسی اسم
مبارک حضرت رسول صلعم را بشنود و صلوة نفرستد یا اینکه جواب سلام را نگوید صلوة باطل
میشود یا نه و آیا فرستادن صلوات نزد سماع اسم شریف آنجناب واجب است یا نه جواب
جواب سلام واجب است لکن بترک آن نماز باطل نمیشود بنا بر اقوی اگر چه بشتغل از فوات
وقت جواب مشغول شود و این مسئله از جزئیات این است که نهی از ضد الاولی مقتضی نیست
نهی از ضد را و اما صلوات فرستادن نزد سماع یا ذکر اسم حضرت رسول صلعم پس واجب
نیست بلکه مستحب است سؤال مصلی در حال تشهد شک نماید در اینکه آیا این تشهد نماز
است یا تشهد سجدة سهو است که بنا دارد اتیان کند و جوابا احتیاطاً و همچنین اگر در
حین سجدة شک نماید که آیا سجدة نماز است یا سجدة سهو چکنند دیگر اینکه بعد از فراغ از این
نماز اگر در حال تعقیب مثلاً یا بعد از آن شک نماید در اتیان سجدة سهوی که بر او لازم بود
آیا این شک بعد الفراغ است یا نه جواب بنا را بر اتیان گذارد که تشهد یا سجدة نماز است

ونماز را



ونماز را تمام کند و بعد سجدة سهوی که بر او است بجا آورد و در حال تعقیب اگر شک کند
که آیا سجدة سهو را گفته یا نه شک بعد الفراغ نیست سؤال در مزارع و شعب مجر شتی
طوری که احتمال بودن حبوب محترمة در مکان مصلی باشد لازم است فحص قبل از صلوة
نماز ولو با عسر و مشقت یا نه و اگر فحص نکند نماز باطل است یا اینکه در اثناء ملتفت شد که حبوب
محترمه در زیر پا است و رفع آن یا تبدیل مکان موجب قطع صلوة است چکنند و اگر شک نماید
که آیا از حبوب محترمة منهی کنندم است یا اینکه چیز دیگر است چکنند و آیا نماز خواندن بر روی آن
حبوب محترمة موجب بطلان صلوة است و لو از برای زارع و فلاح و چنانکه اجتناب از آن
متعسر است یا نه و همچنین نماز گذاردن در محلی که احتمال بودن قرآن در خلف مصلی باشد و آیا
در امتثال این مراتب احترام واجب است یا اینکه هتک احترام حرام است جواب وجوب
احترام معلوم نیست بلکه حرام است هتک پس در صورت قطع بوجود اگر هتک باشد نماز
که بودن مانعی ندارد و جز بعض مراتب احترام اینکه هتک محسوب شود و در صلوة احتمال و
و شک در اینکه گندم است یا چیز دیگر با اولی جایز است نماز و بخوان و همچنین بودن قرآن
در خلف مصلی هتک حرمت نیست و با احتمال امر سهل است

مسائل صلوة

~~کتاب الصلوة~~

## کتاب الصلوة

س (۱) شخصی که در مکان غصبی نماز میکند و جاهل بموضوع غصب است ایا دیگری که عالم بموضوع ان غصب است میتواند
اورا اجیر نماید برای صلوة میت یا نه و بر تقدیر عدم جواز اگر اجیر نمود و ان صلوة را اتیان نمود صحیح و مبرء ذمه میت خواهد بود
یا نه ج اگر اورا اجیر کند بر عمل در ان مکان بروجه تقیید جایز نیست و اجاره باطل است اگرچه اجیر جاهل باشد بغصبیت
چراکه نمیتواند مستحق شود برای عمل در ان مکان را که مفروض این است که در واقع مال غیر است با اینکه اعانت بر اثم واقعی است و علی
الظاهر فرقی نیست در حرمت اعانت ما بین اینکه معان عالم بحرمت باشد یا جاهل پس جایز نیست اعانت بر شرب ماءی که معین میداند
خمر است اگرچه معان نداند و تصرف در مال غیر حرام است و اما غایة الامر اینکه جاهل معذور است و اما معین که عالم بحرمت است معذور
نیست در اعانت و دعوی اینکه مفروض این است که این شخص علی ای حال از جهة جهل خود تصرف در ان مکان میکند اگرچه مستاجر اورا
اجیر نکند پس ارتکاب بمحرم واقعی را مستند با جیر کردن او نیست مدفوع است باینکه این تصرف شخصی ابتدائی و لخاطر او شد
و این کفایت میکند در صدق اعانت مثل اینکه اگر کسی بدهد این شمشیر را بمن تا فلان را بکشم و میداند که اگر ندهد بشمشیر دیگر
اورا میکشد این مانع از صدق اعانت و حرمت ان نیست و علی ای حال نماز اگرچه موجر بجای اورده صحیح و مبرء ذمه میت هست
و مستحق اجرة المثل است چون مفروض بطلان اجاره است بلکه در بطلان اجاره در صورت تقیید عمل بان مکان فرقی نیست ما بین
اینکه مستاجر عالم باشد بغصبیت یا جاهل بلی اگر جاهل باشد اثم نیست چون معذور است در اعانت و اگر اورا اجیر کند بر نفس عمل
بدون تقیید بان مکان لکن میداند که جهلا بالغصبیة در ان مکان نماز میکند ظاهر این است که اجاره هم صحیح باشد بلی بعید نیست حرمت
فعل استیجار از باب اعانت بر محرم واقعی لکن ممکن است منع صدق در مسئله از این حیث نظیر بیع العنب ممن یعلم انه یعمله خمرا است
با فرض اینکه فرقی ما بین محرم واقعی غیر منجز و فعل منجز نباشد و کیف کان ذمه میت فارغ میشود چون مفروض این است که صلوة
در مکان مغصوب با جهل مصلی بغصبیت صحیح است سؤال هرگاه مجتهد اعلم که اقامت جمعه غیر مجتهد را جایز نمیداند شخصی را
که دارای ملکه عدالت است اذن امامت جماعت و جمعه دهد و اذن دهنده فوت شود ایا مجتهد دیگر با وجود چنین امام نائب
میتواند دیگری را اذن اقامت جمعه دهد و او بلا مراعات مسافت اقامه جمعه دیگر در همان بلد بنماید با اینکه امام اول ارجح
و اعلم و اورع از ثانی است و اقامه جمعه ثانی جایز است یا نه جواب نماز جمعه در زمان غیبت امام علیه و علی ابائه الکرام افضل
الصلوة والسلام واجب تخییری است بنا بر اقوی و مجتهد بودن امام جمعه لازم نیست و هم چنین ماذون بودن از مجتهد هم شرط نیست بلکه
مامومین اختیار دارند اقتدا کنند با امامی که عادل دارای شرایط امامت باشد بلی بهتر ان است که با وجود اکمل و افضل و اورع و ارجح
اورا اختیار کنند و جایز نیست در یک فرسخ اقامه جمعتین بلکه اگر خواسته باشند محض ادراک فضیلت جمعه مبادرت

كتاب الصلوة

اقامت جمعه نمایند باید باهم مجتمع شوند در یك جماعت یا ازیکدیگر دور شوند بمقدار یك فرسخ واگر احدی الطائفتین بجهة ادراك
فضیلت جمعه مبادرت نمودند باقامه جمعه صحیحه جایز نیست فرقه دیگر که دیگر از فرسخ ثانیا اقامه جمعه نمایند بلکه باطل است
واگر هر یك بدون اطلاع یکدیگر مبادرت کردند هر یك اسبق است صحیح است ودیگری باطل ومناط اسبقیت در تکبیرة الاحرام است
پس هر یك در آن اسبق باشند نماز او صحیح ودیگری باطل است بلکه اگر حین الشروع علم داشته باشد که جمعه دیگر منعقد
میشود جواز مبادرت بدون احراز اسبق بودن خودش خلاف احتیاط است وبعضی حرام میدانند بلکه بعضی از علماء حرام
دانسته اند مبادرت بنماز را با علم باینکه جمعه صحیحی واقع خواهد شد اگرچه لاحق باشد وچون معلوم است که مقصود درك فضیلت
وثواب جمعه وعبادت وبندگی خداوند عالم است منازعه ومشاجره مناسب نیست بلکه باهم متفق شوند وهر یك از دو بعض
اکمل واتقی است او را مقدم دارند وحیف است مؤمنی که میخواهد بندگی خدا نماید در مقام معارضه مؤمن دیگر باشد

**سؤال** اذا قصد السفر الى مكان وهو شاك فى انه مسافة اولا او غفل عن كونه مسافة فنوى الصلوة تماما ثم سهى فسلم على الاثنتين
وتبين كونه مسافة فهل تصح صلوته او يجب عليه الاعادة **جواب** الاقوى صحة صلوته لان المفروض انه نوى القربة واتى بما هو وظيفته
الواقعية ونية القصرية والتمامية غير لازمة ونية الخلاف غير مضرة ولذا لو تبين له فى اثناء صلوته ان مقصده مسافة جاز له
الاقتصار على الركعتين ومن هذا يظهر حال فرع اخر وهو انه لو نسى المسافر سفره ونوى الصلوة تماما واتفق اتمامها قصرا
وفرع اخر وهو انه لو كان جاهلا بحكم القصر اصلا فنوى الصلوة تماما واتفق اتمامه قصرا فان الاقوى صحتها لما ذكرنا من المطابقة
للامر الواقعى لكن ذكر فى الشرايع ولو قصر المسافر اتفاقا لم تصح صلوته وهذه العبارة شاملة لجميع الصور المذكورة وفى الجواهر بلا
خلاف بين من تعرض له وعلله بان ما قصد لم يقع وما وقع لم يقصد وهو كما ترى لا وجه له ولازمه انه لو نوى فى مواطن التخيير التمام
فاتفق انه سلم على الركعتين ان تبطل صلوته مع ان الظاهر الصحة ولا يبالى انه يلتزم بالصحة ثم لو كان جاهلا بحكم القصر وكان شاكا
فى كون المقصد مسافة وفاتته الصلوة لا ينبغى الاشكال فى وجوب القضاء قصرا حيث انه المكلف به غاية الامر انه لو كان صلى
تماما صحت فمع عدم الاتيان يجب القضاء على طبق الواقع لكن ذكر فى الجواهر فيه وجهين وان اختار القصر ونقل عن الذكرى انه
اختار التمام لانه الفائت ومن فاتته فريضة فليقضها كما فاتته وفيه ما لا يخفى نعم فى مسئلة الجهل بحكم القصر ان قلنا ان العلم
جزء للموضوع امكن ايجاب التمام عليه لانه حال الجهل كان مكلفا بالتمام واقعا وهذا بخلاف صورة الشك فى المسافة او نسيان
السفر وربما ينقل عن بعض عكس ما ذكرنا ولا يخفى ما فيه والتحقيق ان المكلف به فى صورة جهل الحكم ايضا هو القصر واجزاء التمام انما (اغتفار)
لا لانه المكلف به واقعا لكون العلم جزء للموضوع اى لموضوع القصر فتدبر

سؤال

(٣) مسئله تارک الصلوة نجس است یا طاهر ج مقتضای جمله از اخبار است که تارک
الصلوة کافر است ففی المجمع عن الباقر ع ان تارک الفریضة کافر وفی خبر آخر ما بین
الکفر والایمان الا ترک الصلوة وفی خبر آخر قال رسول الله ص ما بین المسلم وبین ان
یکفر الا ان یترک الصلوة الفریضة متعمدا او یتهاون بها فلا یصلیها وفی خبر الکبائر
بعد ما شمرد الراوی لم ترکت ذکر ترک الصلوة فرمود اول کبائر را چه گفتم راوی گفت
الکفر قال ع فان تارک الصلوة کافر الا عن علة ومقتضای اینها نجاست او است
لکن تحقیق این است که تارک صلوة چند قسم است اول آنکه ترک کند مستحلا یعنی
حلال بداند ترک را واین کافر ومرتد ونجس است واحکام ارتداد بر او جاری است
پس اگر فطری است واجب است کشتن او واگر ملی است استتابه میشود فان تاب والا
قتل واگر زن است مطلقا اگرچه فطریه باشد او را حبس واستتابه میکنند وتضیق
اوقات الصلوة الى ان تتوب او تموت قسم دوم آنکه تارک باشد استخفافا بالدین
این قسم نیز کافر ومرتد است مثل قسم اول سیم آنکه تارک باشد تهاونا در این
قسم اگرچه مقتضای اخبار مذکوره وبعضی اخبار دیگر نیز کفر است لکن احوط
مراعات احتیاط است قسم چهارم آنکه تارک باشد عصیانا واز روی اشتغال بلذت
دنیا نه از روی استحلال یا استخفاف یا تهاون ومقتضای اطلاق اخبار مذکوره
اگرچه کفر او است نیز لکن اقوی عدم کفر وعدم نجاست است پس او تعزیر میکنند
وتوبه میدهند واگر باز ترک کرد او را تعزیر کرده توبه میدهند دفعه سیم او را
میکشند واحوط این است که دفعه چهارم که سه دفعه او را تعزیر کرده باشند
بکشند بدون فرق ما بین فطری وملی وزن یعنی مرتد نیست لکن قتل او در مرتبه

سیم یا چهارم واجب است و اخبار مذکوره منزل است بر یکی از سه قسم اول یا بر کفر
معنوی نه ظاهری والله العالم با جمله حاصل آنکه این قسم از تارک الصلوة احکام
کفر و نجاست بر او جاری نیست اگر چه بحسب معنی نوعی از کفر باشد و کفایت میکند
در خباثت او که در خبر است کما فی الارشاد من احرق سبعین مصحفا وقتل سبعین
ملکا مقربا وزنی بسبعین بکرا کان اقرب الی النجاة ممن ترک الصلوة متعمدا
وقال رسول الله ص لا تضیعوا صلوتکم فان من ضیع صلوته حشر مع قارون وهامان
وان کان حقا علی الله ان یدخله النار مع المنافقین وایضا مقتضای حدیث
مشهور الصلوة عمود الدین اذا قبلت قبل ما سواها واذا ردت رد ما سواها
این است که کسی که نماز نخوانده باشد سائر اعمال او نیز نفعی بحال او ندارد و همین کفایت
میکند در بدبختی تارک الصلوة غایة الامر اینکه در ظاهر حکم بکفر و نجاست او نشود
نعوذ بالله

١٥
س ١
ص ٣٠
مکرر

# فی الخلل

**سؤال** در حال الصلوة چند قدم راه رفتن بطوریکه استقبال بقبله درست باشد
ضرر دارد یا نه **جواب** دو سه قدم بلکه بیشتر هم ضرر ندارد چون باین مقدار فعل کثیر
محسوب نمیشود با اینکه مناط کثرت نیست بلکه محو صورت نماز است و باین مقدار بلکه ازید
نیز محو حاصل نمیشود و مع ذلک جمله از اخبار دلالت دارد بر جواز آن کخبر الحلبی عن
ابی عبد الله علیه السلام عن الرجل یخطو امامه فی الصلوة خطوتین او ثلاثا قال نعم لا باس
وعن الرجل یقرب نعله بیده او رجله فی الصلوة قال علیه السلام نعم و مرسلة الصدوق رای
رسول الله نخامة فی المسجد فمشی الیها بعرجون من عراجین بن طاب فحکها ثم رجع القهقری
فبنی علی صلوته قال وقال الصادق علیه السلام وهذا یفتح من الصلوة ابوابا کثیرة والاخبار
الواردة فیمن دخل المسجد و رای الامام راکعا وخاف فوت الرکعة الدالة علی التکبیر فی
مکانه واللحوق بالصف بعد القیام من الرکعة والواردة فی جواز الشرب فی الوتر اذا کان
مریدا للصوم وهو عطشان حیث قال علیه السلام فاخط الیها الخطوة والخطوتین و
الثلث واشرب وارجع الی مکانک وخبر علی بن جعفر قال سألته عن القیام خلف الامام
فی الصف ما حده قال اقامة ما استطعت فاذا قعدت فضاق المکان فتقدم او تاخر فلا باس
وخبر محمد بن مسلم قال قلت له الرجل یتاخر وهو فی الصلوة قال لا قلت فیتقدم قال نعم
ما شاء الی القبلة وخبر السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال فی الرجل یصلی فی موضع
ثم یرید ان یتقدم قال علیه السلام یکف عن القراءة فی مشیه حتی یتقدم الی الموضع الذی
یرید ثم یقرء الی غیر ذلک ولازم نیست که مشی بنحو جر رجلین باشد چنانچه مقتضای
قاعده و اطلاق اخبار مذکوره است بلی بهتر است در جائیکه حاجت بتقدم یا تاخر داشته
باشد لمرسلة الفقیه فی مسئلة خوف فوت الرکعة روی انه یمشی فی الصلوة یجر رجلیه
ولا یخطو بلی باید در حال قرائت و ذکر نباشد چون منافات با اعتبار اطمینان
دارد با اینکه مقتضای بعض اخبار مذکوره است والله العالم **سؤال** در حالت نماز شک
میکند ما بین سه و چهار و یقین دارد که در آن نماز تشهد بجا نیاورده چه کند **جواب** بنا بر چهار
گذارد و نماز را تمام کند و تشهد را قضا کند و دو سجده سهو بجا آورد و اگر مع ذلک نماز را نیز اعاده
کند بهتر است و اما احتمال اینکه برگردد و تشهد بجا آورد چون یقین بجا نیاورده دارد پس مدفوع است

بانكه بايد احراز بودن در محل شود ومحل تشهد ركعت دوم است ومع ذلك بركشتن بجهة تشهد
محذور ندارد وان اينست كه علم دارد اجمالا بانكه يا زياده كرده است تشهد را چون در ركعت سيم
اورده و يا بنا بر چهار اورده بغير محل است و بعبارة اخرى علم دارد بزياده تشهد يا نقصان يك
ركعت وازاينجا معلوم ميشود كه تمسك باستصحاب وجوب بجا اوردن تشهد وجهى ندارد چون احراز
نميكند كه در ركعت دوم است وايضا منافات دارد با مقتضاى علم اجمالى چنانچه ذكر شد سؤال
هركاه ايستاده و علم داند كه يا تمام بعد از ركوع ركعت چهارم است يا قيام پيش از ركوع ركعت
سيم چكنند جواب نماز او باطل است زيراكه شك او بر ميكردد بما بين سه و چهار و ممتنع است
بنا را بر چهار كند زيراكه اكر ركوع را ترك كند خلاف مقتضاى قاعده شك است چون صدق ميكند
كه شك دارد كه ركوع اين ركعت را كرده است يا نه و هركاه ركوع را اورد علم دارد بانكه يا يك ركوع
زياد كرده يا يك ركعت كم كرده است بلى هركاه قاعده بنا و براكثر اثبات بعد الركوع بودن را ميكرد
خوب است لكن خلاف قاعده است زيراكه اين اقتضاء را ندارد نعم يمكن ان يق يبنى على الاربع ولا ياتى بالركوع
لعدم احراز المحل و[illegible] عدم الاتيان قبل التجاوز انما تجرى بعد احراز عدم التجاوز وفي المقام غير محرز حيث
انه لا يعلم بعد من ان هذا القيام قيام ما قبل الركوع او ما بعده فتم سؤال اذا كان في حال القيام شاكا في انه هل
ترك سجدة واحدة او سجدتين مع علمه انه متيقن لترك احدهما وشاك في الاخرى فهل تجرى قاعدة التجاوز
بالنسبة الى الاخرى ام لا جواب لا يبعد جريانها ولا يضر بذلك انه لو عاد لتدارك السجدة الواحدة يصدق
انه شاك في الاخرى ايضا قبل تجاوز المحل لان المناط هو حال الشك وقد كان في حال الشك متجاوزا بل و[illegible]
الشك بعد العود الى التدارك ايضا امكن جريان القاعدة لانه يصدق انه شاك وقد دخل في القيام وان [illegible]
عليه العود لتدارك شئ اخر والحاصل ان محل السهو بالنسبة الى المتيقن باق لانه لم يدخل بعد في الركوع ومحل
الشك غير باق لفرض التجاوز الا ان يقال انه حيث ترك سجدة في محل السجدة ويصدق انه شاك قبل تجاوز
المحل لانه اتيانه للتشهد او القيام لتوقفه الواقع هو شاك قبل التجاوز لكنه كما ترى لان الظاهر ان المدار على
الدخول في شئ اخر يعتبر وان كان بالملاحظة جهة اخرى فلو شك بعد الدخول في التشهد في السجدة لا يرجع وان كان
تشهده بالملاحظة جهة فقد بعض ما يعتبر فيه او من جهة كونه في غير محله بان يكون في الركعة الاولى ويظهر مما ذكرنا حال جملة
من الفروع مثل ما اذا شك في القراءة او في السورة وقد دخل في القنوت في الركعة الاولى فان القنوت وان كان

بالملا



بالملاحظة في غير محله الا انه يتحقق لصدق التجاوز وكذا في نظائره سؤال هركاه در حال قيام يقين كند كه يك
سجدة ترك كرده است يا تشهد چه كند جواب ظاهر اينست كه بايد بركردد و هر دو را بجا اورد لو علم
بعدم الاتيان بالسجدة مع القطع بوجوب الاتيان بالتشهد اما لانه المتروك واما لان المتروك هو السجدة ومعه
يجب الاتيان بالتشهد ايضا والحاصل انكه مقتضاى اصل عدم اتيان بايد بياورد وضرر ندارد علم اجمالى
باتيان احدهما چونكه هركاه مأتى به تشهد باشد ثمرى ندارد و بايد اعاده شود بعد از تدارك سجده سؤال
اذا علم بعد الظهر بانه صلى سبع ركعات بمعنى انه نقص ركعة من احدى الصلوتين فما حكمه جواب يصلى صلوة
واحدة بنية ما في الذمة من الظهر او العصر سؤال اذا كان بعد السجدتين او بعد التشهد وقبل السلام عالما بانه
صلى سبع ركعات ولم يعلم انه صلى الظهر ثلث ركعات او العصر فما حكمه جواب يعدل الى الظهر ويبنى على الاربع ويتم
بركعة الاحتياط ثم يصلى العصر سؤال اذا علم بعد الصلوتين انه صلى سبع ركعات بان نقص في احدى الصلوتين
ركعة ما اذا يصنع جواب ياتي بصلوة بنية ما في الذمة وان كان قبل التسليم وعلم يمكن يعدل بنيته الى الظهر ويبنى
على الاربع ويعمل عمله ثم يصلى صلوة واحدة بنية ما في الذمة ويمكن ان يق لا يحتاج الى اعمال عمل الشك لانه انما علم
بتيقن انه اتى بصلوة صحيحة اما الاولى او الثانية والاتيان بعمل الشك لا ينفع في شئ كما لا يخفى سؤال اذا علم انه
صلى سبع ركعات ولم يعلم انه صلى الظهر اربعا فهو في الثالثة من العصر او ثلثا فهو في الرابعة من العصر فما حكمه جواب
تقدم حكمه وانه يعدل الى الظهر ويبنى على الاربع ويعمل عمله ثم يصلى بقصد ما في الذمة صلوة واحدة سؤال اذا كان
في حال القيام شاكا بين الثلث والاربع ومع ذلك شاكا في انه سجد في الركعة التي قام عنها سجدة واحدة او سجدتين
جواب يبنى على انه سجد سجدتين وعلى الاربع ويحتمل الحكم ببطلان صلوته من حيث انه يحتمل ان يكون ترك
سجدة فيصدق انه شك بالنسبة الى ما مضى بين الاثنين والثلث ولم يحرز الفراغ من الركعتين بمعنى انه اكمل
السجدتين ويحتمل ان يفصل بين ما اذا شك اولا في انه ترك سجدة ام لا فبنى على انه اتى بها ثم شك بين الثلث والاربع
وبين ما اذا انعكس بان شك اولا بين الثلث والاربع ثم شك بعد ذلك في انه ترك سجدة ام لا ففي الثانية بالبطلان دون
الاولى سؤال اذا تيقن انه صلى ست ركعات ولا يدري انه صلى الظهر اربعا والعصر اثنتين او صلى الظهر ثلثا وهو
في ثالثة العصر فما حكمه جواب مثل الفرع السابق يعدل الى الظهر ويبنى على الثلث ويتم ويعمل عمل الشك ثم اذا فرض
انه تيقن الاتيان بخمس ركعات ولا يدري انه صلى الظهر اربعا وهو في الركعة الاولى من العصر او صلى الظهر ثلثا وهو في ثانية
العصر يكون الحكم بصحة ظهره لقاعدة الفراغ وذلك لان عصره باطل من حيث الشك بين الواحدة والاثنين فلا بد من
اجراء قاعدة الفراغ بالنسبة الى الظهر وهذا بخلاف الفرع السابق فانه معارض بجريان قاعدة البناء على الاكثر عند الشك

عن الركعات لعدم احراز الاوليين والعمل بالقاعدة في مقام عدم حكمه كما لا يخفى للعلم الوجداني بنقصان الظهر او بطلان
البناء على الاكثر في العصر فلا وجه للترجيح ومع العدول الى الظهر يحصل اليقين باتيانها اما سابقا واما لاحقا

# كتاب الصلوة

سؤال هرگاه نماز بود در اثنا باطل کند یا بعد از فراغ یا در اثنا منکشف شود بطلان آن آیا قرائت و اذکار که
اتیان کرده عوض از ثواب نقیا در ثواب قرائت و ذکر دارد و صحیح است یا نه و همچنین اگر نماز عصر کند بقصد جمعه
بعد معلوم شد که روز جمعه نبوده لکن از ایامی بوده که عصر در آنها مستحب است آیا عصر او صحیح است یا باطل و در فرض صحت
آن عصر بود دارد یا نه و همچنین در مثال فقها جواب اما در فرض اول پس قرائت و اذکار او صحیح و ثواب آنها بود
دارد و هرچند قصد نکرده است الا بعنوان خودش نماز و نماز باطل شده یا باطل بوده است و اما در فرض دوم
پس صحیح است بنا بر آنچه در محل خود محقق شده است زیرا که حقیقت غسل پس بقصد یکی از آنها هر دو قربت
مطلوب است بعنوان بودن هرگاه در روز جمعه بلکه جمعه بودن نبوده و عصر حساب یا غیر آن بکند بقصد امتثال
از حساب و لکن جمعه نیز بعمد آمده چنانکه لا ریب الکلام و ضرر ندارد در عبادت بودن غیر جمعه و عصر بودن
قصد قربت و در تحقق عبادت زیرا که آنچه از ادله مستفاد میشود از نیت آنست که باید بعنوان بقصد قربت باشد و الزام
که قربت آن از جهت امتثال امر خودش باشد بلکه مطلق قصد قربت ولو از جهت دیگر کفایت میکند در آن پس اداء مأمور به باید
غیر جمعه شده است هرچند امرش نشده است و خواص و فضیلت عصر جمعه نیز دارد لکن ثواب نیز دارد
و در فرض مذکور در سؤال نیز صحیح است لکن ثواب دارد چنین امتثال امر کرده است بالفرض که اگر قصد کرده باشد
وظیفه بود را و خیال کرده باشد که غیر جمعه است و در واقع عصر دیگر باشد ثواب امتثال را نیز دارد و در وقت
ما ثبت فضیلتی که در اول گفتیم صحیح است و ثواب هم دارد و در [illegible] صحیح است بدون ثواب آن است که قرائت و اذکار
و ذکر محبوبیت دارد بلا عنوان بخلاف غیر که محبوبیت آن بسته بعناوین خاصه است پس در قرائت اگر دان کاح
در حصول ثواب قصد خصوصیت صلاتی هرگاه لغو شود قصد اصل قرائت مستحب است و اما در تسبیح مطلق آن بلا عنوان حتی
محبوب نیست بلکه محبوبیت آن منوط بعناوین خاصه است مادام که قصد یکی از آن عناوین نکند مگر اینکه قصد مطلق کند و ابتداء
در تطبیق شد که در خصوصیت قصد اجمالی اگر لغو است والا قصد تحقق امتثال است فلو ماد کرنا ان الصور ثلثه لانه قد یکون
الفعل بلا عنوان محبوبا و حج لو قصد احد العناوین الخاصه و لم یتحقق لا یرجع فی قصد اصل الفعل قصد ق الامتثال
للدلیل المفروض ان قصد القربة مجز و ذلک مثل القرائة و الاذکار و نحوها و قد یکون الفعل محبوبا بخصوص احد العناوین الخاصة
و هذا قد یکون مثل الغسل الذی حقیقته واحدة و قد یکون کذلک بل یکون حقیقته فی مختلفة فعلی الاول اذا
قصد امرا احد العناوین یکون اصل الفعل محصلا بالنسبة الی الجمیع و یصیر الاداء بالنسبة الی الجمیع لکن الامتثال

الجامع

كما في الى قصد كلى امر امر فالامر الذي لم يقصده لا يتحقق الامتثال بالنسبة اليه فاذا غفل عن الغسل للجنابة ولم يلتفت
الى الجمعة لقصد غير الجمعة [illegible] لكن لا بعد [illegible] فلو كان جنبا لقصد الامتثال بالنسبة اليه والاداء بالنسبة
الى الجمعة وان [illegible] كونه جنبا ولم يكن كذلك وكان يوم الجمعة لا لقصد بالنسبة الى الجنابة [illegible] الاداء والا
ولقصد الاداء بالنسبة الى الجمعة ومع الثاني اذ لقصد احد [illegible] وكان [illegible] بعنوان [illegible] لقصد بالنسبة اليه
الاداء والامتثال بالنسبة الى المقصود لقصد كليهما [illegible] للواقع والا فيكون لغوا وليس له الا
الا لقيد [illegible] وذلك كما اذا [illegible] ان عليه صلوة الصبح فتبين انه صلاة [illegible]
مع اختلاف حقيقة الوجوب والمستحب وكذا في الاستدلال قلنا باختلاف حقيقتها [illegible]
في صوم الكفارة اذا صام ايا ما وقطع التتابع لا لعذر [illegible] بعنوان الكفارة وقد بطلت [illegible]
التتابع فيقتصر ان يكون الصوم بالنسبة الى الايام الماضية باطلا ووجه الارتفاع ان بطلان الكفارة [illegible]
الصوم المأتي به لان الصوم مطلوب في حد نفسه بلا عنوان والمفروض انه قصد حقيقة الصوم فيكون صحيحا [illegible]
الى الالتزام بالبطلان او الالتزام بكون التتابع واجبا تعبديا لا شرطيا ولازمه جواز الاتيان بالبقية وان اثم [illegible]
التتابع مع انه خلاف الاجماع والنص [illegible] والاجماع في عدم الكفاية [illegible]
الكفارة مع خلاف القاعدة كما يظهر [illegible] لم يمكنه الالتزام بالبطلان ولا الالتزام بكون التتابع
واجبا مستقلا تعبديا لا شرطيا [illegible] الى الاجماع والنص في عدم الكفاية ووجوب الاستيناف وكذلك
اندفع الاشكال عن صوم الاعتكاف اذا صام يومين ثم ابطل اعتكافه بقطعه وعدم اتمامه باليوم الثالث
فانه ايضا نظير صوم الكفارة في الاشكال والجواب فتدبر وتأمل

مسائل صلوة

## كتاب الصلوة

مسئله هرگاه بعد از نماز ظهر شک کند که آیا وضو گرفته بود یا نه [illegible] حالت سابقه او حدث باشد [illegible]
[illegible] نماز ظهر [illegible] وضو [illegible] از برای نماز عصر و سایر غایات وضوء
[illegible] نماز ظهر [illegible] وضو [illegible] وضو گرفته [illegible] بعد از
[illegible] نماز [illegible] و اسباب [illegible] وضو گرفته [illegible] بعد از عصر
[illegible] نماز ظهر [illegible] وضو [illegible] در [illegible]
[illegible] نماز ظهر [illegible] حکم [illegible] عصر [illegible]
[illegible] نماز ظهر [illegible] بعد [illegible] عصر [illegible]
[illegible] لازم [illegible] اداء [illegible] سجده [illegible]
[illegible] سجده [illegible] تشهد [illegible] بعد الصلوة [illegible]
[illegible] سجده [illegible] بعد [illegible] سجده [illegible]
[illegible] سجده [illegible] الاتیان [illegible]
[illegible] سجده اول [illegible] امام [illegible]
[illegible] سجده [illegible] امام سجده [illegible] سجده اول [illegible]
[illegible] سجده [illegible] امام سجده [illegible] سجده [illegible]
[illegible] ماموم [illegible] امام [illegible] اتیان کند [illegible]
[illegible] در سجده اول [illegible] امام [illegible]
[illegible] در سجده اول [illegible] در افعال [illegible] امکان [illegible]
[illegible] در مسئله [illegible] سجده [illegible]
[illegible] سجده از رکعت [illegible]
رکوع این رکعت را فراموش کرده این سجده را از رکعت پیش حساب کند [illegible] هرگاه در حال
قرائت یا قنوت [illegible] رکوع رکعت سابق [illegible] سجده [illegible] برگردد [illegible] رکوع و سجده [illegible]
[illegible] نماز را اعاده کند [illegible] رکن [illegible] سجده
[illegible] در حال قیام [illegible] سجده [illegible] برگردد [illegible] سجده

# کتاب الصلوة

لو یقین کند که ذکرها تمام نشده در سجده ترک کرده چون محل آن فوت شده است غیر تواند تدارک کند زیرا که هر گاه دفعه دیگر
سجده کند سجده نماز محسوب نیست چون تمام سجده اول سجده نماز بجهة مسئله بجای پنج نماز بکند به نیت وضوء با اینکه آن
برای یکی از نمازها وضوی تجدید کرده باشد و علم بهم رساند به بطلان یکی از وضوها تمام نمازها صحیح است و مستحبات هر گاه
پنج نماز بکند که بعضی از آن مستحب باشد و یقین کند به بطلان یکی از آنها مسئله هر گاه نشسته غیر ایند جلوس بین السجدتین یا
یا جلوس که کند قبل [illegible] و نخوان [illegible] قرائت [illegible] برگردد و تمام آنچه [illegible] بجا آورد چون [illegible] فوت شده است



[ندارد] [احصار]

16 سؤال بعضی از زرع و نسخ اطراف بلد مشتمل باغات مغصوبه است و محل عبور و مرور ابدا [چاره]
ایا نماز در این صورت با باغات چه صورت دارد و هکذا زمین بیاضی که محل زراعت است و [نداشته]
صیفی است و اراضی نجس که محل زرع و مجهول المالک است جواب اراضی موسعه که بدون
اذن مالک آنها جایز است عبور و مرور و نماز کردن و نحو اینها و هر گاه غاصبی آن اراضی
را غصب کند منشا عدم تصرفات از برای دیگران نمیشود بلی از برای غاصب و اتباع او
جایز نیست مطلق تصرفات حتی تصرفاتی که قبل از غصب کردن جایز بود سؤال چه [میفرمایید]
در شخص کثیر الشک در صحة اتیان بعض حروف ایا از مخرج ادا میشود یا خیر ایا بالنسبه بغیر او
حروف حکم کثیر الشک را دارد یا نه و همچنین سایر افعال و اگر مظنونش شد که این حروف مشکوک
است که ادا شده یا نه ایا معتبر است و اگر اتیانش بعود در صورت شک یا ظن ایا نمازش باطل است یا نه ثم
این شخص ایا اصل صلوة غیر میشود یا خیر بینوا توجروا جواب کثرة شک هر گاه مختص
بمورد باشد تعدی بغیر آن مورد نمی شود پس نسبت بغیر آن حروف و سایر افعال حکم کثیر الشک
ندارد و هر گاه با فرض اینکه کثیر الشک است ظن از برای او حاصل شد پس هر گاه ظن بصحت باشد
عمل میکند و هر گاه ظن بعدم صحت داشته حکم آن حکم شک غیر کثیر الشک است با فرض مذکور که کثیر
الشک است با تساوی طرفین است و در صورتی که باید اعتنا نکند هر گاه عمدا اتیان کند صحت
مشکل است هر چند ذکر و قرائت باشد و شخص کثیر الشک جایز است بعد از صلوة استخاره شود و ادامه

17 سؤال اگر شخصی از ریا پرهیز کند لکن من غیر التفات بوسوسه شیطانی بقلبش خطوری شود که اگر
ملتفت شود نادم و پشیمان خواهد ایا حکم ریائی بر همچه شخصی جاری است از صحة و بطلان عبادات یا نه
جواب مجرد خطور قلبی ضرر ندارد بلکه ریائی مبطل است که داعی بر عمل شود به غیره
چه مستقل چه جزء داعی و خطور قلبی داعی نیست 18 سؤال بنا بر قول بوجوب اقامه ترک آن
مضر بصحت صلوة میباشد یا نه جواب مضر نیست بنا بر اقوی هر چند ظاهر کلام موجبین است سؤال

اقعاء

ولو

در هر جا که معتبر است جلوس بکیفیت تشهد و بین السجدتین و جلسة الاستراحة و غیر اینها آیا کیفیت خاصه معتبر است در آن یا نه
و تربیع و تورک و اقعاء و غیر آن جواب کیفیت خاصه واجب نیست و جمیع انحاء جلوس کافی است هر چند مستحب است تورک
در حال تشهد و در جلسه استراحه و ما بین السجدتین و تربیع در جلوس بدل قیام چه در فریضه چه در نافله و
مکروه است اقعاء بهر دو معنی یا بمعنی [illegible] در تشهد و ما بین السجدتین بلکه مطلقا و همچنین التربیع مکروه که گذاشتن
پای راست بجای پای چپ و پای چپ بجانب راست یا نهادن احد الرجلین علی الاخری سؤال اگر بعد از کفن
میت نماز خوانده شود نه از جهت تعذر کفن بل باعتقاد اینکه این نحو هم میشود چه صورت دارد جواب باید
اعاده کنند و هرگاه دفن کرده باشند بر قبر نماز کنند سؤال متعارف ناس که نماز از [illegible] خوف [illegible] بجا بشود
گاهی پی هم نماز صبح و گاهی عصر و ظهر شود که عدد فوات و ترتیب [illegible] مانند سؤال
گذشته آیا ترتیب لازم است یا کفایت میکند که ده نماز صبح پی هم و همچنین یک نماز ظهر و عصر
[illegible] بسیار [illegible] باید [illegible] حاصل کند جواب باید احتیاط بتکرار کند تا علم بترتیب
حاصل شود مگر آنکه مستلزم حرج باشد که در این صورت کفایت میکند آنچه ذکر شد



الصیام

سؤال آیه شریفه و علی الذین یطیقونه فدیة [illegible] منها [illegible] از ترک الصوم و انکار قادرا علیه و انه مخیر بین
والفدیة جواب وجوب صوم بر قادر بر آن اجماعی بلکه ضروری است و اما آیه شریفه در آن چند قول است
یکی در اول مخیر بودن ما بین امرین بعد از آن نسخ شد بقوله تعالی فمن شهد منکم الشهر فلیصمه دوم آنکه ضمیر
یطیقونه راجع است بسوی فدیه یعنی کسانی که نمیتوانند روزه بگیرند و میتوانند فدیه بدهند واجب است بر ایشان
فدیه بدهند سیم آنکه مراد این است کسی که مریض باشد و ترک کرده باشد روزه را و قضای آن تا [illegible] ترک
نموده تا رمضان دیگر باید فدیه بدهد چنانچه منقول است از علی بن ابراهیم حیث قال فی [illegible] ابی عبدالله علیه السلام
قال و علی الذین یطیقونه فدیة من مرض فی شهر رمضان فافطر ثم صح و لم یقض ما فاته حتی جاء شهر رمضان
آخر فعلیه ان یقضی و یتصدق لکل یوم بمد من طعام چهارم آنکه مراد شیخ و شیخه و ذو العطاش و حامل
مقرب و مرضعه قلیلة اللبن است و این اوجه است چنانچه از اخبار مستفاد میشود و بنابر این معنی کانوا یطیقونه
ثم عجزوا چنانچه در روایت ابی بکر است یا آنکه یطیقونه بمعنی یقدرون علیه بمشقة و مؤید است این احتمال را
قرائة بعضی یطوقونه من الطوق یعنی یتکلفونه مثل الطوق فی المشقة بجعله قلادة فی اعناقهم و اما قوله تعالی
و ان تصوموا خیر لکم بنابر نسخ معنی اش واضح است و بنابر عدم او محتمل است که مراد این باشد با وجود قدرت بر
صوم روزه گرفتن بهتر است [illegible] محتمل است که مراد این باشد که روزه گرفتن با قدرت بهتر است از [illegible]
بر تقدیر عدم قدرت اگر چه [illegible] و تکلیف [illegible] است و بالجمله [illegible] مذهب [illegible] واضح
در [illegible] اجماع بلکه ضروری قائم است اگر چه وجه آن معلوم نباشد

س: خنثی اگر در ماه صیام با زنی جماع کند آیا موجب بطلان صوم و وجوب
غسل میشود یا نه و اگر او با زنی جماع کند و شخص دیگر با او چگونه است و اگر
شخصی جماع کند با خنثی چگونه است ج: بر فرض عدم انزال در صورت
اولی صوم هر دو صحیح است و غسل بر هیچیک واجب نیست چرا که محتمل است
که خنثی در واقع انثی باشد و عضوی که داخل کرده عضو زائد باشد نه آلت
رجولیت پس استصحاب در حق هر دو جاری است و در صورت دویم صوم
خنثی باطل است و غسل بر او واجب است چون اگر در واقع مرد است جماع
کرده با زن و اگر زن است مرد جماع کرده است با او و اما نسبت به آن مرد و زن
پس استصحاب بقاء صوم و عدم جنابت جاری است این بنا بر این است که خنثی
را طبیعت ثالثه ندانیم و الا محتمل است عدم بطلان صوم و عدم وجوب غسل بر او
لکن مع ذلک احوط غسل و صوم و قضاء صوم است بلکه احوط در حق آن مرد و زن نیز
چنین است لانه یصدق الجماع عرفاً و در صورت سیم نیز صوم هر دو صحیح است
عملاً بالاستصحاب و الاحتیاط فی محله لما ذکر من احتمال کونها طبیعة ثالثة و صدق
الجماع اینجا در صورتی است که وطی در قبل باشد بدون انزال و اما مع الانزال
فلا اشکال و کذا مع کون الوطی فی الدبر فی بعض الصور الذی لا یخفی والله العالم

## في الصوم

مسئله آب ریختن بر سر از دلو یا طاس اگر زیاد باشد که تمام سر سوا احاطه
نماید چه در میان آب یا خزینهٔ حمام و چه در خارج آن ارتماس و مفطر
صوم است یا نه ج ضرر ندارد مگر آنکه بحدی باشد که صدق ارتماس نماید
و بمثل دلو و طاس مشکل است صدق آن ۴

## من المسائل المتعلقة لصلوة المسافر

س قصد اقامه در بلد کبیر وسیع که خارق عادت باشد صحیح است یا آنکه
باید قصد اقامه در محله‌ئی از آن نماید چنانچه در تحدید ترخص گفته‌اند دیگر
آنکه مثل بغداد و طهران و مشهد مقدس و اصفهان داخل در خارق عادت
و خارج از متعارف است یا نه ج باید محل اقامه مکان واحد باشد پس با
فرض آنکه بحدی باشد که صدق مکان واحد نکند باید قصد اقامه در محله‌ئی یا کوی
از آن نماید و خارق بعض بلدان مذکوره و بعض از آنها بحد مذکور معلوم نیست

في حقيقة الصلح

اجماع البيع والنكاح وغيرهما من العقود بعقد واحد فضلاً عن جمع المنقطع
والدائم بان يقول بعتك العبد واجرتك الدار وزوجتك فاطمه بكذا فيقبل
الزوج مثلاً قبلت كل ذلك لاطلاق الادلة وعموم ما من الامر بالوفاء بالعقود
وفيه الشر وبالجملة اشكالى در جواز مفروض سواى ان نيست چون مفروض اين است
كه جميع داخل در يك عنوان ميباشند كه جمع شده و مالكين هم متحدند بلكه جمع دو
معامله بعوض واحد نيز با اتحاد مالكين صحيح است اما با تعدد مالكين منشأ اشكالى در جمع و
مالكين در بيع يا در بيع واجاره پس محل اشكال اينست از جهت جهالت حصه هر يك
چنانچه تقرير شد نيست از شيخ در خلاف كه منع فرموده است از صحت بيع دو مالك
مالك بثمن واحد در صورتيكه اشتراك بوجه اشاعه نباشد از جهت جهالت كل اقوى
تفصيل است ما بين اينكه آن جهالت موجب غرر باشد يا نباشد پس در صورت دوم
صحيح است لان القدر المسلم من البطلان مع عدم العلم بالعوضين في غير صورة لزوم الغرر
هو ما اذا لم يكن مجموع ما وقع عليه المعامله معلوما فتدبر

## فی کیفیة اخراج الخمس والزکوة

مس در عزل خمس و زکوة لازم نیست که خصوص مقدار لازم را نداشته باشد یا کذاردن زاید
بران که مشتمل باشد بر مقدار خمس و زکوة باشد کافی نیست بر این جواز تصرف در ما تقرر
حج مناط در تعیین زکوة تبرء جمیله بقیه الا مال خالص بعد از ایراد خمس و تصرف
وران بلا اشکال باشد صدق عنوان عزل و اخراج نیست که تعبیر وارد در اخبار است
و نه کذاردن از اید از مقدار صدق ان چه معلوم نیست بل اگر در جایی صدق
محقق شود خوب است و بعید نیست صدق در بعض موارد مثل انکه مقدار لازم جدا
کنند اند بر مقدار زکوة بقصد انکه مقدار زاید را هم صدقه مندوبه یا در
مهمانی یا در تعزیه سید الشهدا صرف نماید مثلا یا انکه مقدار معین میکند که مقدار زکوة ان
بعنوان زکوة و زاید را بعنوان هدیه ... منحصر در این صورت نیست صدق
عزل و اخراج زکوة حاصل انکه مناط مذکور هر جا صادق شد حکم بر او مترتب است
ولکن بنا بر ... الظهر ... الثر که ... وجه ... در معین در جواز تصرف در ما
عدا مقدار زکوة صاحب بعزل نیست بلکه بدون ان نیز تصرف جایز است مادام که مقدار
زکوة باقی باشد بلکه از ابراز اثار دیگر از عدم جواز تبدیل و نحو ان مختص بعضی از و
بعد از تعیین صاحب بعزل ... ان بدون شرط ان ... و نحو ان از اثار تعیین صاحب بعزل
هست و مناط ... انکه ... در خصوص الزکوة و اما خمس پس در تعیین
ان بدون دادن بسید یا بحاکم شرع کفایت ... بمجرد عزل ... است چون نص در این باب
در باب خمس وارد نیست و حکم بر خلاف قاعده است و ... خمس از زکوة که مستفاد از اخبار است معلوم نیست
که ... باشد پس اگر خواسته باشد که متعین شود در مال چاره جز ... محتاج است بایکه با حاکم
شرع مصالحه کند بحفظ ... والله العالم

## فی النصاب واخراج المعدن

هم بعد نصاب برسد باید خمس انرا داد اگر چه مدتی طول بکشد تا بنصاب برسد بلکه اگر
چه در بین اعراض کرده باشد از اخراج ... و مدتی فاصله شود ما بین سابق
ولاحق بعید نیست اعتبار نصاب در هر یک مستقلا بمقتضی انصراف الادلة بعد التقیید بالنصاب
عن مثل هذه الصورة اگر چه مع ذلک احوط دادن است اگر مجموع بعد نصاب برسد حاصل
اینکه مقتضای عمومات وجوب خمس در معدن این است که مطلقا واجب است و مقتضای صحیحه
بزنطی اعتبار نصاب است که بیست دینار باشد و این صحیحه چون ظهور ندارد در اینکه
هر دفعه باید بقدر نصاب باشد پس از ضم او بعمومات پیش از این مستفاد میشود که باید مجموع
انچه اخراج میشود بقدر نصاب باشد پس هر وقت که بعد نصاب برسد واجب است خمس مجموع
چون قدر متیقن از تخصیص عمومات همین است مگر انکه عمومات بعد از تقیید بنصاب فی الجملة
منصرف باشد از صورت خاصی مثل انکه انچه مذکور شد از فرض اعراض از اخراج و فصل
طویل مثل انکه اول کمتر از نصاب اخراج کند و بعد از او دست بکشد بقصد اعراض تا ده سال مثلا
و بعد قدر دیگری اخراج کند که با ضم بسابق بقدر نصاب باشد پس مثل این صورت منصرف الیه
ادله نیست بعد از ملاحظه اعتبار نصاب و ان شئت فقل ان المستفاد من الصحیحة وان لم یکن اعتبار
النصاب فی کل دفعة حتی یلزم عدم الوجوب فی الدفعات مطلقا ما لم یحصل کل واحد الحد النصاب الا انه یستفاد
منها اعتبار صدق اخراج النصاب من المعدن وهو ممنوع فی الصورة المفروضة بدعوی ان العرف لا یقولون
انه اخرج من المعدن کذا بملاحظة مجموع ما اخرجه سابقا ولاحقا مع هذا الفصل الطویل فیعتبر فی
الصدق اما الاشتغال لطول المدة وان کانت مدیدة واما عدم الاعراض عنه وان حصل الانفصال
الفصل مع اختلاف فی افراده ظهورا و خفاء و بالجملة المناط صدق اخراج مثل النصاب ففی کل مورد صدق
ولو مع الضم یجب الخمس فی کل مورد لا یصدق لا یجب وان الاحوط الضم مطلقا کما عرفت واما دعوی ظهور
الصحیحة فی اعتبار الدفعة وانه لا بد من النصاب فی کل اخراج وکل دفعة فلا تضم الدفعات مطلقا فهی
ممنوعة کما لا یخفی علی من لاحظها ولا باس بنقلها حتی یظهر الحال ففی البزنطی قال سألت ابا الحسن علیه السلام
عما اخرج من المعدن من قلیل او کثیر هل فیه شیء قال لیس فیه شیء حتی یبلغ ما یکون فی مثله الزکوة
عشرین دینارا وقال المحقق الانصاری قده الظاهر من الروایة اعتبار النصاب فیما یخرج من المعدن
دفعة او دفعات فی حکم الواحد بان لا یتخلل بینها الاعراض وفاقا للمحکی عن العلامة فی المنتهی والتحریر
وحاشیة الشرایع وشرح المفاتیح والریاض خلافا للشهیدین فی الدروس والمسالک والاردبیلی وصاحب
المدارک والذخیرة تمسکا بالعمومات المتضمنة لوجوب الخمس فی هذا النوع و فیه ان العبرة بما یستفاد
من دلیل اعتبار النصاب وهی الصحیحة والظاهر منها ما ذکرنا فلا عبرة بالعمومات الان یقع بان

المجمل

ظهور الخبر فی ذلک لیس علی حده وجه یعتمد به فی رفع الید عن اطلاقه فیصیر اللفظ من قبیل
بالنسبة الی المطلق والمقید فیرجع فی غیر المتیقن من المخرج بهذه الروایة الی العموم انتهی
والتحقیق ما ذکره بقوله الا ان یقال کما عرفت لکن عرفت انه لابد من صدق اخراج مقدار
النصاب علی المجموع و فی بعض الصور لا یصدق کما اذا حصل الفصل الطویل مع الاعراض
واما اگر پیش از اخراج خمس گچ را صرف کند در سفیدکاری ظاهر این است که خمس اصل گچ
بر او واجب است نه خمس این موجود بعد از بنائی چون بسفیدکاری صدق تلف میکند
پس از قیمت آن باید خمس بدهد اگر چه عین گچ موجود است چرا که چون ممکن الرد نیست
در حکم تلف است و دعوی اینکه ممکن است گفته شود که خمس این کار گچ مال سادات
باشد و اجاره آن را بگیرند مدفوع است باینکه در صورتی خوب است که حق الابقاء داشته
باشند و در مقام ما الان میتوانند بگویند اگر گچ میخواهید همین را من [illegible] ضمن بقا
و اجاره دادن نیستم بلکه همین چنین است کلام اگر غاصب گچ یا [illegible] را از مال شخص معینی
غصب کرده و سفیدکاری کند بلکه از این باب است اگر مرکب کسی بر داشته بان کتابت کند لیکن اگر
چه عین مرکب موجود است لکن در حکم تلف است و حق ابقاء مع الاجرة از برای مالک ثابت
نیست پس ما نحن فیه نظیر غصب ثوب و خیاطة کردن آن نیست چون ثوب ممکن الرد است و در حکم
تالف نیست و مع ذلک کله احوط این است که خمس گچ موجود را با وصف بنائی بدهد انها
در وقتی است که قیمت آن زیاد شده باشد به بنائی و اگر کمتر شده باشد ضامن است و فرق
در جمیع ما ذکرنا بین عالم و جاهل نیست والله العالم سؤال اگر کسی سرپرست یتیم باشد
و یتیم شریک اموال او باشد یا خمس و غیره را میتواند از مجموع اموال مشترکه بدهد یا
از مال خود تنها بدهد و از مال یتیم ندهد تا بالغ شود و اگر یتیم بالغ شود لکن رشد
نداشته باشد آن شخص سرپرست تصرف در اموال او میتواند بکند که نفع یتیم در آن
باشد و بیان فرمائید که مراد از رشد چه چیز است و حقیقت آن کدام است جواب
اما زکوة پس در اموال صبی نیست در نقدین اجماعا و در غلاة و مواشی بر اقوی و اما خمس
پس در تعلق بان خلاف است و احوط قول بتعلق است خصوصا در معدن و کنز و غوص
و شخص سرپرست باید یا ولی شرعی باشد مثل پدر و جد پدری یا منصوب از جانب ایشان
مثل وکیل و وصی یا حاکم شرع باشد یا ماذون از قبل او بلی با عدم تمکن از حاکم شرع و
استیذان از او جایز است از برای عدول المؤمنین تصرف در مال او بر حسب مصلحت در آن
مقداری که لازم و ضرور است و اگر یتیم بالغ شود و رشید نباشد نیز چنین است و منه

این است



این است که در معاملات بلکه در مطلق تصرفات در اموال خود منفعت مالی را از مضرت تمیز
بدهد و رفتار او در صرف کردن مال بطریقه و رویه عقلاء باشد و بفهمد که فلان معامله
نافع است یا مضر یا معامله با فلان شخص مصلحت است و با فلان شخص دیگر مصلحت نیست مثل
سایر متعارف از عقلاء و عدالت در آن شرط نیست بلکه صرف کردن مال را در محرمات هم
منافی با رشد نیست اگر غرض عقلائی در آن باشد و بر طریقه عقلاء از فساق باشد بلی اگر از
طریقه فساق از عقلاء هم خارج باشد سفاهت است لکن مهما امکن باید او را منع
شود از صرف کردن مال در حرام اگر چه غرض عقلائی فاسقین هم داشته باشد بلکه بعضی
از علماء عدالت را هم در رشد اعتبار کرده و مطلق فساق را سفیه دانسته اند

# فی الخمس

ن ۱
س ۱
ص ۹۹

سؤال هرگاه شخصی مصالحه نماید اموال خود را به ولد خود و شرط کند که خیار فسخ و منافع
ما دام الحیوة با خودش باشد و بعد الوفات وجه معینه صرف مصارف خیریه معینه نمایند و فلان
قدر بنیابت مصالحه بدهند از اعیان اموال و غیرها و ما دامیکه هریک از این دو ولد … اشتغال داشته باشند
مصالحه نماید اموال خود را بآن برادر دیگر بشرط خیار فسخ عند تحقق الولد و تا سی سال املاک
متروکه مصالح منتقل بغیر ببیع و غیره بعنوان از نقل لازم ننماید مطلقا الا با ولاد دیگر مصالح
حال که فوت شده و اموال به ولد منتقل شده اولا اینکه آیا بتمام اموال بعد از وضع مؤنه
سال یا مخارج مقرره یا پیش از وضع آن خمس تعلق میگیرد یا نه و ثانیا بر فرض عدم آیا آنچه زاید
از اندازه میراث ایشانست که اگر صلح نشده بود هم میبردند خمس تعلق میگیرد یا نه از این
مراتب بر فرض که شرطین اخیرین یعنی صلح بیکدیگر و عدم نقل بغیر را نکرده باشند معین فرمائید
و بر فرض که شرط کرده باشد بیان فرمائید که با همه شرائط هرگاه بعد از صلح بیکدیگر اگر شرط
شده بود واقع ساخته خمس تعلق میگیرد یا نه و هرگاه واقع نساخته چگونه است و هرگاه بنا
که خمس تعلق بگیرد این املاک که شرط شد منتقل بغیر ننماید تا سی سال میشود خمس عین
از ما را با دات باید داد یا تبدیل بقیمت باید نمود یا این شرط مانع از تعلق خمس است و دیگر
هرگاه از اول صلح یا وفات تا حین تعلق خمس بعضی از اموال تلف شده باشد … یا از کل بدهد
و دیگر آنکه مشروع یا غیر مشروع باید در اعطاء خمس ملاحظه روز صلح یا روز وفات
نمود یا آنچه موجودست باید داد جواب بسم الله الرحمن الرحیم
بدانکه صلحی صلحیکه شرط شود در آن که معادل تمام یا بعض آن را خرج کنند از برای مصالح یا بغیر
دهد خمس ندارد مگر مقداری را که از آن … و همچنین صلحیکه در آن شرط شده است که از عین را مصالح
بغیر کند بلا عوض و همچنین صلحیکه در آن شرط خیار از برای مصالح باشد که در عرضه فسخ باشد
مگر آنکه فسخ نکند تا انقضای زمان خیار و در این صورت آیا ربح سال صلح محسوب است یا ربح
یا ربح سال استقرار دو وجهست و وجه اول خالی از قوت نیست و اما شرط عدم تصرف
در عین المصالح به بیع و نحو آن پس آن مانع از تعلق خمس نیست و بعین آن تعلق میگیرد
و همچنین مانع نیست در عرضه میراث بودن که اگر مصالحه نمیکرد بمیراث منتقل بمصالح
له میشد از این مراتب جواب سؤالات معلوم شد و حاصلش اینکه مصالحه اول خمس ندارد
اما آنچه شرط شده است که معادل آن را خرج کنند یا به بنات او بدهند که واضح است و اما
در زاید … از جهت شرط مصالحه دوم و از جهت شرط خیار از برای خودش و اما

بعد از تعلق خمس هرگاه … فرضی … شده باشد
باید وضع شود یا از کل بدهد
صح

مصالحه دویم پس پیش از انقضای زمان خیار خمس واجب نیست واما بعد از ان اگر فسخ نشد
باید خمس انرا بدهد و از ربح سنهٔ صلح محسوب است واما قرضی که بعد از تعلق خمس پیدا
میشود پس بصلح ربط ندارد مگر انکه در همان سنهٔ تعلق خمس پیدا شود قبل از انقضای
ان یا از سال سابق باشد و قادر بر ادای ان بهاشد نشده باشد علی اشکال و اما تلف بعض
اعیان پس اگر در اثنای سال تعلق باشد موجب غرامت نیست و اگر بعد بوده باشد باید خمس
ان تالف را بدهد والله العالم **سؤال ٣** خمس و زکوة تعلق بعین مال میگیرد یا نه و بر فرض
تعلق بعین تصرف در عین مال مطلقا جایز نیست یا انکه بقدر وجه خمس تصرف جایز و در هر صورت
هرگاه صاحب مال وجه خمس و زکوة را بذمه قرار دهد تصرف در عین مال هرگونه جایز است یا نه
**جواب** خمس و زکوة تعلق بعین مال میگیرد یا نه و بر فرض تعلق تصرف در عین مال مطلقا
متعلق بعین مال میباشند پس فقیر سید و غیر سید شریک میباشند با مالک در ان مال لکن نه بر وجه
اشاعه بلکه بر وجه سبیل کلی فی المعین بلی این شرکت مثل سایر شرکتها نیست که تصرف هر یک از شریکین
موقوف باشد بر رضای دیگری و همچنین قسمت کردن موقوف باشد بر رضای هر دو بلکه اختیار قسمت
با مالک است و میتواند معین کند حصه انرا از ان مال بدون اطلاع و رضای فقیر بلکه میتواند با
وجود عین مال خمس و زکوة را از جای دیگر و از مال دیگر بدهد لکن مادام که ان مال دیگر نداده نمیتواند
تصرف کند در تمام آن مال بلی تصرف در بعض ان مادام که مقدار حق فقیر باقی است نافذ است و مانعی
ندارد و اگر قبل از ادا و تصرف کند در تمام ان تصرف نسبت بحصه فقیر ممضی نیست مگر با جازهٔ
حاکم شرع ان با ثبت ولایت بر فقراء و فرق نیست در این عدم نفوذ ما بین اینکه خمس و زکوة را بذمه
بگیرد یا نه علی الاحوط ان لم یکن اقوی کما اینکه اگر از اول تصرف کند به بیع مثلا و بعد ادا
کند از مال دیگر ان بیع صحیح نمیشود علی الاحوط ان لم یکن اقوی و از بعض اخبار مستفاد میشود
که اگر تجارت کند بمال که در ان زکوة است اگر منفعت کند فقیر شریک است و اگر خسارت
کند ضامن است حاصل اینکه اگر چه اختیار با مالک است در ادا کردن از مال دیگر لکن تصرف
در تمام آن قبل از ادا نافذ نیست مگر با جازهٔ حاکم شرع نسبت بحصهٔ فقیر **سؤال ٤**
شخص کسی را وکیل نماید در ادای خمس و زکوة او از مال خود وکیل صحیح است یا نه **جواب**
اگر چه خمس و زکوة از عبادات است و نیابت آن از احیاء مشکل است لکن چون جهت دینیت دارند هذا
جایز است توکیل در ان ها از مال موکل بلا اشکال پس مانعی از تبرع از مال خود وکیل نیز ندارد و این
در صورتیکه خمس و زکوة متعلق شده باشد بذمه از جهت فوات عین واضح الصحت است و اما
در صورت بقای عین نیز میگوئیم که چون لازم نیست که از ان عین داده شود پس کما اینکه جایز است
مالک خودش بمباشرت یا بتوکیل از جای دیگر بدهد کذلک جایز است که وکیل باذن او از مال
خودش بدهد چون مقصود ادای دین و ایصال ان یا عوض آن است بمستحق و لزوم بودن





باعلم
قول بجواز تبرع در انها خمس
انما الخود مالک معلوم نیست مثل ادای دیون دیگر بلکه ممکن است قول بجواز تبرع در انها خمس
اذن و توکیل ما لکهم نبست بحیث به هیچ وجه با بقاء عین زکوی هم با تلف ان و یمکن ان یستدل
علیه بصحیحة منصور بن حازم عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل استقرض مالا فحال علیه الحول و هو
عنده فقال ان کان الذی اقرضه یؤدی زکوته فلا زکوة علیه وان کان لا یؤدی ادی المستقرض
حاصل اینکه از برای مسئلة چند صورت است زیرا که یا مالک اذن میدهد یا نه و علی الثانی
یا حی است یا میت و علی التقادیر یا عین مال موجود است یا نه مقتضای قاعده صحت است در
جمیع صور علی اختلاف فیها فی الوضوح والخفا و اخفی الصور ما اذا کان المالک حیا وکانت العین موجودة
و لم یاذن فی التادیة و ذلک لان بعد عدم اعتبار المباشرة بالاجماع یبقی اعتبار کونه من ماله و یجوز
و لو من مال المتبرع ولا دلیل علی اشتراط کونه من ماله بل یمکن ان یقال لا دلیل علی عدم جواز اتیان
مطلق العبادات عن الاحیاء الا دعوی الاجماع والا فمقتضی ما دل علی الامر بالتبرع عن الوالدین او مطلق
الارحام و برهما حیین و میتین جواز الصلوة والصوم عنهما وان کانا حیین و من هنا یظهر جواز
التبرع بالکفارة عن الغیر وان کان بالصوم و قال فی الشرایع فی باب الصوم لو تبرع متبرع بالتکفیر
عمن وجبت علیه الکفارة جاز و یراعی خصوص الصوم الوفاة لکن فی الجواهر اسند الی الشهور
عدم التبرع عن الحی الاصل و یمکن الاستدلال علی الجواز بما دل علی ان دین الله احق ان یقضی بعد
الاجماع علی جواز التبرع فی دین الناس هذا و یمکن ان یستدل علی المطلب بما دل علی جواز النیابة فی
ن ١ ص ١٠٤ 4 الزیارة عن الاحیاء مع ان فیها صلوة و دعوی کونها من المباشر بسبب الزیارة و لیست بعنوان النیابة
کما تری **سؤال** در باب اشتغال ذمه بخمس و زکوة فحص لازم است یا نه **جواب** اگر شبهه
بدویه باشد ظاهر عدم وجوب فحص است لاصالة البرائة و اصالة عدم وجوب تعلق حق الغیر بماله
او اصالة عدم انتقاله الی الغیر لکن فی الجواهر قوی وجوب الفحص بعد ان نقل عن الذکری انه لا قائل
به قال ما حاصله ان المعلوم من مذاق الشرع انه انما یجب مطلقا لا ان علم شرط الوجوب الی ان قال
و لعله لذلک مال بعض المحققین الی وجوب التفرق و هو قوی جدا ان لم یکن اجماع علی خلافه و فی
نجاة العباد و فی وجوب التصفیة و نحوها للاختبار اشکال احوطه ان لم یکن اقوی ذلک انتهی و اگر علم
دارد باشتغال و شک در مقدار ان دارد باینکه مردد ما بین اقل و اکثر باشد نیز اقوی عدم قاعده
عدم وجوب جواز تصرف در ان مال است بعد از اخراج قدر معلوم چنانچه نقل شده است از
معتبر و تذکره و منتهی و تحریر و نافع و ارد بیلی و صاحب المدارک لکن در مسئله دراهم مغشوشة که علم دارد
باشتمال انها بر نصاب و شک دارند که چه قدر است نقل شده است از کثیر وجوب احتیاط و لعله للعلم باشتغال
الذمة او المال والشک فی البرائة بدفع الاقل لکن میگوئیم اما بنا بر تعلق بذمه که واضح است
جریان اصل برائت ذمه نظیر دین مردد ما بین اقل و اکثر و بنا بر تعلق بعین مال نیز اصل

عدم انتقال از زید از مقدار معلوم است چون از اول مال مال خودش بوده و شك دارد كه آیا چه قدر
از او منتقل بغیر شده است نظیر اینكه علم دارد باینكه قدری از مال خود را بغیر فروخته و شك
دارد كه چه قدر بوده است كه اقتصار میشود بر قدر معلوم و همچنین اگر نذر كند متعلقا بالمال
و از این جا معلوم میشود جواب آنچه ممكن است گفته شود كه بعد از علم باشتراك مال و عدم
جواز تصرف در آن از جهت اشاعه حق فقراء در آن تا اخراج نكند ما یحصل معه القطع بالبرائة
علم بجواز تصرف ندارد توضیح جواب اینكه بیش از مقدار معلوم در مال او مدفوع است باصل
و قدر معلوم هم مفروض الاخراج است پس شك در بقاء تعلق ناشی از تعلق بذات است و اصل
در آن حاكم بر اصل بقاء منع است اینها در وقتی است كه عین مال موجود باشد و اگر تلف كرده باشد
اشكال اصل برائت از زیادت است بلكه اگر قائل باشتغال شویم با بقاء عین با فرض تلف مجرای برائت است
و همچنین است حال در جمیع موارد كه مردد باشد ما بین اقل و اكثر مثل اینكه علم داشته باشد بمخلوط
بودن مال او از حرام و شك داشته باشد در اقل و اكثر یا مخلوط بودن بمال زید او شك داشته
باشد در مقدار آن كه اگر قائل شویم بوجوب تحصیل برائت در صورت بقاء در صورت تلف
اقتصار میشود در ضمان بر مقدار متیقن فان قلت ان ما ذكرتم انما یتم فی مثل الزكوة مما كان
من اول الامر ملكا للمالك و اما فی الخمس من حین حصول الربح لا یدری ما اذا صار ملكا له و ما اذا
صار ملكا لارباب الخمس فالمال من اول الامر مردد بینه و بین غیره قلت فی باب الخمس ایضا اذا حصل
الربح یتملك المالك اولا ثم ینتقل منه الی ارباب الخمس كیف و هو طرف المعاملة فی المعاملات و فی مثل
الزراعة و نحوها ایضا یحصل للمالك اولا ثم ینتقل مع انه یمكن ان یقال مقتضی كون النماء ملكا لصاحب
العین كون تمامه له الا بقدر علم كونه للغیر و من ذلك یظهر حال الزكوة فی الغلات فانا و ان قلنا انه بمجرد
الانعقاد یصیر ملكا للفقیر الا ان مقتضی اصالة كونه للمالك خرج ما هو المعلوم بقی الباقی هذا و الاقوی
وجوب الاحتیاط فی مسئلة الزكوة لا للقاعدة بل للخبر زید الصایغ المنجبر بالشهرة و الاجماع المنقول
سؤال در باب خمس معادن اخراج مؤنة و مخارجی كه در كوفتن و كندن و آوردن از آنها میشود باید نمود ۵
یا نه و آیا نصاب بعد از مؤنه برای همه از آنها هست یا نه و بر تقدیر نصاب هرچه فعلا كه بیرون میكند باید بحد نصاب
باشد یا اینكه اگر در سنین و شهور متعدده اخذ نمود اگر بحد نصاب برسد باید بدهد و اگر كسی خمس گچ را
مثلا نداده باشد و با آن عمارة را سفید كاری نموده جهلا یا غصبا حال باید خمس اصل آن را بدهد
یا اینكه خمس سفیدكاری موجود را ملاحظه نماید كه بملاحظه بنائی زیادتر میشود بملاحظه قیمت
بدهد جواب بلی جمیع آنچه خرج كرده میتواند وضع نماید و نصاب آن بیست دینار است
لكن باید بعد از اخراج مؤن هرچه باشد از كندن و بیرون آوردن و تصفیه بقدر بیست
دینار بماند بنا بر اقوی اگرچه احوط دادن خمس است اگر بقدر یك دینار باشد بلكه احوط
دادن است مطلقا بدون اعتبار نصاب و معتبر نیست دفعه در نصاب پس هرگاه بدفعات





س قضاء الدین داخل فی مؤنة السنة فیجوز اخذ المدیون الواجد لقوت
السنة سهم الفقراء لقضاء دینه لو لم یجز له اخذ سهم الغارمین لفقدان
شرطه ام لا و هل الفقر شرط فی الغارم ام لا ج نعم قضاء الدین داخل فی
المؤنة فاذا لم یتمكن من ادائه جاز له اخذ الزكوة من سهم الفقراء و ان كان
عنده قوت سنة سواء تمكن من اخذ سهم الغارمین ام لا و ذلك لان الدین
الذی لا یتمكن من ادائه موجب لصدق الفقر علیه و لذا یجوز له ان یاخذ من
الخمس لاجله و ان كان واجدا لقوت سنته و دعوی انه و ان صدق علیه انه فقیر عرفا
الا ان الفقیر الذی یجوز له اخذ الزكوة من لم یكن عنده قوت السنة حسبما یظهر من الاخبار
و كلمات العلماء فمجرد الصدق العرفی لا یكفی بعد وجود التحدید الشرعی مدفوعة بان
الاخبار المشار الیها لا یمكن ابقائها علی ظاهرها فان من المعلوم عدم كفایة وجدان
قوت السنة فی المنع من الزكوة بل لا بد من وجدان الكسوة و المسكن و الخادم و نحو ذلك
ایضا مع الحاجة الیها و قد دلت جملة من الاخبار علی ان من عنده راس مال یكفیه لسنته
او ازید لكن لا یكفیه ربحه یجوز له اخذ الزكوة و لا یجب علیه صرفه فی مؤنته فلا بد اما
من دعوی انصراف الاخبار المذكورة الی صورة عدم الحاجة الی غیر القوت بان كان عنده
الكسوة و الخادم و المسكن و نحو ذلك مما یحتاج الیه و ح فنقول كما انها منصرفة الی
صورة عدم الحاجة الی المذكورات كذلك منصرفة الی صورة عدم الدین و اما من دعوی
كون القوت كنایة عن مطلق مؤنة السنة و ما یحتاج الیه فیها و من المعلوم ان قضاء
الدین من المؤنة و لذا ذكروا فی باب خمس الارباح انه یستثنی من الربح لجعله من المؤن
و لا اشكال فی ذلك عندهم هناك و الحاصل ان الغارم الغیر المتمكن من اداء دینه فقیر
فیجوز له الاخذ من سهم الفقراء سواء تمكن من اخذ سهم الغارمین او لا هذا اذا كان عدم
التمكن من سهم الغارمین من جهة عدم وجوده بان كان من عنده الزكوة لا یعطی الا من سهم
الفقراء اختیارا او لا یحابه ذلك علی نفسه باحد الموجبات او كان عدم تمكنه من جهة انه ذو

علی نفسه عدم الاخذ من هذا السهم واما اذا کان عدم تمکنه من جهة کون الدین مصروفا فی
المعصیة فیمکن ان یقال بعدم جواز الاخذ من سهم الغارمین والفقراء ایضا لان ما دل من
الاخبار علی عدم الاعطاء للدین المصروف فی المعصیة ظاهرها عدم الاعطاء مطلقا ولو من سهم
الفقراء بل سهم سبیل الله ایضا ولیست ناظرة الی خصوص الاعطاء من سهم الغارمین
فقط واما انه هل یعتبر فی الغارم الذی یعطی من سهم الغارمین الفقر او لا فمقول قد
ظهر مما ذکرنا انه لا یعتبر فیه الفقر بمعنی عدم مالکیة قوت السنة بل یکفی فیه الحاجة الی
الاداء مع عدم التمکن منه عرفا وان تمکن شرعا بان کان عنده راس مال لا یکفیه ربحه لقوته
ولدینه او کان عنده قوت سنة وامکنه اداء الدین منه لکن کان بحیث اذا ادی یبقی
بلا قوت بل یمکن عدم صدق الفقیر علی بعض افراد الغارمین الذین لا یتمکنون من اداء
دینهم لکن عنده الدار والکتب وسایر اسباب العیش ومع ذلک عنده من راس المال
الذی یحتاج الیه فی مضی اموره الف دینار او ازید وکان علیه دین لا یتمکن من ادائه فان
الظاهر عدم صدق الفقیر علیه وح یاخذ من سهم الغارمین اذا لم یکن دینه فی معصیته
ولا یجوز اعطائه من سهم الفقراء لان المفروض انه لیس بفقیر لا عرفا ولا شرعا بل ذکر جماعة
ان من افراد الغارمین من استدان لاصلاح ذات البین او لدفع الفتنة او لاعطاء دیة
قتیل لم یعلم قاتله او عوض تالف لم یعلم متلفه ونحو ذلک ولا یعتبر فیه عدم التمکن من الاداء
بناء علی هذا الاشتراط فی الغارم من حیث اعطاء هذا السهم الفقر کلیا ویظهر من ذلک صحة
مقابلة الغارمین للفقراء وان قلنا ان الغارم فقیر یجوز اعطائه من سهم الفقراء لکفایة شمول
بعض افراد غیر الفقیر فی صحة المقابلة مع ان الغرض تعداد المصارف ویکفی فیه اختلاف المصارف
فی الحکم فان الغارم وان کان فقیرا الا انه اذا اعطی من حیث فقره لا یعتبر فیه صرفه فی الدین
اما اذا اعطی من سهم الغارمین اعتبر صرفه فیه والا یسترجع منه وکذا من حیث سهم الغارمین
یجوز ان یعطی له بانه من غیر اذنه هذا اوضح ما ذکرنا هنا فالاحوط له ان اراد ان یاخذ من سهم
الفقراء ان یؤدی دینه من قوته التی عنده اولا ثم یاخذ منه بل الاحوط ذلک بالنسبة الی
الاخذ من سهم الغارمین ایضا لکن الاقوی ما عرفت مسـ با وجود مستحق فقیر میشود زکوة را
صرف وقف کتب یا مسجد و سایر مصارف سبیل الله نمود یا نه ج بلی بنابر اقوی از عدم اختصاص
سبیل الله بجهاد و اینکه مطلق خیرات است بنابر مذهب مشهور زیرا مستفاد از جمله اخبار است





حال او حال سایر مصارف است پس با وجود مستحق فقیر میشود صرف در مطلق خیرات کرد
اگرچه از جهة اخباری که دلالت دارد بر اینکه وضع زکوة بجهت سد خلة فقراء است
و اینکه جعلها الله قوتا لهم و اینکه خداوند عالم فقراء را شریک در مال اغنیاء قرار داده
است شاید توهم شود که بر فرض اینکه تعمیم بدهیم سبیل الله را بمطلق خیرات باید در
صورتی باشد که فقیر مستحق نباشد بلکه از بعضی از اخبار مستفاد میشود که در جائیکه
بجهة حج کردن صرف میشود بقصد فقرا و شرط نکنند بر او حج کردن را کما عن حکم بن عتیبه
قال قلت لابی عبد الله ع یعطی الرجل من زکوة ماله یحج بها قال ع مال الزکوة یحج بها قلت له
انه رجل مسلم اعطی رجلا مسلما فقال ع ان کان محتاجا فلیعطه لحاجته وفقره ولا یقول
له حج بها یصنع بها بعده ما یشاء لکن این توهم مدفوع است باینکه اخبار داله بر عموم سبیل
خیر مثل اخباریکه وارد است در صرف آن در حج مطلق است بلکه غالبا فقیر مستحق موجود است
و مع ذلک فرموده اند که میتوانند بدهند زکوة را که صرف در حج کند پس اصل مطلب اشکال
ندارد بلی آیا معتبر است که آنکس که از باب سبیل الله باو میدهند متمکن از آن عمل نباشد
باینکه خودش نتواند بزیارت یا بحج برود یا کتاب بخرد یا نحو اینها یا نه اشکال است و
احوط اعتبار حاجت عرفی و عدم تمکن است اگرچه غنی باشد بلی در صورتیکه سبیل خیر
جهتی از جهات خیریه باشد نه مثل اعانت زوار و حجاج و طلاب باینکه غرض او وجود
زیارت باشد در خارج و نظر بشخص دون شخص نباشد و همچنین در حج و نحو آن مانعی ندارد
از دادن بکسیکه محتاج نباشد و خودش متمکن باشد اگرچه بهتر در این صورت نیز اعتبار
است که متمکن نباشد مگر اینکه حج یا زیارت آن غنی افضل و احسن باشد مسـ
اگر خمس یا زکوة را حواله یا برات نمایند بلفظ یا نوشتن که دیگری از قبل او بدهد آیا نیت
وقت حواله کافی است یا نه ج اگرچه چون عمده دلیل بر اعتبار نیت قربت در خمس و
زکوة اجماع است و قدر متیقن از آن این است که بدون قربت محض نباشد پس ممکن ا
ست ادعاء کفایت نیت عند الدفع الی الوکیل حتی یوصله الی الفقیر او الی وکیله
او الی الحاکم الذی هو ولیه بل عند الدفع الی من یوصله وان لم یکن وکیلا فی الاعطاء بل
کان مجرد الالة فی الایصال حتی لو کان صغیرا او حیوانا ولا یعتبر کونه ملتفتا حین قبض
الفقیر وقاصدا للقربة فی ذلک الوقت وکذا فی فرض السؤال یکفی النیة حال الحوالة لفظا
او کتبا الا ان الاحوط عدم الاکتفاء بل علیه ان ینوی مقارنا للدفع الی الفقیر اذا کان هو

الدافع واذا كان الدافع وكيله فيعتبر نية الوكيل كذا الخ وح ففى فرض السؤال عليه انه يوكل المحال
عليه فى اعطاء زكوته فينوى حين الدفع الى الفقير او وليه او يوكل الفقير الذى يأخذ من المحال
عليه حتى ينوى عن المالك ثم يقبض لنفسه او نحو ذالك حاصل اينكه مقتضاى احتياط عدم كفايت
نيت است حال العزل يا حال الدفع الى وكيله فى الايصال الذى بوده كه يا حال الحوالة يا حال
الشروع فى الايصال اذا فى حفظ مانده لكن مقتضاى اقوى بقوت منقول در مقام تخفيف كفايت جميع
اينها است وچون ظاهر كلمات علماء تسالم است بر اعتبار نية مقارنا للدفع الى الفقير او وكيله
او وليه پس احتياط ترك نشود اگرچه خيلى قوت دارد كفايت نيت حال العزل نيز در جائيكه آن
را عزل كنند زكوة وودو نيست كه اين فرض خارج باشد از كلمات علماء بمعنى اينكه اعتبار نيت حال
الدفع در جائى باشد كه پيش از آن عزل مطلق نكرده باشد وفرق نيست در كفايت نيت دافع
بين اينكه خود مالك باشد يا وكيل او در اعطاء زكوة اگرچه احوط در اين صورت نيت كردن
مالك است نيز حين التوكيل ثم انچه ذكر شد در خصوص مورد سؤال در صورتى بود كه حواله
كرده باشد كه محال عليه از مال مالك دفع كند ولو باينكه مال خود را بعنوان قرض باو از جانب او
بدهد واما اگر حواله كند كه از مال خودش بدهد پس مسئله ديگرى است وان اين است كه
آيا جايز است توكيل در اعطاء زكوة از مال خود وكيل يا نه واقوى صحت آن است بلكه اقوى
صحت تبرع است بدون اذن مالك نيز ودر اين صورت قصد مالك ثمر ندارد بلكه قصد
دهنده مناط است چراكه مزكى اوست والله العالم — س غالب عوام جاهل اصناف
مستحقين زكوة وكيفيت سهام آنها هستند بلكه غالبا اينها را ؟ اعتقاد اين است كه بايد
بفقير داد ولذا غالبا بعنوان فقر چيزى ميدهند در چنين صورت اگر اخذ زكوة فقير نباشد در
واقع واز باب سهم غارمين يا ابن السبيل مثلا يا فرض استحقاق آنها اخذ نمايد چه صورت
دارد يا از باب سهم سبيل الله اخذ نمايد براى زيارت قبور ائمه عليهم السلام — ج
چون ظاهر اين است كه اصناف ثمانية در زكوة انواع داخله تحت عنوان واحد نه عناوين
متعدده نيستند تا قصد خصوصيت در آنها لازم باشد وحال الحكم انها افراد نوع واحد
حتى تفصيل است مابين تعيين وداعى پس اگر لحاظ فقر را بعنوان تعيين كرده است جايز
نيست اخذ ومجزى نيست بر تقدير عدم فقر اگرچه از جهة ديگر مصرف باشد چراكه بر
تقدير تمليك اين شخص بما هو نكرده است بلكه گويا گفته است دادم بفقير وتو چون فقير

حال م

بگیر پس اگر



بگير پس اگر فقير نباشد ماذون نيست در گرفتن چراكه اعتبار بامر كى است در تعيين مصارف
مذكوره واگر لحاظ فقر بعنوان داعى بوده نه بر وجه تعيين يا اين معنى كه بعنوان زكوة داده است
باين شخص من حيث انه مصرف وخيال كرده است كه مصرفيت او از باب فقر او است و
در واقع بعنوان ديگر است جايز است گرفتن بناء على ما ذكر من عدم كون الاصناف عناوين
متعددة نظير اينكه در افراد صنف واحد قصد خصوصيتى كنند كه در آن نيز فرق است مابين
تعيين وداعى پس اگر بده به شخص فقير باعتقاد اينكه زيد است ودر واقع عمرو باشد يا
باعتقاد اينكه عالم است وجاهل باشد يا باعتقاد اينكه عادل است وفاسق باشد
فرق است مابين اينكه آن خصوصيت ماخوذ باشد قيد ايس جايز نيست گرفتن چون
در حقيقت باين شخص نداده است يا ماخوذ باشد داعيا پس جايز است ومثل اينكه
اگر اذن بدهد در دخول دار باعتقاد اينكه صديق است ودر واقع عدو باشد در
اين صورت نيز فرق است مابين تعيين وداعى ونظاير اين مطلب بسيار است حاصل
اينكه اگر اصناف را عناوين متعدده دانستيم پس مطلقا جايز نيست اخذ اگرچه بعنوان
داعى باشد نه تعيين واگر عنوان واحد دانستيم كه همه داخل در عنوان مصرف زكوة است
نظير افراد فقير يا افراد ابن سبيل بر اين نحو بر فرق است مابين تعيين وداعى والظاهر
عدم تعدد است ولى اگر بدانى مصرف بودن را لكن ندانند كه از چه جهت است لا اشكال
نيست تعيين اگرچه از چه جهت مصرف باشد لكن احوط مع ذالك در فرض سؤال
عدم اخذ است مطلقا خصوصا اگر شك نيز كه آيا عناوين متعدده اند يا داخل در
يك عنوان ونيز جهتى در بين نباشد بلكه بر اينكه نفس بر ترك احتياط نشود ثم على المختار
من عدم التعدد والتفصيل بين التعيين والداعى اگر شك شود كه آيا تعيين بفقر كرده
است يا نه اگر معلوم نباشد كه لحاظ فقر كرده است يا لحاظ مطلق مصرفيت جايز است
بگيرد اگرچه فقير نباشد لكن از جهة ديگر مصرف باشد مثل اينكه اذن بدهى در دخول
زيد در دار با عدم علم باينكه اعتبار صداقت كرده است يا نتوانند داخل شود يا نه چونكه
اذن باين شخص معلوم است واصل عدم اعتبار قيد زائد است در ما نحن فيه نيز عنوان
زكوة نيست معلوم است واعتبار تعيين قيد زائد مشكوك واصل عدم آن است واگر اعتبار قيد
معلوم باشد لكن نداند كه اعتبار او بر وجه تقييد است تا مضر باشد يا بر وجه داعى در اين صورت
اگرچه با فرض عدم فقر احوط نگرفتن است لكن اقوى جواز است لاصالة عدم كونه قيدا ولا يعارض

باصالة عدم كونه ادا عنها لان المانع هو التقييد والحكم معلق عليه وليس الجواز معلقا على الواجدية بل
قصد الزكوة وكونه مصرفا يكفى الامع اعتبار قيود اخر مدفوع بالاصل وكذا الحال اذا اذن للشخص
بتحصيل الصدقة لكن لم يعلم انه اعتبرها فيه او لا فان الاذن كاف الامع اعتبار قيد يوجب عدم
الاذن والاصل عدمه نعم لو دار الامر بين عنوانين كما اذا لم يعلم انه اعطاه صدقة او هدية حتى يجوز اخذه
او زكوة حتى لا يجوز من جهة عدم كونه من اهلها لا يجوز له الاخذ لانه وان دفع الى هذا الشخص
لكن جواز الاخذ معلق على عنوان هو كونه هدية والاصل عدمه والسر في الفرق مع ان الدفع الى هذا
الشخص الخاص متحقق في المقامين ان المطلق في الصورة الاولى كاف في لحوق الحكم وانما الشك في
تحقق المانع له بخلاف الصورة الثانية فان مطلق التمليك اعنى القدر المشترك بين الهدية والزكوة
لا يكفى في جواز التصرف والاخذ بل لا بد ان يكون باحد العنوانين الخاصين ففي هذه الصورة لا بد من
اثبات عنوان خاص حتى يجوز الاخذ نعم لو كان مطلق التمليك كافيا وان لم يدخل تحت احد العناوين
الخاصة كان الحكم في الصورة الثانية كالاولى لكن ليس كذلك مع ان في مثال الدوران بين
الهدية والزكوة يمكن ان يقال ان التمليكين مختلفان فان التمليك في الزكوة في الحقيقة وفا
لما عليه لا تمليك ابتدائى فتدبر ثم ان الظاهر ان اقسام الزكوة باعتبار المال الذى تعلق به ا
الزكوة ككونه من الانعام او من الغلات او النقدين ايضا ليس من باب العناوين المتعددة
بل كلها عنوان واحد ولذا لا يجب تعيين كونه زكوة الغنم او الابل او النقدين او نحو ذلك فلو
اعطى بتخيل انه زكوة الغنم مثلا وكان في الواقع زكوة الابل او غيره كفى وهكذا الى نحو ذلك بس

في الخمس

در ربح فاضل مؤنه سنه اگر معلوم باشد كه فاضل مؤنه است چون رخصت تاخير در اداى خمس
ان هست تا انقضاى تمام سنه آيا رخصت تصرف در ان هست در بين ان سنه قبل از اخراج
خمس يا اداى ان به بيع ومعامله يا نحو ذلك الظاهر جواز تصرف است اگر چه معلوم باشد كه
ربح زائد است بر مؤنه اما بنابر مذهب ابن ادريس كه مضى حول را شرط وجوب خمس ميداند
بس واضح است چرا كه هنوز خمس متعلق نشده است بلكه بنابر مذهب او جائز است اتلاف
ان بدون ضمان نظير زكوة قبل از تماميت حول كه جائز است تصرف در نصاب حتى باتلاف
واما بنابر مذهب مشهور كه حول را اعتبار نمى كنند در تعلق خمس بلكه بمجرد حصول ربح زائد
بر مقدار مؤنه سنه ان را متعلق خمس ميدانند ولكن تاخير الى اخر الحول را جائز ميدانند ارفاقا
بالمالك ورخصة له كه لازم ان بعد از اعتبار مؤنه سنه واينكه در هر سالى يك خمس بيشتر
واجب نيست اين است كه بمجرد حصول ربح واجب باشد ولكن موسع باشد الى اخر الحول و
بحلول مضيق ميشود پس اگر چه مقتضاى قاعده شركت ارباب خمس با مالك اين است كه تصرف

در آن جايز



در آن جائز نباشد بدون افراز مقدار خمس بلكه بدون اخراج ان چرا كه دليلى بر جواز افراز
نيست كما اينكه دليلى بر جواز عهده گرفتن ان نيز نيست بلكه مقتضاى شركت اين است
كه اگر ان ربح نماء كند در اثناء سال ان نماء مشترك باشد ما بين ارباب خمس ومالك وهم
چنين اگر با ان ربح تجارت كند نسبت بمقدار خمس فضولى باشد وصحت معامله در مقدار
حصه خمس محتاج باشد باجازه ولى انها كه حاكم شرع است وبعد از اجازه در ربح
ان شريك باشد بقدر الحصه چنانچه صاحب جواهر اختيار فرموده است ففى نجاة العباد
بعد ما حكم بعدم جواز التصرف قبل اخراج الخمس بعد الحول والاستقرار وانه لو تكسب به ضمنه
لو تلف وله ربح كان لاهل الخمس منه بقدر الحصة قال بل الاحوط ان لم يكن اقوى ذلك
فى خمس هذا القسم يعنى خمس الارباح قبل الحول وان جاز له التاخير اليه ارفاقا به وجاز
له ايضا اعطاء بدله من عين اخرى نعم لو نقله الى ذمته بمصالحة مثلا مع الحاكم جاز له
التصرف فيه ح ولا حصة له من الربح انتهى لكن مع ذلك جواز تصرف بعيد نيست بلا انه
المنساق من الاخبار المستفاد منها ان الخمس انما يجب فى كل عام مرة فان ظاهرها ان للمالك
ان يؤخر الى اخر السنة ثم يلاحظ الفوائد الحاصلة له ويخرج خمسها وان حصل الربح فى الاثناء
بما يزيد على المؤنة بلكه بعيد نيست ادعاء استظهار از مشهور نيز كه تصريح كرده اند
بجواز تاخير الى اخر السنة چرا كه گفته اند كه بعد از حصول ربح ممنوع است از تصرف بالبته — اخراج م
از اخبار بلكه از كلمات علماء نيز مستفاد ميشود كه در تمام ربحى كه در سال خود تحصيل كرده
است بيش از خمس واجب نيست ولازم عدم جواز تصرف واجراء حكم مال مشترك بر ان
ربح بعد از اينكه ازيد از مقدار مؤنه باشد اين است كه ازيد از خمس لازم باشد در صورتيكه
ربح بعد از تعلق خمس نماء كند يا با ان معامله كند وربح كند چرا كه بر اين تقدير بقدر الحصة
از نماء يا ربح را بايد علاوه خمس تمام ارباح را نيز بايد بدهد واين خلاف منساق از اخبار است — بدهد م
با اينكه فرد نادرى نيست چرا كه هم اكثر اما در اثناء حول ربح زائد بر مؤنه حاصل ميشود
اگر چه معلوم نباشد پس بايد قدر الحصة از ربح يا نماء انرا بدهد وجهل باينكه خمس متعلق بوده
مضر بشركت واحكام ان نيست چون مناط واقع است ومفروض اين است كه در واقع زائد
بوده بلكه ممكن است گفته شود كه غالبا در معاملات تجار معامله واقع بر مالى كه خمس بان — ميشود م
متعلق بوده حتى در ربحى كه حين حصوله زائد بر مؤنه نبوده است چرا كه اگر ان ربح بماند تا اخر

دیگری حاصل شود که با ربح اول بمقدار ذاتی بر مؤنه باشد از حین حصول ان ربح اول خمس
متعلق بوده است چون مناط این است که ربحی حاصل شود که در مؤنه صرف نشود در تمامی
الی اخر الحول اگرچه با احتیاج بان صرف نکرده باشد از جهت تقتیر بر خود یا از جهت که ز انون
امر بوجهی دیگر از مهمان شدن یا نحو اینها پس مستثنی نه مقدار مؤنه است اگرچه
خرج نکند بلکه مناط مصرف کردن فعلی است یعنی انچه فی علم الله صرف میشود در مؤنه
مستثنی است پس در مصرف شود نیکه صرف نشود در واقع این ربح ذاتی بوده است و خمس
بان تعلق گرفته بوده است حین حصوله پس اگر حکم بشرکت کنم اشتراک در نماء و ربح
باشد جاری کنیم در غالب موارد باید در سر سال بیش از مقدار خمس بدهد بلکه بسا
ضعف یا بیشتر شود از جهت استحقاق نماء یا ربح خمس ارباح سابقه و این
خلاف سیره و عمل متشرعه و خلاف منساق اخبار و کلمات علماء است و التزام بان
در غایت بعد است بلکه با این ملاحظه التزام بصحت قول ابن ادریس اسهل و اقرب است

مسـ در تحقیق ایمان

# کتاب الخمس

س: زیدی بدیعه خدا ماهانه در رشته باشد یا از نوکری یا از کسب اما وجهی که در سال عاید شده بعد از وضع مخارج و مصارف دیگر نفع جزئی علاوه باشد آیا خمس تعلق برخرج هم میگیرد یا آنچه باقی مانده از سرسال تعلق میگیرد ج: خمس بعد از مؤنه و مخارج سال است پس آنچه خرج شده خمس ندارد بلکه تعلق میگیرد بآنچه در سرسال باقی مانده مگر آنکه در خرج زیاده روی بی قاعده کرده باشد که در این صورت بآن مقدار زیاده روی نیز تعلق میگیرد و هرگاه مالی که خمس آنرا داده باشند واجب نیست که مؤنه سال از آن بکند بلکه میتواند مع ذلک از مداخل همان سال خرج کند لکن احوط توزیع است و احوط از آن آنکه تمام مخارج را از مال مخمس بکند و خمس تمام آنچه کسب کرده بدهد اینها در وقتی است که خرج را از مداخل همان سال کرده باشد و اما اگر از مالی خمس داده شده یا از جای دیگر مقدار مؤنه

مستثنی ۴ [illegible] نیست بلکه از تمام آنچه مداخل کرده باید خمس بدهد س: زیدی پولی در نزد کمپانی امانت میگذارد و در سرسال باید منفعتش وجهی هم بابت فائده میدهند آیا زکوة و سهم امام علیه السلام بآن مبلغ فائده تعلق میگیرد یا نه ج: اما خمس و سهم امام علیه السلام پس تعلق میگیرد هرگاه از خرج سال زیاد آید و اما تعلق زکوة پس مشروط است باینکه بحد نصاب باشد و یکسال بر آن بگذرد که در آن تصرف نکند و انتقال نکند و نصاب حد زکوة در طلا پانزده مثقال و در نقره صد و پنج مثقال است و در کمتر از آن زکوة واجب نیست پس وجهی که اگر بقدر نصاب و زیادتر باشد و یکسال هم بر آن بگذرد زکوة نیز دارد والله العالم س: خمس چه بر شخص واجب میشود زیدی با یکی شریک است حساب میکنند که فلان مبلغ دارد لکن اصل پول در میان نیست مطالبات است آیا چنانکه پول بدست او آمد خمس بر او تعلق میگیرد یا اینکه همان حساب مطالبات که دارد کفایت است وجهی که در ارض سالی سادات سید [illegible] نمیتواند در سرسال بابت خمس حساب کند چه مقدار از خمس خودش میتواند بسادات مستحق بدهد جواب هرگاه آن مطالبات در سرسال ممکن الوصول بوده باشد باید خمس آن بدهد و اگر ممکن الوصول نباشد جایز است تأخیر تا زمان امکان وصول و وجهی که در اثناء سال سادات

# کتاب الخمس

سادات سید اگر بعد از حصول ربح باشد میتواند از بابت خمس حساب کند هرچند بر سر سال نشده باشد و اگر قبل از حصول ربح بوده باشد از بابت قرض بدهد و بعد حساب کند و خمس دو قسمت میشود در یک قسمت اختیار با خود شخص است هر بدهد بسادات فقیر و نصف دیگر اختیار آن با مجتهد جامع الشرائط است و اگر تمام خمس را بمجتهد جامع الشرائط بدهد هر بدهد بهتر بلکه الاحوط است چنانچه بمواقع آن اعرف است سؤال

# فی الزکوة

س: شخصی اگر خانه و منزلی نداشته باشد و بعاریه یا اجاره بگذراند و همچنین اگر اثاث البیت و
۲۵۱ سایر لوازم ضروریه یا شأنیه را نداشته باشد و لکن
و بعاریه بگذراند میتواند زکوة و سایر وجوه برّیّه را اخذ نماید چه اینکه قصد
خریدن آنها داشته باشد چه نداشته باشد و اگر خریدن آنها در یک سال میسر نشود
و قیمت آن همه را نتواند تدریجاً از وجوهات اخذ نماید و در هر سال ضبط نماید
و حال آنکه زائد بر سایر مؤنه سنه است از قبیل مخارج مأکول و ملبوس مثلاً یا نه ج ط
میتواند بگیرد و بعد صرف در آنها کند بلکه مطلق چون مناط جواز که فقر باشد متحقق است از
جهة فرض حاجت به آنها اگرچه مقدار قوت سال خود داشته باشد و در سهم فقراء شرط
نیست که در مصرف فقر هم صرف ۲ پس اگر شخص فقیر زکوة بگیرد و آن را در راه دیگر
صرف کند مثل اینکه خانه بخرد یا بگیرد بدهد یا سرمایه خود قرار دهد ضرر ندارد و اگرچه بر فرض
داشتن قوت سنه خود نمیتوانست از جهة خریدن آن جنس یا دادن آن بکسی بگیرد بلکه
اگر در زمان گرفتن هم قصد او مهای باشد ضرر ندارد و علی الظاهر حاصل اینکه مناط جواز
اخذ در سهم فقراء فقر شخص است نه صرف در آن مصرف پس مادام که فقیر است میتواند بگیرد
و مالک شود و بعد از آن در هر مصرف بخواهد صرف کند بخلاف سهم غارمین و ابن السبیل و
سبیل الله که باید در همان مصارف صرف کند پس اگر غارم بگیرد از این سهم قدر دین
صرف نکند یا طلبکار او را ابراء کند باید رد کند و همچنین ابن السبیل و لذا اگر زیاد
بیاورد باید آن زیاد را رد کند و اما فقیر اگر بعد از گرفتن غنی شود نباید رد کند اگر
چه هنوز تصرف نکرده باشد و الظاهر جائز است که زائد بر مقدار مؤنه سنه بگیرد بخلاف
آن سهم و ظاهر این است که همه وجوه مثل زکوة سهم فقراء باشد که اینجا که فقیر
میتواند بگیرد و لو بمصرف فقر خود نرساند و از اینجا ذکر شد حال مسئله که تمام در فعلیه
معلوم که چون فقیر است از بابت حاجت بخانه و اثاث آن اگرچه قوت سنه داشته باشد
میتواند و لو تدریجاً بقدر قیمت آنها بلکه زیاده بگیرد یا بعد از گرفتن مقدار حاجت
دیگر نمیتواند بگیرد و همچنین در جنس هم نمیتواند زائد بر مقدار حاجت مؤنه سنه بگیرد

بنا بر اوط

## في الزكوة

بنا بر احوط لكن اينها همه در وقتيست كه فقر او از جهة بذر شتن مذكورات محقق
و معلوم باشد و الا اگر حاجت او بمذكورات بجهة صدق فقر نباشد نمیتوانند
بگيرد خصوصا بقصد عدم صرف در اينها بلكه احوط در جميع صور با قصد عدم صرف در ان
مصرف بگرفتن است والله العالم

## في مستحقي الزكوة

پس عوام شيعه و نسوان ايشان با احتمال آنكه شايد بعضي از عقايد ايشان
درست نباشد چنانچه بعضي از عوام معرفت در اكثر ما يجب ائمه عم و ترتيب
ايشان ندارند زكوة از باب سهم فقرا و مسكنت قبل از فحص از عقايد ايشان بايشان
داد ميتوان و اگر معلوم شود كه معرفت درستي ما يجب ائمه ندارند مثل زكوة داد بايشان
و همچنين در خمس و رد مظالم و امثال در دعا در صلوة ميت در غير صورت دعا در مؤمنين
بايد خواند يا مستضعفين ج در زكوة و نكاح و نحو آنها همينكه داخل در زمرة شيعه
باشد كفايت ميكند مثل عوام و نسوان ايشان اگرچه معلوم باشد كه تفاصيل اعتقادات
را نميدانند و لازم نيست دانستن اجمالا تمام ائمه عم و ترتيب ايشان و اسماء آبا
ايشان و مراد از مستضعفين كه نميتوان زكوة بايشان داد مستضعفين از اهل خلاف است
نه مستضعفين از شيعه يعني همينكه از اهل ولايت ائمه اثنا عشر صلوات الله عليهم
محسوب است كافي است علي الاقوى خلافا لصاحب الحدائق وتبعه صاحب المستند
حيث اعتبر المعرفة التفصيلية فتري في المستند استظهر في الحدائق في عوام الشيعة
الذين لا يعرفون الا مجرد اسماء الائمة اللفظ او البعض او الائمة كلا او بعضا او شيئا
من المعارف الخمس ثم قال والاقرب عند عدم اجزاء الاعطاء ثم احتج ومن ذلك
اذ موضع الزكوة من يعرف صاحب هذا الامر ومن كان من اهل الولاية ومن لم يعرف
الائمة او واحدا منهم او النبي ص لا يصدق عليه انه يعرف صاحب هذا الامر ولا يعلم
انه من اهل الولاية وانه العارف بهم وكذا الذي لو عرف الطرفان باسمائهم فقط بغير مجرد اللفظ
ولم يعرف انه من هو وابن من اذ لا يصدق عليه انه يعرفه ثم ذكر انه لو جهل حاله
يجب الفحص عنه وانه لا يكفي الاقرار الاجمالي بانه مسلم مؤمن واثنا عشري وبالجملة
اقول كفايت است چنانچه ذكر شد اگرچه قول ايشان احوط است والله العالم

علی فرض راجعها و بر تقدیر دوم چنین نیست پس اگر داد بغیر مستحق و مجزی نشد زکوة در عهده
بقیهٔ نصاب است و هم چنین است حال در خمس لکن متعین شدن آن بمجرد عزل مطلقاً نیست
چون این عزل بر خلاف قاعده است و در باب زکوة با اخبار خاصه ثابت شده است
و در خمس خبر نیست والله العالم

## فیما یتعلق بمستحقی الزکوة

پس زکوة و خمس را اگر شخص مالک بغیر مستحق داده باشد تقصیراً او قصوراً آیا
زکوة و خمس در چنین صورت بر تقدیر ضمان بر ذمهٔ مالک است یا اینکه در عین
اصل مال باقی است مبتنی بر عزل و اخراج ج بر تقدیری که زکوة را
از مال خود جدا کرده باشد از جهة نبودن مستحق یا مطلقاً بناءً علی ما هو الاقوی
من جوازه حتی مع وجوده لا لانتظار مستحق خاص او لغیر ذلک اگر آن را بغیر مستحق
بدهد تقصیراً یا قصوراً ضامن است آن را در ذمهٔ خود و دخلی ببقیهٔ مال ندارد
و اما بر تقدیر اینکه اولاً عزل و افراز نکرده است اگر بغیر مستحق بدهد چون مجزی مجزی نیست
مثل اینکه نداده است پس زکوة در بقیهٔ نصاب است اگر بقیه موجود است و چه فرق
این مسئله بر این تقدیر زکوة متعین نشده است در آنچه داده است تا بقیهٔ نصاب
ملک خالص خودش شده باشد و چون این دادن در غیر محل بوده ضامن شود در ذمهٔ
خود از جهة اینکه اتلاف زکوة کرده چرا که این عزلی که کرده مقدمهٔ دادن بآن شخص
خاص لجه نه عزل مطلق پس متعین نشده است مال فقراء در آن ولذا اگر عین آن
را از آن غیر مستحق استرداد کند میتواند آن را تبدیل کند و زکوة از جای دیگر یا از بقیهٔ
نصاب بدهد بخلاف صورت اولی که بعد از عزل متعین میشود آن معزول ملکاً للفقراء
بحیث لو تلف بغیر تفریط و لا تأخیر یکون تلفه علی الفقراء لا علی المالک و اگر نماء کند
از مال فقراء است چه نماء متصل باشد و چه منفصل و جایز نیست از برای مالک بعد از آن
تبدیل آن بقیمت یا ببقیهٔ نصاب بلکه اگر آن معزول از عین نصاب نباشد
نیز چنین است بناءً علی ما هو الاظهر من جوازه حتی بالتعیین فی غیر النصاب حاصل
اینکه بر تقدیر اول آن معزول قبل از دادن بمستحق از مال مزکّی خارج شده است
و متعین شده است از برای فقراء خلافاً لبعض حیث قال انه لم یخرج عن ملک المالک
غایته الامر انه تعیّن صرفه فی الزکوة و ما ذکره خلاف ظاهر اخبار العزل لما اخبر

عاجز

پس مالیکه خمس و زکوة تعلق گرفته و واجب شده و مالك انها را نداده غفلة و جهلا
تقصیراً او قصوراً او امثالها و از ان مال معاملات نموده و همچنین از اثمان انها و اثمان
اثمان انها آیا این معاملات صحیح و منجز است و زکوة و خمس در اثمان و ارباح انها تعلق
میگیرد یا انکه فاسد است یا از قبیل فضولی است و برهر تقدیر بعد از ادای خمس و زکوة صحیح
میشود یا نه و اگر قبل از ادای خمس و زکوة یا قصد ادای انها با ان مال معامله نماید چه صورت
دارد ج معاملات مذکوره مفروضه نسبت بمقدار خمس و زکوة داخل در فضولی است که محتاج است
باجازه اولی فقراء پس اگر حاکم شرع مصلحت بداند اجازه کند و اثمان و ارباح را بگیرد و الا
رجوع مینماید یعنی اگر موجود باشد یا عوض ان و با وجود عین مالك را میرسد که ان را از ملاحظه
بلکه عوض بدهد مثل حال قبل از معاملات و در صورت تلف عین حاکم را میرسد رجوع برهر یك
از مالك و من انتقل الیه علیها و بعید نیست که در صورت حصول ربح متعین باشد بر حاکم
اجازه کردن مراعاة لمصلحة الفقراء و در صورت خسارت متعین باشد عدم اجازه اگرچه اگر
اجازه نکند ممکن نباشد استرداد عین یا تضمین مالك یا من انتقلت فی یده و محتمل است که
در صورت حصول ربح معامله ممضی باشد شرعاً تعبداً بدون حاجت باجازه حاکم باین معنی
که شرع بملاحظه غبطه فقراء حکم بصحت منفعه باشد چنانچه ممکن است استفاده ان از
روایة ابی حمزه ثمالی در باب زکوة عن ابی جعفر ع قال سئلته عن الزکوة یجب علی فی موضع لا یمکننی
ان ادیها قال اعزلها فان اتجرت بها فی جملة مالك فانت ضامن لها ولها الربح و ان ٢ اؤدیها
نویت فی حال ما عزلتها من غیر ان تشغلها فی تجارة فلیس علیك و ان لم تعزلها و اتجرت بها
فی جملة مالك فلها تقسطها من الربح و لا وضیعة علیها لکن این روایة ضعیف است اگرچه
مؤید است باخبار دیگر بهمین مضمون در اتجار بمال یتیم و لا دلیل است که نظر مقام است
و لیکفایه ان کردن تادیه مالك زکوة یا خمس را بعد از معاملات مفروضه در صحت انها ا ٢ کفایت
اشکال است اگرچه بعد از تادیه اجازه کند انها را و نسبت بان مقدار هر که ملکیة او ان

دالعداز

را بعد از تادیه است پس داخل در عنوان من باع شيئا ثم ملكه و لذا است که صحت ان
حتی مع الاجازه مشکل است بنابر اظهر از کاشف بودن ان لکن ممکن است در خصوص مقام
حکم بصحت نمود نظراً بصحیحه عبد الرحمن بن ابی عبد الله البصری قال قلت لابی عبد الله ع رجل لم
یزك ابله و شاته عامین فباعها علی من اشتریها منه ان یزکیها لما مضی قال
نعم تؤخذ زکوتها و یتبع بها البایع او یؤدی زکوتها البایع لکن اطلاق این صحیحه معارض
است بروایة ابی حمزه متقدمه و مع ذلك ممکن است خدشه در دلالت ان باینکه انچه
مستفاد میشود از ان همین مقدار است که اگر بایع ادای زکوة نماید از مشتری گرفته نمیشود اما
اینکه بعد از زکوة از مبیع مال مشتری است یا بایع پس مستفاد نمیشود از ان و ثمر انها هم
در صورتیست که معامله کرده باشد بدون اینکه بانی باشد که زکوة را بعد بدهد و بدون
ضمانت گرفتن ان و اما هرگاه بنا بر این بگیرد و تصرف کند پس ان نیز مشکل نیست چون دلیلی بر صحت
این مطلب نیست اگرچه محتمل نیست استفاده ان از اخبار متفرقه که مستفاد میشود از انها
تسهیل امر بر مالك و ارفاق باو و لکن النفس لا تقنع بذلك و بهذا المقدار و الله العالم

س: تعلق خمس و زکوة بعین مال از قبیل تعلق حق رهانت است یا ارش جنایت یا
شرکت با الذمه یا بنحو کلی فی المعین ج: اظهر تعلق بعین است بر سبیل شرکت بنحو کلی فی المعین
چنانچه ظاهر اخبار است بنا بر این جایز است از برای مالک تصرف در نصاب مادام که
مقدار زکوة باقی باشد بشرط البناء علی الاعطاء من البقیه بلکه محتمل است جواز و لو مع عدم
البناء مادام که مقدار آن باقی باشد اگرچه خالی از اشکال نیست و دعوی اینکه لازمه شرکت
بنحو کلی فی المعین این است که اگر بعض نصاب تلف شود بدون تفریط متعین باشد
زکوة در بقیه مادام که مقدار آن باقی است و حال آنکه تلف بر فقرا نیز محسوب است بقدر
الحصه مدفوع است باینکه محل نیست گفته شود که چون مجموع آن ملک تمام نصاب است پس
اینکه اگر تمام آن تلف شود همه از برای آن باقی نمی ماند لذا لک اگر بعض آن تلف شود بعض همه
فوت شده است پس زکوة نسبت بآن مقدار ساقط میشود و محل نیست گفته شود مقصد
اینکه باید ملاحظه اتفاق با آنکه شیء تلف بدون تفریط باید ساقط بر همه باشد لکن مسئله
از این حیث بی اشکال نیست



٣٣

سؤال در مال مشتبهه بخمس و زکوة که این حکم آن معلوم نباشد مالک میتواند تصرف در آن مال بکند نماید
بقصد اینکه هر وقت که فتوی مجتهد رسید و معلوم شد که دادن خمس یا زکوة آن واجب است
بدهد و در آن صورت بیع و شراء چه صورت دارد و بر تقدیر عدم جواز تصرف در صورتی
که حاکم شرع میتواند اذن در تصرف بدهد و ما یملک داند اذن حاکم یا نه جواب جواز
تصرف مشکل است بلی در شبهه حکمیه جایز نیست از برای مقلد اجراء اصل علیه در ایام
جهل نسبت در تمام معاملاتی که در مال مشتبه و احکام آنها را از رای تقلید صحیح نماید
بلکه در اینجا مشکل است از جهة اینکه عوض که در مال غیر است در ملکیت آن اجزاء
خلاف اصل است و در سؤال مشکل و فرع مالی است که مال او بعد از ملکیت او
و مقتضای اصل بقاء آن است لکن این اصل را مقلد نمی تواند جاری کند بلکه اگر مشکوک باشد
در فرعیه باید بمقتضای اجراء اصل نسبت بنفس بلکه فرض اینکه هم مشکوک باید اجتهاد کند یا مال
چه قدر است و چه قدر خمس او میشود یا اینکه نصاب اول زکوة است یا نصاب دیگر
مثلاً و هکذا پس نمیتواند بگوید اصل عدم ملکیت فقرا است از بعد از مقدار معلوم را تا اگر شک کند
در زکوة یا خمس متعلق شده یا نه بگوید اصل عدم خروج از ملکیت است و در صورت اولی
که تعیین اجمالی داند هر یک احتیاط کند خمس را از تعلق بنفس و الدال
نسبت احتیاط اخراج از قدر معلوم اگرچه مال مالک باشد و اصل عدم خروج از بعد
از قدر معلوم است از ملک او پس دفع قدر معلوم عیناً او قیمته بعنوان خمس میشود از او

نظر باینکه اگر تلف شد نصف را ضامن است اما اگر دفعه است باقی ماند که مقدار رأس المال و ربح
ازید از مقدار تلف است فان تلف ان ما ذکرت انما لم یجز تصرف البایع فی النقدین و الانعام و الغلات
فی غیر الربح الذی یخص هذه الدوری مقداره ثم یعلم مقدار الخمس ثم بین الربح ما یعلم ملکاً لرجح بیعه
الاصلی معه ایضاً فخروج از نص الحدیث المعلوم نسخ ملکه لان المفروض ان الخمس یتعلق بعین جدید
کما فی ساعة الاشتراء و کذا فی ضمانة الصدقات و اخراج المعادن و العروض و نحو ذلک بلیت
غیر ان البایع یدفعه فی ملکه اتماما یتعین ملکه للفقیر خصوصاً اذا کان حاصلا نحو الشراء و البیع فیعلم ان
یکون المعوض ملکاً له و یتعین بعض العوض الی الغیر بدون اذنه و رضاه بالمعاملة و بدون القصد بعد
البایع و المشتری ذلک مع ان فی غیر هذه الاشیاء نقول ان مقتضی تبعیة النماء للعین ان یکون
تمام النماء ملکاً له لانه اولی بالعین و الاصل عدم خروج الزاید فی العقد المعلوم مع التبعیة و لاحتمال
ان فی الشبهات الموضوعیة یکفی للمتعهد اجراء الاصل لکن فی الشبهات الحکمیة کما هو مورد السؤال
لا مجال لاجرائه و لا یجوز له التصرف قبل الفحص و السؤال و تبیین الحال و وجه نعم لو اذن ولی الامر
عن ذلک فلا ینبغی ان یتبین الحال فالظاهر جوازه و اذ نه یتصور مع وجهین احدهما ان یاذن له فی
التصرف مع ان یکون فی فرض تعلق الخمس او الزکاة مشترکا بینه و بین الفقیر و کذا الکسب الربح الاصل
بعد ذلک الثانی ان یاذن له فی ضمان حصة الفقیر مع فرض التعلق فی الواقع لیکون ربحها بعد التبیین
منتقلا الی ذمته و یکون المعامله و الربح الحاصل له و اگر تحصیل حکم مسئله ممکن نباشد و دسترس به آنها
ولی امر بعید نیست جواز تصرف با قصد ضمان لکن بهتر عمل باحوط این است که مقدار محتمل را عزل
کند و در مابقی تصرف کند تا تبیین حال شود سؤال ۳ خمس یا زکاة اگر مقداری باشد که مالیت
نداشته باشد یا اینکه مالیت نداشته باشد مثل یک سیر گندم یا کمتر و نحو ذلک که منتفع به نباشد
چه باید کرد جواب هر چه را باید بدهد هر چند باشد بلی در ارباح مکاسب اگر چه اینکه از سود
زیاده است همین قدر باشد که مالیت نداشته باشد صدق ربح و صدق زیاده مشکل است





و اما اگر ربح زیادی نموده و خمس آن را داده که دراین مقدار نزد ده آنچه مال که فی المال ...
واجب است بدهد هر چه که باشد مستحق باشد یا پیر او لا یرده که بزد ده باشد سؤال ۵ اگر
خمس و زکاة بعد از حلول حول یا بعد تعیین یا اشتباه حکم مسئله و جهت آن نتواند تبیین
از عزل یا قصد اخراج و ادای آن بعد از آن تصرف در آن مال نماید یا بدل دیگر آن یا بعد از
که عزل نماید و بعد از آن تصرف در آن مال نماید و در تعیین لزوم آن مقدار از آن مال که
مستحق باشد مقدار زکاة و خمس یا زیاده بکند اگر قصد ادای خمس و زکاة در حرام شرعی
یا مبلغ شرعی از آن کرده است مثلا با اینکه باید حضور مقدار خمس و زکاة فقط از عزل باید بطور
تعیین جواب اظهر جواز عزل است در زکاة حتی با وجود مستحق و تصرف در آن نصیب
قبل از عزل مشکل است اگر چه به ذمه بگیرد یا قصد ادای آن زکاة باشد از مال دیگر و اما اگر
معزول قیمت باشد چه از نقدین چه جنس دیگر و در عزل کافیست نیت که العیاد از بدین تعیین مال
صدق عزل مشکل است مگر بنا را اینکه شرکت را از قبیل کلی فی المعین بدانیم تصرف در آن در
مقدار حصه فقیر مانعی ندارد اگر چه صدق عزل نکند بلکه بعید نیست جواز حتی اگر قصد ادای
کرده ام نداشته باشد مادامی که مقدار حق فقیر باقی باشد و بعد از تصرف در مقدار آن مقدار
معادل حق فقیر تعیین شده از اول زکاة لکن جایز است مع ذلک اگر اراده بعد عزل قیمت آن از مال
و هذا بخلاف اینکه مقدار زکاة را عزل کند و معزول متعین شود از برای فقیر که دیگر نمیتواند
از آن تبدیل کند چون بعزل تعیین کرده است زکاة را در آن و اما در صورت عدم قصد اگر
چه تعیین محقق شده لکن چون اختیار اخراج مرتب است او را و نمیتواند از اخراج و تعیین خصوص
نتواند تبدیل کند و از مال دیگر بدهد و همچنین در زکاة و اما در خمس پس جواز قسمت با قصد

عزل ۶

عزل

مستحق رسانیده باشد تصرف مشتری از انواع جائز نیست بلی میتواند باذن حاکم شرع از انتقال بذمه کند ۳۰
یعنی اینکه با او معامله کند آن عین را بعوض آن در ذمه او همچنین در زکوة و غیرها ۲۲ سؤال
اگر کسی خمس و زکوة مال خود را نداده باشد از روی غفلت از احکام یا بی‌مبالاتی یا امتناع که از اصل بنای
دادن نداشته باشد و او همچنین مالی را بفروشد آیا این معامله صحیح واقع میشود که ذمه بایع مشغول
باشد و تمام آن مبیع منتقل بمشتری شود یا اینکه نسبت بمقدار خمس و زکوة فضولی است یا اینکه
راه ثالثی هست و در هر تقدیر اگر مشتری قیمت مقدار خمس و زکوة آن مبیع را بمستحق رساند
آن معامله صحیح و منجز میشود یا نه چه اینکه بایع ممتنع از ادای خمس و زکوة باشد یا غافل یا مشغول ذمه
و چه اینکه مشتری منفرد از معامله ملتفت باشد [illegible] یا اینکه بعد از معامله التفات کند یا هم
هم [illegible] در تقدیر اول دادن خمس و زکوة بر مشتری با [illegible] تحقیق بایع تقصیر نماید یا نه و در هر
تقدیر اگر مشتری ادای خمس و زکوة نمود برائت ذمه بایع حاصل میشود و ثمن تماماً مستحق او حلال
است یا نه چه اینکه مشتری استرداد مقدار خمس و زکوة نماید و چه ننماید و بر تقدیر استرداد در رد
بر بایع لازم است یا نه و در صورت غفلت [illegible] که بایع در ادای خمس و زکوة لازم است که او
اعلام نماید تا بدهد یا اینکه اعلام بایع لازم نیست اگر خود مشتری بخواهد بدهد اگر کسی سالهای زیاد خمس
و زکوة نداده و از این اموال معاملات بسیار نموده اگر بخواهد [illegible] اعلال نماید در [illegible] آنچه
از خمس و زکوة [illegible] و یا اجازه حاکم شرع در نفع آن معاملات [illegible] داده یا نه و در هر تقدیر
اگر آن شخص [illegible] بعد از آن معادل خمس و زکوة از ثمن آن اموال بدهد بمستحق
تمام معاملات سابقه صحیح و منجز میشود یا نه [illegible] تکلیف بایع و مشتری را در چنین مال
و حکم معامله مذکوره را با جمیع شقوق [illegible] مرقوم [illegible] جواب ملاحظه
آن معامله فضولی است پس اگر حاکم شرع اجازه کند صحیح است و ثمن بمقدار خمس و زکوة
مال سید و فقراء است لکن این در صورتی است که تمام اموال را بفروشد و اما اگر معادل

خمس و زکوة



خمس و زکوة بگذارد معامله صحیح است چون اقوی این است که تعلق بنحو شرکت کلی فی المعین است
پس تصرف در ما عدای مقدار خمس و زکوة مانعی ندارد و فرقی نیست بین اینکه بایع بنای
بر دادن باشد از مال دیگر یا نه و همچنین فرقی نیست بین اینکه مشتری عالم باشد یا جاهل و در هر صورت که
تمام آن مال را بفروشد اگر حاکم شرع ملاحظه مصلحت فقراء را نماید اجازه کند و اگر [illegible]
باید اجازه نکند و بر مالک است که خمس و زکوة را بدهد و اگر نداد باید مشتری بدهد از جانب او
یعنی اینکه حاکم از همین مالی که در ید مشتری است میگیرد اگر موجود باشد و اگر تلف شده است میتواند رجوع
کند بهر یک از مالک و مشتری و اگر مالک بعد از بیع زکوة یا خمس را از جای دیگر بدهد بعد در صحت آن
بیع [illegible] چرا که از قبیل من باع شیئاً ثم ملک است که صحت آن محل [illegible] اجازه [illegible]
و هر گاه [illegible] ولایت [illegible] آن [illegible] اگر چه خالی از اشکال نیست و اگر چه [illegible] آن مال خمس و زکوة
[illegible] آن معامله [illegible] است رجوع [illegible] تا تمام [illegible] اجازه کند و بعد اگر مقدار [illegible] حاکم شرع
[illegible] انتقالات که [illegible] خمس و زکوة است معلوم است [illegible] و اگر معلوم نیست [illegible] معامله
نماید بمقداری که معلوم [illegible] مقدار خمس و زکوة سؤال ۳۷
آیا در نصف خمس که سهم سادات و غیر سهم امام است ادای آن باید باذن حاکم شرع باشد یا نه
جواب اذن حاکم لازم نیست اگر چه احوط است سؤال در باب خمس اگر شخص مالی داشته باشد
که خمس از آن داده یا اینکه مالی داده که خمس بآن تعلق نمیگیرد مثل میراث یا اینکه مالی قرض گرفته
باشد [illegible] در چنین صورت میتواند که [illegible] مؤنه سنه را از آن [illegible] بدهد یا
یا نه و بر تقدیر [illegible] مؤنه [illegible] در چنین صورت خمس [illegible]

او تعلق میگرد یا بر عین مال مخمس یا اینکه خمس بآن تعلق نمیگیرد و در غیر این صورت دیگر اینکه
شخصی بسفر کربلا میرفت برای زیارت بمقداری از وجه برای مخارج راه داشت که متعلق خمس
نبوده یا اینکه مخمس بود و بمقداری از وجه از بابت اجرة حملداری گرفته میتواند تمام مخارج این
سفر را از این وجه که اجرة حملداری است مصروف بدارد از جهت اینکه مؤنه این کسب باشد جواب
اگر چه بعید نیست که بتواند تمام مؤنه را از ربح صرف کند لکن احوط توزیع است و احوط از آن
صرف غیر ربح است خصوصاً اگر از غیر ربح خرج کرده باشد که وضع بمقداری از آن ربح نکند بنابر احوط
در تقدیر اینکه متعلق بدانیم که از غیر ربح مؤنه کند اگر از ربح صرف کند خمس در نصف آن مال است هر
بر جهت آن و اگر نقیصه باشد متعلق خمس بدانسته او تعلق آن بمال مخمس یا از مال دیگر او وجهی
نداشته و اما کسیکه بزیارت کربلا میرفته و حملداری هم میکند بر تقدیر آنکه مؤنه تمامی از ربح باشد
مال مخمس یا غیر آن تعلق به الخمس داشته باشد پس اشکالی نیست در اینکه میتواند تمام آن اجرت را صرف
مؤنه زیارت کند چون خرج زیارت هم کمی از مؤنه است و اما بر تقدیر اینکه متعلق باشد صرف
از غیر ربح پس اگر مقصود حملداری بوده است میتواند از آن خرج کند چون از مؤنه کسب است
و مؤنه کسب هم مستثنی است مع الحال و اما اگر مقصود او زیارت بوده و بالتبع حملداری
کرده است پس مشکل است نسبت بمقداری که مختص حملداری است و احوط عدم احتساب است
سؤال شخصی که سالهای بسیار خمس و زکوة اموال خود را نداده غفلة یا جهلاً تقصیراً او قصوراً یا عمداً
و از آن اموال تجارت و معاملات بسیار نموده آیا این معاملات از قبیل فضولی است نسبت
بمقدار خمس و زکوة یا نه و بر تقدیر اول طریق تحصیل اموال را بیان فرمائید و همچنین اموال ظالم
و فاحشه که از مال مغصوب تجارت و معاملات بسیار نموده متعاقب در همچنین صورت
احیاناً این اموال که بمبایعات و معاملات متعدده متعاقبه تحصیل نموده مال که باشد

۹۸/۱۹



و ارباح این تجارات مال که خواهد بود و تکلیف او در همچنین صورت چه میباشد جواب بلی این
معاملات بمقدار خمس و زکوة از قبیل فضولی است و حاکم شرع بر تقدیر حصول ربح یا عدم آن نسبت
اگر اجازه کند صحیح است و عوض آن مقدار در ربح آن مال فقیر است و اگر خسارت کرده باشد
تلف نموده است متعلق بذمه او و اگر کاهی ربح کرده و کاهی خسارت بمقدار خسارت
ضامن است و باید چنین کسی رجوع کند بحاکم شرع تا با او قرار بدهد و حق مطلقه
ارباب الخمس و الزکوة دادن ظالم و مغاصبی که بمال غصبی تجارت کرده است پس اختیار
با صاحب آن مال است اگر معلوم باشد و اگر مجهول باشد با حاکم شرع است سؤال در مال
مال مشتبه بخمس که حکم آن معلوم نباشد و تحقیق فتوی مفتی طرفین باشد شخص مالک میتواند دانسته
قبل از اخراج خمس تصرف در آن مال نماید بتقصد اینکه اگر فتوی مفتی بر وجوب اخراج
خمس شد در آن وقت اخراج میکنم یا باید اخراج نماید و یا خمس از باب ملکیت است
در بین سنه قبل از انقضاء آن باید مجوز خواهد بود یا نه جواب باید احتیاط کند
و نمیتواند تصرف کند چون در شبهه حکمیه اجرای اصل قبل الفحص جایز نیست و فحص معتبر
رجوع بمجتهد است و اما چنین است حال در سایر احوال در سایر مقامات پس معامله که
حاکم از منع اند نمیتواند ترتیب اثر بر آن بدهد بلکه اگر آن معامله را واقع ساز در مال
خود که بمعامله نقض نفع کرده نیز نمیتواند تصرف کند چون محجور است که از ملک او خارج
نشده باشد پس در هیچ یک از عوض و معوض نمیتواند تصرف کند بلکه اگر چنین است حال
در واقع لکن حکم از آن منع دارند بلی اگر حاکم شرع جامع الشرائط اذن بدهد در تصرف در
مالی که مشترک است تعلق خمس یا زکوة بآن تا حکم مسئله معلوم شود خوب است لکن در

در این صورت اگر ارباح بلکه بقدر الخمس او از ترکه مال میت است از فرض تعلق و اگر حاکم او
بدهد و در اینکه خمس محقق را بدهد بگیرد بنابر اینکه جایز باشد با اذن حاکم جایز نیست توقف و
مال خود مالک [illegible] وجه آن است خمس ارباح را در بین سنه اخراج کند چونکه بمجرد حصول
ربحی که زاید بر مؤنه است خمس تعلق میگیرد و تاخیر تا آخر سال از بابت ارفاق
پس اگر علم داشته باشد که زیاد نمی تواند اخراج کند بقصد وجوب نیز و اگر متبیّن شد عدم
و عدم تعلق پس اگر عین آن باقی است میتواند استرداد کند یا از بابت دیگر محسوب دارد
و اگر تلف شده از کیسه او رفته و از برای سید ضامن نیست مگر اینکه او اعلام کرده باشد
در این صورت چون تسلیط مجانی مطلق نشده است بعید نیست ضمان او ولکن این وجه
است که هرگاه یا آن سید احتمال بدهد عدم تعلق را و اما اگر هرگاه قاطع باشد و کشف
شود بانکی است عدم ضمان چون تسلیط مطلق مجانی شده است و ممکن است ضمان سید
بدعوی اینکه مع ذلک تسلیط مجانی نیست چرا که دفعه داده خمس از بابت و
ماهیه است از عین یا دین پس بعنوان مفتی نمیدهد بلکه بعنوان اینکه عوض ما علیه باشد
ما عملیه است [illegible] پس با کشف خلاف ترک ذره ضامن است نظر اینکه مالی با و بدهد بعنوان اینکه
والله العالم معلوم شود که طلب نداشته یا مالی با و بدهد بخیال اینکه مال خود است بعد
کشف شود که مال او نبوده که از شخص نبهه پس عدم ضمان محقق میشود بصورتیکه سید حال
نداند مطلقا سؤال اگر کسی مکاسب متعدده مختلفه داشته باشد از قبیل زراعت
و گندم و کرم شعبه مثلاً و ربح برنج از اول ظهور آن تا سنه دیگر که وقت گرفتن آن ربح
باشد ضامن نداند و همچنین اگر گندم نسبت بسنه خود شمرد و همچنین کرم نسبت بسنه خود

ولکن



ولکن اگر برای همه اصناف از ارباح مختلفه یک سنه فرض نماید فاضل مؤنه داشته باشد چنین
صورت برای همه ارباح یک سنه قرار میدهد یا برای هر یک یک سنه قرار بدهد جواب
اقوی آن است که از برای مجموع انها یک سنه قرار دهد چنانچه محکی از دروس
و حدائق است خلافاً لما عن المسالک والروضة وکشف الغطاء من ان لکل ربح عاماً مستقلاً
وحمله فالمؤنة فی ازمان المشترک یوزع علیها وفیه تحقق بالعدم تحقق ولازمه
سقوط الخمس فی بعض الصور کما فی فرض السؤال بعد فرض مثل الضائع المنسی تحقق مع
۳ دالّة التجدید او تأخیر بعضها مقوطه بالمرة کما لا یخفی و تعدد عنوان القول من افق له
ظاهر الفتاوی و کشف کان الاقوی قول اول است از جهت اینکه مستفاد از مجموع ادله
اینکه خمس در هر فایده ثابت است و اینکه باید بعد از مؤنه سال داد و اینکه مراد از
مؤنه مؤنه سنه است این است که جمیع فواید را در یک سال ملاحظه کند و این همه
دل منافع و عیال او است اخراج کند بقیه را خمس بدهد با اینکه ملاحظه در هر ربحی
مستلزم عسر و حرج است و ایضاً مستلزم سقوط خمس است در بعض صور چنانچه
شد و این منافی اطلاق اخبار است که در هر فایده خمس ثابت است و ایضاً
نیست در اینکه اگر ارباح عدیده از تجارات عدیده در زمان واحد حاصل
شود مجموع را با هم ملاحظه میکند و یک فایده حساب میکند پس باید در متعاقبات
نیز چنین باشد و هم چنین در مختلف الانواع بلکه محکی است اتفاق بر مطلب
اشعری قال کتب بعض اصحابنا الی ابی جعفر الثانی اخبرنی عن الخمس علی جمیع ما یستفید

الرجل من قبيله و كثير من جميع العروات الشاميات و مع الضياع و كيف ذلك يكتب عليه
بخطه الخمس بعد المؤنة چه آنکه ظاهر خبر این است که از مجموع انتها مؤنه ترا فارغ کند
و مراد بمؤنه چنانچه در خبر دیگر است مؤنة سنه است و الله العالم سؤال



س: در تحقق ایمان که در امام جماعت و مستحق زکوة و خمس و در باب نکاح و کفارات
و غیرها معتبر است قطع بجمیع عقاید معتبره حقه لازم است یا ظن کافی است و بر هر
٢٠٧ تقدیر للازم است که عن دلیل و حجت باشد یا آنکه محض اعتقاد بعقاید کافی است و بر هر
تقدیر آیا شخصی که داخل در زمره شیعه اثنا عشریه میشود مطلقا محکوم بایمان میشد
و لو آنکه محتمل باشد که بعضی از عقایدش از روی است نباشد مثل عوام شیعه و
نسوان ایشان بلکه بعضی از خواص نیز یا آنکه در چنین صورت در احراز ایمان برای
امور مذکوره خصوص در دادن خمس و زکوة بایشان فحص و تحصیل قطع لازم است و بر هر تقدیر
از الو اقرار نماید بجمیع عقاید اجمالا یا علم بتها اعتقاد بعقاید و لو اجمالا کافی است در احراز
ایمان باشه حج یا امکان تحصیل قطع لازم است تحصیل آن در تحقق ایمان و یا عدم امکان
تحصیل ظن به نحو اعتقادیه کافی است بلکه اگر تحصیل ظن هم ممکن نباشد و هر چند
فحص کنند قطع یا ظن از ابراز او حاصل نشود بعید نیست کفایت عقد قلب و بیان مطالب
و التزام و تدین بآنها و بعبارت اخری قبول آنها تعبدا که در خفاء امر تعبیر تعبد است از آن
بلکه و ... لکن کفایت ایمان در ترتیب آثار مذکوره منظور است غایة الامر اینکه در
حد خود مسلم و مؤمن نمی باشد و اعمال و عبادات صحیح باشد چون بیش از این منوط
مطلقا باشد و الا لا ایمانیکه متعلق احکام مذکوره است محتمل است که قطع معتبر
باشد یا لااقل از ظن و لیکن آن للازم نیست که قطع حاصل از دلیل باشد بلکه مجرد
حصول و اصابه آن واقع را کافی است یا اینکه قطع بدون دلیل و لو اجمالی
معقول نیست غایة الامر اینکه دلیلش ناتمام باشد این مثل این است که آنکه
قطع او حاصل از براهین عقلیه است برهانی و واقعا ناتمام باشد لکن معتقد او
حق و مطابق واقع باشد پس بیش از این لازم نیست که در پیش خود دلیلی داشته
باشد و حصول قطع بدون مثل این ممکن نیست و الا قطع نیست بلکه مجرد خیال است

حاصل اینکه مناط قطع مصادفه با واقع است و احتمال اینکه خود را در زمرهٔ
مؤمنین و شیعه میدانند و اظهار ایمان و تشیع میکنند همین قدر که معلوم
الخلاف نباشد بس است در ترتیب اثر ایمان بر ایشان و فحص از حال
ایشان لازم نیست و اقرار اجمالی کفایت میکند بلکه با اینکه در زمرهٔ مؤمنین
باشد مثل عوام و نسوان ایشان مجرد دعوای او کفایت میکند چنانچه ذکر
شد بلی شخصی که مجهول الحال است و داخل در زمرهٔ شیعه بودن او معلوم
نیست کفایت مجرد دعوای او که من شیعه ام مشکل است والله العالم





مسئله یجوز للفقیر ذو الصنعة والضیعة اذا لم ینهضا بحاجته ان یتناول من
الزکوة دفعة واحدة زائدا علی مؤنة السنة کغیره اولا ج ظاهر عدم فرق است
مابین ذو الصنعة و غیر او از سایر فقراء در جواز اخذ زائد بر مؤنة سنة دفعة
چنانچه مقتضای اطلاق ادلهٔ داله بر جواز اخذ و اعطاء حتی الغناء الغنی است بلکه
مقتضای اطلاق اخباری است که دلالت دارد بر اینکه جواز اخذ محترف و مکتسب
اگر وافی نباشد و ایضا اطلاق اخباریکه دلالت دارد بر اینکه صاحب مائتین و ثلثمائة و
اربعمائة و سبعمائة میتواند زکوة بگیرد و مشهور هم فرق نگذاشته اند بلی در شرایع نسبت
داده است خلاف را در کاسب ذو الصنعة که قاصر باشد کسب و صنعت او از مؤنة
سنة و اینکه نمیتواند ازید از مستتمه تتمه را بگیرد سوی قید بلکه جماعتی اسناد بقیل
داده اند مع ما حکی و نقل شده است فرق از شهید در بیان و لمعه و از دروس
توقف نقل شده است و وجه فرق دعوی ظهور صحیحه معویة بن وهب است قال سئلت
ابا عبد الله ع عن الرجل یکون له ثلثمائة درهم او اربعمائة درهم وله عیال و هو یحترف فلا
یصیب نفقته فیها ایکسب فیها کلها ولا یاخذ الزکوة قال ع لا بل ینظر الی فضلها فیقوت
بها نفسه ومن وسعه ذلک من عیاله و یاخذ البقیة من الزکوة و یتصرف بهذه لا ینفقها
و این صحیحه اگر چه در خصوص محترف است و شامل ذو الصنعة نیست لکن ظاهر عدم فرق
است مابین این دو و مؤید آن است خبر هرون بن حمزة قلت لابی عبد الله ع یروی عن
النبی ص انه قال ص لا تحل الصدقة لغنی ولا لذی مرة سوی فقال ع لا تصلح لغنی قال قلت
له الرجل یکون له ثلثمائة درهم فی بضاعة وله عیال فان اقبل علیها اکلها عیاله ولم یکتفوا
بربحها قال ع فلینظر ما یستفضل منها فیاکلها هو و من وسعه ذلک ولیاخذ لمن لم

لیسعه من عیاله چرا که تخصیص داده است جواز اخذ را بمقدار مؤونة من لم یسعه من
عیاله واما جواز اخذ ما زاد در غیر ذو الصنعة والضیعة والکاسب پس بجهة اطلاق
اخبار داله بر جواز دادن حتی الغنا واجماعات بلکه صریح انها لکن ضعف فرق مذکور
واضح است وصحیحه مذکوره صراحت بلکه ظهور در منع ندارد واز خبر هرون هم تاییدی
مستفاد نمیشود ومقتضای اطلاقات عدم فرق است واما دعوی اینکه ذو الصنعة و
محترف قاصر بن فقیر محض محسوب نیستند بلکه مقداری از فقر دارند ومقداری از غنی پس باید
مقدار فقر خود که ان تتمه باشد بگیرند بخلاف سایر فقراء پس ان واضح است با اینکه
مقتضای این دعوی این است که اگر فقیری مقداری از قوت سنه داشته باشد نیز نتواند
زائد بر تتمه بگیرد اگرچه کاسب وذو الصنعة نباشد وظاهر این است که در جواز اخذ
او زائد را خلافی نباشد چرا که خلاف را مختص کرده‌اند بان دو [بان دو] وگفته‌اند اللهم الا ان
یقال ان ذکرهما من باب المثال واز این جا معلوم شد که صاحب ضیعه مشمول خلاف
نیست پس در او نیز اشکالی در جواز نیست واقوی چنانچه ذکر شد عدم فرق است اگرچه
احوط قصر است بر اخذ تتمه بلکه احوط این است که مطلقا زائد بر قوت سنه نگیرند لما دل
من الاخبار علی ان الزکوة انما شرعت لملاحظة حال الفقراء وسد خلتهم وانها من
السنة الی السنة واخبار اغناء ممکن است گفته شود که مراد از انها اغناء شرعی است که قوت
سنه باشد نه اغناء عرفی بلی دعوی استفاضه اجماعات بر جواز مشکل است لکن در جواهر
فرموده لم نحققه یعنی الاجماع وان کان ستسمعه من العلامة بل ربما ادعاه بعض
اهل الظاهر من اهل العصر تمسکا ببعض العبارات لکن فی وصول الاول منها علی المطلوب
الی حد الاجماع واضح المنع ضرورة کون جملة منها کنصوص الاغناء التی لا دلالة فیها علی المطلوب

حاصل

حاصل اینکه عدم اخذ زائد در مطلق فقراء موافق با طریقه احتیاط است اگرچه اقوی جواز است
مطلقا والله العالم

# کتاب الزکوة

س وایا در قصد ضمان همین قدر که قاصد ادای خمس و زکوة باشد کافی است یا زیاده لازم است ج کفایت مجرد
ضمان در جواز تصرف در تمام نصاب یا در بعض آن بنا بر اینکه شرکت بنحو اشاعه باشد معلوم نیست بجهت بکی باشد چون نص
خاصی در این باب وارد نیست بلکه مقتضای اطلاق خبری که دلالت دارد بر اینکه اگر پیش از دادن زکوة تجارت کند نصاب
اگر ربح کند مال فقرا است بقدر الحصة و اگر نقصان کند بر خود او است عدم ضمان است بلی ممکن است گفته شود که از اخبار
که دلالت دارد بر توسعه امر بر مالک و ملاحظه شارع ارفاق بحال او را استفاده میشود جواز تصرف بقصد الضمان والا عطاء
من مال اخر او من بقیة المال لکن بحدیکه نفس مطمئن شود نیست اینها در زکوة بود و اما خمس پس اصل آن اشکل است س
در باب فقر مستحق زکوة چنانچه وجدان دار و اثاث البیت و خادم و غیر اینها بحسب شان و زی او مضر نیست آیا وجدان
اثمان اینها نیز مضر نیست مثلا کسی خانه و اثاث البیت ندارد و ثمن اینها را دارد یا از وجوه بر اخذ نموده و هنوز خانه نخریده
اگر اینها را صرف معاش نماید کافی است در چنین صورت فقیر و مستحق زکوة هست یا نه و هم چنین خمس و مظالم یا نه و اگر اثمان
اینها ملک فقیر میسر نشود بخواهد بتدریج در سنین عدیده جمع نماید میتواند از وجوه اخذ نماید یا نه ج با فرض حاجت با اینها
و بناء بر خریدن فقیر است و جایز است بگیرد و لو تدریجا بلکه با عدم بناء نیز فقیر است لکن احوط در این صورت نگرفتن است
س شخصی که واجد مالی بحد نصاب باشد و در بین همان سال مالک مالی از نوع همان مال زکوی شود بملک جدید بلی
چه اینکه مال ثانی مستقلا بحد نصاب باشد چه کمتر از آن و چه اینکه متمم ثانی شود نسبت بمال اول و چه نشود از نقدین
و حیوان اعم از نغال و غیرها و از غلات در کدام صورت زکوة مال جدید واجب است و مبدء حول آن کی و دادن زکوة آن چگونه است
ج اما در غلات پس چون حول معتبر نیست و نصاب متعدد هم ندارد و یک دفعه که زکوة داد دیگر ابدا چیزی ندارد
هر چه بماند مناط این است که مجموع آنچه در عام واحد حاصل شده است بحد نصاب باشد اگر چه در بلاد متعدده باشد و بعضی قبل
از بعضی برسد اگر چه یک ماه یا دو ماه ما بین اینها فاصله شود پس اگر مجموع بحد نصاب برسد چه تلف کرده باشد و چه بر نصاب
افزوده باید زکوة از آن بدهد و اما در آنچه حول معتبر است از انعام و نقدین پس اگر مال اول بحد نصاب نیست و بضمیمه مال
جدید بحد نصاب میرسد معلوم است که ابتداء حول از حین تحقق نصاب است و اگر اول بحد نصاب باشد و بعد مال جدیدی
نصاب میرسد در اثناء حول اول پیدا کند از همان نوع حالی از چند قسم نیست یکی اینکه آن مال جدید عفو باشد یعنی نه متمم نصاب
بعد باشد نه خودش مستقلا بحد نصاب باشد نحو چه مثل اینکه پنج شتر داشته باشد بعد از شش ماه چهار شتر دیگر مالک شود

این مثل این است که از اول مرتبه شتر داشته باشد پس یک گوسفند بعد از تمامیت سال میدهد از جهت پنج شتر و باقی عفو است
وهم چنین اگر چهل گوسفند داشته باشد و در اثناء حول چهل گوسفند دیگر مالک شود که از برای چهل گوسفند جدید
چیزی واجب نیست و مثل این است که از اول هشتاد گوسفند را مالک باشد که چهل تای آن عفو است و از اینجا معلوم میشود
جواب اینکه کسی بگوید چهل گوسفند دویم مجدد نصاب است پس باید بعد از تمامیت سال خودش زکوة ادا کند که یک گوسفند باشد
حاصل جواب اینکه چهل گوسفند مثل این است که از اول هشتاد داشته باشد پس نصاب بعض آن نوع این است که تنها باشد
منضم بچهل تای اول وهم چنین است حال در نقدین پس اگر دویست درهم داشته باشد و بعد از چند ماه سی درهم دیگر مالک
شود آن سی درهم عفو است و مثل اینستکه از اول دویست و سی درهم داشت قسم دویم اینکه اموال جدید مجدد نصاب مستقل
باشد بعد از اول مثل اینکه پنج شتر داشت بعد از شش ماه پنج شتر دیگر مالک شد یا سی گاو داشت و بعد از شش ماه چهل گاو دیگر
مالک شد در این صورت بعد از تمامیت سال مال اول زکوة ادا میدهد و بعد از تمامیت حول مال دویم زکوة ادا میدهد از برای هر یک
حولی جداگانه است قسم سیم اینکه مال جدید مجدد نصاب مستقل نباشد لکن متمم نصاب بعد باشد مثل اینکه چهل گوسفند
داشت بعد از شش ماه هشتاد و دو گوسفند دیگر مالک شود یا بعکس در این صورت بعد از تمامیت حول نصاب اول زکوة ادا میدهد
و ابتداء حول میکند از برای هر دو و در شش ماه گذشته از برای مال جدید زکوتی نیست وهم چنین اگر بیست و شش شتر داشت
بعد از شش ماه یازده شتر دیگر مالک شد چون یازده شتر نصاب مستقل نیست بعد از بیست و شش بلکه مکمل نصاب بعد است
که سی و شش باشد پس در اینجا نیز بعد از تمامیت حول بیست و شش شتر یک شتر میدهد باقی میماند [illegible] و شش ابتداء حول
میکند از برای اینها و هکذا در سایر امثله قسم چهارم اینکه مال جدید هم مکمل نصاب بعد باشد وهم نصاب مستقل بعد
از نصاب پیش مثل اینکه مالک باشد بیست شتر را و بعد از شش ماه مالک هفت شتر دیگر شد که این هفت شتر از حیث اینکه مشتمل است
بر پنج شتر نصاب مستقل است بعد از بیست و از حیث اینکه بعد از تملک آن صدق میکند که بیست و شش شتر دارد مکمل است آن
نصاب را و اقوی در این صورت نیز این است که بعد از تمامیت حول سابق زکوة ادا میدهد و از برای مجموع ابتداء حول میکند مثل قسم سیم
و فرق نیست در جمیع آنچه ذکر شد ما بین اینکه مال جدید یا ملاک آن انعام باشد یا بوجه دیگر باو منتقل شود از خریدن یا ارث یا
مصالحه یا غیر اینها س شخص مدیون بدین مؤجل یا معجل با مطالبه داین یا بی مطالبه اگر واجد مؤنه سنه باشد فقیر است
که از جهة فقر مستحق زکوة و سایر وجوه بریه باشد یا نه ج اگر دین معجل باشد فقیر است علی الاقوی خصوصا با مطالبه

بلکه



بلکه و اگرچه مؤجل باشد با جلیکه در همان سال حلول میکند با فرض اینکه ما بازائی متوقع نباشد مثل آنکه طلبی داشته باشد که حاصل
بعد از این حلول میکند و متوقع الحصول باشد لکن احوط این است که اولا از مؤنه که دارد دین را ادا کند بعد از آن از وجوه بگیرد
و این در وقتی است که از بابت عنوان فقر خواسته باشد بگیرد و اما از باب سهم سبیل الله در زکوة پس مانعی ندارد بلکه از سهم غارمین نیز
مستحق است از جهة اداء آن دین بگیرد بشرط اینکه آن دین مصروف در معصیت نباشد لکن در این قسم هم احوط این است که اولا مؤنه خود را
صرف در دین کند و بعد از آن از جهة بقیه دین اگر بقیه داشته باشد از سهم غارمین بگیرد س شخص فقیر مأذون از قبل حاکم
در تصرف وجوه اگر مظالم یا مجهول المالک و لقطه را مثلا خودش اخذ نماید بقصد عنوان تصدق صحیح است یا آنکه باید بنیابت حاکم
اولا قصد صدقه نماید ثم قبول کند یا آنکه باید بفعل خارجی تسلیم دیگری خود نماید دیگر اینکه شخص در خانه غاصب از آب حوض که مجهول
المالک است وضو بسازد یا در حمام که آب آن مغصوب و مجهول المالک است بخواهد غسل نماید در صورتیکه از قبل حاکم است میتواند تمام
آب حوض یا خزینه را قصد تملک نماید بعنوان صدقه و وضو و غسل نماید یا آنکه از جهت آنکه قدرت بر تسلیم و تسلم تمام آن آب ندارد تملک
آن صحیح نیست و دیگر اینکه در چنین جاها اگر قصد تملک نکند و لکن در صدقه بکرد از آن آب وضو بسازد بقصد اینکه بعد از آن مقداری از نقد
اجرتی یا قیمتی برای آنقدر که تصرف میکند تخمین نماید آیا میتواند این اجرت که تخمین نموده خودش بعنوان تصدق قبول نماید یا احتساب
نماید یا نه اینها همه در حق کسیست که مأذون باشد از قبل حاکم در تصرف وجوه بریه و مظالم ج اگرچه احوط این است اولا قصد تملک
اعطاء و تصدق از جانب مالک ثم قصد قبول کند لکن بعید نیست که بعد از مأذون بودن از قبل حاکم کافی باشد قصد تملک و از این
قبیل است اگر مالک مالی باو بدهد و بگوید این را در زکوة صرف کن و ظهور داشته باشد در اعطاء بغیر پس جایز است خودش بعنوان زکوة
تملک کند چنانچه بعض اخبار بر آن دلالت دارد مثل موثقه سعید بن یسار قلت لابی عبدالله عليه السلام الرجل يعطى الزكوة يقسمها في اصحابه ايأخذ منها شيئا
قال نعم و غیر آن بلکه از کلمات علماء در مسئله لو دفع مالا الى غيره ليصرفه في مصارف وهو من اهل المصرف مستفاد میشود عدم اشکال از
جهة قبض و اقباض بلکه مستفاد میشود کفایت مجرد اخذ با مأذون بودن از قبل مالک حاصل اینکه ظاهر اینستکه صدقه در مجهول المالک
و لقطه و مظالم نظیر زکوة باشد که نوعی است از صدقه پس معتبر نیست در آنها ایجاب و قبول بلکه مناط مجرد وصول مال است الی المستحق با اذن
بلکه بعید نیست در مطلق صدقه حتی این معتبر نباشد اگرچه ظاهر کلمات علماء که آن را از عقود لازمه گرفته‌اند غیر از این است لکن مستفاد
از اخبار و سیره ما بین مسلمین خلاف آنست لو فرض اینکه صدقه از عقود باشد یعنی یکی از افراد آن این است که بعنوان تملیک و تملک باشد بقصد
قربت مثل هبه مقرونه بقصد قربت و لذا ممکن است گفته شود که ابراء ذمه مدیون بقصد قربت [illegible] صدقه است چنانچه مقتضای تفسیر

## کتاب الزکوة

ایه شریفه وان تصدقوا خیر لکم است بابراء پس از اینجا مستفاد میشود که حقیقت صدقه نیست الا الاعطاء بالابراء مجانی بقصد قربت
چه در مقام هبه باشد چه ابراء چه تملیک منافع چه تسبیل بلکه خود هبه که بقصد قربت باشد هم هبه است وهم صدقه پس چه ما نحن فیه
مفروض این است که مال در ید شخص است وما ذون است از جانب ولی اذن در صدقه کردن یعنی ایصال بمستحق بقصد قربت پس
مجرد تملک بابر بعنوان دادن کافی است بلی احوط قصد ایجاب وقبول است لکن تسلیم وتسلم خارجی لازم نیست واما تملک تمام آب حوض
وخزینه حمام بقصد صدقه پس مشکل است چون قبض حاصل نیست ومجرد وضو کردن از حوض قبض نیست ولهذا اگر از حوض غصبی الا
وضو بگیرد یا در خزینه که آب آن غصبی است غسل کند ضامن مال نیست بتمام آن آب زیرا که صدق ید نمیکند بلی اگر بنحوی باشد که
صدق قبض بکند مانعی ندارد مثل آنکه در مجلس ظالم که اموال آنجا مجهول المالک است اگر قلیان یا استکان چائی را که بدست هند
تملک کند ممکن است صحت آن اگرچه نمیتواند ببرد پس بعد از تملک آن مال او میشود در دست آن ظالم وبعد از آن می تواند از مال او
مقاصه کند مگر آنکه گفته شود که قدرت بر تسلیم وتسلم غیر از اقباض وقبض است ومعتبر است در آن اینکه علاوه بر قبض بتواند تصرفات
دیگر هم بکند ودر مثال مفروض نمیتواند پس تملک آن صحیح نیست چون ظاهر این است که قدرت بر تسلیم در همه معاملات معتبر است
ومسئله محل اشکال وتامل است بهتر آن است که جزء جزء آن آب را که برمیدارد قصد تملک وتصدق کند اگر فقیر وما ذون باشد
واگر ماذون غیر فقیر باشد تملک کند بعوض وانرا تصدق کند یا بحاکم دهد پس در صورت فقر حاجت نیست باینکه تملک کند
بقصد القیمه بلکه خود آن را بعنوان صدقه تملک کند س آیا در رد مظالم قصد نیابت از من له الحق لازم است یا قصد الصدقه لازم است
علی الاطلاق یا لازم نیست علی الاطلاق و ایضا آیا در وصی چه طور است قصد نیابت از موصی بکند یا از من له الحق و ایضا
اگر قصد من له الحق لازم شد اگر من له الحق متعدد شد ودر زیاده وکمی اختلاف دارند آیا تقسیم آنها بر وجه حصص مثل آنکه
اول ذی حق یا دو قسم ویا از همه هر یکی باندازه حصه‌اش لازم است یا مطلقا بلا قصد قربت کافی است وایضا هرگاه فرض است
که تمام ما علیه را نمی دهد واقعا در حال باطلاً اگر مالک راضی باشد که علی تقدیر البطلان هم تصرف کند جایز است یا نه
واگر جایز شد در صغیر بر فرض رضای ولی مع ملاحظه غبطه جایز است جواب قصد نیابت لازم نیست قربت
کافی است وقصد نیابت هم جایز بلکه بوجهی بهتر است ودر وصی چون بمنزله موصی ونایب او است نیز چنین است الا آنکه در موصی
قصد نیابت من له الحق لازم نیست بلکه در نیابت او لکن باید ملتفت باشد که تکلیف موصی را اداء میکند بلی اگر وصی
از جانب دو نفر باشد که بر هر دو مظالم است اگر از مال معین احدهما میدهد متعین است از برای او واگر از مال میدهد

کم

## کتاب الزکوة

که صلاحیت هر دو را دارد باید معین کند که از کدام میدهد واگر من له الحق متعدد است اجازت است
بقصد قربت بدهد بدون تعیین اگر تمام ما علیه را بدهد موزع میشود بر همه چه مساوی
باشند از مقدار حق چه مختلف وهمچنین اگر بعض ما علیه را بدهد باشد هر دو در مقدار حق
بلکه در صورت اختلاف نیز بعید نیست پس موزع میشود بر همه بالنسبه بمقدار هر یک مثل غرماء
لکن احوط در این صورت بلکه مطلقا با تعدد من له الحق ودادن بعض تعیین است یا با ادوار فلان
یا با اراده شرکت هم بنسبت حقوق یا بمساوات یا بنحو دیگر هر چند حقوق مختلف باشند واز
برای مسئله نظایر بسیار است از آنها هرگاه مدیون باشد بزیدی بدو دین یکی بعنوان قرض یکی بعنوان
ثمن مبیع یا یکی برهن ویکی بی رهن یا یکی از شخصی ویکی از شخص دیگر که هر دو یکی شوند کیل کرده
در استیفاء وفرض شود که بعض ما علیه را بدهد وهکذا در باب زکوة اگر به چند نوع از مال
او تعلق گرفته باشد و مقداری بدون تعیین

سؤال

دارد یا نه در ثبت با آنکه چگونه مشغول مالیت نداشته باشد چه اگر از اول حکمی است
انتفاع بهیمه انها را اماره رجعت کار احتمال آنکه بجهة ربث باشد جزو مؤونه محسوب است
متورد رجعت میوه دار که غرض از غرس آن انتفاع بمیوه آن باشد سؤال رد مظالم که صدقه
میدهد از جانب مالک یا موت او و انتقال به وارثش باید قصد کند صدقه را از جانب مالک فعلی
اگر قصد مالک اصلی کرده باشد غفلة یا جهلا چه صورت دارد دیگر آنکه بعضی از عوام ملتفت
قصد صدقه نیستند الا بعنوان رد مظالم میدهند صحیح است یا نه دیگر آنکه قصد
تقرب در دادن لازم است یا نه و اگر ریاء بدهد صحیح است یا نه جواب بنابر آنکه
از جانب لازم باشد ظاهر آنست که باید قصد کند مالک فعلی را و با آنکه غفلة یا جهلا قصد مالک
اصلی کرده باشد اگر از جهة جهل بموت او بوده ظاهر این است که مجزی نداشته باشد و اما
اگر عالم بموت او بوده مجزی در نیست صحت مگر آنکه قصد کرده باشد او یا بوجه تقیید یا آنکه
ممکن است گفته شود که جایز است قصد مالک اصلی چه اگر این ثواب ایصال است با الیه
و با امکان رد به مالک او لی باید رد باو بشود و بر آن ماورد من الخبر من ان فی یوم القیمة المطالب
هو المالک الاول دون الوارث فتامل و فعل عوام که بعنوان صدقه قصد نمیکنند علی الظاهر صحیح
است چون مرکوز در ذهن ایشان با وجود قصد قربت آن عنوان واقعی است ولو ملتفت نباشد
که عنوان صدقه است و ظاهرا قصد قربت لازم است چون صدقه از عبادات است
سؤال اذن مطلق از حاکم شرع در امور حسبیه یا با تصریح اذن در تصرف در مال
امام موجب جواز تصرف در مال امام میشود یا نه و اگر از شخص ماذون خود شرعا عادل نباشد معلوم
از دو واسطه اذن حاکم شرع تصرف نماید یا نه جواب اما در اذن مطلق مشکل است شمول
سهم امام را مگر آنکه ظهور در اطلاق داشته باشد و الا انصراف دارد و اما در اذن خاص
جواز تصرف مانعی ندارد و اگر چه خود را عادل نداند مگر آنکه اذن حاکم بلحاظ عدالت او باشد
بوجه تقیید یا محتمل باشد که با این لحاظ است و اطلاق در دیمی نباشد سؤال در

از جانب مالک اصلی
یا مالک فعلی که وارث است
و در تقیید ...

[illegible]

مستحق زکوة و حال امام ... عدالت قول باشتراط معلوم نیست لکن فی المستند و ربما یظهر من الشرایع
وجود مخالف و ذلک انه ... اسند ... علی اعتبار هاشمی ... زکوة بما مرّ و هنا
ایضا و هو الظاهر الناهضة علی مؤونة الفساق و العصاة و قال بعض الاجلة ... السادات
لشعر بالخلاف و کلام ابن فهد فی المهذب صریح بما ذکر و اما مجتهد امام ... بنظر حاکم شرع است

سؤال شخصی که تزویج و خریدن خانه و سایر لوازم دارد میتواند از جهت مخارج آنها از وجوه
بر اخذ نماید یا آنکه مؤونه شخص را دارد و حال آنکه بالفعل محل و مورد معین بر اخذ نکند
کافی هست در وقت تعیین محل و جنس برای او بهم رسد جواب بلی میتواند چون بالفعل
فقیر است بلکه با فرض علم بآنکه تا سال دیگر هم اسباب او فراهم نمی آید و دور نیست بتواند
بلی گو بداند که تا آخر اسباب آن فراهم نمی آید محتمل است که نتواند بگیرد لکن اقوی جواز مثل آنکه
حاضر باشد کما این فهد ... ذکوة که میگیرد تا آخر عمر زیاد است از برای او و آنها بنا بر
که نتواند در حال فقر زیاد ... از مقدار مؤونه سنه بگیرد و بنا بر قول بعدم جواز ... در صورت
علم بعدم تیسر در این مسأله مشکل است جواز که فتوی

سؤال حریم قریه و بلد اهل خارج
از قریه و بلد میتوانند از آن حریم منتفع شوند ... در علف ... آنها را از آنجا بو دارند جواب
نمیتوانند مگر آنقدر که متعارف و عادت ... از مسافرین و عابرین است در صورتیکه عابر و
مسافر باشند و مضر باهل قریه نباشد س آنها را ... که در کار و ... سفر
است استعمال آنها جایز است و آنها کاهی معلوم است که برای زرع است و کاهی معلوم
نیست که برای زرع است یا استعمال مسافرین و در حین آنکه برای زرع باشد فرقی
است میان آنکه در وقت حاجت زرع باشد یا خیر ... آنکه آن استعمال طوری باشد که
مضر نباشد مثل آنکه در ... وضوء یا غسل نماید ج علی المتعارف و مع عدم
الضرر جایز است خصوصا اگر بنای ... و مسافرین بر این باشد بدون وجود مانع
و مزاحمی سیما اگر در وقت زرع نباشد که هیچ ضرری نداشته باشد که جواز بقدر
الظاهر است س فتوای مجتهد حی اعلم اگر از برای شخص مقلد موجب عسر و حرج باشد میتواند

رجوع

رجوع بغیر اعلم نماید و یا فقد فتوی غیر اعلم تقلید میت نماید یا عمل بقول مشهور نماید که
ج اگر مراد حرج در اصل فتوی باشد مثل آنکه مسأله را نجس میداند و این موجب حرج
است نسبت باین شخص پس باید نقدی رفع حرج میکند و بقدر رفع حرج الا امکان عمل کند
و طی فتوی و هم چنین مثل آنکه ترتیب در قضای فوائت را لازم میدانند حتی با جهل و ...
که کثرت آن حرج لازم ... احتیاط کردن بتحصیل ترتیب و مثل اینکه در قضاء فوائت
فتوی او ترتیب ما بین اداء و قضا یا مذهب او و مضایقه و فوریت قضا باشد و اگر
مراد حرج در تحصیل باشد بآنکه دست او بآن مجتهد نمیرسد پس باید بنا بر
وجوب تقلید اعلم احتیاط کند با امکان بآنکه در آن مسئله که مذهب او را ... نیست
عمل با احتیاط کند و اگر ممکن نباشد یا حرج باشد جایز است رجوع بغیر اعلم و
هم چنین نسبت بغیر اعلم و اموات با اموات و قول مشهور و الله العالم س
نماز و غسل و وضوء در مکان مغصوب یا با آب مغصوب صحیح است یا نه و یا عسر و حرج
مجوز آن هست یا نه ج بلی باطل است و عسر و حرج مجوز وضوء و غسل نیست بلکه
تیمم میکند و اما نماز در مکان مغصوب اگر توان مستلزم حرج باشد مثل آنکه محبوس باشد
در مکان مغصوب که نتواند بیرون رود و لکن حرج باشد یا آنکه در مکانی غصبی
سکنی داشته باشد که عدول از آن از برای او حرج باشد پس اگر تصرف او مستلزم
ضرر بر مالک نباشد ممکن است گفته شود که حرج رافع حکم غصب است و اگر مستلزم
جایز نیست نماز چون حرج معارض ضرر ... بلکه مطلق ماندن جایز نیست پس باید
برود بمکان دیگر اگر چه حرج باشد س شخصی که مأذون از حاکم شرع است در
امور حسبیه یا آنکه عادل نباشد لکن مطابق مصلحت عمل کند مثل مال صغیر را اجاره
بدهد یا بفروشد یا قبول صیغه وقف عام کرده باشد صحیح است یا نه و اگر
حاکم او را اذن صریح بدهد با وصف آنکه خود را عادل نمیداند میتواند متصدی
امور حسبیه شود یا نه ج اگر اذن حاکم بلحاظ عدالت او باشد یا فرض فسق

تصرف و نافذ نیست چه نسق سابق باشد چه طاری و اگر طلاق و ناقت و امانت باشد جایز است
تصرف او هر و اگر معلوم نباشد که طلاق چه کرده است هم مشکل است مگر انکه عبارت اذن او ظهور
در اطلاق داشته باشد س وضو و نماز مثلا در مکان مغصوب یا اب مغصوب در حال سهو
و غفلت و نسیان که از روی بی باکی نشده باشد صحیح است یا نه ج صحت در صورت مفروضه
محل اشکال است چون نهی متوجه است س شخصی که بعضی از اموال او حرام است ما
بعنوان قرض یا بعنوان قرض بکسی میدهد و محتمل است که حرام باشد مثل سارقین و غاصبین
و ظلام با اینکه اموال او محصور نباشد و این از اطراف شبهه محصوره باشد محکوم بحلیت
است بواسطه ید او یا نه و ایا ید مسلم با ید کافر فرق دارد یا نه و ایا تفحص لازم
است یا نه ج واجب نیست اجتناب و ظاهر عدم فرق است ما بین مسلم و کافر
و تفحص هم لازم نیست اگرچه احوط است لکن احتیاط در وقتی است که خود ان شخص معینا بعضی
از ان اموال را بدهد و اما اگر از ان بدهد در برداشتن و حال انکه ان برداریده علم
اجمالی داشته باشد جایز است کما اینکه اگر معلوم باشد که ان اموال نزد خود ان شخص نیز
مشتبه است و از باب شبهه محصوره است تصرف جایز نیست علی الظاهر ١١
شخصی مالی در نزد زید دارد و زید مالی بان شخص میدهد که محتمل است که مال خودش
باشد و محتمل است که زید در مال خود بذل و عطا نموده باشد و بر تقدیری که از مال
خود ان شخص باشد مشتبه در ان حال است ایا بر ان شخص لازم است که تفحص نماید
که این مال او بوده یا مال زید یا لازم نیست و تصرف در ان جایز است ١٥
اگر بائع



# کتاب الزکوة

سؤال دعای دهنده زکوة واجب است یا نه و دعا بچه نحو باید نمود جواب
اما بر فقیر واجب نیست دعا بلی استحباب آن بعید نیست کما قیل فی المستند یستحب
للعامل و الفقیه و الفقیر الدعاء للمالک بعد اخذ الزکوة اما من حیث استحباب مطلق الدعا
مطلقا فظاهر و اما من جهة خصوص المورد فلفتوی جمع من الاصحاب و لا یجب قطعا للاصل
و عدم الدلیل سوی الایة المخصوصة بالنبی صلی الله علیه و اله خطابا و تعلیلا بقوله سبحانه
ان صلوتک سکن لهم انتهی و اما عامل و فقیه پس اگرچه احوط دعا کردن
لکن اقوی عدم وجوب آن است و وجه عدم وجوب عدم دلیل است چنانچه در مستند
اشاره کرده مضافا الی ان امیر المؤمنین علیه السلام لم یامر بذلک ساعیه انفذه الی بادیة
الکوفة مع اشتمال وصیته علی جملة من الاداب و السنن و وجه الاحتیاط الخروج عن شبهة
الخلاف و امکان دعوی ظهور الایة فی الوجوب علی النبی صلی الله علیه و اله فیتم المطلوب
بقاعدة الاشتراک فی التکلیف و بالتاسی و ما ذکر من اختصاص الدلیل ممنوع مع انه کونه
مما یوجب ورود ان الحکم مداره محل اشکال و الظاهر تادی الدعاء بای وجه کان و یجوز ان
یکون بلفظ الصلوة کما هو ظاهر الایة و عن التذکرة ان صورة الدعاء اجرک الله تعالی
فیما اعطیت و جعله لک طهورا و بارک الله لک فیما ابقیت و لا باس به سؤال
در خصوص زکوة و مظالم اگر مالک ما فی الذمه مدیون خود را حیا او میتا احتساب نماید صحیح
یا نه و اگر مدیون غنی باشد یا ان غنی دهد صحیح است یا نه جواب اما در زکوة پس
اشکالی نیست در جواز احتساب و همچنین در ادای دین او اگر مدیون غنی باشد چه ان مدیون
حی باشد چه میت و یدل علیه جملة من الاخبار منها الصحیح عن دین لی علی قوم قد طال حبسه
عندهم لا یقدرون علی قضائه و هم مستوجبون للزکوة هل لی ان ادعه و احتسب به علیهم
من الزکوة قال نعم و منها الصحیح ایضا عن رجل فاضل عارف توفی و ترک دینا قد ابتلی به
لم یکن بمفسد و لا مسرف و لا معروف بالمسئلة فهل یقضی عنه من الزکوة الالف و الالفان
قال نعم و اما در خمس پس اگرچه نصی در ان بنظر نرسیده لکن بعید نیست جواز احتساب
در ان نیز اگر مدیون خود مستحق باشد و اما اگر مدیون غنی باشد پس مشکل است جواز
ادای دین او بدون اقباض او مگر انکه او را وکیل کرده باشد در ادای دینش و همچنین
در مظالم اگر ما فی الذمه را محسوب دارد بعید نیست جواز در صورتی که مجانس

باشد با انچه باید بدهد واما اکر مجانس نباشد یا مدیون غنی باشد پس مشکلات و احوط
در خمس ومظالم عدم احتساب است مطلقا الامع التوکیل **سؤال** وجوه بریه که تسلیم ن ١ س ٣ ص ٩
ماذون حاکم شرع مینماید قصد قربت در دفع بفقیر یا نه ودر رد مظالم قصد قربت
وتصدق لازم است یا نه **جواب** قصد قربت باید حین الدفع الی المستحق باشد
یا حین الدفع الی نائبها وولیه وحاکم شرع ووکیل او بمنزله مستحق میباشند پس باید
حین الدفع الیهما قصد قربت کند ودر دفع انها بمستحق اعتبار قربت معلوم نیست
مثل انکه مالک دفع کند بقصد قربت بسوی وکیل خاص از جانب فقیر که او لازم نیست
حین الدفع الی الفقیر قصد قربت کند حاصل انکه مالک اکر دفع بوکیل خود کند قصدا و
ثمر نداردچون ید وکیل ید خود مالک است پس هنوز نداده که قصد قربت کند و باید وکیل قصد
قربت کند بلی اکر مالک حاضر باشد و وکیل وکیل در مجرد دفع باشد خود مالک قصد قربت کند
بفعل وکیل خود که اعطاء بمستحق باشد واکر دفع کند بحاکم شرع یا وکیل حاکم اکر این دو را نائب
خود بکیرد پس برمیکردد بوکیل وحال او حال او است واکر نه بعنوان وکالت باشد بلکه بعنوان
وکالت وولایت از جانب فقراء باید مالک حین الدفع الیها قصد قربت کند وکفایت نمیکند قصد
قربت آن دو بلی احوط قصد کردن هردو است ودر مظالم نیز قصد صدقه وقربت لازم است وظاهر
این است که بعنوان نیابت از مالک باشد لکن اکر قصد نیابت نکند هم ضرر ندارد بلکه احوط است
از جهت احتمال اینکه صدقه اصالة بودن شخص لازم باشد نه نیابت عن المالک اکرچه ثواب انه راجع
بمالک والله العالم **سؤال** ما قولکم دام ظلکم در این مسئله که شخص ظن غالب تام بیقین دارد که از ن ١ س ٢ ص ٩٣
حقوق خمس وزکوة وامانت وبکر دیون بری الذمه نیست ولکن از باب تحصیل قطع بر برائت ذمه صحنوا
که مدرسه مجهت طلاب طلبه اهل حق که اثنی عشری میباشند بسازد وهم این طلبه ها مستحق وجوه
مزبوره میباشند واین عمل بقصد دادن وجوه مذکوره میکند یا برائت ذمه قطعی حاصل میشود
یا حین و بر فرض عدم کفایت طریق تحصیل قطع به برائت ذمه را بیان فرمائید **جواب** زکوة ما
از باب سهم سبیل الله جایز است صرف ساختن مدرسه کند وهم چنین زکوة فطره را چون مصرف ان
مصرف زکوة مال است علی الاقوی اکرچه احوط در ان اقتصار است بر خصوص فقراء ومساکین
وفرق نیست ما بین اینکه طلاب که در ان ساکن میشوند فقیر باشند یا نه واما بقیه مذکورات پس
جایز نیست صرف انها در مدرسه یا بعنوان بلی در مظالم هم احتمال داده بنا بر اینکه جایز باشد
صرف ان و مجهول المالک را در مطلق خیرات از جانب صاحب انها لکن اقوی تعیین تصدق است
مع الامکان وفرق ما بین اینکه اشتغال ذمه قطعی باشد یا ظنی یا احتمالی نیست پس با صرف ما عدا
زکوة از مذکورات در مدرسه یا بعنوان برائت قطعی حاصل نمیشود و طریقه تحصیل برائت





قطعی این است که معادل انچه محتملات اشتغال ذمه او از هریک از مذکورات است بمستحقین هریک
برساند یعنی خمس محتمل را بدهد بسادات وسهم امام را بدهد بمجتهد جامع الشرائط ومال
محتمل الامانه را بدهد اکر معین باشد وصاحب محتمل ان نیز معین باشد بدهد باو واکر ان
امانت مردد باشد ما بین چند چیز باشد با ان کسی که محتملات که صاحب ان باشد مصالحه
کند واکر صاحب محتمل مجهول باشد بدهد بحاکم شرع علی الاحوط یا باذن او تصدق کند
از برای صاحبش واکر صاحب ان مردد ما بین چند نفر باشد انرا ما بین انها قسمت کند اکر همه ان را
ادعا کنند یا همه بکویند ما نمیدانیم والا اکر یکی ادعا کند که مال من است ودیکری بکوید نمیدانم یا
بکوید مال من نیست بدهد بمدعی ان چون بلا معارض است واما دیون محتمله پس اکر صاحب انها
معلوم ومعین است ان مقدار را باو بدهد واکر مجهول است بدهد بحاکم شرع از باب رد مظالم
یا باذن او تصدق کند از برای صاحبش واکر مردد ما بین محصورین باشد در مسئله وجوهی
محتملات اول انکه ان مقدار محتمل را بهریک بدهد یعنی بهریک از انها و راضی کنید کل و دویم
انکه ما بین همه قسمت کند سیم انکه بقرعه معین کند که مال کدام است چهارم انکه اشتغال ذمه
او ان از باب غصب یا سرقت یا نحو اینها نبوده احتیاط کند باینکه ان مقدار را بهریک بدهد اکر از جهت
یکی از عناوین محلله نبوده ان را بر ایشان قسمت کند واظهر وجه ثانی واحوط اول است خصوصا در
جائیکه اشتغال بر وجه عدوان باشد ثم لا یخفی انکه احتیاط بتحصیل قطع برائت بتفصیلی که ذکر شد
در صورتیکه اشتغال ذمه او بیکی از عناوین مذکوره ثابت شده باشد وشک در فراغ و ادای
ان باشد واجب است ودر صورتیکه اصل اشتغال ذمه معلوم نباشد بلکه مجرد احتمال باشد هم
شک وچه ظن یا معلوم باشد فی الجمله وشک در مقدار آن باشد احتیاط مستحب است در مقدار
مشکوک نه واجب

س با مطالبه حاکم شرع آیا واجب است دفع نمودن زکوة یا و مثل آنکه با مطالبه امام علیه السلام واجب است یا نه

و علی فرض الوجوب الرما لعنت لکنه تحریمت یا نه ج اقوی عدم وجوب است الا به احوط است

فرو حاجب سببه الخلاف حیث ان بعضهم قال بالوجوب حتی مع عدم المطالبه مع انه علیه و بعضی منزل

عمومات ادله الشبهه للمقام اذ لا شبهه فی ان الکل بمن المقام و سایر الامور العظام الحادثه اما

و ما خاص او عام منتهی امره الی الغیبه و الدیار لکن لا اشکال ان الحق الا وجوب الدفع اما

الدوام لیس من حیث الولایه العامه حتی تشمله ادله الشبهه علی فرض ثبوتها بین الاتمام فرض باب انه اولا

بالمرتبین فی بعضهم کالمنتخب ثم علی فرض الوجوب الرما لعنت لکنه اقوی فحی کتب مثل سایر

موارد مسئله ضد [illegible] لیس از صاحب جواهر مستفاد میشود عدم اشتراط رسیدن مسئله و ایشان مقتضای لکن بعد الطلب

از مراد در مسئله صدقات نوشته‌ام بعد عرض اینکه در مقام امرابع زکوة مفید میشود و انت خبیر [illegible]

# کتاب الصوم

1 **سؤال** ما قولکم دام ظلکم سلخ رمضان بعد از ظهر معلوم شد که در مسجد مؤمنین قریب دویست نفر مؤمنین بوجه تصدیق رؤیت روزه را افطار کرده‌اند یکی این خبر را شنید لکن هیچ التفات نکرد با نیت صوم بخانه خود نشست و بغرض تحقیق در آن مسجد که نصف میل فاصله داشت نرفت این تقاعد و عدم تحقیق او بحد معصیت میرسد یا خیر.

**جواب** اگر از آن خبر از برای شنید علم بثبوت رؤیت هلال حاصل نشده باشد چنانچه ظاهر سؤال است با تقاعد و عدم تحقیق روزه گرفتن معصیت نیست مادام که مطلب معلوم نشده است چون فحص از ثبوت رؤیت و عدم آن واجب نیست و عملا باستصحاب بقاء شهر یا بقاء وجوب صوم مانعی ندارد زیرا که در جواز عمل باستصحاب در موضوعات فحص شرط نیست کما اینکه در لیله یا یوم ثلثین از هلال شعبان نیز چنین است پس جایز است بمقتضای استصحاب روزه نگیرد بدون فحص و این از باب جواز خوردن و آشامیدن در سحر ماه مبارک است اگرچه شک داشته باشد در طلوع فجر و لازم نیست فحص کند بلی اگر با عدم فحص خورد و بعد معلوم شد که صبح بوده قضای آن روز واجب است لکن حکم بعصیان او نمیشود و این از باب استصحاب بقاء لیل و استصحاب جواز خوردن و آشامیدن است حاصل اینکه عمل باستصحاب در موضوعات جایز است اگرچه تحصیل علم ممکن باشد لکن بلی در صورت علم باینکه اگر فحص کند علم باحد طرفین حاصل میشود بسهولت احوط فحص است لامکان دعوی انصراف الادلة عن هذه الصورة بلکه ممکن است گفته شود که با این حال شک مستقر نیست تا مجرای استصحاب باشد لکنه کما تری و از آنچه ذکر شد معلوم شد که استهلال کردن در شب سی ام شعبان و رمضان واجب نیست و قول بوجوب آن عینا یا کفایتا با اعتقاد صوم و افطار واجبین ضعیف است لما ذکرنا من جریان الاستصحاب و عدم اشتراطه بالفحص بلی استحباب آن فی حد نفسه بعید نیست اگرچه آنهم دلیل واضحی ندارد سوای نبوی عامی و عن التذکرة یستحب تراءی الهلال لیلة الثلثین من شعبان و رمضان و تطلبه لیحتاطوا بذلک لصیامهم و یسلموا من الاختلاف و قد روی العامة ان النبی صلی الله علیه و آله قال احصوا هلال شعبان لرمضان و من طریق الخاصة ما روی عن الباقر علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من الحق فی شهر رمضان یوما من غیره متعمدا فلیس یؤمن بالله و لا بی و لان الصوم واجب من اول رمضان و کذا الافطار فی العید

فيجب التوصل الى معرفتها لان ما لا يتم الواجب الا به فهو واجب انتهى وحكى نحوه عن المنتهى ايضا ولا يخفى ان مقتضى
دليله الاخير وجوبه عينا الا ان استحبابه كما هو مدعاه وقال الاردبيلي في شرح الارشاد ينبغي الترائي
للهلال ليلة ثلثين من شعبان لاحتمال كونه من الشهر فلا يفوته اليوم الشريف العظيم مع ما فيه
من العبادات ثم قال وقال في المنتهى يستحب ولكن ادرى دليله الذي هو ولان الصوم واجب وكذا
الافطار في العيد فيجب التوصل الى معرفتهما ليقع التكليف على وجه يميل الى الوجوب
والظاهر عدمه كما صرح به في اول كلامه وانه يريد المبالغة في الاستحباب حاصل اينكه استحباب استهلال
بالخصوص هم معلوم نيست بلى از باب تسامح در ادله سنن بعيد نيست از جهت خبر مذكور و
فتواى علامه و بعضى ديگر مثل شهيد در دروس حيث قال ويستحب الترائي ليلة الثلثين
اوجبه الفاضل على الكفاية والدعاء عند رؤية الهلال بالمأثور واوجب منه ان يقال عند رؤية
هلال رمضان الحمد لله الذي الخ ومثل شيخ كاشف الغطاء حيث قال في باب اداب الصوم ومنها
الاستهلال لشهر رمضان ولا سيما مع عدم قيام الناس به وقيل بوجوبه مطلقا وقيل به مع عدم
القيام وهما ضعيفان بل الاستهلال مستحب في ساير الشهور خصوصا ما الهلال جهان **سؤال** ٢
ما قولكم دام ظلكم باستماع رسيد كه بمقامات مختلفه رؤيت هلال فطر شد كه چنانچه مكه خالد
مع دو كس يا سه كس يا يك بغرض تحقيق رفت بهيت و پنج نفر بالاتفاق گفتند كه ما ماه را ديديم
و اين اشخاص وقتى ديده بودند كه قريب چهل نفر يا پنجاه نفر مردم ديگر آنجا موجود بودند مگر
لكن مجوز اين بيست و پنج نفر كه وقت تحقيق خالد حاضر بودند از آن چهل پنجاه اشخاص خالد
نتوانست تحقيق كند خالد يقيني العدالت است و همه جهانشان كه غير معلوم العدالت است پس در
چنين صورت بر بيان خالد افطار جايز است يا نه و اين واقعه در شهر بكه بوقوع رسيده است
اهل آن شهر از عامه جميعا روزه را افطار كرده بودند **جواب** بدانكه ثبوت هلال بچند
چيز است اول رؤيت خود شخص بطوريكه يقين كند اگر چه غير از او احدى نه بيند **دويم**
گذشتن سى روز از هلال ماه سابق كه ثابت شده باشد بيكى از طرق ثبوت **سيوم**
شهادت عدلين برؤيت آن چه مقرون به حكم حاكم باشد چه نباشد چه از اهل بلد باشند
چه از خارج هوا صحو باشد يا غيم على الاقوى **چهارم** شياع كه مفيد علم باشد مثل
آنكه چهل پنجاه نفر ادعاء رؤيت كنند كه از ملاحظه مجموع قطع حاصل شود و مناط قطع است
پس اگر بكمتر حاصل شد هم كافى است و اگر باين عدد حاصل نشد ثمر ندارد بلكه بايد ازيد باشند
و اما شياع ظنى پس ثمر ندارد على الاقوى اگر چه ظن حاصل از آن اقوى باشد از ظن حاصل از
بينه **پنجم** حكم حاكم شرع جامع الشرائط چه از روى علم و رؤيت خودش حكم كند يا





از شهادت عدلين و اما اخبار حاكم بدون انشاء حكم پس آن بمنزله شهادت عدل واحد است
كه محتاج است بضم شاهد عدل ديگر **ششم** شهادت عدلين بشياعيكه مفيد علم
باشد در حق خود بنا بر مذهب بعضى مثل اينكه دو نفر عادل شهادت بدهند كه در فلان
مكان صد يا دويست نفر ادعاء رؤيت كردند با فرض اينكه اگر خودش ايشان را ديده و
از ايشان شنيده بود قطع ميكرد برؤيت لكن ثبوت هلال باين طريق خالى از اشكال نيست
چرا كه آنچه معتبر است صفت قطع است و آن حاصل نيست و اخبار عدلين بسبب قطع كه شياع
باشد اثر شرعى ندارد كما اينكه اگر بينه قائم شود بر ادعاء زيد رؤيت را و مفروض اين باشد
كه اگر خود از زيد بشنود قطع حاصل ميكند نيز كافى نيست پس بينه شهادت برؤيت نداده
بلكه شهادت داده اند بسبب قطع كه آن ادعاء زيد يا ادعاء جماعت كثيره باشد و اين اثر شرعى
ندارد تا ثابت شود و آنچه اثر دارد قطع است و آن حاصل نيست و به بينه هم ثابت نميشود
لكن از بعضى از اخبار ممكن است استفاده اعتبار بينه بر شياع قطعى و آن صحيحه هشام است
بن الحكم است عن ابي عبد الله عليه السلام انه قال فيمن صام تسعة وعشرين قال عليه السلام
ان كانت له بينة عادلة على اهل مصر انهم صاموا ثلثين على رؤيته قضى يوما چرا كه دلالت دارد
بر اينكه اگر در شب سى ام شهر رمضان ماه ديده شد و شخص بيست و نه روز روزه گرفته بعد
دو نفر شهادت دادند كه اهل فلان بلد سى روز روزه گرفتند يعنى در اول ماه ماه را ديده
بودند او يك روز قضا كند پس معلوم ميشود كه بينه بر شياع حجت است لكن ممكن است
گفته شود كه مراد اين است كه اين دو نفر شهادت قطعى بدهند برؤيت هلال و اينكه در
فلان بلد ديده شده نه مجرد نقل سبب باشد بدون جزم برؤيت چنانچه مفروض ما نحن فيه
است با اينكه در جمله از اخبار است كه كسيكه بيست و نه روز روزه گرفته قضاء نكند يك روز
را مگر اينكه بينه قائم شود برؤيت و از اين حصر مستفاد ميشود عدم كفايت بينه بر شياع
ففي رواية الحلبي عن ابي عبد الله عليه السلام قال قلت ارايت ان كان الشهر تسعة وعشرين
يوما اقضي ذلك اليوم فقال عليه السلام لا الا ان يشهد لك بينة عدول فان شهدوا انهم
راوا الهلال قبل ذلك اليوم فاقض ذلك اليوم ونحوها غيرها اگر چه ممكن است گفته شود
كه غرض حصر اضافى است در مقابل توهم راوى كه اگر ماه بيست و نه روز باشد يقينا نبايد يك
روز بايد قضا كند بخيال اينكه على اى حال بايد سى روز روزه گرفت پس مراد از استثنا
مطلق ثبوت آنهم بوجه بوده باشد نه اينكه لابد بايد بينه برؤيت قائم شود و لذا

حکم حاکم معلوم شود یا بشیاع قطعی محقق شود هم کافی است در وجوب قضاء یک روز وکیف کان
بر فرض اعتبار شهادت عدلین شیاع حکم مختص است به شیاع قطعی واما شهادت ایشان
بشیاع ظنی پس ثمر ندارد و مورد سؤال شهادت عدل واحد است بشیاع ظنی چون از ادعا
بیست و نفر غالباً الباطن حاصل میشود نه قطع پس اخبار خالد با دعاء رویت ان بیست و
پنج نفر از دو جهت محل اعتبار نیست یکی آنکه عدل واحد است و یکی آنکه شیاع آن ظنی است
ن ۱ ص ۱۲۲ ۳ بانیکه اصل مطلب محل اشکال است چنانچه ذکر شد والله العالم **سؤال**
**جواب** عمداً روزه ماه رمضان نگرفتن با وصف غیر معذور بودن کفاره لازم دارد یا نه
با فرض اینکه قصد روزه نکرده اگر همه مفطرات را ترک کرده باشد اظهر عدم وجوب کفاره است بجهت
عدم صدق افطار بمجرد عدم نیت صوم و حکم کفاره در اخبار معلق است بر افطار یا بر عناوین
خاصه از اکل و شرب و جماع لکن احوط دادن کفاره است چنانچه بعضی تقویت کرده‌اند از جهت
اینکه ممکن است که مراد از من افطر فعلیه کذا که در اخبار است من لم یصم باشد واما اگر با عدم
قصد صوم ایجاد یکی از مفطرات که کفاره دارد کرده باشد مثل اکل و شرب و جماع و نحو آنها این‌ها
پس اقوی وجوب آن است چون در بعض اخبار آن تعلیق حکم شده است بر ایجاد بعض عناوین
خاصه در نهار رمضان مثل قوله علیه السلام من جامع فی شهر رمضان متعمداً فعلیه کذا
و در اخبار دیگر که هم بوده است من افطر ظاهر این است که مراد من اوجد ذات المفطرات یعنی
من اکل او شرب مثلاً نه اینکه مراد ایجاد مفطر است بوصف المفطریة باشد تا گفته شود که با عدم
روزه صدق عنوان افطار نمیکند والله العالم



ن ۱ ص ۱۲۹ ۱ **سؤال** بفرمایند اطعام شصت مسکین که یکی از افراد تخییر کفاره رمضان است
چنانچه شخص هر مسکینی را سه دوازده درم یا آنکه پنجاه درم نان حواله کند کفایت میکند یا آنکه
باید هر یک را با چیز دیگر بدهد که با نان بخورد و بر فرض آنکه شق ثانی لازم نبوده باشد بمجرد
محض آنکه پنجاه درم نان یا کمتر بدهد کفایت میکند یا آنکه مظنون آنست که آن را با عیالش
میخورد و اگر مقلد سرکار باشد از جهت عدم اطلاع بر فتوای سرکار هر فقیری را پنجاه درم
نان حواله کرده باشد مجزی است یا از سر بگیرد **جواب** بسم الله الرحمن الرحیم
اقوی در مقدار اطعام هر مسکینی کفایت یک مد است لکن احوط این است که دو مد
بدهد و مد یکصد و پنجاه و سه مثقال صیرفی و نیم است پس بنا بر این سه دوازده
درم کافی نیست چون بحسب مثقال یکصد و بیست مثقال میشود از جهت آنکه بیست و
پنج که شانزده یک یک من شاه است هشتاد مثقال است پس دوازده درم چهل مثقال
میشود بلی پنجاه درم کافی است بلکه قدری زیاده است و نان خورش لازم نیست و نان
تنها کافی است اگر چه مستحب است و کفاره دادن با طعام دو نحو است یکی آنکه او را اطعام
اطعام کند یعنی آنکه هر فقیری یک مد یا دو مد بدهد و در این قسم خوردن او لازم نیست
بلکه کفایت میکند تملیک با او اگر چه او با عیالش یا با دیگری بخورد یا بغیر بخشد یا بفروشد
حتی بخود دهنده پس بدهد پس ممکن است بیک مد آن گندم یا نان شصت نفر را طعام
بدهد با این طریق که آن یک مد را بدهد بیک مسکین بعد از او بخرد بدهد بمسکین
دیگر بعد از او بخرد بدهد بدیگری وهکذا تا شصت نفر و اگر با عدم اطلاع بر فتوی
پنجاه درم بهر فقیری داده با قصد قربت و بنا بر آنکه اگر کافی نباشد از سر بگیرد کافیست
و سر گرفتن لازم نیست بلی اگر بهر فقیری سه دوازده حواله کرده باشد چون کمتر از
مد بوده است لازم کفایت نمیکند لکن آیا لازم است از سر بگیرد یا کفایت میکند تکمیل
و دادن بقیه هر مد را بهر فقیری از آنها اظهر ثانی است و احوط اول است بجهت
احتمال اینکه از باب اقل و اکثر ارتباطی باشد خصوصاً اگر از اول با عمد بوده است
جهلاً یا عمداً با فرض تمشی قصد قربت بر اقتصار بر همین قدر که در این صورت

صورت احتياط اشد است از صورتيكه بنا دارد كه حال نصف بدهد مثلا و بعد نصف
ديگر را اينها همه در صورت اطعام تمليكي است و اما اطعام مهماني پس ظاهر عدم
كفايت تدريجي است باينكه چند دفعه او را بطلبد و هر دفعه چند لقمه نان باو
بخوراند تا بتدريج بمقدار مذكور برسد **سؤال** اطعام شصت مسكين چه نحو است
**جواب** بدو نحو است يا شصت نفر را يك دفعه او بتدريج اطعام كند باينكه بايشان بخوراند
طعام بحد اشباع چه كمتر شود از مد چه بيشتر و يا بهر يك مدي از طعام بدهد باينكه تمليك كند يا شايع
گندم يا جو يا برنج يا خرما يا نان يا غير اينها از قوت غالب و احوط در مد است بهر يك و لازم نيست در آن
بيك دفعه بلكه هر گاه تدريجا بدهد نيز كافي است هر چند در حقيقت با هم سبب نفر بدهد يا يك نفر را اشباع
كند و در دوم جايز است باطفال بدهد لكن بايد بدست ولي ايشان بدهد و از دوم كه جايز باشد و در
اول بعينه در اشباع بايد همه كبير باشند و اگر اطفال باشند هر دو طفل را يكي حساب كند هر چند همه اطفال
نباشند بلكه بعضي اطفال باشند بنا بر احوط لكن مشهور تخصيص داده اند احتساب دو تا بيكي را ببعض
كه همه اطفال باشند و ظاهر خبر غياث احتساب اثنين بواحد است مطلقا قال عم لا يجزي اطعام الصغير
في كفارة اليمين ولكن صغيرين بكبير و خبر اگر چه مختص بكفاره يمين است لكن ظاهر فرق نباشد و از
ما نحن فيه مستفاد ميشود فتامل و برويت المطلب خبر السكوني عن جعفر عم عن ابيه عم ان عليا عم قال من اطعم صغارا
وكبارا فليزود الصغير بقدر ما اكل الكبير ولاجل هذين الخبرين بعض الاصحاب الذكور مطلقا
وان كانوا منضمين الى الكبار وهو المحكي عن ابن حمزة ايضا منقول از ابن مفضل صحيحه يونس بن عبد الرحمن عدم
الفرق بين الصغار والكبار وانه لا يجب الاحتساب مطلقا حيث انه روي عن ابي الحسن عم عن رجل عليه اطعام عشرة
مساكين اعطي الصغار والكبار سواء والرجال والنساء او يفضل الكبار على الصغار والرجال على النساء فقال
كلهم سواء ويتم اذا لم يقدر على المسلمين وعيالاتهم تمام العدة التي يلزم من اهل الضعف ممن لا ينصب فو تربا
هذه الصحيحة واردة في القسم التمليكي لا الاشباعي كما هو الظاهر منها وكيف كان فالاحوط ما ذكرنا من الاحتساب
مطلقا بل لا يخلو عن قوة بل الاحوط الاقتصار على الكبار وعدم احتساب الصغار اصلا كما حكي عن البعض **سؤال**
آيا جايز است كه پول طعام را بهر يك بدهد يا بايد طعام بدهد **جواب** دادن پول مجزي نيست و در ملك
دعوي اجماع كرده است بر عدم اجزاء و مخالف بعض علماء است بلكه هر گاه وثوق داشته باشد پول را بدهد بگويد

[illegible]



**سؤال**
آيا جايز است تبرع در كفاره باينكه غير بدهد كفاره را از جانب ديگري باذنه **جواب** بلي جايز است لكن
در خصوص ميت حتي بدون فرق في المقامين ما بين عتق والطعام وصيام اما در حي جايز نيست بر وجه ملازم
اداء در صيام شرت لو اتكل من انما وتشتغل قاعدة الاشتغال تحت العهدة وقد يفرق بينهما بمنزلة الدين ويجوز
فيه التبرع وان لم يرض المديون بل وان منع مدفوعة بالفرق بين المقامين حيث ان الكفارة من العبادات بخلاف
الدين فانه واجب توصلي ويصدق عليه اعطاء المتبرع انه فرد لما على المديون مع ان الحكم غير اكر كي عدم صحة التبرع
في الدين ايضا الا باذن المديون على وجه النيابة وان كان فيه اذ يجب واما جوازه در ميت بر جهة اجماع واخبار
مستفيضه دالة بر صحت اعمال خيرات براي اموات خصوصا مثل قوله عم دين الله احق بان يقضي وقد يقرر ان ذلك
في غير العتق اما في منه واما العتق فيشكل من حيث انه لا عتق الا في ملك وتمليك الميت غير معقول لما فرعه يمنع توقفه
على ملك المعتق عنه بل يكفيه ملكية المعتق وهي حاصلة في المقام ومن هنا يظهر انه لو قال اعتق عبدك عني فاعتق
لا يحتاج الى اعتبار دخوله في ملك المعتق عنه على ما ذكره مع اختلافهم في انه متى يدخل على اقوال مذكورة في مقامه
هذا مع انه يمكن ان يستدل على الصحة في العتق ايضا بخصوص حسنة بريد عن الباقر عم عن رجل كان عليه عتق رقبة
فمات من قبل ان يعتق فانطلق ابنه فابتاع رجلا من كسبه فاعتقه عن ابيه وان المعتق اصاب بعد ذلك مالا ثم مات وتركه لمن
يكون ميراثه فقال عم ان كانت الرقبة التي كانت على ابيه في ظهار او شكر او واجبة عليه فان المعتق سائبة لا ولاء
لاحد عليه قال وان كانت الرقبة على ابيه تطوعا وقد كان ابوه امره ان يعتق عنه نسمة فان ولاء المعتق ميراث لجميع
ولد الميت من الرجال قال ويكون الذي اشتراه فاعتقه كواحد من الورثة اذا لم يكن للمعتق قرابة من المسلمين احرار يرثونه
وان كان ابنه الذي اشترى الرقبة فاعتقها عن ابيه من ماله بعد موت ابيه تطوعا منه من غير ان يكون امره بذلك فان ولاءه
وميراثه للذي اشتراه من ماله فاعتقه اذا لم يكن للمعتق وارث من قرابته **سؤال** در كفاره اطعام آيا كفايت
ميكند كه بيك نفر شصت مد از طعام بدهد يا او را شصت دفعه كند يا نه **جواب** كفايت نميكند بلكه الطعام
واجب است شصت مسكين باشند و در هر كفاره بلي هر گاه دو كفاره يا بيشتر بر او باشد ميتواند بيك نفر از هر
يا بيشتر بدهد چنانچه در كفاره واحده نيز در صورتي كه مقدور نباشد ميتواند تكرار كند على الاقوي للخبر المعتبر
بخصوص خبر السكوني عن ابي عبد الله عم قال امير المؤمنين عم ان لم يجد في الكفارة الا الرجل والرجلين فليكرر عليهم حتى يستكمل
العشرة يعطيهم اليوم ثم يعطيهم غدا واحوط ملاحظه خبر مذكور ملاحظه تعدد ايام است بلكه بعضي واجب دانسته

سؤال — در دفع کفاره آیا کافی است مریض مشرف بر موت جواب — کفایت میکند اما که صورة
داده هرچند موت او مقطوع به و قریب باشد بلی اگر میت محسوب شود مثل حالت نزع مشکل است فی القواعد
تبعاً للحکم باجزاء الناقص خلقة کالاصم والاخرس ومقطوع احدی الیدین او احدی الرجلین والخصی والاشل
خلافاً للاسکافی من عدم اجزاء الناقص فی الخلقة ببطلان الجارحة اذا لم یکن فی البدن سواها کالخصی والاصم
والاخرس دون الاشل من ید واحدة قال وکذا یجزی المریض وان بلغ السقم به الی حد التلف لصدق
المریض خلافاً للحکم عن طائفة المبادرین منهم وما عن العامة فی الهرم العاجز عن الکسب ولکن الاقرب عدم اجزاء المقتول
دون من تقدیم وان وجب قتله نعم فی القواعد ولو اعتق من لا حیوة له مستقرة فالاقرب عدم الاجزاء لکونه
بحکم المیت کالذبیحة علیه حکم الذبیحة مع ان الاقوی خلافه فی القواعد کما هو محرر فی محله انتهی و هم چنین
مجروح است ناقص و معیب چنانچه از عبادات جواهر مستفاد میشود بلی بانفصال و عیبی که موجب انعتاق
است کافی نیست چون منعتق است مثل عمی و جذام و اقعاد و تنکیل بدون اشکال و خلاف للنصوص
الخاصة مثل الموثق عن الباقر ع لا یجزی الاعمی فی الرقبة ویجزی ما کان منه مثل الاقطع والاعرج والاشل والاعور
ولا یجزی المقعد والخبر لا یجزی فی العتاق الاعمی والمقعد ویجزی الاشل والاعرج وخبر السکونی فالامیر ع
فی العبد الاعمی والاجذم والمعتوه لا یجزی فی الکفارة لان رسول الله صلعم اعتقهم الاعتق ذلک بخبر علی بن جعفر ع
وخبر قرب الاسناد سؤال — آیا کفایت میکند در کفاره عتق طفل غیر ممیز یا نه جواب —
بلی مطلق رقبه کافی است چه ذکر باشد چه انثی چه صبی چه بالغ بشرط اسلام ابوین او احدهما و هرگاه طفل
کافر کبیر باشد اظهار اسلام کند و شهادتین جاری کند پس کافی است بنابر اقوی از صحت اسلام او
خلافاً لمن منع ذلک فالسنة ... ولو اسلم المراهق الحکم باسلامه علی تردد نعم هل یفرق بینه و بین ابویه قبل
... صونا له ان یستزله عن عزمه وان کان بحکم الکافر احتمالات و بنابر مختار از صحت اسلام او هرگاه فاقد
باشد بر اسلام او واجب است تفرقه ما بین او و پدر و مادر او چنانچه بنابر قول بعدم صحت اسلام دلیلی
بر وجوب تفرقه نیست بلکه جمله ای از اخبار دلالت دارد بر اعتبار بلوغ در کفاره قتل و جماعتی هم فتوی
بآن داده اند و آن خالی از قوت نیست هرچند در جواهر ادعا فرموده است که آن اخبار مهجوره است
و صلاحیت ندارد که تقیید اطلاقات کند و از جمله آن اخبار است حسنه معمر بن یحیی عن الصادق ع سألته
عن الرجل یظاهر من امرأته ایجوز عتق المولود فی الکفارة فقال کل العتق یجوز فیه المولود الا فی کفارة القتل

سؤال — هرگاه کفاره داد بکسی باعتقاد اسلام یا باعتقاد فقر بعد خلاف آن ظاهر شد کافی است یا نیست
ثانیاً باید بدهد ج کافی نیست و قول بکفایت کما عن المشهور وجیه صحیح بل رد قال فی شرح اللمعة لو
اعطی الکفارة کافراً او من تجب نفقته علیه ان کان عالماً بالحال لم یجزه فان جهل فاجتهد ثم بان لم
یعد وکذا لو اعطی من یظن فقره فبان غنیا لان الاطلاع علی الامور الباطنة عسر چون
مجرد معلوم بودن بر امور باطنه موجب اجزاء نمیشود با اینکه در من تجب نفقته
ممنوع است بودن آنها از امور باطنه و فرقی نیست ما بین کفارات و سایر تکالیف که با
کشف خلاف اعاده لازم است مثل خمس و زکاة و مظالم و هم چنین سایر تکالیف
پس مقتضای اصل و قاعده ترتیب آثار خلاف است نزد ظهور خلاف چه اجتهاد کرده
باشد چه نکرده باشد سؤال هل یجوز الحلف بالبراءة من الله تعالی او النبی صلعم او الائمة ع
اولا و هل ینعقد یمینا و یجری علیه احکامه و هل یوجب الکفارة مع الحنث اولا جواب
الظاهر انه لا خلاف فی حرمته سواء کان حلفا علی ما مضی من فعل و ترک کان یقول انا بری
من ذمة الله ان لم افعل وان فعلت کذا صادقا کان او کاذبا او کان حلفا علی ما یأتی من فعل
او ترک سواء حنث او لا فنفس الحلف حرام کما یدل علیه بعض الاخبار کخبر یونس بن ظبیان
یا یونس لا تحلف بالبراءة منا فانه من حلف بالبراءة منا صادقا او کاذبا فقد بری منا نعم یمکن
ان یقال بجواز تحلیف الظالم بها لقول امیر المؤمنین ع علی ما فی نهج البلاغة احلفوا الظالم
اذا اردتم یمینه بانه بریء من حول الله وقوته فانه اذا حلف بها کاذبا عوجل به واذا
حلف بالله الذی لا اله الا هو لم یعاجل لانه قد وحد الله سبحانه ویدل علیه ایضا خبر
صفوان جمال المتضمن لتحلیف الصادق ع الساعی علیه عند المنصور حیث قال برئت
من حول الله وقوته والتجأت الی حولی وقوتی فحلف و لم یتمها حتی وقع میتا ولا
ینعقد به الیمین حتی یترتب علیه احکامه فلو قال انا بریء من دین محمد ص ان فعلت
کذا لا یحرم علیه ذلک الفعل الا اذا کان فی نفسه حراما ولو قال انا بریء من دین محمد ص
ان لم افعل کذا لا یجب علیه ذلک الفعل الا اذا کان واجبا فی نفسه فهذا الیمین لغو
ولیس علیه کفارة الیمین ان خالف وحنث نعم اختلفوا فی وجوب الکفارة علیه
لنفس الحلف فعن جماعة انه یجب علیه کفارة مرتبة ظهار وان عجز فکفارة الیمین و
عن بعضهم ذلک اذا حنث وعن ابن حمزة ان علیه کفارة النذر وعن الصدوق

ان علیه صیام ثلثة ایام والطعام عشرة مساکین وعن الشیخ وابن ادریس انه لا کفارة علیه بل
بل ینسب الی اکثر المتاخرین وعن العلامة ان کفارته اطعام عشرة مساکین ویستغفر الله تعالی ولا
دلیل علی شیء من الاقوال الا هذا الاخیر فانه یدل علیه صحیح الصفار المکاتبة عن العسکری ع
رجل حلف بالبراءة من الله ورسوله فحنث ما توبته فوقع یطعم عشرة مساکین لکل مسکین
مد ویستغفر الله عز وجل والاحوط العمل به لکن فیما کان المعلق علیه غیر حرام حتی یجب
الاتیان به فیتحقق الحنث فلو لم یکن کذلک ولم یحنث لم یجب علیه سؤال قسم خوردن
به برائت از خدا و رسول صلعم علی تقدیر که جایز است یا نه وقسم منعقد میشود و کفاره
دارد یا نه و هرگاه خلف کند کافر میشود یا نه جواب قسم خوردن به برائت از خدا و ر
سول یا یکی از ائمه ع یا از دین محمد صلعم یا نحو اینها حرام است حتی که بعضی گفته اند و ادعاء
اجماع کرده اند چه راست باشد یا دروغ هرگاه بر ماضی باشد و چه حنث کند چه نکند اگر قسم بر
بر فعل یا ترک فیما سیاتی باشد وقسم به آن منعقد نمیشود و در کفاره داشتن آن خلاف است
اکثر است جوینی بر عدم کفاره اند و بعضی قایل شده اند بکفاره ظهار با قدرت و کفاره یمین با عجز و بعضی
بشرط حنث و بعضی واجب دانسته اند کفاره نذر را و بعضی صیام ثلثة ایام والطعام عشرة مساکین
را و بعضی اطعام عشرة مساکین را و اینکه استغفار کند بعد از آن یا قبل از آن و این احوط است از
جهت صحیحه صفار لکن مقید به حنث و اقوال دیگر مدرکی ندارد غیر از قول بعدم کفاره الا
للاصل و در مرضی خلف موجب کفر نیست چون مقصود او مبالغه است در کردن یا نکردن
لکن مقصود مبالغه نباشد و معلق کند بر امر جایز الوقوع با التفات بعید نیست کفر او و حکم
بعضی گفته اند سؤال حکم بکاء و جزع و صراخ و خدش و لطم و شق ثوب و جز شعر یا نتف یا احراق
یا حلق آن از اولیاء المیتین چه از باب جواز و عدم جواز و کفاره داشتن و نداشتن نسبت
به مرد و زن در مصیبت اقارب یا غیر چه حق گریه بر صدیق که مخالف مذهب باشد و وجه
اختصار بیان فرمایند جواب اما گریه پس جایز است چه با صدا چه بی صدا بلکه گریه بر موت
مؤمنین مستحب است و هم چنین جزع و لیکن تابکی کردن هرگاه منافی با رضا بودن با قضاء الهی نباشد
و هم چنین صراخ و عویل یکه صراخ خارج از متعارف باشد که احوط ترک آنست و نیاحه نیز
مانعی ندارد چه بنظم باشد یا بنثر اگر مشتمل بر کذب نباشد و اجرت گرفتن بر آن نیز جایز است
لکن

لکن ظاهر این است که از اول شرط اجرت نکنند اما خدش و لطم پس حرام است و اما شق ثوب پس آن
نیز مشکل است مگر از برای پدر و مادر و برادر و هم چنین جز شعر یا نتف آن یا حلق یا احراق
آن نیز حرام است و اما کفاره پس در جز شعر و حلق آن ثابت است و کفاره افطار رمضان که کفاره مخیره است و بعضی گفته اند واجب است کفاره مرتبه و آن احوط است هر چند
اظهر اول است و احوط الحاق احراق است بجز و در نتف شعر کفاره یمین است و هم چنین
در خدش وجه و در شق ثوب مرد برای موت زوجه یا ولد نیز کفاره یمین است و در شق
ثوب زن کفاره نیست و هم چنین در شق مرد در غیر موت ولد و زوجه و ظاهر عدم فرق
است در جز شعر و نتف آن مابین بعض و کل بشرط اینکه مقدار معتد به باشد و اعتبار فرقی
مابین دائمه و منقطعه حره و غیر حره و مملوکه ملحق بزوجه نیست هر چند ام ولد باشد
و در مطلقه اشکال است اظهر عدم الحاق است للاصل والانصراف و وجوب
کفاره در مذکورات مختص بمصیبت موت است پس در بلیات دیگر هرگاه جز یا
نتف یا شق کند کفاره ثابت نیست سؤال

[illegible]

شوال آیا جایز است از برای کسیکه حج نموده از برای حج تمتع بلکه بعد از فراغ از عمره تمتع اگر ماه وقت وسیع باشد
حج غیر شود در آن ماه عمره تمتع دو دفعه دیگر یعنی تمتع بجا آورد و حج شود کس بجا آورد و آن حج حج منوب عنه خود شود یا آورد و یا نه
در فرض عدم جواز عمره تمتع آیا میتواند از عمره مفرده از برای خود یا غیر بکند در بین حج و عمره آیا نه جواب و اما صورت اولی
پس از آن جهت اشکال دارد زیرا که حج تمتع عمره واحده است و نیابت در آن فرد از آن که یک عمره [illegible] بجا آورد و یک حج
شرط آن است که یکبار نیت یک عمره از او اتیان کند و یکبار دیگر بعد دیگری یا عمره که احرام میکند در وقت عمره تمتع است از آن
احرام که حج بنیابت بکند و الا عمره مفرده است و دو شرط یکی نیت منوب عنه تمتع است یعنی حج بنیابت کس دیگر بجا آورد [illegible]
بالکلیه تمتع نشده باشد زیرا که نیت با حج صحیح باشد و تمتع نشده ما در آن از منوب عنه تمتع محسوب شود و الا در نماز [illegible]
که ادا شود که آن یکرکعت نیست بمنوب عنه متصل است رکعت دیگر که نایب دیگر بجا آورد و اینها معلوم نمیشود بلکه اگر قصد اول
که در حج بلدی استیجار بکنند یکی بود از برای رفتن تا بلد یکنفر شده و دیگری از برای رفتن تا مکه از حج بلدی نیست زیرا حج
اول باید از جای رفته رفتن تا مکه نبوده است بلکه رفتن یکنفر بود چنین قصد مکه در شهر و متعقب بآن هم نشده و نیز معلوم نمیشود
که در حج شرط جایز نیست که حج تمتع کنند و عمره از اهل حرم آنکس و حج از اهل حرم آنکس کند هر چند از صاحب جواهر استفاده میشود
احتمال جواز آن و شاهد آورده است خبر محمد بن مسلم را و امام نیست سألته عن رجل یحج عن ابیه ایتمتع قال نعم
لکن ممکن است گفته شود مراد از خبر بردن ثواب حج است از پدر و الا اگر ماه رو به نیابت باشد عمره مفرده و حج افراد میشود
و لذا صاحب جواهر بعد از ذکر خبر فرموده در آخر کلام و لکن الذی یقوی عدم الاجزاء ان لم یکن دلیل خاص قال قلت ان
الفقهاء لم یذکروا فی شرائط التمتع ما ذکر من اعتبار اتحاد الشخص فی الحج و العمرة فیعلم من ذلک عدم اعتباره عندهم قلت یمکن
یکون ذلک من جهة وضوح المطلب قال فی الجواهر و ظاهر الاصحاب عدم اشتراط امر آخر غیر الشرائط الاربعة او الثلثة فی
حج التمتع لکن عن بعض الشافعیة اشتراط امر آخر و هو کون الحج و العمرة عن شخص واحد فلو وقع المتمتع الحج عن شخص
و العمرة عن آخر غیره شرعا لم یصح و یمکن ان یکون عدم ذکر الاصحاب له لذلک الکل لا علی معلومیة کون التمتع عملا واحدا
و الاوجه التبعیض العمل الواحد فهو فی تحقیقه مستفاد من کون حج التمتع قسما مستقلا و یمکن ان لا یکون ذلک شرطا
عندهم لعدم الدلیل علی الوحدة المزبورة الا ان یکون العمرة کالرکعة الاولی من صلوة الصبح و الا لم تصح عمره مثلا مع اتفاق
العارض عن فعل الحج الی ان مات بل المراد الصادق بها و اراده بها مع الکل و حج فلا مانع فی التبرع بالعمرة عن شخص
و الحج عن آخر للاطلاق الادلة بل لعل خبر محمد بن مسلم عن ابی جعفر دال علیه قلت قد ظهر مما ذکرنا وجه عدم الصحة
لسقا

# كتاب الحج

سئل في كلامه هذه ايضاً في الغرض الذي يتحقق العارض على فعل الحج وان صح عمله عمرة لكنه عمرة مفردة
لا تمتع ولا يلزم من عدم صحتها تمتعاً بطلانها فتنقلب مفردة قهراً كما اذا اراد الصلاة تماماً في مواطن
التخيير فسلم على الركعتين مثلاً وكما اذا ارتكب التتابع في صوم الكفارة فانه يفطر كفارة لكن الاحتياط بقية الكفارة تتطلب
صوماً اشكال دارم بلكه جزم نيست ازاين تمتع بلكه بعد از احلال از عمره از مكه بيرون رود مگر آنكه ضرورت كه
دراين صورت باز محرم شود باحرام حج و بيرون رود واگر بدون ضرورت هم جايز بدانيم بيرون رفتن را باز محرم
شود باحرام حج واگر بيرون رود بدون احرام جاهلاً يا ساهواً يا ناسياً هرگاه در ماه [illegible] باز گردد [illegible] محلاً داخل مكه شود واجب
مسئله مشتبه است از مسئله عدم جواز دخول مكه الا محرماً واگر در ماه ديگر داخل شود باحرام عمره داخل شود واز بعض
اخبار مستفاد ميشود كه عمره تمتع او عمره صحيح او است واولى قهراً مفرده شده است واز بعض ميگويند كه [illegible] ازاين
عمره اولى [illegible] بكنند و بنا براين نميتوان ازاين عمره [illegible] را بجا بياورد غير بكنند والا حجش باطل ميشود واين اشكال
در صورتيكه در شوال بيرون رفته است پس عمره مفرده از جانب غير با خود كردن نيز [illegible] والله العالم سئوال هرگاه
از عمره فارغ شود واراده حج تمتع و مستطيع نباشد از براي عمره مفرده آيا واجب است اتيان آن يا نه جواب هرچند
مقتضاي جمله از اخبار وجوب عمره است مثل وجوب حج بلكه مقتضاي آيه شريفه واتموا الحج والعمرة لله نيز اين است
پس ترتيب نيست وجوب آن بوجوب حج لكن ظاهر اين است كه اين مطلب در غير كسي است كه وظيفه او حج
تمتع است از بعيدين از مكه پس مخصوص است بغير در مكه واما كسيكه وظيفه او حج تمتع است پس عمره او مخصوص
بعمره تمتع است وان بدون حج محقق نميشود كما آنكه حج او بدون عمره نميشود وعلى الظاهر اشكالي نباشد در عدم
وجوب حج فقط از براي نائي هرچند مستطيع نباشد از آن بدون عمره وممكن است استدلال شود در عدم وجوب
بصحيحه حلبي دخلت العمرة في الحج الى يوم القيمة لان الله تعالى يقول فمن تمتع بالعمرة الى الحج فما استيسر من الهدي فليس
لاحد الا ان يتمتع زيرا كه مقتضاي قوله فليس لاحد عدم جواز عمره مفرده است واين مخصوص نائي است و
هرچند اطلاق الخلاف اجماع است زيرا كه استحباب عمره مفرده در حق نائي است نيز بي اشكال است
لكن على الظاهر مراد اين است كه وظيفه وجوبيه ايشان تمتع است پس اظهر عدم وجوب است چنانكه جمعي
تصريح كرده اند لكن مع ذلك احتياط اتيان آن است در صاحب مذكور در فرض استطاعت بلكه در هر كسي مستطيع
مال باشد هرچند مستطيع حج نباشد چرا كه نسبة الى النائي واما بالنسبة الى [illegible] فرض فالاظهر وجوبها مع
استطاعتها وان لم يكن مستطيعاً للحج وبالعكس وان ذهب بعضهم الى الارتباط من الطرفين

لمعز

لمعز انه لا [illegible] الا مع وجوب الحج وبالعكس وبعضهم الى وجوب الحج الكان مستطيعاً له فقط وعدم وجوبها
مع استطاعتها وعدم استطاعة الحج ثم على القول بوجوبها على النائي مع استطاعتها فوقتها تمام السنة بخلاف
عمرة التمتع حيث انها مختصة باشهر الحج واذا اتى بها ثم استطاع للحج وجب الاتيان بها مع الحج [illegible]
الواجب عليهم حج التمتع والعمرة جزء منه فلا ينافي ذلك وجوبها مرتين في العمرة وقد يعين بها في المعتقدات
للقول بوجوبها فان عمرة الاسلام واحدة كالحج لكن الاستبعاد في غير محله اذا فرض وجود دليل

# كتاب الحج

س: سعی ما بین صفا و مروه را اگر ترک کند جهلاً یا نسیاناً حج او صحیح است یا نه
ج: چنین اگر زیاده بر هفت شوط سعی کند حج اگر ترک کند جهلاً حج او باطل است
علی الاقوی و اما اگر نسیاناً ترک کند باطل نیست بلکه باید تدارک کند و لو بنیابت اگر خودش
نتواند یا حرج باشد و اما اگر زیاد کند نسیاناً یا جهلاً پس حج او صحیح است و سعی او نیز صحیح است
کما یدل علیه جملة من الاخبار فی الناسی بل فی الجاهل ایضاً کصحیح جمیل قال حججنا ونحن صرورة
فسعینا بین الصفا والمروة اربعة عشر شوطاً فسألنا اباعبدالله علیه السلام عن ذلک فقال لا
باس سبعة لک وسبعة یطرح وصحیح هشام بن سالم قال سعیت بین الصفا والمروة انا
وعبیدالله بن راشد فقلت له تحفظ علیّ فجعل یعد ذاهباً وجائیاً شوطاً واحداً فاتممنا اربعة
عشر شوطاً فذکرنا ذلک لابی عبدالله علیه السلام فقال علیه السلام قد زادوا علی ما علیهم
لیس علیهم شیء وحسنة معویة عنه علیه السلام من طاف بین الصفا والمروة خمسة عشر شوطاً
طرح ثمانیة واعتد بسبعة وان بدء بالمروة فلیطرح ویبدء بالصفا والحکم بالنسبة الی
الناسی مما لا اشکال فیه وبالنسبة الی الجاهل ایضاً یدل علیه هذه الاخبار وقد عمل بها جماعة
قال فی الجواهر وظاهر صحیح جمیل وهشام الحاق الجاهل بالناسی فی الحکم بالصحة مع الزیادة
ولعله ظاهر غیرهما ایضاً وقد عمل بها غیر واحد من الاصحاب کالکرکی وثانی الشهیدین بل لعله
ظاهر اول الشهیدین ایضاً بل لم اجد رادّاً لها فالمتجه العمل بها انتهی والظاهر عدم الفرق
بین الجاهل بالزیادة من القصد اولا وعن سهو واعتقاده لبطلان ما اتی به من الاشواط
واتیانه ثانیاً لهذه الجهة او احتیاطاً ثم تبیّن صحة ما اتی به فصار المجموع
زائداً او نحو ذلک والله العالم سئوال اذا ترک طواف الزیارة فی العمرة او الحج جهلاً فما حکمه
جواب الطواف رکن فی الحج ایضاً والعمرة ایضاً فلو ترکه عمداً او جهلاً بطل
نسکه لانه لم یات بالمامور به علی وجهه والظاهر الاجماع علیه فی العمد واما فی الجهل فالمشهور
ذلک ویدل علیه مضافاً الی ما ذکرنا ان عدم اتیان المامور به علی وجهه یقتضی البطلان صحیح
ابن یقطین عن رجل جهل ان یطوف بالبیت طواف الفریضة قال ان کان علی وجه جهالة

في الحج اعاد وعليه بدنة وخبر علي بن ابي حمزة عن رجل جهل ان يطوف بالبيت حتى رجع
الى اهله قال ان كان على وجه الجهالة في الحج اعاد الحج وعليه بدنة وعن الاردبيلي وغيره
بطلانه لعموم حديث الرفع بالجهل والنسيان والخدشة بعدم دلالة الصحيح
لاحتمال ارادة اعادة الطواف وفي الخبر بضعف السند وفيهما بعد فرض عدم اختصاص
الرفع بالعقاب وشموله للاحكام الوضعية ان العموم مخصص بالخبرين المزبورين
المنجبر ضعفهما بل ضعف الثاني لصحة الاول بالشهرة وكذا دلالة الاول بل لم يظهر قطع النظر
من فهم الاصحاب قوله اعاد ظاهر في اعادة الحج لان المفروض انه لم يات بالمامور به
ولو بترك الطواف فلا معنى لان يقال اعاد لو كان المراد الطواف بل المناسب ان
ان يقول يقضي او ياتي به ونحوه وعلى هذا انه يمكن ان يقال على فرض عدم حجية الخبرين
ان حديث الرفع على فرض شموله للحكم الوضعي وعدم اختصاصه بالمؤاخذة والعقاب
انما يدل على رفع الجزئية او الشرطية عن الشيء المشكوك او المنسي او المجهول ما دام كذلك
واما اذا علم الجزئية او الشرطية او تذكر بعد ذلك وجب عليه الاعادة او القضاء
لانه يتبين انه لم يات بذلك المركب على وجهه فكانه لم يات به اصلا مثلا اذا ترك
اصل العمل جهلا او نسيانا ثم تذكر وجب عليه الاتيان في الوقت بل في خارجه
ايضا قضاء لصدق الفوات المعلق عليه وجوبه فكذا اذا ترك منه او شرطا
فالاجزاء مادام لا نظر فتدبر

٣٠ سؤال اگر در اثناء سال مستطيع شد ورفت به حج يا بسفر زيارت رفت وسال او
تمام شد در بين راه واز ربح قدري باقي است آيا واجب است خمس آن باقي مانده يا نه
ج ظاهر اين است كه مناط در مؤنه ابتداء سفر است پس اگر بسفر رفت ومفروض
اين است كه اين سفر محتاج است بمقداري از مؤنه تمام آن مقدار محسوب از اين سال
٣١ است ودنيا واين از استطاعت عمر اخذ اگر با فرض اخراج خمس مستطيع نباشد والله العالم
س آيا در خمس وزكوة جايز است كه اجنبي شروع كند در اخراج ج اما در زكوة
پس اقوى جواز است لصحيحة منصور واما در خمس پس اگرچه جواز آن بعيد نيست خصوصا اگر باذن
من عليه باشد لكن احتياط ترك نشود

س زن یا مرد از دور با عمره یا در رسیده که بقدر استطاعت حج است لکن غافل بود از این معنی
که واجب حج است و اراده منتقل نمود بنیت وقال که مستطیع شده یا بقدر استطاعت ندارد آیا حج او مستقر
شده است یا نه و آن نقل و انتقال صحیح است یا نه ج اگر آن نقل و انتقال در همان سال و قبل
از عود حج رفته که میسور است رفتن با آنها باشد چیزی زاد و نیت است و اگر بعد از آن بوده ظاهرا استقرار
حج است و این غفلت موجب رفع تکلیف ظاهری نمیشود و هم چنین است حال اگر خیال کرده حج را
نزد ... او غفلة او معتقدا لعدم الرفاقة ثم اتلف بعضه او تلف فانه امکان استقرار قبل وقوع
الرفقه لم یشتری علیه والذی یجب علیه وقد استقر فی ذمته کما انه لو بخل انه مستطیع بان کان له زاد وراحلة
وغفلت عن انه بدیونا او ذلک فیه واجری رحلة له الراحلة وحج ثم بعد ذلک تبین انه کان مدیونا ولم
یکن مستطیعا لم یجز عن حجة هذا حجة الاسلام واما آن نقل و انتقال پس علی ای حال صحیح است
یا اگر معامله حج ربوی باشد در صورت استقرار واجب است فسخ کما اینکه در صورت عدم استقرار
وجوب آن معلوم نیست بجهت اینکه آن تحصیل استطاعت است و آن واجب نیست و از اینجا معلوم
ظاهر میشود عدم منافات الحج الحق فی اجماع انه مقادر قربه است در اجور با آنکه از حکم بعدم استقرار
حج در صورت ... تبرا ... اینکه حجی را عاقل بود آن مکلف نشده است و خطاب حج با وجود
نشده است زیرا که خطاب نمیکند خطاب واقعی اگرچه ملتفت نباشد والقصد لیستفاد من قدرته ان
بجه صحة الحج بیان ان بجه صحة المعامله عدم توجه الخطاب الیه لغفلته ولا یلزمه ان یتطیع مع الاتفات
مع ان الظاهر صحة ... الجمرانه ... تحریم من جهته انه تفویت للواجب وهذا النهی لا یدل علی الفساد
س زن حج رفته در حالی که ختنه نکرده بود آیا حالی حاجیه ایا حج او صحیح است یا باطل و ایا زن
را او حرام است یا نه جواب چنان شرط صحت طواف است و طواف رکن است و از اطلاق
ادله مستفاد میشود که باطل میشود یعنی اینکه اوی او تمام باطل میشود
او حج باطل میشود و بعد از اطلاق اگرچه ممکن است که ... حاجیه با احرام جدید حج حاکم بجنابت است در صورت
لکن احوط آن است متخلل نشود بعمره مفرده بدون حاجت با احرام جدید ... و ... تکلیف بر حرمت زن است
و ... او یا ... حج ... اتیا احوط ترک ... است ... حج ... از او ... وقت ... در ... مستقر
س در صورت دوران ما بین اداء دین و حج مستقر
ما بین اقبال عمره بعد از ختنه ...

در ذمه اگر مال بقدر هر دو نباشد کدام مقدم است دین یا قرض حج اگر حج کند صحیح است و حجت

ج اگرچه محتمل است تقدیم دین اگر دیان مطالبه نماید از جهت اینکه حق الناس اهم است لکن محتمل
است تقدیم حج نیز از جهت مبالغات و تاکیدات وارده در آن حتی اینکه کسی که ترک کند
یقال له ان شئت مت یهودیا او نصرانیا و از جهت اینکه دین الله احق بان یقضی که وارد است
در خصوص حج و از جهت چند خبر مطلق که دلالت دارد بر تقدم حج بدون تفصیل ما بین اینکه دیان مطالب
باشد یا نه و دین حال باشد یا موجل بلکه مقتضای اطلاق آنها عدم فرق است ما بین صورت
استقرار حج در ذمه و عدم آن و ایضا در حج استطاعت دین ملاحظه نشود که دارا استطاعت اول [illegible]
کند از برای حج مستطیع واجب است علیحده و از برای ادای دین واجب نیست علی الاشهر
اگرچه احوط است حاصل اینکه از برای حج نیز جهت ترجیح هست پس در مسئله احتمال است
که تسلیم تخییر بالمرة باشد ما بین صورت استقرار حج و حال بودن دین و مطالبه بودن
دیان است ما فرض اینکه از ترکه او از جهتی از دو جهت ممکن نباشد و در فرض تقدم دین اگر عصیان
کند و حج رود حج صحیح است

س زید در وصیت کرده است که حجه میقاتی را بعمرو بدهند و او حج
کند از برای او و معروض است که ذمه میت مشغول است بحج واجب و مرضی لکن [illegible]
و یا از استیجار او ابا جایز است قبول کند یا نه و علی فرض القبول جایز است رد کند یا نه و در فرض عدم
قبول چه باید کرد

ج ما فرض اینکه تعیین علم بر موصی واجب تعیینی نباشد مانعی ندارد قبول
کردن و اما اینکه ابا جایز است رد بعد از قبول یا نه پس مسئله سه صورت دارد یکی اینکه
وصیت راجع باشد بوصیت بایستی را ال شخص معین اگرچه معین و در این صورت
مادام که صیغه اجاره خوانده نشده جایز است رد اگرچه قبول کرده باشد زیرا که بر او رد
بعد اجیر شدن دوم اینکه وصیت عهدیه باشد بمعنی که وصیت کرده باشد که قدر
قدر الفلان بدهید بشرط اینکه حج کند بنیابت میت و در این صورت نیز مادامی که تملک
و تملک نکرده است جایز است رد اگرچه قبول کرده باشد که تملک کند مع الشرط المذکور و بعد
از تملک واجب است حج مثل صورت اول بعد از خواندن صیغه اجاره و اما جایز است که وصی اقاله
کند مختصر است جواز آن سیوم اینکه وصیت تملیکیه باشد بمعنی اینکه بگوید فلان مبلغ از مال
من مال فلان بشرط اینکه حج بکند از برای من و در این صورت بمجرد قبول مالک آن مال بشود

و حج را ادا واجب باشد و اگر عصیان نماید و حج بشرط نکرد ظاهر آن است که وصی میتواند مال را از او پس بگیرد
الا مسئله تسلیم پس در فرض عدم قبول واجب است استیجار شخص دیگر چون مفروض است که
ذمه میت مشغول است بحج اگرچه وصیت کالعدم است و واجب نیست که استیجار بهمان مقدار معین نماید
بلکه اسهل از آن بقدر متعارف باشد

پس اگر کسی قطع داشته باشد که هر گونه تصرف در مال صدیق یا برادر خود نماید راضی است مثلا شد در چنین صورت اگر چیزی از
او را بردارد بدون اطلاع او بقصد تملک با قطع برضاء باطنی او یا ملک او میشود یا نه یا آنکه از مال او بی اطلاع او بردارد
قرضا یا با قصد دادن عوض در معامله و مبایعه نماید برای خود چه ثمن باشد چه مثمن با قطع برضای او آیا این معامله
منجز است و تصرف او در آن عوضی که در آن معامله میگیرد جایز است یا آنکه معامله فضولی است و موقوف باجازه
او است ظاهرا بالقول یا فعلا و هکذا اگر مالی او را بعنوان قرض بردارد و معامله با آن نماید و هکذا اگر هبه و بذل نماید
از مال او بکسی یا صدقه بدهد بفقیری و هکذا اگر پول شخص مخلوط شود به پول کسی دیگر و تمیزی و فرقی نداشته باشد در قیمت
و معامله آیا میتواند بدون اطلاع آن کس دیگر با قطع برضای او بمقدار پول خود ش را بردارد و معامله نماید یا
آنکه موقوف است قسمت آن باذن ظاهری او ج مجرد رضای باطنی کافی در خروج تصرفات مذکوره
از حد فضولیت نیست بلکه لابد است از بروز و مظهری از قول یا فعل یا فحوی یا فعلی که کاشف از رضا باشد
بنحوی که صدق اذن کند بلکه ممکن است گفته شود که اگر عقدی واقع سازد بر مال او در حضور خود ش و او
ساکت باشد از فضولیت خارج نیست مادام که اظهار رضا نکرده است اگرچه بالفعل هم راضی باشد مگر
آنکه سکوت او کاشف باشد بنحوی که عرف آن را اذن حساب کنند و هم چنین است حال نسبت بسقوط ضمان
پس مجرد رضای باطنی بدون مظهر رافع آن نیست اگرچه بحسب حکم تکلیفی جایز است تصرف پس اگر علم حاصل
باشد برضای او در خوردن مالش او را میرسد که تضمین کند آنکه را مادام که اظهار رضا نکرده است حتی
اگرچه در حضور خود ش باشد و رضای فعلی یعنی منجز داشته باشد لکن انصاف این است که حکم بضمان در
این صورت مشکل است بلکه فضولی بودن معامله هم با این رضای فعلی محل اشکال است بلکه
بحسب ظاهر شرع میتواند رد و یا تضمین کند چون مفروض این است که اذن نداده لکن جواز رد و تضمین
بینه و بین الله مشکل است و اخبار متفرقه که از آنها استفاده میشود کفایت رضا و اینکه مناط در جواز
تصرف او است شامل است این قسم را بلکه ممکن است ادعاء انصراف آنها از رضای شأنی باطنی
یعنی آن صورتی که ملتفت و مطلع نیست لکن لو التفت راضی است و کیف کان نفوذ تصرفات مفروضه

موقوف است باجازه قولا او فعلا ودر ان هم کفایت میکند رضای بدون مظهر اگرچه بالفعل

و مظهر باشد کما اینکه کراهت باطنیه اگرچه فعلیه باشد کافی در رد نیست پس اگر اجازه کرد

تملک مجانی او را که در معنی هبه است یا تملک بضمان او را که در معنی قرض است صحیح میشود

جمیع تصرفات مشتری او ولاجمیع باطل است لکن مالک را میرسد که تملک را اجازه نکند و اجازه

کند بیع بعد از ان را از برای خود مثلا ثم لا یخفی اینکه صحت قبض هبه و بذل وصلح بلا عوض

بنا بر این است که قبض هم قابل است که قابل اجازه باشد باجازه کما هو الاظهر و ایضا در صحت

بنا بر این است که فضولی در ان نیز جاری باشد و اعتبار قصد قربت در ان مضر نباشد

ان نباشد کما هو الاظهر بناء علی کون الفضولی علی طبق القاعده و صرح به صاحب الجواهر

فی باب الوقف و این بجهت اینکه بنا بر اینکه فضولی مطابق قواعد باشد مانعی ندارد

چنانکه هبه اشتراط در ان معتبر نیست و هر چه چنین است قابل فضولیت است و مؤید

است مطلب را اخبار مقصود در لقطه و مجهول المالک بنا بر اینکه تصدق میکند به

نیابت مالک لکن دعوای اینکه فضولی بر طبق قواعد است محل اشکال است و اگر در

فرض سؤال هبه مقبوض و بذل قصد نکرده باشد مال غیر را برای خود مشتری و بدل آن

سؤ تملک فرض کردن صحت او اشکال میشود کما اینکه هر بان قیمت و هم مشکل است

مسئله مال مغصوب که بان معامله میشود بیع غاصب لنفسه و تعاقب معاملات وایدی بر او چه ثمن     فضولیت ۲ نوع غصب

باشد و چه مثمن و عقود و معاملات متعاقبه بر ان مغصوب و ثمن ان او ثمن ثمن ان و هکذا واقع

بشود بعد از ان اگر غاصب با مالک عوض ان را بدهد که از او راضی شود یا انکه مالک مجانا باو ببخشد

یا بگوید ان مال را بر تو حلال کردم یا انکه ذمه تو را بری کردم یا در چنین صورت همه ان معاملات

و معاوضات عدیده متعاقبه که بر ان مال مغصوب و اثمان ان واقع شده صحیح و منجز میشود و این

تحلیل مالک بمنزله اجازه جمیع ان معاملات است یا نه دیگر اینکه اول که تعاقب ایدی در معامله     مغصوب

میرود بمنزله تالف است و عوض و قیمت باید داد یا انکه در حکم تالف نیست و بدل حیلوله باید داد

۷۷

وارد حق صحت معاملات مفروضه بدون اجازه مالک مشکل است اگرچه مال را بعد ان مالک تملیک کند و ان غاصب بعد از تملک     تغاصب

تحلیل مالک اجازه کند ان معاملات را چرا که اجازه بنا بر اظهر کاشف است و در این جا کشف از ملکیت مشتری

العقد معقول نیست چون مفروض این است که در حال عقد مال غاصب نبود بلکه مال مالک اولی بود و ما کان

لهم بر ملک او باقی است حاصل اینکه این از جزئیات مسئله من باع شیئا ثم ملک است که صحت اجازه در ان

مشکل است بنا بر نقل ممکن است تصحیح ان معاملات باجازه غاصب انها را بعد از تملک ثم صحت

تملک غاصب فرع این است که ان مال را که غصب کرده چنین تملیک التحلیل و تملیک الا کالک     ۲ غاصب

موجود باشد و اما تملیک ان صحیح نیست بلی صحیح است که مالک ذمه او را بری کند و تا شرا اجازه مذهب بر ان

تقدیر اشکال است حاصل اینکه تملیک و ابراء مالک مشرف اجازه او نیست در تصحیح ان معاملات بلی اگر

مالک اجازه کند هر معامله اول غاصب را که بیع مال غیر لنفسه کرده است بنا علی انه له ممکن است تصحیح ان

معاملات بنا بر اینکه لازم نباشد در صحت معاوضات دخول احد عوضین در ملک من خرج عنه ملکه

الاخر و صحیح باشد شراء بمال الغیر یا بیع مال الغیر لنفسه یا باذن مالک چنانچه بعید نیست لکن این غیر

مفروض سؤال است و ظاهر این است که پول که متعاقب ایدی رفته و حال معلوم نیست که در نزد

کیست و نمیشود او را شناخت تالف محسوب شود پس ضمان او ضمان تالف است نه ضمان حیلوله و مجرد

علم باینکه در دنیا موجود است منافات ندارد با صدق تلف عرفی والله العالم     مسئله در تحقیق ایمان     سوم

که در امام جماعت و مستحق زکوه و خمس و در باب نکاح و کفارات و غیرها معتبر است قطع

بجمیع عقاید لازم است یا ظن کافی است و بر هر تقدیر لازم است که عن دلیل و حجة باشد یا

انکه محض اعتقاد بعقاید کافی است ثم بر هر تقدیر اشخاصی که داخل در زمره شیعه اثنی عشریه هستند

مطلقا محکوم بایمان هستند و لو انکه محتمل باشد که بعضی از عقاید ایشان نادرست باشد مثل عوام

شیعه و نسوان ایشان بلکه بعضی از خواص نیز یا اینکه در چنین صورت در احراز ایمان برای

امور مذکوره خصوص در دادن خمس و زکوه بایشان فحص و تحصیل قطع لازم است و بر هر

تقدیر اگر اقرار نماید بجمیع عقاید اجمالا یا مدعی شود اعتقاد بعقاید و لو اجمالا کافی است در احراز ایمان یا نه

ج با امکان تحصیل قطع لازم است تحصیل آن در تحقق ایمان و با عدم امکان تحصیل ظن بمسائل
اعتقادیه کافی است بلکه اگر تحصیل ظن هم ممکن نباشد و هر چند تفحص کنند قطع یا ظن از برای او حاصل
نشود بعید نیست کفایت عقد قلبی بر آن مطالب و التزام و تدین بآنها و بعبارة اخری قبول آنها
تعبداً که در فارسی تعبیر میشود از آن بگردن گرفتن لکن کفایت این ایمان در ترتیب آثار مذکوره مشکل است
غایة الامر اینکه در حد خود مسلم و مؤمن باشد و اعمال و عبادات او صحیح باشد چون بیش از این
نمیتواند مکلف باشد و الا در اینجا که متعلق احکام مذکوره است محتمل است که قطع معتبر باشد
یا لا اقل از ظن و کیف کان لازم نیست که قطع حاصل از دلیل باشد بلکه مجرد حصول و اصابه
آن واقع را کافی است با اینکه قطع بدون دلیل و لو اجمالی معقول نیست غایة الامر اینکه دلیلش
ناتمام باشد این مثل این است که آنکسی که قطع او حاصل از براهین عقلیه است برهانش
واقعا ناتمام باشد لکن معتقد او حق و مطابق واقع باشد پس بیش از این لازم نیست که
در پیش خود دلیلی داشته باشد و حصول قطع بدون مثل این ممکن نیست و الا قطع نیست
بلکه مجرد خیال است حاصل اینکه مناط قطع و مصادفه با واقع است و اما کسیکه خود را
در زمره مؤمنین و شیعه میداند و اظهار ایمان و تشیع میکنند همین قدر که معلوم الخلاف نباشد
بس است در ترتیب آثار ایمان بر ایشان و تفحص از حال ایشان لازم نیست و اقرار اجمالی
اجمالی کفایت میکند بلکه با اینکه در زمره مؤمنین باشد مثل عوام و نسوان ایشان مجرد دعوی
او کفایت میکند چنانچه ذکر شد بلی شخصی که مجهول الحال است و داخل در زمره شیعه بودن او
معلوم نیست کفایت مجرد دعوی او که من شیعه ام مشکل است و الله العالم مسئله عوام شیعه
و نسوان ایشان با احتمال اینکه شاید بعضی از عقاید ایشان درست نباشد چنانچه بعضی
از عوام معرفت درستی باحوال ائمه ع و ترتیب ایشان ندارند زکوة از باب سهم فقراء میشود
قبل از تفحص از عقاید بایشان داد و اگر معلوم شود که معرفت درستی باحوال ائمه ع ندارند میشود زکوة داد ایشان نباید داد

[illegible]

یا نه و امکان

یا نه و امکان در خمس در رد مظالم و آیا در دعای صلوة میت در چنین صورت دعای مؤمنین باید خواند یا مستضعفین
ج در زکوة و نکاح و نحو اینها همینکه داخل در زمره شیعه باشد کفایت میکند مثل عوام و نسوان ایشان اگر چه معلوم
نباشد که تفاصیل اعتقادات را نمیدانند و لازم نیست دانستن اسماء و تمام ائمه و ترتیب ایشان و اسماء
آباء ایشان و مراد از مستضعفین که نمیشود زکوة بآنها داد مستضعفین از اهل خلاف است نه مستضعفین
شیعه پس همینکه از اهل ولایت ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم محسوب است کافی است علی الاقوی خلافا
لبعض الحکماء و تبعه صاحب المستند حیث اعتبر المعرفة التفصیلیة قال فی المستند استشکل فی الکفایة فی عوام
الشیعة الذین لا یعرفون الله سبحانه الا بهذا اللفظ و النبی صلعم او الائمة کلا او بعضا او شیئا من المعارف
الخمس ثم قال و الاقرب عندی عدم اجزاء اعطائهم اقول و هو کذلک اذ موضع الزکوة من یعرف صاحب
هذا الامر و من کان من اهل الولایة و من لم یعرف الائمة او واحدا منهم او النبی صلعم لا یصدق علیه انه یعرف
صاحب هذا الامر و لا یعلم انه من اهل الولایة و انه العارف بل و کذلک لو عرف الکل اسمائهم
فقط یعنی مجرد اللفظ و لم یعرف انه من هو و ابن من اذ لا یصدق علیه انه یعرفه ثم ذکر انه لو جهل حاله
یجب الفحص عنه و انه لا یکفی الاقرار الاجمالی بانه مسلم مؤمن و اثنی عشری و بالجملة اقوی کفایت است
چنانچه ذکر شد اگر چه قول ایشان احوط است و الله العالم س ۵ ش زکوة و خمس را اگر شخص
مالک بغیر مستحق داده باشد تقصیراً او قصوراً آیا زکوة و خمس در چنین صورت بر تقدیر ضمان بر
ذمه مالک است یا آنکه در عین اصل مال باقی است و ثمر عزل و اخراج ج بر تقدیر
که زکوة را از مال خود جدا کرده باشد از جهة نبودن مستحق یا مطلقا بنا بر ما هو الاقوی من جوازه
حتی مع وجود لانتظار مستحق خاص او لغیر ذلک اگر آن را بغیر مستحق بدهد تقصیراً یا قصوراً ضامن است
آن را در ذمه خود و دفع بقیه مال بدانو و اما بر تقدیر اول تقدیر که او لا عزل و افراز نکرده است
اگر بغیر مستحق بدهد جهلا ضرر نیست مثل این است که نداده است پس زکوة در بقیه نصاب است
اگر بقیه بحد نصاب رسد وجه فرق این است که بر این تقدیر زکوة متعین نشده است در آنکه داده
تا بقیه نصاب ملک خاص خود شده باشد و چون این دادن در غیر محل نفع ضامن شود در ذمه

زکوة و خمس

خواه حجه الله تلف زکوه کرده چرا که این عزل که کرده بقصد دادن بان شخص خاص لهم نه عزل مطلق پس متعین
شده است مال الفقراء در ان ولذا اگر عین ان را از ان غیر مستحق استرداد کند میتواند ان را تبدیل کند و
زکوه از جای دیگر از بقیه نصاب بدهد بخلاف صورت اولی که بعد از عزل متعین میشود ان معزول ملک للفقراء
بحیث لو تلف بغیر تفریط ولا تاخیر یکون تلفه علی الفقراء لا علی المالک و اگر نماء کند از مال فقراء است
چه نماء متصل باشد چه منفصل و جایز نیست از برای مالک بعد از ان تبدیل ان بقیمت یا ببقیه نصاب
بلکه اگر ان معزول از عین نصاب نباشد نیز چنین است بناء علی ما هو الاظهر من جوازه حتی بالقیمة من غیر
النصاب حاصل اینکه بر تقدیر اول ان معزول قبل از دادن بمستحق از مال مزکی خارج شده است و
متعین شده است از برای فقراء خلافا للبعض حیث قال انه لم یخرج عن ملک المالک غایة الامر انه
تعین صرفه فی الزکوة و ما ذکره خلاف ظاهر اخبار العزل کما لا یخفی علی من راجعها و بر تقدیر دوم چنین
نیست پس اگر داد بغیر مستحق مجزی نشد زکوه و در عهده بقیه نصاب است و هم چنین است حال در
خمس لکن متعین شدن ان بمجرد عزل مشکل است چون این عزل بر خلاف قاعده است و در باب
زکوه باخبار خاصه ثابت شده است و در خمس چنین نیست والله العالم مسئله مالی که خمس و زکوه
تعلق گرفته و واجب شده و مالک انها را نداده عمداً و جهلاً تقصیراً او قصوراً او امتناعاً و
از ان مال معاملات نموده و همچنین از اثمان انها و اثمان اثمان انها ایا این معاملات صحیح و مجزا است
و زکوه و خمس در اثمان و ارباح انها تعلق میگیرد یا انکه فاسد است یا از قبیل فضولی است و بر
تقدیر بعد از ادای خمس و زکوه صحیح میشود یا نه و اگر قبل از ادای خمس و زکوه بقصد ادای انها با ان
مال معامله نماید چه صورت دارد جواب معاملات مفروضه نسبت بمقدار خمس و زکوه داخل در
فضولی است که محتاج است باجازه ولی الفقراء پس اگر حاکم شرع مصلحت بداند اجازه کند و
اثمان و ارباح را بگیرد و الا رجوع میشود بعین اگر موجود باشد یا عوض ان و با وجود عین مالک را نمیرسد
که ان را ندهد بلکه عوض بدهد هر چند حال قبل از معاملات و در صورت تلف عین حاکم را میرسد
رجوع بر هر یک از مالک و من ثبت یده علیها و بعید نیست که در صورت حصول ربح متعین باشد بر حاکم

اجازه کردن

زکوه و خمس

اجازه کردن مراعاة لمصلحة الفقراء و در صورت خسارت متعین باشد عدم اجازه مگر اینکه اگر اجازه
نکند ممکن نباشد استرداد عین یا تضمین مالک یا من تلف فی یده و محتمل است که در صورت حصول
ربح معامله مفضی باشد شرعاً بعقد اسد و بدون حاجت باجازه حاکم باین معنی که شریک ربح بملاحظه غبطه فقراء
حکم بصحت شود نسبت بمقدار باشد چنانچه ممکن است استفاده ان از روایة ابی حمزه ثمالی در باب زکوة عن ابی جعفر (ع)
قال سئلته عن الزکوة یجب علی فی موضع لا یمکننی ان اؤدیها قال اعزلها فان اتجرت بها فی جملة مالک
فانت ضامن لها ولها الربح وان تویت فی حال ما عزلتها من غیر ان تشغلها فی تجارة فلیس علیک وان
لم تعزلها واتجرت بها فی جملة مالک فلها تقسطها من الربح ولا وضیعة علیها لکن این روایة ضعیف است
اگر چه مؤیدات باخبار که بهمین مضمون در اتجار مال یتیم وارد است که نظیر مقام است و کیف
کان کفایت کردن تادیه مالک زکوه یا خمس را بعد از معاملات مفروضه در صحت انها مشکل است
اگر چه بعد از تادیه اجازه کند انها را نسبت بان مقدار چرا که ملکیت او ان را بعد از تادیه است
پس داخل در عنوان من باع شیئاً ثم ملک میشود که گذشت که صحت ان حتی مع الاجازه مشکل است
بناء بر اظهر از کاشف لعدم ان لکن ممکن است در خصوص مقام حکم بصحت تمسکاً لصحیحه عبد
الرحمن ابن ابی عبد الله البصری قال قلت للصادق (ع) رجل لم یزک ابله و شاته عامین
فباعها علی من اشتراها ان یزکیها لما مضی قال نعم تؤخذ زکوتها ویتبع بها البایع او یؤدی زکاتها البایع
لکن اطلاق این صحیحه معارض است بروایة ابی حمزه متقدمه و مع ذلک ممکن است خدشه در
دلالت ان باینکه انچه مستفاد میشود از ان همین مقدار است که اگر بایع اداء زکوة نمود از مشتری
گرفته نمیشود اما اینکه مقدار زکوة از مبیع مال مشتری است یا بایع پس مستفاد نمیشود از ان فتامل
اینها همه در صورتی است که معامله کرده باشد بدون اینکه بنای باشد که زکوة را بعد بدهد و بدون
ذمه گرفتن و اما هرگاه بذمه بگیرد و تصرف کند پس ان نیز مشکل است چون دلیل بر صحت این مطلب
نیست اگر چه محتمل است استفاده اذن از اخبار متفرقه که مستفاد میشود از انها تسهیل امر بر مالک و ارفاق

زکوة و خمس

باو لکن النفس لا تقنع بهذا المقدار والله العالم مس ۷ تعلق خمس و زکوة بعین مال از قبیل تعلق حق رهانت است یا ارش
جنایت یا شرکت یا بدون شرکت بلکه بنحو بدلیت ج اظهر تعلق بعین است بسبب شرکت بنحو کلی فی المعین چنانچه ظاهر
اخبار است و بنا برین جایز است از برای مالک تصرف در نصاب مادام که مقدار زکوة باقی باشد بشرط البناء
علی الاعطاء من البقیة بلکه محتمل است جواز ولو مع عدم البناء مادام که مقدار آن باقی باشد اگر چه خالی از اشکال
نیست و ثمره عوض اینکه لازمه شرکت بنحو کلی فی المعین این است که اگر بعض نصاب تلف شود بدون تفریط متعین
باشد زکوة در بقیه مادام که مقدار آن باقی است و حال آنکه تلف بر فقراء نیز محسوب است بقدر الحصة
مدفوع است باینکه ممکن است گفته شود که چون مقدار کلی تمام نصاب است پس کانه اینکه اگر تمام آن تلف
شود مقدار از برای آنها باقی نمیماند کذلک اگر آن بعض تلف شود بعض مقدار فوت شده است پس زکوة لکما
نسبت آن مقدار ساقط باشد و ممکن است گفته شود که مقتضای اینکه باید ارفاق بمالک شود که تلف بدون
تفریط باید مسقط بهره باشد لکن مسئله از این حیث بی اشکال نیست مس ۸ در عزل خمس و
زکوة لازم است که خصوص مقدار آنها باشد یا گذاردن زائد بر آن که مشتمل بر مقدار خمس و زکوة باشد
کافی است برای جواز تصرف در ما بقی ج مناط در تعیین زکوة بر وجهی که بقیه مال خالص شود از برای
خودش و تصرف در آن بی اشکال باشد صدق عنوان عزل و اخراج است که تعبیر واقع در اخبار است
یا گذاردن از زیاد از مقدار صدق آن دو معلوم نیست بلی اگر در جائی صدق محقق شود خوب است و بعید نیست
صدق در بعض موارد مثل آنکه مقداری از مال جدا کند زائد بر مقدار زکوة بقصد اینکه مقدار زائد را صرف
در صدقات مندوبه یا در مهمانی یا در تعزیه سید الشهداء علیه السلام کند یا اینکه مقداری معین میکند که مقدار
زکوة آن بعنوان زکوة و زائد بعنوان هدیه بدهد بشخص در این صورت محتمل است صدق عزل و اخراج
زکوة حاصل اینکه مناط مذکور هر جا صادق شد حکم بر او مترتب است و لکن بنا بر ما هو الاظهر من کون
الشرکة علی وجه الکلی فی المعین در جواز تصرف در ما عدای مقدار زکوة حاجت بعزل نیست بلکه بدون
آن نیز تصرف جایز است مادام که مقدار زکوة باقی باشد بلی از برای آثار دیگر از عدم جواز تبدیل و بودن
آن مختص بفقراء و بودن تلف بدون تفریط از مال ایشان و غیر اینها از آثار تعیین حاجت بعزل
هست و مناط همان است که ذکر شد هذا الکلام فی خصوص الزکوة و اما خمس پس در تعیین آن بدون دادن

بمستحق یا بحاکم

بمستحق یا بحاکم شرع که ولی او است مجرد عزل و افراز مشکل است چون نصی در این باب در باب خمس وارد نیست
و حکم بر خلاف قاعده است و عمومیت خمس از زکوة که مستفاد از اخبار است معلوم نیست که تا اینجا باشد
پس اگر خواسته باشد که متعین شود در مالی چه از جنس ربح چه غیر آن محتاج است باینکه با حاکم شرع مصالحه کند
مس ۹ و یا در قصد ضمان همین قدر که مقدار خمس و زکوة باشد کافی است یا زیاده لازم است ج
کفایت مجرد ضمان در جواز تصرف در تمام نصاب یا در بعض آن بنا بر اینکه شرکت بنحو اشاعه باشد معلوم نیست
بهر نحو که باشد چون نص خاصی در این باب وارد نیست بلکه مقتضای اطلاق خبری که دلالت وارد بر اینکه اگر کسی
از دادن زکوة تجارت کند بنصاب اگر ربح کند مال فقراء است بقدر الحصة و اگر نقصان کند بر خود او است
عدم صحت ضمان است بلی ممکن است گفته شود که از اخباری که دلالت دارد بر توسعه امر بر مالک و دلالت خطه
شارع ارفاق بمال او و استفاده میشود جواز تصرف بقصد الضمان و الاعطاء من مال آخر او من البقیة
المال لکن بحدی که نفس مطمئن شود نیست اینها در زکوة بود و اما خمس پس اینها در آن اشکل است مس ۱۰
در باب فقر مستحق زکوة چنانچه وجدان دار و اثاث البیت و خادم و غیر اینها بحسب شأن در تحقق فقر
نیست یا وجدان اثمان اینها نیز مضر نیست مثلا کسی خانه و اثاث البیت ندارد و ثمن اینها را دارد
یا از وجه زراعت خرج می نمود و هنوز خانه نخریده است اگر اینها را صرف مؤنه نماید کافی است در چنین صورت
فقیر و مستحق زکوة هست و همچنین خمس و مضطر هم باینه و اگر اثمان اینها کلا یکدفعه میسر نشود بخواهد بتدریج در
حکی
سنین عدیده جمع نماید میتواند از وجه احد نماید یا نه ج با فرض حاجت باینها و بنا بر خریدن فقیر است
و جایز است بگیرد ولو بتدریجا بلکه با عدم تمیز فقیر است لکن احوط در این صورت نگرفتن است مس ۱۱
شخصی اگر مالی غیر ارباح مکاسب داشته باشد مؤنه سنه را از ارباح صرف نماید میتواند یا آنکه
در این صورت باید خمس ارباح مکاسب را بدهد ج ظاهر اگر چه ظاهر جواز صرف از ربح آن سال است
لکن احوط توزیع و احوط از آن صرف از مال مخمس است و اگر از مال مخمس صرف کرد و امر مؤنه او
رکو . بلغ
گذشت وضع مقدار از مؤنه نکند والله العالم مس ۱۲ شخصی که واجد مالی بحد نصاب باشد و در
بین همان سال مالک مالی از نوع همان مال زکوی بشود بملک جدید چه اینکه مال ثانی مستقلا بحد نصاب باشد چه کمتر

ازان وجه اینکه متمم ثانی نشو نسبت بمال اول وچه نشو از نقدین وحیوان اعم از سخال وغیرها وازغله
درکدام صورت زکوة مال جدید واجب است ومبدء حول آن کی وادادن زکوة آن چگونه است ج
اما درغلات پس چون حول معتبر نیست ونصاب متعدد وهم نداره ویک دفعه که زکوة داده دیگر ابدا چیزی بدارد
هرچه بمانند مناط این است که مجموع آنچه درعام واحد حاصل شده است بقدر نصاب باشد اگرچه در مدد متعدده
باشد وبعضی قبل از بعضی برسد اگرچه یک ماه یا دو ماه مابین آنها فاصله شود پس اگر مجموع بقدر نصاب
وبیشتر باشد باید زکوة بدهد چه آنچه اول حاصل شده بقدر نصاب باشد چه نباشد چه باقی بماند تا دو تمر
برسد چه تلف کرده باشد وهرچه بر نصاب افزود باید زکوة از آن بدهد واما در آنچه حول معتبر است از
انعام ونقدین پس اگر مال اول بقدر نصاب نیست وبضمیمه مال جدید بقدر نصاب میرسد معلوم است که
ابتداء حول از حین تحقق نصاب است واگر اول بقدر نصاب باشد وبعد مال جدیدی در اثناء حول اول
پیدا کند از زمان نوع خالی از چند قسم نیست یکی اینکه مال جدید عفو باشد یعنی نه متمم نصاب بعد باشد
نه خودش مستقلا بقدر نصاب باشد مثل اینکه پنج شتر داشته باشد بعد از شش ماه چهار شتر دیگر
مالک شود این شد این است که از اول امر نه شتر داشته باشد پس یک گوسفند بعد از تمامیت
سال میدهد از جهت پنج شتر وباقی عفو است وهمچنین اگر چهل گوسفند داشته باشد ودر اثناء حول
چهل گوسفند دیگر مالک شود که از برای آن چهل گوسفند جدید چیزی واجب نیست ومثل این است که از
اول هشتاد گوسفند مالک باشد که چهل تا از آن عفو است وازاین جا معلوم میشود جواب اینکه کسی
بگوید چهل گوسفند دویم بقدر نصاب است پس باید بعد از تمامیت سال خودش زکوة از آن یک گوسفند
باشد بدهد حاصل جواب این که چهل دویم مثل این است که از اول امر هشتاد داشته باشد یعنی
نصاب بودن آن نوع این است که تنها باشد نه منضم بچهل تای اول وهمچنین است حال در
نقدین پس اگر دویست درهم داشته باشد وبعد از چند ماه سی درهم دیگر مالک شود آن سی درهم
عفو است مثل اینکه اگر از اول دویست وسی درهم داشت قسم دویم اینکه آن مال جدید بقدر نصاب
مستقل باشد بعد از اول مثل اینکه پنج شتر داشت بعد از شش ماه پنج شتر دیگر مالک شد یا سی گاو داشت بعد

گوسفند هم

از شش ماه

تمامیت
از شش ماه چهل گاو دیگر مالک شد دراین صورت بعد از تمامیت سال مال اول زکوة آن را میدهد وبعد از تمامیت
حول مال دویم زکوة آن را یعنی از برای هریک حول جداگانه است قسم سیم اینکه مال جدید بقدر نصاب مستقل
نباشد لکن متمم نصاب بعد باشد مثل اینکه چهل گوسفند داشت بعد از شش ماه هشتاد ودو گوسفند دیگر مالک شد
یا بالعکس دراین صورت بعد از تمامیت حول نصاب اول زکوة آن را میدهد وابتداء حول میکند از برای
دو ودر شش ماه گذشته از برای مال جدید زکوة نیست وهمچنین اگر بیست وشش شتر داشت بعد از
شش ماه یازده شتر دیگر مالک شد چون یازده شتر نصاب مستقل نیست بعد از بیست وشش بلکه مکمل
نصاب بعد است که چهل وشش باشد پس دراین جا نیز بعد از تمامیت حول بیست وشش شتر یک
شتر میدهد باقی میماند چهل وشش ابتداء حول میکند از برای آنها وهکذا در سایر امثله قسم چهارم
اینکه مال جدید هم مکمل نصاب بعد باشد وهم نصاب مستقل بعد از نصاب پیش مثل اینکه مالک باشد
بیست شتر را وبعد از شش ماه مالک شود هفت شتر دیگر را که این هفت شتر از حیث اینکه شش تا است
پنج شتر نصاب مستقل است بعد از بیست واز حیث اینکه بعد از تملک آن صدق میکند که بیست
وشش شتر دارد مکمل است آن نصاب بعد واقوی دراین صورت نیز این است که بعد از تمامیت حول
سابق زکوة آن را میدهد واز برای مجموع ابتداء حول میکند مثل قسم سیم وفرق نیست در جمیع آنچه ذکر
شد مابین اینکه مال جدید اولاد آن انعام باشد یا بوجه دیگر باو منتقل شود از خریدن یا از ارث یا مصالحه
یا غیر اینها مسئله شخصی که در مکان غصبی نماز میکند وجاهل است بموضوع غصب آیا دیگری که عالم بموضوع
آن غصب است میتواند او را اجیر نماید برای صلوة میت یا نه وبر تقدیر عدم جواز اگر اجیر نمود
او صلوة را اتیان نمود صحیح وبری الذمه میت خواهد بود یا نه ج اگر او را اجیر کند بر عمل در آن مکان
بروجه تقیید جایز نیست واجاره باطل است اگرچه اجیر جاهل باشد بغصبیت چراکه نمیتواند مستحق
شود براو عمل در آن مکان را که مفروض این است که در واقع مال غیر است باینکه اعانت
بر اثم واقع است ودر الفاظ هم فرق ضرر نیست در حرمت اعانت مابین اینکه معان عالم بحرمت باشد

مبرء ذمه هم

باشد یا جاهل پس جایز نیست اعانت بر شرب ماء که یقین میداند حرام است اگرچه یقین ندانند تصرف در مال غیر
حرام است واقعا غایت الامر اینکه جاهل معذور است و اما یقین که عالم بحرمت است معذور نیست در اعانت و
دعوی اینکه مفروض این است که آن شخص علی ای حال از جهت جهل خود تصرف در آن مکان میکند اگرچه مستاجر او
اجیر نکند پس ارتکاب او محرم واقع است نه باجیر کردن او نیست مدفوع است باینکه این تصرف شخص از روی
وادار او شده و این کفایت میکند در صدق اعانت مثل اینکه اگر بگوید این شمشیر را بمن ده تا فلان را
بکشم و میداند که اگر نده هر شمشیر دیگر او را میکشد این مانع از صدق اعانت و حرمت آن نیست و مع ذلک
حال صلاة که موجب بجای آوردن صحیح و مبرء ذمه نیست و مستحق اجرت المثل است چنین مفروض هیچ بطلان اجاره
است بلکه در بطلان اجاره در صورت تقیید عمل بان مکان فرق نیست ما بین اینکه مستاجر عالم باشد
بغصبیت یا جاهل بلی اگر جاهل باشد آثم نیست چون معذور است در اعانت و اگر او را اجیر کند بر نفس
عمل بدون تقیید بان مکان لکن میداند که جهلا بالغصبیة در آن مکان نماز میکند ظاهر این است که اجاره
هم صحیح باشد بلی بعید نیست حرمت فعل استیجار از باب اعانت بر حرام واقعی لکن حکم است بمنع صدق و
مسئله از این حیث بیع العنب ممن یعلم انه یعمله خمرا است با فرض اینکه فرق ما بین محرم واقعی غیر منجز و فعلا
منجز نباشد و کیف کان ذمه میت فارغ نمیشود چون مفروض این است که صلوة در مکان مغصوب با
جهل بغصبیت آن صحیح است مسئله شخص مدیون بدین مؤجل یا معجل با مطالبه دائن یا بی
مطالبه اگر واجد مؤنه سنه باشد فقیر است که از جهت … عنوان فقر مستحق زکوة و … باشد
باشد یا نه ج اگر آن دین معجل باشد فقیر است بنا بر اقوی خصوصا با مطالبه بلکه اگرچه مؤجل باشد
با جهل که در هنگام حلول … میکند با فرض اینکه ما بازائی متوقع نباشد مثل آنکه طلبی داشته باشد که
احتمال بعد از این حلول میکند و متوقع الحصول باشد لکن احوط این است که اولا از مؤنه که دارد
دین را ادا کند و بعد از آن از وجه زکوة … در وقت … که از باب عنوان فقر خواسته باشد
بگیرد و اما از باب سهم سبیل الله در زکوة پس … بلکه از سهم غارمین نیز میتواند از جهت ادای دین

بگیرد بشرط

بگیرد بشرط اینکه آن دین مصروف در معصیت نباشد لکن در این قسم هم احوط این است که اولا مؤنه
خود را صرف در دین کند و بعد از آن از جهت بقیه دین اگر بقیه داشته باشد از سهم غارمین بگیرد مسئله شخص
فقیر مأذون از قبل حاکم در تصرف وجوه اگر مظالم و مجهول المالک و لقطه را شده خودش اخذ نماید بقصد
عنوان التصدق صحیح است یا آنکه باید بنیابت مالک اولا قصد صدقه نماید ثم قبول نماید یا آنکه باید بفعل خارجی
تسلیم در ید خود نماید دیگر اینکه شخص در خانه شخص خاصی از آب حوض او که مجهول المالک است وضوء بگیرد
یا در خزینه حمامی که آب آن مغصوب و مجهول المالک است میخواهد غسل نماید در صورتیکه مأذون از قبل
حاکم است میتواند تمام آب آن حوض یا خزینه قصد تملک نماید بعنوان صدقه و وضوء و غسل نماید یا آنکه
از جهت قدرت بر تسلیم و تسلم تمام آن آب … تملک آن صحیح نیست چنانچه بیع آن صحیح نیست دیگر اینکه در
چنین آبی اگر قصد تملک نکند و لکن در مدتی مکرر از آن آب وضوء بگیرد بقصد آنکه بعد از مقداری از زمان
اجرت یا قیمت برابر آن قدر که تصرف میکند تخمین نماید یا میتواند این اجرت که تخمین نموده خودش بعنوان
تصدق قبول نماید یا احتیاط بنماید یا نه انها همه در حکم کسی است که مأذون باشد از قبل حاکم در تصرف
وجوه رد مظالم ج اگرچه احوط این است اولا قصد نماید اعطاء و تصدق از جانب مالک ثم
قصد قبول کند لکن بعید نیست که بعد از مأذون بودن از قبل حاکم کافی باشد قصد تملک و از این قبیل است
اگر مالک مالی با … بگوید این را در زکوة صرف کن و ظهور نداشته باشد در اعطاء بغیر پس جایز است
خودش بعنوان زکوة تملک کند چنانچه بعض اخبار دلالت دارد بر آن مثل موثقه سعید بن یسار قلت
لابی عبد الله ع الرجل یعطی الزکوة یقسمها فی اصحابه ایاخذ منها شیئا قال نعم و غیر آن بلکه از کلمات علماء در مسئله
لو دفع مالا الی غیره لیصرفه فی مصارف و هو من اهل المصرف استفاده میشود عدم اشکال از جهت قبض
و اقباض بلکه مستفاد میشود کفایت مجرد اخذ با مأذون بودن از قبل مالک حاصل اینکه ظاهر این است
که صدقه در مجهول المالک و لقطه و مظالم نظیر زکوة باشد که … است از صدقه پس معتبر نیست در آنها
ایجاب و قبول بلکه مناط مجرد وصول مال است الی المستحق بأذن من ولی الاذن بلکه بعید نیست که در
مطلق صدقه بیش از این معتبر نباشد اگرچه ظاهر کلمات علماء که آن را از عقود لازمه گرفته اند غیر از این است

لکن آنچه مستفاد از اخبار و سیره مابین مسلمین خلاف آن است بلی قسمی از صدقه از عقود است یعنی یکی از افراد
این است که بعنوان تملک تملیک و تملک باشد لقصد قربت شد هبه مقرونه لقصد قربت و لذا ممکن است
گفته شود که ابراء ذمه مدیون لقصد قربت صدقه است چنانچه مقتضای تفسیر آیه شریفه و ان تصدقوا خیر لکم است
بنا بر این پس از اینها مستفاد میشود که حقیقت صدقه نیست الا اعطاء یا ابراء مجانی لقصد قربت چه در مقام
هبه باشد چه ابراء باشد چه تملیک منافع باشد چه تسبیل ملکه نحو هبه که لقصد قربت باشد هم هبه است و هم صدقه پس
در ما نحن فیه مفروض این است که مال در ید متشخص است و ماذون است از جانب ولی اذن در صدقه کردن
یعنی ایصال بمستحق لقصد قربت پس مجرد تملک باین عنوان در او کافی است بلی احوط قصد ایجاب و قبول است
لکن تسلیم و تسلم خارجی لازم نیست و اما تملک تمام آب حوض و خزینه حمام لقصد صدقه پس اشکال است چنین
قبض حاصل نیست و مجرد وضو گرفتن از حوض قبض نیست و لذا اگر از حوض غصبی الماء وضو بگیرد یا در
خزینه که آن غصبی است غسل کند ضامن مالک نیست نسبت تمام آب زیرا که صدق ید نمیکند بلی اگر بنحوی باشد
که صدق قبض بکند مانعی ندارد و شنیدم که در مجلس ظل الله که اموال انها مجهول المالک است اگر قلیان یا استکان
چایی را که پیش سید بنهند تملک کنند ممکن است صحت آن اگر چه نمیتواند ببرد پس بعد از تملک ملک او میشود
در دست آن ظالم و بعد از این نمیتواند از مال او بستاند مگر آنکه گفته شود که قدرت بر تسلم و تسلیم
غیر از قبض و اقباض است و معتبر است در این که علاوه بر قبض بتواند تصرفات دیگر هم بکند و در مثال مفروض
نمیتواند پس تملک آن صحیح نیست چنین ظاهر این است که قدرت بر تسلم تسلیم در همه معاملات معتبر باشد و مسئله
محل اشکال و تامل است بهتر این است که جزء فقراء آن آب که بر سید از قصد تملک و تصدق کنند اگر فقیر
و ماذون باشد و اگر ماذون غیر فقیر باشد تملک کنند بعوض بعد آن را تصدق کنند با حاکم و هر دو پس
در صورت فقر حاجت نیست بلکه تملک کند لقصد القیمة بلکه چون آن را بعنوان صدقه تملک کنند ۱۸ مسئله
اگر کسی درختی را حیازت کند که بزرگ شود تا عموم خلق از استظلال بان منتفع شوند یا آنکه موجب
زینت مقبره امام زاده شود آیا در حکم وقف است یا باباحه اصلیه باقی است و اگر منقطع شود بچه مصرف
باید صرف نمود و هکذا اگر شخصی حفر نماید یا زمینی را احیاء نماید جهت انتفاع مسافرین یا عموم خلق در حکم وقف

است باینه

است باینکه ظاهر این است که داخل باشد در عنوان وقف بناء علی ما هو الاقوی من عدم اشتراط الصیغة فیه
و انه یقع بالمعاطاة کما علیه السیرة المستمرة فی مثل حصیر المسجد و بناء القناطر و حفر الابار بقصد تعمیر الموقوفات من
المشاهد و المساجد و المدارس و نحوها فان الخشب و الجص و الاجر المصروفة فیها لتعمیر وقف قطعا مع انهم لم یسمع
من احد قرائة الصیغة فیها با اینکه صدق وقف بر وقف معاطاتی معلوم است پس شمول عمومات میشود
و دلیلی بر اعتبار صیغه نیست در معاملات بلکه در این جا رجوع هم جایز نیست بر فرض اینکه قصد قربت
کرده باشد اگر چه در انها جایز بدانیم رجوع را قبل التصرف بجهت اخبار که دلالت دارد بر اینکه رجوع
در صدقه جایز نیست و ان الراجع فیها کالراجع فی قیئه پس از بر او بلکه مطلق صدقه در این باب
خصوصیتی است که در سایر افراد معاملات معاطاتیه نیست و دعوی ان المفروض انه لم یقصد بحیازته
او حفره عنوان الوقف بل انما قصد مجرد انتفاع الناس ابدا فکیف یصیر وقفا مع ان العقود تابعة
للقصود مدفوعة بانه و ان لم یلتفت الی هذا العنوان لکن المفروض انه قصد معنی ینطبق علی حقیقة
الوقف و هذا کاف کما اذا قصد مبادلة مال بمال و لم یخطر بباله عنوان البیع فانه یصح بیعا لانه
قصد حقیقته و هو کاف و دعوی اینکه شرط است در وقف اینکه موقوف عین ملک باشد چنانچه ظاهر
میشود از کلمات علما و بنا بر این مسلوه ارسال المسلمات و در مفروض مقام چنین نیست زیرا که مفروض
این است که قصد کرده بحیازه انتفاع عابرین و مسلمین را و قصد تملک نکرده است پس چگونه
داخل شود در عنوان وقف مدفوع است اولا باینکه ممکن است دعوی اینکه داخل میشود در ملک خودش
ثانیا ما ثم وقف میشود کما فی نظائره و مثلها وقف ما اشتراه معاطاة بناء علی القول بالاباحة دون الملکیة و ثالثا
باینکه دلیلی بر اشتراط ملکیت عین موقوفه قبل الوقف نیست و مقتضای عمومات عدم اشتراط است
و اجماع کاشف هم معلوم نیست و از این باب است جملة از وقفها مثل قناطر و موقوفات در بیابانها و
غدران موقوفه در منازل و مساجد و غیر اینها پس اگر کسی مسجدی بنا کند در مکان مباح مجرد همین بنا که
مسجد میشود اگر چه قصد تملک زمین آن را اولا نکند و هکذا سقا برو حیاض و قنات که زمین اینها را
هم پیش از وقف کردن تملک نکنند و بر فرض اینکه داخل در عنوان وقف نباشد ممکن است دعوی قطع باینکه

داخل است در عنوان صدقه جاریه و بنا برین وجه گفته میشود که صدقه جاریه اعم است از وقف و غیران و امثال
مذکورات داخل در عنوان دائم است پس با وقف شریک است در اینکه جایز نیست از برای کسی تملک
ان و باید باقی بماند ابدًا تا مردم منتفع شوند لکن احکام خاصه وقف بران جاری نیست و لهذا هیزم ان
درخت بر فرض خشک شدن پس اگرچه بعید نیست جواز انتفاع و تملک ان از برای آحاد فقراء الا اینکه
احوط ان است که فروخته شود و صرف در مصارف امام زاده شود الاقرب فالاقرب مثل اینکه درختی
در موضع ان غرس شود یا سایه بانی دیگر ساخته شود اینها همه در صورتی است که معلوم باشد که ان
حیازت کننده قصد کرده است انتفاع عامه عابرین را واما اگر فرض شود که حیازه کند درختی را یا حفر
کند چاهی را از برای انتفاع خودش مادام مقیما فی ذلک المکان پس بعد از رفتن او برمیگردد به اباحه
اصلیه و جایز است از برای آحاد ناس تملک ان بلکه اگر بعد از تملک دیگری باز سبقت او بانتفاع
خودش برگردد حق غیر او و این بنا بر اینکه در حیازت معتبر باشد قصد تملک و بدون ان
حاصل نشود واضح است چرا که از برای او بیش از حق الاختصاص ثابت نبود و ان باعراض ساقط شود
واما بر فرض قصد تملک هم کرده باشد یا بگوئیم در تملک بحیازه مجرد قصد حیازه بس است و قصد
تملک معتبر نیست کما هو الاقوی پس بجهة اینکه اقوی این است که باعراض خارج است از ملکیت
حتی در مال قدیمی که بغیر حیازت باشد فضلا عنه لعموم قاعدة السلطنة و عدم الفرق بین الحق و الملک
فکما انه یسقط به فکذلک یزول الملکیة به و اگر قائل شدیم باینکه اعراض مخرج از ملکیت نیست پس اگرچه
ان مال از ملکیت او بیرون نرفته است و به اباحه اصلیه برنگشته است الا اینکه اعراض در قوه اباحه
مالک است ان مال را از برای هر کس که ان را بردارد و تملک کند پس مثل این است که اباحه
کند جمیع تصرفات حتی التملک را و نظر باباحات میشود از این حیث فرقی نیست بنا برین این است
که اگر کسی سبقت کند بان مادام که تملک نکرده اگر مالک برگردد و خواسته باشد از او بگیرد میتواند
بنابر القول بزوال الملکیة و مسئله شتر مریض از این باب است و از بعض اخبار وارده در
بعیری که در بیابان بجهة واهمه واماند که گذاشته باشند هم مستفاد میشود جواز تملک بعد از اباحه و اعراض

مالک شد

مالک شد صحیحه عبدالله بن سنان عن ابی عبدالله ع قال من اصاب مالا او بعیرا فی فلاة من الارض قد کلت و قامت و سیبها صاحبها لما
لم تتبعه فاخذها غیره فاقام علیها و انفق نفقة حتی احیاها من الکلال و من الموت فهی له و لا سبیل له علیها و انما هی مثل
الشیء المباح واما اگر شک کنیم در اینکه در حیازه قصد او چه بوده و اینکه قصد انتفاع عامه عابرین کرده یا انتفاع
خودش مدت مقامه یا شک کنیم در اینکه اعراض کرده است یا نه در این صورت محکوم است بملکیت خودش
استصحابا لها و حکم وقف یا صدقه جاریه بران جاری نیست پس اگر خودش یا وارثش معلوم باشند محکوم است
بملکیت او والا داخل است در عنوان مجهول المالک مسئله ۱۹ متولی وقف مثل وقف مطلق خیرات و نحو
ان میتواند بملاحظه انتفاع خود یا سهولت صرف در زمان صرف ان تعیین مصرف نماید یا انکه باید ملاحظه اهم
فالاهم یا ملاحظه اقرب بغرض واقف نماید بر فرض اینکه در مصرف وقف کند و بهمان عنوان اهم باشد
یعنی بقصد مصرفیت به مصرف برساند او اینکه تعیین بعض افراد عنوان و تقدیم فردی بر فردی از روی دواعی
نفسانیه و بملاحظه منفعت خود لغو باشد اما اگر بان عنوان نباشد مثل اینکه بمصرف اهل وقف برساند
برساند و لکن بعنوان هدیه یا صله از خود یا اینکه ان را عوض و اجرت عملی که از برای او کرده یا بجهة
قرار دهد اگرچه عملی باشد که در شرع یا عرف اجرت نداشته باشد مثل اینکه ان را عوض حضور
جماعت یا عوض همراهی با خود قرار دهد جایز نیست بلکه ضامن ان وجه است اگرچه ان کس که باو داده از
اهل مصرف باشد و همچنین است حال در غیر وقف از وجوه دیگر پس اگر وجوهی را که باو داده اند که
باهلش برساند بدهد یا مالی را لکن بعنوان دیگری از شئونات مذکوره ضامن است اگرچه وجوهی
باشد که در دادن انها قصد قربت شرط نباشد و بهتر این است که ملاحظه اغراض نفسانیه بالمره نکند
اگرچه در مقام فردی بر فردی باشد بلکه ملاحظه نماید الاهم فالاهم و الاحق فالاحق و الارجح فالارجح
والله المستعان مسئله ۲۰ شخصی اگر خانه و منزلی نداشته باشد و بعاریه یا اجاره بگذراند و همچنین اگر اثاث
البیت و سایر لوازم ضروریه نداشته و بعاریه و غیر ان بگذراند میتواند از حق و سهم و وجوه
بریه را اخذ نماید چه اینکه قصد خریدن انها داشته باشد چه نداشته باشد و اگر خریدن انها در یک سال میسر نشود
و قیمت ان فعلا لغو نشود میتواند بتدریج از وجوهات اخذ نماید و در چند سال ضبط نماید و حال انکه زاید بر مؤنه سنه است

تحقیقات

از قبیل فی ربح و ملبوس شد باید هیچ یک نمیتواند بکرد بقصد صرف در آنها بلکه مطلق چیزی مناط جواز که فقر باشد
از جهة فرض حاجت بآنها اگرچه مقدار قوت سال خود داشته باشد و در سهم فقراء شرط نیست که در مصرف فقراء هم
صرف شود پس اگر شخص فقیر زکوة بگیرد و آن را در راه دیگر صرف کند مثل آنکه جنس [illegible] بخرد یا بکسی بدهد یا برای
خود قرار دهد جایز نبود اگرچه بر فرض داشتن قوت سنه خود نمیتوانست از جهة خریدن آن جنس یا دادن
بآن کس بگیرد بلکه اگر از حین گرفتن هم قصد او همین باشد جایز نبود علی الظاهر چه اینکه مناط جواز اخذ
در سهم فقراء فقر شخص است نه صرف در آن مصرف پس مادام که فقیر است میتواند بگیرد و مالک شود و بعد از
آن در هر مصرف بخواهد صرف کند پس اگر غارم بگیرد از این سهم و در دین صرف نکند یا طلبکار او را ابراء کند
باید رد کند و هم چنین ابن سبیل و لذا اگر زیاد بیاورد باید آن زیاد را رد کند و اما فقیر اگر بعد از گرفتن
غنی شود نباید رد کند اگرچه هنوز تصرف نکرده باشد و ایضا جایز است که زائد بر مقدار مؤنة سنه بگیرد و بکلیه
آن سهم و ظاهر این که سیر و جایز شدن زکوة سهم فقراء باشد که همین که فقیر است میتواند بگیرد و لو بمصرف
فقر خود نرسد و از آنچه ذکر شد حال مسئله دیگر نیز معلوم میشود که چون فقیر است از بابت حاجت بخانه
و اثاث آن اگرچه قوت سال داشته باشد میتواند و لو بتدریج بقدر قیمت آنها بلکه از زید نیز بگیرد بعد از
گرفتن مقدار حاجت دیگر نمیتواند بگیرد و هم چنین در جنس هم نمیتواند زائد بر مقدار حاجت مؤنة
سنه بگیرد بنابر احوط لکن اینها همه در وقتی است که فقر او از جهة نداشتن مذکورات محقق و معلوم باشد
و الا اگر حاجت او بمذکورات سبب صدق فقر نباشد نمیتواند بگیرد خصوص بقصد عدم صرف در آنها بلکه
احوط در جمیع صور با قصد عدم صرف در آن مصرف نگرفتن است و الله العالم ٢١ مسئله آجر و سنگ و غیر آن
که مسلمین [illegible] در قبور اموات خود [illegible] صرف تعمیر آنها نمایند یا در حکم وقف است و تصرف
در آنها برای نماز و [illegible] جایز است و لو آنکه وارث مالک [illegible] آنها صغار باشند یا نه و اگر آن تعمیر مندرس
شده باشد یا آنکه جنازه مدفونه در آن قبر بجای دیگر نقل شده باشد آنها را بچه مصرف میشود صرف
نمود جواب [illegible] که از باب وقف منقطع معاطاتی باشد مثل آنکه وقف کند خانه را بر زید مثلا بنابر
ما هو الاقوی من صحته وقفا و انه یعود الی الواقف او ورثته حین الموت [illegible] حین الانقطاع علی ما هو المقرر

فی محلّه و بنا برین

فی محلّه و بنا برین بعد از اندراس که بمنزلهٔ انقراض موقوف علیه است بر میگردد بآن معمّر یا وارث او و چون
که خروج از ملک او ما دامی لحاجت است اگرچه در وقف متعذر المصرف قائل شدیم بآنکه باید در وجوه بر صرف شود
چون در اینجا بر وقفیت باقی است و مصرف آن متعذر است بخلاف المقام و از این قبیل است اگر زمینی
بخرند و او را دفن کرده قبه بر سر او بسازند یا در زمین مباح قبه از برای او بسازند پس آن قبه وقف میشود برای
ولکن در ما نحن فیه احتمال دیگر هست و آن این است که آن آلات باقی باشد بر ملک معمّر لکن جایز نباشد
از برای او یا وارث او رجوع در آن از جهت اینکه تخریب آن موجب هتک حرمت میت است و آن
حرام است پس اباحه لازم است نظیر اعارهٔ زمین للدفن که بعد از دفن جایز نیست از برای معیر رجوع
در آن از جهة حرمت نبش و لازم این وجه نیز این است که بعد از اندراس بر گردد بمعمّر یا ورثهٔ او
اگر معلوم باشند و اگر مجهول باشند حکم مجهول المالک داده شود و وجه اول بنا بر این وجه اگر قبل از
اندراس هم کسی آن را خراب کرده و لو بر وجه حرام معمّر یا ورثه که اعاده نکنند کما فی النظر فانه لو نبش
القبر [illegible] وجه محقّق او محرم کان له الرجوع فی عاریته و منعه من الدفن فیها ثانیا بخلاف وجه اول که
باید اعاده کنند ما دام که مندرس نشده است بدعوی اینکه مجرد حرمت هتک یا نبش موجب لزوم اباحه
یا اعاره نمیشود پس باید جایز باشد رجوع غایة الامر اینکه چون نمیتواند عین مال را بردارد [illegible] تخلیه
رجوع میکند بعوض آن چنانچه محقق فرموده در مسئله اعاره للدفن در صورتی که مدفون است یا اینکه معمّر یا معیر
بر این امر اقدام کرده است بر هتک حرمت مال خود فلیس له الرجوع حتی بمطالبة العوض و اگر گفته شود که
لازم این مطلب این است که اگر اذن بدهد در نماز در خانه او نتواند در اثنای نماز از اذن خود بر گردد
چون اقدام کرده است بر اذن در چیزی که مستلزم وجوب اتمام است یا اینکه [illegible] در آن مسئله اقوی
جواز رجوع است پس واجب است بر مصلی قطع نماز در سعهٔ وقت و اشتغال بآن خارج و در ضیق آن
گفته میشود که فرق است ما بین این مقام ما بین ما نحن فیه تخریب و نبش حرام است بر همه کس
بر معمّر و معیر در اینجا آنچه معلوم است حرمت قطع نماز است بر مصلی و اما حرمت سبب شدن دیگری از برای آن یا اینکه خواسته باشد

تصرف در ملک خود کند و ان مستلزم باشد اضطرار همسایه را به قطع پس معلوم نیست بلکه بعید نیست حرمت قطع
غیر عبث اما شاید مفروض کم از جهت منع غیر از تصرف در ملکش لازم شود اضطرار ان غیر بقطع پس دلیلی بر حرمت ندارد
و کیف کان ظاهر این است مسئله تکفین متبرع میت سوال ازین باب است پس ان کفن باقی است بر ملک متبرع و جایز است
از برای او رجوع دران قبل از پوشیدن بر میت بلکه بعد از ان و قبل الدفن اگر نزع ان موجب هتک حرمت میت نشود
و اما بعد از دفن پس ان لازم میشود نبش و نبش حرام است پس اباحه است لازمه و اگر فرض شود رفع حاجت با
مثل انکه میت سیلاب ببرد و کفن بر میگردد بملک ان متبرع یا وارث او و کذا اینکه هم چنین است حال در تکفین واجب
بر زوج که خارج نمیشود از ملک او نظر کسوه زوجه حال الحیوة و لذا گفته اند که اگر زوج بمیرد بعد از پوشیدن ان
کفن بر زوجه و قبل از دفن او و نداشته باشد الا ان کفن پس کفن خودش مقدم است و باید ان سوال از زوجه
نزع کرده بر خود زوج بپوشند و اما کفن واجبی که از اصل مال میت خارج میشود پس بعید نیست که باقی باشد
بر ملکیت خود میت یا در حکم مال او باشد و اگر میت سیلاب ببرد بر گردد بوارث از بابت ارث و احتمال است
که کفن مال وارث باشد لکن واجب باشد پوشیدن بر میت نظر وجوب کسوه حال الحیوة و اظهر وجه اول است
و اما انچه ذکر شد از حکم تعمیر و سنگ قبر در صورتی بود که غیری کرده باشد و اما اگر خود میت وصیت کرده باشد
بان پس در تعمیر احکم مال او است و باید باشد الی حین الاندراس و بعد ذلک میرسد بوارث حین الموت
علی الاظهر نه وارث حین الاندراس پس حال ان تعمیر و الات ان حال شیء است که وصیت کند با بقاء
و صرف منافع ان در خیرات از برای خود که در بعض اثار رشد وقف است لکن وقف مصطلح نیست والله العالم
[٢٢] مسئله مجهول المالک اگر در ملک غیر باشد و محتمل باشد که از ابا و اجداد او مالک باشد و لکن مالک اطلاع
نداشته باشد یا انکه ادعا نکند مثل اینکه در اراضی کوفه در قطعه که ملک غیر است اساس عمارت قدیمه و
اثر باشد و محتمل باشد که از ابا و اجداد او مالک باشد ایا تصرف دران موقوف باذن مالک است یا نه و در اراضی
وسیعه و صحاری بیابانها ج اگر محتمل باشد مالک شدن لکن صاحب زمین از بابت اینکه بوجهی تملک کرده است
ان شیء را در حال حیازت ان زمین یا اینکه ان زمین از ید اباء و اجداد او منتقل شده باشد و محتمل باشد
ملکیت انها پس مقتضی ید هم حکم میشود بملکیت انها و انتقال باو و در این صورت محکوم است بملکیت او و جایز

ملکیت

بنی رحم و

نیست تصرف دران بدون اذن او مگر تصرفاتی که در اراضی وسیعه جایز است بر فرض اینکه داخل در انها باشد و اما اگر
از ید اباء و اجداد او نرسیده و حین الحیازه یا بعد از ان هم تملک انها نکرده مجرد احتمال اینکه شیء ید اتفاقا صاحبان
قدیمی از اجداد او بوده اند که حال باید بمقتضی الارث مال او باشد ثمر ندارد و ان نحو از ید اماره ملکیت نمیشود
پس باید حکم مجهول المالک بران جاری شود و ممکن است گفته شود که با احتمال اینکه صاحب قدیم ان از کفار
حربی بوده جایز است تصرف دران بنا بر اینکه مال کفار حربی داخل در مباحات یا در حکم انها باشد پس شبهه
این است که چیزی مشکوک باشد که ایا مباح است یا مال غیر که اصل دران جواز تصرفات است و در ما نحن فیه
نیز اصل عدم جریان ید محترم المال است بران لکن اقوی عدم لحوق حکم مذکور است بلکه مقتضای قاعده عدم
جواز تصرفات است مگر انکه معلوم شود که مال کافر حربی است لعموم قوله ع لا یحل لاحد ان یتصرف فی مال غیره
الا باذنه و قوله ع لا یحل مال الا من حیث احله الله پس بعد از جریان ید یا ملکیت محترم بران جایز نیست تصرف
دران للعموم المذکور الا ان یقال ان مال الحربی خارج عن هذا العموم لان تملکه من الوجه الذی احله الله
والشبهة مصداقیة و لا یجوز التمسک بالعموم فیها لکن التحقیق مع ذلک عدم جریان الاصل المذکور
لان المستفاد من الخبرین المذکورین و غیرهما ان حلیة التصرف فی مال الغیر او فیما فی ید الغیر مشروط باذنه
و بکونه من الوجه المحلل شرعا فلا بد من احراز هذا الشرط و الاصل المذکور لا یثبت ذلک و ان شئت قلت
ان ملکیة الغیر او تحقق یده مقتض لحرمة التصرف فلا بد من احراز المانع من تاثیر هذا المقتضی و الاصل
المذکور لا یحرز ذلک و انما ینفع لو فرض کون الحرمة معلقة علی ثبوت ید محترم المال و لیس الامر کذلک
بل الحلیة معلقة علی کونه مالا للکافر الحربی و ای اصل یقتضی القاعدة احرازه حکم مجهول المالک علیه
حتی فی صورة احتمال کونه للکافر الحربی والله العالم [٢٣] مسئله قصد اقامه در بلد وسیع کبیر و سیع که خارق
عادت باشد صحیح است یا انکه باید قصد اقامه در محله از ان نماید چنانچه در کتب جمعی تخصیص گفته اند
دیگر اینکه شهر بغداد و طهران و مشهد مقدس و اصفهان داخل در خارق عادت و خارج از متعارف است
یا نه ج باید قصد اقامه بمکان واحد باشد پس با فرض اینکه کبیر باشد که صدق مکان واحد نکند
باید قصد اقامه در محله دو محله یا سه نماید و خارق بودن بلدان مذکوره و بودن انها کبیر مذکور معلوم نیست

مثل آب ریختن آن دلو یا طاس اگر یار باشد که تمام سر را احاطه نماید چه در میان آب خزینه حمام و چه در خارج ان
ارتماس و مفطر صوم است یا نه ج ضرر ندارد مگر آنکه بحدی باشد که صدق ارتماس و بمثل دلو و طاس مشکل است
صدق آن مسئله ۲۵ آب قنوتی که وقف شده باشد باین طور که در هر روز بعضی از محله عبور نماید اگر در آن روز
از محله دیگر عبور داده شود بر خلاف وقف از روی مسامحه یا غصب غاصبی آیا تصرف غیر غاصب در چنین آب
جایز است برای وضو و غسل یا نه و اگر اهل آن محله غیر محصور باشند میشود بحکومت شرعیه یا نیابت از آن تصرف
نمود مثل مجهول المالک یا نه دستوری و علاجی بیان فرمایید در حوض مدرسه و مسجد و حمام اگر در زمان سابق
چنین آبی رفته باشد میشود که بعد از ده سال مثلا مستصحب باشد ج تصرف در آن آب مشکل است چه لکن وقف
نهری باشد که آن آب ملک اهل هر محله باشد در روز معین خودشان چه بر وجهی که حق الانتفاع داشته باشند
مثل اینکه ملک یا حق طلق باشد پس عین آن آب هر جا باشد ملک یا متعلق حق غیر است و تصرف در آن بغیر
اذن و رضای مالک یا ذو الحق جایز نیست اگر چه غاصب کس دیگر است و با این حال بر اهل آن محله
واجب نیست رد آن بمالکین لکن این منع جواز تصرف نمیشود بلکه اگر تصرف کردند و تلف شد ضامن
میباشند کما اینکه غاصب نیز ضامن است بلکه واجب است با بقاء عین برای رد بمالکین یا ذوی الحقوق و
میتوانند او را اجبار کنند بر رد اگر چه مستلزم ضرر زیاد شود برای او و حکم بضمان متصرف و غاصب در صورتی
که آن آب ملک باشد واضح است و اما در صورتی که حق الانتفاع داشته باشند و مالک نباشند بنا بر این است
که ضمان در حقوق نیز جاری باشد و مختص باتلاف مال نباشد چنانچه مقتضای قاعده است و عمومات ادله
شامل است اگر چه بعضی از ادله مختص بمال است مثل من اتلف مال الغیر و نحو آن پس اگر کسی عین مرهونه
را تلف کند ضامن است از برای مرتهن نیز کما اینکه ضامن است از برای راهن بلکه اگر راهن او را ابراء
کند مرتهن را میرسد که از او مطالبه کند بدل آن عین را که رهن دین او باشد پس اگر دین او اداء شد
بر میگردد بمالک و الا او را میرسد صرف در دین خود بکند بلکه اگر خود راهن تلف کند عین مرهونه
را ضامن آن عین است از برای مرتهن و هم چنین در حق التحجیر و هم چنین در وقف عام اگر چه قائل
بملکیت نشویم پس اگر مدرسه را غصب کند تا مدتی باید اجرت آن را بدهد در آن مدت چنانچه نقل شده کند
است از دروس قال لو اثبت یده علی مسجد او رباط او مدرسه علی وجه التغلب و منع المستحق فالظاهر ضمان

العین و المنفعة

العین و المنفعه بلکه مستفاد میشود از مسالک نیز بلکه ظاهر و صریح بعض عدم ضمان است بدعوی اختصاص ادله بالاموال
و نظیر آن از صاحب الجواهر قال بعد ما نقل عن الشهید ضمان المتلف للعین المرهونة للمرتهن قلت لا اشکال
فی تحقق معنی الغصب بمعنی القهر علی حق الغیر الذی هو نوع من الظلم فی مثل ذلک و اما الضمان فلا یکون الا بالمال
و وجوب دفع المثل او القیمة لکون رهنا لو اتلفه لیس ضمانا لحق الذی هو عین من هو حکم شرعی لدلیله انتهی و الاظهر
ما عرفت من شمول النص بعض الادله بلی در خصوص حقوق ممکن است حکم بعدم ضمان اگر چه قد یبذل بعض
بازائها المال مثل حق المضاجعه و حق القسم و حق الحضانه و نحو اینها پس امه مثلا که تزویج کرده شود
باذن مولی اگر غاصبی او را غصب کند ضامن نیست از برای زوج و هکذا حاصل اینکه مقتضای قاعده عدم
جواز تصرف است در آن آب مطلقا و حکم بضمان غاصب و متلف مطلقا اگر چه ملک نباشد بلکه متعلق حق
الانتفاع باشد و غایة ما یمکن آن تبقی در وجه جواز تصرف یکی از دو چیز است اول اینکه مالکین یا ذوی الحقوق
در مثل آب مذکور اعراض کرده اند بعد از غصب غاصب و عدم تمکن از اجبار او چون رد آن مشکل و
اجرت رد زیادتر از قیمت آن است پس مباح التصرف میشود و این مشکل است از جهت اینکه مجرد وجوب
دخول در عنوان اعراض نیست با اینکه نسبت باطفال و مجانین و نحو هم تمام نمیشود دویم اینکه آب
مذکور با وصف صعوبت رد و عدم وفاء اجرت آن بقیمت آن تالف محسوب است لهذا التصرف
در آن جایز است غایة الامر غاصب ضامن باشد از برای صاحبان آن و این وجه نیز ناتمام است
و لذا اگر ملک طلق باشد بمجرد این حکم نمیشود بجواز تصرف در آن بدون رضای مالک با اینکه بسا میشود
بعض صاحبان طالب و راغب باشند که از آنجا ببرند از جهت شدت حاجت یا سهولت آن بنسبت
بایشان و از آنچه ذکر شد معلوم شد که محلی از برای اذن دادن حاکم شرع نیز نیست و الحاق بمجهول
المالک راه ندارد و اینها در وقتی است که چنانچه ظاهر سؤال است وقف بر وجهی باشد که آن آب در هر روز
معینی مال یا متعلق حق اهل محله باشد که دیگران را در آن روز ربطی با آن نباشد و اما اگر وقف
کرده باشد قنوت را بر اهل فلان بلد بحیثیتی که همه در هر روز مالک یا ذو الحق باشند الا اینکه شرط
کرده باشد که بفلان نحو منتفع شوند یعنی کیفیت انتفاع باین نحو باشد که در فلان روز بفلان محله باشد
عبور دهند و هکذا فالظاهر از استعمال آن نیست نظیر اینکه وقف کند کتابی را بر طلاب علم و شرط

جماعت

کنند که باید که هر کس منتفع میشود نماز جماعت او ترک نشود نه بمعنی اینکه موقوف علیه خصوص عنوان مصلی باشد
بلکه بمعنی اینکه همه موقوف علیهم هستند لکن شرط واقف این است که فلان عمل را ترک نکنند یا فلان عمل را
ترک کنند پس در ما نحن فیه نیز اگر چنین فرض شود که وقف بر همه باشد لکن شرط کرده باشد که بر نهج منتفع میشوند که
مال آب در صورت مخالفت از موقوف علیهم بودن خارج نمیشوند غایة الامر اینکه آن کس که این عمل
کرده خلاف شرعی کرده است والله اعلم و حاصل کرور لذلک نهر دیگری آب را برده اند تصرف در حق خود کرده اند
حاصل اینکه فرق است ما بین اینکه کیفیت خاصی عنوان وقف باشد یا عنوان آن مطلق باشد و شرطی
دران اخذ کنند و بعبارة اخری فرق است ما بین تقیید و تعدد مطلوب و مع ذلک احتیاط طریق
نجات است واما مسئلة استصحاب بقاء آب سابق در حوضی که ده سال قبل آب آن غصبی بوده
پس ظاهر عدم جریان آن است زیرا که اگر مراد آن باشد که این آب غصبی بوده اصل بقاء غصبیت
آن است موضوع ندارد چرا که این آب آن آب سابق نیست و اگر مراد استصحاب بقاء آب سابق
باشد در حوض این اثبات نمیکند که این آب مغصوب یا مخلوط بغصب است پس اصل برائة مانعی ندارد
والله العالم مسئله قضاء الدین داخل فی مؤنة السنة فیجد المدیون الواجد لقوت السنة سهم
الفقراء للقضاء دینه او لم یجز له اخذ سهم الغارمین لفقدان شرطه ام لا وهل الفقر شرط فی الغارم ام
لا ج نعم قضاء الدین من المؤنة فاذا لم یتمکن من ادائه جاز له اخذ الزکوة من سهم الفقراء وان کان
عنده قوت سنته سواء کان تمکن من اخذ سهم الغارمین ام لا وذلک لان الدین الذی لا یتمکن من ادائه
موجب لصدق الفقیر علیه ولذا یجوز له ان یأخذ من الخمس لاجله وان کان واجدا لقوت سنته لدعوی
انه وان صدق علیه انه فقیر عرفا الا ان الفقیر الذی یجوز له اخذ الزکوة من لم یکن عنده قوت السنة
حسبما یظهر من الاخبار وکلمات العلماء فمجرد الصدق العرفی لا یکفی بعد وجود التحدید الشرعی مدفوعة
بان الاخبار المشار الیها لا یمکن ابقاؤها علی ظاهرها فان من المعلوم عدم کفایة وجدان قوت السنة
فی المنع من الزکوة بل لا بد من وجدان الکسوة والمسکن والخادم ونحو ذلک ایضا مع الحاجة الیها وقد
دلت جملة من الاخبار علی ان من عنده رأس مال یکفیه لسنته او ازید لکن لا یکفیه ربحه یجوز له اخذ الزکوة

ولا یجب علیه

کان

ولا یجب علیه صرفه فی مؤنته فلا بد اما من دعوی انصراف الاخبار المذکورة الی صورة عدم الحاجة الی غیر القوت بان کان
عنده الکسوة والخادم والمسکن ونحو ذلک مما یحتاج الیه وح فنقول کما انها منصرفة الی صورة عدم الحاجة الی المذکورات
کذلک منصرفة الی صورة عدم الدین واما من دعوی کون القوت کنایة عن مطلق مؤنة السنة وما یحتاج الیه فیها ومن
المعلوم ان قضاء الدین من المؤنة ولذا ذکروا فی باب خمس الارباح انه یستثنی من الربح فیجعل من المؤن ولا اشکال
فی ذلک عندهم هناک والحاصل ان الغارم الغیر المتمکن من اداء دینه فقیر فیجوز له الاخذ من سهم الفقراء سواء
تمکن من اخذ سهم الغارمین اولا لکن هذا اذا کان عدم التمکن من سهم الغارمین من جهة عدم وجوده بان کان
عنده الزکوة لا یعطی الا من سهم الفقراء اختیارا او لا یکاد به ذلک بسبب نفسه باحد الموجبات او کان عدم تمکنه
من جهة کون الدین مصروفا فی المعصیة فیمکن ان یقال بعدم جواز الاخذ ح من سهم الفقراء ایضا لان ما دل من
الاخبار علی عدم الاعطاء للدین المصروف فی المعصیة ظاهره عدم الاعطاء مطلقا ولو من سهم الفقراء بل
سهم سبیل الله ایضا ولیست ناظرة الی خصوص الاعطاء من سهم الغارمین فقط واما انه هل یعتبر فی
الغارم الذی یعطی من سهم الغارمین الفقر او لا فنقول قد ظهر مما ذکرنا انه لا یعتبر فیه الفقر بمعنی عدم مالکیة
قوت السنة بل یکفی فیه الحاجة الی الاداء مع عدم التمکن منه عرفا وان تمکن شرعا بان کان عنده رأس مال
لا یکفیه ربحه لمؤنته ولدینه او کان عنده قوت سنته وامکنه اداء الدین منه لکن کان بحیث اذا ادی یفتقر بل
قد یمکن عدم صدق الفقیر علی بعض افراد الغارمین الذین لا یتمکنون من اداء دینهم کمن عنده الدار
والکتب وسائر اسباب العیش ومع ذلک عنده من رأس المال الذی یحتاج الیه فی معاشه مقدار الف دینار او
ازید وکان علیه دین لا یتمکن من ادائه فان الظاهر عدم صدق الفقیر علیه وح یأخذ من سهم الغارمین اذا لم
یکن دینه فی معصیة ولا یجوز اعطاؤه من سهم الفقراء لان المفروض انه لیس بفقیر لا عرفا ولا شرعا بل ذکر
جماعة ان من افراد الغارمین من استدان لاصلاح ذات البین او لدفع الفتنة او لاعطاء دیة قتیل لم یعلم
قاتله او عوض مال تلف لم یعلم متلفه ونحو ذلک ولا یعتبر فیه عدم التمکن من الاداء فیعطی ولو غنیا ولا یشترط
فی الغارم من حیث اعطاء هذا السهم الفقر کلیا ویظهر من ذلک [illegible] صحة مقابلة الغارمین للفقراء وان قلنا
ان الغارم فقیر یجوز اعطاؤه من سهم الفقراء الکفایة شمول بعض [illegible] افراد غیر الفقیر فی صحة المقابلة مع ان
الغرض تعداد المصرف ویکفی فیه اختلاف المصارف فی الحکم فان الغارم وان کان فقیرا الا انه لما اذا اعطی من

[illegible]

الغارمین ... فیه و الاحتیاط ... منه و کذا من حیث سهم ...

حیث فقره لا یعتبر فیه صرفه فی الدین اما اذا اعطی من حیث سهم الغارمین یجوز ان یعطی لدیانه من غیر اذنه بل و
تکمله
مع ما ذکرنا فالاحوط له ان اراد ان یأخذ من سهم الفقراء ان یؤدی دینه من قوته التی عنده او لا ثم یأخذ منه
بل الاحوط ذلک بالنسبة الی الاخذ من سهم الغارمین ایضا لکن الاقوی ما عرفت ۲۷ س آیا با وجود فقیر مستحق میشود
زکوة را صرف وقف کتب یا مسجد و سایر مصارف سبیل الله نمود یا نه ج بنا بر اقوی از عدم اختصاص سبیل الله
بجهاد و اینکه مطلق خیر مراد است چنانچه مذهب مشهور هست و مستفاد از جمله اخبار است حال او حال سایر مصارف
است پس با وجود مستحق فقیر میشود صرف در مطلق خیرات است کرد اگرچه از جهة اخباری که دلالت دارد براینکه
وضع زکوة بجهت سد خله فقراء است و اینکه جعله الله قوتا لهم و اینکه خداوند عالم فقراء را شریک در مال
اغنیاء قرار داده است شاید توهم شود که بر فرض اینکه تعمیم بدهیم سبیل الله را بمطلق خیرات باید در صورتی
باشد که فقیر مستحق نباشد بلکه از اطلاق بعضی از اخبار مستفاد میشود که در جائی که بجهة حج کردن بدهد باید
بقصد فقر او و شرط نکند براو حج کردن را مثل خبر حکم بن عتیبه قال قلت لابی عبد الله ع یعطی الرجل من زکوة
ماله یحج بها قال ع مال الزکوة یحج بها قلت له انه رجل مسلم اعطی رجلا مسلما فقال ع ان کان محتاجا فلیعطه
لحاجته و فقره و لا یقول له حج بها یصنع بها بعد ما یشاء و لکن این توهم مدفوع است باینکه اخبار دالة بر عموم
سبیل خیر مثل اخباری که دال بر اوست در صرف آن در حج مطلق است بلکه غالبا فقیر مستحق موجود است و مع ذلک
در سعه اند که میتوان آنکه بده زکوة را که صرف در حج کند پس اصل مطلب اشکال ندارد بلی یا باطل معتبر است
که آنکس که از باب سبیل الله یا و سید میدهد متمکن از آن عمل نباشد یا اینکه خودش نتواند بزیارت یا بحج برود یا
کتاب بخرد یا کوایندها یا نه اشکال است و احوط اعتبار رجحان غیر آن و عدم تمکن است اگرچه غنی باشد بلی در
صورتی که سبیل خیر جهتی از جهات خیریه باشد نه شدن اعانت زوار و حجاج و طلاب باینکه غرض او وجود
زیارت باشد در خارج و نظر بشخص خاص نداشته باشد و هم چنان در حج و تحوان ما لعمر نداراد از دادن
بکسی که محتاج نباشد و خودش متمکن باشد اگرچه بهتر در این صورت نیز اختیار شخصی است که متمکن نباشد
مگر آنکه حج یا زیارت آن غنی افضل و احسن باشد ۲۸ س اگر خمس یا زکوة را حواله یا برات نماید
بلفظ یا نوشتن که دیگری از قبل او بدهد آیا نیت وقت حواله کافی است یا نه ج اگرچه چون عمده دلیل بر اعتبار

نیت قربت

نیت قربت در خمس و زکوة اجماع است و قدر متیقن از آن این است که بدون قربت محض نباشد پس ممکن است
ادعاء کفایت نیت عند الدفع الی الوکیل حتی یوصله الی الفقیر او الی وکیله او الی الحاکم الذی هو ولیه بل عند الدفع الی
من یوصله و ان لم یکن وکیلا فی الاعطاء بل کان مجرد الآلة فی الایصال حتی لو کان صغیرا او حیوانا و لا یعتبر حین
کونه ملتفتا حین قبض الفقیر و قاصدا للقربة فی ذلک الوقت و کذا فی فرض السؤال یکفی النیة حال الحوالة لفظا
او کتبا الا ان الاحوط عدم الاکتفاء بل علیه ان ینوی مقارنا للدفع الی الفقیر اذا کان هو الدافع و اذا کان الدافع
وکیله فیعتبر نیة الوکیل کذلک و فی فرض السؤال علیه ان یوکل المحال علیه فی اعطاء زکوته فینوی هو عند
الدفع الی الفقیر او وکیله او ولیه او یوکل الفقیر الذی یأخذ من المحال علیه حتی ینوی عن المالک ثم یقبض لنفسه او
نحو ذلک و محصل اینکه مقتضای احتیاط عدم کفایت ~~نیة است~~ نیت حال العزل یا حال الدفع الی وکیله
فی الایصال الذی یده کیده یا حال الحوالة یا حال الشروع فی الایصال او فی مقدماته لکن مقتضای اخذ بقدر
متیقن در مقام تکلیف کفایت تکمیلا جمیع اینها است و چون ظاهر کلمات علماء آن است که اعتبار نیة
مقارنا للدفع الی الفقیر او وکیله او ولیه پس احتیاط ترک نشود اگرچه خیلی قوت دارد کفایت نیت حال العزل نیز
در جائی که آن را عزل کند زکوة و دور نیست که این فرض خارج باشد از کلمات علماء بمعنی اینکه اعتبار
نیت حال الدفع در جائی باشد که پیش از آن عزل مطلق نکرده باشد و فرق نیست در کفایت نیت دفع
مابین اینکه خود مالک باشد یا وکیل او در اعطاء زکوة اگرچه احوط در این صورت نیت کردن مالک است
نیز حین التوکیل ثم آنچه ذکر شد در خصوص مورد سؤال در صورتی بود که حواله کرده باشد که محال
علیه از مال مالک دفع کند و لو اینکه مال خودش را بعنوان قرض یا از جانب او بدهد و اما اگر حواله کند
که از مال خودش بدهد پس مسئله دیگر است و آن این است که آیا جایز است توکیل در اعطاء زکوة از مال
خود وکیل یا نه و اقوی صحت آن است بلکه اقوی صحت تبرع است بدون اذن مالک نیز و در این صورت قصد
مالک شرط نیست بلکه قصد دهنده شرط است چرا که مزکی او است و الله العالم ۲۹ س در ربح فاضل مؤنه
سنه اگر معلوم باشد که فاضل مؤنه است چون رخصت تاخیر در اداء خمس آن هست تا انقضاء تمام سنه
آیا رخصت تصرف در آن هست در بین آن سنه قبل از اخراج خمس یا دارد آن ببیع و معامله یا نه ج بلی ظاهر

این سؤال ... در نسخه ... بعد از سؤال ... که ... نوشته شد

جواز تصرف است اگرچه معلوم باشد که ربح زائد است بر مؤنه اما بنا بر مذهب ابن ادریس که مقدّر حول را
شرط وجوب خمس میداند پس واضح است چراکه هنوز خمس متعلق نشده است بلکه بنا بر اقوی مذهب
او جایز است اتلاف آن بدون ضمان نظیر زکوة قبل از تمامیت حول که جایز است تصرف در نصاب
حتی باتلاف و اما بنا بر مذهب مشهور که حول سال اعتبار نمیکنند در تعلق خمس بلکه بمجرد حصول ربح زائد
بر مقدار مؤنه سنه آن سال متعلق میدانند ولکن تاخیر الی آخر الحول سال جایز میدانند ارفاقاً بالمالک
در حصه که لازم آن است بعد از اعتبار مؤنه سنه و اینکه در هر سالی یک خمس بیشتر واجب نیست
این است که بمجرد حصول ربح واجب شده ولکن موسع باشد الی آخر الحول و بحول متضیق شود پس اگرچه
مقتضای قاعده کار شرکت ارباب خمس با مالک این است که تصرف در آن جایز نباشد بدون افراز
مقدار خمس بلکه بدون اخراج آن چراکه دلیلی بر جواز افراز نیست کما اینکه دلیلی بر جواز عهده گرفتن
آن نیز نیست بلکه مقتضای شرکت این است که اگر آن ربح نماء کند در اثنای سال آن نماء مشترک باشد ما
بین ارباب خمس و مالک و همچنین اگر بآن ربح تجارت کند نسبت بمقدار خمس فضولی باشد
و صحت معامله در مقدار حصه خمس محتاج باشد باجازه ولی امر که حاکم شرع است و بر تقدیر اجازه در
آن ربح آن شریک باشند بقدر الحصه چنانچه صاحب جواهر اختیار فرموده است فی نجات العباد بعد
ما حکم بعدم جواز التصرف قبل اخراج الخمس بعد الحول و الا استقر اداؤه لو تکسب به ضمنه لو تلف و لو
ربح کان لاهل الخمس منه بقدر الحصة قال بل لا یخلو ان لم یکن اقوی ذلک فی خمس هذا القسم یعنی خمس الارباح
قبل الحول و ان جاز له التاخیر الیه ارفاقا به و جاز له ایضا اعطاء بدله من عین اخری نعم لو نقله الی ذمته
بصلح شرعی مع الحاکم جاز له التصرف فیه حینئذ و له حصته من الربح انتهی لکن مع ذلک جواز التصرف بعد
لدینه الملفق من الاخبار المستفاد منها ان الخمس انما یجب فی کل عام مرة فان ظاهرها ان التاجر
یتجر الی آخر السنة ثم یلاحظ الفوائد الحاصلة له و یخرج خمسها و ان حصل الربح فی الاثناء بما یزید
علی المؤنه بلکه بعید نیست ادعای استظهار از مشهور نیز که تصریح کرده اند بجواز تاخیر اخراج الی آخر
السنه چراکه گفته اند که بعد از حصول ربح ممنوع است از تصرف با اینکه از اخبار بلکه از کلمات علماء

نیز مستفاد

۳۵ تا

نیز مستفاد میشود که در تمام ربحی که در سال خود تحصیل کرده است بیش از خمس واجب نیست و لازم عدم
جواز تصرف و اجرای حکم مال مشترک بر آن ربح بعد از آنکه از ید از مقدار مؤنه باشد این است که از ید
از خمس لازم باشد در صورتی که آن ربح بعد از تعلق خمس نما کند یا با آن معامله کند و ربح کند چرا
که بر این تقدیر بقدر الحصه از نماء یا ربح را باید بدهد و علاوه خمس تمام ارباح را نیز باید بدهد و این خلاف
منطوق از اخبارات با اینکه فرد نادر نیست چراکه کثیراً ما در اثنای حول ربح زائد بر مؤنه حاصل میشود
اگرچه معلوم باشد پس باید قدر الحصه از ربح یا نماء آن را بدهد و حال آنکه خمس متعلق بهم مضرّ بشرکت
و احکام آن نیست چون مناط واقع است و مفروض این است که در واقع زائد بوده بلکه ممکن است گفته شود
که غالبا در معاملات تجار معامله واقع میشود بر مالی که خمس بآن متعلق بوده حتی در ربحی که حین حصول
بقدر مؤنه نبوده است چراکه اگر آن ربح باشد تا ربح دیگری حاصل شود که با ربح اول بمقدار زائد بر مؤنه
باشد از حین حصول آن ربح اول خمس متعلق بوده است چون مناط این است که ربحی حاصل
شود که در مؤنه صرف نشود و باشد الی آخر الحول اگرچه با احتیاج بآن صرف نکرده باشد از
جهه تقتیر بر خود یا از جهه گذراندن امر بوجهی دیگر از مهمان شدن یا نخواندن پس مستثنی به مقدار
مؤنه است اگرچه خرج نکند بلکه مناط مصرف کردن فعلی است یعنی آنچه در علم الله صرف میشود در
مؤنه مستثنی است پس در صورتی که صرف نشود در واقع این ربح زائد بوده است و خمس بآن تعلق
گرفته بوده است حین حصوله پس اگر حکم شرکت که اشتراک در نماء و ربح باشد جاری کنیم در غالب
سوالها باید در هر سالی بیش از مقدار خمس بدهد بلکه بسا ضعف یا بیشتر شود از جهه استحقاق
نماء یا ربح خمس ارباح سابقه و این خلاف سیره و عمل متشرعه و خلاف منطوق اخبار و کلمات
علماء است و التزام بآن در غایت بعد است بلکه با این ملاحظه التزام بصحت قول ابن ادریس
اسهل و اقرب است مسئله ۳۰ غالب عوام جاهل اند اصناف مستحقین زکوة و کیفیت سهام آنها
هستند بلکه غالبا اعتقادشان این است که باید بفقیر داد و لذا غالبا بعنوان فقر مستحق میدهند
در چنین صورت اگر آخذ زکوة فقیر نباشد در واقع از باب سهم غارمین یا ابن السبیل مثلا یا فی سبیل الله
استحقاق آنها اخذ نماید چه صورت دارد یا از باب سهم سبیل الله اخذ نماید برای زیارت قبور ائمه

علیهم السلام شد

ج چون ظاهر این است که اصناف ثمانیه در زکوة انواع داخله تحت عنوان واحدند و عناوین
متعدده نیستند تا قصد خصوصیت در آنها لازم باشد و حال آنها حال افراد نوع واحد است حتی
تفصیل ما بین تقیید و داعی پس اگر لحاظ فقر به عنوان تقیید کرده است جایز نیست اخذ و مجزی
نیست بر تقدیر عدم فقر اگرچه از جهة دیگر مصرف باشد چرا که بر این تقدیر تملیک این شخص را
نکرده است بلکه گویا گفته است دادم به فقیر و تو چون فقیر نیستی پس اگر فقیر نباشد مأذون نیست
در گرفتن چرا که اختیار با مزکی است در تعیین مصارف مذکوره و اگر لحاظ فقر به عنوان داعی
بود نه بر وجه تقیید به این معنی که به عنوان زکوة داده است به این شخص من حیث انه مصرف و خیال
کرده است که مصرفیت او از باب فقر او است و در واقع به عنوان دیگر است جایز است گرفتن
بنا بر ما ذکر من عدم کون الاصناف عناوین عدیده نظر اینکه در افراد صنف واحد قصد خصوصیت
کند که در آن نیز فرق است ما بین تقیید و داعی پس اگر بدهد به شخص فقیر به اعتقاد اینکه زید است
و در واقع عمرو باشد یا به اعتقاد اینکه عالم است و جاهل باشد یا به اعتقاد اینکه عادل است و فاسق
باشد فرق است ما بین اینکه آن خصوصیت ماخوذ باشد قیداً پس جایز نیست گرفتن چون در حقیقه
به این شخص نداده است یا ماخوذ باشد داعیاً پس جایز است و مثل اینکه اگر اذن بدهد به دخول
در خانه به اعتقاد اینکه صدیق است و در واقع عدو باشد در این صورت نیز فرق است
ما بین تقیید و داعی و نظایر این مطلب بسیار است حاصل اینکه اگر اصناف را عناوین متعدده
دانستیم پس مطلقاً جایز نیست اخذ اگرچه به عنوان داعی باشد نه تقیید و اگر عنوان دانستیم که همه
داخل در عنوان مصرف زکوتند نظیر افراد فقیر یا افراد ابن سبیل بر این تقدیر فرق است ما
بین تقیید و داعی و اظهر عدم تعدد است و لذا اگر بداند مصرف بودن شخص را لکن نداند که از کدام
جهة است لازم نیست تعیین اگرچه از چند جهة مصرف باشد لکن مع ذلک احوط در فرض سؤال عدم
اخذ است مطلقاً خصوصاً اگر شک کنیم که آیا عناوین متعدده اند یا داخل در یک عنوان و ترجیحی در
در بین نباشد بلکه بر این تقدیر ترک احتیاط نشود ثم علی المختار من عدم التعدد و التفصیل بین التقیید

والله العالم

و الداعی اگر شک شود که آیا تقیید به فقر کرده است یا نه اگر معلوم نباشد که لحاظ فقر کرده است یا لحاظ مطلق مصرفیت
جایز است بگیرد اگرچه فقیر نباشد لکن اگر از جهة دیگر مصرف باشد مثل اینکه اذن بدهد در دخول زید در دار
با عدم علم به اینکه اعتبار صداقت کرده است تا بتواند داخل شود یا نه چون که اذن به این شخص معلوم است
و اصل عدم اعتبار قید زائد است در ما نحن فیه نیز عنوان زکوتیت معلوم است و اعتبار تقیید به قید زائد
مشکوک و اصل عدم آن است و اگر اعتبار فقر معلوم باشد لکن نداند که اعتبار او بر وجه تقییدیت
باشد یا بر وجه داعی در این صورت اگرچه با فرض عدم فقر احوط نگرفتن است لکن اقوی جواز است لاصالة
عدم کونه قیداً و لا یعارض باصالة عدم کونه داعیاً لان المانع هو التقیید و الحکم معلق علیه و لیس الجواز معلقاً
علی الداعیة بل قصد الزکوة و کونه مصرفاً یکفی الا مع اعتبار قید زائد مدفوع بالاصل و کذا الحال اذا اذن
للشخص بتخیل الصداقة لکن لم یعلم انه لاحظه اعتبارها قیداً او لا فان الاذن کاف الا مع اعتبار قید یوجب عدم
الاذن و الاصل عدمه نعم لو دار الامر بین عنوانین کما اذا لم یعلم انه اعطاه هدیة حتی یجوز اخذه او
زکوة حتی لا یجوز من جهة عدم کونه من اهلها لا یجوز له الاخذ لانه وان دفع الی هذا الشخص لکن جواز الاخذ
معلق علی عنوان هو کونه هدیة و الاصل عدمه و السر فی الفرق مع ان الدفع الی هذا الشخص الخاص
متحقق فی المقامین ان المطلق فی الصورة الاولی کاف فی لحوق الحکم و انما الشک فی تحقق المانع له
بخلاف الصورة الثانیة فان مطلق التملیک اعنی القدر المشترک بین الهدیة و الزکوتیة لا یکفی
فی جواز التصرف و الاخذ بل لا بد ان یکون باحد العنوانین الخاصین ففی هذه الصورة لا بد
من اثبات عنوان خاص حتی یجوز الاخذ نعم لو کان مطلق التملیک کافیاً و ان لم یدخل تحت احد
العناوین الخاصة لکان الحکم فی الصورة الثانیة کالاولی لکن لیس کذلک مع ان فی مثال الدوران
بین الهدیة و الزکوة یمکن ان یقال ان التملیکین مختلفان فان التملیک فی الزکوة فی الحقیقة وفاء
لما علیه لا تملیک بدوی فتدبر ثم ان الظاهر ان اقسام الزکوة باعتبار المال الذی تعلقت به
الزکوة لکونه من الانعام او من الغلات او النقدین ایضاً لیس من باب العناوین المتعددة
بل کلها عنوان واحد و لذا لا یجب تعیین کونه زکوة الغنم او الابل او النقدین او نحو ذلک فلو اعطی

تعلق

بتحمیل انه زکوة الغنم شیاه و کان فی الواقع زکوة الابل او غیره کفی و هکذا فی نحو ذلک ۳۱ س در تحقق
ایمان ظن باصول دین کفایت میکند یا حصول قطع لازم است ج بر هر تقدیر لازم است که اعتقاد با آنها
عن دلیل باشد یا نه و معنی ایمان در جاهائی که معتبر است از قبیل نکاح و کفارات و امامت و شهادت
و فتوی و قضاء و استحقاق زکوة و غیر اینها یکی معتبر است یا فرق دارد و آنچه معتبر است در ایمان این
موارد بیان فرمائید ج با تمکن از تحصیل قطع ظن کافی نیست بلی اگر اصلا متمکن نباشد و هرچه سعی کند قطع
از برای او حاصل نشود کفایت آن بعید نیست پس با التزام و عقد قلب بر آنها داخل در مؤمنین میشود
و تکلیف زیاده بر تکلیف ما لا یطاق است و عن دلیل بودن قطع لازم نیست بلکه مجرد قطع مطابق
واقع کفایت میکند بشرط اینکه حقیقة قاطع باشد نه مثل قطع که با ادنی التفات تشکیک زایل شود
چنین قطع لا بد جز دلیل نیست اگرچه بکیفیت برهانی عقلیه نباشد و مع الظاهر ایمان در جمیع
موارد یکی معتبر است بلی در موارد مذکوره اختلاف دارند از حیثیت اعتبار عدالت در بعض آنها
و آن موجب اعتبار زیادت در آن بعض نه اینکه حقیقت ایمان مختلف شود پس در مثل زکوة و کفارات
و نکاح مجرد اسلام و اعتقاد با ائمه اثنی عشر و لواحق لا بد کفایت میکند لکن در شهادت و فتوی و امامت
چون عدالت معتبر است و لا اینکه لازم است در تحقق آن اتیان بجمیع واجبات و ترک جمیع
محرمات کذلک لازم است اعتقاد بجمله از مسائل اصولیه که اعتقاد با آنها لازم است اگرچه در جریان
احکام ایمان معتبر نباشد مثل اینکه واجب است شناختن یک یک از ائمه اثنی عشر با اسمائهم و
اسماء آبائهم علی الترتیب لکن اعتبار آن در حقیقت ایمان بحیثیتی که اخلال جاهل بآن داخل
در زمره شیعه محسوب نشود معلوم نیست بلکه همینکه اجمالا معرفت با آنها دارد و اظهار مودت
ایشان و معادات اعداء ایشان میکند داخل در عنوان است و در زکوة و کفارات و نکاح
همین مقدار کافی است و لذا جمیع نسوان شیعه و مستضعفین ایشان بلکه اطفال ممیزه
ایشان حقیقة داخل در عنوان مؤمنین و مشمول احکام مذکوره اند بدون اشکال
۳۲ س در اخراج از ایمان حفظ یا با عدالت علم یا اعتقاد مؤمن در مراتب اصول عقاید لازم است

که در صورت شک

که در صورت شک باید فحص نمود تا علم حاصل شود یا اینکه همین قدر که معلوم باشد که شیعه است کفایت میکند و لو
با شک در اینکه اعتقاد او نسبت بجمیع مراتب اصول دین درست است یا نه و یا اینکه معلوم باشد که اهل بلدیست
که همه اهل آن بلد شیعه هستند خلاصه اینگونه امارات در موارد مذکوره کفایت میکند در اخراج از ایمان
یا فحص لازم است تا یقین حاصل شود باعتقاد او در جمیع مراتب اصول دین عن دلیل او بدونه
مفصلا بیان فرمائید ج همینکه معلوم باشد که شیعه است کفایت میکند و فحص لازم نیست بلی اگر شک کند
با شیعه بودن او اگرچه از اهل بلدی باشد که تمام ایشان شیعه اند مادامی که مجهول الحال است احکام مترتب
نمیشود بدون فحص اگرچه خودش ادعا کند مگر آنکه اقرار کند بولایت و معادات اعداء ائمه که بواسطه شیعه
بودن تمام اهل آن بلد و ادعاء خودش اطمینان حاصل شود حاصل اینکه عند الشک مع العلم بالتشیع فحص
لازم نیست از حال او که اعتقاد بجمیع مراتب دارد یا نه و اما مجهول الحال پس اگر ادعا نکند عدم جریان
احکام بر او واضح است و اگر ادعا کند نیز مع الظاهر چنین است مگر اینکه اقرار کند بولایت و التزام
بلوازم آن ۳۳ س در موارد مظنه شبهه خمس و زکوة که حکم آن معلوم نباشد مالک میتواند تصرف
در آن مال نماید بقصد آنکه هر وقت که فتوی مفتی رسید و معلوم شد که دادن خمس یا زکوة آن واجب است
بدهد و در این صورت بیع و شراء چه صورت دارد و بر تقدیر عدم جواز تصرف در صورت نیز لزوم
حاکم شرع میتواند اذن در تصرف بدهد و فایده دارد اذن حاکم یا نه ج جواز تصرف مشکل است
چون در شبهه حکمیه جایز نیست از برای مقلد اجراء اصول عملیه و همچنین است در سایر معاملات
که در سایر اموال میکنند و احکام آنها را از روی تقلید صحیح نمیدانند بلکه در آنجا اشکال است از
جهة اینکه عوضی که میگیرند مال غیر است و ملکیت ایشان را بر خلاف اصل است و در مورد سؤال
شک در خروج مالی است که مال او بوده از ملکیت او و مقتضای اصل بقاء آن است لکن اجرای اصل مقلد
نمیتواند جاری کند بلی اگر شک او در شبهه موضوعیه باشد میتواند اجراء اصل کند مثل اینکه با فرض
اینکه حکم مسئله را میداند نداند که آیا مال به چه قدر است و چه قدر رسیده و شود یا اینکه نصاب اول زکوة نیست

شک

یا نصاب در تمیم مثلا و همچنین پس میتواند بگوید اصل عدم ملکیت فقیر است ازید از مقدار معلوم بلی اگر
کند که زکوة یا خمس متعلق شده یا نه بگوید اصل عدم خروج از ملکیت مالک است هر چند در صورت اولی که
یقینی اجمالی دارد و حضرت ندارد و علم باشتراک مال فی الجمله بنا بر مختار از تعلق بعین دارد لازم نیست احتیاط
باخراج ازید از قدر معلوم چرا که مال سابقا تماما مال او بوده و اصل عدم خروج ازید از قدر معلوم
است از ملک او پس با دفع قدر معلوم عینا او قیمة بقیه خالص ملک میشود از برای او نظیر اینکه اگر شک کند
شود که نصف دار خود فروخته است یا ثلث بلکه مقتضای اصل عدم خروج ازید از
ثلث است فان قلت ان ما ذکرت انما یتم فی مثل نصاب النقدین والانعام واما فی مثل الربح
الذی یحصل ولا یدری مقداره حتی یعلم مقدار الخمس فلم یکن الربح سابقا ملکا له حتی یقال الاصل عدم
خروج الزاید من القدر المعلوم منه عن ملکه لان المفروض ان الخمس تعلق به من حین حدوثه وکذا
فی نماء الاشجار ونحوها وکذا فی حیازة المباحات واخراج المعدن والغوص ونحو ذلک قلت نلتزم
بان الربح یدخل فی ملکه اولا ثم یصیر ملکا للفقیر خصوصا اذا کان حاصلا بنحو الشراء اذ لا یعقل ان یکون
العوض ملکا له وینتقل بعض العوض الی الغیر بدون اذنه ورضاه بالمعامله وبدون قصد البایع و
المشتری ذلک مع ان فی مثل نماء الاشجار نقول ان مقتضی تبعیة النماء للعین ان یکون تمام النماء ملکا
له لانه المالک للعین والاصل عدم خروج الازید من القدر المعلوم عن التبعیة والحاصل ان فی
الشبهات الموضوعیة یمکن للمقلد اجراء الاصل لکن فی الشبهة الحکمیة کما هو مورد السؤال لابد
له من اذن ولا یجوز له التصرف قبل الفحص والسؤال وتبین الحال بوجه نعم لو اذن له الحاکم الشرعی
فی ذلک الی ان یتبین الحال لظاهر جوازه واذنه یتصور علی وجهین [illegible] احدهما ان یاذن
له فی التصرف علی ان یکون العوض علی فرض تعلق الخمس او الزکوة مشترکا بینه وبین الفقیر وکذا
الربح الحاصل بعد ذلک والثانی ان یاذن له فی ضمان حصة الفقیر علی فرض التعلق فی الواقع لیکون
بعد التبین فینتقل الی ذمته ویکون المعامله والربح الحاصل له و اگر تحصیل حکم مسئله ممکن نباشد و
دسترس به حاکم شرع هم نرسد بعید نیست جواز تصرف باحد وجهین لکن بهتر بلکه احوط این است
که مقدار محتمل را عزل کند و در مابقی تصرف کند تا تبیین حال شود خمس یا زکوة اگر مقدار

باشد که مقدار

باشد که قابلیت نداشته باشد یا اینکه قابلیت نداشته باشد مثل یک سیر گندم یا کمتر و کوزه که مستحق به نباشد
چه باید کرد ج آن را باید بدهد هر چه باشد بلی در ارباح مکاسب اگر همه آنچه از مئونه زیاد آمده همین قدر
باشد که قابلیت نداشته باشد صدق ربح و صدق زیاده مشکل است و اما اگر ربح زیاد بود و خمس آن را داده
و این مقدار نزد او باقی مانده بی اشکال واجب است بدهد هر چه باشد کم باشد مثل اینکه را اموال مردم که نزد
او مانده باشد ۳۶ س در خمس و زکوة بعد از حلول حول با فقد مستحق یا اشتباه حکم مسئله و جهل بان
میتواند قبل از عزل یا قصد اخراج و ادای آن بعد از آن تصرف در آن مال نماید یا نه و غیر آن یا اینکه واجب
است که عزل نماید و بعد از آن تصرف در آن مال نماید و بر تقدیر لزوم عزل اگر مقداری از آن مال که
مشتمل باشد بر مقدار زکوة و خمس یا زیاده بگذارد به قصد ادای خمس و زکوة در جزو مشاع یا مبلغ شایع از آن
کفایت میکند یا اینکه باید خصوص مقدار خمس و زکوة فقط را عزل نماید بطور تعیین ج تصرف قبل از عزل
است در زکوة حتی با وجود مستحق و تصرف در تمام نصاب قبل از عزل مشکل است اگرچه بذمه بگیرد یا قصد
ادای زکوة باشد از مال دیگر و جایز است که معزول قیمت باشد چه از نقد یا چه جنس دیگر و در
عزل کفایت نمیکند ابقاء ازید بعنوان عین صدق عزل مشکل است بلکه بنا بر اینکه شرکت باشد از قبیل کلی فی
المعین باید تصرف در زائد بر مقدار حصه فقیر مانعی ندارد اگرچه صدق عزل نکند بلکه بعید نیست جواز
حتی اگر قصد ادا و کرسین کردن هم نداشته باشد مادام که مقدار حق فقیر باقی باشد و بعد از تصرف
در ما عدا آن مقدار معادل حق فقیر متعین میشود از برای زکوة لکن جایز است مع ذلک که آن را ندهد
بلکه قیمه آن را بدهد و هذا بخلاف اینکه مقدار زکوة را عزل کند و بعزل متعین شود از برای فقیر که دیگر
نمیتواند آن را تبدیل کند چون بعزل تعیین کرده است زکوة را در آن و اما در صورت سابقه اگرچه
تعین حاصل شده لکن چون اختیار اخراج بدست او است و هنوز اخراج و تعیین نکرده میتواند تبدیل
کند و از مال دیگر بدهد اینها در زکوة بود و اما در خمس پس جواز عزل حتی با فقد مستحق دلیل ندارد و تصرف
قبل از اخراج جایز نیست بلی میتواند باذن حاکم شرع آن را نقل بذمه کند یعنی اینکه با او مصالحه کند
آن عین را بعوض آن در ذمه و هم چنین در زکوة والله العالم ۳۷ س اگر کسی خمس و زکوة مال خود را
رانداده باشد از روی غفلت از آنها یا مسامحه یا امتناع که از اصل بنای دادن نداشته و هم چنین را الفروش

خمس

آیا این معامله صحیح واقع میشود که ذمهٔ بایع مشغول باشد و تمام آن مبیع منتقل بمشتری میشود یا آنکه نسبت به مقدار
خمس و زکوة فضولی است یا آنکه از اساس فاسد است و بر هر تقدیر اگر مشتری قیمت مقدار خمس و زکوة آن مبیع به مستحق
برساند آن معامله صحیح و منجز میشود یا نه چه اینکه آن بایع ممتنع از ادای خمس و زکوة باشد یا غافل یا میت و چه
اینکه مشتری قبل از معامله ملتفت یا عالم باشد یا آنکه بعد از معامله التفات یا علم بهم رسانیده و بر تقدیر لزوم دادن
خمس و زکوة بر مشتری باید از قبل بایع قصد نماید یا نه و بر هر تقدیر اگر مشتری ادای خمس و زکوة نمود برائت ذمهٔ بایع
حاصل میشود و ثمن تمامه براو حلال است ~~یا نه و بر هر تقدیر اگر آن شخص مالک~~ یا نه چه اینکه مشتری استرداد
مقدار خمس و زکوة نماید و چه ننماید و بر تقدیر استرداد رد بر بایع لازم است یا نه و در صورت غفلت یا
مسامحهٔ بایع در ادای خمس و زکوة لازم است که او را اعلام نماید تا بدهد یا آنکه اعلام بایع لازم نیست اگرچه
خود مشتری نخواهد بدهد اگر کسب سالیانه را خمس و زکوة نداده و از آن اموال معاملات بسیار نموده اگر بخواهد اموال خود را
حلال نماید و بری الذمه از خمس و زکوة شود چه کند و آیا اجازهٔ حاکم شرع در تنجیز آن معاملات فایده
دارد یا نه و بر هر تقدیر اگر آن شخص مالک یا بایع بعد از آن معامله خمس و زکوة از ثمن آن اموال بدهد
بمستحق آنها لکن معاملات سابقه صحیح و منجز میشود یا نه مرحمت فرموده تکلیف بایع و مشتری را در چنین حال
و حکم معاملهٔ مذکوره را با جمیع ملاحظهٔ جمیع شقوق مشروحه بیان فرمایید و مستحقات مرقوم بدارید ج
آن معامله فضولی است پس اگر حاکم شرع اجازه کند صحیح است و ثمن بقدر خمس و زکوة مال سید و فقرا است بلغ
لکن این در صورتی است که تمام آن مال را بفروشد و اما اگر معادل خمس و زکوة را بگذارد معامله صحیح است
چون اقوی این است که تعلق بنحو شرکت کلی فی المعین است پس تصرف در ما عدای مقدار خمس و زکوة
مانعی ندارد و فرقی نیست ما بین اینکه بایع بنای بر دادن باشد از مال دیگر یا نه و هم چنین فرقی نیست ما بین
اینکه مشتری عالم باشد یا جاهل و در صورتی که تمام آن مال را بفروشد اگر ربح کرده باشد حاکم بملاحظهٔ
مصلحت فقرا باید اجازه کند و اگر ضرر کرده است باید اجازه نکند و بر مالک است که خمس و زکوة را
بدهد و اگر نداد با مشتری بدهد از جانب او بنا بر اینکه حاکم از عین مالی که در ید مشتری است میگیرد و اگر رجوع
باشد و اگر تلف شده است میتواند رجوع کند بهر یک از مالک و مشتری و اگر مالک بعد از بیع زکوة را



خمس را از مال دیگر بدهد ثمر در صحت آن بیع ندارد چرا که از قبیل من باع شیئاً ثم ملک است که صحت آن
محتاج باجازه بعد از ملک و محل اشکال است و خبر بصری دلالت بر صحت آن ندارد اگرچه خالی از اشعار نیست و اگر
چند سال با آن مال خمس و زکوة نداده معامله کرده است رجوع کند به حاکم شرع تا تمام آنها را اجازه کند
و بعد اگر مقدار ربح حاصل از آن معاملات که بازاء خمس و زکوة است معلوم است آن را بدهد و اگر
معلوم نیست با او مصالحه نماید بمقداری که معلوم نباشد کمتر بودن آن از قدر معلوم از ربح مقدار خمس
و زکوة س ۳۷ نفس مسلم که قطع حاصل نشد برای شخص براینکه آن مسلم حکم آن فعل خودش را میداند
که صحیح است یا فاسد و آن شخص خودش هم نمیداند حکم آن فعل خاص او را از بابت شبههٔ حکمیه در چنین صورت ۲ حل ۳
میتواند که بواسطهٔ احتمال صحت فعل او حمل بر صحت نماید مثل آنکه نجس را از کاسب مشترک بین اهل بلد
آورده و تصرف نموده و تقیهٔ حاصل شد که از روی مسامحه در دین حکم آن را معلوم نکرده که صحیح است
و جایز است یا نه یا دیگری میتواند با جهل بحکم آن و با قطع بجهل آن مسلم نیز بحکم آن بمحض احتمال صحت
در آن تصرف نماید با اذن او یا نه ج حمل بر صحت در صورت مفروضه مشکل است س ۳۸ اگر
شخص غیر مشتغل در مدرسه مهمان بعضی از طلاب مدرسه شود در مقداری از زمان توقف در مدرسه نماید
باذن ایشان چه صورت دارد ج اگر مزاحم تحصیل اهل مدرسه نباشد ضرر ندارد س ۳۹ آیا در نصف
خمس که سهم سادات و غیر سهم امام علیه السلام است ادای آن باید باذن حاکم شرع باشد یا نه ج اذن حاکم لازم
نیست اگرچه احوط است س ۴۰ بعضی از مسلمین که انکار بعضی از ضروریات دین نمایند بشبهه او
بدون شک بعضی از علما که منکر معاد جسمانی عنصری شده اند یا معراج جسمانی عنصری و نحو اینها از روی
براهین عقلیه و هکذا صوفیه و نحو ایشان آیا محکوم بکفرند یا نه و بر تقدیر کفر ایشان داخل در مرتد
فطری اند نسبت بجمیع احکام یا آنکه فرق دارند اگر در احکام فرق دارند احکام ایشان را
بیان فرمایید دیگر اینکه مرتد فطری توبه اش قبول است در زوجهٔ خود و در بین عده میتواند بعقد
جدید بگیرد یا نه و اما مباشرت با زوجه اش در بین عده موجب حرمت عقد جدید میشود یا نه و اما
اموال او با او برمیگردد یا نه و اگر بعد از توبه کسب نماید مالک میشود یا نه و آیا در سؤال مشتمله انکه نه موضوعات

استصحاب اسلام جاری میشود یا نه بواسطه اینکه شک در مقتضی است بلی حکم باسلام ایشان مشکل است و اگر بدون شبهه
انکار کنند پس کفر ایشان بی اشکال است و ما بین اقسام مرتد فطری فرقی نیست بلی اقوی قبول توبه مرتد
فطری است بینه و بین الله اگرچه قتلش واجب است و زوجه او از زوجیت خارج شده است و باید عده
وفات نگاه دارد و مال او از ملکیت او خارج شده است ولکن بعد از توبه میتواند زوجه خود را در عده
و بعد از آن بعقد جدید بگیرد اگرچه بعضی در عده اشکال کرده اند و اموال او باو بر نمیگردد بلی اگر بعد از
توبه مالی جدید پیدا کند مالک میشود و در مسائل مشتبهه استصحاب اسلام ما لم یعلم نمود والله العالم
مسئله اگر غرض از امامت جماعت اشتهار یا تحصیل شأن یا تحصیل معاش از موقوفات مسجد که
برای امام جماعت مقرر است یا وجه دیگر باشد ولکن اصل صلوة بقصد تقرب باشد [illegible] صلوة
است چه اینکه آن غرض داعی مستقل باشد یا از قبیل ضمیمه باشد نسبت بخصوص عنوان امامت یا نه
اگر امام جماعت بملاحظه انضجار طبع مصلین از تطویل ادعیه و اذکار و سوره مختصره را اختیار
نماید یا آنکه بملاحظه میل آنها بتطویل یا ملاحظه اس عدت و موافقت عجزه و ضعفای آنها تطویل
در اذکار یا تأنی نماید چه صورت دارد جواب بافرض اینکه در اصل صلوة قصد قربت داشته باشد
نماز او صحیح است اگرچه آن غرض مستقلا داعی بر جماعت کردن باشد و همچنین است حال در ماموم
اگر قصد او از جماعت سهولت یا نخواندن باشد لکن در صلوة قاصد قربت باشد حاصل اینکه مادام اصل م
که غرض حرامی نباشد از ریا یا غیر آن ضرر بصحت صلوة ندارد و جماعت بودن مثل مسجد بودن و نخواندن
لزوم نیت که بقصد قربت باشد اگرچه حصول ثواب منوط بقصد قربت است و تطویل اذکار
و نخواندن و تقصیر آنها بملاحظه رغبت ماموماین بتطویل یا بعدم آن نیز ضرر ندارد مادام که در اصل
خواندن قصد قربت حاصل باشد مسئله غیبت در اطفال ممیز و غیر ممیز از مطهرات است
یا نه و در غیبت احتمال تطهیر یا طهارت شرط است یا نه جواب مشکل است مگر آنکه ولی عالم آنها ترتیب
آثار طهارت کند و مجرد احتمال تطهیر در غیبت کفایت نمیکند بلکه احوط این است که آن شخص
عالم بنجاست باشد و استعمال کند فیما یشترط فیه الطهارة مسئله در مطهر بودن ارض نسبت به
ته کفش و قدم و عصا جفاف شرط است یا اگر کم باشد نیز مطهر است و این تطهیر

نسبت

نسبت باقدام حیوانات مثلا نیز هست یا نه جواب بلی معتبر است جفاف عرفی پس اگر با رطوبت مسریه باشد مطهر
نیست بلکه اگر با غیر مسریه صدق جفاف نکند عرفا مشکل است و مطهر بودن ارض ته عصا را معلوم نیست و در
اقدام حیوانات مجرد زوال عین کافی است مثل باطن اعضای ایشان بلی در نعل که بپا زده اند زوال عین
کافی الظاهر نیست و مطهر بودن ارض آن خالی از اشکال است مسئله شخصی که نماز قضا در ذمه دارد
یا بالفعل قصد خواندن آن ندارد اگر قبل از دخول وقت بخواهد وضو یا غسل جنابت بقصد کون بر طهارت
یا صلوة مستحبه یا قرائت قرآن مثلا بگیرد یا آنکه بعد از دخول وقت باشد ولکن قصد نماز آن وضو یا غسل
نداشته باشد چه صورت دارد جواب وضو و غسل بقصد کون بر طهارت یا بجهت غایت مستحبه دیگر مانعی
ندارد چه قبل از وقت یا اشتغال بقضا چه بعد از آن و آن وضو متصف است بوجوب وصفی پس
اگر نیت وجه بخواهد بکند قصد کند که وضوء واجب میکنم بجهت کون بر طهارت یا بجهت قرائت قرآن
یا نحو آن و چون غایت آن ندبی است نیت وجه غائی اگر بکند قصد میکند که وضوء واجب میکنم بجهت
استحباب الکون علی الطهارة مثلا و این اختلاف ما بین وجه وصفی و غائی ضرر ندارد و چنانچه در واقع
چنین است زیرا که مفروض این است که وضوء متعدد نمیشود بتعدد غایات و غایت وجوبی و ندبی هر دو
حاصل است پس بالفعل متصف است بوجوب تغلیبا لجانبه لکن چون از جهت غایت ندبی اتیان میکند
نه وجوبی پس بر فرض اراده قصد وجه اگرچه لازم نیست باید قصد کند که وضوء واجب میکنم لکن از جهت
اشتمال امر ندبی که کون بر طهارت یا قرائت قرآن باشد والله العالم مسئله عطیاتی که باطفال داده
میشود که ظاهرا بعنوان بذل و هبه است آیا بقبض آنها از ملک واهب و معطی خارج میشود بواسطه رضای
اولیای آنها بان بر تقدیر اطلاع اگر مطلع باشند یا آنکه در حضور ولی داده شود یا نه اگر کسی اینگونه اموال
از دست اطفال بگیرد یا تلف نماید تکلیفش چه است عطیاتی که پدر یا مادر طفل یا وسید هند از مأکولات
و غیرها اینها از قبیل اباحه است یا آنکه هبه است جواب خروج از ملک واهب مشکل است مگر آنکه در
حضور پدر باشد و او راضی باشد و پدر آن اطفال ندا و محسوب میشود و اگر کسی آنها را تلف کند ضامن است
از برای مالک بلی در مثل صدقات جزئیه که بایتام و غیر ایتام سید هند مراعات احتیاط میشود و هم چنین

در زکوة اگر بعنوان تملیک بایشان بدهند چونکه محتاج است حکم بملکیت ایشان چنانچه بعضی گفته اند از جهة اطلاق جواب
که دلالت دارد بر اینکه جواز دادن زکوة باطفال مؤمنین واما اگر بعنوان مصرف به ایشان بدهند نه بقصد تملیک
پس مالک نمیشوند بمجرد واقعا لکن بعید نیست که از ملک مالک خارج شده باشد و متعین شده باشد از برای
زکوة واما عطیاتی که پدر و مادر باطفال میدهند پس بهر دو قسم از اباحه وهبه متصورات لکن اگر
قصد هبه کند مشکل است حصول ملکیت اولیاء در پدر چون موهب و ولایت دارد اگر قصد هبه کند و قبض ایشان
را قبض خود حساب کند ممکن است دعوای ملکیت لکن در مادر مشکل است مسئله ۲۴ در باب خمس اگر شخص
مالی داشته باشد که خمس آن را داده باشد یا آنکه مالی داشته که خمس بآن تعلق نمیگیرد مثل میراث یا آنکه مالی
قرض گرفته یا از وجه ~~[illegible]~~ در چنین صورت میتواند که تمام مؤنه
سال از ارباح مکاسب حساب محسوب بدارد یا نه و بر تقدیر اخیر اگر ارباح مکاسب سال صرف مؤنه سنه نمیشود
در چنین صورت خمس بر ذمه او تعلق میگیرد یا بر عین آن مال مخمس یا مالی که خمس بآن تعلق
نمیگیرد در غیر این صورت دیگر اینکه شخصی سفر که بجهت میرفت برای زیارت مقداری از وجه برای مخارج
داشت که متعلق خمس نبود یا آنکه مخمس بود و مقداری از وجه از بابت اجرت حمل جنازه گرفت میتواند تمام
مخارج این سفر سال از این ربح که اجرت جنازه باشد محسوب بدارد از جهة آنکه مؤنه این کسب است یا نه
جواب اگرچه بعید نیست که بتواند تمام مؤنه سال از ربح صرف کند لکن احوط توزیع است واحوط از آن صرف غیر
ربح است خصوصا اگر غیر ربح خرج کرده باشد که وضع مقدار آن از ربح نکند بنا بر احوط و بر تقدیر که متعین بداند
که از غیر ربح مؤنه کند اگر از ربح صرف کند خمس در بقیه مال است اگر موجود باشد واگر بقیه نباشد متعلق
نمیشود بذمه او و تعلق آن بمال مخمس دیگر یا مال دیگر او وجهی ندارد واما کسیکه بزیارت کربلا میرود
و حمل جنازه هم میکند بر تقدیر که مؤنه سال از ربح باشد ولو مال مخمس یا غیر ما تعلق به الخمس داشته باشد
پس اشکالی نیست در اینکه میتواند تمام آن اجرت سال صرف مؤنه زیارت کند چون خرج زیارت هم
از مؤن است واما بر تقدیر یکه متعین باشد صرف از غیر ربح پس اگر مقصود جنازه بردن است
میتواند از آن خرج کند چون از مؤن کسب است و مؤنه کسب مستثنی است علی ای حال واما اگر
مقصود او زیارت بجهة و بالتبع حمل جنازه کرده است پس مشکل است نسبت باعدای آنچه مختص حمل جنازه است

واحوط عدم

۲ ایشان

واحوط عدم اعتبار است مسئله ۴۰ شخصی که بعد از سالها ربح مخمس نمیداده و زکوة اموال خود نداده از
غفلة یا جهالة یا قصورا یا تقصیرا یا عمدا واز آن اموال تجارت و معاملات بسیار نموده آیا این معاملات از
قبیل فضولی است نسبت بمقدار خمس و زکوة یا نه و بر تقدیر اخیر طریق تحلیل اموال چه بیان فرمائید
و کذا اموال ظالم و غاصبی که از مال مغصوب تجارت کرده و معاملات بسیار نموده بنحو تعاقب در
چنین صورت اعیان این اموال که به مبایعات و معاملات متعدده متعاقبه تحصیل نموده مال
کی میباشد و ارباح این تجارت مال که خواهد بود و تکلیف او در چنین صورت چه میباشد شرح
جواب معاملات نسبت بمقدار خمس و زکوة از قبیل فضولی است و حاکم شرع بر تقدیر حصول ربح
یا عدم ضرر اگر اجازه کند صحیح است و عوض آن مقدار و ربح آن مال فقرا است واگر خسارت کرده
یا تلف شده است متعلق میشود بذمه او واگر کاهی ربح کرده و کاهی زیان خسارت مقدار
خسارت ضامن است و باید چنین کس رجوع کند به حاکم شرع تا با او قرار بدهد بر وفق
مصلحة ارباب الخمس و الزکوة واما ظالم و غاصبی که بمال غصبی تجارت کرده است پس اختیار با صاحب
آن مال است اگر معلوم باشد واگر مجهول باشد با حاکم شرع است مسئله ۴۸ رسم است که متقال
وحبوب و قند که بالاتر میفروشند بدون تعیین مقدار آنها چه صورت دارد اگرچه فی الجملة تخمینا
معلوم باشد نزد متبایعین یا نزد بایع تنها چه صورت دارد و بر تقدیر فساد اینگونه معاملات چون
تراضی در بین حاصل است موجب اباحة التصرف میشود یا نه جواب با عدم معلومیت نزد هر
یک از متبایعین مشکل است بلی اخبار بایع کفایت میکند یعنی جایز است که مشتری اعتماد کند
بر اخبار بایع واگر با فساد معامله تراضی در التصرف هر یک باشد ضرر ندارد اگرچه ملکیت حاصل
نمیشود مسئله ۴۹ کسی در حال صلوة اگر اسم مبارک حضرت رسول را شنود و صلوات بفرستد
یا آنکه جواب سلام بگوید صلوة باطل میشود یا نه و آیا صلوات نزد سماع اسم شریف آنجناب
واجب است یا نه جواب جواب سلام واجب است لکن به ترک آن نماز باطل نمیشود بنا بر اقوی اگر
چه پیش از [illegible] قرائت وقت جواب مشغول شود و این مسئله از جزئیات [illegible] است

۷ یا قصورا

کرده الاقوی تقتضی ثلث بعد از منبه سید و اما صلوات فرستادن نزد سماع یا ذکر اسم حضرت رسول
پس واجب نیست بلکه مستحب است مسئله در موارد شبهه خمس که حکم آن معلوم نباشد و تحصیل
فتوی مفتی طولی داشته باشد شخص مالک مال میتواند قبل از اخراج خمس تصرف در آن مال نماید
بقصد آنکه اگر فتوی مفتی بر وجوب اخراج خمس شد در آن وقت اخراج می نمایم یا باید اخراج نماید و
ایا خمس ارباح مکاسب که در بین سنه قبل از انقضاء آن بدهد مجزی خواهد بود یا نه ج باید احتیاط
کند و نمیتواند تصرف کند چون در شبهه حکمیه اجراء اصل قبل الفحص جایز نیست و فحص مقلد رجوع
بمجتهد است و هم چنین است حال در سایر اموال در سایر معاملات پس معامله که حکم آن را نمیداند
نمیتواند ترتیب اثر بر آن بکند بلکه اگر آن معامله را واقع سازد در مال خود که بمعامله نقل بغیر کرده
نیز نمیتواند تصرف کند بلکه هم چنین است حال در اوقاف که حکم آنها را نمیداند بلی اگر حاکم شرع
جامع الشرائط اذن بدهد در تصرف در مالی که مشکوک است تعلق خمس یا زکوة بآن تا حکم مسئله
معلوم شود خوب است لکن در این صورت اگر ربحی بکند بعد الخمس او از کیسه مال فقرا است
بر فرض تعلق و اگر حاکم اذن بدهد در اینکه خمس محتمل را بذمه بگیرد بنا بر اینکه جایز باشد باذن
حاکم جایز میشود تصرف در کل مال خود حکم است و جایز است خمس ارباح را در بین سنه اخراج
کند چونکه بمجرد حصول ربحی که زائد بر مؤنه است خمس تعلق میگیرد و تاخیر تا آخر سال ارفاق
بمالک است پس اگر علم دارد بزیاده میتواند اخراج کند بقصد وجوب نیز و اگر منکشف
شد عدم زیاده و عدم تعلق پس اگر عین آن باقی است میتواند استرداد کند یا از بابت دیگر
محسوب دارد و اگر تلف شده است از کیسه او رفته [illegible] و از برای سید ضمانی نیست مگر
اینکه او نیز عالم باشد بحال که در این صورت چون تسلیط مجانی مطلق شده است بعید نیست
ضمان او لکن این در صورتی است که هر دو یا آن سید احتمال بدهند عدم تعلق را و اما اگر هر
دو قاطع باشند و کشف خلاف شود باز ممکن است عدم ضمان چون تسلیط مطلق مجانی شده است
و محتمل است ضمان سید مطلقا بدعوی اینکه [illegible] حال تسلیط مجانی نیست چرا که دادن خمس از باب

چون فحص مجتهد است که از کسانیکه او [illegible] در [illegible] خارج شود بعضی [illegible] هیچ [illegible] نمیتواند تصرف [illegible] مفوض [illegible] کند ۱۲ م

تا مالک است ۱۲ م

وفاء ما علیه است

اند وفاء ما علیه است از عین یا دین پس بعنوان مفت نمیدهد بلکه بعنوان اینکه عوض ما علیه
وفاء ما علیه است میدهد پس با کشف خلاف گیرنده ضامن است نظیر اینکه عالی یا و بدهد بعنوان
اینکه طلب دارد بعد معلوم شود که طلب نداشته یا عالی یا و بدهد بخیال اینکه مال خودش است بعد
کشف شود که مال او نبوده گیرنده [illegible] پس عدم ضمان مختص میشود بصورتی که سید حال را بداند
مسئله [illegible] اگر کسی مکاسب متعدده مختلفه داشته از قبیل زراعت برنج و گندم و گوسفند
شلتوک و ربح برنج از اول ظهور آن تا سنه دیگر که وقت رسیدن برنج باشد فاضل نداشته و همچنان
گندم نسبت بسنه خودش و هکذا ربح گوسفند نسبت بسنه خودش و لکن اگر برای همه اینها این
ارباح مختلفه یک سنه فرض نماید فاضل مؤنه دارد در چنین صورت برای همه ارباح یک سنه
قرار میدهد یا برای هر یک یک سنه قرار بدهد ج اقوی این است که از برای مجموع اینها یک سنه قرار
بدهد چنانچه بعض از [illegible] در رسائل [illegible] است خلافا لما عن [illegible] و الروضه و کشف الغطاء
من ان لکل ربح عاما مستقلا و علیه فالمؤنه فی زمان المشترک یوزع علیها و فی المختص یحسب
مختص به و لا یلزمه سقوط الخمس فی بعض الصور کما فی فرض السؤال بل فی [illegible] الصنایع المتجدد ربحها
مع التمکن [illegible] فیما یلزم سقوطه بالمرة کما لا یخفی و دعوی ان هذا القول موافق لظاهر الفتاوی
و کیف کان اقوی قول اول است از جهت اینکه مستفاد از مجموع ادله داله بر اینکه خمس در مجموع [illegible]
فائده ثابت است و اینکه باید بعد از مؤنه باشد و اینکه مراد از مؤنه مؤنه سنه است این است
که جمیع فوائد سنه در یک سال ملاحظه کند و آنچه مخارج خود و عیال او است اخراج کرده بقیه را
خمس بدهد با اینکه ملاحظه حول در هر ربحی مستلزم عسر و حرج است و ایضا مستلزم سقوط خمس است
در بعض صور چنانچه اشاره شد و این منافی اطلاق اخبار است که در هر فائده خمس ثابت است
و ایضا اشکالی نیست در اینکه اگر ارباح عدیده از تجارات عدیده در زمان واحد عرفا حاصل شود
مجموع اینها را با هم ملاحظه میکنند و یک فائده حساب میکنند پس باید در متعاقبات نیز چنین باشد و هم
چنین در مختلف الانواع بلکه ممکن است استدلال بر مطلب به خبر [illegible] قال کتب بعض اصحابنا الی ابی جعفر

الله فأخبرني عن الخمس على جميع ما يستفيد الرجل من قليل وكثير من جميع الضروب وعلى الصناعات
وعلى ؟ وكيف ذلك فكتب ؟ بخطه الخمس بعد المؤنة چراکه ظاهر خبر این است که از مجموع انها
مؤنهٔ سال خارج کند و مراد به مؤنه چنانچه در خبر دیگر است مؤنهٔ سنه است والله العالم
مسئله ۵۲ شاهد بر ید سابقه میتواند از جهت اینکه ید شهادت بر ملکیت بدهد یا از جهت اقرار بر ید سابقه
و آیا حاکم میتواند بمقتضای ید سابقه حکم بملکیت نماید یا نه و آیا ید لاحقه مقدم است بر ید سابقه یا نه دیگر اینکه اگر کسی
قدر مالی را از دیگری که خود سابقاً مالک آن بود انتزاع نماید بادعاء اینکه مال من است و تصرف نماید بدون رجوع
بحاکم شرع آیا بهمین قدر ید لاحقه متحقق میشود چه اینکه زمان طولی بکشد یا نه و چه نگذرد و آیا از جهت حمل فعل
ذی الید لاحق بر حمل صحت برای سایرین جایز است که از او بخرند یا اجاره نمایند یا باذن او تصرف نمایند
و آیا فرقی مابین تصرفات هست یا نه و اگر کسی مالی را خرید از شخص ذی الید بلا معارض و بعد مدعی از برای آن
مال بهم رسید آیا آن کس میتواند در مرافعه قسم بخورد چه اینکه علم بکذب آن مدعی داشته باشد و چه نداشته
باشد و حال آنکه قطع نداشته باشد بلکه آن مال در واقع مال آن شخص [illegible] بایع بوده باشد جواب اگرچه مشهور جایز
دانسته اند بلکه در صورت اقتران ید بتصرف مالکانه با عدم معارض و عدم دعوی عدم خلاف بلکه اجماع نقل شده است
لکن عدم جواز خالی از قوت نیست للاخبار الدالة علی اعتبار العلم فی الشهادة و انحصار حفص ع غیاث پس
ممکن است منزل باشد بر غیر شهادت عند الحاکم و اما حاکم پس میتواند حکم بملکیت نماید با فرض عدم معارضه ید
لاحقه و در صورت معارضه ید لاحقه مقدم است بلکه مقدم است بر ملکیت سابقه نیز چون در حقیقت
معارضه ید است با استصحاب ید یا ملکیت و ید چون اماره است مقدم است و در صورتی که قهراً گرفته
باشد استصحاب غصبیت بمقتضای ظاهر ید مقدم است بر ید لاحقه چنانچه وجه ید لاحقه سابقاً معین
میکنند و هر کس بداند که این ید قهری است نمیتواند از او بخرد و کسیکه حال بر او معلوم نباشد میتواند بخرد
و اما مالی که خرید از ذی الید بلا معارض پس با فرض پیدا شدن مدعی و عدم علم بکذب و صدق او جایز است
قسم خوردن بر ملکیت شرعیه نه واقعیه مسئله در نماز و شک [illegible] که احتمال بودن
حبوب محترمه در مکان مصلی باشد لازم است فحص قبل از صلوة یا نه و اگر فحص نکند نماز باطل است
یا آنکه در اثناء نماز ملتفت شود که حبوب محترمه در زیر پا هست و اخراج آن یا تبدیل مکان موجب قطع
صلوة است چکند و اگر شک نماید که آیا از حبوب محترمه مثل گندم است یا آنکه چیز دیگر است چکند و آیا نماز خواندن

بر روی آن حبوب

بر روی آن حبوب موجب بطلان صلوة است ولو از برای زارع دهقان و خبّاز که اجتناب از آن مشقت
داشته باشد و همچنین نماز گذاردن در محلی که احتمال بهم رسیدن قرآن در خلف مصلی باشد و آیا در این اشتغال
این موارد احترام واجب است یا آنکه هتک احترام حرام است جواب وجوب احترام معلوم نیست بلکه احترام است
هتک پس در صورت قطع بلا رجوع اگر هتک باشد نماز کردن مانعی ندارد و [illegible] بعض منزل است بر
صورتیکه هتک محسوب شود و در صورت احتمال و شک در اینکه گندم است یا چیز دیگر باشد و صلوة جایز است
نماز خواندن و مجرد بودن قرآن در خلف مصلی هتک نیست و با احتمال [illegible] مسئله ۵۴
در باب تیمم در مسح جبهه جبینین لازم است یا نه و اگر بخواهد مسح جبینین نماید با انفراج انگشت ابهام
صحیح است یا انضمام اصابع لازم است و اگر بعرض مسح که کفین باشد مسح جبهه نماید شک اینکه مسح
ظهر کف نیز باید صحیح است یا نه یا آنکه اصل کفین را بعد از مسح اعلی جبهه از یکدیگر منفصل نماید تدریج
تا موقوف با مسح حلقه جبینین حاصل شود صحیح است یا نه و اگر یک جبین با نصف جبهه را با کفین
منضماً یک مرتبه مسح نماید و نصف دیگر با جبین دیگر را در مرتبه دیگر مسح نماید صحیح است یا نه بعضی
از اکابر فقهای معاصرین رحمه الله تصریح فرموده اند با اینکه در مسح جبهه ملاحظه مسح اعلی
فالاعلی نسبت بمجموع اجزاء جبهه نشود نه نسبت بخصوص خصوص جزء است چنانچه در وضوء
صحیح است و لکن مدرک این فتوی معلوم نشد و بنا بر این مسح جبهه به دو مرتبه صحیح نخواهد بود با جمله
طرق مسح جبهه با استیعاب جبینین بیان فرمایند چون از فقهای معاصرین اطوار مختلفه دیده و شنیده
جواب مسح جبینین نیز لازم است بنابر احوط و باید تمام جبهه و جبینین مسح شود با فرض اینکه با انفراج
تمام مسح شود ضرر داشتن آن معلوم نیست و علی الظاهر فرق نباشد مابین اینکه بعرض کفین مسح
شود یا طول آنها و بالترتیب اگر مراعات الاعلی فالاعلی عرفاً بشود عیب ندارد و باید مسح بکفین
دفعةً باشد یعنی با هم پس متعاقباً صحیح نیست و باید تمام هر یک از کفین باشد ولو با اینکه بعض از
محل باید مسح شود و بعضی با آن و لازم نیست اجزاء هر یک بر تمام محل اگرچه احوط است و مراد از
مراعات الاعلی فالاعلی نسبت بمجموع اجزاء جبهه عدم اکتفاء بمسح هر یک از کفین متعاقباً پس
باید با هم کشیده شود و لازم این ملاحظه الاعلی فالاعلی نسبت بمجموع اجزاء جبهه است حاصل اینکه باید

سح شود قیمت مجموع کفایت باهم با مراعات الاعلی فالاعلی عرفا بر قسم تسویه زند او **مسئله** سهو در
حال تشهد شک نماید در اینکه آیا این تشهد نماز است تا تشهد سجده سهو است که بنا داشت اتیان کند
وجوبا یا احتیاطا و هکذا اگر در میان سجده شک نماید که آیا این سجده نماز است یا سجده سهو چکند دیگر اینکه
بعد از فراغ از نماز اگر در حال تعقیب مثلا یا بعد از آن شک نماید در اتیان سجده سهوی که بر او لازم بود آیا
شک بعد الفراغ است یا نه ج بنا بر این گذارد که تشهد یا سجدهٔ نماز است و نماز را تمام کند و بعد سجدهٔ
سهوی که بر او است بجا آورد و در حال تعقیب اگر شک کند که آیا سجدهٔ سهو را بجا آورده یا نه شک بعد الفراغ
نیست **مسئله** اخبار مالک یا ذی الید یا جولائی که بافندهٔ حریر است در خلط آن حجت است یا نه
و هکذا در اینکه از ماکول اللحم است و هکذا در لباس زربفت و اوانی ذهب و فضه ج مشکل است
آنچه ثابت است حجیة قول ذی الید است در طهارت و نجاست بلی اگر شک کند در اینکه حریر است یا نه
یا ذهب است یا نه و یا ماکول اللحم است یا نه اصل برائت جاری است و احتیاط لازم نیست **مسئله**
در باب مال مجهول المالک از عین و دین که از باب رد مظالم باید صدقه نمود اگر حکم این مسئله در شخص مشتبه
باشد که آیا صدقه باید به نیابت مالک اصلی باشد یا مالک فعلی که وارث مالک اول باشد یا مالک
در صورت طول مدت که مقطوع باشد موت مالک اول یا مشکوک باشد در چنین صورت احتیاطا
بقصد من یجب له التصدق فی الواقع شرعا و عند الله صدقه نماید کافی است یا نه و آیا صدقه از مالک
فعلی است یا نه ج ظاهر این است که صدقه از جانب مالک فعلی است لکن چون محتمل است
که از مالک اول باشد چون این نوع ایصالی است تا دوام که ممکن باشد ایصال بخصوصش مقدم
است بر ایصال بوارث و محتمل است از مالک فعلی باشد چون ظاهر قواعد است و محتمل است که
از خود شخص متصدق باشد خصوصا در لقطه که بعضی برآنند که بعد از یأس از مالک ملک خود
ملتقط است لکن جایز است تصدق کند و اگر مالک پیدا شد و قبول کرد اجرش برای او میشود بهتر بلکه
احوط است که تصدق کند بقصد ما فی الواقع یا بقصد قربت بدون قصد کسی و لذا در بعض اخبار است
بمن عنه التصدق شده است والله العالم **مسئله** محض مبادله و معاوضه مالی بدون قبیل
ثمن و مثمن مثل معاوضه فرس بفرس یا به بقر یا وجه نقد به نقد یا وجه نقد بحیوانی مثلا داخل

در عقد بیع است

در عقد بیع است یا آنکه عقد و معامله مستقله دیگر است غیر از بیع و آیا در آن شرائط بیع و لزوم ربا
ملاحظه میشود یا نه ج اگر قصد کند مثمنیت احدهما و ثمنیت دیگری پس داخل در بیع است و الا عنوان
مبادله و معاوضه که بلغت عجم سودا کردن باشد عنوان مستقلی است که بمقتضای العمومات صحیح بلکه
لازم است و آثار مشترکه مابین معاوضات از قبیل ربا بر آن مترتب است نه مختصه به بیع
**مسئله** وجه عدم قبول قول عادل حره با جهالة حوزش چه است و مانع از حجیت قول او
چه است و حال آنکه دعوای او فی نفسه بلا معارض است خصوص در غیر موارد قضا و حکومت که
تعلق بمال داشته باشد بلکه در بعض موارد میشود ادعا نمود که از قبیل ما لا یعلم الا من قبله باشد
با اینکه اخبار حاکم بحکم خودش قبول میشود و هکذا دعوای سیادت و فقر ج قاعدهٔ مسلم
دعوای مدعی بلا معارض و دعوای من لا یعلم الا من قبله محقق و ثابت نیست بلی در بعض موارد
مقامات از جهة بعض خصوصیات دیگر قبول میشود و قبول شدن اخبار حاکم بحکم خودش نیز معلوم
نیست و محل اشکالات خصوصا اگر در حالی باشد که مالک حکم نباشد باین معنی که از قوهٔ
اجتهاد افتاده باشد که شمول قاعدهٔ من ملک شیئا ملک الاقرار به نباشد و سماع دعوای سیادت هم
بمجرده ممنوع است و هم چنین دعوای فقر مع الطلاقه اگرچه در دعوای فقر مشهور بر قبول میباشند و
بر فرض قبول دفع بمقام بنداهو از جهة اختصاص او ببعض وجوهات خاصه والله العالم **مسئله**
آیا کتابت حجت است در اخبار باینکه حکم یا اذن از حاکم و در شهادت از شهود و در اقرار
از مقر و در اجازه از مالک فضولی و هکذا در اخبار بسیار امور یا نه ثم اینکه آیا وصیت و اذن
و اجازه و وکالت بکتابت ثابت میشود و تحقق میشود در صورت قطع بودن کتابت از
او چنانچه رسم است که غیاب و مسافرین از بلاد بعیده مینویسند ج کتابت من حیث
هی در هیچیک از مذکورات معتبر نیست چه در مقام انشاء و چه در مقام اخبار مگر آنکه معلوم
یا مظنون بظن معتبر شود که کتابت از او است با اینکه ایمن باشد از تزویر و اینکه مضمون آن مراد
جدی او است باین معنی که در مقام اخبار یا انشاء است در این صورت در همه مذکورات حجت و کافی است

بنا بر اقوی بلکه کتابت در مقام اخبار از انشاء حکم حجیت آن مشروط است که خود اخبار بحکم حجیت باشد
و حجیت آن محل اشکال است اگرچه اگر در زمانی باشد که میتواند انشاء حکم کند از باب قاعده
من ملک بعید نیست حجیت آن



متن شروط واقعه در ضمن عقد لازم مطلق لازم الوفاء میباشد یا خیر و بر فرض لزوم شک شرط وکالت که
تحقق عقد محقق باشد و لا یحتاج الی صیغة اخری ان عزله المشروط علیه انعزل ام لا صحیح بلی شرط در ضمن عقد
لازم لازم الوفاء است مطلق چه شرط باشد که عقد کافی در تحقق آن است چه غیر آن بلکه اقوی لزوم
وفاء بالشرط در ضمن عقد جایز است نیز غایة الامر اینکه چون شرط تابع عقدات است میتوانند عقد را
بهم بزنند با بهم زدن آن شرط نیز بهم میخورد و الا فما دام العقد باقیا یجب الوفاء بالشرط الواقع فیه لعموم
المؤمنون عند شروطهم و بنا بر این وکالت مشروطه در ضمن عقد لازم باطل نمیشود بلکه باقی است
تا اتیان العمل الموکل فیه یا تا زمان معینی که شرط کرده باشند بلکه از کلمات علماء استظهار میشود مفروغیت
مطلب بلکه از صاحب جواهر در باب رهن بر میاید که خلاف محقق نیست در خصوص این مسئله
و ظاهر عدم فرق است ما بین مقامات قال المحقق و اذا اشترط المرتهن الوکالة فی العقد لنفسه
او لغیره او وضع الرهن فی ید عدل لبیعه صح و لزم و لم یکن للراهن فسخ الوکالة علی تردد و قال فی
الجواهر وفاقا للمشهور بین الاصحاب نقلا و تحصیلا بل عن السرائر نسبة الخلاف فیه الی اهل الخلاف
مشعرا بعدمه بیننا و لعله کذلک فانی لم اجده الا من الشهید فی اللمعة بناء منه علی ما سمعته من مذهبه الی آن
قال بعض الغریب قول المصنف فیه علی تردد و انما وجه دعوی اینکه وکالت از عقود جایزه است پس باید
بتواند او را عزل کند و لذا مبرهن بعد ما باطل میشود مدفوع است بانکه آنچه مسلم است از جواز وکالت
صورتی است که شرط در ضمن عقد نباشد چون مقصود از شرط وکالت مستمره است نه مجرد حدوث
آن فی الجملة و اگر صریحا ذکر کنند و بگوید بشرط اینکه تا یک سال مثلا وکیل باشد پس امر واضح است
زیرا که مقتضای لزوم شرط این است که در تمام مدت مذکوره وکیل باشد و لازم آن این است که
انعزال منعزل نشود و این بیان حاجت نیست بانچه از جواهر استظهار میشود از اینکه مراد از شرط وکالت
شرط بیع است وکالة و این معنی غیر نفس وکالت است پس باید بعزل منعزل نشود قال ان الوکالة

مقوض

وان كانت من العقود الجايزة بالذات لكن لا باس بلزومها من جهة العارض كالشرط ونحوه فلهذا ودعوى انه بغير
لذلك يدفعها فرض كون المراد منه البيع وكالة فهو كالصريح باشتراط عدم العزل لان المراد مطلق حصول الوكالة
بها وان عزل بعد ذلك زيرا كه كفايت ميكند در لزوم وعدم تاثير عزل اينكه مشروط حصول وكالت است
در تمام ان مدت اگرچه برگشت ان بشرط عدم عزل يا شرط بيع وكالتا نباشد با اينكه عدم تاثير عزل در
صورتى كه مشروط عدم عزل باشد معلوم نيست وايضا اگر برگردد ان باشتراط بيع وكالة باشد لازم ان
اين است كه بيع واجب باشد بمقتضى الشرط وحال انكه واجب نيست واگر مراد اشتراط جواز بيع وكالة
باشد اين در معنى خود وكالت است پس اگر اشكال وارد نباشد باين دفع نميشود حاصل اينكه وكالت اگر
از روى شرط باشد لازم است وانچه جايز است وكالت عقديه است ودعوى اينكه بعض وكالت قابل
لزوم نيست كافى نيست پس وكالت مشروطه در ضمن عقد لازم بعزل باطل نميشود بلكه بطلان بموت موكل نيز
درين قسم از وكالت معلوم نيست اگر دعوى عدم خلاف شده است بر بطلان ان مثل بطلان بموت
وكيل بطلان بموت وكيل معلوم است چون محل باقى نيست واما بطلان بموت موكل پس معلوم
نيست وهمچنين جنون او ودعوى خروجه عن قابلية الاستنابة بالموت والجنون ممنوعة فان الوصاية ايضا
استنابة بعد الموت ولا اشكال فيها فيعلم من ذلك تحقق القابلية ولذا در جواهر در باب وكالت تعليل
فرموده است بطلان بموت وجنون موكل را باجماع نه بعدم معقوليت اگرچه در باب رهن دعوى
عدم معقوليت كرده است هذا كله اذا كان المشروط الوكالة بنحو النتيجة واما لو اشترط في ضمن العقد
ايقاع عقد الوكالة فلا اشكال في وجوب العمل بمعنى ايقاع عقدها لكن هل يكون لازمة بشكل التى او
لا وجهان من ان الشرط هو ايقاع العقد وقد حصل ومن ان المراد ولو من جهة القرائن ارادة التوكيل ولا لازم
الذى لا يعزل فيه فكانه اشترط عدم العزل ودعوى ان ذلك لا يقتضى عدم تاثير العزل غاية الامر انه ان عزل
فعل محرما مدفوعة بانه لو سلم انه في معنى اشتراط عدم العزل فمقتضى عموم وجوب الوفاء بالشرط
عدم التاثير لان مقتضاه ترتب اثار الوكالة بعد العزل ايضا نظير ما قلنا في التمسك بعموم اوفوا بالعقود
لاثبات عدم تاثير الفسخ لكن الانصاف انه مشكل فلا وجه الا ان يكون الشرط المذكور بملاحظة القرائن
راجع الى اشتراط ايجاد عقد الوكالة وبقائها الى اخر المدة فكانه اشترط امرين احدهما ايقاع عقد الوكالة

والاظهر بقاء

والاظهر بقاء ويكون الوكالة الى زمان كذا نظير شرط النتيجة فبالنسبة الى الامر الثانى يرجع الى القسم الاول الذى ذكرنا
انه لازم ولا ينعزل بالعزل هذا غاية ما يمكن من التوجيه لكنه ايضا مشكل اذ لا نسلم انه يرجع الى اشتراط امرين
هذا واما بطلان هذا القسم يعنى الوكالة العقدية المشروطة في ضمن العقد بالموت والجنون فقد يتخيل انه
موضع وفاق وانه مما لا ريب فيه فعن الجواهر في باب الرهن بعد ما نفى تاثير العزل في هذا القسم القسم
الاول قال نعم لا ريب في جريان ما في احكام الوكالة عليها كالفسخ بالموت والجنون ونحوهما و
نحو ذلك مما كان دليله شاملا للوكالة المشروطة في عقد لازم وغيرها لكون كل منهما وكالة ولم يعد
الشرط المذكور الا كونها لازمة من المشروط عليه بمعنى عدم جواز فسخها منه باعتبار وجوب الوفاء بالشرط
لا غير ذلك من احكام الوكالة انتهى لكن يمكن ان يقال اذا كان مرجعها الى اشتراط الوكالة الباقية الى
مقتضاه عدم تاثير العزل كذلك مقتضاه بقاؤها ولو بعد موت الموكل او جنونه والقدر المسلم من
الاجماع على بطلان الوكالة العقدية بالموت او نحوه انما هو ما لم يكن حقا لازما للمشروط له والله العالم
مسئله در ضمن عقد لازم شرط ميكند كه هرگاه مستحقا للغير برايد مبيعى كه در عقد سابق بايع منتقل نموده عوده الى
تا سال پنجاه تومان مشغول ذمه باشد از براى مشترى وهمى بايع او بعد از ظهور استحقاق غير
وبيع در مدت مزبوره مشروطه مشروط عليه مشغول ذمه ميشود يا خير واگر فوت شود مشروط عليه
از تركه او حق دارد كه مشروط له بردارد يا خير ج بظاهر مشروط له مذكور است وعند وجه
مستحقا للغير ذمه مشروط عليه مشغول ميشود وبا فوت او بايد از تركه او اخراج شود مثل ساير ديون
على مشروط له بدون اذن ورثه نميتواند بردارد مگر اينكه مطالبه كنند يا جاهل باشد كه درين
صورت ميتواند از باب تقاص بردارد لكن احوط استيذان از حاكم شرع است مسئله در ضمن
عقد لازم زيد بر عمرو شرط ميكند كه در صورت فوت من از حال الى پنجاه سال شد در ظرف دو سال
بعد از فوت من ده تومان صوم وصلوة ده تومان مظالم وده تومان زكوة احتياطا از براى من بدهد
او يا عمرو مشغول ذمه ميشود پس تومان با همان حقى برا و لازم است تا فيما ورثه مشروط له هرگاه امضا
ننموده باشند ومشروط له تركه ديگر نداشته ميتوانند ادعا نمايند كه در ثلث اين سى تومان مال الميت بانه
ج در صورت مفروضه ذمه عمرو مشغول ميشود بتحصيل اعمال مذكوره نه بدل مبلغ سى تومان وبايد از
عهده برايد وظاهر اين است كه اين از باب وصيت نيست كه در زائد بر ثلث محتاج باجازه وارث
باشد پس اگر مالى ديگر نداشته باشد نيز واجب است تحصيل اعمال مذكوره ووارث سلطنت نميرسد كه بگويند

دو ثلث و جه سوم من بعد یا حصه ثلث عمل ما الزم است چه مفروض این است که ملکیت میت منجر است که تا سبب
انتقال بوارث نیست چرا که از برای او مالیتی بدان او بود مالک است بر فرض مشروط علیه عمل از برای میت
نظر اینکه کسی شرط کند بر کسی کسی سنجد سال پس کسی اگرچه عملی است که مالیت دارد و در مقام هم لکن از برای
مشروط له مالیتی بدان او بود بمعنی اینکه نفعی و بنوعی عاید او بشود و نهایة الامر مالک است وارث مشروط علیه عمل را از
برای میت سال بلی اگر بنحو تعدد مطلوب بود باین معنی که شرط کرده بود که برای آن بدهد یا معادل آن اعمال
مذکوره سال تحصیل کنند و آن را از برای میت بدهد یا بکند ممکن بود که گفته شود که نسبت مطلوب دوم
برگشت آن بوصیت مال یا عمل است لکن نه چنان است بلکه مشروط امر واحد است بنحو التقیید با اینکه
بر فرض اینکه از باب تعدد مطلوب باشد هر دو مطلوب بنحو شرط است و این مثل این است که شرط
کند که سی تومان از مال او بعد الموت مال فلان باشد و مثل این حکم وصیت ندارد بلکه باید از
اصل مال خارج شود اگر از باب تعدد مطلوب باشد و مطلوب اول شرط در ضمن العقد باشد و
مطلوب دوم از باب شرط نباشد بلکه سفارش خارج باشد از باب وصیت میشود و معلوم است
که شرط مفروض بر فرض تعدد مطلوب نیز راجع باین نیست ثم بر فرض اینکه مرجع آن بوصیت باشد
ممکن است گفته شود که ظاهر کلام او این است که امور مذکوره براو واجب است و لو از باب احتیاط
پس نسبت بزکوة و نظایر آن از باب وصیت بواجب مالی است و آن از اصل مال خارج است بلکه
وصیت بصوم و صلوة واجبه نیز ممکن است ادعا شود که از اصل است اگرچه خلاف مشهور است
لقوله صلعم دین الله احق ان یقضی مضافا الی عموم ما دل علی وجوب العمل بالوصیة خرج غیر الواجبات
فی کونها من الثلث و بقیت هی تحت العموم و ان کانت غیر مالیة بدنیة و تمایلنا ظهر فی کلام
القمی اعلی الله مقامه حیث انه فی غیر موضع من اجوبة مسائله صرح فی نظیر السؤال المذکور بانه من باب
الوصیة و انه یخرج من الثلث از آن جمله در صورتی که وجهی بکسی هبه کرده باشد و آن شخص در عوض آن
قرار داده بعهده که مدت بیست سال صلوة و صوم بجهة او استیجار نماید یا خود بعمل آورد فرموده است
ظاهر این است که شرط صحیح است و از باب وصیت میشود و معاوضه و وصیت بحمل واحد بعمل
آمده است پس گویا گفته است که من مال خود را بتو بخشیدم که در عوض آن بیست سال عبادت بکنی یا بکنی و آن

بیست سال

بیست سال را از برای خودم بکنی بعد از وفاتم و هر گاه ما بین مواهبه و وصیت تحقق شده از ثلث معتبر است و دو ثلث وارث
متعلق زائد بر ثلث است از آن عمل مشروط له از اجرت المثل آن پس دو ثلث آن عمل را میتوانند از بازار
غیر قرار داد بدهد و میتواند وصیت کند که مشروط علیه از برای خویش بعد الموت عمل آورد و هم فرموده است در صورتی
که هبه کند ملک خود را به پسر خود و شرط کند که یک ثلث آن ملک بدختر او بدهد بعد الموت و در مسئله علاوه ایراد دو اشکال
کرده است بر صحت شرط مذکور و جواب داده است از آن دو اشکال اینکه از خواص شرط اینکه
این است که بر فرض اینکه مشروط علیه بآن عمل نکند از برای مشروط له خیار فسخ باشد و ایضا از خواص شرط
این است که بر مشروط علیه واجب است عمل بآن و اگر نکند مشروط له میرسد که او را اجبار کند بر آن
و این دو خاصه در حال حیات مشروط له ثابت نیست و ثبوت آنها از برای میت نیز بی معنی است چرا که او را
قدرتی نیست و احکامی متعلق باو نمیتوانند شد و وارث او هم بالذات مستحق این معنی نبود
حق ثابتی از برای مورث او نبوده تا بوارث او منتقل شود و حاصل جواب او از اشکال دوم اینکه چون بسبب
شرط بر مشروط علیه واجب شد عمل بشرط این در حکم دینی میشود از برای مشروط له بر او و بعد از موت بوارث
میرسد و حاصل جواب از اول اینکه اگرچه خیار فسخی در حال حیات نبود لکن ممکن است گفته شود که اصل
در خیار اشتراط این است که اصل بقاء ملک مالک است بکمال خود و قدر مسلم از انقطاع سلطنت او
صورت عمل بشرط است پس در صورت عدم عمل انقطاع حق مشروط له از آن ملک ثابت نشده پس
آن حق بوارث میرسد و لذا اگر معصوبی حیوة بعد عدم وفای او بشرط از اول امر حق خیار از برای او ثابت
و این منتقل میشود بوارث و انت خبیر بما فی الاشکال و الجواب اما اول پس بجهة اینکه لهوین این دو
از خاصه شرط بر وجهی که از عدم این دو معنی شرط صورت نیابد و محقق نشود معلوم نیست بلکه ترتب این
دو با بنحوی مانع است و الا معنی شرط محقق میشود با عدم ترتب این دو نیز و لعبارة اخری از احکام
شرطند نه داخل در حقیقت آن و اما جواب پس جواب از دوم صحیح است لکن جواب از اول بوجه مذکور
تمام نیست چرا که حق خیار در حین تخلف بعد آنچه نه از حال عقد و لذا اگر فسخ کند بعد بالکل قبل از
ظهور زمان عمل بشرط حکم بصحت آن فسخ نمیشود اگرچه بعد عمل بشرط نکند با اینکه صاحب این شعبه نیست بلکه
ممکن است گفته شود که حق الشرط که از برای مورث بود که لازم آن ثبوت خیار بود عند التخلف آن حق الشرط

منتقل میشود بوارث پس اگر بعد از موت مورث مشروط علیه عمل نکند بشرط وارث خیار فسخ پیدا میکند والله العالم
دو عوض اینکه حق الشرط چیزی نیست که بوارث منتقل شود بلکه بعد از تمامیت عقد و شرطیت الا حکم شرعی بوجوب
اعمال مذکوره بر مشروط علیه و عند التخلف حق الخیار حادث میشود و مفروض این است که در ما نحن فیه
فیه تخلف بعد الموت است و میت قابل خیار داشتن نیست پس پیش از تخلف حقی ثابت نیست
که منتقل بوارث شود و بعد از آن مشروط له قابل نیست از برای ثبوت حق و ثبوت از برای وارث
فرع ثبوت از برای مورث است مدفوع است بمنع عدم ثبوت حق قبل التخلف کیف و الا لزم
عدم جواز اسقاط حقه من الشرط مع انه لا اشکال فی جوازه فان قلت ان معنی اسقاطه ابراء ذمة المشروط
علیه من العمل الواجب علیه و الا فلیس هنا حق اخر وراء وجوب العمل له حتی یسقط بالاسقاط قلت
ان کان مجرد وجوب العمل له کافیا فی صحة الاسقاط لزم فیما لو اشترط العمل لغیره ان یکون امر الاسقاط
بید ذلک الغیر کما اذا اشترط خیاطة ثوب زید فانه یجب بمقتضی الشرط ایجاد الخیاطة لزید مع ان
امر الشرط بید الشارط لا بیده فلو اسقط الشارط حق الشرط الذی هو خیاطة ثوب زید سقط و لو
اسقطه زید لا یسقط فظهر ان حق الشرط امر وراء وجوب العمل له وان شئت فقل ان الشارط مالک
للعمل له او لغیره علی المشروط علیه و هذا معنی حق الشرط و من المعلوم ان ملکیة العمل غیر الوجوب التکلیفی
علی المشروط علیه ولا یتفاوت الحال بین ان یکون فائدة العمل راجعة الی الشارط کما اذا اشترط خیاطة
ثوبه او الی غیره کما اذا اشترط خیاطة ثوب زید او کنس المسجد ففی التقدیرین هو مالک لتلک العمل
علی المشروط علیه و هذا المعنی ثابت قبل التخلف و بعده ففی مقامنا نقول ان المیت لما کان مالکا للعمل
له علی المشروط علیه و بموته ینتقل ملکیة العمل له الی الوارث فبالتخلف یحصل للوارث الخیار لمکان عدم
وفاء المشروط علیه بحقه المنتقل الیه من المیت فظهر ان منع ثبوت حق للمشروط له بالشرط قبل التخلف
فی غیر محله غایة الامر ان حقیقة هذا الحق ملکیة الشرط بمعنی المشروط الذی هو العمل نعم هذا اذا کان الشرط
من باب شرط السبب لا من باب شرط النتیجة و اما فی شرط النتیجة فلیس وراء تلک النتیجة بشرطها شیء و معه لا
یتصور التخلف ایضا فاذا اشترط فی العقد ان یکون له الخیار او یکون له علی المشروط علیه درهم
مثلا فبعد تمامیة العقد والشرط لیس الا ثبوت الخیار او اشتغال ذمة المشروط علیه بدرهم ولا یتصور
فیه التخلف لان المشروط قد حصل بتمامیة العقد ولیس للشارط بعد حق الشرط ولذا لو جعل الخیار

لاجنبی

لاجنبی یکون امره بیده بید ذلک الاجنبی و کذا لو اشترط اشتغال ذمة المشروط علیه بدرهم لزید فلیس له اسقاط الشرط من زید بل لزید اسقاطه
ابراء ذمة المشروط علیه من ذلک الدرهم و اما الشارط بعد الشرط یصیر اجنبیا ثم علی تقدیر تسلیم اینکه قبل از تخلف
حقی نیست و اینکه بعد از تخلف خیار حادث میشود ممکن است گفته شود که چون مقتضی این خیار که شرط باشد در
زمان حیات مورث موجود شده این خیار حادث منتقل میشود بوارث نظر باینکه بعد الموت حالا از برای است
حادث شود بسبب مقتضی که در زمان حیات موجود شده که منتقل میشود بوارث در ذمه قابلیت بوجود مقتضی
حال الحیوة نیز نیست بلکه وجود سبب ملکیة حق بعد الموت نیز موجب انتقال بوارث است پس تقدیر
میشود ملکیت میت ثم منتقل میشود بوارث با اینکه ممکن است منع عدم قابلیت میت از برای ملکیت مال
یا حق کما لا یخفی پس انما حقیقة منتقل میشود بمیت و بعد بوارث یا در مانند کلام در اینکه حق الشرط که
بوارث میرسد یا میتوانند آن را اسقاط کنند بعوض یا بلا عوض نسبت بتمام متعلق یا بمقدار ثلث از آن
یا نه مقتضی روایات متقدمه این است که بتوانند چرا که حال او مثل خود میت است کما اینکه خود
میتوانست او نیز میتوانند و اینکه مصرف علی میت است ضرر ندارد بصحت اسقاط مثل شرط خیاطه
از برای اجنبی که منفعت شرط راجع بغیر صاحب حق است و او میتواند اسقاط حق خود کند بلکه در این
فرض که شرط کرده باشد خیاطه از برای اجنبی را کما اینکه خود شارط میتوانست اسقاط کند بوارث منتقل میشود
الظاهر اشکالی در جواز اسقاط وارث نباشد و ممکن است گفته شود که آنچه منتقل بوارث میشود
مجرد حق المطالبه شرط است الا آنکه چون مالک عمل میت است و وارث نمیتوانند بلا اسقاط
کند و ممکن است فرق مابین مقدار ثلث و زائد لکن اظهر اول است خصوصا بنابر آنچه مذکور
شد که حق الشرط در حقیقت مالک بودن عمل است نه مطلب ثابت وراء آن و متفرع از آن پس
بعد الموت مالک عمل وارث میشود غایة الامر اینکه عمل را از برای میت است پس در حال حیات
میت مالک عمل است و مصرف آن و بعد الموت مالک وارث است و میت مصرف آن
پس امر با وارث است مسئله یک عقد مصالحه که واقع شد بین دو برادر مثلا به صیغه
بانه شد آنکه بعد از تعیین بگوید صالحتک عن الدار المعلومة و منافع الدکان المزبور و اسقاط حقوقک منی بکذا علی
ان تفرد ابو ... اینکه از برای مجموع یک عوض قرار داده که ساقط شود ابوه و معلوم نبود

حصهٔ هر یک از عوض هم ضرر ندارد بلکه اگر جمع کند ما بین بیع و اجاره بصیغهٔ واحده و عوض واحد نیز غالباً هم صحیح است
مثل اینکه بگوید بعتک الدار و آجرتک الدکان بکذا و او بگوید قبلت و عدم معلومیت ثمن در بیع و عوض در
اجاره مضر نیست چون مناط معلومیت مقدار عوض مجموع است نظر باینکه بفروشد مال خود و مال غیر را
بصیغهٔ واحده و عوض واحد بلکه محقق در شرایع در باب نکاح فرموده است یجوز ان یجمع بین النکاح
والبیع فی عقد واحد ویقسط العوض علی الثمن ومهر المثل ولو کان معها دینار فقالت زوجتک نفسی و
بعتک هذا الدینار بدینار بطل البیع لانه ربا وفسد المهر وصح النکاح اما لو اختلف الجنس صح الجمیع و قال
فی موضع آخر ویجوز ان تزوج امرأتین بمهر واحد ویکون المهر بینهن بالسویة وقیل یقسط علی مهور
امثالهن وهو اشبه و در جواهر نفی وجدان خلاف کرده است در جواز جمع امرأتین یا اکثر در عقد واحد
و جواز قرار دادن مهر واحد برای امرأتین را اسناد باکثر داده است قال بل صریح بعض و ظاهر آخرین
عدم الفرق فی ذلک یعنی فی جواز جمع المرأتین فی عقد واحد بین اتحاد الزوج و تعدده کما لو قال شخص
زوجت فاطمة زیداً و هنداً بکراً فقالا قبلنا قد قلت و المراد باتحاد العقد اتحاد الایجاب و قبوله او احدهما
فتعدده یکون بتعدد الایجاب و قبوله و مع ذلک یمکن اجتماع البیع والنکاح و غیرهما من العقود بعقد
واحد فضلا عن جمع المنقطع والدائم بان یقول بعتک العبد و آجرتک الدار و زوجتک فاطمة بکذا
فیقول الرجل قبلت کل ذلک لاطلاق الادلة و عمومها من الامر بالوفاء بالعقود و غیره انتهی
و بالجمله اشکالی در جواز مفروض سؤال نیست چون مفروض این است که جمیع داخل در یک عنوان
میباشند که صلح باشد و مالکین هم متحد هستند بلکه جمع دو معامله بعوض واحد نیز با اتحاد مالکین صحیح است
اما با تعدد مالکین مثل امرأتین در مهر و مالکین در بیع یا در بیع و اجاره پس صحت آن بی اشکال
از جهت جهل بحصهٔ هر یک چنانچه نقل شده است از شیخ در خلاف که منع فرموده است هر گاه بیع مال دو
مالک بثمن واحد در صورتی که اشتراک بر وجه اشاعه باشد از جهت جهالت لکن اقوی تفصیل است
ما بین اینکه آن جهالات موجب غرر باشد یا نباشد پس در صورت دوم صحیح بدون القدر المتعلم
من البطلان مع عدم العلم بالعوضین فی غیر صورة لزوم الغرر مهما اذا لم یکن المجموع ما وقع علیه المعامله معلوما فتدبر

سؤال تعریف کافر حربی را بیان فرمایید جواب من عدا اهل کتاب مثل یهود و نصاری
و من له شبهة کتاب مثل مجوس کفار حربیند چون بت پرست و آتش پرست و آفتاب
پرست و مشرکین و امثال اینها و هم چنین اهل کتاب اگر بشرایط ذمه عمل نکنند داخل میشوند
در حربی مگر آنکه در امان مسلمین باشند سؤال ذوی الارحام کیانند جواب ذوی الارحام
یعنی خویشان نسبی رحم بمعنی قرابت است که خویش نسبی باشد و ظاهر این است که مدار
بر صدق عرفی قرابت است و کسی که در شرع برای او نرسیده است بالا در حرمت است در باب
صله رحم که از او سؤال میشود که تا چند پشت رحم است و میشود منزل بر مبالغه باشد و آن
این است ما هم اینکه رحمی که در باب ارث موضوع حکم است و هم چنین صله آن
واجب و قطع آن حرام است در باب هبه از هبه باو کسی چیزی را لازم است اگر رحم
عین آن باقی باشد مراد از او مطلق خویش نسبی است که در عرف منسوب بخویش محسوب
باشد و بخویشی معروف اگر چه بسیار دور باشد و فخر محقق در ایضاح نسبت بعلما از ثبوت نقل
است که با هر نکاح او حرام باشد و این قول وجهی ندارد قال فی الجواهر فی باب الهبة
والمراد بالرحم بالرحم فی هذا الباب و فی الصلة و غیرهما مطلق القرابة المعروف بالنسب
وان بعدت لحمته و جاز نکاحه و فی المسالک انه موضع نص و وفاق مضافا الی انه
اولی الارحام والصلة قد عرفت وغیر ذلک مما یقتضی ظهور اختصاصه بمن یحرم نکاحه
شاذ مطرح ما عرفت انتهی و اگر وقف کند از برای ارحام یا اقربای خود یا
وصیت کند هم چنین مدار بر عرف است نه بعض در باب وصیت گفته اند
که تا آخر پدری که در اسلام دارند خویش میباشند قال فی نهج و اذا اوصی لقرابته

قرابته كان للموروثين بمنزلة مصيراً في العرف وقيل كان لمن يتقرب اليه في اخرابه والام
في الاسلام وهو غير مستند الى شاهد واز اكثر فقها نقل شده است كه خويش تا چهار پشت است
و بعضی گفته اند مرتب مخصوص است بوارث و بعضی گفته اند مخصوص است به محرم و في
الجواهر ما هو المعهود القائم و در معراج السعاده گفته به انكه مراد از رحم كه صله آن
واجب و قطع ان حرام است هر خويش نسبی است كه بخويشی معروف باشد اگر چه نسبت
بسيار دور باشد و محرميت در ميان نباشد انتهى سؤال اگر زنی دو پسر داشته باشد
كه پسر دو از او پير باشد يه زنی پسر و ايا پسر پير با پيرارث پسر دارد يا نه جواب
نميبرد با وجود پيرارث نميبرد سؤال اگر مسلمی دختر كافری را كه خويش و قوم جماع
نداشته باشد ببرد و نگاه دارد و تربيت كند ايا بعنوان قهر حكم كنيز ميتواند برد و جماع كند
جواب اگر ان دختر كافر حربی باشد چون بت پرست و افتاب پرست يا از
اهل كتاب باشد و شرايط ذمه عمل نكنند ميتواند او را استرقاق كند لكن بايد به قصد
استيلاء و تحت اليد اوردن برد و نگه پس به مجرد انكه از خانه او باشد مع الاطلاق
كفايت نكند بلكه اگر برده و استيلاء و سلطنتش منع از هر جا رفتن داشته باشد كفايت
ميكند با قصد استرقاق چون فرق نيست كه استيلا و بقهر و غلبه باشد يا بحيله و
دزدی لكن باحتياط از باب بهتر احوط بلكه اقوی لكن جواز وطی او موقوف است
بر انكه كتابيه يا مجوسيه باشد يا او را مسلمان كند چون وطی غير اين سه قسم از كفار
جايز نيست به نكاح دوام و نه به انقطاع و نه بملك سؤال تكلم زبان فرنگی والفاظ
جايز است يا نه جواب مجرد تكلم ضرر ندارد مگر انكه مفسده از جانب ديگر بر ان
مترتب شو

مترتب شود مثل تقويت شوكت كفر يا سستی اسلام از جهت حضور ايشان يا مستلزم بودن
نجس خوردن يا پوشيدن در نماز و مثل اينها سؤال از نوكری فرنگی روپيه فراهم اوردن
از ان حج و زيارت كردن چگونه است جواب نوكری فرنگی بمعنی التزام اطاعت ايشان
كه موجب تقويت شوكت ايشان است حرام است و پولی كه از اين راه تحصيل كند حرام است
بلی اگر عملی از اعمال مباحه چه را اشخاص بكند كه موجب تقويت شوكت نباشد حرام نيست
و در صورت اولی از باب استنقاذ مال كافر حربی اگر حربی باشد مبتدا ملك [illegible] نمايد و از ان
حج و ساير اعمال بجا اورد و لكن بايد خمس ان را بدهد چون از جمله غنائم است كه بايد تجارت
خمس از ان بدهد بدون معرض حول سؤال با اطلاق ايه حرمت ربا در قران دليل بر جواز
ان در كافر چيست جواب بلی ايه مطلق است الا اينكه در چند موارد در اخبار مستثنی
شده است و اجماع بر جواز ربا در ان قائم است از جمله ميان پدر و فرزند و ميان اقا
و بنده و ميان زوج و زوجه دائمه و از جمله ميان مسلم و كافر حربی نه مطلق كافر و دليل
بر استثنا در اين موارد اجماع است و بعضی اخبار مثل مرسل صدوق قال رسول الله صلی
ليس بيننا و بين اهل حربنا ربا ناخذ منهم الف درهم بدرهم ولا نعطيهم و دو كافر ذمی را
نفی كرده است و ضعف ان بشهرت و عمل اصحاب منجبر است لكن بايد مسلمان اخذ فضل
نمايد يعنی ربا بگيرد نه كافر و اگر كافر ذمی باشد اقوی عدم جواز است چنانچه مشهور است
لكن بعضی در ذمی نيز جايز دانسته اند كه پس ان را و بعضی گفته اند كه ربا مابين كافر حربی
و مسلم هم حرام است و انكه جايز است از باب استنقاذ مال كافر حربی است و لهذا بحث
و مظهر الثمر فيما لو قصد التغذی باب ارباب لذخی باب الاستنقاذ سؤال

در امامت رسول مسلم و کافر جن و انس همه را خلیفه یا محقق است بر مسلم جواب ظاهر خصوص
مسلم است چنانچه در مجمع البحرین فرموده و امة کل نبی اتباعه و من لم یتبع دینه و ان کان
فی زمانه فلیس من امته و از جمله از اخبار روایات منقول است بل گاهی اطلاق میشود
بر جمیع حق الکف روایع الاطلاق هم بر حقیقت است چرا که کل جماعة یجمعهم امر اما دین
واحد او دعوة واحدة او طریقة واحدة او زمان واحد او مکان واحد سؤال
اگر مقلد عمل بفتوای مجتهد خود نمود لکن آن مجتهد خطا کرده باشد آیا مجتهد معاقب است یا مقلد
یا هر دو جواب اما مقلد پس معذور است و اما مجتهد پس اگر تقصیر و مسامحه در اجتهاد و جهد
نکرده او نیز معاقب و ماخوذ نیست سؤال آیا ائمه صلوات الله علیهم متعه کرده اند یا نه
جواب در این مطلب خبری دیده نشده است مگر آنچه از صفیه نقل شده که در رساله متعه
فرموده روی ابن بابویه باسناده الی علی انه تزوج امراة بالکوفة من بنی نهشل متعة
و هم چنین نقل کرده است متعه کردن حضرت قال روی ابو الفضل الشیبانی باسناده الی
الباقر ان عبدالله بن عطاء المکی سئله عن قوله تعالی و اذ اسر النبی الایة فقال ان
رسول الله صلعم تزوج بالحرة متعة فاطلع علیه بعض نسائه فاتهمته بالفاحشة فقال له
رسول الله صلی الله علیه و آله انه لی حلال انه نکاح باجل فاکتمیه فاطلعت علیه بعض
نسائه دیگر در خصوص سایر ائمه دیده نشده است لکن بعید نیست که با این کثرت
الترغیب و ثواب های بسیار متعه نکرده باشند چگونه نمیشود با اینکه حضرت صادق ع میفرماید
انی لا حب للمؤمن ان لا یخرج من الدنیا حتی یتمتع و لو مرة و ان یصلی الجمعة فی جماعة
و باز میفرماید المتعة والله افضل من الحج و باز میفرماید به محمد بن مسلم [illegible] له

لا یخرج من الدنیا

لا یخرج من الدنیا حتی یحیی السنة و فرموده باسماعیل ابن فضل فاشی و ان کنت مستغنیا فانی
احب ان تحیی سنة رسول الله صلی الله علیه و آله چگونه میشود که ذی حق احیای سنت رسول صح
ننموده باشند و شاید عدم اظهار آن از جهت تقیه است سؤال بکر بی‌پدر میداند
که پدرش بر قبول او بعقد زن خاص چندان ناراضی شد که حین حیوة خود جمیع اموال خود را
به برادر زاده مصالحه کرده و نصیب بکر ناقص را نمود بار قطعیین نفع و نقصان مالیه و دنیا و به خود
تمیز داده بعقد زن خاص که مجلب مصلحت مر پدر موجب ناراضی بودن و آن دختر شخص
پدر است ارتکاب آنها و با این سبب پدر را از او رسانید پس ناراضی بودن پدر با این
چنین سفه مذکور با وجود حرمت باعث بطلان نکاح خواهد شد یا نه جواب
اگر پسر مذکور قوه نفع از نقصان و ملکه فرق مابین منفعت و مضرت خود دارد و سایر اعمال
و افعال او بر وفق رویه عقلا و طبق طریقه ایشان میباشد و میفهمد که مصالحه کردن
پدر اموال را با سایر ورثه موجب ضرر او است و مع ذلک بملاحظه جهتی از جهات
و خصوصیتی از خصوصیات و غرضی از اغراض عقلائیه اگر چه آن غرض خلاف شرع
باشد نکاح آن زن را اختیار میکند و رفع ید از آن منفعت کرده چشم از آن مقدار
ارث میپوشد مجرد این حکم لسفاهت است و موجب فساد نکاح او نمیشود با فرض اینکه بقیه
اعمال او مطابق رویه عقلا اگر چه مطابق بعضی فساق ایشان باشد بلی اگر قوه ممیزه منفعت
از مضرت ندارد و نوعا فرق مابین خیر و شر خود نمیگذارد و لهذا نمیفهمد که منفعت میشود
که مصالحه پدر اموال خود را به بقیه ورثه و ناراضی بودن او موجب ضرر او است در این
صورت نکاح او با عدم اذن و رضای پدر علاوه بر حرمت فساد هم دارد و باطل است والله العالم

سؤال شخصی چنین سفیه باشد که در نفع و نقصان مالیه دنیاویه ابای خود تمیز ندهد و با وجود آن مخالفت
و ناراضی پدر شخصی زنی را برای نکاح خود تخصیص کند که دختر دشمن پدر است و موجب عقوق بسبب
این چنین عقوق و سفه با وجود حرمت نکاح باطل و فاسد هم خواهد بود یا نه و بر صحت این چنین
عقد نماید نکرده پسر را از آن زن مفارقت واجب و مواصلت حرام خواهد بود یا نه جواب
اگر سفاهت آن پسر محرز و معلوم بوده باشد البته نکاح او بدون اذن و رضای پدر باطل است
خصوصا با نهی او ولکن مجرد ناراضی بودن پدر و عقوق و ایذاء او موجب سفه و بطلان
عقد نیست با فرض اینکه معاملات و داد و ستد و سایر اعمال و افعال او مطابق روش
و رفتار نوع عقلاء و از روی اغراض عقلائیه باشد اگرچه مثل اغراض فساق از عقلاء
منبعث از شهوات نفسانیه و مخالف شرع بوده باشد که مخالفت پدر بلا اشکال حرام است
و عقوق او موجب سخط پروردگار عالم و باعث خسران دنیا و هلاکت در آخرت است
و بر آن پسر واجب است که اطاعت پدر را اهم مهام و الزم لوازم و اوجب فرایض
خود داند و اگر چنین نکاحی را کرده باشد و این حرام را مرتکب شده باشد اگرچه صحیح است
لکن با فرض مذکور در سؤال البته نیست که واجب باشد مفارقت و طلاق دادن او
آن زن را والله العالم سؤال فرق میان نکاح حرام و باطل چیست و احکام هر دو
چیست و اولاد نکاح حرام حلال زاده خواهد بود یا نه فقط جواب در نکاح حرام که
باطل نباشد مثل اینکه مخالفت پدر باشد یا مخالفت نذر یا عهد یا قسم و نحو اینها باشد اصل نکاح
کردن و عقد جاری نمودن حرام است ولکن جمیع احکام زوجیت بر آن مترتب است از
توارث و ثبوت مهر المسمی و حلیت مقاربت و لحوق ولد و وجوب نفقه و کسوه نکاح

و حق المضاجعه

و حق المضاجعه و سایر حقوق زوجیت مثل نکاح حلال بدون فرق الا در مجرد معصیت
بودن اصل نکاح کردن و ولد حلال زاده است بلا اشکال بلکه اگر مقاربت حرام باشد
از جهت نهی پدر یا مخالفت نذر و نحو آن یا در حال حیض بودن یا در نهار رمضان بودن یا نحو
اینها ولد حرام زاده نیست بلی ولد حرام زاده آنست که از زنا باشد و اما در نکاح
فاسد چه حرام باشد چه نباشد آثار و احکام زوجیت جاری نیست پس مقاربت حرام
است و توارث نیست و مهر المسمی ثابت نیست بلی اگر دخول کرده باشد و زوجه عالم بفساد
نکاح نباشد مستحق مهر المثل است و الا فلا و نفقه و کسوه ثابت نیست و با علم بفساد
اگر مقاربت کند زنا است و موجب حد است و ولد او حرام زاده است اگر عالم
باشند بفساد و الا یا جاهل باشند ولد شبهه است و آن ملحق است به هر یک جاهل باشند
و با بطلان عقد کالعدم است سؤال خوردن طعام نکاح حرام و شمول در نکاح
که آن حرام است یا نه جواب اگر از جهت دیگر حرام نباشد مثل اینکه اعانت بر
اثم باشد یا موجب هتک حرمت مؤمنی یا ایذای او حرام نیست خصوصا اگر حرمت
عرضی باشد مانند اینکه این نکاح ذاتا حلال باشد و حرمتش از جهت مخالفت نذر یا امر
نکاح پدر یا نحو اینها باشد سؤال اگر در میان علما اختلاف در حلیت و حرمت در
معاملات نکاح باشد پس احوط چیست جواب احوط ترک است و اگر اختلاف
در صحت و فساد باشد نیز احوط ترک است و با این حال اگر نکاح کرد احوط طلاق دادن
است سؤال اگر زید عمرو و بکر را امر کند که از خیر مادری خود مؤمن است قطع رحم کن
و با او سر و کار نداشته باش الی آخر در این امر اطاعت پدر نکنند شرعا کناهکار خواهند بود یا نه

واگر اطاعت کرده از جد مادری خود قطع رحم کند امر دو مامور به هر دو گناهکار و مرتکب حرام
خواهند بود یا نه جواب اطاعت پدر در محرمات و ترک واجبات واجب نیست بلکه
حرام است و چون قطع رحم حرام است پس اگر اطاعت پدر کند گناهکار خواهد بود و اگر
نکند هر دو گناهکار خواهند بود بلی اگر پدر امر کند بمطلبی مباح که عمل بر طبق آن منافی
رضای جد مادری باشد حرمتش معلوم نیست سؤال اگر زید به خدازاده خود بیک
فعل مباح امر کند و پدرش منع نماید یا بالعکس پس در حالت تعارض امر کدام یک مقدم
و اگر خلافا للاب اطاعت جد موصوف کند گناهکار خواهد بود یا نه جواب اگر تواند
جمع کند که هر دو را راضی کند بهتر این است که چنین کند و اگر نتواند بعید نیست مقدم
بودن اطاعت پدر بر جد مادری سؤال جد مادری واجب النفقه والاطاعه است یا نه
جواب بلی واجب النفقه است و ظاهر این است که اطاعت او نیز واجب است والله اعلم
سؤال آیه شریفه وعلى الذين يطيقونه فدية مفيد جواز ترک الصوم وان کان قادرا
علیه وانه مخیر بین الصوم والفدیه جواب وجوب صوم بر قادر بر آن اجماعی
بلکه ضروری است واما آیه پس در آن چند قول است یکی آنکه در اول مخیر بودند
ما بین امرین لیکن از آن نسخ شد بقوله تعالی فمن شهد منکم الشهر فلیصمه دوم آنکه
ضمیر یطیقونه راجع است بفدیه یعنی کسانی که نمی توانند روزه بگیرند و
نمی توانند فدیه بدهند واجب است بر ایشان فدیه سیم آنکه مراد این است که
کسی که مریض شده باشد و ترک کرده باشد روزه را و قضای آن را نیز ترک کرده باشد تا رمضان
دیگر باید فدیه بدهد چنانچه منقول است از تفسیر علی بن ابراهیم عن ابی عبد الله علیه السلام

قال وع

قال وعلى الذين يطيقونه فدية من مرض في شهر رمضان فافطر ثم صح ولم يقض ما فاته حتى جاء شهر رمضان
آخر فعليه ان يقضي ويتصدق لكل يوم مدا من طعام چهارم آنکه مراد شیخ و شیخه و ذو العطاش
و حامل مقرب و مرضعه قلیله اللبن است و این اوجه وجوه است چنانچه از جمله از
اخبار مستفاد میشود و بنا بر این معنی یطیقونه یعنی کانوا یطیقونه ثم عجزوا چنانچه در
روایت ابی بصیر است یا آنکه یطیقونه بمعنی یقدرون علیه بالمشقة و صعوبت است چنانچه در
بعض روایات بعضی یطوقونه من الطوق یعنی یتکلفونه یعنی مع المشقه یعنی یقدرون
علیه بجعله طاقة فی اعناقهم و اما قوله تعالی وان تصوموا خیر لکم بنا بر تسمیه معنی اول واضح
و بنا بر عدم آن محتمل است که مراد این باشد که با وجود قدرت و مشقت بجهت روزه
گرفتن است بشرط عدم ضرر و محتمل است که مراد این باشد که روزه گرفتن با قدرت
بهتر است از فدیه دادن بر تقدیر عدم قدرت اگر چه هر دو واجب و تکلیف
شرعی است و بالجمله دلالت آیه بر مذهب تامل واضح نیست و بر فرض اجماع بلکه ضرورت
تمام است اگر چه وجه آن معلوم نباشد سؤال دختر کافره را در خانه آورده میتوان
استرقاق کنند یا نه جواب اگر آن کافره از اهل کتاب نباشد یا از اهل کتاب باشد و
شرایط ذمه عمل نکنند جایز است استرقاق او چرا که فرقی نیست که استیلاء بر او
بقهر و غلبه باشد یا بحیله و دزدی و فریب دادن لکن باید خمس آن را ادا کند
و اما جواز وطی پس موقوف است بر آنکه کتابیه باشد چون وطی [illegible]
کفار حربی بدون [illegible] جایز نیست سؤال هرگاه خواسته باشند در کاهی [illegible]

وقف

جوانه حضرت ابعبد الله تو باز کنند و حال انکه نفع بسیار هم داشته باشد از برای ملک وقف آیا
جایز است یا نه والیضا انفق شد که هرگاه شخص مال التعیین کند از برای خرج بن صلوة و صوم و ختم
قران و و مهرالاهم تعیین کند که بجدار از برایش که میتواند خود وصی سلوة و صوم را خود بی
بکند یا نه بینوا توجروا جواب بسم الله الرحمن الرحیم لا مسئله اولی پس هرگاه بگردن
درگاه تعمیران تغیر خوانه محسوب باشد جایز است باذن حاکم شرع یا متولی اگر متولی داشته
باشند و اما مسئله دوم پس هرگاه معلوم شد که مقصود تحقق صلوة و صوم و ختم قران است
بر وجه صحیح و خصوص میتواند بر وجه صحیح اتیان کند جایز است و اگر احتمال خصوصیت
غیر بر خود مشکل است والله العالم سئوال شخصی نذری نمود لیکن مخالفت نمود ان نذر را لیکن پدر او
پدر او مطلع شد ان نذر را رد نمود و باطل کرد لکن ان نذر از اصل باطل میشود و بر ان مخالفت
کرده اثری از حیث حکم و ضع مترتب میشود و واجب میشود کفاره نذر یا
انکه از زمان رد و ابطال پدر بعد باید ملاحظه شود نظیر فسخ و کفاره مخالفت سابقه واجب
جواب اشتراط اذن پدر در انعقاد نذر ولد معلوم نیست هر چند احوط است
است حین النذر و حل کردن پدر نیز ممکن نمیشود و بنا بر این هرگاه مخالفت کند کفاره
واجب است بلی در یمین ولد اختیار با والد است و حل او ممکن است خواه اینکه او
او شرط صحت باشد علی الاقوی و بنا بر این نیز هرگاه قبل از حل مخالفت کند کفاره
واجبشده است چون علی الاقوی صحیح بود و مخالفت در حالت صحت واقع شده است
سئوال بیع و شراء اسکناس جایز است یا نه جواب هرگاه رواج باشد و حال پول
حالت پول باشد و مالیت داشته باشد فی حد نفسه بیع و شراء ان مانعی ندارد و فرق است ما بین

دو برات

و برات چون برات نشانه است که از برای شخص خاص بخلاف اسکناس
سئوال اجازه در هر کجا که بوده باشد کاشف است یا ناقل جواب
بلی کاشف است لکن در مثل اجازه در نقض بیع را صحن را دریا حقیقت
اسقاط حق است و بهذا کاشف نمیشود بی حالا و حال فلان نیست
و معامله سابقه را صحیح نمیکند بنا بر اقوی سئوال شخصی علی دارد با نکه
زید را صحیح است با نکه تصرف نماید این شخص در اموال او با مال خاصی
از او بجمیع انواع تصرفات متوقفه بر ملک و غیران بر این تقدیر میتواند
به پول او بیعی واقع سازد معامله نماید بجهت خود شی باید و بر تقدیر
جواز ان پول ملک با یع میشود و مثمن ملک این شخص بدون اجازه زید
یا موقوف است باجازه او یا اینکه اجازه هم ثمری ندارد نظر باینکه
جایز نیست بیع و شراء بمال غیر از برای خود هر اگر در مثال مذکور اجازه
نماید مثمن مال زید خواهد شد جواب در صورتی باطنی بدون اینکه
ظهوری داشته باشد از قول یا فعل داشته باشد خوب است و اظهر
نزد احقر جواز بیع مال غیر است از برای خود بالشراء و از برای
خود بال غیر با اذن او سابقا یا اجازه او لاحقا و اینکه مشهور است
که معقول نیست ناتمام است و بیان مطلبه در حاشیه مکاسب کرده ام
رجوع شود سئوال زید بکقران مثلا پول حرام میدهد بعمرو
و عمر مطلع نیست بر حرمت ان معبا زچندی زید یکقران از عمرو

تجارت

کفایت در خارج ... از عنوان خصوصیت ... صاحب کاه ... حصص ... بلی ... نقل ... هکذا مغلوطی ... منه

تجارت متفرقه

نذر

تجارت

میکرد بعنوان معامله با غیر او و احتمال میدهد که این قران همان قرانی
باشد که خود او بزید داده اما این از قبیل مشتبه بشبهه محصوره و غیر محصوره
است یا از باب ید مسلم محکوم بصحت است و بر تقدیر اول از افراد شبهه
غیر محصوره است نظر باینکه غیر این یکقران خلا محل ابتلا که بهر نیست ولو
بعد احتمال میدهد محل ابتلاء بشود با آنکه هر دو قسم شبهه در او
متصور است و اگر احتمال بدهد که عمرو این قران حرام اخرج نموده که اعطا
میکند در بودن او از شبهه غیر محصوره با او جواب هر چند بعید
نیست اعتبار ید و حمل فعل او بر صحت چون خود این شخص یعنی عمرو
علم اجمالی ندارد ولکن خالی از اشکال نیست و بنا بر این اشکال هرگاه زید
علم ندارد بوجود آن قران در میان قرانهای او انقرانی که اکنون میدهد
حکم شبهه شبهه داخل در شبهه بدوی است و هرگاه علم دارد
بوجود آن در میان قرانهای او چون قرانهای او محل ابتلا نیست
حکم شبهه بدویه را دارد سؤال متعارف است در بازار مشتری
بگلفروش مثلا میدهد بهای متاع میگوید موازی این پول قند مثلا بده و مقصود
اینکه جنس از نرخ و قیمت قند ندارد و لکن مقصودش است نرخ
و قیمت بازار بطوریکه دیگران میدهند بمن هم بده اما جهل مقدار
بوزن مثمن مضر بصحت معامله معاطاتی میباشد یا اینکه این نحو
جهل چون در معنی علم است مانع نیست یا آنکه این نحو معامله در
قوه توکیل است جواب هرگاه قصد توکیل کند و آن شخص هم

بعنوان

بعنوان وکالت معامله کند صحیح است والا صحت آن مشکل است
بلی با احراز رضای طرفین حتی مع فرض الفساد تصرف در آنچه گرفته
است حتی الموقوفه علی الملک مثل فروختن آن چیز و خریدن چیزی
بآن و نحو اینها سؤال بنا بر قول بوجوب اقامه قول آن مصر بصحت
صلوة میباشد یا نه جواب مظنه نیست بنا بر اقوی هر چند ظاهر
کلمات موجبین است سؤال شخصی علم دارد بر اینکه زید راضی
است که جنس معینی از مال او بفروشد بقیمت معین و هم چنین
جنس را بدهد و پول او را بگیرد و زید هم در نفس الامر کمال رضا
را دارد ولکن اذن صریح نداده است آیا آن معامله فضولی است
و زید بعنه و بین الله با اینکه کمال رضا نیست و طیب نفس را داشته
مع ذلک میتواند بر هم زند و بگوید امضا ندارم و رد کردم یا نه
جواب هرگاه رضای فعلی نبوده باین معنی که زید ملتفت نبوده
است ولکن اگر او را ملتفت میکرد راضی میشد فضولی است و هرگاه
بالفعل ملتفت بود و راضی بود ولکن کاشفی از او صادر نشد
اگر چه سکوت باشد یا بنکرد در محضر او مال او را بفروشد و او ساکت
باشد که این سکوت کاشف از رضا است هرگاه مثل این
کاشف هم نباشد باز فضولی است لکن مراعات احتیاط با اجازه
بهتر است سؤال عمل شخص طفل خود را در دکان میفرستد

خرید و فروش نماید و فتیکه میباید ببیند ان طفل مثلا یکتومان فروش
نموده و یقین دارد که تمام را بابا الغین کاملین داده و وجه ان را
را مقابل انها کرفته است و تمام انها برضا و طیب نفس خود
داده اند و چنین خریده اند و لو مغبون شده باشد و مطلق
تصرفات و لو تصرفات موقوفه بر ملک را هم راضی میباشند اولا
اینکه بمحض همین رضا ملک او میشود یا نه و بر فرض ملک نشده میتوانند
تقاص نماید و ان پولرا عوض اجناس خود بر دارد یا نه حواب
به مجرد رضا ملک نمیشود و هرگاه مالک و صاحبان پولها را
نشناسد و یا نتوانند استرداد اجناس خود نماید میتوانند تقاص
کند سئوال شخصی پول میدهد بطفل ممیزی که برود بازار مثلا نان
یا قند یا غیر اینها بخرد انطفل میخرد و میاورد و صاحب پول یقین دارد
کدانی چنین را از بالغ خریده قبول میکنند ولی ان بالغ را نمیشناسد
ایا این در همچه صورت التی میشود یا نه و معامله معاطات میشود یا نه
جواب در معاطات باید تمام شرایط بیع ما عدای صیغه موجود باشد
پس معاطات شدن تا اینکه بداند با کی معامله میکند مشکل است
سئوال در معامله که یکی از شرایط ان صحیح واقع نشده و معامله
باطل است که بید طرفین که ید ضمان است قطع نظر از رضای بمعامله
طرفین راضی هستند بتصرف هریک در عوضین و لو تصرفات موقوفه تجارة

بر ملک

بر ملک او کلا تصرفات موقوفه بر ملک بمحض همین رضا صحیح است یا نه و ثانیا بر فرض عدم صحت علم دارد بر اینکه راضی است
او را بخود هبه نماید یا مصالحه کند میشود او را بخودش از جانب او هبه نماید و قبول کند انوقت تصرفات موقوفه
بر ملک نماید و بر فرض دیکر اینکه تصرفات غیر موقوفه بر ملک که صحیح است از قبیل اکل [illegible]
عوض خود را دادن پول را نماید یا اینکه پول را قرض بدهد بعد عوض او مال و ملک او میشود از برای
هبه یا هبه با صدقه بدهد بغیر ملک غیر میشود سابق بر وجه خود یا غیر [illegible] جواب بمجرد
رضای طرفین [illegible] اثار موقوفه بر ملک نمیشود چنانچه هبه یا مصالحه بخود نمیشود مگر اینکه بالخصوص
راضی باشد یا در ضمن عوض و الاشبه رضای [illegible] و اشکل من کوره [illegible] علی
الملکیة است بحکم ممکن است کشف شود که بیع بر چنین است [illegible] جایز است بیع مال [illegible] از برای خود
هرگاه [illegible] که معمول
خروج احد عوضین از ملک کسی و دخول عوض دیکر در ملک شخص دیکر محل منع است و دعوی اینکه
مقتضای حقیقت مبادله چنین است ممنوع است بلی مقتضای اطلاق مبادله دخول در ملک
خروج عنه است و در حقیقت مبادله معتبر نیست [illegible] در اعتبار عقلا و اما اینکه
ملک [illegible] در حقیقت ان معتبر نیست [illegible] طرفین ملتفت نباشند
که معامله باطل است و مع ذلک راضی باشند بجمیع تصرفات حتی البیع لنفسه او الشراء به لنفسه صحیح
و عوض را مالک میشود هرچند عوض را مالک نشده باشد [illegible] موقوفه بر ملک [illegible] شود که جمیع
تصرفات مذکوره حتی البیع صحیح است بشرط رضای [illegible] والله العالم
سئوال در هرجا که معتبر است جلوس در بین تشهد و بین السجدتین و جلسه استراحت و غیر اینها
ایا کیفیت خاصه معتبر است در ان یا انکه [illegible] اتفاق افتد کفایت میکند حتی اقعاء علی [illegible]
المختلفه بینها و تربع و توفصاء و تجافی و غیر اینها جواب کیفیت خاصه واجب نیست و جمیع انحاء جلوس
کافیست هرچند مستحب است تورک در حال تشهد بلکه در جلسه استراحت و ما بین السجدتین و تربع
در جلوس بدل قیام چه در فریضه چه در نافله و مکروهست اقعاء [illegible] و معنی یا [illegible]
در تشهد و ما بین السجدتین بلکه مطلقا و هم مکروهست تربع به معنی اخر [illegible] با [illegible]
بجانب چپ و پای چپ بجانب راست باشد یا نهادن احدی الرجلین علی الاخری سئوال
در ضمن عقد لازمی شرط میشود بر زید مثلا اینکه ده تومان مثلا مشغول الذمه باشد از برای عمرو
و یا [illegible] و هم شرط میشود بر اینکه [illegible] مثلا [illegible]
[illegible] مدت [illegible] معین در [illegible] ملاحظه اینکه [illegible] و کوشت صحیح است یا نه

تجارة

جواب بلی شرط مذکور صحیح است و اگر بجای بیع سلف معامله صلحی کنند
و نانوا معین کنند با وصاف بر وجهیکه رافع غرر باشد حاجت بتحول نیست
بلکه بطلان بیع با اهمال ضبط بر وجهیکه رفع غرر شود نیز معلوم نیست چون
نص خاصی نیست که دلالت کند بر بطلان آن تعبداً و مناط عنوان علما نیز معلوم نیست

نکاح

سؤال کراهتی که در خلع معتبر است و موجب خوف وقوع در معصیت است آیا
مطلق آن کافی است حتی آنکه از جهت [illegible] به فقر زوج [illegible] علی ما ذهب الیه
بعض الاعلام یا آنکه معتبر است در آن کیفیت خاصه و قول خاص یعنی ما قالت به [illegible]
و عرض دیگر آنکه [illegible] در شرح لمعه [illegible] از قول مصنف [illegible] و کذا [illegible] بالطلاق
مع العوض اغنی عن لفظ الخلع [illegible] وان [illegible] ولم یفتقر الا ما یفتقر الیه
الخلع [illegible] خاصه لانه طلاق معه عوض لا خلع آیا [illegible] همین [illegible]
میفرماید بآنکه طلاق مع العوض هر یکی از صیغ طلاق خلع است و معتبر است
در آن آنچه معتبر است در غیر آن از کراهت زوجه چنانکه [illegible] قول مصنف و
مصرح به بعض دیگر از اعلام است جواب ظاهر کفایت مطلق کراهت است که موجب
خوف وقوع در معصیت و عدم اقامه حدود الله باشد هر چند آن کراهت ذاتی [illegible] نباشد
و اعتبار [illegible] و [illegible] بالفاظ مخصوصه وارده از ائمه اخبار معلوم نیست بلی احوط
وصول کراهت است [illegible] در مورد [illegible] مطالب شد هر چند [illegible]
از اینجا اعتبار [illegible] بکلامی است که منافی با اطاعت و [illegible]
و الزام بلوازم زوجیت باشد و اما مسئله دوم پس اظهر انحصار مشروعیت
طلاق بعوض است در خلع پس طلاق بعوض بدون شرط خلع صحیح نیست و محتمل است
صحت آن رجعیا و عدم لزوم عوض و اظهر اول است و با تحقق شرائط خلع صحیح است
خلعا هر چند صیغه بلفظ خلع نباشد

## فی البیع

سؤال آنچه [illegible] مبادله و معاوضه مالی بمالی بدون تعیین ثمن و مثمن مثل معاوضه
[illegible] یا به [illegible] یا وجه نقدی به نقدی یا وجه نقدی بحیوانی مثلا داخل
در عقد بیع است یا آنکه عقد و معامله مستقل دیگری است غیر از بیع و آیا در آن شرائط
بیع لازم است یا ملاحظه نمیشود یا نه جواب اگر قصد کنند ثمنیت احدهما و مثمنیت دیگری را
داخل در بیع است و الا عنوان مبادله و معاوضه که [illegible] عنوان
مستقلی است که مقتضی العمومات صحیح [illegible] لازم است و آثار مشترکه ما بین معاوضات
از قبیل ربا بر آن مترتب است [illegible] مختص ببیع نیست سؤال لازم است که متعاقدین
و قدر [illegible] را [illegible] بدون تعیین مقدار آنها چه صورت دارد [illegible]
تخمیناً معلوم [illegible] نزد بایع [illegible] چه صورت دارد و الا بر تقدیر فساد [illegible]
معاملات چون تراضی در [illegible] است [illegible] چه تصرف میشود یا نه جواب
با عدم معلومیت [illegible] از [illegible] مشکل است بلی [illegible]
[illegible] جایز است که مشتری اعتماد کند بر اخبار بایع و اگر با فساد معامله [illegible]
در تصرف [illegible] اگر چه ملکیت حاصل نشود و الله العالم

[illegible] مختصه

# کتاب المتاجر

سؤال بایع اگر عمداً یا سهواً مبیع را کم کرده باشد موجب فساد معامله و حرمت تصرف
در ثمن میشود یا نه و همچنین اگر گفت مثلاً که این گندم فلان قدر است یا این حنا این قدر است یا این پارچه
و نقصش ثابت است و نباشد جواب اگر بیع کلی واقع بر کلی شده باشد اما در مقام وفا کم بدهد
معلوم است که موجب فساد و بطلان اصل بیع نیست بلکه موجب خیار هم نیست بلکه ذمه او مشغول است بمقدار
باقی چه سهوا باشد چه عمدا و اما اگر در بیع شخصی کم باشد بدهد چنانچه ظاهر سؤال است پس در صورت
سهو معامله باطل نیست بعد از آنکه مقدار را معین کرده باشند اگرچه خلاف واقع شده باشد بلی
از برای مشتری خیار تبعض صفقه ثابت است و اما در صورت عمد پس اگر بایع عالم باشد بمقدار معلوم
نقصان دور نیست ایضا صحت معامله چرا که علم بمقدار از برای طرفین است حاصل است اگرچه
آن دو مختلف است و شرط نیست مطابقه علمین معلوم نیست و اما اگر بایع بداند کم است لکن نداند
چه قدر کم است چنانچه غالب الوقوع در کم کشیدن است پس صحت آن معامله مشکل است از جهت جهل
بایع بمقدار مبیع و حال آنکه شرط است علم بآن از برای هر دو و غایة الامر اینکه مطابقه با واقع شرط
نباشد پس این شرط اگرچه نسبت بمشتری متحقق است لکن در بایع متحقق نیست بالفرض و اما در اخبار
بوصف بر خلاف واقع پس معامله صحیح است مطلقا مگر آنکه جنس دیگر باشد نه مجرد تخلف وصف
بلی در تخلف وصف خیار از برای مشتری ثابت است و لکن فرق نیست ما بین اینکه بایع عامد باشد یا
ساهی در هر دو یعنی در صورت تخلف جنس باطل است مطلقا و در صورت تخلف وصف صحیح است
و خیار دارد مطلقا بلی در صورت سهو و تخلف وصف صحیح است و خیار دارد مطلقا بلی در صورت
سهو و تخلف وصف مشتری و بایع هم خیار داشته باشد اگر آن وصف موجود بجهت از آن باشد که
ذکر کرده اند سؤال اگر شخصی مال الاجاره را بعنوان خود برای غیر بقصد قلبی که مجاز است مال او بشود و لکن
چون بایع مطلع نیست از قصد او با او میفروشد مثل اینکه وکیل است از جانب غیر و لکن بایع نمیداند
و با او میفروشد با آنکه ثمن از مال غیر است و فضولی میخرد از برای غیر و بایع نمیداند و با او میفروشد
و او هم بحسب ظاهر قبول میکند و لکن در باطن بقصد غیر میخرد آیا اینگونه معامله صحیح است یا نه
و حال آنکه ما قصد لم یقع و ما وقع لم یقصد و آیا صورت اولی از قبیل بیع فضولی است و بر
هر تقدیر اگر اجازه نکند آن بیع باطل است یا نه و اگر آن شخص مشتری از آن قصد نادم شود و آن
عین را بخواهد جایز است و آن بیع صحیح است یا نه جواب اما اختلاف قصد بایع و مشتری
پس ضرر ندارد چون مشتری مثلا قصد میکند آن شخص را من حیث انه بایع فی الواقع لا من
حیث هو هو پس گویا او از برای موکل خود میفروشد گویا مشتری قصد موکل را کرده است
و هم چنین در عکس مطلب این است که مقصود اصلی نوع و متعلق غرض ایشان نحو عوضین است

وما لك زيد باشد يا عمرو منظور ايشان نيست پس با اينكه بيع از براى من قصده را
البايع است مثلا ضررى ندارد كه مشترى از جهت عدم اطلاع قصد كند شراء از خود بايع
و همچنين در مشترى اگر قصد كند شراء از براى غير را شراء از براى آن غير واقع ميشود
و ضررى ندارد كه بايع از جهت عدم اطلاع قصد كند بيع بخود مشترى پس اگر فضولا از
براى غير خريده يا از جانب غير فروخته و آن غير امضا نكند معامله باطل است در واقع
لكن طرف ديگر را ضرر ميرسد در ظاهر حال كه الزام كند او را اگر معلوم نباشد حال زيد و بلى
در باب نكاح چون متعلق غرض زوجين است بايد معلوم باشند و هر يك از عاقدين قصد
كنند خصوص آن دو را پس اگر قصد موجب نكاح از براى خود طرف مقابل باشد و طرف
مقابل قصد غير كرده باشد بعنوان وكالت يا فضولى باطل است و اما خريدن مال
از براى خود براى غير كه تمام مال او شود چه طرف مقابل مطلع بر قصد او باشد چه نباشد
پس صحت آن محل اشكال است بلكه صريح بعضى بطلان است بدعوى اينكه مقتضاى
معاوضه اين است كه هر يك از عوضين داخل شود در ملك من خرج عنه العوض الاخر و لهذا
گفته اند اگر بگويد بع مالى لك او اشترى بمالى لك باطل است لان مال الشخص بآن شخص بشود هر گاه او
قرضا ثم بيع واقع شود لكن حكم بصحت قوت دارد بمقتضى القاعدة و آنچه ذكر شد كه مقتضاى
معاوضه دخول در ملك من خرج عنه العوض است در صورتى است كه معاوضه مطلق
واگذار شده باشد آن صورت كه قصد خلاف كنند پس اين مقتضاى اطلاق معاوضه است نه ذات
آن تا با قصد خلاف حقيقت معاوضه محقق نشده باشد كما لا يخفى على من اعطى التامل حقه
فان حقيقة المعاوضة ليست بازيد من جعل الشئ عوضا للشئ و ان لم يلحظ كون العوض لفلان او
او لغيره و بنا بر اين بيع در صورت سوال فضولى ميشود پس اگر آن شخص كه خريد از براى او
خريده است امضا كند صحيح است و الا فلا و ندامت مشترى بعد ذلك ثمر ندارد و بيع را از
براى او نميكند چه آن غير امضا كند چه نكند **سوال** [3] در معاوضه قران قديم با قران جديد
يا اجد كه بواسطه احتمال زياده اشكال هست يا نه و آيا زياده كه عرف در آن مسامحه ميكند مغتفر است
يا نه و بر تقدير اشكال اگر قرض شخص مشغول باشد به نيم قران قديم مثلا يك قران جديد بدهد و
و آن شخص اين نيم قران جديد يا قديم را او رد نمايد ضررى دارد يا نه و همچنين يك قران مديون بوده
دو قران جديد ميدهد و آن شخص دو قران عتيق رد ميكند و بر تقدير اشكال اگر در اين
موارد اگر هر يك از طرفين زياده محتمله يا معلومه را تحليل نمايند به بذل يا صلح آن و از جهت نقيصه
ابرا نمايد معامله صحيح ميشود يا نه **جواب** بلى معامله مذكوره مشكل است چون شرط است
در صورت اتحاد جنس مساوات در مقدار پس با عدم احراز آن معامله محكوم ببطلان است
لاصالة عدم ترتب الاثر بعد الشك فى تحقق الشرط بلى اگر معامله را كردند و بعد معلوم شد

ن ا
ص ٤ ها





فان قلت مع هذا لا يمكن الحكم بالبطلان
مساوا محكوم بصحت است چون مدار بر واقعيات است **قلت** نعم لا بد من الاختبار ليعلم الحال
لا بمجرد صدورها لمعاملة لاحتمال التساوى فى الواقع بل يحكم بالبطلان لاصالة
نعم اذا لم يمكن الاختبار او لم يحصل العلم معه ايضا بالحال لا يتوقف المعاملة ان
عدم ترتب الاثر التى لا مانع من جريانها فلا وجه للايقاف و الظاهر عدم الاشكال فى ذلك و
كان يظهر من صاحب الجواهر نوع اشكال فيه فانه بعد ما حكم بان المدار على الواقع و انه لا بد
من الاختبار و انه لا يحكم بالصحة و الفساد الا بعد تبين الحال لعل الاطلاق الاصحاب بعدم
الجواز يراد به عدمه لو اريد به البيع به من غير مراعاة كغيره من الافراد اما اذا تعذر الاختبار
مثلا فيمكن الرجوع الى اصالة عدم ترتب الاثر و النقل و نحوهما من الاصول بعد عدم ما يدل على احد
الامرين و ان كان كل منهما مشروطا بشرط وجودى و هو التفاضل و التساوى مثلا و يمكن القول ببقاء
العوضين على الاشتباه حتى يتحقق الحال و لو للقدمة باعتبار التكليف بما لا يتم الا بالتوقف فى
الفرد المخصوص من بيع المتجانسين حتى يعلم الحال المسألة مشكلة و لكن ظاهر الاصحاب فى المقام
و غيره معاملة المفروض نحو معاملة الفاسد فى الظاهر و تمام التحقيق محتاج الى اطناب تام فتامل
جيدا انتهى و اما اينكه آن تفاوت محتمل الا يتسامح به باشد كه منافى صدق مساوات باشد ضرر ندارد
و در صورتيكه مديون باشد به نيم قران با يك قران و يك قران بدهد يا دو قران و نيم قران
با يك قران پس بگيرد از جهت آنچه ادا الدين برداشته مانعى ندارد لكن از جهت بقيه كه عوض
آن داده چون معامله شده است ما بين باقى مانده از آنچه داده و آنچه گرفته بايد مساوات محرز
شود پس باشك در آن حال بعنوان سابقات و اگر هر يك از طرفين تحليل و ابرا كنند
بكند يكى از معامله را واقع سازند مقدار مساوى ضرر ندارد چنانچه اگر با هم ديگر آن وجوه هبه
**سوال** [4] علما ذكر كرده اند بجهت بعضى از ربا دفع اشكال كنند خوب است و الله العالم
اگر كسى باغ يا قطعه زمينى را مثلا فروخته باشد باستثنا چند درختى از آن يا مقر آن درخت
و حريم آن در ملك بايع احق باقى است كه بعد از انعدام آن درخت مكان ملك بايع باشد يا نه
و اگر بايع يا وارث او غافل از اين مطلب باشند و ادعاى ملكيت محل آن درخت را نكند مشترى
بايد آن مكان را ملك بايع بداند و تصرف در آن نكند يا نه **جواب** اگر مجرد درخت را
استثنا كرده باشد و شرط معيت مقر آن را نكرده باشد مقر ملك مشترى است غايتش
الامر از براى بايع حق المرور اليه و ما يتوقف عليه الانتفاع بذلك الشجر باشد و ما دام
كه كنده نشده است بيش از اين مقدار حق ندارد بلكه اگر خواسته باشد زياده بر قدر

ن ا
ص ٤ ها

متعارف تصرف در آن زمین کند مثل اینکه در زیر سایهٔ آن درخت بنشینند نمیتوانند مگر
اینکه از جملهٔ منافع متعارفهٔ آن باشد ویدل علی ما ذکرنا مضافا الی الاصل مکاتبة الصفار
قال کتبت الیه فی رجل باع بستانا فیه شجر کرم واستثنی منها شجرة هل یمر الی البستان الی موضع شجرته
التی استثناها وکم لهذه الشجرة التی استثناها من الارض التی حولها بقدر اغصانها او بقدر موضعها
التی هی ثابتة فیه فوقع له من ذلک علی حسب ما باع فلا یتعدی الحق فی ذلک ان شاء الله حیث یستفاد
منها انه اذا باع الارض فهی للمشتری ولیست له فیها نصیب ولما استثنی الشجرة فله بقدر المتعارف
المنصرف الیه البیع مع هذا الاستثناء نعم فی خبر عقبة بن خالد عن النبی صلی الله علیه وآله قضی فی
هوائر النخل ان تکون النخلة والنخلتان للرجل فی حائط آخر فیختلفون فی حقوق ذلک فقضی ان لکل نخلة
من اولئک من الارض مبلغ جریدة من جرائدها حین بعدها لکن الظاهر منه بقرینة قوله فیختلفون
فی حقوقها ان المراد ان له حقا فی الارض مبلغ جریدة الخ لا ان نفس الارض له کما فی خبر السکونی عن
الصادق علیه السلام قضی رسول الله صلی الله علیه وآله فی رجل باع نخلة واستثنی نخلة بالمدخل الیها
والمخرج منها ومدی جرائدها واگر آن درخت کنده شد دیگر حقی در آن زمین ندارد که بجای آن
دیگری غرس نماید بلکه اگر خشک شد واجب است آنرا قلع کند چون حق ابقاء شجر را داشت و بعد
از خشک شدن شجر نیست پس نمیتواند زمین غیر را بآن مشغول بدارد واگر از برای آن درخت
ریشه بماند که قابل سبز شدن باشد آیا میتواند آنرا باقی گذارد تا درخت شود یا باید آنرا
بکند و زمین را فارغ کند دو وجه است بل احتمالان لا یخفی وجه کل منهما ولا یبعد ترجیح الثانی
واگر از برای آن درخت فرخی بشود یعنی مال بایع است وحق الابقاء نیز دارد مادام که خود درخت
باقی است واگر خشک شود وفرخ بماند اظهر بقاء حق است نیز اگر چه و اشکال نیست چون در درخت
٥ محسوب است و حکم تبعیت زائل شده است **سؤال** طفل صغیر مباحات اصلیه را و نثار عروسی و امثال
ذلک را بحیازت مالک میشود یا نه مثل اینکه هیزم و علف جمع نماید و نثار را اخذ نماید باذن ولی
یا بدون آن و آیا ید او ملکیت یا نه و اگر غیر ولی طفل صغیر را آلت برای حیازت خود و اخذ مباح
قرار بدهد بدون اذن ولی او آیا مال کدام یک از ایشان میشود **جواب** بلی اگر چنین باشد
بحیازت مالک میشود بهر دو تقدیر و ید او نیز دلیل بر ملکیت است و اگر غیری بدون اذن
ولی او را آلت قرار بدهد پس اگر آن طفل غیر ممیز است آن غیر مالک میشود بعد از حیازت و اخذ
و باید اجرت آن طفل را بدهد و اگر ممیز است مسئله مبتنی است بر اینکه اراده حیازت قصد ملکیت
معتبر است یا نه پس اگر جمع کند لا بقصد الحیازة بلکه از روی لعب یا از برای اینکه مکان را فارغ
کند و نحو اینها مالک نمیشود چون قصد حیازت نکرده و این مثل این است که مدرک التقاط بردارد
از برای اینکه به بیند چه چیز است مثلا که در این صورت صدق التقاط نمیکند و هم چنین اگر با پای
خود دانه دور کند از راه مثلا و اما قصد ملکیت پس معتبر است نیست بلکه بعد از قصد

حیازت

دلیل بر



حیازت و قصد آن مالک میشود بلی اگر قصد غیر کند پس اگر آن غیر او را وکیل کرده است یا
بامر کرده است یا اجیر کرده است آن غیر مالک میشود لا او و اگر فضولا قصد غیر کند با
فرض اینکه قصد حیازت را حقیقة کرده است پس بعید نیست ملکیت خود شخص چرا که صدق
میکند که حیازت کرده است و از برای غیر هم نمیشود چون دخلی باو ندارد و مجرد قصد اینکه
آن غیر او را داخل در عنوان حائز نمیکند و محتمل بعید اینکه بر اجازه باقی باشد و محتمل
صحیح یک مالک نشده باشد لکن ادنی الحائز او لو بتبعیة ثابت شده باشد و اظهر وجه اول است
بلکه بنا بر عدم جریان وکالت در حیازت اگر قصد غیر کند حتی با التوکیل یا امر و نیز ملک خود
میشود و لذا محقق چون حیازت را قابل نیابت نمیداند چنانچه در باب وکالت تصریح فرموده
در باب شرکت فرموده است و لو حاز صیدا او احتطب او احتش بنیة انه له ولغیره لم تؤثر تلک
النیة وکان ما جمعه له خاصة اگر چه این کلام از محقق محل اشکال است از جهت دیگر و آن این است
که در اینجا جزم فرموده است باینکه مال خود حائز است و حال اینکه تردد فرموده است در
اعتبار قصد تملک در ملکیت مباحات بحیازت حیث قال بعد العبارة السابقة وهل یفتقر
المحیز فی تملک المباح الی نیة التملک قیل لا وفیه تردد و مفروض این است که در صورت مفروضه
قصد کرده است تملک غیر را و این منافات دارد قصد تملک خود را اللهم الا ان یکتفی بنیة
التملک وان کان للغیر کما هو کذلک فی الصورة المفروضة لکنه کما تری بعید غایته هذا و ربما
یورد علی المحقق اشکال آخر وهو انه مع حکمه بعدم قبول الحیازة للنیابة قال فی اخر باب
الشرکة اذا استاجر للاحتطاب او الاحتشاش او الاصطیاد مدة معینة صحت الاجارة ویملک
المستاجر ما یحصل من ذلک فی تلک المدة حیث ان مقتضی عدم قبولها للنیابة عدم صحة الاجارة
لانها انما تصح فیما تقبل النیابة ویمکن دفع الاشکال بان الاجارة اذا وقعت علی منافعه
فیکون ملکا للمستاجر لا تملک المنافع التی منها الاحتطاب مثلا فلا یکون من باب النیابة فی العمل
بل من باب تملک المنفعة فیصیر المؤجر کالعبد للمستاجر فتدبر والاقوی کما عرفت قبولها للنیابة
اینها در صورتی بود که آن حائز قصد کند لکن از برای غیر اما اگر قصد حیازت نکند
بلکه قصد مجرد کندن هیزم مثلا و بردن بمکان دیگر را باین معنی که مقصود تماما حیازت را
بعمل آورد از برای غیر نه بعنوان حیازت در این صورت صدق نیابت در حیازت نمیکند
تا محل اشکال شود از این باب و مال آن غیر نشود هم میشود چون حیازت را قصد نکرده
این شخص چرا که مفروض این است که قصد حیازت کرده است بلکه در حقیقت قصد

كو رده است اعانت ان غير را بر حيازت فتحصل ان جميع المباح اما ان يكون لا بعنوان الحيازة
بل بقصد تفريغ المكان وتسوية الطريق مثلا وهذا لا يفيد شيئا بل المباح معه باق على اباحته واما
ان يكون بقصد الحيازة مع تملك نفسه وهذا لا اشكال في انه مفيد لتملكه واما ان يكون بقصد الحيازة لنفسه
لا مع قصد التملك وهذا ايضا يفيد الملكية له على الاقوى خلافا لمن اعتبر قصد الملكية في افادتها واما
ان يكون بقصد الحيازة من غير نظر الى نفسه وغيره وهذا ايضا مفيد للملكية كالسابق واما ان
يكون بقصد تملك الغير مع كونه اجيرا له او وكيلا او ماذونا او مامورا وهذا بعينه يفيد ملكية
ذلك الغير على الاقوى خلافا لمن قال بعدم جريان النيابة فيها واما ان يكون بقصد تملك الغير لكن مع
عدم توكيله واذنه فضولا وهذا يفيد ملكية نفس الحائز على الاظهر وان كان لا يخلو عن نوع اشكال
واما ان يكون بعنوان حيازت في الغير وتملكه لا بعنوان الحيازة للغير بان يقصد المقدمات بعنوان
اعانة الغير على الحيازة مع عدم قصد حيازته للغير بل مع قصد حيازة ذلك الغير وهذا ايضا يفيد ملكية
الغير لعدم صدق الحائز على هذا الجامع حتى يشمله العموم اذا عرفت ذلك فنقول اگر ان طفل قصد
حيازت نداشته باشد بلكه قصدش اعانت ان غير باشد در حيازت چون عنوان حائز بر او صادق
نيست ان مباح ملك غير است و بايد اجرة المثل عمل طفل را بدهد و اگر قصدش حيازت
لكن از براى ان غير در اينجا اگرچه ان غير امر كرده است لكن قصد صبي اثر ندارد در وقوع
از براى او و اين مثل فضولي ميشود پس بنا بر اقوى از عدم اعتبار نيت ان قصد حيازت و محض
نبودن قصد غير در جائيكه معامله واقع نشده باشد كه او نايب ان غير كند و عمل او را بمنزله
عمل ان غير بمنزله عمل ان غير مقتضاى قاعده ملكيت خود ان صبي است و جاى نيست
از براى ان غير تملك ان عمل(؟) اگر گفته شود كه صبي بعد از انكه او را باو داد اعراض كرد ان شيء محوز
پس برميگردد باباحه اصليه پس ان غير بقصد تملك مالك ميشود گفته ميشود كه بعد از حصول
ملكيت ان صبي اعراض او ثمر ندارد بلكه اگر قائل بملكيت صبي بشويم هم اولويت او ثابت ميشود
و باعراض ساقط نميشود پس ولي بعد از اطلاع از جانب او تملك ميكند ٥

شوال



پس هرگاه زيد خانه را بعمرو فروخته بود و در ان خانه بريه(؟) بوده از قناة قريه محمود آباد و ان بريه مدتها تا حال معطل شده
مانده و عمرو ميخواهد كه از اين خالى نمايد براى استعمال ان قناة نزد ايشان شرعا براى او تسلط هست يا نه و در كليه اين قبيل
بريه‌ها كه از هر قناة در خانه‌ها هست چه بريه‌هاى قديمه چه جديده ايا مالكين قناة ميتوانند ممانعت از
اجرا نمايند يا نه و هر خانه كه بريه نيست و مالك خانه بخواهد احداث بريه نمايد ايا در اين صورت هم
مالكين قناة حق ممانعت دارند شرعا يا نه جواب بريه‌هاى قديمه كه تمام صاحبان خانه‌ها البته از انها برده
استعمال ميكردند مالكين قناة را نميرسد ممانعت مگر معلوم شود كه استعمال انها از روى اذن و رضاى مالكين بوده
بدون ثبوت حق از براى انها و اما احداث بريه جايز نيست بدون رضاى تمام مالكين و در صورتيكه سلوك نشود
كه معطل شده اتفاقى بوده است از روى مسامحه و مساهله صاحب خانه جايز است بمقتضى الحق السابق فافهم ان بكم
بالاتفاق نيز مشكل است

سؤال لو باع زيد من عمرو دارا مثلا واعيانا بشرط الخيار للبائع اذا ادى مثل الثمن ثم مات عمرو قبل مضي مدة
الخيار ففسخ البائع فهل ترث زوجة المشتري من تمام ثمن الثمن المردود عينها او ثمنها او ما يقابل الاعيان فقط ج
وان كان يظهر من صاحب الجواهر والحدائق الاتفاق في نفس هذا وبعض اخر في عكس المسئلة وهو ما اذا كان الخيار
للميت ان المدار في حرمان الزوجة من الارث وعدمه انما هو حين الفسخ ولازمه ارثها المفروض من السؤال من تمام
الثمن المردود بل لعل يظهر منهم المفروغية من ذلك الا ان الحظ عندي انها في فرض السؤال لا ترث مما قابل
الاراضي من الثمن وذلك لانها حين الموت لم ترث منها بل انتقلت تمامها الى بقية الورثة فبدلها المردود بالفسخ
ينتقل اليهم دونها فان الفسخ وان لم يكن معاوضة جديدة بل هو حل للعقد الواقع سابقا الا انه لما كان مؤثرا من حينه
يوجب زوال استمرار الملكية لا زوالها من الاول ومقتضاه تبدل ملكية الوارث لما ورث لا لانتقاله الى الميت
مع ان حقيقته ليست بمجرد الحل ودفع اثر العقد بمنع قطع سبب ملكية كل من المالكين حتى يعود لا الى مالكها الاول بل
نفسهما حقيقة ارجاع كل منهما الى مالكه كيف ولو كان مجرد الحل لم يلزم فيما لو تلف احد العوضين مثل الفسخ ان لا ينتقل
الى البدل لعدم الوجه في ضمانه لان المفروض انه تلف في ملكه اذ تلف في يده مع انه لا اشكال في وجوب رد مثله
او قيمته بعد الفسخ فيظهر من هذا ان الفسخ ارجاع كل من العوضين الى مالكه السابق وان ضمان البدل في صورة
تلفهما او تلف احدهما هو ضمان معاوضي لا ضمان اليد او الاتلاف فهو وان لم يكن معاوضة الا انه مستلزم
للتعاوض والتبادل وان شئت فقل انه معاوضة بلسان الحل ويوضح ما ذكرنا ملاحظة حقيقة الاقالة فانها
فسخ مع انها رد واسترداد لكل من العوضين هذا مع امكان ان يقال ان الخيار وان كان عندهم عبارة
عن ملك فسخ العقد وحله الا انه لا دليل عليه من الاخبار اذ لم يرد فيها لفظ الفسخ بل الموجود فيها هو الرد والاسترداد
للعوضين واذا كان كذلك او كان معنى الفسخ والحل ما ذكرنا فلازمه ارجاع كل من المالكين الى المالك الاخر فلا في المفروض
في مسئلتنا ان مالك الارض بقية الورثة فاللازم ان الثمن المردود يرجع اليهم والزوجة لم تملك الارض حتى
تملك بدلها فان قلت كون الفسخ عبارة عن ارجاع كل من المالكين لا يقتضي ما ذكرت من التبادل والتعاوض
ولا كونه معاوضة في المعنى بلسان الحل فان مجرد الاعادة والرد والاسترداد ليس تبادلا ولا تبديلا نعم لو كان ذلك
كذلك اذا جعلناه عبارة عن امرين احدهما اعادة ذلك وهذا والاخر اعادة ذاك ولعل ذلك بل هو امر واحد
وهو الاعادة في مقابل عود الاخر قلنا انه لا يستلزم التبادل وانه ليس الا الاعادة والارجاع الا انه ارجاع
لكل منهما الى المالك الفعلي للاخر وهو الوارث في مسئلتنا لا الى المالك السابق وهو المورث وبالجملة استحقاق
الزوجة لما قابل الارض فرع عود الثمن المردود الى الميت والارث منه حينئذ ولا وجه له ولا دليل عليه بل المفروض

الذي يرث منه حين الموت ولا انتقاله عنه الى بقية الورثة والفسخ لا يوجب بطلان الارث واذا فرض تصرف
البقية في الارض المنتقلة اليهم قبل الفسخ ببيع ونحوه لا يحكم ببطلانه بالفسخ بل نقول لو قلنا ان معنى الفسخ ليس
الا عود المحل ورفع سبب الملكية للارض حيث انه يرفع الصاحب استقرارها او انه اصلها ويرجع كل من المالكين الى
الملك الفعلي للاخر او الى الميت فبطلان الارث بالنسبة الى ما انتقل اليه بالعقد وحصول تجدد ارث بالنسبة الى
ما انتقل اليه بعد الفسخ ودعوى ان ملكية الوارث حين الموت لم يكن مستقرة بل متزلزلة مدفوعة بان معنى
تزلزلها ان لها حين الفسخ عن الشيء بحدوث ملكية لبدله لا عوده الى المالك السابق الذي زال ملكيته
بالموت ودعوى ان مقتضى القاعدة عود الملك بالفسخ الى العاقد وهو الوارث قائم مقام الميت عادة مدفوعة
بمنع ذلك بل مقتضاه العود الى من له العقد سواء كان هو العاقد او من يقوم مقامه والوارث قائم مقام الميت
وعقده عقده ايضا فملكيته انما جاءت من قبل عقد مورثه حيث انه نائب عنه بل وجوده تنزيلي له ولهذا
لا يعد الانتقال من الميت اليه من التلف حتى يستلزم الرجوع الى البدل بعد الفسخ كما هو كذلك اذا باعه بعد
قبل موته ثم فسخ الطرف الاخر فانه حيث يعد تلفا ينتقل الى البدل والسر في الفرق ان الوارث كانه هو العاقد
وملكيته ملكية المورث العاقد بخلاف المشتري من الميت فيه الوارث كان العين لم ينتقل عن العاقد الا بعد حتى
يكون بمنزلة التلف فبعد الفسخ يرجع الطرف الاخر الى نفس العين ويأخذها من الوارث بخلاف البيع فانه
يرجع الى بدل العين وعن ذلك ظهر الجواب عما يمكن ان يقال انه لازم ما ذكرت من العود الى المالك الفعلي
المالك بذلك العقد الذي وقع الفسخ والمشتري ليس كالعاقد ذلك العقد بل هو متلقى بخلاف الوارث حيث
ان ملكيته انما هي بعقد مورثه الذي هو عقده ايضا والحاصل ان الوارث نائب عن الميت في الملكية فكانه لو فسخ
العقد حين وجود الميت بلا عوضه كذلك اذا انفسخ بعد موته بالنسبة الى عوضه بمجرد الفسخ لان يكون نائبا
عنه في الملكية بعد الفسخ فحينئذ يرجع المال اليه ثم الى الوارث بالارث حيث بين هذا مع انه يمكن ان يقال انا اسلمنا
ان مقتضى القاعدة العود الى الميت حقيقة او حكما انما نقول به مقيد الفرض وحفظ القواعد وتصحيحا للفسخ
لان جميع الاثار واللوازم التي منها الالتزام بالارث حيث بين نقول ان العوض كانه انتقل الى الميت واعطى الى من ورث
اولا وهو بقية الورثة بالنسبة الى ما بقي الى الارض في مسالتنا فان قلت ان الزوجة انما ترث من تمام الثمن المردود
من جهة تعلق حقها بالارض حيث كان كونها مشتراه في مرض التبدل بالثمن الذي لا مانع لها ان ارثه تلك المرض
ان البيع بالنسبة الى الميت لازم والخيار انما هو للطرف المقابل فلا حق لها في الثمن حتى يكون منتقلا الى الزوج

ثم يمكن هذه الدعوى في عكس المسالة وهو ما اذا كان الميت وعن ذلك يمكن ان نظر صاحب الجواهر وغيره الى [illegible]
ثبوت الحق لان مقتضى الفسخ العود الى الميت حقيقة او حكما فلا يلزم من حكمهم في مسالة العكس حكمهم في مسالتنا
والحق عدم تماميتها في مسالة العكس ايضا وذلك لان الحق الثابت للوارث انما هو الخيار في الفسخ ولا ايضا
ولا حق له في العين التي انتقلت عن الميت واما ما ربما يقال في تأييد الرجوع بالفسخ الى الميت اولا ثم الى الوارث من ان
من المسلم تعلق حق الديان والوصايا بما يرجع بالفسخ فيكشف عن عوده الى الميت حقيقة ان تعلق الدين بالارض
حين موت المشتري تعلقه بالثمن المردود لانه بدلها فكما ان ملكية الوارث التركة تستلزم ملكهم لبدلها
الراجع بالفسخ فكذا حق الديان المتعلق بها يتعلق ببدلها ولنا لا نقول بذلك فيما اذا لم يكن لعوض
بما به حقهم حين الموت كما اذا باع شيئا بشرط الخيار له اذا رد مثل الثمن واتلف الثمن ومات ولم يكن له تركة
فانه اذا ادرك الوارث مثل الثمن من كيسه وفسخ البيع لا يرجع يتعلق بالمبيع الراجع حق الديان لان الفرض انه
لم يكن له بدل تعلق به حقهم ينبغي الدين في ذمة الميت ويرجع المبيع الى الوارث الذي فسخ وقد ادعى المحقق
الانصاري السيرة على هذا ولو كان مقتضى الفسخ العود الى الميت لزم تعلق حق الديان به بمجرد الفسخ وان كان
الثمن المردود من مال الوارث ثم يمكن منع السيرة المذكورة بل منع جواز رد الوارث الثمن الا في ان كونه عن الميت
فكانه ملك الميت الذي يفسخ ويعطيه للمشتري وكيف كان فقد تحقق ان مقتضى الفسخ العود الى المالك
الفعلي ولا داعي للعود الى الميت حقيقة او حكما او لا ثم ~~الفسخ ويعطيه المشتري~~ بحيث يورث منه مجددا الا لنا [illegible]
في الحرمان وعدمه انما هو حال الموت لا حال الفسخ ثم لو فرض عدم وجود تركة للميت من منها الوارث يلتزم بالعود
الى الميت اذا كان مال منتقل عنه وحصل الفسخ كما اذا صالح ماله بلا عوض بشرط الخيار له او للطرف الاخر او
للاجنبي فمات قبل انقضاء مدة الخيار ففسخ وارثه او الطرف الاخر مثلا ذلك العقد فانه ينتقل من دون [illegible]
اليه ثم الى وارثه لان الوارث لم يرثه حين الموت ولا ورث بدله فهو مال جديد حصل للميت بعد موته فينتقل منه
الى وارثه ويخرج منه الديون والوصايا بل وكذا اذا كان له تركة لكن لم يكن بدل ما يرجع بالفسخ موجودا
بينها كما اذا باع شيئا واخذ ثمنه واتلفه قبل موته فانه لو انفسخ بعد الموت يرجع الى الميت اولا لعدم ملكية
الوارث بدله حين الموت حتى يرجع اليه وان ملك بقية التركة فانها لا دخل لها بذلك البدل بحيث لم يرث [illegible]
لم ينتقل اليه المبدل من اول بل بعد تلف المبدل ولو حكما وما ذكرنا في المقام من ان مقتضى القاعدة الا [illegible]
الى الوارث اولا ثم لا انتقال الى ورث منه عند الحاجة كما يظهر بملاحظة مسالة الاقالة التي فيها فسخ

للعقد من الطرفين بعيد لزومه فانه بناء على جواز اقالة الوارث للعقد الصادر من المورث كما يظهر من صاحب
الجواهر ونقله عن العلامة ايضا والاقالة الاثنان بسبب غاية البعد عن انتقال العوضين الا المتبايعين
الى الوارثين فتم ثم الانظر بما ذكرنا حال جملة من الفروع كما لا يخفى سؤال رجل باع داره بخيار الشرط
عند رد الثمن ثم صالح حق خياره على النحو الذي لا يمنع له بان يرد ذلك الشخص تمام الثمن من ماله ويفسخ
البيع لنفسه بان يكون المبيع له ثم مات البايع وذهب وارثه الا المشتري قبل مجيء زمان الخيار وفسخ
البيع هل يصح هذا التفاسخ ويرجع الدار الى ورثة البايع او لا بل يبقى الى ان يجيء يفسخ ذلك الثالث
جواب صحة المصالحة المفروضة لا تخلو عن اشكال من حيث انه مناف لمقتضى العقد وان كان بعيد
خصوصا بملاحظة اعتبار خيار الرد وعلى فرض الصحة ففي جواز التفاسخ لانه مناف لحق المصالح معه
اذ كما لا يجوز للمشتري التصرف المنافي لخيار البايع كذا لا يجوز له التصرف المنافي لخيار المصالح معه بناء
على صحة المصالحة

## كتاب البيع

سؤال زيد خانه خود فروخت بعمرو بشرط خيار عند رد مثل الثمن ثم در زمان خيار مصالحه كرد حق خيار خود را
به بكر بوجه معين كه بكر در زمان خيار رد مثل الثمن كند و از طرف خود بيع را فسخ و تملك كند ايا اين مصالحه صحيح
است و بيع بعد از فسخ منتقل ميشود به بكر يا بزيد بايع جواب مصالحه بنحو مذكور مانع از صحت دارد و فسخ
جميان … مبيع ملك مصالح له نميشود نه بايع چنين انتقال عوضين بعد از فسخ بطرفين معامله
معامله از لوازم فسخ مطلوب نه مطلق فسخ و در مفروض خصوص فسخ ملحوظ است كه لازم آن انتقال
بفاسخ است نه بايع با اينكه مانع نيست از التزام برجوع به بايع اما با مقتضى الفسخ ثم مصالح له بمقتضاي
آن داد در صلح و ايضا مراد شد جلس از شرط خيار رد المثل شرط تملك مبيع است عند الرد چنانكه ظاهر
خيار آن نيز همين است پس بايع بمقتضى الشرط حق التملك عند الرد دارد و اين بمعنى فسخ است بلكه
لازم آن انفساخ معامله است بعكس فسخ كه محل عقد است و عوضين لازم آن است و بنا بر اين
با مصالحه بمر مانند هر گاه اين حق بمصالحه كند بغير والله العالم سؤال هر گاه عشيره بقراري بكسر و …
وجه ان … فرت شد و … ان احق است يا نه با غرما و محاسبه كند جواب
هر گاه … اقرار ديون او نباشد صاحب عين احق است و معامله را فسخ كرده عين را ميگيرد
وكالة … سؤال اذا اشترى الوكيل شيئا لموكله فهل للبايع مطالبته بالثمن او مطالبة الموكل جواب
الكلام البايع … وكيلا فله مطالبته والكلام على ما اوقات … مع ذلك فان كان الثمن معينا فله
مطالبته … فهو بيده وكيلا كان او موكلا او غيرهما والكلام كليا في الذمة فان لم يسلم الموكل
الثمن الى الوكيل فليس له الا مطالبة الموكل وان سلم اليه فله مطالبته … الوكيل فللموكل ما عنيه البايع بثمنه
بيده واما الموكل فلعدم تعينه ثمنا الا بقبضه وفي المسئلة اقوال اخر احدها تخييره مطلقا الثاني الفرق بين العلم والجهل
ففي الاول لا يطالب الا الموكل وفي الثاني الا الوكيل وثالثها ان في الثمن المعين يطالب الوكيل الكائن في يده والا فيطالب
الموكل وفيما كان في الذمة وقد سلم البايع يطالب الوكيل ومع عدم التسليم يطالب الموكل والاظهر ما ذكرنا لكن يظهر ان الحكم
الكلام فيما اذا لم يكن شيء من القرائن والا فيتبع … ان … لو ان يطالب … ثم اذا فرض ان الموكل
كان جاهلا بانه وكيل … فلان ولو كان عالما لم يكن يبيعه اياه … الحكم بانه ليس له مطالبة الوكيل مع كون
الثمن في الذمة خصوصا مع تعذر اخذ الثمن من الموكل ولو قيل بجواز مطالبة الوكيل في هذه الصورة مطلقا لم يكن بعيدا والله العالم

سئوال شخصی نصف خانهٔ خود را به بیع شرط خیار فروخته است به شخصی به مبلغ چهل تومان و بست انقضای زمان
خیار و عدم رد مثل ثمن بیع لازم شده است و مبیعه ملک طلق مشتری شده است و مشتری خانه مبلغ چهل تومان
مدیون شخص ثالثی است که از انقضای زمان خیار مشتری به بایع گفت که چهل تومان من مدیون فلان شخص ثالث
میباشم حال که خانه است نصف بیع لازم شده است کاری بکن که دین فلان شخص ثالث از من ساقط شود و از
من مطالبه نکند پس بایع تمام خانه را به آن شخص ثالث فروخت به بیع خیاری به مبلغ پنجاه و دو تومان و چهل تومان
از وجه طلبش از مشتری اول حساب کرده و مابقی دوازده تومان را به بایع داد که از این معامله بایع نصف
شرکه مالک تمام خانه نبوده است پس بیع نصف خانه را باز از مشتری اول به چهل تومان خریده در ذمه و لکن
انقضای زمان خیار و عدم رد مثل ثمن بیع ثالث بیع لازم شده الحال که معامله ثانی که با آن شخص ثالث
شده بود تماماً صحیح است و خانه تماماً ملک او شده است و با آنکه نصف آن که تا با نوشت هنوز ملک مشتری اول بوده و
بالکل از اول مستقل نشده باطل است و یعنی آن که بالنصف خانه تماماً معامله نمی‌شد با مشتری ثانی که آن شخص ثالث
باشد صحیح است و با آنکه معامله دوازده تومان از آن که از مشتری ثانی به بایع رسیده است تنها صحیح است و مابقی
باطل خواهد بود زیرا که آن چهل تومان از مشتری ثانی به بایع نرسیده است بلکه همان دوازده تومان تنها به دست بایع رسیده
است تفصیل حکم مسئله را بیان فرمایند که اهل ملک حاجت است و لیکار لازم است جواب بسم الله الرحمن الرحیم
هرگاه مولی مشتری که به بایع گفت چهل تومان مدیون میباشم کاری بکن که دین من ساقط شود اذن باشد از او در بیع
بیع نصف خانه که بیع آن لازم شده و ادای دین او از ثمن آن بیع به ثالث در تمام خانه صحیح است و دین مشتری اول ساقط
است چون چهل تومان از ثمن به دین مشتری دین او محسوب داشته است و لکن بایع زیاده در حصه مشتری از چهل تومان
که محسوب داشته از او طلب دارد و آن چهارده تومان میشود چون بیست و شش تومان حصه مشتری بوده و بایع چهل تومان
واگذار کرده پس چهارده تومان از مال خود در ادای دین او داده و هم چنین است حال هرگاه اذن سابق نداده باشد
لکن اجازه کرده بیع و احتساب را و اما هرگاه اذن سابق و اجازه لاحق هیچ یک نباشد پس بیع به ثالث نسبت
نصف خانه که حصه بایع است صحیح است و نسبت به نصف که حصه مشتری است باطل است و از ثمن که ثمن است
و شش تومان بر میگردد و بیست و شش تومان میماند دوازده تومان گرفته و چهارده تومان باز از دین محسوب شده است

این چهارده تومان را از مشتری اول طلب دارد و بعد که نصف خانه سوم را از مشتری اول خرید به چهل
تومان در ذمه باید آن چهارده تومان سوم محسوب دارد و بیست و شش تومان بدهد به مشتری و او نیز باید
بیست و شش تومان بدهد به ثالث از بابت طلب که چهارده تومان آن رسیده لو پس حاصل این میشود
که نصف خانه مال ثالث است و نصف مال بایع اول و باید بایع اول بیست و شش تومان بدهد به
مشتری اول و او بیست و شش تومان بدهد به ثالث و هرگاه بایع بعد از خریدن نصف خانه خواسته باشد
اجازه کند بیع تمام خانه سوم را به ثالث صحت آن مشکل است چون از باب من باع شیئا ثم ملک میشود و صحیح
آن حتی مع الاجازه مشکل است

بسم الله الرحمن الرحیم کتاب البیع

س هرگاه مبیع و ثمن هر دو مشتمل باشند بر نقد و عرض یا احدهما چنین باشد و دیگری از نقدین باشد
آیا حکم وجوب قبض مجلس در آن مقدار نقد جاری است یا نه ج بلی جاری است ظاهراً چنانچه ظاهر کلمات علمای ما است
و یدل علیه مضافا الی امکان شمول العمومات خصوص جملة من الاخبار کخبر ابی بصیر سألت اباعبدالله ع
عن بیع السیف المحلی بالنقد فقال ع لا بأس به و قال و سألته عن بیعه بالنسیئة فقال ع اذا نقد
مثل ما فی فضته فلا بأس او لیعط الطعام و خبر عبدالرحمن بن سنان عنه ع لا بأس ببیع السیف المحلی بالفضة
نسیئة اذا نقد ثمن فضته و الا فاجعل ثمن فضته طعاما و لینسئه ان شاء و خبر محمد بن مسلم قال سئل
عن السیف المحلی و السیف الحدید المموه بالفضة نبیعه بالدراهم فقال ع نعم و بالذهب و قال انه یکره ان تبیعه
نسیئة و قال اذا کان الثمن اکثر من الفضة فلا بأس و عن الدروس لو جمع بین الربوی و غیره
فی عقد جاز فان کان مشتملا علی احد النقدین اشترط قبض ما یوازیه فی المجلس و فی الجواهر
و مقتضی اطلاق النصوص المزبوره و ما شابهها من الفتاوی المتضمنة لوجوب
نقد ما یقابل الحلیه لو کان الثمن نقدا فی المجلس و تأجیل ما عداه جریان حکم الصرف علیه
اذا بیع بالاثمان و لو ضم الیها غیر ثمن فیقبض ما یقابل الحلیه منها و یؤخر الباقی
انتهی س آیا جایز است اقاله در بعض مبیع یا نه و بر فرض جواز هرگاه مستلزم
ربا شود جایز است یا نه مثل آنکه بفروشد یک من گندم و یک درهم را به دو
من گندم و دو درهم و بعد اقاله کنند نسبت به من گندم یا به درهم ج بلی اقاله
در بعض جایز است بدون فرق ما بین سلم و غیر آن خلافا لبعض العامه حیث
فی السلم محتجا بانه یصیر سلما و بیعا و قد نهی النبی صلی الله علیه و آله عن بیع و سلم و ان
مردود است اولا بعدم ثبوت خبر و ثانیا بانکه اقاله بیع نیست و یدل
علی الجواز اطلاق ما دل علی جواز الاقاله او رجحانها مضافا الی امکان
التمسک بجملة من الاخبار الخاصه کصحیح الحلبی عن ابی عبدالله ع سئل عن الرجل
یسلم فی الغنم ثنیان و جذعان و غیر ذلک الی اجل مسمی قال ع لا بأس ان
لم یقدر الذی علیه الغنم علی جمیع ما علیه یأخذ صاحب الغنم نصفها

او ثلثها او ثلثيها و يأخذ رأس مال ما بقي من الغنم دراهم وصحيح يعقوب
بن شعيب عنه ع عن الرجل يسلف في الحنطة و التمر بعشرة دراهم فياتي صاحبه الرجل
الذي له فيقول و الله ما عندي الا نصف الذي لك فخذ مني ان شئت بنصف
الذي لك حنطة و بنصفه ورقا فقال ع لا بأس اذا اخذ منه الورق كما اعطاه
وصحيح سليمان بن خالد عنه ع عن الرجل يسلم في الزرع فيأخذ بعض طعامه
ويبقى بعض لا يجد وفاء فيعرض عليه صاحبه رأس ماله قال فيأخذه فانه حلال
واما مسئله دوم پس ممكن نيست منع مجتهد لزوم ربا و ممكن است حكم بجواز بدعوى
اختصاص ما دل على حرمته باول العقد لا ما حصل بعد ذلك بسبب فسخ
البعض و لذا جزم بعضهم بانه لو تلف الدرهم في المثال المفروض يبقى البيع
صحيحا ويظهر من صاحب الجواهر الميل اليه مع ان التلف قبل القبض موجب
لانفساخ العقد بالنسبة الى القدر التالف نعم لو تبين بطلان العقد بالنسبة
الى الدرهم من الاول بان كان ملكا للغير بطل البيع من جهة الربا حينئذ العقد
فتدبر و از انچه ذكر شد معلوم ميشود كه هرگاه جنس ربوى را بفروشد
بمثل خود شرط احدهما معيب باشد ميتواند رد كند و ميتواند ارش بگيرد
بگيرد و ضرر ندارد زياد شدن احد طرفين از جهة ضميمه ارش چون
حين العقد متساويين بودند ولكن احوط اجرا حكم ربا است خصوصا في
بعض و احتمال لشمول ادلة الربا سعى تصرفات زيد ملكي را فروخت بعمرو بشرط
خيار از براى خودش و عمرو ان ملك را فروخت ببكر بشرط بقاء خيار بايع ايا اين شرط صحيح است يا نه
ج بعيد نيست صحت ان پس بعد از فسخ بيع اول بيع ثاني نيز منفسخ مى شود و در هريك از مبيعين عوض
بر ميگردد بمالك سابق و دعوى اينكه بايد بفسخ معامله عوض از ملك طرف مقابل بر گردد بمالك
و در صورت مفروضه از ملك ديگرى بر ميگردد چون مفروض اين است كه مبيع مال مشترى دوم
شده است و از ملك او بر ميگردد ببايع در بيع اول و عوض بر ميگردد بمشترى اول كه بايع دوم





است مدفوع است بمنع لزوم خروج از ملك طرف مقابل و لذا هرگاه بگويند اشتر بمالي لك فاشترى
شيئا لنحيا اخذ بها فان الفسخ مقتضى لخروج العوض من ملك المأذون الى مالكه و المعوض من
ملك البايع الى ملك المأذوف الاذن لكن الجواب ذلك نيز مبنا بر اين است كه در حقيقت معامله
داخل نباشد دخول عوض در ملك من خرج عنه العوض كما هو الاقوى فان في الفسخ ايضا لا يلزم ذلك
و اما بناء على القول بانه داخل في حقيقتها فيشكل الصحة في المقام الا ان يلتزم بان الفسخ مقتضى لدخوله
اولا في ملك البايع الثاني ثم انتقاله الى ملك البايع الاول لكنه لا دليل عليه كما لا دليل على التقدير
المذكور في قوله اشتر بمالي لك بان يدعى انه يصير قبل الشراء داخلا في ملك المأذون ثم ينتقل منه الى
البايع على الوجه المذكور مقتضى القاعدة بطلان البيع في المثال المذكور و بطلان الشرط في مفروض
المسئله و من هنا يظهر الاشكال على القول بان في ارث الخيار اذا فسخ الوارث ينتقل العوض الى
الى الميت ثم يرثه الوارث و ذلك لان مقتضاه خروج العوض الاخر عن ملك الوارث فان
لازم الاشكال المذكور ان ينتقل العوض الى الوارث لان المعوض يخرج عن ملكه فيكون هذا موجبا
للقول بان فسخ يوجب الدخول في ملكه لا ملك الميت حتى يلزم الارث الجديد اذ الالتزام
دخول المعوض في ملك الميت او الالتزام دخوله في ملك الطرف الاخر لئلا ينافي انتقال
العوض اليه لا دليل عليه فتدبر س هرگاه جزئيا الجزء لخياره و بعد از امع الخيار منتقل كند لغير بعقد مصالحه
ايا صحيح است و از براى مصالح له هست فسخ يا نه ج بعيد نيست صحت چون ما لتعى از عمل بمقتضاى عمومات
نيست مگر اينكه لازم مى آيد عند الفسخ دخول عوض در ملك غير طرف معامله و اين ضرر ندارد و از
اين قبيل است هرگاه طلبى داشته باشد كه بدان رهن گرفته باشد آن را مع حق الرهن نقل كند بكسى
كه ضرر ندارد رهن بودن آن عين از براى غير مرتهن و امر در اين فرض اسهل است از مورد سؤال
س بر تقدير اشكال در آن در اين اشكال كمتر هست س هرگاه زيد كه مالك ملك است مبايعه نمود
ملك خودش را بعمرو بشرط رضاء و امضاء بكر كه اجنبى است ايا امضاء و رضاء بكر ثمر دارد در مبايعه
مزبوره يا نه ثم على تقدير ثمر هرگاه بكر اولا رد نمايد مبايعه مزبوره را ثم امضاء نمايد آيا امضاء
بعد از رد موجب لزوم هست يا نه ج هرگاه مراد تعليق صحت است بر رضاء و امضاء
بكر كه اجنبى است بمعنى اينكه هرگاه امضاء كرد صحيح باشد و الا باطل اين شرط صحيح نيست

و معامله باطل است و هرگاه مراد این باشد که اثر برای او خیار فسخ باشد صحیح است و هرگاه
مرد کرد یعنی فسخ کرد معامله منفسخ می شود و امضاء بعد از آن ثمری ندارد و هرگاه مراد
این باشد که اثر برای اکبر خود بی خیار فسخ باشد بر تقدیری که آن بکند اجنبی امضاء نکند
این نیز صحیح است و هرگاه امضاء بکند و رد کرد اثر برای او نیست فسخ نیست اگر فسخ کرد منفسخ
می شود و امضاء بعد از آن ثمری ندارد و هرگاه بعد از رد مضمون فسخ بکند بوده بود که امضاء
کرد لازم می شود مگر آنکه مراد امضاء و رد اول دفعه باشد نه مطلقا و هرگاه مراد این
باشد که معامله صحیح باشد لکن بر تقدیر رد کردن بکند منفسخ شود نیز بعید نیست صحت و امضاء
بعد از رد در این صورت نیز ثمری ندارد مسئله زید ملک خود فروخت بعمرو بشرط خیار از برای
خودش و عمرو آن ملک را فروخت ببکر بشرط بقاء خیار بایع آیا این شرط صحیح است یا نه ج بعید نیست
صحت آن پس از فسخ بیع اول بیع ثانی نیز منفسخ نشود و در هر یک از بیعین عوضین بر ملک و دند بمالک سابق
و دعوی آنکه باید بفسخ معامله عوض از ملک طرف مقابل بر گردد بمالک سابق و در صورت مفروضه از ملک
دیگری بر میگردد چه مفروض این است که مبیع مال مشتری دوم شده است و از ملک او بر میگردد ببایع در بیع اول
و عوض آن بر میگردد بمشتری اول که بایع دوم است مدفوع است بمنع لزوم خروج از ملک طرف مقابل و لذا
هرگاه بگوید اشتر بمالی لک فاشتری شیئا لنفسه بالاصح فان الفسخ مقتضی لخروج العوض من ملک الآخذ
الی مالکه و المعوض من ملک البایع الی ملک الآخذ لکن الحق ذکرنا بنابر این است که در حقیقت
معامله داخل نباشد دخول عوض در ملک من خرج عنه المعوض کما هو الاقوی فان فی الفسخ ایضا لا یلزم
ذلک اما بناء علی القول بانه داخل فی حقیقتها فیشکل الصحة فی المقام الا ان یلتزم بان الفسخ
مقتض لدخوله اولا فی ملک البایع الثانی ثم انتقاله الی ملک البایع الاول لکنه لا دلیل علیه
کما لا دلیل علی التقدیر المذکور فی قوله اشتر بمالی لک بان یدعی انه یصیر قبل الشراء داخلا فی ملک
المأخوذ ثم ینتقل منه الی البایع فعلی الوجه المذکور مقتضی القاعدة بطلان البیع فی المثال المذکور
و بطلان الشرط فی مفروض المسئلة و من هنا یظهر الاشکال علی القول بانه فی ارث الخیار

اذا فسخ الوارث

كتاب البيع

اذا فسخ الوارث ینتقل العوض الی المیت ثم یرثه الوارث و ذلک لانه مقتضاه خروج العوض
الا فرع عن ملک الوارث فان لازم الاشکال المذکور ان ینتقل العوض الی الوارث لانه المعوض یخرج
عن ملکه فیکون هذا مؤیدا للقول بان فسخه یوجب الدخول فی ملکه لا فی ملک المیت حتی یلزم
الارث الجدید اذ التزام دخول المعوض فی ملک المیت او لا ثم دخوله فی ملک الطرف الاول لئلا ینافی
انتقال العوض الیه لا دلیل علیه فتدبر مسئله هرگاه پیر از الجزء الخیار و بعد از آن مع الخیار ینتقل
لکن بغیر بیعه مصالحه آیا صحیح است از برای مصالح له است که فسخ یا نه ج بعید نیست صحت
چنانچه مانع از عمل بمقتضای عمومات نیست مگر آنکه لازم آید عند الفسخ دخول عوض در ملک غیر
طرف معامله و این ضرری ندارد و از این قبیل است هرگاه طلبی داشته باشد که بر آن رهنی گرفته
باشد آن گاه مع حق الرهن منتقل کند بکسی که ضرری ندارد در این نبودن آن عینی از برای غیر مرتهن و از
در این فرض اصلا است از مورد سئوال اس بر تقدیر اشکال در آن در این اشکال کمتر است فیعق
اذا باع شیئا و اشترط الخیار الی عشر سنین لنفسه ان کان حیا و لوارثه علی فرض موته
فمات قبل انقضاء المدة و فسخ الوارث فهل یرجع العوض الی المیت ثم الی وارثه او الی الوارث
ابتداء ج ان قلنا فی ارث الخیار ینتقل بالفسخ الی الوارث ابتداء فهنا کذلک بالاولی
و ان قلنا هناک بالانتقال الی المیت ابتداء فهنا وجهان للاحق وجههما کما الاحق النفر
المترتب علیها

سؤال

فعل مسلمیکه قطع حاصل نشد برای شخص بر اینکه آن مسلم حکم آن فعل خود شرا نمی داند
که صحیح است یا نه بوده و آن شخص خود شک اجتهادیه اند حکم آن فعل خاص چه او را از
باب شبهه حکمیه در چنین صورت می تواند که بواسطه احتمال صحت عمل او را
حمل بر صحت نماید مثل اینکه نهری را از آب مشترک بین اهل بلد بر آورده و تصرف نموده
و یقین حاصل نشد که از روی صحت و در دین حکم او را معلوم نکرده که صحیح است در جواز آب
یا نه آیا دیگری می تواند با مجرد حکم آن و با قطع بجهت آن مسلم نیز بحکم آن شخص احتمال
صحت در آن آب تصرف نماید باذن او یا نه جواب حمل بر صحت در صورت مفروضه
مشکل است سؤال اگر شخص غیر مشتغل در مدرسه میهمان بعضی از طلاب آن مدرسه
بشود در مقداری از زمان توقف در مدرسه نماید باذن ایشان چه صورت دارد
جواب اگر مزاحم محصلین اهل مدرسه نباشد ضرر ندارد

مسئله: سؤال در تعلیق وکالت شرط است منجز بودن از برای موکل حین التوکیل در صورتیکه ابتداء
متعلق ابتدای وکالت واقع شود نزد شیعه کما ذهب الیه جامع المقاصد و نقل اتفاق الامامیه علیه
علی ما حکی عنه صاحب الجواهر ره یا اینکه معتبر نیست این معنی بلکه آنچه راجع است بتعلیق نشود باطل
و آنچه راجع بمنشود باو و منافی با تنجز در وکالت نیست صحیح چه استقلالا متعلق وکالت شود
یا تبعا کما اختاره صاحب الجواهر و استدل علیه و جعل منه و کلام کالائمه و نوابهم و وکلاء
المجتهدین فی زمن الغیبه و بر تقدیر حقیقت قول اول مراد از تبعیت که ذکر نموده اند
تبعیت خاصه است کما لو وکله فی شراء عبد و عتقه او ثوب و بیعه و نحوهما مما یکون بین
التابع والمتبوع مناسبة کما قد یشعر به تمثیلهم یا ذکر یا مطلق تبعیت است حتی انه لو جعل
متعلق الوکالة ابتداء شراء من من الخبز مثلا ثم اشتغل باشاء [?] ما یمنع التوکیل فیه ابتداء
جایز کما صرح به صاحب صیغ العقود و از جمله امثله که محل حاجت است اینکه جایز است
که سید غیر سید را وکیل نماید در گرفتن خمس از جانب او و در صورت معلوم نه اگر کسی
که بخواهد باو بدهد و غیر سید هم سید را وکیل کند در اخذ زکوات یا اینکه شاید
خمس یا زکوات هنوز بار باب اموال تعلق نگرفته و بر تقدیر تعلق گرفتن بذل موکل
نیست عرضا اینست هر یک یکدیگر را وکیل نماید در اخذ هر قدر شود و بعد از گرفتن
هر یک بگوید هند جوابا ظاهر مختار صاحب جواهر است بلکه گویا اجماع نموده بر بطلان
تعلیق در وکالت بوجه تعلیق نیز صحیح بود و دعوی منافات التعلیق للانشاء
مدفوعة بان فی محله من ان الانشاء امر معلق ولا مانع منه عقلا و عرفا پس مسئله توکیل سید
و غیر سید یکدیگر را در گرفتن خمس و زکوة از برای او مانعی ندارد بلکه حکمی است که انشاء

سؤال معتبر است در تحقق عقد وکالت ایجاب خاص مثل وکلتک یا انت وکیلی یا نه پس اگر گفته شود من وکیلم در فلان عقد و او بگوید بلی کفایت میکند و وکالت شرعیه متحقق میشود یا نه و بر تقدیر عدم تحقق عقد وکالت اگر عملی کرد واقع شده مبنیاً علی هذا النحو من التوکیل یعنی بطریق استفهام و نعم صحیح و منجز ولو کان من باب الاذن یا اینکه فضولی است و محتاج باجازه است مثل اینکه متعارف شده است در عقد نکاح واما و انقطاعا اکتفا بهمین این توکیل مینمایند و عاقد واقع سازد عقد را بعنوان توکیل مثل انکحت موکلتی مثلا پس بنا بر عدم اعتبار ایجاب خاص در وکالت این نحو از عقد نکاح صحیح و منجز است یا نه و سؤال دیگر اینکه قبول فعلی کفایت میکند در وکالت یا نه و اتصال ایجاب بقبول معتبر است در آن یا نه

جواب در وکالت ایجاب و قبول خاص معتبر نیست بلکه هر لفظی که دال باشد کفایت میکند حتی استفهام و نعم و قبول فعلی هم کافی است هر چند ایجاب آن بلفظ باشد بلی هرگاه وکیل کند در بیع و بیع کند مشکل است کفایت آن در قبول اگر چه آن بیع صحیح است از جهت اذن چون باید عمل بوکالت بعد از تمامیت عقد آن باشد و در صورت مفروضه بیع عمل بوکالت است مگر آنکه گفته شود که در مقام بیع بر لمس هم قبول است پس بیع بعد از تمامیت میشود و کیف کان اتصال قبول با ایجاب شرط نیست بنا بر اقوی سؤال بر زانیه عده میباید یا نه و هم چنین موطوئه بشبهه عقد مثل اینکه زوجه باشد و یا هر دو اعتقاد نموده



بوده صحت عقد را لکن معلوم شد باطل است و بر تقدیر ثبوت عده از آنها چه عده باشد مفصلا بیان فرمایند

جواب زانیه عده ندارد و لکن احوط و اولی استبراء رحم است بیک حیضه مگر آنکه خوف آن داشته باشد که در اینصورت استبراء نیز ندارد هر چند بازهم بهتر است چنانچه مقتضای روایت است و در وطی شبهه عده واجب است و عده آن عده طلاق است و در صورتیکه شبهه از یک طرف باشد نیز واجب است عده اگر شبهه از طرف زوج باشد و هرگاه زوج عالم باشد ببطلان عقد یا زنا باشد بدون عقد نیز از طرف زوجه شبهه باشد نیز احوط است چنانچه مقتضای عموم است و لفظ تصریح کرده ١٥ از

سؤال عقدی واقع میشود فضولا از جانب زوجه مثلا پس از اطلاع فورا اجازه نمیکند ورد هم نمیکند بلکه سکوت را اختیار میکند بمدت مدیدی و در واقع بپرسش راضی است یا آنکه تعلیق مینماید اجازه به پرسش و اداء اجازه نمیکند یا اجازه میدهد یا ابلیغ که از امضا میکند زوجه مینماید آیا مصحح عقد میباشد و اگر از مشاهده عقد رو به زوجه بگوید که کفایت امضا را نماید اگر پدرم که امضا رضا نکنم والد من بعد از آنکه پدرش مطلع شد او را امر نمود باینکه امضا نما و او هم امضا نمود آیا امضا او کفایت میکند نکاح شرعیه متحقق میشود یا نه

جواب در این صورت امضاء زوجه صحیح است و از فضولیت خارج ١٢

سؤال هرگاه شخصی در وضو گرفتن و غسل کردن زیاده از قدر متعارف مردم دقت کند و آب هم زیاده از قدر متعارف صرف نماید از جهت اینکه دیرتر از غالب مردم اطمینان از جهت حاصل میشود و هم چنین در اداء قرائت و اذکار نماز و افعال و شرایط آن زیادتر از مردم دقت میکند و خوف دارد که منجر بوسواس شود و مطلوب خداوند متعال میباشد آیا جایز است از برای او شغل متعارف مردم عبادت را بجا آورد و بر بیشتر الزام نمیشود یا باید بقدر که اطمینان حاصل کند

جواب صحیح و از متعارف لکن برای حفظ وسواس است پس واجب است عدم اعتنا در صورت مفروضه

والکفار ومثل متعارف مردم که در دین مسامح باشند ان شاء الله تعالی و اطاعة السلطان مجهود الله ...

سئوال هرگاه زوج در بلدی باشد و زوجه در بلدی دیگر و زوج زوجه را در بلد خود احضار نماید
بر زوجه لازم است اطاعت زوج را نماید یا نه بر فرض اطاعت ننمودن ناشزه محقق شده باشد
جواب بلی لازم است بر او که اطاعت نماید و با ترک آن ناشزه است مگر آنکه عذری عقلی یا شرعی
داشته باشد که مسقط تکلیف باشد و در این صورت نشوز هم محقق نمیشود بترک طاعت والله العالم

سئوال عقود را بفارسی جایز میدانید یا نه دادن سهم امام بغیر سادات جایز میدانید یا نه
توکیل طرفین عقد را جایز میدانید یا نه اگر شخصی بخواهد وضو بسازد و غسل کند در وقت فریضه
بقصد کون با طهارت و هم چنین در جامع وقت که ضیق دارد و بعد از دخول وقت بایکی از ... طهارت
عبادات مشروطه بطهارت را بجا آورد یا خیر جواب بلی عقد فارسی صحیح است حکم مکرر در
نکاح بعقیده که با تمکن از عربی صحیح است بلی با عدم تمکن از آن و لو توکیل غیر با تمکن ندارد و سهم امام
بغیر سادات دادن مشکل است مگر آنکه در موارد بیشتر قطع حاصل کند برضای امام
و با وجود سادات محتاجین حصول ... قطع مشکل است بلکه صرف در مطلوب سادات ...
مشکل است حاصل باشد اقتصار شود میان بر صورت علم برضای او صلوات الله علیه ...

سئوال وضو و غسل در وقت فریضه بقصد یکی از غایات مندوبه صحیح
چه کون بر طهارت باشد چه غیر آن و با آن نماز کردن بلکه سایر اعمال مشروطه بطهارت ...
و در آن قصد قربت کافی است بلکه قصد نیت وجوب و ندب لازم نیست و اگر کرد در صورت
مفروضه که ... قصد وجوب کند که وضو واجب میکند بجهت امتثال
هم امر استحبابیه کون بر طهارت پس ذات وضو واجب است لکن از جهت امتثال امر بانه

اورده

اورده و مانعی در آن تفکیک نیست چنانچه واضح است و وضو و غسل قبل الوقت هم بجهت یکی
از غایات مندوبه صحیح است اگرچه داعی بر اتیان آن نماز کردن در وقت باشد چون نماز
کردن در این صورت داعی بر داعی است پس داعی اولی امتثال امر کون بر طهارت است ...
مثلا گو داعی اتیان امر وضوی بجهت امتثال امر کون بر طهارت نماز کردن است در وقت و ...

سئوال چه میفرمائید در حق شخصی که در اول تکلیف تقلید از مجتهدی کرده بعد از وفات
او تقلید از مجتهد دیگر کرده که بقاء بر تقلید را جایز نمیدانست بعد از وفات این مجتهد هم
تقلید از مجتهد ثالث کرده که او هم بقاء را احوط میدانست بعد از فوت این ثالث هم حالا اگر تقلید
از اعلم کند که بقاء را واجب میداند آیا تکلیف رجوع بفتوای مجتهد اول است یا عمل
بفتوای ثالث جواب اظهر نزد احقر بقاء بر تقلید ثالث است و عدول با او
وجه واضحی ندارد اگرچه بعض فروع او چون از او عدول کرده بود و از او نیستم به تقلید صحیح
پس اگر عمل کند بفتوای اول در حقیقت تقلید ابتدائی از میت نمیخواهد بقاء بر تقلید
و مفروض این است که بقاء را جایز یا واجب است نه تقلید بدوی والله العالم بالحقائق

سئوال هرگاه زنی ختنه نکرده باشد و خوف تلف نفس داشته باشد آیا میتواند که بدون
ختنه کردن حج بجا آورد یا نه جواب اگر امید رفع خوف و توکل ... نداشته باشد
نمیتواند و با استطاعت واجب است حج کند با همان حال و طواف او صحیح است
لکن نایب هم میگیرد و اگر امید زوال خوف داشته باشد جایز است تاخیر
تا زمان زوال عذر اگرچه احوط مبادرت است و اعاده آن بعد زوال
العذر والله العالم

سئوال در قریه عقر املاک بسیاری وقف شده است که منافع انها صرف خصوص
تعزیه وشبیه وقایع کربلا وغیرها شود وخلاصه صرف شود لکن نه بطوریکه در بلاد
که استعمال الات لهو ولعب شود ولباس مخصوصه زن مرد بپوشد وتعزیه
نمایند بلکه خصوص طبق اعلام رزه میشود بدون شیپور باید در چنین
صورت هیچ وسروری وعاملین ان مثاب وماجور خواهند
چنانچه در این صورت هم جایز نباشد بیان فرمایند که بچه نحو اقامه عزا
نمایند وچنانچه بهیچ قسم جایز نباشد بیان فرمایند که منافع املاک موقوفه
در چه مصرف صرف شود باینکه اصل وقف باطل است جواب
چون شبیه غالبا خالی از خلاف شرع نیست ومشتمل است بر مفاسد بهتر
صرف کردن منافع موقوفه است در روضه خوانی وچون غرض واقف
تعزیه داری بوده منافع [illegible] بلکه از جهاتی بهتر است والله العالم
سئوال مولانا رجل طلب نفسا وعین علیه وصیا وامره ان لا یبیع منه
شیئا بل یصرف نتاجه علی الدوام فی وجوه البر وکان علیه دینا
حالا والترکه ارضا ونخلا وشجرا فهل یجوز للوارث ان یوفی من ماله الدین
ویاخذ ما قابله من العین ویطرد الوصی ثم ذلک المقدار والزوجه کذلک
او یبیع للمدین قهرا مع الاثنین ام لا جواب الدین متعلق بالترکه علی
الشیاع فیجوز لکل من له حصة منها ان یفک حصته باداء ما یتعلق بها من
الدین ویجوز له ان یبیع ما یقابله منها ویتصرف فیه فعلی هذا کان للوارث
ان یاخذ

ان یاخذ حصته تامه ویودی الدین من ماله الی اخر فکذا الزوجه والوصی بالنسبة
الی ثلثها وربعها وبالنسبة الی الثلث الذی امره بید الوصی ولا فرق
فی ذلک بین ان یودیه تبرعا او من منافع الثلث کما انه اذا تبرع
الدیان بابراء ذمه المیت عن تمام الدین اخذ کل ذی حصة حصته تامه
بل الظاهر انه اذا تبرع بابراء ما یتعلق منه بالثلث تم ما بید الوصی
والحاصل انه لیس للوارث ان یطرد الوصی او الزوجه ولا ان یبیع ما
یقابل الدین من عین الثلث او من حصة الزوجه قهرا علیهما والله العالم
سئوال

# کتاب البیع

س بیع و وقفی واقع شده است بینه شهادت میدهد به بطلان آن بیع و وقف آیا مجرد همان مقدار کفایت
میکند یا باید وجه بطلان را ذکر کنند ج کفایت اینقدر مقدار بدون بیان وجه مشکل است مگر معلوم باشد اتحاد مذهب
بینه با مذهب حاکم شرع در جمیع جهات تقلیدا یا اجتهادا که با معلوم باشد که بطلان عند مذهب حاکم شرع است شهادت
میدهند س ملکی به بیع شرط فروخت مشتری چیزی چون خیار منقضی نشده بدون اذن و اجازه بایع نتوانند ازا
لغو و باطل شد بیع خیار شرط با بنا علی فرض عدم جواز بیعه او باعه و استاجره من المشتری و اعطاه مال الاجاره هل یجوز له ان
یجب علیه اعطاه عوض ما اخذه علی وجه التغیبیة منه ام الخ ج بیع بدون اذن در زمان خیار شرط مشکل است هر
چند بیع شرطا باشد و با فرض بطلان چون مشتری مالک عاین نشده مستحق اجرت نمیشود پس آنچه از بابت مال الاجاره
گرفته است ضامن است و بر تقدیر اتحاد آن با ثمنیکه داده بعنوان اجرت میدهد آنرا بازاء ثمن محسوب دارد و اما با عدم اتحاد
ثمن باید هریک مال دیگری را رد کنند مگر آنکه عالم باشند بفساد بیع یا اجاره یا هر دو که در صورت تلف با علم ظن ضمان
رجوع کند بآنچه داده و الله العالم ص قطعه زمینی ۹۰ معمار و زرع نمود بقید ذرع مثلا و قیمت نمود ذرع یکقران
که تمام صد ذرع ده تومان باشد امده طرفین بعینه صیغه خواندن و مصالحه لازمه با اسقاط خیارات
قطعه زمین مزبوره منتقل نمودند بعد تومان معلوم بعینه صیغه خواندن دیگر اظهار میکنند که
صد ذرع است با اطمینان آنکه معمار درست ذرع نموده است بعد معلوم شد معمار اشتباه
نموده است بزیاده یا نقیصه حکم مسئله را مفصلا بیان فرمایند انتهی تو منتهای اشتباه در طرف
مصالح عنه بوده و هرگاه در طرف مصالح به باشد حکم تفاوت میکند یا نه مثلا آنکه خانه
را معمار قیمت نموده شش دانگ را هزار تومان مثلا آن تومان را حساب نمودند که شش
دانگ باشد بر شصت و شش تومان یا شصت و شش تومان امده بعینه صیغه خواندند با اطمینان
آنکه حساب درست است جهتی وجه معینی با اسقاط خیارات مصالحه نمودند بعد معلوم
شد اشتباه زیاده یا نقیصه شده جواب انتهی مسئله از جزئیات مسئله معروفه است
که لو باع الارض علی انها جربان معینه فبانت انقص او اکثر هر چند این مسئله در صورتی
است که در صیغه ذکر شود علی ان یکون کذا جریبا او ذراعا و در ما نحن فیه ذکر نشده

است لکن علی الظاهر فرق نباشد ما بین شرط صریح و ضمنی مثل ما نحن فیه چه چنین بنائی کرده اند
بر مقدار معین و در این مسئله اشکالی نیست در ثبوت خیار از برای مشتری در صورت
تبیین نقصان و از برای بایع در صورت تبیین زیاده و خلاف در این است که هرگاه فسخ
نکنند آیا در تمام صحیح است و چیزی از ثمن یا مثمن بر نمی گردد یا در صورت نقصان مقداری
از ثمن بر میگردد و در صورت زیاده مقدار زاید باقی است بملک بایع و مبنی این است که
آیا حکم تخلف شرط جاری است یا حکم نقصان جزء و اظهر قوی دوم است پس در صورت نقصان
ما یقابله من الثمن بر میگردد و در زیاده باقی میماند بر ملک بایع که شریک میشود در آن مبیع و ممکن است
تفصیل در مسئله بوجهی که در محل خود بیان کرده ام و بنا بر آنچه ذکر شد در مسئله دوم که صورت عکس باشد
در صورت اشتباه بنقصان مقداری از مبیع باقی میماند بر ملک بایع که معادل نقصان از ثلث
حاصل آن است و در صورت زیاده آن مقدار از ثمن باقی میماند بر ملک مشتری بلی چنین ثمن کلی است محتمل است
گفته شود که در صورت نقصان باید تتمیم کند از ابراء گویا گفته است فروختم بثلث حاصل
که فلان مقدار باشد غایة الامر در تطبیق اشتباه شده است بلکه در مسئله اولی نیز محتمل است
که هرگاه در پهلوی آن زمین زمینی داخل شده باشد واجب باشد تتمیم آن چنانچه باین مضمون روایتی
وارد شده است هر چند مشهور بان عمل نکرده اند لکن در خصوص مورد سؤال محتمل است حکم به بطلان
در هر دو مسئله از جهة انکه عقد صادر نشده است از مالکین که بنا گذارده اند بر آن مقدار از قبیل
شرط ضمنی باشد بلکه صادر شده است از وکیلین و این دو چنین کیفیت را نمیدانسته اند عقد را
مطلق واقع ساخته اند و مفروض این است که مالکین باین اطلاق راضی نبوده اند بلکه رضا بقید
نجم بوده است بکون المثمن کذا مقدارا او الثمن کذا علی انکه گفته شود [illegible] مالکین منصرف میکنند
عقد وکیلین را بنحوی که انها قرار داده اند و لازم نیست که وکیلی که بمنزله آلت است جمیع خصوصیات
و کیفیات را بدانند و لذا جهالت در نزد وکیل مضر نیست هرگاه موکلین عالم باشند

باوصاف



باوصاف و مقدار و مع ذلک احوط در هر صورت اختیار فسخ و تجدید عقد است بلکه
در مطلق شرط ضمنی هرگاه احتیاط شود بفسخ و تجدید بهتر است والله العالم تنبیه هرگاه خیار شرط
برای خود قرار دهد که بتواند فسخ کند منتقل بوارث میشود یا نه ج منتقل نمیشود

# کتاب البیع

سؤال العمل بصیغ العقود فارسی میرزا علی محمد بحاشیه جایز است یا نه جواب عمل بصیغ که وارد جایز است والله العالم

س زید ملکی را ببیع خیاری بعمرو بمبلغ قلیلی فروخته و زید حق الخیار خود را مصالحه نموده ببکر و بر او شرط کرده که رد  بمبلغ زیادکم

مثل ثمن را بعمرو بنماید و معامله را فسخ کند آیا آن ملک بعد از رد مثل ثمن و فسخ مال بکر میشود یا نه ج بلی برد مثل ثمن مال

بکر میشود و اشکال باینکه مقتضای فسخ انتقال هر یک از عوضین است بمالک سابق پس باید منتقل شود بزید مصالح مدفوع است

اولا بمنع اینکه مقتضای فسخ کلیه چنین باشد چنانچه در محل خود مفصلا ذکر کرده ایم و ثانیا ظاهر اخبار بیع بشرط این است که سلطنت

داشته باشد بر تملک بعد از رد مثل ثمن و این معنی غیر فسخ است هرچند مستلزم آن است یعنی بعد از تملک فسخ می شود پس مجعول

اولی تملک است نه فسخ چنانچه در شرط خیار فسخ مجعول اولی فسخ و حل عقد است و تملک لازم است بعکس مفروض و ثالثا منافات

ندارد که بفسخ ارجاع کند بمصالح و تملک کند چون مشروط مطلق فسخ نیست بلکه فسخ و تملک است و این منافی ندارد و دعوی

اینکه ثمن مردود باید از مال بایع باشد مدفوع است بمنع اعتبار این خصوصیت و لذا وارث بایع میتواند در صورت موت او

و انتقال خیار بوارث از مال خود رد مثل ثمن کرده مبیع را تملک کند والله العالم س زید صاحب خانه و جمعی در آنخانه نان

خوار و هستند و میدانند که زید از فلان دکان نسیه می آورد عیالات او برود و جنس از دکان مجانا ببرند بدون اذن صاحب خانه

آیا ضامن صاحب دکان میباشند که میتواند از آنها مطالبه ثمن کند یا نه ج اگر بهیچ وجه اذن نداده و امضاء معاملات ایشان را

هم نکرده و در تحت ید او هم نیامده ضامن نیست و صاحب دکان نمیتواند از او مطالبه کند بلکه بآنها رجوع میکند که جنس گرفته اند و هر

هر کس از اهل آنخانه که آن جنس در دست او یا در دست آن را تلف کرده و اگر صاحب دکان معترف باشد که آنها بعنوان وکالت از جانب زید

گرفته اند از ایشان نیز نمیتواند مطالبه کند اگر او را تصدیق کنند کفار حربی که گرفتن مال ایشان جایز است چه کسانند

نبایشد در حربی بودن تکلیف چیست ماعدای یهود و نصاری و مجوس از کفار حربیند و هم چنین این سه فرقه اگر

مطیع الاسلام نباشند و بشرائط ذمه عمل نکنند بلی اگر در بلاد مسلمین و در امان ایشان باشند حکم حربی بر آنها جاری نیست

در غیر مسئله ربا که جواز اخذ از ایشان خالی از قوت نیست هرچند معاهد باشند اگرچه احوط ترک است و مشکوک الحال اگر در

بلاد کفر باشد محکوم بحربیت است سؤال شخصی حمام خریده بنایی او را باهم زده که بهتر شود و خزینه او را در پشت خانه

همسایه قرار میدهد و همچنین تنوره کشی و ابنها رطوبت پس میدهند و دیوار خانه همسایه را ضایع میکند

و همچنین سقف میان حمام را بزرگ میسازد زور سیاوود و دیوار همسایه را کج میکند مشرف بر خرابی شده است

بقرار بماند دفع این ضرر بر صاحب حمام لازم است یا نه جواب بو نقص بری که این ضرر مستند باشد
بفعل صاحب حمام بتحقیق که فعل تولیدی او محسوب شود ضامن است مگر اینکه ترک تصرف در
ملک خودش نیز مستلزم ضرر باشد بر خودش و نتواند دفع آن ضرر نماید بوجهی دیگر والله اعلم

سؤال شخصی نصف خانه اش را به بیع خیاری فروخته است به شخصی بمبلغ چهل تومان و بسبب انقضاء زمان
خیار و عدم رد ثمن الکل بیع لازم شده است و بیع ملک طلق مشتری شده است و مشتری خانه بمبلغ چهل تومان
مدیون شخص ثالث است بعد از انقضای زمان خیار مشتری به بایع گفت که چهل تومان من مدیون شخص ثالث
میباشم حال که خانه آن زدم بیع لازم شده است کاری بکنم که دین فلان شخص ثالث از من ساقط شود و از من
مطالبه نکند پس بایع تمام خانه را بان شخص ثالث فروخته به بیع خیاری به مبلغ پنجاه و دو تومان که
چهل تومان از بابت طلبش از مشتری اول حساب کند و مابقی دوازده تومان را به بایع بدهد بعد از
این بایع ملتفت شد که مالک تمام خانه نبوده است پس نصف خانه را باز از مشتری اول بچهل تومان
خرید در ذمه و حال از انقضای زمان خیار و عدم رد مثل ثمن بر آن ثالث باز بیع لازم شده الحال
آیا معامله ثانی که با آن شخص ثالث شده بود تماما صحیح است و خانه تماما ملک او شده است یا اینکه نصف
آن که تا آن وقت هنوز ملک مشتری اول بوده و با مالک اول منتقل نشده بود باطل است و علی الثانی
آیا نصف خانه تماما معامله اش با مشتری ثانی که آن شخص ثالث باشد صحیح است و یا اینکه معامله دوازده
تومانی از آن که از مشتری ثانی به بایع رسیده است تنها صحیح است و مابقی باطل است زیرا که آن چهل تومانی از
مشتری ثانی به بایع نرسیده است بلکه همان دوازده تومان تنها باو رسیده است تفصیل حکم مسئله را بیان نمایید

جواب هرگاه مراد مشتری که به بایع گفت چهل تومان مدیون میباشم کاری بکن که دین من
ساقط شود اذن باشد از او در بیع نصف خانه که بیع آن لازم شده و اداء دین او از ثمن آن بیع
به ثالث در تمام خانه صحیح است و دین مشتری هم ساقط است چون چهل تومان از ثمن باذن مشتری دین او
محسوب داشته است ولکن بایع زائد بر حصه مشتری بوده و بایع چهل تومانی را واگذار کرده پس چهارده

تومان



تومان از مال خود را داده دین او داده و همچنین است حال هرگاه اذن سابق نداده باشد لکن اجازه کرده
بیع و احتساب را و اما هرگاه اذن سابق و اجازه لاحقه هیچ یک نباشد پس بیع به ثالث نسبت بنصف
خانه که حصه بایع است صحیح است و نسبت به نصف که حصه مشتری است باطل است و از ثمن است و شش تومان بایع میگیرد
و بیست و شش تومان میماند و دوازده تومانی که گرفته و چهارده تومانی بازای دین محسوب شده است آن چهارده
تومان را از مشتری اول طلب دارد و بعد که نصف خانه را از مشتری اول خرید به چهل تومان در ذمه باید
این چهارده تومان را محسوب دارد و بیست و شش تومان بدهد به مشتری و او نیز باید بیست و شش تومان
بدهد به ثالث از بابت طلب که چهارده تومان آن رسیده بود پس حاصل آن میشود که نصف خانه مال ثالث
و نصف خانه مال بایع اول و بایع اول بیست و شش تومان بدهد به مشتری اول و او بیست و شش
تومان بدهد به ثالث و هرگاه بایع بعد از خریدن نصف خانه خواسته باشد اجازه کند بیع تمام خانه را
به ثالث صحت آن مشکل است چون از باب من باع شیئا ثم ملک میشود و صحت آن حتی مع الاجازة مشکل است

سؤال آیا حرمت ربا بالاطلاق است یا دلیل بر جواز آن در مکانی هست جواب بلی این مطلق است او اینکه
در چند مورد در اخبار مستثنی شده است و اجماع بر جواز ربا در آن قائم است از جمله میان پدر و فرزند
و میان آقا و بنده و میان زوج و زوجه دائمه و از جمله میان مسلم و کافر حربی نه مطلق کافر و
دلیل بر استثنای اینها در این موارد اجماع است و بعضی اخبار مثل مرسل صدوق قال رسول الله لیس بیننا
و بین اهل حربنا ربا نأخذ منهم الف درهم بدرهم و لا نعطیهم و در کافی مسندا نقل کرده است و ضعف آن
بشهرت و عمل اصحاب منجبر است لکن باید مسلمان اخذ فضل نماید یعنی بگیرد نه کافر و اگر کافر ذمی باشد
اقوی عدم جواز است چنانچه مشهور است لکن بعضی در این نیز جایز دانسته اند بشرط التزام احکام و بعضی
گفته اند که ربا مابین کافر حربی و مسلم هم حرام است و اینکه جایز است از باب استنقاذ مال کافر حربی است
و لا باس به و تظهر الثمرة فیما لو قصد الاخذ من باب الربا لا من باب الاستنقاذ سؤال بیع و شرای انسان
جایز است یا نه جواب هرگاه رواج باشد و حال آن حال بول باشد در حالت دادن فی نفسه بیع و شرای آن مانعی ندارد و
فرق است مابین آن در اکثر موارد به اباحت فایده آن از برای شخص خاصی بخلاف کتابی سؤال اجاره در هر جا که باشد

کاشف است یا ناقل است جواب بلی کاشف است لکن در مثل اجازهٔ مرتهن بیع راهن را هر چند در حقیقت اسقاط حق است
و لهذا کاشف نمی‌شود پس حال او حال فک رهن است و معامله سابقه را صحیح نمی‌کند بنا بر اقوی سؤال شخصی
علم دارد که زید راضی نیست تصرف در اموالش نماید مطلقا یا در حال خاصی جمیع انواع تصرفات موقوفه بر ملک و عدم آن
بر این تقدیر می‌تواند به پول او بیعی واقع سازد و معامله نماید به جهت خودش یا نه و به تقدیر جواز آیا قصد تملک
بایع مشتری باید بشود و منتهی بملک این شخص یا نه بتملیک یا اجازه یا اینکه اجازه هم ثمری ندارد جواب رضای باطنی
بدون اینکه مظهری داشته کفایت در خروج از عنوان فضولیت نمی‌کند خصوصا هر گاه قصد بیع یا شبیه
هر گاه مظهری از قول یا فعل داشته باشد خوب است و اظهر نزد احقر جواز بیع مال غیر از برای خود بلا اذن او است
خود بمال غیر با اذن او سابقا یا اجازه او لاحقا و آنچه مشهور است که معقول نیست ناتمام است و بیانش مطلب
در حاشیه مکاسب شده رجوع شود سؤال متعارف است در بازار رشت بکوار شلا چند هزار بایع بکوید مرا این
این پول چند شلا بده و معوض این پول را از زیخ و قیمت معین ندارد و لکن مقصود شرح قیمت بازار است آیا جهل مشتری
بوزن مضر است بجهت معامله مثل است لکن با اینکه این نحو از جهل چون در معنی علم است مانع نیست یا اینکه این معامله در حقیقه
توکیل است جواب هر گاه قصد توکیل کند و آن شخص هم بعنوان وکالت معامله کند صحیح است و الا صحت آن مشکل است بلی
با احراز رضای طرفین حتی مع عدم العلم بالعوض تصرف در آن جایز است حتی تصرفات موقوفه بر ملک مثل وطی و عتق و غیره
سؤال شخصی علم دارد بر اینکه زید راضی است که جنسی یعنی از مال او بفروشد بقیمت معین و هم چنین جنسی را
بدهد و پول او را بگیرد و زید هم در نفس الامر کمال رضایت را دارد و لکن اذن صریح نداده است آیا این معامله فضولی است
و زید بعینه و بین الله با اینکه کمال رضایت و طیب نفس داشته مع ذلک می‌تواند برهم زند و بگوید امضا ننمودم و رد
کردم یا نه جواب هر گاه رضای فعلی نبوده باین معنی که زید ملتفت نبوده است و لکن اگر او را ملتفت میکردند راضی بود
فضولی است و هر گاه بالفعل ملتفت بوده و راضی بوده و لکن کاشفی از او صادر نشده اگر چه سکوت باشد کاشف از رضا است
هر گاه مثل این کاشف هم نباشد باز فضولی است لکن کار را عملا احتیاطا باجازه بگذارد سؤال عمدا شخص طفلی را نزد خود را
در سر دکان می‌نشاند خرید و فروش نماید و خیلی هم میا آیا بی بیند انطفل بکسی مبلغی فروش نموده و تعیین دارد که
تمام رایا الفعل کاملین داده و وجه خرید را مقابل انما گرفته است تمام اینها رضا و طیب نفس خود داده اند و جنس خریده





ولو منوط شده باشد مطلق تصرفات و لو تصرفات موقوفه بر ملک را هم راضی میباشد از او اینکه بمحض رضا ملک او میشود یا نه
و بر فرض ملک نشدن میتواند تقاص نماید و آن پول را عوض اجناس خود بردارد یا نه جواب بمجرد رضا ملک نمیشود
و هر گاه مالک آن پول را راضی نشناسد و یا نتواند استرداد اجناس خود نماید میتواند تقاص کند سؤال شخصی پول
سی و صد بطفل میدهد که برود نان یا قند بخرد حساب پول یقین دارد که جنس را از بالغ خریده قبول میکند ولی
از بالغ را یقین نباشد آیا در این صورت طفل آلت میشود یا نه و معامله معاطات است یا نه جواب در معاطات جمیع
شرائط بیع مأخوذ است در صیغه پس این معامله با اینکه طفل آلت نمیباشد با کی شده مشکل است سؤال در معامله که یکی از شرائط
آن صحیح واقع نشده و معامله باطل است که بعد طرفین مطلع شده است قطع نظر از رضای بمعامله فاسده طرفین راضی هستند
بتصرف هر یک در عوضین ولو تصرفات موقوفه بر ملک او لا تصرفات موقوفه بر ملک به همین رضا صحیح است
و ثانیا بر فرض عدم صحت علم دارد بر اینکه راضی است او را او بخود هبه نماید یا مصالحه کند میشود او را بخودش از جانب
او هبه نماید و قبول نماید بعد تصرف نماید و دیگر تصرفات غیر موقوفه بر ملک که صحیح است از قبیل اکل و شرب و امثال اینها
قرض خود را از آن پول ادا نماید یا پول را قرض بدهد یا بعد عوض او ملک میشود او برای صاحبش یا هبه نماید
یا صداقه قرار دهد جواب به مجرد رضای طرفین ترتب آثار موقوفه بر ملک نمیشود چنانچه تصحیح
یا مصالحه بخود نمیشود مگر اینکه بالخصوص بآن راضی باشد یا در ضمن عموم و رضای تقدیری کافی نیست و امثال مذکوره
از قبیل ما لا یتوقف علی الملکیه است بلکه حکم آن است بگوئیم که بیع نیز چنین است یا بمعنی که جایز است بیع مال غیر از برای خود
هر گاه مالک اذن بدهد مثل اینکه بگوید بفروش مالی که یا بگوید اشتر بمالی لک و آنچه معروف است که معقول نیست
خروج احد عوضین از ملک کسی و دخول عوض دیگر در ملک شخص دیگر که محل منع است و دعوی اینکه حقیقت مبادله
چنین است هم بمقتضای اطلاق مبادله دخول در ملک من خرج عنه است در حقیقت مبادله جزء معتبر نیست
الا جزء بدل جزء در اعتبار عقلا و اما اینکه مالک کی و خارج از ملک کی معتبر نیست پس با فرض اینکه
طرفین ملتفت باشند که معامله باطل است لکن رضایت باشد تصرفات صحیح است حتی البیع و شراء النفس و مالک عوض
میشود و لو عوض را مالک نبوده لکن تصرفات مذکوره صحیح است سؤال در ضمن عقد لازم شرط میشود بر زید
بر اینکه ده تومان مثلا مشغول الذمه باشد از برای عمرو و همچنین با و بدهد مجانا و یا عمرو هم شرط میشود بر اینکه یک
من بذر گندم معین مثلا بدهد بزید مجانا یا تصدیق معین هر روز یکی بلاحظه اینکه سلف در زمان و کوشت

ایا این نحو از شروط والتزام صحیح است یا نه و موجب اشتغال ذمه طرفین میشود یا نه جواب بلی شرط مذکور صحیح است و اگر
بجای بیع کلیه معامله صلحی کنند و نا فراصیی کنند بود جهیکه رافع غرر باشد حاجت بقیود مذکور نیست بلکه
بطلان بیع با امکان ضبط بنحویکه دفع غرر شود نیز معلوم نیست چون نص خاصی ندارد که دلالت کند بر بطلان
تقید او مناط فتوای علما نیز معلوم نیست سؤال فرنگیکه فرنگی یا ارمنی درست میکنند از انها خریدن و استعمال
کردن جایز است جواب هرگاه ملاقات انها با رطوبت معلوم باشد نجس است لکن استعمال کردن و خریدن حرام نیست

کتاب الوصیه

هرگاه از برای نماز و غیر آن موضع ملاقات تطهیر شود سؤال شخصی وصیت کرده که بعد از فوت خود از ثلث
مال خالص خود مسجدی از برای طایفه اثنی عشریه در محله خود یا در محله دیگر بسازند بعد از فوت
موصی بو[اسطه] تصفیه و تقسیم ترکه چند سال طول کشیده و بنای مسجد تاخیر افتاده چون ما را مسجد نبود
طایفه ما اتفاق کرده هر کسی بقدر مقدور وجهی داده مبلغ معتنی به جمع شده و بنای مسجد گذاردیم بعد
از انکه اوصیاء میت از محاسبات ارث فارغ شدند موازی همان مبلغ که مقرر شده بوده در بانک انگلیس
سپرده بودند حضرات اوصیاء از بانک دریافت کرده بجماعت ما سپردند که در تعمیر این موجود صرف نمائیم
و حسینیه و مدرسه تعلیمیه و حمام خانه بسازیم ایا این تصرف جایز است یا نه و لکن تخصیصی به مسجد و غیره نیست
باخبر و ایا نماز در این مسجد در صورت مفروضه جایز است یا خیر و هرگاه آن وجه را بعنوان خود گرفته باشیم بعنوان
قرض الحسنه و در این مسجد و غیره صرف کرده باشیم تا لدی الحاجه مسجد ثانی بنام متوفی بسازیم جایز است یا نه
و هرگاه عین مال را تبدیل کرده باشیم بمال دیگر و صرف مسجد و غیره کرده باشیم ایا سوای اشتغال ذمه باید
مایحال حکم بغصبیت املاک و مسجد میشود یا خیر جواب اما صرف کردن وجه موصی به در تعمیر مسجد
جایز نیست چون بخلاف گفته موصی است چون از عین ثلث مسجد ساخته نشده است و اما از حیثیه غصبیه ان مسجد که
باین وجه تعمیر شده هرگاه اعیانیکه در ان بکار برده اند از گچ و اجر و چوب و سنگ و غیرها انها را بذمه خریده
بعد ان وجه وصیتی را داده اند چنانچه غالبا چنین است مسلم بکلی مسجد و بعد پول میدهند ضرر غصبی
ندارد و چون معامله صحیح است غایة الامر پولی که در قرض داده شده مغصوب است و ذمه اشخاص را بری نکرده و بعد
از غرامت کشیدن ذمه طرفین فارغ میشود و همچنین است حال اجرت عمله جات بلکه اگر اجرت انها را نیز همچنین بعد
هر زمینی ساخته و هرگاه معامله بعین واجر شخصی باشد که این عین پول میت است و اجر خریده معامله باطل بوده

وطریق تصحیح



وطریق تصحیح ان بعد از گذشتن مطلب انست که با صاحبان گچ و اجر تعمیر شده با پول میت معامله
جدیده کنند و تراضی شود و اگر عین پول موجود است قیمت کرده پول دیگر از خود بدهند و اگر
تلف شده ضامن است و اما صورت دوم که وجه را از بابت قرض الحسنه برده اند باید نقص تصرف بشود و هرگاه
باذن اوصیا بوده صحیح است و تمام انچه خریده اند بان صحیح است و هرگاه بدون اذن بوده اجازه
اوصیاء بعد کفایت میکند در تصحیح قرض و معاملاتی که با پول شده و اگر اجازه نکنند حال
مثل صورت اولی است اما هرگاه تبدیل کرده باشند بمال دیگر مثل صورت اولی است مگر انکه
مراد از تبدیل که از مال خود صرف مسجد کرده اند و ان وجه را عوض بر داشته اند ضرری بمسجد ندارد و نهایت
انست که وجه را که عوض برداشته اند باید رد کنند اگر عین موجود است و اگر تلف شده بدل ان را بدهند
ذکر شد در جمیع حال حسینیه و مدرسه معلوم شد سؤال زیدی چند نفر را وصی میکند و مصرف ثلث
معین میکند بعد از فوت او اوصیاء اختلاف میکنند و بجهة رفع نزاع بعض از اوصیاء رفع
ید نموده صورت قضیه را بگوش بعض علما رسانید ایشان اجازه دادند بهمانکه شخص که رفع ید نکرده
نموده با اطلاع یک نفر دیگر امور ثلث میت را انجام بدهند و معطل نکنند بعد از چند سال باقی اوصیاء
ادعا کردند که باید مداخله داشته باشند ایا حق دارند یا نه و آن استعفا که بعضی کردند باعث
انعزال میشود یا نه جواب هرگاه وصیت برده اند بعضی از جهت عذر شرعی بوده بعد
صدور رضا نسخ اذن او بعد از ارتفاع عذر حق مداخله دارد بلکه با وصف مذکور اگر خود را عزل کند
انعزال شی معلوم نیست اگرچه احوط در این صورت استیذان از همان حاکم شرع باشد

س هرگاه شخصی وصیت کند بوصایای متعدده که بعض آنها واجب و بعضی مستحبات از صلوة و صوم و خمس و زکوة و حج و زیارات
ائمه و رد مظالم و امور دیگر از صدقات و خیرات و ملک معینی را برای بعض صغار اولاد خود از بابت ثلث معین نموده و ملک معینی را
وصیت نموده وقف ائمه هدی علیهم السلم و وقف سر مزار خود نمایند بعد از فوت او بعض ظلمه بعضی از املاک و مخلفات موصی را ظلما غصب
نمود و یا بواسطه ثلث بقیه وافی بمصارف معینه تمام وصایا نیست و باقی نمانده از ثلث مگر ملکیکه معین نموده وقف ائمه نمایند و یا صغار
بدهند آیا املاک مزبوره را باید وقف نمایند و ملکیکه برای صغار معین نموده بانها بدهند و بر باقی وصایا مقدم دارد یا بالعکس یا توزیع غالب
ج در صورت مفروضه خمس و زکوة و حج و مظالم بلکه صوم و صلوة نیز مقدم است بر سایر وصایا زیرا که وصایای واجبه مقدم است
بر مستحبه و آنچه از ثلث باقی ماند صرف در واجبه شود بتقدیم مالی بر بدنی عند عدم الوفاء و این در صورتی است که معلوم نشود که وصیت
بمذکورات من باب احتیاط مستحبی بوده و الا حال آنها حال سایر وصایای مستحبات است و بناء بر این حکم در صورت مفروضه این است که
هرگاه بعد از موت موصی ترکه و املاک در دست وصی و قبض ایشان در آمده و بوسیله تعدی غاصب غصب نموده املاکیکه بجهة صغار خود و بجهة
وقف معین کرده است باید بدانها صرف شود و مقدم است بر سایر وصایا چون بر این تقدیر ثلث وافی بوده و وصیت نفوذ یافته است و غاصب
حصه وصایای واجبه را برده است و اما هرگاه پیش از موت موصی یا بعد از موت او قبل از قبض وصی و ورثه و تسلط آنها بر ترکه غاصب
غصب کرده باشد در این صورت وصایای سابقه واجبه مقدم است الاول فالاول چون بر این تقدیر ثلث وافی نبوده است بهمه وصایا پس
وصیتهای اخیر بی محل مانده و نفوذ نیافته والله العالم س اگر موصی له بمیرد و وارث او قبول کند وصیت را آیا مالک میشود
از جانب موصی یا از جانب مورث خود ج ظاهر این است که ابتداء مالک شود از جانب موصی و یظهر الثمرة فیما لو اوصی له
بمن ینعتق علیه ولا ینعتق علی الوارث س زید اموال خود را مصالحه نمود بیک نفر از اولاد خود و تا پنجاه سال برای خود
خیار فسخ مصالحه را قرار داد و در بین مدت شخصی را وصی خود قرار داد و در ثلث اموال خود وصیت نمود آیا این وصیت صحیح است
و فسخ مصالحه سابقه خیاریه میشود یا آنکه محتاج است بفسخ جداگانه ج بمقتضای حمل بر صحت میتوان گفت وصیت او صحیح
و لازمه اش فسخ مصالحه است با فرض آنکه متعلق وصیت همان اموالی باشد که مصالحه کرده اگر محتمل باشد التفات او
بمصالحه و فسخ آن بعید نیست بمقتضای حمل بر صحت حکم بفسخ شود سؤال حال الوصایه هو موصی چند اصل نخل است
بجهة صوم و صلوات آیا اصل این نخل را باید بمصرف صوم و صلوات رسانید یا آنکه همه ساله ثمره
او را چون موصی معین چند اصل نخل را از برای صوم نکرده تکلیف وصی را بفرمایید

كتاب الوصية

جواب هرگاه معين چند اصلم را از براي صلوة وصوم ظاهر اين است كه خود انها را در ان مصرف صرف كند پس بايد بفروشند وصرف كنند يا خود انها را مال الاجاره قرار دهند مگر انكه قرينه باشد بر اراده صرف ثمر ومنافع انها هر ساله والله العالم سؤال مدعي وصايت از طرف ميت هرگاه عالم عادل باشد با انكار ورثه ميت مكلف باثبات است مثل ساير مدعين يا خير ودر صورتي كه معلوم نيست ميت با تصديق ورثه ميتواند بعضي از اعيان تركه كه براي مصرف ثلث موضوع شده بكمتر از قيمت اهل خبره بفروشد يا خير وهرگاه چيزي كه صد تومان ارزش دارد پنجاه تومان بدهد وخيار غبن را ساقط كند صحيح است يا باطل واگر فرض شد وقوع اين عمل چون مصرف ثلث وجوه واجبه بوده است در اين صورت محققا كبره وارد ميشود ميتوان گفت اين از وصي خيانت ومنظور موصي عدالت بوده پس منعزل است يا خير ودر هر اين صورت مشتري ابدا داخل در تحقيق نيست كه بشود عمل صحيح بر ايشان قرار داد عارض [illegible] حضرت مروج الاحكام چنان است كه [illegible] عنايت باين بنده فرموده جواب مدعي وصايت بايد اثبات كند وصايت خود را هر كس باشد وفروختن وصي چيزي را بكمتر از انچه اهل خبره قيمت ميكنند جايز وممضي نيست مگر انكه معلوم شود توقف ادراك مصلحتي بر ان كه با ملاحظه ان فروختن بان قيمت اصلح باشد وفروختن چيزي كه صد تومان ارزش دارد به پنجاه تومان بدون مصلحت باطل است ودر وصي با فرض التفات خائن ومنعزل است سؤال چه ميفرمائيد كه ناظر بدون اذن وصي وجهي را در محلي خرج كرده ووصي امضا نكرده ايا عملش ممضي است يا انكه ضامن است جواب ممضي نيست

وصيت

س ما تقولون في شخص اوصى اما بير بان جميع ما عندي من الشبهات وابراء ذمته جميعا [illegible] ثم بعد ذلك ملكه للغير في مرض الموت فهل يصح ذلك التمليك ام لا ج التمليك المذكور محكوم بالصحة ما لم يعلم [illegible] وذلك لان قوله شبهات ليس اقرارا بعدم الملكية وان جميعها للغير او مجهول المالك لدلالته ان يكون شبهة في جهة [illegible] ثم بعد ذلك [illegible] في صحته فهو اما للغير وذلك نظير ما اذا قال لا ادري ان هذا الذي بيدي لي او لغيري ثم بعد ذلك قال [illegible] والعم يحكم ان يكون مراده من الشبهات [illegible] فالمعروض انه لا معارض ولا متنازع له في ذلك اما للغير والغير يحكم ان الشبهات التي يستحب معها الاحتياط فاراد الاحتياط او لعدم [illegible] [illegible] ثم بعد ذلك يكون شبهة في جهة [illegible] بالحرام في الدول اوصى [illegible] ثم بعد ذلك [illegible] الحكم بالصحة ثم اذا علم ان مراده من الشبهات [illegible] وذلك لان التمليك باطل والله العالم س هرگاه شخص وصيت كند [illegible] [illegible] قبل الموت وبا انكه مال خود را بذل كند وورثه امضا كنند [illegible] قبل الموت اما من [illegible] بعد الموت [illegible] ج اقوى نفوذ اجازه در حال حيات است [illegible] در حال صحت باشد يا در حال مرض وبدون فرق مابين انكه اجازه [illegible] در حال [illegible] [illegible] حال الحيوة وصاحب حق [illegible] فرق مابين [illegible] [illegible] المدعى [illegible] [illegible] [illegible] حال الحيوة وان [illegible] عدم نفوذ [illegible] والمقال [illegible] [illegible] الوصية [illegible] الا اجازة الورثة لا حال الحيوة ولا بعد الموت [illegible] عدم [illegible] حال الحيوة [illegible] الا الزايد على الثلث س هرگاه [illegible] وصيت كند [illegible] [illegible] وقف [illegible]

باشد در قرض بطلان هم بر گفته‌اند ج بطلان وصیت و وقف بر [illegible] معلوم نیست زیرا که بعد از
هبت را در معنی قرض و اقف بر [illegible] این قسم از وقف که بعد الموت واقع شود [illegible] راجح
بیست که معلوم نیست باطل باشد زیرا که در ذمه [illegible] شی معین ان باشد بنابر آنکه

س شخصی زید را وصی قرار داده و وصیت کرده که مقداری از مال او را بمستحقین برساند و عمرو را
ناظر قرار داده اما وصی [illegible] مستحقان در بلد و محله [illegible] بیرون اذن در قضایا
ناظر مستحقین غیر ان بلد [illegible] ناظر [illegible] معارضه کند در قرض اینکه وصی [illegible] درقه
اما ناظر [illegible] مستحقین [illegible] یا قرض مطالبه [illegible] ان حاکم شرع یا بدون اذن ج هرگاه
مراد از ناظر مستصوب [illegible] معارضه کند و هرگاه مراد [illegible] و اطلاع او باشد [illegible]
وصی را [illegible] مستحقان غیر ان بلد [illegible] وصی [illegible] قرینه [illegible] اراده [illegible] مستحق [illegible]
نیست تا ناظر بدون قرینه [illegible] اطلاع او باشد [illegible] وصی [illegible] مشهد [illegible] در رفتن [illegible]
[illegible] هرگاه [illegible] کند [illegible] مصطفی حاکم شرع او را اجبار [illegible] یا ناظر [illegible]

س شخص اراده مهاجرت [illegible] تمام اموال خود را وصیت کرد [illegible]
مصارف معینه و تعیین وصی و ناظر و مستصوب نمود [illegible] اموال خود [illegible] مشهد [illegible]
در [illegible] مقداری معینی از مال خود را همراه برداشته صرف تعمیر [illegible] مشهد [illegible]
مرقوف [illegible] اذن از حکومت [illegible] اذن [illegible] مبلغ را [illegible]
مصالحه کرده است [illegible] تعمیر قلعه مشهد را [illegible] مصالحه [illegible]
مصالحه [illegible] تعمیر [illegible] مشهد [illegible] مصالحه
[illegible] مصالحه [illegible] مستحق در بلد [illegible] وصیت که [illegible] اموال [illegible]
تصرف او [illegible] وصی [illegible] از جمله [illegible] بعد از فوت [illegible]
فوت شد [illegible] رابطه عدم [illegible] حکومت [illegible] مرقوف نیست [illegible] مصالحه [illegible]
یا صحیح در قرض صحت [illegible] در [illegible] در قرض بطلان یا ثبوت [illegible]
[illegible] از ثلث [illegible] در قرض [illegible] از ثلث [illegible] خارج
[illegible] در قرض [illegible] از ثلث راجح یا وصیت [illegible] اصح است [illegible] وصایا [illegible]

ج

ج مصالحه مذکوره صحیح نیست لکن از جهه نفوذ شرط از [illegible] خارق [illegible] و بعد از [illegible] بگردد
از ارث [illegible] وصیت منعقد [illegible] در [illegible] صرف شود [illegible]
[illegible] وصیت [illegible] ثلث [illegible] راجح است یا وصایا [illegible]
[illegible] اصح [illegible] مصالحه [illegible] شرط [illegible] باشد [illegible]
[illegible] مصالحه [illegible] منعقد [illegible] حال [illegible]
[illegible] شرط [illegible] از جهه [illegible] شرط [illegible] عقد [illegible]
[illegible] در مصالحه قرار داده باشد [illegible] شرط و در ان [illegible]
مصالحه [illegible] بیرون [illegible] تعذر [illegible] عوض [illegible]
[illegible] شرط و اگر تعذر [illegible] مصالحه [illegible] ارث [illegible]
[illegible] صحت [illegible] حال اگر وارث [illegible] تعذر [illegible]
[illegible] باشد س زید وصیت کرد [illegible] وصی [illegible] در بلد دیگر [illegible] مصالحه
[illegible] شخص دیگر شرط کرد [illegible] از ارای [illegible] شرط [illegible] معادل [illegible]
[illegible] مصارف [illegible] صرف [illegible] مصارف [illegible] وصیت [illegible]
[illegible] مصالحه [illegible] صحیح [illegible] و عدول [illegible]
[illegible] وصیت [illegible] باین [illegible]
ج مصالحه [illegible] حال [illegible] شرط [illegible] باشد از ترکه میت [illegible]
حال اگر مصالحه [illegible] شرط [illegible] وصیت [illegible] در قرض [illegible] وصیت
و شرائط [illegible] صحیح [illegible] وصیت [illegible]
[illegible] از ثلث خارج شود یا معلوم [illegible] زوج و خمس [illegible] تمام [illegible]
[illegible] در این حال [illegible] مصالحه [illegible] کل [illegible] معادل [illegible]
از باب قاعده احترام [illegible] میت [illegible] والله العالم

کتاب الوصیه

پس هرگاه وصیت کند از برای زید هزار مثلا و ان حین الموت بقدر ثلث یا کمتر از ثلث
باشد ولکن بعض از بقیه ترکه تلف شود یا قیمت ترکه کمتر شود که از ثلث زیاد شود ایا قدری
از ان کم میشود یا نه ح مقتضای قاعده در صورت مفروضه عدم ورود نقصان است بر ان
دار با فرض انکه حین الموت بیش از ثلث نبود خصوصا در صورت نقصان قیمت بقیه ترکه بلکه
همچنین است هرگاه وصیت کند بکلی فی المعین مثل انکه بگوید صد درهم معینه بفلان و ان بقدر
ثلث یا کمتر باشد و بعد ترکه نقصان قیمت بهم رساند بلکه هرگاه بعض ترکه تلف شود بعید نیست
بالنسبه از ان صد درهم کم شود هر چند بعد از تلف بعض نیز از ثلث خارج شود چنین ظاهر اللمعات
الموصی له شریک میشود با ورثه در ترکه باندازه صد درهم هر چند شرکت اشاعی نباشد فاما انچه
در محل خود مقرر کرده ایم که فرق نیست در اشتراک تلف بالنسبه ما بین انکه مثل صد درهم
منزل بر اشاعه باشد یا کلی خلافا للمشهور فرق بینهما فانچه در بیع صاع از صبره متعرض شده ام
پس فرق است ما بین انکه موصی به عین معینه باشد یا کلی از قبیل ماة درهم که در اول نقصان هم
از جهت قیمت چه از جهت تلف بعض بقیه بر ان محسوب میشود بخلاف ثانی که در نقصان تلفی بر او
محسوب است نه نقصان قیمت سوقی بلکه هرگاه وصیت کند بمقدار مشاع مثل ثلث یا ربع یا نحو
ان نقصان بر همه است مطلقا هذا ولکن یظهر من صاحب الجواهر خلاف ما ذکرنا و ان النقصان یرد
علی الجمیع بالنسبة فی جمیع الصور حتی الصورة الاولی لکن الظاهر ان مراده النقصان من جهة التلف
لا القیمة السوقیة حیث انه بعد الحکم باشتراک النقصان فیما لو اوصی بحصة مشاعة قال بل لو کان الموصی
شیئا معینا کان مرجع الوصیة بمقدار ما یساوی قیمتها من الثلث فهو ایضا کالشریک وکذا لو اوصی بمقدار کلی
کالمائة دینار وکانت بقدر الثلث انما الاشکال فی ان هذا ونحوه هل یلحق بالوصیة بحصة مشاعة من الثلث
حتی ان التالف منه ینقص من الموصی به علی حسب النسبة لانه کالوصیة بربع الثلث مثلا او انه

لا يرجع الى ذلك بل هو كما مضمونه في الثلث حتى لو لم يبق منه الا مقدار ما يساوي ذلك نفذت
الوصية فيه وجهان في آخر كلامه والثالث في ما فيه مع انه كلامه لا يخلو عن نوع تدافع لا يخفى ويمكن
فرق در صورت وصيه بكلي ما بين عهدي و تمليكي پس در اول ما دام كه ثلث وافي است بايد به عين
و در تمليكي تلف محسوب است بر همه هر چند تنزل بكنيم بر كلي مشاع چنانچه ذكر شد و ممكن است
در صورت وصيت بشيء معين فرق ما بين آنكه از ثلث خارج نشود بعد از تلف بعض نقدا يا كافي
نشود پس در صورت حرام تلف بعض بان ضرر نمي رساند و در صورت اول بقدر نقصان از ثلث
از آن ناقص مي شود از جهت آنكه ملاحظه ثلث بعد از آن است كه تركه در يد وارث آمده باشد
پس هر گاه چيزي از آن تلف شود گويا من الاول نبوده است و جزو تركه محسوب نمي شود و لكن وجه اين
مطلب معلوم نيست هر چند از صاحب جواهر مستفاد مي شود مسلميت و معلوميت آن و دعوى
عدم صدق التركة الا بعد حضورها في يد الوارث مدفوعة بمنع ذلك و دعوى ان الاصل انه لو اوصى
لزيد بعين معينة وكانت بقدر الثلث ولكن كان الثلثان الآخران دينا على عمرو وكان
معسرا او مماطلا لا يحصل منه شيء انه يعطى العين لزيد ولا يكون للوارث شيء اصلا مدفوعة
بالفرق بين عدم شيء سوى هذا العين و بين وجوده و تلفه قبل قبض الوارث سؤال
اگر شخصي وصيتي بكند و وصي معين نكند چه بايد كرد جواب ظاهر اين است كه حاكم شرع
بايد متصدي شود يا اگر خطاب بوراث كند و بگويد افعلوا كذا امر با ايشان داده است لكن قال
في فرع في باب العتق اذا اوصى بعتق عبده فخرج من الثلث لزم الوارث اعتاقه فان
امتنع اعتقه الحاكم وفي الجواهر بل قد يقال انه لا ولاية العتق من اول الامر حيث الوارث
كما في غيره من الوصايا التي لم ينص الموصي على وصي خاص في تنفيذها وليس حال الوارث الا كحال
غيره من الاجانب بل لعله الاقوى انتهى وهو الاقوى مسئلة اگر وصيت كند بعتق عبد يا بوقف
ملكي منافع كه بيشتر از عتق و وقف حاصل نشود از آن عبد يا ملك مال كيست ج ظاهر

كتاب الوصية

اين است كه منافع مال وارث است چون بيش از حصول عتق و وقف مال مال او است بر منافع
مال او است چنانچه در شرايع اختيار فرموده در باب عتق بلكه نقل شده است از شيخ در خصوص عبد هم
منافع مال خود او است بعد العتق قال في فرع واما ما اكتسبه قبل الاعتاق و بعد الوفاة يكون له لاستقرار
سبب العتق بالوفاة ولو قيل يكون للوارث لتحقق الرق عند الاكتساب كان حسنا ولكن شيخ ره
با يقين است هر عبد موصى بعتقه بعد از موت موصي بمنزله حر است اگر چه حريت او توقف دارد
بر اعتاق پس كسب او هم مال وارث نمي شود و قوه شرح مالك نمي شود مگر بعد از عتق پس قبل از
عتق هم او تعلق ميگيرد و بايد در مسالك اشكال كرده است بر آنچه محقق فرموده با آنكه ارث بعد از
وصيت نافذه است پس وارث مالك نمي شود عبد را قبل از عتق پس منافع او نيز مال او نمي شود و بعد از
عتق كشف ميكند مالك شدن عبد آن را و انت خبير بما فيه چرا كه بودن ارث بعد از وصيت منافات
ندارد چنانچه نسبت بدين نيز چنين است و حق اين است كه تركه با دين ولو مستغرق باشد مال
وارث است غاية الامر ممنوع است از تصرف و بر فرض اگر مال وارث نباشد بايد باقي باشد بر ملك
ميت پس مقتضاي قاعده ارث اين است كه منفعت مال وارث باشد بجهت آنكه مفروض اين است
كه وصيت بعين او شده است نه بمنافع او و لذا در تركه با دين ميگوييم كه منافع تركه بعد از موت
و قبل از اداء دين مال وارث است چرا كه حق ديان متعلق بعين تركه است نه بمنافع آن
ولتحقيق المال يتعلم اكثر بناء على كون المنجزات من الثلث اذا فرضنا انه اعتق عبدا
لا يخرج من الثلث او صالح مالا كذلك فمات العبد قبل موته او تلف المال المصالح به قبل
موته فهل يحكم بصحة العتق او الصلح اولا بل المقدار منه الذي يفي به الثلث ج
الاقوى صحته بتمامه من غير توقف على شيء من اجازة الوارث و غيره بل لو فرضنا انحصار ماله
في ذلك العبد المعتق و مات حرا لان الموقوف على الاجازة انما هو فيما يبقى للوارث بعد الموت
لولا المنجز وهذا حيث لم يبق الى حين الموت فلا دخل له بالوارث فلا مانع من نفوذ العقد او الايقاع

## كتاب الوصية

في تمامه وثمرة كون العبيد بتمامه حرا حين الموت يظهر في مؤنة تجهيزه وانه على سيده او في بيت المال
ومما ذكرنا ظهر انه لو كان عنده ثلثة عبيد فاعتقهم ولم يكن له مال غيرهم ثم مات احدهم قبل المعتق فان
مقتضى القاعدة حرية ذلك الميت ويبقى الكلام في الباقين ويحكم بانعتاق ثلثيهما وهو ثلثا
واحد منهما هذا ولكن حكي في الجواهر عنهم انهم [illegible] ذكروا وجوها ثلثة فيما لو كان له عبد واحد
واعتقه منجزا او مات قبل موت السيد ولا مال له غيره احدها ما ذكرنا من حرية اجمع والثاني رقية
اجمع لعدم مقابله للوارث لو قلنا بالحرية والثالث حرية ثلثه خاصة وذكر في الشرائع في باب العتق
انه اذا كان عنده ثلثة عبيد ولم يكن له مال غيرهم فاعتقهم ثم مات احدهم انه يقرع بين الميت والحيين
فان خرجت الحرية للميت حكم له بالحرية وان خرجت للحيين حكم على الميت بكونه مات رقا ولكن
لا يحسب من التركة فيقرع بين الحيين ويحرر منهما ما يحمله الثلث من التركة وفي الجواهر بلا خلاف
بين من تعرض له فراجع پس اگر وصيت كند بعين معيني از براى زيد وان عين
در حين موت از ثلث خارج نشود لكن بعد از موت وقبل از تقسيم تركه بعضى تركه تلف شود
كه ان عين زايد از ثلث شود چه بايد كرد ظاهر اين است كه تلف بعد الموت وقبل قبض
الوارث بر ثلث محسوب است پس مناط خروج از ثلث حال الموت است نه قبل از ان
ولكن بايد ان تركه حال الموت باقى بماند تا حين قبض وارث پس اگر تلف شود از او ضرر
بالنقصان قسمت بهم رسد از ثلث هم كم شود بقدر الحصه وان شئت فقل ان المناط
معنى الثلث حال القبض يا هر گاه تركه در يد وارث باشد وتلف شود يعنى ان احتساب بر [illegible]
مشكل است اگر چه قبل از قسمت باشد بلكه حساب [illegible] كما انكه اگر ان عين ترقى كند بعد الموت
و حال انكه حين الموت بقدر ثلث بيشتر نباشد وبعد از ترقى زيادتر شود بر همه موصى له است واگر تمام
از براى ان حاصل شود بعد الموت بر همه موصى له است يا اگر وصيت كند بحصه مشاعه تلف بر همه محسوب
است وتماما مشترك است وهم چنين اگر وصيت كند بماة دينار تلف بر همه محسوب است يعنى انكه
بقدر الحصه از ان صد دينار كم شود چنين شايع در تمام مال است يا اگر ثلث وافى باشد بعد از تلف ٢٠

[illegible marginal notes]

سؤال اذا تلف بعض من التركة بعد الموت فهل يرد النقص على الوصية ايضا ام لا جواب اما ان يكون النقص قبل القبض او بعد القبض قبل الوصول
الى يد الوارث بان يكون له دين على شخص فتعذر استيفائه او مال غائب تلف قبل وصوله اليه [illegible]
او نحو ذلك اما ان يتلف بعد القسمة فلا اشكال في انه مختص بمن كان له واما قبلها او قبل القبض ففيه تفصيل لانه اما ان يكون الوصية بحصة
شايعة كالثلث والربع ونحوهما او بعين معينة او بكلي كماة درهم ونحوه واذا قال اعتقوا عبدا او عمروا قنطرة او نحو ذلك فان
كان بحصة شايعة فلا اشكال في ورود النقص عليها سواء كان التلف قبل القبض او بعده وان كانت بعين معينة فلا يرد النقص عليها ان لم
تزد على الثلث بسبب النقص سواء كان قبل القبض او بعده وكذا ان زادت اذا كان بعد القبض واما ان كان قبله والمفروض زيادتها
على الثلث فهل يرد النقص عليها لان التالف قبل القبض كالمعدوم وان كانت [illegible] [illegible] [illegible] من عدم
جريان حكم الاشاعة على الكلي في المعين وما ذكرنا تعرف فيما ذكره صاحب الجواهر قدس سره في المقام حيث انه بعد ما ذكر ورود النقص عليها
اذا كانت بالثلث او بحصة شايعة قال بل لو كان الموصى به شيئا معينا كان مرجع الوصية بمقدار ما يساوي قيمته من الثلث
فهو حينئذ كالشريك وكذا لو اوصى بمقدار كلي كماة دينار وكان بعض الثلث انما الاشكال في ان هذا وكذا هل يرجع الى الوصية
بحصة شايعة من الثلث حتى ان التالف منه ينقص من الموصى به على حسب النسبة كانه كالوصية بربع الثلث مثلا [illegible] او انه
يرجع الى ان المالك بعد يتعين في الثلث حتى لو لم يبق منه الا مقدار ما يساوي ذلك نفذت الوصية فيه وجهان [illegible]
الكلي [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] وتشمله عمومات الوصية [illegible] [illegible] الاشاعة [illegible] [illegible]
الصاع من الصبرة بناء عليه [illegible] وربما يؤيد الثاني [illegible] [illegible] المستثنى في بيع الثمار [illegible] [illegible] [illegible]
في الزكوة لكن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] انتهى وحكم نقصان القيمة حكم تلف البعض هذا او زاد
ما يزيد على الثلث ثم بعد الموت زادت قيمة بقية التركة فصارت قيمة ذلك الشيء بقدر الثلث من الجميع ثم شفع [illegible]
فلا كلام بالنفوذ في تمامه نعم لو حصل زيادة عينية في التركة بحيث صار بقدر الثلث نفذت في تمامه ولو اوصى [illegible]
قيمة بعض اعيان التركة فصار بقدر الثلث نفذت في تمامه وكذا لو وصلت زيادة عينية سؤال [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

انتهى

# كتاب الوصية

مس هرگاه وصیت کند از برای زید بعین معینی و حین الموت از ثلث خارج
نبود لکن بعد از موت بقیه ترکه نقصان پیدا کند از جهة اینکه بعض اعیانی منتقله عن المیت
بطرف مقابل فسخ کند و قیمت ان از زید باشد از ان عین ایا بالنسبة از ان
عین موصی به ازنکم بلغ یا نه ج در مسئله سه وجه است محتمل است نقصان مط
بجهة اینکه باید از برای وارث دو مقابل وصیت بماند و در اینجا نمانده و محتمل است
عدم نقصان مط چون حین الموت از زید از ثلث نبوده و فسخ بعد الموت و انقبض
دخلی بموصی له ندارد و محتمل است تفصیل باینکه هرگاه قائل شدیم که بفسخ معاوله
عین بر میگردد بمیت و ذمه او مشغول میشود بثمن ان یا عین مقابل بر میگردد از ملک
او بطرف مقابل نقصان بالنسبة میشود و هرگاه گفتیم که بفسخ عین بر میگردد بوارث و ذمه
او مشغول میشود بثمن ان یا عین مقابل از ملک او بر میگردد بطرف مقابل نقصان
بر ثلث محسوب نمیشود و لعله الاوجه و المسئلة تحتاج الی التامل ایضا و در صورتی
است که از برای احد طرفین حین الموت خیار باشد و اما هرگاه خیار بعد حادث شود
و یا اقاله کنند بعد الموت ممکن است عدم احتساب او بر ثلث هر چند در هر دو صورت
محسوب دانیم مس هرگاه زوجه در حال مرض موت بذل فدیه کند با زید از مهر المثل از برای طلاق
خلع از اصل است یا ثلث ج بنا بر اقوی از خروج منجزات مریض از اصل اشکالی نیست در صحت بذل
و طلاق بلکه بنا بر خروج از ثلث نیز در این جا از ثلث نیست چون مقابل بعوض است که بضع باشد اصلاح
و داخل در حساب نیست و دعوی اینکه بضع چیزی نیست که بوارث برسد و از برای او نفع داشته باشد
مدفوع است باینکه لازم نیست که عوض برگردد بوارث بلکه همینکه مجانی نیست کافی است چنانچه
ادعای اینکه نسبت بزاید بر مهر المثل داخل در حساب میشود مثل بیع محاباة که زاید بر
المثل آن باید از ثلث خارج شود بنا بر قول بخروج از ثلث مدفوع است باینکه عوض در طلاق
حد معینی ندارد که مهر المثل باشد بلکه ما تراضیا علیه مناط است و شاید زوج بمهر المثل راضی نشود

به مقدار مهر المثل باطل هرگاه زوج بیشتر از قدر مبذول به او فر باشند و مع ذلک زوجه زیادتر بذل کند
آن زاید داخل در سرعات است که باید بنا بر قول بخروج از ثلث از اداء خارج شود لا الخلع اینکه هرگاه
ثلث وفا نکند و ورثه نیز امضاء نکنند صحت طلاق نیز مشکل است از جهت اینکه قدری از عوض برمیگردد
و طلاق که معوض است قابل تبعیض نیست



سؤال آیا جایز است که ولی صغیر وصیت کند در آنچه ولایت با او است جواب هرگاه مأذون باشد از قبل موصی بی
اشکال جایز است چنانچه هرگاه معلوم باشد که مراد موصی اول مباشرت است جایز نیست اشکال در صورت سکوت و اطلاق
است که معلوم نباشد در احد الامرین و اظهر عدم جواز است چنانچه مذهب اکثر است چون تصرف در مال غیر باید از جانب
مالک است و محکی از شیخ و ابن جنید و ابن زهره جواز است و استدلال کرده اند بر اینکه موصی اقامه کرده وصی را بمنزله
بعد الموت است پس وصی بمنزله میت است کما کان له ان یکون له و ضعف این وجه ظاهر است زیرا که اشکال در استنابه مطلق
است بلکه در حیوة مثل ... متواند وکیل بگیرد فکذا بعد الموت و این نیز ضعیف است اولاً باینکه مطلق ممنوع است جواز
توکیل در حال حیوة و ثانیا اینکه مجوز است فعل وکیل بنظر خودش و فوق است ما بین توکیل و بکلاء است مطلب بغیر و در حال حیوة
نیز جایز نیست و کم غیر او بان رخصه کنند و وصیت بو بادو و اگذارد دستیم اینکه وصی در آن تصرفات است که از جمله آنها
استنابه است و ضعف این نیز ظاهر است و قد یستدل بمکاتبة الصفار الی ابی محمد العسکری علیه السلام رجل کان وصی رجل فمات
و اوصی الی رجل هل یلزم الوصی وصیة الرجل الذی کان هذا وصیه فکتب یلزمه بحقه ان کان له قبله حق ان شاء الله تعالی بناء علی ان المراد من الحق
حق الامر الایصائیة والمراد انه یلزمه ان کان الموصی الاول ثم بنا فان مقتضی الدخول انفاذ وصیته وفیه ان هذا خلاف الظاهر
الخبر لان الظاهر منه ان السؤال عن انه لو اوصی الوصی الی احد لیشمل ذلک ما کان له من العمل بعنوان الوصیة للغیر ام لا وهذا
غیر ما نحن فیه کما لا یخفی مع انه یمکن ان یکون المراد انه یلزمه لو کان للموصی الاول قبل الموصی الثانی حق الوصایة بان یکون
بان یکون امره بالایصاء عند موته و ربما یحتمل ان یکون قبله ظرفا و یکون المراد انه یلزم ان کان الموصی قبل الایصاء الیه حق
الغیر من طرف الموصی بان کان اذن له فی الایصاء کیف یکون الوجه للاستدلال اذ لا اقل من الاحتمال فلا یکون نصا الا
مستند لهما فالحق عدم الجواز ثم لو فرض الاذن من الموصی او قلنا بالجواز مع الاطلاق فلا فرق فی تصریح الموصی او ظهور کلامه والا فلا
یجوز للوصی الثانی التصدی والخبر المذکور یمکن ان یدل علی الجواز کما هو احد وجوه المذکورة لکن لا یمکن التمسک به لمکان
الاجمال بعد تسلیمه وهو لو فعل الوصی من غیر فعله علی الصحة وانه مأذون من قبل الموصی الاول او لا یجوز التصرف الا
مع ثبوت کونه مأذونا الاظهر الاول لانه ذو ید فتصرفه محمول علی الصحة کما فی الوکیل اذا تصرف مع الشک فی انه
مأذون فی ذلک التصرف و کما فی سایر تصرفاته مع عدم العلم بانه مأذون فیها و فی ذلک نظر ضعف
الوجه الثانی سؤال هرگاه دین یا وصیت متعلق بترکه باشد و بعد از موت و قبل از اداء بعضی از ترکه تلف
شود آیا نقص بر همه است یا بر وارث تنها جواب اما در دین پس نقص بر وارث است مگر آنکه مستغرق

باشد که در این صورت وارث ضامن نیست مگر آنکه مال در ید او باشد و تقصیر کرده باشد در ادای دین پس مادام که دین ادا
نشده است هر ضرری که وارد آید بر ترکه وارد است و ضرر به دیان هم وارد است چنین ترکه مال دیان نیست بلکه مال میت است یا ملک
میت یا متعلق بوارث و واجب الادای دین از آن مادام که ممکن باشد بلکه هرگاه دین مستغرق نباشد لکن ادای آن موقوف
باشد بر صرف تمام الوصیة ... المقدمة واما در وصیت پس برهمه وارد است چنین موصی به مالی معین است ... و بقیه مال ورثه
در ترکه مشترک است پس هرگاه وصیت بکسر ثالثه باشد ضرر بر همه است و همچنین هرگاه لکن در عین باشد شد بلکه
وصیت کند بصد دینار از زر از ترکه ... هرگاه موصی به عین معین باشد تلف تعیین بعضا و کلا ضرر آن بر موصی له است
فقط و ضرری بورثه ندارد فان قلت ان فی الدین الغیر المستغرق نص علی الموت ملک الوارث الزائد علی
الدین قطعا و تعلق حق الدیان ایضا بما یقابل الدین فکان الترکة مشترکة بین الدیان والوارث وکما
فی الوصیة بهذا التلف علی کلیهما فکذا فی الدین لان مشترک بین الورثة ملکا والدیان حقا تعلقا فالتلف علی
الدیان وملک الوارث فیقتضی ان یوزع علیهما قلت فرق بین الملک وتعلق الحق اذ فی الملک المشترک اذا
تلف بعض العین یلزم ان یکون من المالکین وهذا بخلاف تعلق الحق اذ ما دام المتعلق باقیا ... ولذا اذا
تلف بعض العین المرهونة ... بطل الرهانة بنسبة الی بعض الاخر ... اداء تمام الدین من البقیة بخلاف الوصیة حیث
قلنا ان الترکة مشترکة بین الموصی له والورثة فاذا تلف بعضها تلف من کلیهما ... بالکلیة فی المعین
والعکس ادائه من الثلث فانه لا یجب اذا اوصی بماة ولم یکن الترکة ستماة وتلف من الترکة ماة فانه یجب علی
الموصی له ونقص من الماة بسهمها ولکن الثلث وافیا والعکس اداء تمام واما فی الدین حیث انه فی ذمة المیت
وهو احق بماله فما دام باقیا ویمکن ما دینه من الترکة وجب ومثله الکفن فانه لو کفن المیت فسرق منه وجب ثانیا واذا
تلف بعض الترکة لا یجب الا التلف علیه و فی الوصیة ایضا اذا لم یکن موصی له شریکا یکون الامر کذلک ما دام الثلث وافیا
کما اذا بنیا مسجدا او قنطرة او تملیک زید ماة دینار او اشتری الفلان او نحو ذلک من الوصایا بالعهدة فان تلف بعض
الترکة لا الضرر بالوصیة الا اذا نقص الثلث ولم یکن وافیا والا فلا دام الوفاء ... بالوصیة لان الترکة بتمامها
ملک للوارث والمیت علی الموصی له حق فیها اشد الدیان ومن هذا البیان ظهر ان الوجه فی عدم ورود الضرر علی الدیان
لیس هو کون الارث بعد الدین او نحو ذلک لیس کونه بعد اداء بل المراد ان الارث انما هو فی الزائد عن الدین
کما انه بعد الوصیة ایضا بهذا المعنی مع انه لو کان الوجه ما ذکر لزم عدم الفرق بین قسم الوصیة والدین فی ان الوصیة والدین قبله
سؤال هرگاه وصیت کند زن برای حمل خود که هرگاه ذکر باشد تمام ثلث را باو دهید و هرگاه دختر باشد نصف ثلث را

باو دهید

کتاب الوصیة

باو دهید و نصف دیگر را بزوجه او پس توامین باشد یکی ذکر و دیگری انثی حکم چیست جواب هرگاه وصیت مشروط الاراده باشد
یعنی هرگاه پسر باشد تنها یا دختر باشد تنها هرچند بعید است در این صورت وصیت بی مورد است و اگر لا بشرط باشد که
هو الظاهر پس محتمل است که دو ثلث ثلث را بدهند به پسر و دیگری ثلث به دختر زیرا که پسر مستحق تمام است و دختر
مستحق نصف پس ثلث را ... میکند و محتمل است ... که در اینجا که یکی ربع را
بزوجه دهند و یک ربع را بدختر و دو ربع را بپسر و این اظهر است مگر آنکه مرتبه باشد که ما دام ولد ذکر باشد زوجه
استحقاق نداشته باشد سؤال زید ملک معینی را حبس منوط الاولاد و وقف ... ناظر در هر سال از ملک محبوس بمصارف مقرر
داشته و در آخر وصیت نامچه نوشته که اولاد صغار ... و اولاد صغار ناظر ... ناظر نمود و علاوه ...
که بوصی و ... مفروض آنکه وصی بودن صغار بعد از وصی مسطور باشد در این صورت ... اولاد موجود در تاریخ
وصایت ... وصی ... بغیر ... اسار اولاد رشید هم دارد و محتمل است که وصایت از قبیل ... محدود است
... سواد ... جواب در اینجا چند مسئله است یکی آنکه شرط در وصی
آنکه بالغ باشد پس وصیت بصبی صحیح نیست مگر هرگاه ضم شود ببالغ ... واجب است ... قبول وصیت ... است
رد آن هرچند قبل القبض ... که در حیوة موصی ... لکن چیزی ... حکم ... ممکن است ادعا
اختصاص آن بوصی اول پس در وصی بعد الوصی جاری نباشد رد اگر ... مسئله سیم آنکه ... که در وصی معتبر است ...
الوصیة الحین موت الموصی تحقق باشد پس هرگاه در حال وصیت بعض شرایط موجود نباشد در موت موصی حاصل باشد کافی
نیست بنابر احوط بلکه اظهر بنابر اینکه ذکر ... شده میکنم در صورت مسئول هرگاه وصی وصی بودن صغار از اولاد موصی
باشد بعد از موت وصی مستقلا نه ضم بوصی چنانچه مفروض است این وصیت صحیح نیست و واجب نیست قبول آن اگرچه
در حال موت موصی بالغ شده باشند و اگر مراد ضم ایشان باشد بوصی هرچند از جهت مذکوره منعی نیست ولکن
وجوب قبول معلوم نیست چون وجوب قبول مخصوص است بوصی منضم المراد که در حقیقة وصایت مخصوص است
باو نه چنانچه ذکر شد حکم وجوب قبول مخصوص است ... وصی بعد الوصی را هرگاه از کلام موصی مستفاد شود اختصاص او بوصایت
صغار بصورت عدم وصی ممکن است که نصب وصی شخص دیگر را بعد از خود وجوب قبول ساقط شود از صغار و اگر
تمام عبارت وصیت نامچه وارد شود بهتر است

سوال چه میفرمایند در این مسئله شرعیه که ناظر بدون اذن وصی وجهی را
در محلی خرج کرده و وصی امضاء نکرده ایا صحیح است و ممضی و یا اینکه ضامن
است جواب ممضی نیست سوال هرگاه کسیکه فرنگیها یا ارمنیها در بیت
مسکنه از انها خریدن و استعمال کردن چه صورت دارد جواب
هرگاه ملاقات انها با رطوبت معلوم باشد نجس است لکن استعمال
کردن و خریدن ان حرام نیست هرگاه از برای نماز و غیر ان موضع
ملاقات را علی فرضه تطهیر کند شیخ و شیخه اگر بتکلف
و مشقت روزه بگیرند فدیه از ایشان ساقط است یا خیر جواب
واجب است بر ایشان افطار هرگاه مشقت داشته
باشد و قضاء و فدیه ساقط نمیشود سوال چه میفرمایند در این مسئله
شرعیه که ضعیفه بعد از انقضاء عده شرعیه شوهر کرد پس از شش
ماه اولادی بهم رسانید حال معلوم شد که طلاق باطل بوده چنین
طفل ملحق بکدام یک خواهد بود و اگر زیاده از شش ماه متولد شد حکمش
چیست جواب هرگاه تولد ان طفل قبل از شش ماه از وطی شوهر
ثانی باشد ملحق است بشوهر اول هرگاه بیشتر از اکثر حمل از
وطی او گذشته باشد و هرگاه از وطی شوهر ثانی باشد ملحق
است بشوهر اول هرگاه بیشتر از شش ماه و زیاده الی

اقصی

اقصی مدة الحمل گذشته باشد ملحق است بشوهر ثانی هرچند از وطی شوهر اول نیز
اکثر حمل نگذشته باشد سوال اگر کسی در عده وفات با زنی زنا کند همین را پس از
انقضاء عده جایز است او را عقد کند یا خیر و اگر کسی دیگر او را عقد کند و بعد
از ان متعارف ناس ولد متولد شود چه صورت دارد جواب زنای در عده
وفات محرم ابدی نیست پس میتواند بعد از انقضاء عده او را عقد کند و اما حکم
ولد پس همان است که گذشت که هرگاه ممکن نباشد الحاق به شوهر اخیر باینکه
کمتر از شش ماه گذشته باشد ملحق است بشوهر سابق بر او و هرگاه ممکن للالحاق
باخیری باشد ملحق باوست و در صورت عدم لحوق بشوهر ثانی حکم شوهر
اول نیز همان است که با امکان الحاق بروی ملحق باوست و با عدم امکان
ملحق است باول و اگر ان هم ممکن نباشد بهیچ یک ملحق نمیشود سوال
چه میفرمایند در روغن نجس که در زیر سقف بسوزد و اگر احیانا نجس بر نقوش موجود
رجع بغیر را اذن میدهید یا نه جواب در زیر سقف بودن واجب نیست
هرچند احوط است سوال اگر یکی از اغسال واجبه میت فراموش
شده باشد پس از دفن بخاطر بیاید چه صورت دارد جواب نبش قبر
کنند هرگاه مستلزم هتک حرمت میت نباشد باینکه زمانی نگذشته
باشد که میت متلاشی شده باشد سوال اگر بدون کفن میت
نماز خوانده شود نه از جهت تعذر کفن بلکه باعتقاد اینکه این نحو هم

میشود این چه صورت دارد جواب باید نماز را اعاده کنند و هرگاه دفن
کرده باشند بر قبر نماز کنند سؤال خدمت خدام حضرت مستطاب عون
الاسلام والمسلمین مرجع الانام حجة الاسلام ادام الله ظله العالی علی رؤس الانام
معروض میدارد زوج زوجه خود را مطلقه نمود بسه طلاق در طهر مواقعه
و در حین طلاق حمل زوجه مجهول یا مشکوک بوده باشد بعد از طلاق
معلوم شده است مصادفه طلاق مذکور با حمل آیا حمل مجهول بعد از انکشاف
در حکم حمل مستبین است در اینکه مصحح طلاق است در طهر مواقعه تا اینکه این
طلاق صحیح بوده باشد یا اینکه مصحح طلاق خصوص حمل مستبین است تا اینکه
این طلاق باطل بوده باشد حکم مسئله را صریحا مرقوم دارید ادام الله برکاتکم
العالیه جواب بسم الله الرحمن الرحیم عدم اشتراط استبانه حمل و کفایت
حمل واقعی خالی از قوة نیست هر چند مراعات احتیاط بهتر است بلکه
مهما امکن ترک نشود والله العالم سؤال عرض و استدعا علی ماها جماعت
خوجه اثنا عشریه بخاک پای مبارک این است که شخصی از طائفه
ما وصیت کرده که بعد از فوت خود از مال خالص خود مسجدی از
برای طائفه خوجه اثنی عشریه در محله خودمان یا در محله دیگر
بسازند بعد از فوت موصی بواسطه تصفیه و تقسیم ترکه
چند سال طول کشید و بنای مسجد تاخیر افتاد چون ما را
مسجدی نبود طائفه ما اتفاق کرده هر کسی بقدر مقدور

وجهی

وجهی داده مبلغ معتنی به جمع شده و بنای مسجد گذاردیم بعد از آنکه اوصیای میت از
محاسبات وارث فارغ شدند مخارج همان مبلغ که مقرر شده بود و در بنک سرکار
انگلیز سپرده بودند حضرات اوصیا از بنک در آورده ثبت کرده بجماعت ما سپرده‌اند
حالا در تعمیر این مسجد موجود صرف نمائیم و حصه در مدرسه علمیه و جماعت خانه
بسازیم آیا این تصرف جایز است یا خیر و آیا آثار غصبیت بر مسجد و غیره مترتب
است یا خیر و آیا نماز در این مسجد در صورت مفروضه جایز است یا خیر و هرگاه آن
وجه را بذمه خود گرفته باشیم بعنوان قرض الحسنه و در این مسجد و غیره صرف
کرده باشیم تا اینکه مسجد ثانی بنام متوفی بسازیم جایز است یا خیر
بفرمائید که هرگاه عین مال را تبدیل کرده باشیم بمال دیگر و صرف
مسجد و غیره کرده باشیم آیا بواسطه اشتغال ذمه ما بمال میت حکم غصبیت اطلاق
مسجد میشود یا خیر بینوا [illegible] و جمیع خوجه
اثنا عشریه جواب بسم الله الرحمن الرحیم اما صرف کردن وجه موصی به در تعمیر
مسجد پس جایز نیست چون خلاف گفته موصی است که خواسته است از وجه
ثلث او مسجدی مستقل ساخته شود و اما از حیثیت غصب بودن و نبودن آن مسجدیکه
آن وجه تعمیر شده پس هرگاه اعیانی که در آن بکار برده اند از گچ و آجر
و چوب و سنگ و غیره دیگر اینها بذمه خریده اند بعد از آن وجه وصیت را داده‌اند

چنانچه غالبا چنین است که بعضی در ذمه متولی بوده و بعد پول مبلغ خرج مسجد وارد
نمایند حکم معامله مزبوره صحیح است غایة الامر لکن آن پولی که داده‌اند چون جایز التصرف
نبوده ذمه آنها را بری نکرده پس آن پول باقی است بر ملکیت میت و ذمه آنها
مشغول است بعوض که واجد دیگران و بعد از غرامت کشیدن طرفین ذمه طرفین
فارغ میشود و هم چنین است حال نسبت با جوهات عملجات که آن مبلغ صرف
مسجد میسازند بلکه هرگاه اجرت آنها را تا آخر نداده‌اند مسجد صرف بوده
و محکوم بغصبیت نشود بلکه نهایت اینکه ذمه ایشان مشغول میباشد
بلی هرگاه معامله که واقع شده باشد با اینکه بگویند با این پول معین فلان قدر
کچ و آجر فروختم و یا خریدم و معوض این است که با ذن در تصرف در
این پول نبوده‌اند پس معامله باطل خواهد بود و کچ و آجر و سایر اعیان موجوده
مال ایشان نشده است و طریقه تصحیح این مطلب بعد از فراغت کشیدن از
برای وجه ثلث این است که با صاحبان آنها مجددا معامله کنند و از هم
راضی شوند و اما صورت دوم که آن وجه را از بابت قرض الحسنه برداشته
باشند پس هرگاه باذن اوصیاء بوده صحیح است و تمام آنچه خریده‌اند
بان صحیح است و هرگاه بدون اذن آنها بوده پس اگر اوصیاء اجازه
کنند آن قرض برداشتن را با تمام معاملات بعد از آن صحیح میشود
و اگر اجازه نکنند حال آن حال صورت اولی است و آن تفصیل جاری

است

است چنانچه هرگاه آن وجه را تبدیل کرده باشند بان دیگر و آن را صرف مسجد کرده
باشند نیز مثل صورت اولی است بلکه اگر مراد از تبدیل این است باشد که از مال
خود صرف کرده‌اند و آن وجه را بعوض برداشته‌اند که در این صورت صرف مسجد
مدرسه نهایت آن وجه را که بعوض برداشته‌اند باید رد کنند خود شیء را اگر موجود
باشد و اگر تلف شده باشد است بدل شیء را و از آنچه ذکر شد حال
حسینیه و مدرسه تعلیمیه و جماعت خانه نیز معلوم میشود والله العالم و هو الموفق
سؤال تحقیق لا مسئله ما حصلها منها سوار این مسئله شعبه که شخصی املاک وقف کرده است
بر عتبات عالیات و تولیت آن را مفوض بر خود داشته مادام الحیوة خود
بدین نحو همه ساله عشر از محصول خود حق التولیه بردارد و یک عشر را بکدام
عتبات برساند و بعد از خود بر اولاد ذکور خود نسلا بعد نسل که ایشان هم نصف عشر
از جمله ده عشر محصول را خود بحق التولیه بر اولاد دارد و عشر با اولاد
اناث بدهند و یک عشر را بطریق سابق بکدام عتبات عالیه برسانند که تا ایشان
صرف زوار شود و استانه مقدسات نمایند و اگر اولاد اناث واقف
منقرض شوند اولاد ذکور دو عشر سهم ایشان را داخل حق التولیه خود
دانند و هرگاه اولاد ذکور منقرض شود تولیت مخصوص اولاد ذکور برادر
واقف باشد که ایشان یک ربع از محصول را بحق التولیه بردارند و نصف را
بمصرف [عتبات] [اعتاب] عرش قباب برسانند و یک ربع دیگر را با اولاد اناث

اناث واقف برسانند واگر اولاد واقف منقرض شود به برادر و برادر زاده
[illegible] الناس در میانه خود قسمت نمایند لیکن وقف کذائی صحیح است یا باطل
[illegible] علیه مسئله را در صدر ورقه مرحوم [illegible] محمد جواب بسم الله ارجح در صحت
[illegible] صحیح است و به عشر مردانی که [illegible] بعنوان حق التولیه است مرجح
دخول در عنوان وقف بر نفس نمیشود والله العالم سوال [illegible] مد الله ظلاله
در این مسئله که هرگاه جماعتی مدعی شوند بر جماعتی دیگر مشتمل بر صغار و کبار
و عدد بسیارند در خصوص ملکی که مشاع ما بین جماعت مدعی علیهم است
هرگاه یکنفری از جماعت مدعی علیهم رد یمین نموده بر یکنفری از جماعت مدعیین
وانهم یکنفرشان یمین مردوده یاد نموده ایا بمجرد این یک قسم میتواند تمام ملک
را ببرد یا باید هر یک از جماعت مدعی علیهم مرافعه نماید یا قسم بدهد یا قسم
بخورد و ایا میتواند قبل از اتمام مرافعه [illegible] از تصرف منع نماید یا نه
هر چه حکم ان است در فوق عریضه مرقوم نماید که مجتهد جواب ادام الله
بقاءکم والسلام [illegible] جواب بسم الله ارجح [illegible] اگر هر یک از جماعت
مدعیین ادعا میکنند ملکیت تمام ان ملک را از برای خود پس بعد از
یمین مردوده ان یکنفر که قسم خورده مالک میشود تمام حصه ان یک
نفر از مدعی علیهم که رد یمین کرده است و شریک میشود با بقیه
و حصه بقیه باقی است بر ملکیت ایشان تا قسم خوردن یا رد کردن
طرفین شود و اما هرگاه جماعت مدعیین ادعا میکنند ملکیت ان

ملک را

ملک را بر وجه اشتراک بالاشاعه پس بعد از قسم مردوده ثابت میشود بقدر
الحصه حالف از حصه انکه رد یمین کرده است و بعد از ثبوت ان مقدار هم
مشترک میشود ما بین تمام مدعیین از جهت اقرار حالف باشتراک بر وجه اشاعه
مثلا هرگاه ملکی در دست سه نفر باشد و سه نفر ادعا کنند ان ملک را بر وجه
اشتراک اشاعه بالسویه پس هرگاه یکی از مدعی علیهم رد یمین کند بر یکی از مدعیین
واو قسم بخورد ثابت میشود ثلث انچه در دست ان مدعی علیه است نه تمام حصه ونه
حصه دیگران و ان ثلث هم مشترک میشود ما بین حالف و بقیه مدعیین پس در صورت
مفروضه ثلث ثلث ثابت میشود و ثلث از ان مال حالف است و دو ثلث از
ان ثلث ثلث مال دو نفر دیگر از مدعیین است و [illegible] حال ان حالف را
نمیرسد که پیش از اتمام مرافعه با بقیه مدعی علیهم ایشان را منع کند از تصرف
مگر باینکه تصرف برضای او و ایشان باشد [illegible] اموال مشترکه دیگر والله العالم
مسئله [illegible] در سعی و طواف مبطل و موجب اعاده در صورت امکان خود سعی یا استنابه
در صورت عدم امکان است یا نه چه سهوا و چه عمدا و چه [illegible] چه بیشتر
چه کمتر چه جاهل بحکم چه عالم چه قاصر و غیره و در صورت بطلان چنانچه در بعض صورت
مسئله معلوم است محرمات احرام کلیه [illegible] احتیاط [illegible] موجب [illegible] باشد یا نه
جواب بسم الله الرحمن الرحیم زیادتی عمدی در طواف و سعی موجب بطلان ان است چه [illegible]
یا کمتر [illegible] و جاهل بحکم در حکم عامد است در طواف [illegible] ولکن در سعی ملحق [illegible] است [illegible]

و هم چنین است نقصان هر چند بقدر یک گام باشد و اما زیاد کردن سهواً پس موجب بطلان نیست چه بقدر
یک شوط باشد یا بیشتر یا کمتر بلی در صورتی که کمتر از یک شوط باشد باید اسقاط و الغاء کند و هرگاه بقدر یک شوط
یا زیادتر باشد مستحب است که او را اتمام کند بقصد طواف دیگر بلکه احوط است و نماز طواف اول را پیش
از سعی بجا آورد و نماز طواف دوم را بعد از آن و بهتر در صورت زیادتی یک شوط یا بیشتر اعاده طواف
است نیز بلکه احوط است هر چند فی الجمله معلوم شد صحت آن و عدم وجوب اکمال بهت بقصد طواف
دیگر و در صورتی که زیادتی کمتر از یک شوط باشد احوط الغاء و عدم اکمال آن است و هم چنین است
حکم سعی که اگر زیادتی سهوی کمتر از یک شوط باشد ~~[illegible]~~ الغاء می کند و اگر یک شوط و زیاده باشد منعی
اتمام آن بقصد سعی دیگر و ضرر ندارد که در سعی ابتدا از اول شده است بمروه و هر آنچه در صورت
عمره که طواف باطل است هر گاه وقت آن باقی است اعاده میکند و الا حج یا عمره او باطل است
و وقت طواف عمره تمتع باقی است تا زمان ضیق وقت احرام حج و وقت طواف حج باقی است
تا آخر ذی الحجه و در عمره مفرده و عمره قران و افراد باقی است تا آخر عمر و اما سعی پس وقت
آن باقی است تا زمان ضیق وقت فعل واجب بعد از آن و بدانکه در صورت بطلان
حج یا عمره بسبب ترک طواف یا سعی یا اتیان آن بر وجه باطل و عدم امکان تدارک ممکن است
بطلان حج یا عمره احرام و حلال شدن محرمات آن و لکن احوط تحلل یافتن با اعمال عمره مفرده است ۲ عمره
و این احتیاط ترک نشود و اگر بر احرام باقی تا سال دیگر که بقیه الحج از آن فوت شده بجا آورد
بهتر است لکن اکتفا بان نکند پس هر گاه حج یا عمره واجب بوده بر ذمه او باقی است والله العالم
سؤال در سعی بعد از اتمام هفت شوط در [illegible] شوط اولی احتیاط نمود و شک نمود که بلکه [illegible] شوط [illegible]
[illegible] قبل از تقصیر یقینی [illegible] قطعیا [illegible] شوط دیگر بقصد احتیاط [illegible] بجا آورد بعد علم حاصل [illegible]

از تقصیر

از تقصیر و غیره اتمام نمود و جا نماز بحکم بطلان سعی در صورت زیادتی و نقیصه جواب
بطلان سعی مفروض معلوم نیست زیرا که از روی احتیاط بوده و این عمل فی الجمله عدد اشواط
نیست که معلوم است بطلان و وجوب استیناف و در نفقه بر الحاق چنین زیادتی اگر از روی واقع باشد
از روی جهل به موجب بطلان باشد والله العالم سؤال قول [illegible] در سن [illegible] معتبر است یا نه
جواب اعتبار آن معلوم نیست سؤال عمل به صیغ العقود فارسی میرزا علی محمد [illegible] جایز است یا نه
~~جواب اعتبار آن معلوم نیست~~ جواب ~~[illegible]~~ عمل به صیغی که در آن مذکور است جایز است و اما [illegible]
اگر [illegible] در آن [illegible] مراجعه شود سؤال قدرت بر مهر در صحت عقد شرط است یا نه جواب
شرط نیست سؤال متعارف [illegible] که نماز [illegible] وقت [illegible] هم نماز صبح و [illegible] عصر و ظهر
[illegible] و ترتیب [illegible] سؤال که [illegible] ترتیب لازم است یا کفایت
میکند که ده نماز صبح [illegible] ظهر [illegible] و هکذا [illegible] باقی [illegible]
جواب باید احتیاط کند [illegible] تا علم به ترتیب حاصل شود [illegible] در این صورت کفایت
میکند اگر [illegible] سؤال آیا جایز است میت [illegible] امانت دفن [illegible] حالت
اختیار [illegible] جواب [illegible] دفن میکنند [illegible] و اگر دفن نکنند [illegible] زمین
[illegible] روی [illegible] شرعی در زیر زمین والله العالم سؤال
در [illegible] اذن [illegible] جواب اگر اذن [illegible] است
و اگر [illegible] اذن داده و [illegible]
[illegible] ضرر ندارد و لکن هر گاه اذن [illegible] باشد ضرر ندارد

بعضی خوبیهای بزرگ و منافی ولی نیکه تاره اثنی عشری شده اند از مسائل طهارت و نجاست و غیره بلا دیدت
نمیدانند داخل مسجد میشوند بواسطه رفاقت و دوستی و همراهی با بعضی از آنها و نماز میخوانند در مسجد
داخل شدن آنها و نماز خواندن در چنین مسجدی جایز است یا نه مرحمت فرموده جواب بالا مرقوم بفرمایید
جواب بسم الله الرحمن الرحیم با فرض اینکه آنها اظهار اسلام میکنند و نماز میخوانند نمیتوان ایشان را منع از دخول
در مسجد کنند و مسائل طهارت و نجاست نداشتن موجب منع نمیشود و البته لکن اینکه از رفاقت و دوستی با ایشان
قرار بگذارند و با ایشان بطریق برادری رفتار کرده مسائل را بایشان تعلیم کنند و ایشان را بموعظه
و نصیحت بر جاده شرع انور وادار کنند و با هم بندگی و عبادت خداوند عالم را وسیله
فوز و فلاح و رستگاری دار آخرت قرار دهند و معادات و مباغضه را ترک کنند تکلیف
این است که باید با یکدیگر حسن معاشرت داشته باشند و خیر یکدیگر را بخواهند مثل آنچه خیر خود را
میخواهند و در حدیث است از پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه که از برای مؤمن بر مؤمن سی حق است
و از جمله آنها شمرده است اینکه دوست بدارد از برای برادر دینی خود آنچه از برای خود دوست میدارد
و کراهت بدارد از برای برادر دینی خود آنچه را که از برای خود کراهت دارد خداوند بحق محمد و آل طاهرین
او صلوات الله علیهم همه را توفیق ادا ~~حقوق~~ حقوق بندگی خویش و ادا حقوق
بندگان و برادران مؤمنین عطا فرماید اللهم آمین یا رب العالمین

ابن سؤال جواب از حال سؤال نقل در صفحه معلم

کتاب الوقف

سؤال زمینی است وقف بر امام جماعت و خانه است ایضا وقف بر امام جماعت کل زمین وقف را
بر گشته اند و عمارت در خانه وقف ساخته اند و از این جهت ضرر بملک رسیده است آیا نماز
در آن خانه وقف صحیح است یا نه جواب هرگاه ~~کرده~~ کردن کل زمین وقف ملک نباشد بلی قائل
باشد بانکه تا المغصوب باشد ملک است تصحیح آن باذن حاکم شرع احتیاطا و لکن متصدی
باید از عهده آن ضرر برآیند سؤال شخصی دارای چند قطعه مزرعه و شش هفت نفر اولاد بود چند
سال پیش از وفاتش چند هبه نامچه نوشته باسم هر یک از اولاد قدری از این مزارعات را علماء
اعصار هم آن هبه نامچه ها را مزین فرموده اند و در سجل اعتراف مرقوم فرموده اند باین لفظ باعتراف
الواهب المعظم بالهبة المشتملة علی شرائط اللزوم و بتاریخ شش سال بعد از تاریخ آن هبه نامچه ها وقف نامچه
نوشته و عین آن مزارعات را وقف بر همان اولاد و طبقات بعد نموده و همان علماء که هبه نامچه ها را
مزین فرموده اند وقف نامچه را ایضا مزین فرموده اند و صدور وقف و اجرای صیغه و اعتراف بتصرف
و قبض را مرقوم فرموده اند و از همان زمان خود واقف تا کنون که قریب شصت سال است تمام این املاک در
تصرف وقف بوده و هست این اوقات که اولاد واقف باقی نمانده مگر یک نفر و باقی اولاد زادهاند
از آن یک نفر میخواهد آن نوشته هبه نامچه را مستند خود نماید و این قدری که از آن مزارعات را با سهم
او در هبه نامچه نوشته اند بعنوان طلقیت جلو بگیرد آیا حق دارد یا خیر و تکلیف متولی شرعی
چیست و قبض و تصرف که شرط لزوم یا صحت هبه است با وجود تصرف فعلی وقف معلوم نیست بلکه
خلافش معلوم است جواب مدعی هبه و بطلان وقف باید اثبات کند که مثلا مقدار از مزارع
مال و ملک او است و در دست او غصب است والله العالم سؤال هرگاه خواسته باشند در کاهی در تعزیه خوانی
حضرت ابی عبدالله علیه السلام باز کنند و حال آنکه نفع بسیار هم داشته باشد از برای ملا وقف آیا جایز است یا نه و اضافه
بفرمائید که هرگاه شخصی مالی تعیین کنند از برای خریدن صلوة و صوم و ختم قرآن و وصی را هم تعیین کنند

كه بخود برايش ايا ميتواند خود وصي صلوة وصوم را خودش بكند يا نه جواب اما مسئله اولى هركاه تصرف در وقف
خواسته باشند بكنند اگر ان تصرف موجب تعمير وقف است كه فعلا درگاه باز كردن تعمير تعزيه خانه محسوب ميشود
جايز است بلى بايد بحكم شرع يا متولى اگر داشته باشد واما مسئله دوم اگر مقصودش تحقق صوم وصلوة است از وجه
صحيح وخود وصي ميتواند براه وجه بياورد جايز است واگر احتمال خصوصيت بغير وصي ميرود مشكل است
سؤال شخصي املاكي وقف كرده است بر عتبات عاليات وتوليت انها را مفوض كرده بر خود مادام الحيوة باين نحو كه
هر ساله عشر از محصول را حق التوليه بردارد ويك عشر ديگر بعد از عتبات وبعد از خود براولاد ذكور خود نسلا بعد نسل اما
بالنسبة باولاد هفت عشر بردارند ودو عشر باولاد واناث ويك عشر بخدام عتبات كه دو ثلث از او سهام بدهند
كنند واگر اولاد اناث منقرض شوند توليت اولاد ذكور عشر سهم ايشان را داخل حق التوليه خود كنند
واگر اولاد ذكور منقرض شوند توليت مخصوص اولاد ذكور برادر واقف باشد كه ايشان يك ربع از محصول را حق
التوليه بردارند ونصف را بخدمه عتبات برسانند ويك ربع ديگر را باولاد واناث واقف برسانند واگر اولاد
واقف منقرض شوند بسيار اولاد برادر بدهند كه ايشان على التساوي ميانه خود قسمت نمايند ايا اين
وقف صحيح است يا نه جواب صحيح است وعشر برده شده چون بعنوان حق التوليه است موجب خروج از عنوان
وقف بر نفس نيست سؤال در قريه املاك بسياري وقف شده كه منافع ان را صرف تعزيه وشبيه وقايع كربلا
شود وفعلا صرف ميشود لكن بعض الات لهو ولعب ولباس مخصوص زنها را مرد ميپوشد وطبل زده ميشود وبدون
ايا اين مشروع است يا خير واگر نباشد بفرماييد كه بچه طور مشروع است واگر بهيچ وجه مشروع نباشد بفرماييد كه
منافع موقوفه در چه صرف شود يا اصل وقف باطل است جواب چون شبيه غالبا از خلاف شرع خالي نيست
ومشتمل است بر مناسب بهتر صرف كردن منافع وقف در روضه خواني وچون غرض واقف تعزيه داري بوده
منافات ندارد بلكه بهتر است سؤال هركاه بطن سابق در وقف بر اولاد بمزارعه بدهد ارض موقوفه را الى مدة
ودر اثناء مدة وفات كنند مزارعه باطل ميشود يا نه جواب بلى مقتضاي قاعده بطلان است مثل اينكه اجاره
بدهد ودر اثناء مدة وفات كنند چون بطن سابق مالك منافع مادام الحيوة را است نه مالك ان
وبعد موته مال طبقه لاحقه است بخلاف فوت مالك طلق زيرا كه منافع ابديه عين را مالك است پس اگر اجاره

بدهد



كتاب وقف

بدهد يا بمزارعه بدهد مال خود را اجاره داده يا مزارعه كرده ومقتضاي قاعده لزوم است ووارث
تلقي ميكند از او هرچه حين الموت موجود باشد ودر وقف بطن لاحق تلقي ميكند از وقف نه از بطن سابق
بلى هركاه مؤجر يا مزارع متولي وقف باشد ومصلحت وقف اجاره يا مزارعه باشد پس مقدار زمان
باطل نميشود لكن للمحقق القمي في هذا المقام كلام وقد اطال فيه المقام واختار عدم بطلان المزارعة
وان للبطن اللاحق الحصة من الزارعة والاجرة باقية لازمة الى اخر المدة قال في اجوبة مسائله في جواب
هذا السؤال الظاهر عدم البطلان وقد افتيناهم في كتاب المزارعة والطلاق كلماتهم يقتضي عدم البطلان لانهم
صرحوا بانها لا تبطل بالموت ولم يستثنوا صورة كون الارض موقوفة كما استثنوا ذلك في باب الاجارة
والمزارعة حيث ان وجه البطلان مشترك الا ان قال بل ظاهرهم انه ليس مستثنى عندهم والا ذكروه
كما هو ديدنهم في امثال ذلك ثم استشكل الفرق في ذلك بين الاجارة والمزارعة حيث ان وجه
البطلان مشترك قال واني كلما امعنت النظر فلم اجد فرقا الا ان يقدح في مسئلة الاجارة ان
الذي يحكم بالبطلان انهم يجعلونه المناط فيه تلقي البطن الثاني من الواقف دون الاول ولكنهم يعممون
يعني من العين او المنفعة فان جواز اجارة الوقف في مدة يموت المؤجر قبل انقضائها مبني على الاعتماد على
المنفي بالبقاء فكان الواقف خص الواقفة بحصة في ذلك العقد بناء على الاصحاب فكانه قال
وقفت هذا الملك على فلان بان يكون الطبقة الاولى مستحقة للانتفاع بالعين ومنافعها وكانه مستحقة
للانتفاع بعينها او بالاجرة ولذا لا يجوز اجارة الطبقة الاولى ازيد من العمر الطبيعي وحكم في المالك
والوارث فيه ذلك ايضا لا يجوز الاجارة ازيد من العمر الطبيعي وانه لم يحضرني الان تصريح في كلامهم
بل صرح جماعة بالجواز بل حكي الاجماع عليه من شرح ... انه قال يجوز الاجارة الف سنة
وهو قول لعلمائنا اجمع الى اخر ما ذكر وقد لخصنا بعض كلامه قلت وانت خبير بتحقيق عدم الفرق
بين الاجارة والمزارعة في البطلان بموت البطن السابق والتعويل على الاصحاب لا ينفع وبعد ان الوقف

## الوقف

كأنه جعل الوقف على الوجه المذكور كأثر دوجود عدم تعرض العلماء في باب المزارعة لصورة الموقوف والمكرة الاشتباه
على كون مذهبهم الفرق بين الإجارة والمزارعة إذ لا يلزم ذكر كل فرع في كل باب وما ذكره من عدم جواز إجارة المالك
ازيد من اجرة الطبيعي فيه ما ذكره من دعوى الإجماع على خلافه مع أنه مقتضى القاعدة جوازهما والفرق بين المالك و
البطن السابق واضح إذ المالك يملك المنافع لا بدية بخلاف البطن السابق



بس آجر و سنگ و خزف ان که مسلمان و سایرین در قبور اموات جوزت ان صرف بتعمیر
انها نمینمایند ایا در حکم وقف است و تصرف در انها برای غیر ذی کوان جایز است و لو اینکه
وارث مالک راضی باین صرف باشند یا نه و اگر ان تعمیر مندرس شده باشد یا
اینکه چون ان مدفونه در ان قبر بجای دیگر نقل شده باشد آنها را بجهة مصرف ملحق
اف بموزونج حمل است که از باب وقف منقطع من الطرفین باشد مثل اینکه وقف
کند فانیه را بر زید مثلاً بناء علی ما هو الاقوی من صحة وقفاً و انه یعود الی الوا
لو ورثته حین الموت لا حین الانقطاع علی ما هو المقرر فی محله و بنا برای بعد
از اندراس که بمنزلهٔ انقراض موقوف علیه است برمیگردد بمعمر یا وارث او
چونکه خروج از ملک او مادامی بجهت است اگرچه در وقف متعذر المصرف قایل بتوم
باینکه باید در وجوه بر صرف شود چون در اینجا بر وقفیت باقی است و مصرف ان متعذر
است بخلاف المقام و از این قبیل است اگر خیمه را بحرند و او را دفن کرده
قبه بر سر او بسازند یا در زمین مباح قبه از برای او بسازند پس ان قبه
وقف نمیشود و احتمال دیگر است و ان این است که ان آلات باقی باشند بر ملک
معمر لکن جایز نباشد از برای او یا وارث او رجوع در ان از جهة اینکه
تخریب ان موجب هتک حرمت میت است و ان حرام است پس اباحهٔ لازمه است
نظیر اعارهٔ زمین للدفن که بعد از دفن جایز نیست از برای معیر رجوع در ان
از جهة حرمت نبش و لازم این وجه جواز این است که بعد از اندراس برگردد
بمعمر یا ورثه او اگر معلوم باشند و اگر مجهول باشند حکم مجهول المالک را دارد
وجه اول بنا بر این وجه اگر قبل از اندراس هم کسی ان را خراب کند و لو برد حرام
معمر را میرسد که اعاده بکند کما فی النظر فانه لو نبش القبر علی وجه محلل او محرم
کان له الرجوع فی عاریته و منعه من الدفن هناک ثانیاً بخلاف وجه اول که باید

اعاده

اعاده کند مادام که مندرس نشده است و دعوی اینکه مجرد حرمت هتک باعث نبش موجب
لزوم اباحه یا اعاره نمیشود پس باید جایز باشد رجوع غایة الامر اینکه چون
نمیتواند عین مال را بر دارد یا ان را تخلیه کند رجوع میکند بعوض ان چیز چه جای
در مسئله ما اعاره للدفن فرض مدفون است با اینکه معیر با معیر با قدام در این امر
اقدام کرده است بر هتک حرمت مال خود فلیس له الرجوع حتی یطالبه بالعوض
و اگر گفته شود که لازم این مطلب این است که اگر اذن بدهد در نماز در خانه اش
نتواند در اثناء نماز از اذن خود بر گردد چون اقدام کرده است باذن
در چیزی که مستلزم وجوب اتمام است با اینکه در ان مسئله اقوی جواز رجوع است
پس واجب است بر مصلی قطع نماز در سعه وقت و تنگی وقت یا ان خارج در ضیق وقت
گفته میشود که فرق است ما بین مقامین با اینکه در ما نحن فیه تخریب و نبش حرام است
بر همه کس حتی بر معیر و معیر و در انجا انچه معلوم است حرمت قطع نماز است بر مصلی
و اما حرمت نبش شدن دیگری از برای ان با اینکه خواسته باشد تصرف در ملک
خود کند و ان مستلزم باشد اضطرار مصلی را به قطع پس معلوم نیست بلکه بعید نیست
حرمت قطع نماز غیر عبث است اما منع معروض که از جهة منع غیر از تصرف در ملکش
لازم شود اضطرار از ان غیر بقطع پس دلیلی بر حرمت ندارد و کیف کان ظاهر
مسئله تکفین متبرع میت را از این باب نیست پس ان کفن باقی است بر ملک
متبرع و جایز نیست از برای او رجوع در ان قبل از پوشیده شدن بر میت بلکه
بعد از ان و قبل الدفن اگر نزع ان موجب هتک حرمت میت نشود و اما بعد از
دفن پس ان لازم میشود چون نبش حرام است پس اباحه ای است لازمه و اگر فرض
شود رفع حاجت بان مثل انکه میت را آب برد کفن بر میگردد بملک ان متبرع یا
وارث او کما انکه هم چنین است حال در تکفین تکفین واجب بر زوج که خارج
میشود از ملک او نظیر کسوه زوجه حال الحیوة و لذا گفته اند که اگر زوج بمیرد
بعد از پوشیده شدن ان کفن بر زوجه و قبل از دفن او و نداشته باشد الا ان کفن

را



را خود پس مقدم است بر دیان را از زوجه نزع کرده بر خود زوج بپوشند و اما کفن واجب
که از اصل مال میت خارج میشود ظاهر میشود که باقی باشد بر ملکیت خود میت یا در حکم مال او
باشد و اگر میت را سیل آب ببرد بر میگردد بوارث از باب ماترک و محتمل است
که کفن مال وارث باشد لکن واجب باشد پوشیده شدن بر میت نظیر وجوب
کسوه حال الحیوة و اظهر وجه اول است ثم انچه ذکر شد از حکم تعمیر و سنگ قبر هم
در صورتی است که غیر کرده باشد و اما اگر خود میت وصیت کرده باشد یا ان پس در
حکم مال او است و باید باندازه حین الاندراس و بعد ذلک میرسد بوارث
حین الموت علی الاظهر نه وارث حین الاندراس پس حال ان تعمیر و آلات
حال نخلی است که وصیت کند بابقاء و صرف منافع ان در خیرات از برای خود که او
بعض آثار منتشر وقف است لکن وقف مصطلح نیست و الله العالم مسئله آب قناتی
که وقف شده باشد باین طور که در هر روز معینی از محله عبور نماید اگر در ان روز
از محله دیگر عبور داده شود بر خلاف وقف از روی تعمد یا غصب غاصب آیا تصرف غیر
غاصب در چنین آب جایز است از وضو و غسل یا نه و اگر اهل ان محله غیر محصور
باشند میشود بحکومت شرعیه یا نه اجتناب از ان تصرف میشود مثل مجهول المالک
یا نه و دستوری در علاج بیان فرمایند در حوض مدرسه و مسجد و حمام اگر در زمانی
چنین آب رفته باشد میشود که بعد از ده سال مثلا مستحب باشد جواب تصرف در ان
آب تصرف است چه انکه وقف بنحوی باشد که ان آب ملک اهل هر محله باشد در
روز معین خود ثابت باشد بر وجهی که حق الانتفاع داشته باشند مثل انکه ملک
یا حق طلق باشد پس مثل ان آب هر جا باشد ملک یا متعلق حق غیر است و تصرف
در ان بغیر اذن او و رضای مالک یا ذو الحق جایز نیست اگر چه فی نفسه گردد دیگر است

دیانی

و با این حال بر اهل آن محله واجب است ردّ آن بمالکش لکن آیا منشأ جواز تصرف منتفع
بلکه اگر تصرف کردن و تلف شد ضامن میباشند کما انکه غاصب نیز ضامن است بلکه
واجب است با بقاء عین بر او ردّ بمالکش باذن الحقوق و میتوانند ادعوی جانر
کنند بر ردّ اگرچه مستلزم ضرر زیاد شود بر او و حکم نقصان منصرف در غاصب در ضمانی
که آن آب ملک باشد واضح است و اما در صورتیکه حق الانتفاع داشته باشند
و مالک نباشند بنا بر این است که ضمان در حقوق نیز جاری باشد و مختص باتلاف
مال نباشد چنانچه مقتضای قاعده است که عموما ادله ثبت مدست اگرچه بعض
از ادله مختص بمال است مثل من اتلف مال الغیر و نحوان پس اگر کسی عین مرهونه
را تلف کند ضامن است از برای مرتهن نیز کما انکه ضامن است از برای راهن بلکه
اگر راهن او را ابراء کند مرتهن را میرسد که از او وسط لیه بدل ان علی ولاکه بگیرد
راهن ... دین او باشد پس اگر دین او ادا شد بر میگردد بان متلف و الا ادا
مرتهن در دین خود میکند بلکه اگر خود راهن تلف کند عین مرهونه را ضامن است علی
از برای مرتهن و هم چنین در حق التحجیر و هم چنین در وقف عام اگرچه قائل بملکیت
نشویم پس اگر مدرسه را غصب کند تا مدتی باید اجرت آن را بدهد در آن مدت
چنانچه نقل شده است از دروس قال لو اثبت یده علی مسجد او رباط او مدرسة
علی وجه التغلب و منع المستحق فالظاهر ضمان العین و المنفعة بلکه مستفاد منقول
از مسالک نیز بظاهر و صریح بعض عدم ضمان است بدعوی اختصاص ادله بالاموال
و لیکن هذا خلاف صاحب الجواهر قال بعد ما نقل عن الشهید ضمان المتلف للعین المرهونة
للمرتهن قلت لا اشکال فی تحقق الغصب بمعنی القهر علی حق الغیر الذی هو نوع
من الظلم فی مثل ذلک و اما الضمان فلا یکون الا للمال و وجوب دفع المثل او
القیمة



القیمة لکونه رهنا لو اتلفه لیس ضمانا للمالی لا له تنها انه بدل هو حکم شرعی لدلیله انتهی
و الاظهر ما عرفت من شمول بعض الادله بلی در بعض حقوق ممکن است حکم بعدم ضمان کرد چه
حد یبذل بازائه المال مثل حق المضاجعه و حق القسم و حق الحضانه و نحوها
پس امة را که تزویج کرده شود باذن مولی اگر غاصب او را غصب کند ضامن
نیست از برای زوج و هکذا حاصل انکه مقتضای قاعده عدم جواز تصرف است
در آن آب مطلقا و حکم بضمان الغاصب و متلف مطلقا اگرچه ملک نباشد بلکه متعلق حق
الانتفاع باشد و غایة ما یمکن ان یقال در وجه جواز تصرف یکی از دو جهت است
اول انکه مالکش باذن الحقوق در منزل است مذکور اعراض کرده اند بعد از عجز
غاصب و عدم تمکن از اجبار او چون ردّ آن مشکل و اجرت ردّ زیادتر از قیمت آن است
پس مباح التصرف میشود و ان مشکل است از جهت انکه مجرد آن موجب زوال در عنوان
اعراض نیست با انکه نسبت باطفال و مجانین و نحوهم تمام نمیشود ثم انکه آب مذکور با
وصف صعوبت ردّ و عدم وفاء اجرت آن بقیمت آن تالف محسوب است لهذا التصرف در آن
جایز است غایة الامر غاصب ضامن باشد از برای صاحبان آن و این وجه نیز تمام
ولذا اگر ملک طلق باشد مجرد این حکم نمیشود بجواز تصرف در آن بدون رضای مالک با
انکه ثابت بعض صاحبان طفل و دراغ باشند که از ایشان ... شده ... ایشان
آن نسبت ... و از انچه ذکر شد معلوم شد که محتاج است از برای اذن دادن حاکم شرع
نیست و الحاق بمجهول المالک راه ندارد ایشان را در و ... چنانچه ظاهر مسئول است
و نقل وجهی باشد که ان آب در هر روز معین مال یا متعلق حق اهل محله باشد که دیگران
را در آن روز ربطی بان نباشد و اما اگر وقف کرده باشد قناة را بر اهل فلان بلد
بحیثیت که همه در هر روز مالک باشند الا انکه شرط کرده باشد که فلان نحو
منتفع

# فی الوقف

منتفع شوند یعنی کیفیت انتفاع بان نحو باشد که در فلان روز فلان محله عبور نمایند و هکذا
مانع از استعمال ان نیست نظیر اینکه وقف کند کتابی را بر طلاب علم و شرط کند که باید
که هر کس منتفع میشود از جماعت او ترک نشود نه بمعنی اینکه موقوف علیه خصوص عنوان
مطلق جماعت باشد بلکه بمعنی اینکه همه موقوف علیهم هستند لکن شرط واقف انست که
فلان عمل را ترک نکنند یا فلان عمل را ترک کنند پس در ما نحن فیه نیز اگر هم چه فرض شود
که وقف بر همه باشد لکن شرط کرده باشد که بر نهج کذا منتفع شوند یا ان آب را صرف
می کنند از موقوف علیهم بعنوان خارج نمیشوند غایة الامر اینکه ان کسی که این عمل را
کرده خلاف شرط کرده است والا اهل محله که روز نوبت دیگری آب را برده اند تصرف
در حق خود کرده اند ظاهرا اینکه فرق است مابین اینکه کیفیت خاص عنوان وقف باشد
یا عنوان ان مطلق باشد و شرط در ان اخذ کنند و بعبارة اخری فرق است مابین
تقیید و تعدد مطلوب و مع ذالک احتیاط راه نجات است و اما مسئله استصحاب
بقاء آب سابق در حوض که ده سال قبل آب ان غصبی بوده پس ظاهر عدم جریان آن
زیرا که اگر مراد ان باشد که این آب غصبی بوده اصل بقاء غصبیت آن است
موضوع ندارد چرا که این آب ان آب سابق نیست و اگر مراد استصحاب بقاء
آب سابق باشد در حوض این اثبات نمیکند که این آب مغصوب یا مخلوط
بغصب است پس اصل برائت مانعی ندارد والله العالم

# کتاب الوقف

ن ١ ص ١٥٧

١ **سؤال** اگر واقف خود شرا متولی وقف قرار بدهد بمحض اجراء صیغه وقف آن
وقف لازم میشود ولو اینکه آن متولی بوقفیت عمل نکرده یا نه **جواب** عمل بوقف لازم
نیست در لزوم آن انچه معتبر است قبض است که باید موقوف علیهم علیه یا ولی او قبض
نماید و در وقف خاص قبض بطن اول کافی است و قبض بطون بطون لاحقه لازم نیست و کفایت
میکند قبض متولی نیز اگر داشته باشد و در وقف بر فقراء و فقهاء لازم است قبض حاکم شرع یا ولی عام
از جانب انها و اقوی کفایت قبض متولی است نیز اگر داشته باشد کما یدل علیه فحوی قوله علیه
فی صحیح صفوان ان کان اوقفها لولده و لغیرهم ثم جعل لها قیما لم یکن له ان یرجع فیها و قوله علیه
السلام فی التوقیع فان ذلک جائز لمن جعله صاحب الضیعة قیما علیها چرا که کفایت قبض متولی
در وقف خاص دلالت دارد بر کفایت قبض او در وقف خاص و عام بالاولی بلکه نقل شده است از
جماعتی کالشهیدین فی الدروس و اللمعة و الروضة و الکفایة و تبعیة جواز قیم لخصوص القبض بکنه مشکل
بلکه دور نیست کفایت قبض یکی از فقراء یا فقهاء اگر وقف بر طبیعت باشد باین نحو
که هر یک موقوف علیهم باشند بنحو مصرفیت نه بنحو اشتراک پس بعد از کفایت قبض متولی
میگوییم اگر خود را متولی قرار دهد کفایت میکند قبض خودش لکن باید تغییر دهد عنوان ید را
پس اگر اجراء صیغه نماید و غافل باشد از تبدیل قبض دادن آن مجرد بودن در ید او کفایت نمیکند
در صدق قبض نظیر اینکه اگر وقف بر اولاد صغار خود کند و آن مال در ید خودش باشد کفایت
نمیکند مجرد این بلکه باید بعنوان تولیت یا ولایت آنها را در تحت ید خود چنانچه ظاهر صحیحه
محمد بن مسلم است عن ابی عبدالله علیه السلام قال فی الرجل یتصدق علی ولده وقد ادرکوا
اذا لم یقبضوا حتی یموت فهو میراث فان تصدق علی من لم یدرک من ولده فهو جایز لان
والدهم هو الذی یلی امرهم و خبر عبید بن زرارة عن ابی عبدالله علیه السلام فی رجل تصدق
علی ولده وقد ادرکوا قال اذا لم یقبضوا حتی یموت فهو میراث فان تصدق علی من لم یدرک
من ولده فهو جائز لان الوالد هو الذی یلی امرهم و احتمال اینکه مراد کفایت مجرد تحت ید بودن
باشد بعید است چون ظاهر این است که مراد این است که چون ولی است قبض او بجای قبض
انها است پس کما اینکه اگر خود شان بایست قبض کنند کفایت نمیکرد مجرد بودن مال
در ید انها بعنوان عاریه یا ودیعه یا غصب یا نحو اینها کذلک قبض والد و اما احتمال
عدم شرطیت قبض در مثل مقام بدعوی انصراف ادله پس آن ابعد است بلکه ظاهر خبرین
و غیر این دو اعتبار آن است مطلقا و لهذا اشکالی نیست در عدم کفایت بودن مال
در تحت ید موقوف علیهم علیه بعنوان دیگر مادام که اذن واقف در قبض نباشد و ان

**سؤال ۳** زید نامی متصدی املاک موقوفه موقوف علیه لحاظ تغییر عنوان بد نکند
میباشد و بقدر مالیات دیوانی املاک مزبوره یا بکنتی در ذمهٔ او هست و از طرف
انجانب حاکم بر نائب محل حواله دارد و همین نائب لابد مالیات دیوانی املاک را از زید
میکیرد آیا میتواند در عوض وظیفهٔ خود مالیات املاک مزبوره را با نائب محل حساب کند و بقدر
مالیات که در عوض وظیفه حساب کرده است ذمهٔ زید از بابت طلب املاک موقوفه بری میشود
یا نه **جواب** مشکل است چون مشتری پیش از کرفتن مال نیست تا از قبیل این باشد که بعد از مطالبه
دیوانی از کیسهٔ خود بازاء آن دین از بدهد بلکه در حقیقت احتساب از با نائب محل دفع ظلمی است
از وقف پس نمیتواند عوض از بکیرد یا بازاء دین خود حساب نماید و دعوی اینکه اکر مشتری با بها
و بی حرف باشد که هر ساله میدهند عرفا مال محسوب است و لهذا کاهی از پیش از وقت میفروشند
و ایضا کسیکه چنین مشتری داشته باشد او را غنی حساب میکنند و اکر بقدر زاد و راحله رفتن و
برکشتن مکه داشته باشد و آن مشتری بقدر مخارج سالیانهٔ او باشد او را مستطیع میکیرند پس احتساب
آن مثل این است که مالیات را از مال خود بدهد بازاء دین بلکه اکر مدیون وقف هم باشد نباشد
محسوب دارد بازاء دیوانی بقصد اینکه از منافع وقف بردارد مدفوع است بمنع و جواز بیع آن
محل منع است و سر آن همان است که کفته شد که قبل از کرفتن مال نیست کیف و حال آنکه ذمهٔ کسی
بآن نیست و طلبی از کسی ندارد پس آن مثل وعده ایست که کسی کرده باشد و توقع یا قطع بوفا
بآن باشد که پیش از کرفتن مال محسوب نمیشود و صدق غنی با آن منافاتی ندارد چرا که در غنی مالک
بودن شرط نیست بلکه همینکه راه کذران دارد غنی محسوب است و هم چنین نسبت با طاعت پس اکر خواسته
باشد که اشکالی نباشد اول امر اعیان موقوفه را اجاره کند بکمتر از اجرة المثل بشرط آنکه دیوانی با خود
باشد مثلا اکر اجرة المثل سی تومان است و دیوانی آن بیست تومان از ابه تومان اجاره کند بشرط مذکور
پس مشتری خود را باداء آن با نائب محل محسوب دارد بلی بعید نیست جواز وجه دیکر و آن اینکه معادل
دیوانی را جعاله برداختن امر دیوانی قرار دهد و بعد از برداختن آن بازاء دین محسوب دارد و اکر
مدیون وقف نیست از منافع آن بردارد و این نظیر این است که متولی بعد از مطالبهٔ دیوانی با شخصی
شخصی بکوید فلان مبلغ میدهم که امر دیوانی وقف را متحمل شوی لکن اینها همه در صورتیست که
امر این مطالب جمع بمتولی باشد و الا باید با آن کسیکه ولی این امر است قرار داد کند والله العالم
**سؤال ۴۳** استدعا ضد حضرت حجة الاسلام مد الله تعالی ظله علی رؤس الانام آنکه بفرمایند اکر کسی وقف
کند ملکی را بر حضرت سید الشهدا ع که در دهه آخر صفر مثلا در فلان خانه معینه صرف تعزیه شود و در ضمن عقد
شرط تولیت از برای خود بکند لکن تعیین نماید حق التولیه را با نظارت شرط ضمن العقد آنکه منافع اعیان موقوفه هر سالی

مادام

ادام حیوة الواقف حق التولیه باشد لکن شرط تولیت از برای خود و تعیین در خود نماید با سوا یا یکسان آنکه
واقف خود حق التولیه دارد بدون شرط و تعیین آیا در این فرض خود واقف متولی است یا آنکه واقف
اجنبی است و تولیت با حاکم شرع است و بر تقدیر آنکه تولیت با حاکم شرعی باشد اکر از حاکم شرع اجاره نماید
اعیان موقوفه را بلکه یکسان آنکه خود متولی است اجاره نماید بتوکیل از حاکم شرع در اجرای ایجاب و قبول باب
اجاره قبض وقف حاصل می شود یا نه بعبارة اخری چنانچه ملک وقف در ید خود واقف باشد حین الوقف
وقف صحیح است یا چون قبض نشده باطل است دیکر بفرمایند قبول شرط است در وقف مطلق یا نه و بر فرض اعتبار
قبول در وقف مطلق در مثل وقف مزبور قبول باید از حاکم شرعی باشد یا از غیر کافی است بفرمایند چنانچه واقف
شرط نماید در ضمن عقد وقف که عشر منافع صرف در جهتی که معین کرده در وقف شود و مابقی آن مادام حیوة الواقف
بجهة مخارج و معاش خود واقف باشد آیا این وقف داخل عنوان وقف بر نفس باطل است یا نه بفرمایند چنانچه
مقداری از منافع را بجهة معاش خود قرار دهد وقف بالملازمه نسبت بتمام اعیان موقوفه یا بالنسبه بفرمایند
هر کاه شک شود در صحت وقف از جهة شبهه حکمیه مثل اعتبار قبول یا فرض عدم آن یا از جهة حصول قبض و ارث
بتوانند ملک تصرف نمایند یا نه بفرمایند هر کاه شک در صحت وقف باشد بعد از حیوة واقف الحاصل
الموت و بعد الموت ملک را متولی یا ناظر یا غیر اینها تصرف نماید یا باید اعیان اداره وقف صحیح است یا نه چنین وجه
بد معلوم است بفرمایند اکر ملک وقفی که در واقع اختیار آن و تولیت آن با حاکم شرعی باشد و لکن از روی اشتباه آنکه
تولیت با واقف است شخصی بدون اذن از حاکم ملک وقف را بما هو وکیل عن الواقف اجاره دهد بوجود واقف بجهة
حاصل شد بقبض و بعد از موت واقف معلوم شد که تولیت با حاکم شرع بوده آیا این اجاره که بعنوان وکالت
از واقف بوده کفایت در قبض معتبر در وقف میکند یا نه بفرمایند اکر امری از امورات حسبیه در رجوع
حاکم شرع باشد اتفاق افتد در بلد سابق قرینه به بلد حاکم شرعی و ممکن باشد ارجاع بحاکم و غیر حاکم شرع از عدول
تصرف نماید بدون امضای حاکم نافذ و ممضی است یا نه بفرمایند اکر وقف بر وجه باطل مثل وقف بر نفس مثلا
واقع شود مکتوب شد در متن وقفنامه و بعد در حاشیه کاتب مطلبی بر خلاف آن نوشت و واقف اکتفا کرده
باعتراف و اشهاد بدون تجدید اجرای صیغهٔ وقف کفایت در صحت میکند یا نه بفرمایند هر کاه رضای واقف
معتبر باشد در وقف بصرف نصف منافع آن مثلا در معاش خود اکرچه بعنوان حق التولیه باشد و چون
در متن عقد جعل تولیه شد از برای وی محکوم شد بجریان اذن آن منافع آیا این وقف صحیح است یا نه ادام الله
ظلکم علی رؤس الانام بسم الله الرحمن الرحیم جواب از سؤال اول هر کاه در ضمن اجرای صیغه قصد
از تولیت خودش بوده بعید نیست کفایت آن در متولی بودن خودش خصوصا هر کاه قرینه باشد

مثل آنکه از برای متولی مادام حیوة نصف منافع قرار دهد و بعد از فوت خود عشر آن چنانچه هرگاه بعد از

اجرای صیغه پیش از تمامیت وقف به قبض و تصرف وقف دادن تعیین متولی کند در خود یا غیر خود

نیز صحیح است بلی هرگاه الی الابد القبض تعیین نکند اجنبی چیزی مگر بنابر قول باینکه عین موقوفه باقی است

بر ملک واقف که بر آن تقدیر نیز اختیار با خود او است جواب از دوم بر تقدیر یکه تصرف تولیت

با حاکم شرع باشد اجاره از غیر حاکم فضولی است لکن هرگاه واقف اجرت المثل منافع را در مصرف وقف

صرف کند بعید نیست تحقق قبض بآن چون مراد از قبض این است که عین را تسلیم موقوف علیه یا

متولی کند یا آن را در مصرف وقف صرف کند که بمنزله تسلیم موقوف علیه است و در فرض مسئله

چون موقوف علیه سبیل الشهداء و اهل عزاء است و قبض هم بید واقف است پس صرف در تعزیه

محقق قبض او است با اینکه بعید نیست گفته شود که جایز است از برای واقف تعیین کسی از برای قبض

چنانچه مستفاد از بعض اخبار است و توکیل غیر در اجاره دادن تعیین آن غیر است از برای قبض پس

اشکال از جهت قبض مرتفع است در فرض سؤال جواب از سیم دلیل واضحی بر اعتبار قبول در وقف

نیست خصوصا در وقف بر جهات هرچند احوط رعایت آن است و بر فرض اعتبار دعوی کفایت

تعیین الواقف من یقبل لیس کل البعید جواب از چهارم وقف بخود نیز بر ضد انفاذ در عنوان وقف

بر نفس است مگر معلوم شود که مراد واقف انتفاع از باب حق التولیة است که در این صورت ضرر ندارد

هرچند حق التولیة را در مرتبه اولی نیز قرار داده باشد دون البقیة جواب از پنجم اظهر تبعیض

است پس بطلان مخصوص است بمقدار وقف بر نفس جواب از ششم در شبهه حکمیه رجوع باید نمود

بمجتهد یکه تقلید او می کرده است یا میکند پس هرگاه بمذهب او صحیح بوده است محکوم میشود بصحت هرچند

دیگران باطل بدانند و اگر تقلید نکرده بوده است مطابقه با مذهب آن مجتهد کفایت می کند بر تقدیر یکه

تقلید او متعین بوده و یا شک در این که تقلید کرده است قائل را بصحت بانه محکوم بصحت است چنانچه

در شبهه موضوعیه محکوم بصحت است هرگاه بر طبق وقف عمل میکرده است جواب از هفتم باشک

در صحت حمل میشود بر آن مادام که خلاف آن معلوم نشده است جواب از هشتم بنابر این که تعیین

کردن خود واقف کسی را از برای قبض کافی ندانیم و علاوه بر وقف هم نشده باشد و اگر کافی ندانیم کفایت

نصف مراد دون از حاکم بما هو وکیل عن الواقف لا بما هو وکیل او دادن از قبل الحاکم خالی از اشکال نیست

هرچند بعید نیست جواب از نهم با سهولت مراجعه بحاکم و عدم فوریت آن امر مشکل است حکم بر بطلان

هم خالی از اشکال نیست مراعات احتیاط شود جواب از دهم مجرد نوشته کفایت نمیکند چه در بیع





باشد چه حاشیه جواب از یازدهم هرگاه رضا مقید باشد صحت مشکل است و هرگاه مجرد داعی باشد ضرر

بصحت ندارد و الله العالم و هو الموفق سؤال مزرعه ایست چند رشته قنوة در زمین موات دارد که در

نزدیکی شرب تمام رشته‌ها متصل بیش دیگری از آن رشته‌ها را سیل زده و خراب نیز باد بان رسانده بقسمیکه

الکبیر ان بعض پشته‌های آن رشته که غیر از پشته پیش کار است هم پوشیده اند و در عرض اینها پشته‌ها

دیگر نزدیک همان پشته‌های عرض عنها کنده اند و وصل بمقام اتصال آن رشته و سایر رشته‌ها دیگر

نموده اند و نیز این رشته‌ها را وصل بسایر پشته‌های همین رشته که متصل به پشته‌های پیش کار است نموده

است آیا مالک را میرسد که بگوید خودم میخواهم این جا را محل زراعت قرار دهم و منع کند مجرا مالکه بگوید

میخواهم قنات تمام و خالی کنم یا آنکه حق اولیت از برای مجرا ثابت است و این فرض در صورتیست که نشاسه

نماد نیز از آن اعراض کرده نشده است و بر فرض عدم جواز از مجرای آن پشته‌های معرض عنها آیا مجرا حریم این

پشته‌ها در حال قنا بنیت اینها و مجرا بودن پشته‌ها غیر از محل خاک ریز اینها در حال قنا بنیت اینها جایز است یا نه

و در صورت عدم جواز مجرا اینها آیا در صورت عدم احتیاج این پشته‌ها در حال قنا بنیت بر آمد و شد از دو

طرف یکی از آن طرف جایز است یا نه بلکه هر دو طرف حریم معطل و در صورت لزوم حریم از هر دو طرف

و عدم جواز مجرا یکی از آن دو طرف آیا مسمای راه آمد و شد کافی است یا قدر معینی علاوه از مقدار مسمی

لازم است جواب در صورت مفروضه حق اولویت از برای مجرا ثابت است با فرض اعراض مالک

و مالک قناة نمیتواند او را منع کند از شوینه زمین در زراعت و در صورت زراعت روی پشته‌ها هرگاه

مضر بقنات نباشد مگر مقدار حاجت و لو از یک طرف مگر آنکه در مقدار احتیاج بهر دو طرف باشد

و حریم قنوات که پانصد یا هزار ذراع است نیست بکند بین قنوات دیگر است نه نسبت بزراعت فوق پشته‌ها

ان والله العالم سؤال بیان فرمایید هرگاه زید رشته قنات جدید احداث نماید و بوده قنات

هم ان قدیم مال الله است میخواهد قنات جدید خود را بان برده وصل نماید و بین قنات از عمرو است که این

قنات جدید زید که باید از زیر آن عبور نماید و بان برده وصل شود ضرری هم به قنات عمرو ندارد

بان معنی که قنات جدید زید کرده کان است در این محل تقاطع قنات عمرو خشک است آیا شرعا زید

میتواند قنات جدید خود را از زیر قنات عمرو عبور دهد یا نه و هم نفر باشد که بر فرض آنکه میتواند آیا

در صورتیکه مال این عبور دادن ضرر داشته باشد باین معنی که در این محل تقاطع قنات جدید الاحداث

[illegible]

زید نه کان است و فتاة عمرو خشکان الا انکه این قنات جدید بالاحداث زید که با ان بوده وصل شده این بوده کنار قنات عمرو بالدبره و دنا هر چند بجا بیکه قنات عمرو هم نه کان است و بواسطهٔ عمیق تر بودن بوده ازین آب قنات عمرو را کم میکنند دراین صورت هم می تواند زید قنات جدید خود را وصل بان بوده نماید یا خیر و بر فرض نتوانستن ایا مطر زید میتواند در ان بوده کار کند و لو اب قنات عمرو کم شود و جز قنات زید شود یا نا جائی میتواند که ضرری بقنات عمرو نداشته جواب بسم الله الرحمن الرحیم جبر دادن قنوة از قنوة عمرو بر وجهی که ضرر باو برساند مانع ندارد و حریم بانصد ذراع از جانبین یا هزار ذراع از جانبین است و ثبوت حریم در دو بره با لوی قنوة معلوم نیست بلکه مناط در ان لزوم ضرر است و عمیق تر بودن بوده بر ضرر ندارد و هر گاه ان بوده اسبق باشد از قنات عمرو یا اسبق و لحوق احدهما معلوم نباشد بلی با فرض انکه قنوة عمرو اسبق باشد از ان بوده جایز نیست با فرض لزوم ضرر چنانچه هر گاه ان بوده در بیان مساوی با اعلی بوده است از قنوة عمرو و حال بخواهد ان را گودتر کند و از این جهة اب قنوة عمرو را بکشد نیز مشکل است هر چند اسبق باشد والله العالم

سؤال وقف نمود فلان املاک معینه فلان خانه و فلان دکان نسخ بر اولاد ذکور خود رجبعلی و محمد رحیم و محمد رضا و کسی که بعد بهم رسند از واقف و از ایشان بشرط ذکورت و بر اولاد ذکور نسلاً بعد نسل و بطناً بعد بطن که منافع را علی ترتیب الارث هر یک از مورث خود تقسیم نمایند الی ان قال مشروط انکه واقف مدت حیوة ساکن باشد در خانه باعیال خود حال چون وقف نامه مفقود است و این نسخه سواد است محقق است لفظ هر یک از مورث خود الحاق باشد چنانچه در بعض نسخ سواد مشکوک است و اصل وقف نامه در دست نیست و موقوف علیهم جمع کثیر و منافع را باین نحو قسمت میکنند ثلثی را یک نفر و ثلثی دو نفر و ثلثی مابین شش نفر و ان شش نفر معارضه میکنند که باید بالسویه بین الجمیع قسمت شود حال هر گاه لفظ مذکور باشد حکم چیست و اگر نباشد حکم چیست و آنکه محمد رضا بعد از فوت رجبعلی فوت شده است بلا ولد ایا حصه او مال محمد رحیم است یا اولاد رجبعلی هم شریک اند و هر گاه شریک نباشند بعد از فوت محمد رحیم شریک میشوند یا او بطنه علی ترتیب الارث با لفظ علی طریقه الارث تفاوت دارد یا نه جواب علی الظاهر فرق نیست مابین انکه لفظ هر یک از مورث خود در وقف نامه باشد یا نه باشد الا اظهر و صراحت زیرا که مفاد علی ترتیب الارث نیز اینست که هر یک از اولاد حصه مورث خود را بعنوان وقف برند لیس له ولد شریک میشود با عم خود حصه پدر را میبرد بلکه بعید نیست که هر گاه لفظ علی ترتیب الارث هم نباشد چنین باشد زیرا که مفهوم ظاهر اینست که موقوف علیهم را اشخاص خاص باسمائهم و اولاد ایشان بطناً بعد بطن و نسلاً بعد نسل قرار داده و ظاهر از این عبارت این است که در هر ولدی ملاحظه تقدم و تاخر بطن شود نه نسبت بمجموع پس فرق است مابین البطن بعد البطن و مابین

نسلاً بعد نسل و بطناً بعد بطن در اولاد طبقهٔ دویم نمیرسد مگر بعد فقد مجموع طبقهٔ اول و
دو دویم هر چند محتمل است که چنین باشد لکن بعد از ذکر هر یک از طبقهٔ اولی باسمائهم و
گفتن بطناً بعد بطن ظاهر است در ملاحظهٔ ان نسبت به هر یک هر یک و کیف کان لفظ
علی ترتیب الارث ظاهر است در این مطلب پس بنا بر این هرگاه یکی از اولاد ثلثه فوت
شود بدون ولد حصهٔ او میرسد به دو نفر دیگر و اگر با ولد باشد ثلث او میرسد بولادش
و اگر متعدد باشند و اخوان ثلث را قسمت میکنند بالسویه و هکذا در سایر طبقات
و سایر انچه ذکر شد هرگاه در بعض طبقات اولاد یکی یک نفر و اولاد یکی دو نفر و
اولاد یکی شش نفر باشد یک ثلث را یک نفر و یک ثلث را دو نفر و یک ثلث را
شش قسمت میکنند و هرگاه محمد رضا بعد از رجبعلی فوت شود و اولاد نداشته
باشد ثلث او را محمد رحیم میبرد و بعد از اولادش و اولاد رجب علی شرکت ندارند و
لفظ علی ترتیب الارث و علی طریق الارث تفاوت ندارد الا بظهور و اظهریت یعنی دویم
اظهر است در انچه ذکر شد از اول و لا یخفی انکه وقف مذکور نسبت بخانه وقف بر
نفس است و از این جهت اشکال بهم میرساند مگر انکه مراد استثناء منافع باشد مادام
الحیوة و علی فرض الاشکال صدمه باقی بهم میرسد والله العالم

متعلقه به حکمت است یا به هر لفظ و فعلی که دلالت بر حکم دارد محقق علیه و بیان فرمائید اگر مقلد فتوای مقلدش
را نداند و در لازم الاطاعه بودن حکم غیر مقلدش بالفتح و همان غیر حکم بعینه فطر بودن روز نماید ایا افطار نماید
یا روزه بدارد جواب حکم مجتهد جامع الشرائط نافذ است و لازم الاطاعه حتی نسبت بمجتهد دیگر مگر انکه
[خلاف] و[...]ش معلوم باشد و بنا بر این در مسئله دیم باید روزه بگیرد و افطار کند هرگاه از غیر مقلد جامع الشرائط باشد
[و] هرگاه نداند که حکم مجتهد جامع الشرائط مطلقا لازم الاتباع است بحسب ظاهر نمیتواند افطار کند و هر لفظ
دال بر حکم کافی است لفظ حکمت و قضیت و نحو اینها لازم نیست والله العالم سئوال کسیرا که باسمه
میشناسم نه بشخصه ایا میتوانم غیبت او را بنمایم یا استماع نمایم یا نه جواب مشکل است سئوال کسی
غیبت می نماید و لکن فعل او را محمل صحیح دارد ایا میتوانم حمل بر صحت نمایم و استماع نمایم جواب مشکل
است چنین مجوز الغیبه بودن در نزد مغتاب مستلزم نیست مجوز بودن نزد سامع و مستمع را
سئوال از وصی و قیم عدالت موضوعیت دارد یا مقصود همین امانت است جواب مقصود امانت
است هرگاه معلوم باشد امانت کفایت میکند والله العالم

بسم الله الرحمن الرحیم

سؤال بیان فرمائید آیا مجامعت در شب رمضان با قطع بعدم امکان غسل جایزاست یا نه بر تقدیر عدم جواز آیا زوجه میتواند امتناع نماید یا اطاعت زوج درین صورت لازم است جواب بلی جایزاست و بجهة صوم تیمم میکند چنانچه نسبت بنماز چنین است که جایزاست مجامعت با اینکه یقین دارد بعدم وجدان ماء و روایت در این خصوص وارد است لکن با عدم ضرورت ترک است والله العالم سؤال در سیادت سادات آیا ظن کفایت میکند یا نه بر فرض اول آیا بر کافی است یا اینکه باید از نص و خاص باشد و آیا معلوم النسب در طول مظنون النسب است یا در عرض آن و مکذا در مراتب ظن اختلاف دارند هم طولند یا هم عرض که با وجود معلوم النسب یا مظنون منضم بظن بمرتبه ادون از آن خمس دادن صحیح باشد جواب کفایت مطلق ظن معلوم نیست بلی هرگاه در بلد خود شخص معروف بسیادت باشد کافی است با فرض عدم معارض و درین صورت در عرض معلوم النسب است هر چند ارجح تقدیم معلوم النسب است هرگاه جهت رجحانی دیگر نباشد و محقق قمی در اجوبه مسائل اختیار کرده است مصدق بودن خود شخص بوده و آن مشکل است کما لا یخفی والله العالم

سؤال تصور جماع با نامحرم یا تصور صورت آن نه بجهت استمناء بلکه بجهت التذاذ خیالی و هیجان شهوت جایز است یا نه جواب حرمت آن معلوم نیست هر چند احوط ترک است چنانچه احوط ترک جماع با زوجه بخیال اجنبیه است نظر بوصیة النبی صلی الله علیه و آله لعلی یا علی لا تجامع امرأتک بشهوة امرأة غیرک فانی اخشی ان قضی بینکما ولد ان یکون مخنثا مخبلا هر چند ظاهر تعلیل کراهت است چنانچه ص و سائل در عنوان باب گفته باب کراهة جماع الزوجة بشهوة امرأة الغیر والله العالم سؤال اذان گوینده و امام در وقت گفتن آن حاضر نباشند آیا از اذان جماعت کفایت کند یا نه جواب ظاهر از بعض اخبار کفایت آن است سؤال ترتیب اثر نشوز آیا بحق زوج است خاصه تا بتواند بگذرد یا جنبه حق الله هم بودن هم دارد جواب حقوقی که ترک آن نشوز است حق زوج است و حقوق الله تابع است پس هرگاه زوج بگذرد ترک آن جایزاست سؤال تعلیم مسئله جاهل که واجب است آیا عالم میتواند که بگوید من در ماه مخصوص و ساعت مخصوص از روز یا شب تعلیم میکنم و در مکان مخصوص باید بیاید یا هر زمان و مکانی که جاهل گوید باید در آنجا تعلیم نماید جواب هرگاه فعلا محل حاجت باشد بسبب تکلیف فعلی فوراً واجب است تعلیم او و اذا انحصر الامر فیه ما لم یستلزم الضرر او الحرج و الا فتعیین مکان و زمان مانعی سؤال از کسی متمکن از اداء طلبی دارم مماطله مینماید نمیدهد آیا میتوانم با شکایت ظالم که میدانم از او رشوه خواهد گرفت یا او را خواهد زد طلب خود را بگیرم یا نه جواب هرگاه متوقف باشد بر شکایت



نکاح [illegible] تفصیلا نمینمایم

... ون آنچه دارد یا نه

... مکروه بر فرض کراهت

... معصیت نمیه مباشرت

... م رضای زوجه خود را

... ز سران انکس که حلال

... نکاح بتقلید صحیح حرام

... نه بر نکاح و نظیر مسئلهات

... انه از او بگیرد یا جبار

... ا بزکوة بدهد و مالی

... ر وقت حج بفقر شد

... جماعت ساقط است

... د در مسجد باشد ساقط

... اه بداند که صرف خود

... بخواهد بکند بهر نحو که

... بلی منتقل میشود

... ند بلکه اگر خیار ربط

... بید مهند چنین است که

... نمایم که حکمه صیغه

... تا زع جان آنها

... صحت الست که خواهد

... صرف کنند در مصالح

... حجة الاسلام میتوانم

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

سؤال بیان ف...
میتواند استنباع ...
نماز جنین است ...
با عدم ضرورت ...
کافی است یا ...
در مراتب ظن ...
دادن صحیح یا ...
با فرض عدم ...
در دیگری نیا...
سؤال تصر...
یا نه جواب ...
ففی وصیة النبی ...
تحننا تحتبلا ...
بشهوة امرا ...
کفایت کنند ...
تا بتواند بکند ...
اند تابع است ...
میتواند که ...
یا هر زمان ...
فعلا فوراً ...
سؤال ...
از او رشوه ...



بنظام جایز است سؤال قطعا در میان مسائل شرعیه مسائلی دارد که میدانم در آنها قوه استنباط دارم و لکن تفصیلا نمیشناسم
آیا هر مسئله که مبتلا شدم باید ملاحظه نمایم که این از آن مسائل است یا نه و آیا فرق میان شبهه محصوره بودن آنها دارد یا نه
جواب علی الظاهر فرق است ما بین شبهه محصوره و غیر محصوره سؤال وطی از دبر زوجه حرام است یا مکروه بر فرض کراهت
اگر مقلد زوجه فتوی بحرمت بدهد آیا اطاعت زوج لازم است بر تقدیر عکس این صورت اگر زوج خواهد معصیت نموده مباشرت
نماید آیا زوجه میتواند یا آنکه اعانت بر اثم است جواب مکروه است بلکه احوط ترک است خصوصا با عدم رضای زوجه خصوصا
در حال حیض بلکه در این حالت ترک احتیاط مشکل است و هرگاه بمقتضای تقلید احدی حرام باشد جایز نیست از برای آنکس که حلال
میداند اجبار او چون حکم شرعی او حرمت میداند از جهت تقلید صحیح و از این قبیل است هرگاه احد طرفین نکاح بتقلید صحیح حرام
ابدی بداند خود را بر دیگری چون نکاح متقوم بطرفین است نمیتواند آن طرفی که حرام ابدی نمیداند اقدام کند بر نکاح و نظیر مسئله است
اینکه اگر کسی بتقلید صحیح خمس یا زکوة را بر خود لازم نداند در خصوص مورد و کسی دیگر لازم بداند نمیتواند از او بگیرد یا اجبار
وهکذا فی امثال المقام سؤال از فقیر طلبی دارم و لکن در وقت قرض دادن غنی بوده بعد فقیر شده آیا بزکوة بدهی در مالی
میتوانم حساب نمایم یا نه و اگر در وقت قرض کردن هم فقیر بوده باشد آیا میتوانم حساب کنم جواب هرگاه در وقت حساب فقیر باشد
میتواند محسوب دارد مطلقا چه در وقت قرض کردن فقیر باشد یا نه سؤال اقامه که از داخل نماز جماعت ساقط است
آیا سقوطش منحصر باو است یا کسیکه حاضر است و میخواهد منفردا بکند اذان هم بگوید عیب ندارد جواب هرگاه در مسجد باشد ساقط
رخصة نه عزیمة علی الاقوی سؤال یتیمی که ولی و قیم ندارد میتوان بخود او قطع داد یا نه جواب هرگاه بداند که صرف خود
میکند جایز است و لکن تملیک او نمیتواند بکند حاصل اینکه اگر تملیک بخواهد بکند بولی او و اگر صرف برای او بخواهد بکند بهر نحو که
معلوم باشد صرف او میشود ضرر ندارد سؤال آیا حق خیار فسخ بوراث منتقل میباشد یا نه جواب بلی منتقل میشود
بهر یک بقدر حصه علی الاقوی مگر آنکه شرط کنند خیار را از برای خود شخص بشرط اینکه بنفسه خود فسخ کند بلکه اگر خیار را
مخصوص خود قرار دهد نیز صحیح است و قابل انتقال بوارث نیست چنانچه خیاری که از برای اجنبی قرار میدهند چنین است که
قابل انتقال بوارث او نیست چون خصوصیت در آن منظور است سؤال در بعض مساجد اگر شک نمایم که صیغه
وقف خوانده شده آیا در وقت اندراس در و پنجره اش یا غیر اینها میتوانم آنها بفروشم در و پنجره تازه جای آنها
درست نمایم یا نتوانیم باید بماند جواب اولا لزوم صیغه خواندن معلوم نیست و ثانیا محمول بر صحت است که خوانده
شده باشد و هرگاه مندرس شده باشد که بی فایده باشد فروختن آنها ضرر ندارد و عوض آنرا باید صرف کنند در مصالح
مسجد و لو باینکه جزو ثمن در و پنجره تازه قرار دهند سؤال مال امام علیه السلام را باذن نایب حضرت حجة الاسلام میتوانم

به سادات بدهم یا اینکه باید بمحضر شریف برسول دارم جواب چنانچه خمس سادات وافی باشد برفع ضرورت و حاجت ایشان
ارسال باین جانب بشود خصوصا در این اوقات که سد خیریت از هر جهت در هر جانب شده است و گرفتاری و ابتلاء نفوس
سادات و مشتغلین فوق الحد والطاقه است و تا این حال بدون اذن جایز نیست داده بانها سؤال چنین است با طعن
انگشتان دست دور انست صاف نیست بلکه شقی چیزی است که بکارد نازک سر پاره پاره و مخطط شده لهذا بر دو [illegible]
که مرکب یا شقوق ان بانها میرسد بعد از ازاله اش تتمه از ان باقی میماند بنحوی که کسی ملتفت بعد از دقت نظر [illegible]
ایا قبل از ازاله ان وضوء میتوان گرفت جواب هرگاه باطن محجوب باشد ازاله ان لازم نیست و اگر ظاهر
محجوب باشد پس اگر مجرد لون است ضرر ندارد و اگر جرم دارد و لکن اب به زیر میرسد باز لازم نیست و اگر
جرم دارد و اب بزیر ان نمیرسد باید ازاله کند سؤال بعوام حال تبعه شیخ احسائی اگر سید و فقیر باشند خمس
و زکوة دادن جایز است یا نه بر تقدیر جواز اگر مجتهد ما جایز نداند و از خمس و زکوة بگیرند از ثقات خود به هر که
باهلش برساند ایا ان ثقه بنا بفتوای مقلد خود که جواز است میتواند باشان بدهد یا نه جواب هر کسی از شیعه که
منکر ضروری از ضروریات دین نباشد و فقیر یا سید باشد از زکوة و خمس باو دادن جایز است لکن بهتر این است
که زکوة را بعادل بدهند بلکه در خمس نیز ملاحظه الادرج فالادرج بهتر است و هرگاه مجتهد وجهی بدهد بیکی از ثقات
خود که باهلش برساند اذن و توکیل او منصرف است بانکسی که خودش جایز میداند پس دادن بغیر او مشکل است
سؤال اب چشمه را پول داده زراعت را باب یاری میکنند زکوة عشر است یا نصف عشر جواب عشر
است بلی جایز است وضع تمام مؤن که از جمله انها پول اب است سؤال اذان گفتن دو سه نفر در نماز
جماعت بدون قصد حکایت یکی را حرام است یا جایز جواب مانعی ندارد سؤال تفصیلا بیان نمایند
کدام قسم رد مظالم را بفقیر باید بدهیم و کدام قسم به سید جواب اقوی جواز مطلق رد مظالم است به سید
و انچه حرام است زکوة مالی و بدنی در مظالم غیر سید مگر انکه مظالم از سید باشد بمعنی اینکه کسی که مال او در
نزد شخص مانع سید باشد و اما سید بودن کسیکه ذمه اش مشغول بمظالم است پس ثمر ندارد چون صدقه
از جانب صاحب طلب میکنند نه از جانب خود سؤال چون نزد ثالثی را وکیل مینمایند در خواندن عقد [illegible]
پس از ان بعد از خواندن وکیل مزبور ملتفت میشود نفس عقد ایا لازم است بان که اطلاع بدهد یا نه جواب
لازم است هرگاه بداند که بمقتضای تقلید موکلین فاسد است و اما هرگاه بمقتضای تقلید خودش فاسد
باشد نه انها پس لازم نیست سؤال حکم مجتهد در حق غیر مقلدش لازم الاطاعه است یا نه و ایا حکم [illegible]
[illegible]



استدعا از خدمت حضرت حجة الاسلام مد الله تعالی ظله علی رؤس الانام انکه بفرمایند

اگر کسی وقف کند ملکی را بر حضرت سید الشهدا ارواحنا فداه که در عشر اخر صفر مثلا در فلان خانه معینه صرف تعزیه شود و در متن عقد
شرط تولیت از برای خود بکند لکن استثنا نماید حق التولیه را بانطباق شرط ضمن العقد انکه نصف منافع اعیان موقوفه
هر ساله مادام حیوة الواقف حق التولیه باشد لکن شرط تولیت از برای خود و تعیین در خود نماید یا سهوا یا نسیانا
انکه واقف خود حق التولیه دارد به ضمن شرط و تعیین لا در این صورت خود واقف متولی است یا انکه واقف اجنبی است
و تولیت با حاکم شرع است و بر تقدیر انکه تولیت با حاکم شرع باشد اگر از حاکم شرع اجاره نماید اعیان موقوفه را بلکه
به گمان انکه خود متولی است اجاره نماید به توکیل غیر حاکم شرع در اجرای ایجاب و قبول لا بین اجاره قبض وقف حاصل
شده باشد بعبارة اخری چنانکه ملک وقف در ید خود واقف باشد الی حین الموت وقف صحیح است یا چون قبض
حاصل نشده باطل است و بفرمایند قبول شرط است در وقف مطلقا یا نه و بر فرض اعتبار
قبول در وقف ملک در مثل وقف مزبور قبول باید از حاکم شرع باشد یا از غیر هم کافی است بفرمایند
چنانچه واقف شرط نماید در ضمن عقد وقف که عشر منافع صرف در جهت مذکوره در وقف نامچه شود و باقی
ان مادام حیوة الواقف بجهت [illegible] معاش خود واقف باشد الان وقف داخل عنوان وقف بر نفس
باطل است یا نه بفرمایند چنانچه مقداری از منافع را بجهت معاش خود قرار دهد وقف باطل میشود
نسبت بتمام اعیان موقوفه یا بالنسبه بفرمایند هرگاه شک شود در صحت وقف از جهت شبهه حکمیه
مثل اعتبار قبول یا فرض عدم حصول ان یا از جهت خصوص قبض وارث میتواند ملک را تصرف نماید
بفرمایند هرگاه شک در صحت وقف باشد در زمان حیوة واقف الی حین الموت و بعد الموت ملک را
متولی یا ناظر یا غیر انها تصرف نماید یا ایشان اماره وقف صحیح است یا نه چنین چیزی معلوم است بفرمایند
اگر ملک وقفی که در واقع اختیار ان و تولیت ان با حاکم شرع باشد و لکن از روی اشتباه انکه تولیت با
واقف است شخص با اذن از حاکم ملک وقف را یا بعد وکیل من الواقف اجاره دهد بگمان انکه واقف بجهت
حاصل شدن قبض و بعد از موت واقف معلوم شد که تولیت با حاکم شرع است [illegible] اجاره که بعنوان وکالت

از واقف بجهة کفایت در قبض معتبر در وقف لکن ممکن است یا نه بفرمایند اگر امری از امورات حسبیه که مرجع آن
حاکم شرع باشد اتفاق افتد در رسانیدن و تجهیز به بلد حاکم شرع و ممکن باشد ارجاع بحاکم و غیر حاکم شرع از عدول
تصرف نماید به عنوان حاکم نافذ و ممضی است یا نه بفرمایند اگر وقفی بر وجه باطل مثل وقف بر نفس مثلا
واقع شود و مکتوب شده در متن ورقه ولکن در حاشیه کاتب مطلب بر خلاف آن نوشته و واقف اعتراف کرد
باعتراف و اشهاد عن دمین که اجراء صیغه وقف کفایت در صحت میکند یا نه بفرمایند هرگاه در صیغه
واقف معینه باشد در وقف بمصرف نصف منافع آن مثلا در معاش خود اگرچه بعنوان حق التولیه باشد
و چنین در متن ورقه حق تولیه شده از برای وی محکوم شده بجریان آن از منافع لا آیا این وقف صحیح است یا نه
بسم الله الرحمن الرحیم جواب از سؤال اول هرگاه در ضمن اجرا صیغه وقف ... تولیت خود
لم تعینه نیت کفایت آن در متولی بعین خود شخص مخصوص ما هرگاه قرینه باشد مثل آنکه از برای متولی مادام حیوة نصف
منافع قرار دهد و لکن از قوت حق عشر آن چنانچه هرگاه لکن از اجراء صیغه پیش از تمامیت وقف به قبض و
تصرف وقف دادن بعین متولی کند در حق یا غیر حق نیز صحیح است نه هرگاه الی ما لکن لا تعتبر تعین نگفته اجنبی
... مگر بنا بر قول باینکه عین موقوفه باقی است بر ملک واقف و بران تقدیر نیز اعتبار با حق احادیث
جواب از سؤال دوم بر تقدیری که تولیت با حاکم باشد اجاره از غیر حاکم فضولی است لکن هرگاه واقف اجرت
المثل منافع را در مصرف وقف صرف کند بعید نیست تحقق صحت قبض بان چون مراد از قبض این است که علی را
تسلیم موقوف علیه یا متولی کند یا آن را در مصرف وقف صرف کند که بمنزله تسلیم موقوف علیه است در فرض مسئله
چون موقوف علیه سید الشهدا ارواحنا فداه است و قبض هم به ید واقف است پس صرف در تعزیه تحقق قبض
او است با اینکه بعید نیست کفایت که جایز است از برای واقف تعیین کسی از برای قبض چنانچه منتقل
از بعض اخبار است و توکیل غیر در اجاره دادن تعیین آن غیر است از برای قبض پس اشکال از جهت
قبض مرتفع است در فرض سؤال جواب از سؤال سیم دلیل واضحی بر اعتبار قبول در وقف نیست خصوصا
در وقف بر جهات هرچند احوط رعایت آن است و بر فرض اعتبار دعوی کفایت تعیین الواقف که
بقبل

سؤال تازه مسلمانها چون از کفار و مشرکین خوف و پرهیز میکنند و آنها را داخل
مسجد نمیکنند که داخل مسجد آنها نشوند و با آنها خوردن و خوراک نمیخورند گفتند مسلمانها با تازه
مسلمانها درست معاشرت نمیکنند با این جهت و داخل مسجد آنها نمیشوند تازه
مسلمانها این جهت بچشم حقارت گفتند مسلمانها نظر میکنند و به آنها بد عتاب
میکنند تفصیل که مسلمانها چیست ... وصیت و سفارش و خواهش
این کمترین محمد کاظم الطباطبائی ... از تمام خواهران و برادران ... وفقهم الله تعالی
و وفقهم لتحصیل رضاه این است که همه باید با اتفاق برادری و دوستی
و خیر خواهی با یکدیگر رفتار کرده مسالمت و منافقه و مناقشه و مشاجره و منازعه
ترک کنند و با هم متفق شوند در پرستش و بندگی خداوند عالم و ترویج دین مبین
حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله ... اگر دو فرقه شدند و باید اعتقاد
در دین خود متوقف حکم و دو مذهب وحدت بر دین ... روایت ... شاه
و چنین است که کفار ... متفق باشند و هم دست باشند در ترویج
این دین ... طایفه و مسلمان ... طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین
باید متفق باشند و میان خودشان نزاع نکنند تا منشا تقویت
کفر نشود انشاء الله تعالی بمجرد وصول این خط مجلس ترتیب داده تمام از
کهنه مسلمانها و تازه مسلمانها جمع شده باید عقد برادری و دوستی
صلح کنند و قواعد شرعیه و آثار ائمه ... کنند و با هم ... مقام
در مجلس اخبار و اداء از ائمه صلوات الله علیهم ... و به ... مسلمانها
و متفق باشند بر ... تقویت مذهب حقه جعفریه ... حجت

عه
این وصیت و سفارش نامه
خارج از الفتنه است
و جواب از یاری هیچ کدام از
... الات ...
... که نوشته شده است

در کتب حسبه عرش درجه امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و علی اولاده الطاهرین
همه را دعا میکنم و خیر دنیا و آخرت همه را از حق تعالی در عالم خلوت
طلب میکنم و منتظر خبر اتفاق و اتحاد و همت و معیت بر ترویج شرع شما که
هستم بلکه قدری از خبر این مجلس را طالبم با کمال مسرت و خوشحالی همه را
دعا کنم وفقنا الله تعالی وایاکم للطاعة والسعی والجد والجهد فی عبادته
و تحصیل رضاه فی جمیع الاوقات و جمیع الاوقات فی کافة الافعال
والاحوال والحرکات والسکنات بمحمد و آله خیر البریات والسلام علیکم
ورحمة الله وبرکاته **سؤال** شخصی فوت شده و حصه هزار روپیه
وصیت کرده که مسجدی از مال خالص او بدون ثلث شخص دیگر بنا کنند
این پول را در مسجد دیگر صرف میتوان کرد یا نه و اگر از درست کردن مسجد
تازه خوف فتنه و فساد باشد جایز میشود یا نه **جواب**
خلاف وصیت عمل کردن جایز نیست و هرگاه فتنه ممکن نباشد
یا خوف فتنه و فساد باشد اگر اینکه از مساجد که معمر کرده در قبال
جای مسجد است که مسجد ساختن منشأ فتنه و فساد کند مانعی ندارد
فرقه از مؤمنین **سؤال** مسجدی که شک داشته باشیم بالفعل آنکه
باشیم در نجاست در و دیوار و سقف آن چنین مسجدی مسجد است یا نه
**جواب** نجاست در و دیوار و سقف مسجد را از مسجدیت بیرون نمیبرد
هرچند نجاست معلومه باشد فضلا عن المشکوک غایة الامر اینکه واجب
است آن را تطهیر کنند مادام که ممکن است و با عدم امکان تکلیف
ساقط است و نماز در آن نیز جایز است و هرگاه ممکن باشد که
گچ طاهر روی دیوار و سقف را اندود کنند که ظاهر در و دیوار

والسقف

والسقف طاهر باشد نیز خوب است چنانچه اگر زمین آن نجس باشد و تطهیرش
ممکن نباشد الا به آوردن خاک پاک و ریختن بر روی آن باید چنین کنند و در صورت
عدم امکان تطهیر باطن تطهیر ظاهر واجب است بلکه از جمله [illegible]
اغلب است تطهیر ظاهر هرچند باطن نجس باشد والله العالم **سؤال** مسجدی که پول
ربا یا پولیکه خمس او را نداده و درست کرده باشند یا اینکه حرام است تحقیق
پولی مسجدی درست کنند جایز است یا نه بصورت شک و یقین را مرقوم فرمائید
**جواب** جایز نیست با پول حرام مسجد ساختن و هرگاه مسجدی ساخته شده است
و حرمت پول آن مشکوک است محمول است بر صحت و اینکه حرام بوده و هرگاه
معلوم باشد که از وجه حرام بوده پس هرگاه آلات و ادوات را به عینه
خریده اند و پول حرام داده اند باز آن حرز مسجد بهره نهایت اینکه
ذمه ایشان مشغول میباشد و هرگاه بعین پول حرام آنها را خریده باشند
در ذمه پس آن بیع و شری باطل بوده و آن اعیان باقی است بر ملک مالکین آنها
و هرگاه که از دادن خمس و مظالم صاحبان را خبر واجد وجوب و سایر اسباب را
راضی نکنند اشکال بر طرف نشود چنانچه هرگاه حاکم شرع آن معاملات را
اجازه کند و خمس و مظالم را گرفته باشد برساند نیز اشکال مرتفع شود والله الموفق للصواب
**سؤال** تازه ملاها بعض کتب ملاها قواعدی درآورده اند که بعض الفقها …
خلاف شرع است کتب ملاها اگر در الفاظ تابع باشند للابد و تاجر را ذکر کنند
قواعد عمل کنند یا که ماذون با آنها جایز است یا نه مرقوم بفرمائید **جواب**

بهتر اینکه اینها مسلمانها را ارشاد کنند و بطریق موعظه و نصیحت و اظهار
دوستی ایشانرا وادارند به التزام با آداب شرعیه خداوند عالم توفیق به همه بدهد

سؤال طایفه خواجه رهبری از حکومت بجهت قبرستان گرفته اند بعضی از انها
هنوز مشرک میباشند دفن کردن انها با اثنی عشریها جایز است یا نه و بعد از دفن
انها دفن اثنی عشریها در انجا جایز است یا نه مقرر فرمایید جواب
جایز نیست دفن کافر در مقبره مسلمین چنانکه جایز نیست دفن مسلم در مقبره کفار

سؤال بجهة اطلاع [illegible] قبل از وفات خود مصارفی برای ثلث خود معین کرده و چند
نفر وصی مقرر کرده بعد از وفات در تنفیذ وصایا اختلاف شده بین بعضی اوصیاء
بجهت رفع نزاع بعضی از اوصیاء دست بردار شده و دخالت نکرده اند و امور میت
بعضی دیگر از اوصیاء صورت قضیه را بحضور مبارک یکی از علماء اعلام
رسانیده ایشان اجازه داده اند که همان شخص که در عداد اوصیا است با اطلاع یک نفر
دیگر که خود از علماء [illegible] که اقدام در امور میت بکنند و [illegible] اطلاع
ندارند بعد از گذشتن چند سال از اوصیاء در صدد برآمده اند و میگویند باید
امورات بمداخله ما باشد که حق داریم آیا چنین است ان اختلاف و استعفا که ان اوصیا
کردند باعث عزل انها شده یا خیر جواب بسم الله الرحمن الرحیم هر گاه
دست بردار شدن و دخالت نکردن ان بعض از جهت عذر شرعی بوده است
[illegible] بعد از اینکه عذر مرتفع شد حق مداخله دارد
در انچه از وصایا باقی مانده است بلکه هر گاه با وصف مذکور حکم بعزل کرده
باشد انعزال او معلوم نیست اگرچه در این صورت احوط استیذان از همان حاکم
شرع دادن اذن اوست ان بعض باکه عذر مرتفع شده است والله العالم

## کتاب الحج

سؤال آیا زیاده در سعی و طواف مبطل و موجب اعاده در صورت امکان خود یا استنابه در صورت
عدم امکان است یا نه چه سهوا چه عمدا چه نسیانا چه یک شوط چه بیشتر چه کمتر چه جاهل بحکم چه عالم
قاصر چه مقصر و در صورت بطلان چنانچه در بعض صورت مسئله معلوم است محرمات احرام کلیه باید
اجتناب نمود موجب عسر و حرج باشد یا نباشد یا نه جواب زیاده عمدی در سعی و طواف موجب بطلان
آن است چه بقدر یک شوط باشد یا کمتر یا زیادتر و جاهل بحکم در حکم عامد است در طواف بنابر احوط
و کلیه در سعی مطلق بنابر اقوی و همچنین است نقصان هر چند بقدر یک گام باشد و اما زیاد
کردن سهوا پس موجب بطلان نیست چه بقدر یکشوط باشد یا بیشتر یا کمتر بلی در صورت کمتر باید
الغا کند و هر گاه بقدر یکشوط یا زیادتر مستحب است که تمام کند بقصد طواف دیگر لکن
احوط است و نماز طواف اول را پیش از سعی بجا اورد و نماز دوم را بعد از ان و بهتر در صورت
زیادی یکشوط یا بیشتر اعاده طواف است بلکه احوط است هر چند اقوی چنانچه معلوم شد صحت او
و عدم وجوب اکمال است بقصد طواف دیگر و در صورت کمتر زیادی کمتر از یکشوط باشد احوط
الغا و عدم اکمال ان است و همچنین است حکم سعی که اگر زیادتی سهوی کمتر از یک شوط باشد الغا میکند
و اگر یک شوط و زیاد باشد مستحب است اتمام ان بقصد سعی دیگر چون ندارد که در سعی دوم ابتدا کرده شده
بمروه و بدانکه در صورتیکه طواف باطل است هر گاه وقت ان باقی است اعاده میکند و الا حج
او باطل است و وقت طواف عمره تمتع باقی است تا زمان ضیق وقت احرام حج و وقت طواف حج باقی است
تا اخر ذی الحجه و در حج مفرده و عمره قران و افراد باقی است تا اخر عمر و اما سعی پس وقتش باقی است تا
زمان ضیق وقت فعل واجب بعد از ان و بدانکه در صورت بطلان حج یا عمره بسبب ترک طواف یا سعی
یا اتیان ان بر وجه باطل و عدم امکان تدارک محتمل است بطلان احرام و حلال شدن محرم باشد
لکن احوط عدول با اتیان اعمال عمره مفرده است و این احتیاط ترک نشود و اگر بر احرام باقی تا سال دیگر
که بقیه اعمال را از ان نسک مانده بجا اورد بهتر است لکن اکتفا باین نکنند یعنی هرگاه حج یا عمره فاسد
بوده [illegible] سؤال در سعی بعد از اتمام هفت شوط مرده و شوط دیگر بقصد صحیح
بجا اورده بعد عمل خود را از نقص و غیره اتمام نموده و خود جاهل بحکم بطلان سعی در صورت زیاده

## في الميراث

سؤال اگر زید دو پسر داشته یکی بمیرد از او پسری باند بعد زید بمیرد آیا پسر پسر با پسر ارث
میبرد یا نه جواب نمیبرد که پسر پسر باشد یا پسر دختر باشد با وجود پسر ارث نمیبرد
سؤال چه میفرمایید در زوجه ذات ولد از عین زمین و خانه ارث میبرد یا مثل زوجه غیر ذات ولد است
واحوط در مسئله ذات ولد و غیر ذات ولد چیست و اگر بخواهند مصالحه با وارث کنند چه کیفیت صلح کنند
جواب مناسب آنست که جمیع جهات مسئله را بوجه اجمال ذکر شود تا آنچه مقصود است واضح شود و اشکالی نیست
در اینکه زوج با موت زوجه از جمیع متروکات او حصه خود نصفا او ربعا و در صورت که وارث منحصر باشد میبرد
و همچنین زوجه از منقولات زوج ربعا او ثمنا واما غیر المنقولات پس از اراضی محروم است عینا وقیمة واز ابنیه
والات محروم است عینا لا قیمة و در این جا اموریست الاول فرق نیست بنابر اقوی در اراضی یا بین انکه ارض
خانه یا ارض بستان و مزرعه و کاروانسرا و دکان و حمام و ارض نهر و قنوات و چاه الثانی لا فرق در زوجه
بین ذات ولد و غیر ذات ولد چنانچه مشهور علما گفته اند بلکه از شیخ طوسی و حلی نقل اجماع شده بر عدم فرق
اگرچه محقق در شرایع و علامه و شهید ثانی و بعض دیگر تخصیص داده اند حرمان بزوجه غیر ذات ولد الثالث
مراد با بنیه که زوجه از عین آن محروم است معلوم است و مراد با الات مثل آجر و گچ و گل و چوبهائی که در بنا داخل کرده اند و
تخته‌های سقف و ارسی و ابواب و شبابیک یعنی پنجره چه از چوب چه از آهن چه از گچ و همچنین ناودان چه چوبی
چه غیر آن و هرچه داخل در بنا و جدران است و کذا شیشه که داخل در پنجره و همچنین آیینه طاق آینه کاری
و دیگ حمام و پاتیل دکان که وضع بر طبیعی شده و سنگهای اطراف حوض بلکه حوضی که یک پارچه تراشیده
چینی است بلکه گر بنائی قبل از موت خراب شده آن آلات داخل در منقولات است و همچنین چوبهائی که
بالعرض نصب کرده اند در زمین از برای تکیه دادن درخت یا الباسی بر او بیندازند داخل منقولات است
و همچنین آیینه و ساعتی که بدیوار نصب شده یا چوبهائی منقولات است و زوجه از آن ارث میبرد الرابع فرق
نیست در درخت ها یعنی بزرگ و کوچک و میوه دار و بی میوه که مقصود چوب آن است یا
برگ او بلی میوه درخت و خرمای نخل که در حین موت موجود باشد چه رسیده چه نرسیده داخل
در منقولات است و همچنین تخم پاشیده و لو سبز نشده حاصل هرچه غیر از نخل و شجر باشد داخل

منقولات

بما یقتضی عند الله والله العالم س در بعض مساجد اگر شک نمائیم که صیغه وقف
خوانده شده یا در وقف نامه ندارد س در و پنجره اش یا غیر اینها میتوانیم اینها را بفروشیم
در و پنجره تازه جای اینها درست نمائیم یا نمیتوانیم باید بما بگویند ج اولا لزوم
صیغه خواندن معلوم نیست و ثانیا محمول بر صحت که خوانده شدن صیغه
باشد و هرگاه مندرس شده باشد که بی فائده باشد فروختن اینها ضرر ندارد
و عوض آن را صرف کنند در مصالح مسجد ولو باینکه جزو ثمن در و پنجره تازه
قرار دهند س زمینی است وقف بر امام جماعت و خانه است ایضا وقف
بر امام جماعت کل زمین وقف را برداشته اند و عمارت در خانه وقف ساخته
اند و او از این جهت ضرر بملک رسیده است اما نماز در آن خانه وقف صحیح است یا
نه ج هرگاه رد کردن گل بر زمین وقف ممکن نباشد یا بی فائده باشد یا اینکه تالف
محسوب باشد ممکن است تصحیح آن باذن حاکم شرع احتیاطا ولکن متصدی آن باید
از عهده آن بر آیند والله العالم س بشرح عرض اقدس عالی میرساند که
املاکی سالها وقف و در تصرف متولی شرعی آنها بعنوان وقفیت است و
علی طریق الواقف عمل نموده و مینمایند و وقفیت آن املاک هم نزد خود متولی
و هم خدمت علماء اعلام واضح و ثابت و بی شبهه است شخصی که مرتزق
همان املاک بر متولی شرعی مدعی شده که نوشته از پدران من نزد پدر تو
بوده که مفادش بطلان وقفیت این املاک است از قبیل هبه
نامچه که تاریخ پیش از وقف نامچه است باید تقسیم شود و حال آنکه در چند سال
پیشتر یکنفر دیگر از همان مرتزقین بر متولی شرعی دیگر همین املاک که هر دو مرحوم
شده اند مثل همین ادعا را نموده و خدمت حکام شرع انور مرافعه کرده اند و حکم

صحیح بو صحت وقفیت وبطلان هبه فرموده اند وغرض این مدعی حالیه فقط
اینکه اکر نوشته باشد بکیرد بدستیاری حکام عرف وضباط در صدد خرابی وبی
نظمی موقوفه ورحمت واذیت متولی وباقی مرتزقین برآید واکر نباشد بواسطه این
ادعا وقسم دادن خفت واهانت بر متولی وارد آورد بیان فرمایند در این صورت
تکلیف متولی چیست بر فرض اینکه هیچ نوشته باشد بدهد قطعا موجب خسارت
وخرابی وقف است نوشته نباشد که بدهد مدعی میخواهد قسم بدهد بر چیزی که
مالیت وشیئیت ندارد آیا در این صورت قسم بر متولی متوجه هست یا نیست
وخلاف شرع است چه قسم براو متوجه است وقسم شرعی موجب خفت و
اهانت نمیشود والله العالم وهو الحاکم
بسم بر فرض مقدس عالم سائل
شخصی داری چند قطعه مزرعه وشش هفت نفر اولاد بوده در چند سال پیش
از وفاتش چند هبه نامچه نوشته باسم هر یک از اولاد قلمی از این مزارع
را وعلمای آن عصر هم آن نوشته جات هبه نامچه مزین فرموده اند ودر سجل
اعتراف مرحوم مرقوم فرموده اند باین لفظ اعترف الواهب المعظم بالهبة المشتملة
علی شرایط اللزوم وبتاریخ شش سال بعد از تاریخ آن هبه نامچه وقف نامچه
نوشته وعین آن مزارعات را وقف بر همان اولاد وطبقات بعد نموده
وهمان علماء که هبه

ما یقول حجة الاسلام وآیة الله فی الانام فی رجل توفی واوصی ولده وله ورثة وزوجة والزوجة توفت
ولها وصی وقد باعا الوصیین بثلث لاجل وفاء دون المتوفیین علی شخصین وحصل من الوصیین الصلح الشرعی
للمشتریین لکل واحد منهما نصف الشراء وان المبلغ مؤجل الی ایام فلائل وقبل انقضاء مدة الاجل احد المشتریین ادعی
ان شریکه فسخ عن الشراء لعدم وجدان حصته من الثمن وهذا شخص غیره جدید والبیع علیه وعلیه والثمن
لیس مؤجل بل هو نقد ورغب الورثة للبیع الاخیر لکونه نقدا وحصل البیع من الوصیین وجمیع الورثة علی المشتری
الاول الذی ادعی فسخ شریکه الاول وعلی المشتری الثانی وحصل القبض والاقباض من الجانبین وبعد
ذلک المشتری الثانی الذی نسب الیه الفسخ لعدم وجدان ما علیه من المبلغ ادعی انی ما فسخت وانا
مکذب علی والآن اسلم حصتی من المبلغ فهل علی المدعی فسخه الیمین ام لا واعی شراء یصح الاول الذی
هو بمجرد الصلح دون القبض والاقباض ام المشتری الثانی الذی هو برضاء الوصیین والورثة وحصل
القبض والاقباض من الجانبین افتونا ماجورین

بسم الله الرحمن الرحیم

البیع الاول محکوم بالصحة بالنسبة الی المشتری الذی نسب الیه الفسخ
الا اذا ثبت بالبینة الشرعیة انه فسخ وکان له خیار الفسخ
او رضی البایعان بفسخه حتی تحقق الاقالة بینه وبینهما والا
فعلیه الیمین للبایعین ان ادعیا علیه الفسخ ولا علی المدعی
المدعی الذی نسب الیه ذلک واما بالنسبة الیه فان
فسخ البیع الاول وقبله البایعان فیصح البیع الثانی بمقدار
حصته من الربع او النصف والا فالبیع الاول باق علی
صحته بالنسبة الیه فی النصف ایضا والله العالم
محمد کاظم الطباطبائی

سؤال عبارت وقف نامه است زید صلح نمود ما علی الحجور را بعمرو باین شرط خیار رد در مدت بیست سال بهمان شرط و لا
از این عبارت شرط بیرون مفهمید میشود که از شرط علم انتقال بورثه است با علاوه تقیید بلسان شرط فهمیده
میشود و بر این تقدیر تصرف مثل بیع و شراء و نحو آن سقط است یا خیر ج شرط مذکور صحیح است و ظاهر این است
که مراد انتم از فسخ لسانی است پس لازم نیست که بلسان فسخ کند بلکه فسخ فعلی نیز کافی است
س

س اگر فسخ بشرط تحدید بلسان شود و تصرفی مالکانه از ذی الخیار محقق شود مثل بیع و صلح و نحو آن آیا
این تصرف بمنزله اقرار بفسخ است و کافی از فسخ قولی است یا خیر ج بلی از باب حمل بر صحت کشف میکند
از فسخ لسانی قبل از تصرف والله العالم

س اگر مصالح شرط وقف نماید مصالح له میتواند امضاء نماید تصرفات مصالح را که برخلاف وقف است
ج هرگاه آن تصرفات بعد از وقف کردن و قبض دادن باشد صحیح نیست و قابل اجازه نیست و اگر قبل
تمامیت وقف باشد و مصالح خیار فسخ مصالحه داشته باشد صحیح است و اگر خیار نداشته باشد پس اگر
آقا که صلح را برخواهد تصرف کند و الا عین اوقاف در صورت فسخ یا اقاله باید مجدد معامله کند
و محل زیرا اجازه بحق مصالح له باخود مصالح نیست

س شرط سابق که دین ذی الخیار فسخ را صحیح است و شرط این که محل زیرا انتقال بعد
با فی ممنهانند یا خیر ج بلی صحیح است

كتاب القضاء

لو ادعى زيد شاة في يد عمرو واقام بينة فتسلمها ثم اقام عمرو البينة كانت في يده انفاذها بالملك السابق الذي
انتزعه منه زيد هل تسمع تلك البينة و ينقض الحكم و تعاد الشاة الى عمرو ام لا قال المحقق في يع ان الحكم السابق لا ينتقض
و قال صاحب الجواهر حتى لو قلنا بتقديم بينة ذي اليد الا انه خرجت من يده بحكم الحاكم و لو لعدم حضور بينته الى اخر ما قال فراجع
هل الحكم ما ذكره المحقق و صاحب الجواهر قدهما ام لا آنچه از کلام صاحب جواهر بر می آید عدم نقض حتی بر قول بتقدیم
بینه ذی الید مشکلات بلکه تحقیق همانست که از کلام محقق مستفاد میشود از ابتناء مسئله بر تقدیم بینه خارج یا ذی الید
پس بنا بر اول نقض نمیشود چون غایة الامر تعارض بینتین است و مفروض این است که بینه خارج مقدم است که بینه زید باشد
و بنا بر ثانی نقض میشود و تعلیل صاحب جواهر از انقطاع خصومت و بناء حکم بر دوام علیل است و عدم جواز نقض حکم حاکم در
صورتی است که متبین نشود عدم تمامیت میزان حکم و در اینجا متبین شده است که میزان حکم غلط بر بینه ثانیه بوده است و نبود
آن بینه حال الحکم ضرر ندارد چون در واقع موجود بوده است و لهذا در مسئله تبین فسق شهود بعد الحکم حکم بنقض کرده اند
حال آنکه در اینجا نیز حاکم حکم کرده بوده بمقتضی ظاهر العدالة قال المحقق لو حكم الحاكم بالظاهر يعني من العدالة ثم تبين فسقهما وقت الحكم
نقض حكمه و قال في الجواهر كما لو تبين فسقهما قبل الاقامة لتبين عدم شرط صحة الحكم في الواقع فان جاز الاقدام بذلك الظاهر
ثم استشكل فيه بامكان دعوى ان الشرط هو العدالة العلمية لا الواقعية كما في امام الجماعة الى ان قال لكن اتفاق كلمة الاصحاب ظاهراً
على النقض مع اصالة الواقعية في الشرائط و لو كانت مستفادة من نحو واشهدوا ذوي عدل منكم يدفع ذلك كله الى اخر ما قال والظاهر
عدم الفرق بين مسئلتنا و تلك المسئلة والله العالم سؤال هرگاه جماعتی مدعی شوند بر جماعتی که مشتمل بر صغار و کبار و غیب
بسیار ند در خصوص ملکی که مشاع ما بین جماعت مدعی علیهم است هرگاه یک نفری از جماعت مدعی علیهم رد یمین
نموده بر یک نفری از مدعیین و آن یک نفر هم یمین مردوده یاد نموده آیا بمجرد این یک قسم میتوانند تمام ملک
را ببرند یا باید باز هر یکی از جماعت مدعی علیهم مرافعه نماید یا قسم بدهد یا قسم بخورد و آیا میتوانند قبل از اتمام
مرافعه متصرفین را از تصرف منع نماید یا نه و حکم اینها است بینوا توجروا جواب اگر هر یک از جماعت مدعی
ادعا میکند ملکیت تمام آن ملک را از برای خود پس بعد از یمین مردوده آن یک نفر که قسم خورده مالک
میشود تمام حصه آن یک نفر را از مدعی علیهم که رد یمین کرده است و شریک میشود با بقیه و حصه بقیه باقی

بر ملکیت ایشان تا بقسم خوردن یا رد کردن نزاع طی شود و اما هرگاه جماعت مدعیین ادعاء میکنند ملکیت
ان ملک را بر وجه اشتراک بالاشاعه پس بعد از قسم رد کرده ثابت میشود بقدر حصه سالف از حصه انکه رد
یمین کرده است و بعد از ثبوت ان مقدار هم مشترک میشود ما بین تمام مدعیین از جهت اقرار حالف باشتراک
بر وجه اشاعه مثلا هرگاه ملکی در ید سه نفر باشد و سه نفر ادعا کنند ملکیت ان ملک را بر وجه اشتراک
اشاعتی بالسویه پس هرگاه یکی از مدعیین واو قسم خورده ثابت میشود ثلث انچه در ید مدعی علیه است
نه تمام حصه و نه حصه دیگران و ان ثلث نیز مشترک میشود ما بین حالف و بقیه مدعیین پس در صورت
مفروضه ثلث ثابت میشود و ثلث از ان ما[ل] حالف است و دو ثلث ان ثلث مال دو نفر دیگر از مدعیین است
و علی ای حال ان حالف را نمیرسد که بیش از تمام مرافعه با بقیه مدعی علیهم ایشان را منع کنند از تصرف
بلی باید تصرف برضای او و ایشان باشد مثل سایر اموال مشترکه و الله العالم سؤال هرگاه جماعتی مدعی
شوند بر جماعتی که مشتمل بر صغار و کبار و عدوه و جسیار ند در خصوص ملکی که مشاع ما بین جماعت مدعی علیهم
هرگاه یک نفر از جماعت مدعی علیهم رد یمین نموده بر یک نفری از مدعیین و ان یک نفر هم یمین برده و
یاد نموده ایا مجرد این یک قسم میتواند تمام ملک ببرد یا باید با هر یکی از مدعی علیهم مرافعه نماید یا قسم
بدهد یا بخورد و ایا میتواند قبل از اتمام مرافعه متصرفین را از تصرف منع نماید یا نه جواب اگر هر یک
از مدعیین ادعاء میکنند ملکیت تمام ان ملک را فقط برای خود پس بعد از یمین مردوده انکه قسم خورده
مالک تمام حصه میشود ان یک نفر از مدعی علیهم که رد یمین کرده است و شریک میشود با بقیه و حصه بقیه
باقی است بر ملک ایشان تا بقسم خوردن یا رد کردن نزاع طی شود و اما هرگاه مدعیین ادعاء میکنند
ملکیت ان ملک را بر وجه اشتراک پس بعد از قسم رد کرده ثابت میشود بقدر حصه حالف از حصه
انکه رد یمین کرده و بعد از ثبوت ان مقدار هم مشترک میشود ما بین تمام مدعیین از جهت اقرار حالف باشتراک
بر وجه اشاعه مثلا هرگاه ملکی در ید سه نفر باشد و سه نفر ادعا کنند ان ملک را بر وجه اشتراک
اشاعی بالسویه پس هرگاه یکی از مدعی علیهم رد یمین کند بر یکی از مدعیین واو قسم خورد ثابت میشود ثلث
انچه در ید مدعی علیه است نه تمام حصه و نه حصه دیگران و ان ثلث نیز مشترک میشود ما بین حالف و بقیه

مدعیین



~~میشود دیگری خویش ببر لبوا انگاه ان کافر حربی دیگر بان مسکین حزین~~
~~باو فای صلاقا بین دکه یعوا با یزدی یوسف رحمة الله علیه~~
~~ابن زیاد امر کرد که جسد مسلم و هانی را بدر دروازه شهر در اویختند~~
~~و سرهای ایشان را نیز در ید یزید بشام فرستاد انا لله وانا الیه راجعون~~
مدعیین پس در صورت مفروضه ثلث ثابت میشود و ثلث از ان مال حالف است
و دو ثلث از ان ثلث مال دو نفر دیگر از مدعیین است و علی ای حال ان حالف اخر
که بیش از اتمام مرافعه با بقیه مدعی علیهم ایشان را منع کند از تصرف بلی باید تصرف
برضای او و ایشان باشد مثل سایر اموال مشترکه مسئله زید قنوع بائره را مالک و متصرف است
و کسی مدعی بر او نیست حال ان قنوع را دائر کرده و اب ان جاری شده چند چاه ان قنوع محاذی جوی
ملک موقوفه واقع شده اولیاء وقف مدعی هستند که این چند چاه اب جوی وقف را میکشد
میتوانند این چند چاه را پر نمایند یا نه جواب هرگاه معلوم باشد که ان چند چاه و اکثر رشته اخاله
میکشد جدو تغییر و تعمیق نمی توانند مانع شوند یا پر کنند مثل هرگاه حدوث احداث ملک وقف است
یا حدوث این جوی اب بعد از احداث قنوع باشد و اگر معلوم نباشد احداث چاه که جدید باشد
حریان بر وقف معلوم باشد نمی توانند مانع شوند یا کور کنند پر کنند مگر انکه ان چند چاه را در حریم قنوع
بکنند یا فرض سبق قنوع بر حدوث ملک وقف یا با تصرف او به تکنند از زید از ضرر وقف یا مساوی ان
مسئله هرگاه جذوع خانه زید گذاشته بر دیوار خانه عمرو خانه زید خراب شد میتواند بجدد ابعد
از ساختن جذوع ان را بر دیوار عمرو گذارد یا نه جواب هرگاه معلوم باشد که بعنوان عاریه گذاشته بود دیگر
نتواند عمرو ممانعت نماید و اگر محتمل باشد که وضع ان بر وجه استحقاق بوده است بمصالحه یا بخرید نمی تواند منع نماید
قال فی التحریر ولو ملکنا داربین طلا حقیقین شلا فلیس لاحدهما مطالبة الاخر بدفع جذوعه عنه وفی الجواهر ولا
منعه من التجدید لو انهدم السقف لانه لم یعلم علی ای وجه وضع لجواز کونه بعوض ودعوی الخلاف فی نقل الخلاف فیه وفی ک
نعم لو ادعی احدهما الاکتفاء ونفاه الاخر جزما احتمل حلف المنکر وعلیه الفاضل وظاهر کشف انه علی مدعی العاریة البینة

والبيني على الارض قلت لكن في عدة لو وجد بناء او خشبة او مجرى ماء في ملك غيره ولم يعلم سببه فالاقرب تقديم
قول صاحب الارض والجدار في عدم الاستحقاق ووافقه عليه في مع صه لاصالة عدم الاستحقاق في ملك الغير
ولان اليد تقتضي الاختصاص بالانتفاع والوضع اعم من الاستحقاق وغايته ان يكون بحق وهو اعم من العارية
التي يجوز فيها الرجوع وفيه ان الاصل في تصرف المسلم وبيده انه يكون بملك او استحقاق لا غير قلت وهو جيد
اذ يد صاحب الجذوع على الجدار فينبغي انه يكون له فيه حق الانتفاع بالوضع ولا يختص امارية اليد
بالملكية فكما انها امارتها فكذلك تكون امارة على الحق والمنفعة



سؤال شاهد به ید سابقه می‌تواند از جهت استصحاب شهادت بر ملکیت بدهد یا از جهت
اقرار به ید سابقه و آیا حاکم می‌تواند بمقتضای ید سابقه حکم بملکیت بدهد یا نه و آیا ید
لاحقه مقدم است بر ید سابقه یا نه دیگر آنکه اگر کسی قهراً مالی را از ید کسی که خود را
مالک آن میداند انتزاع نماید با دعوی آنکه مال من است و تصرف نماید بدون رجوع
بحاکم شرع آیا بهمین قدر ید لاحقه متحقق میشود چه آنکه زمان طولی بگذرد و چه نگذرد
و آیا از جهت حمل فعل ذی الید لاحق بر صحت برای مشتری جایز است که از او خریداری نماید یا
نه یا باذن او تصرف نماید و آیا فرقی مابین تصرف و دیدن است یا نه و اگر کسی مالی را
خرید از شخص ذی الید بلامعارض و بعد مدعی از برای آن مال بهم رسید آیا آن کس می‌تواند
در مرافعه قسم بخورد چه اینکه علم بکذب آن مدعی داشته باشد و چه نداشته باشد و حال
آنکه قطع ندارد باینکه مال در واقع مال آن شخص بایع بوده یا نه جواب اگر چه مشهور بین فقها
دانسته آنکه بلکه در صورت اقتران ید بتصرف مالکانه با عدم معارض دعوی عدم خلاف
بلکه اجماع بر شهادت است لکن عدم جواز خالی از قوت نیست للاخبار الدالة علی اعتبار العلم
فی الشهادة و اما خبر حفص بن غیاث پس ممکن است منزل باشد بر غیر شهادت عند الحاکم
و اما حاکم پس میتواند حکم بملکیت نماید با فرض عدم معارضه ید لاحقه و در صورت معارضه
ید لاحقه مقدم است بلکه مقدم است بر ملکیت سابقه نیز چون در حقیقت معارضه ید است
با استصحاب ید یا ملکیت و ید چون اماره است مقدم است و در صورتیکه قهراً گرفته
باشد استصحاب غصبیت بمقتضای ظاهر ید مقدم است بر ید لاحقه چون وجه ید لاحقه
را معین میکند و اگر کسی بداند که این ید قهری است نمیتواند از او بخرد یا گیرنده
حال ید را نداند میتواند بخرد و اما مالی که خریداری از ذی الید بلامعارض پس با فرض بینه

بدان مدعی و عدم ام تکذیب و صدق او جائز است قسم ولد ان بر ملکیت ترتیب نه واقعه
سؤال اخبار مالک باذن الیه یا ولایت یا فتنه حرام است در غلط ان حجت حجت است
یا نه و هکذا در اینکه از ماکول اللحم است و هکذا در لباس زربفت و اوانی ذهب و فضه
جواب مشکل است اینها نیست حجیة قول ذی الید است در طهارت و نجاست بلی اگر
شک کند در اینکه حرام است یا نه یا ذهب است یا نه و یا ماکول اللحم است یا نه اصل برائة
جاری است و احتیاط لازم نیست سؤال وجه عدم قبول قول عادل خبرة با اجتهاد
خود چه است و مانع از عمل بر صحت قول چه است و حال اینکه دعوای ثابت بلا معارض
خصوص در غیر موارد قضا و مکرر است که تعلق بمالی داشته باشد بلکه در بعض موارد بمنعه
او تعارض که از قبیل ما لا یعلم الا من قبله باشد یا اینکه اخبار حاکم بحکم خود است قبول میشود
و هکذا دعوی سیادت و فقر جواب قاعدة سماع دعوی از مدعی بلا معارض در غیر
من لا یعلم الا من قبله محقق و ثابت نیست بلی در بعض مقامات از جهة خصوصیات
دیگر قبول میشود و قبول قول اخبار حاکم بحکم خود نیز معلوم نیست و محل اشکال است
خصوصا اگر در حالی باشد که مالک حکم نباشد باین معنی که از قوة اجتهاد افتاده باشد
قاعدة من ملک شیئا ملک الاقرار به و سماع دعوی سیادت از مجرد ممنوع است و هم چنین
دعوی فقر مع الاطلاق اگر چه در دعوی فقر مشهور بر قبول بنا شده در فرض قبول در
مقام نزاع از جهة اختصاص او ببعض وجوه خاصه و اما سؤال ایا کتابت
حجت است در اخبار باشد و حکم یا اذن از حاکم و در شهادت از شاهد و در اقرار از مقر
و در اجازه از مالک فضولی و هکذا در اخبار بالاجوره یا نه ثم اینکه ایا وصیت واذن
واجازه و وکالت بکتابت انشا میشود یا نه و متحقق میشود در صورت قطع بلزوم آن
کتابت اراده چنانکه رسم است غیاب و مسافرین از بلاد بعیده مینویسند جواب

کتابت

بعض

نمانه



کتابت من حیث هی در هیچ از مذکورات معتبر نیست چه در مقام انشا و چه در مقام اخبار مگر اخبار
اینکه معلوم یا مظنون بظن معتبر شود که کتابت اراده شده اینکه ایمن باشد از تزویر مضمون
و اینکه مضمون آن مراد جدی او بوده باین معنی که در مقام اخبار باشد نه بهم در این
صورت در همه مذکورات حجة و کافی است بنا بر اقوی بلکه کتابت در مقام اخبار
از انشا و حکم حجیة آن منوط است که خود اخبار بحکم حجت باشد و حجیة آن محل اشکال است
اگر چه در زمانی باشد که میتواند انشاء حکم کند از باب قاعدة من ملک تعدد نیست حجیة آن

٢

١٧
ص
١٣٧٩

# کتاب القضاء

١ سؤال از خط شریف جناب عالی در مسئله چنین ظاهر که کسیکه از باب حکومت شرعیة
و مداخله در امور حسبیه میکند مثل اینکه مال الصغیر را اجاره میدهد یا میفروشد یا
یا مجهول المالک را میفروشد الی غیر ذلک عمل او نزد کسانیکه احراز شرایط حکومت در او
کسی نکرده اند ممضی نیست و نمیتوانند فعل او را حمل بر صحت نمایند مانع چیست و قول
او که بلا معارض است چرا مسموع نیست و ید او چرا اثری ندارد و حال آنکه اگر چنین
باشد اختلال نظام لازم میاید و هم چنین اکثر اموالی که از روی قضا و فصل خصومات در
در ید مردم است بواسطه حکومت حکام این عصر یا سابقین اگر موقوف بر احراز شرایط باشد و
حکام موجب اختلال نظام است عرض دیگر آنکه از خط شریف سرکار در مسئله دین مستغرق که غرما
بعضی مجهول باشند و بعضی معلوم معلوم شد که استیفاء دیون معلومین مقدم است بر استیفا
دیون مجهولین که با بقای دیون معلومین نمیشود از باب دیون مجهولین رد مظالم داد وجه
این امر قوم فرمایند جواب مسئله چند صورت دارد یکی آنکه مال الصغیر یا غائب یا غیر این دو
در ید آن شخص مشکوک الحال نباشد و شخصی بخواهد از او بخرد یا اجاره کند و برود تصرف
کند در آن در این صورت کفایت مجرد دعوای او مشکل است و نمیشود از او خرید بحمل قول
یا فعل او بر صحت بلکه لازم است احراز شرایط حکومت نظیر اینکه اگر کسی ادعا کند وکالت
از جانب زید در بیع دار او که بمجرد این نمیشود از او خرید و تصرف در آن کرد نمود و هم چنین
بمجرد این دعوی نمیشود رجوع نماید با او در امر فقیر و همچنین در اعطاء سهم امام علیه السلام و غیر
این از چیزهائیکه از مناصب حکام شرع است دویم اینکه مالی در ید او باشد و بادعاء قولاً
شرعیة در آن تصرف کند در این صورت ممکن است از باب حکومت ید حکم کرد بنفوذ قولاً و — و فعلاً
مثل اینکه مالی در ید شخصی باشد و ادعا کند که مال المولی علیه او است و او ولایت دارد بر آن
یا ادعا کند وصایت از جانب مالک یا وکالت را که جایز است ترتیب آثار بر مافی یده علاوه بمقتضی
الید الدالة علی السلطنة علی الوجه المدعی سیوم اینکه طرف معامله با او دیگری باشد
مثلا اینکه شخصی از مال از او بخرد یا بمرافعه نزد او اثبات حقی بر غیر کند و بگیرد و یا ادعای
ملکی که در ید غیر است بکند و اثبات کرده بگیرد در این صورت بی اشکال حمل میشود بر صحت
اگر چه شرایط حکومت نزد این شخص معلوم نباشد لکن بشرط اینکه محتمل باشد که آن شخص
احراز شرایط کرده باشد و الا اگر معلوم باشد که او نیز جاهل بشرایط است و از باب بی مبالاتی
رجوع میکند با او یا از باب جهل با اینکه باید دارای آن شرایط باشد حمل بر صحت مشکل است

٢ سؤال در صورت عدم امکان عدول یا حاکم شرع اگر اتفاق در واقع بملاحظه غبطه
وصرفه شاهد از روی ید میتواند شهادت بدهد بر ملکیت وهکذا میتواند بمقتضای
استصحاب ید سابقه یا ملکیت سابقه شهادت بدهد یا نه جواب مشهور جایز دانسته اند
بلکه در صورت اقتران ید بتصرف مالکانه بدون معارض دعوای عدم خلاف واجماع نیز
شده بعدا است لکن بعضی مقید کرده اند باینکه مع ذلک مقرون باستفاضه هم باشد و
بعضی مقید کرده اند تصرف را باینکه در مدت طویله متکرر شود وبعضی اکتفا بمطلق
تصرف کرده اند وشیخ در خلاف تصریح بعدم فرق مابین طویله وقصیره کرده لکن در
مبسوط قصیره را کافی ندانسته ودر طویله نقل قولین کرده است حاصل اینکه کلمات علماء
در کفایت ید مطلقا یا بالتصرف مطلقا یا در مدت طویله مختلف است قال فی الشرایع
لا ریب ان التصرف بالبناء والهدم والاجاره بغیر منازع یشهد له بالملک المطلق اما من بیده
دار فلا شبهة فی جواز الشهادة له بالید وهل یشهد له بالملک المطلق قیل نعم وهو المروی وفیه
اشکال وصاحب جواهر نقل کرده است از جماعتی توقف در مسئله را واقوی عدم جواز است
بجهت اخباریکه دلالت دارد بر اعتبار علم در شهادت ومعارضی از برای انها نیست
بجز دعوای اجماع وآن منقول است وحجت نیست باینکه مخالف موجود است وایضا نسبت
بروایت اصحاب چنانچه از مبسوط نقل شده است وایضا نسبت بروایات اصحاب چنانچه از
مبسوط نقل شده است لکن انچه از انها معلوم است خبر حفص بن غیاث است وآن اگر چه
منجبر است الا اینکه مع ذلک قابلیت مقاومت با ان ادله ندارد وصاحب جواهر محاملی از برای
آن ذکر فرموده فانه بعد ما ذکر ان الشهادة بالملک بمجرد الید او مع التصرف تدلیس محض
وکذب واضح وتطرق لاخذ المال بغیر الطرق الشرعیة ومثله لا یقبل فیه خبر الواحد قال
فلا بد من حمل الخبر المزبور علی صورة حصول العلم بالملک من ذلک او علی الشهادة مستندا الی
الید او علی ارادة الشهادة به اتکالا علی علم الحاکم بان ماخذه ذلک او علی ارادة النسبة بانه له التی
هو من توابع الملک بمعنی الاطلاق المتعارف لا الشهادة عند الحاکم التی یختلف الحکم باختلافها بل
ظاهر قوله فی الاخیر لو لم یجز هذا ما قامت للمسلمین سوق او صریحه کون العمل علی ملک ذی الید الذی
لا منازع له لا الشهادة التی ذکرناها فانه لا مدخلیة لسوق المسلمین فیها بل الشهادة بالواقع
الذی یعلم لا ینافی قیام السوق ولا یتوقف قیامه علی الکذب والتدلیس بل قوله اخیرا ولا یجوز
ان تشهد کالصریح فی ارادة هذا المعنی من الشهادة المزبورة لا التی تقام عند الحاکم انتهی وانصاف
تمامیت وجه اخیر است بلکه لازم حمل کردن بروایت جواز شهادت بمقتضای جمیع اصول عملیه است
فضلا عن البینة والاستصحاب مع انه لا یمکن الالتزام به ولا یلزم من الشهادة بالواقع عدم قیام
السوق لا فی الید ولا فی غیرها واما شهادت از روی استصحاب پس ان نیز اگر چه مشهور

جایز



جایز دانسته اند بلکه از بعضی مفروغ بودن مستفاد میشود واستدلال کرده شده است بجمله از
اخبار لکن اقوی در ان نیز عدم جواز است وان اخبار محمول بر صورت شهادت عند قاضی
العامة الذی لا یقبلون البینة الا اذا شهدت بالملک الحالی فیلزم من عدم الشهادة به الضرر
علی المشهود له لا عند الحاکم الشرعی الذی یقبل الشهادة بالمستصحب ویحکم علی طبق الاستصحاب



٣ بالاجرائه من عند نفسه سؤال ملکی در ید زید است کسی ادعاء ملکیت میکند واو منکر است
قبل از ثبوت وطی نزاع میتواند خرید[?] اورا یا تصرف نمود یا نه چه مطیع مدعی باشد برای مرافعه
یا نباشد وهکذا زنی است کسی ادعاء زوجیت میکند واو منکر است قبل از طی نزاع مطلقا
جایز است تزویج او یا نه جواب بلی جایز است وقبل از ثبوت محکوم است بملکیت او
پس اگر مدعی بر بینه اثبات کرد ملکیت خود را ان بیع باطل میشود واگر ید قسم خورد برقرار
میماند وهم چنین اگر رد قسم کرد ومدعی نکول کرد واگر زید نکول کرد وقائل شدیم بحکم
بنکول یا رد قسم کرد بر مدعی واو قسم خورد مدعی نمیتواند آن عین را از دست مشتری
بگیرد بلکه بایع ضامن است بعوض ان واو بعضی احتمال داده اند که بتواند عین را بگیرد بنا بر اینکه
یمین مردوده بمنزله بینه واین مبنی ضعیف است بلکه اقوی این است که نه بمنزله اقرار است و نه بمنزله
بینه بلکه خودش مثبتی است مستقل وهمچنین است حال در مسئله ادعاء زوجیت بلی شهید ثانی احتمال
داده است عدم جواز تزویج را قبل از طی مرافعه بنابر اینکه در دعوای بر زن شوهر دار طریق قطع
دعوی منحصر باشد به بینه وحکم قسم جاری نباشد از جهت تعلق حق زوج بان زوجه پس اقرار
وانکار او نافع نخواهد بود چون اقرار او اقرار در حق غیر است [?] پس انکار قسم وثمری ندارد
بنا بر اینکه بر فرض ثبوت حقیقت مدعی ضمان مهر بغیر وجه نباشد حاصل اینکه بنا بر اینکه مسموع نیست ممکن است
منع جواز تزویج چون مستلزم تفویت حق مدعی است بر تقدیر ثبوت دعوای وبغیر بینه
لکن تحقیق عدم فرق است واینکه ممنوع نیست تزویج علی ای حال اما بنا بر اینکه بگوئیم که قسم متوجه
میشود بسوی منکر حتی در صورت تعلق حق غیر باو واینکه ثمره او حکم بضمان او است بالتزام
باحکام زوجیت بقدریکه منافی حق زوج نباشد که واضح است واما بنا بر اینکه حکم بضمان نکنیم
یا قسم را متوجه ندانیم پس بگوئیم مجرد معرض بودن این مطلب صحیح منع فعلی نمیشود از تصرف
در بضع خود با فرض عدم تعلق فعلی باو وغایة الامر این حیله ایستاد برای اسقاط قسم از خود وان

وان مانعی ندارد و بعرض اینکه قائل شویم بمنع بمجرد این معروفیت فرقی ما بین وجوه نیست ن ص ۱۴۲
بلکه فرق ما بین بیع و نکاح نیست پس در بیع نیز ممکن است گفته شود غرض مدعی متعلق است
بعین مبیع و شاید بر تقدیر بیع تلف بت شود حقیقةً او و نمیتواند عین را نفسی تحت بگیرد
اگر اثباتا و بغیر بینه باشد پس جواز تصرف است در جمیع مقامات و بعد از آن هر چه لازم
آن مرافعه شد عمل میشود از اخذ عین یا بدل آن و وجه آن عدم ثبوت تعلق حق مدعی است
بمجرد دعوی قبل از اثبات و مقتضای قاعدهٔ سلطنت نفوذ تصرفات است و الله العالم ن ل ص ۱۴۴

۳ سؤال شخص مقلد میتواند از روی فتوای مفتی حکم و فصل خصومت نماید چه با اذن
حاکم شرعی یا بی اذن او و بر تقدیر مقید بودن اذن اذن مطلق یا علم کافی است یا اینکه در خصوص
هر قضیه اذن خاص لازم است جواب در مسئله وجوه بلکه اقوال است ظاهر مشهور
عدم جواز است مطلقا بلکه دعوای اجماع بر آن شده است و بعضی قائل شده‌اند بجواز مطلقا
مثل صاحب جواهر و محتمل است جواز بشرط الاذن من المجتهد و از صاحب مستند بر می آید جواز
اگر مجتهد در خصوص واقعه خاصه اذن بدهد و صاحب قعانیین در اجوبهٔ مسائل خود گرم موده
بعد از اسناد منع بمشهور اینکه دعوای اجماع بر آن شده است و لکن این حقیر این حکم علی الاطلاق
مشکل است بلکه در صورتیکه دست بمجتهد نرسد و ممکن نباشد و حرج لازم آید و تقصیری
هم از محتاجین بعمل نیامده باشد در تحصیل وصول بآن یا مرتبهٔ حصول اجتهاد و رزیت کسی در آن
صورت هر گاه عالم صالح عادلی که مسائل مرافعه را از مجتهد عادلی اخذ کرده باشد و داند بعینه
که این واقعه که رو داده مطابق همان است که از مجتهد خود اخذ کرده و هم چنین جمیع شرائط
از اصل شناختن عدالت بر این مجتهد عندالله همه را مطابق آن بجای آورده مرافعه
او صحیح باشد لازم باشد اگر چه احوط آنست که تا ممکن باشد بصلح طی کند و لکن این شرطها
که گفتیم در این شخص فهم آن صعوبت دارد و پیدا کردن چنین شخصی هم مشکل است اخفی
و اهو قوی با عدم اذن بلکه با اذن مطلق منع است و اما با اذن خاص در مورد خاص پس
منع احوطات خصوصا با وجود مجتهد جامع الشرائط و امکان رجوع باو و بدون حرج پس
با وجود مجتهد رجوع باو شود و با فقد او طی دعوی بصلح نمایند و الله العالم و لا یصفی اینکه
قائل بجواز باید تجویز کند تصدی جمیع امور لازمهٔ مرافعه است حتی قسم دادن کما صرح به ۱۵ ص
المحقق القمی اعلی الله مقامه سؤال خانه‌ایست مشتمل بر قبابی کثیره دو نفر هر یکی در بقعه ۱۴۵





لکهم نشسته‌اند تمام خوانه را ادعای نمایند در مسئلهٔ مفروضه که هر دو داخل است و متصرف
شهود از طرفین خواسته میشود چونکه مسئلهٔ تداعی است و قسم بهر دو داده میشود یا از
یکطرف هر گاه هر دو اقامهٔ شهود نمودند و یا هر دو قسم خوردند و یا هر دو نکول کردند
خانهٔ مفروضه تنصیف میشود یا بر این دو نفر یا نه در مسئلهٔ مفروضه اگر شهود ملحوظ است یا نه
و هر گاه شهود از یکطرف اقامه کرد و یا قسم خورد در صورت عجز از شهود تمام خوانه مال
از طرف است که اقامهٔ شهود کرده است و یا اینکه در صورت عجز از شهود قسم خورده است یا نه

جواب بسم الله الرحمن الرحیم در صورت مفروضه شهود و قسم از هر دو خواسته میشود
زیرا که هر یک مدعی و منکرند یا از جهت اینکه ذوالید میباشند بر نصف مشاع خوانه پس نسبت
بانچه در ید او است منکر و آنچه در ید دیگری است مدعی است چنانچه ظاهر مشهور است پس شامل
میشود او را عموم قوله علیه السلام البینة للمدعی و الیمین علی من انکر و یا از جهت اینکه هر یک
ذوالید بر تمام خانه است و لهذا در باب غصب حکم میشود علی ضمان هر دو تمام خوانه را پس
باعتباری مدعی است و باعتباری منکر و تغایر اعتباری کفایت میکند در صدق عنوان
و شمول عموم مذکور میشود و دعوی اینکه بر این تقدیر داخل در عنوان مدعی و منکر
نیست چنانچه صاحب جواهر و صاحب مستند فرموده‌اند چرا که معتبر است اینکه مدعی غیر منکر
باشد و در این جا چنین نیست زیرا نظیر اینکه عین در ید کسی نباشد و دو نفر بر آن تداعی کنند که
داخل در عنوان مذکور نیست بلکه یا هر دو مدعی میباشند بدون مدعی علیه یا هر دو مدعی علیه
میباشند اگر ثالثی بر ایشان ادعا کند و اما نسبت بخودشان داخل در هیچکدام نیستند پس با عدم بینه
باید تنصیف شود بدون حاجت به حلف مدفوع است اولا باینکه تغایر اعتباری کافی است زیرا
که عرف صدق میکنند بر هر یک هر دو عنوان باعتبارین و ثانیا بر تقدیر تسلیم عدم صدق یا عدم
کفایت شامل میشود مقام را عموم ما دلّ علی ان سبیل استخراج الحقوق بالبینة و نحو آن از اخبار دیگر
تعلیق نکرده است بر عنوان مدعی و منکر با اینکه در صورت مفروضه باعتبار اختصاص
هر یک به قبه که در آن ساکن است قطعا ذوالید است و دیگری بر آن ید ندارد اگر چه در بقیهٔ
خانه هر دو ذوالید میباشند پس باین لحاظ داخل در عنوان مدعی و منکر هستند و شمول
عموم البینة الخ میشوند و کیف کان پس با فرض اینکه هیچیک اقامهٔ بینه نکنند اگر هر دو قسم
خوردند یا هر دو نکول کردند حکم میشود به تنصیف و اگر یکی قسم خورد دون دیگری
حکم میشود بتمام خوانه از برای آنکه قسم خورده است لکن بنا بر عدم حکم بنکول و وجوب رد

# في القضاء

یمین محتاج است بقسمی که حالف مقدم باشد یا ناکل اگرچه بعضی گفته‌اند که در صورت
دوم یکقسم کفایت میکند از جهت تداخل اسباب و [illegible] گویند از حاجت به تحلیف و عدم
تنصیف بدون ان اقوی مذهب [illegible] مشهور است و لکن محقق در شرایع بدون تحلیف حکم
بتنصیف فرموده و نقل از بعضی دیگر شده است بلکه صاحب مستند هم اختیار این فرموده
و مستند این قول با عدم صدق مدعی و منکر است و جواب آن گذشت و یا اطلاق جمله‌ای از
اخبار دیگر وارد است در نزاع در درهمین یا دینارین که یکی ادعا کند هر دو را و یکی
ادعا کند یکی از آن دو را که حکم شده است در این اخبار به اینکه یک درهم یا یک دینار
مال مدعی هر دو است و یکی را تنصیف میکنند و ذکری از حلف نشده است و جواب از آنها
با این است که این اخبار مقید اند با دله داله بر اعتبار بینه و یمین در قطع نزاع پس حکم به تنصیف
بعد از فقد بینه و نکول از یمین یا قسم خوردن هر دو است و با فرض اینکه احدهما اقامه شهود
کند دون دیگری حکم میشود بتمام حق از برای او و دیگر حاجت به حلف ندارد علی ما هو مقتضی
الاصل و القاعدة الا در بعضی صور که خارج شده‌اند بدلیل که با اقامه بینه حاجت به یمین من
له البینه نیست بلکه بینه به تنهایی کافی است در اثبات حق چنانچه مستفاد از قوله علیه السلام
البینة للمدعی و الیمین علی من انکر حیث ان التفصیل قاطع للشرکة بلکه صریح جمله‌ای از اخبار است
که از آنها است صحیحه محمد بن مسلم عن الرجل یقیم البینة علی حقه هل علیه ان یستحلف قال علیه
السلام لا [illegible] بنا بر اینکه بگوئیم در ما نحن فیه که هر یک ذو الید بر نصف متاع از خود آنه میباشند
نه تمام محتملات بلکه بعید نیست عدم کفایت بینه و حاجت به یمین در اثبات تمام مدعی بنا بر اینکه
به بینه ثابت میشود نصفی که در ید دیگری است و اما نسبت بان نصف که در ید خود او است محتاج
به یمین چونکه در ان نصف منکر است و وظیفه منکر یمین است و کافی نیست از او اقامه بینه بلکه
بینه او کالعدم است و اگر خواسته باشد بجای قسم اقامه بینه کند از او مقبول نیست چنانچه تصریح
کرده‌اند بلکه دعوی اجماع بر آن شده است و مستفاد میشود از روایت منصور بن حازم که وارد است
در تقدیم بینه خارج در صورت معارضه عن الصادق علیه السلام قلت له رجل فی یده شاة
فجاء رجل و ادعاها و اقام البینة العدول انها ولدت عنده لم یبع و لم یهب و جاء الذی فی یده
بالبینة مثلهم عدول انها ولدت عنده لم یبع و لم یهب فقال علیه السلام حقها للمدعی و لا اقبل
من الذی فی یده بینة لان الله عز و جل امر ان تطلب البینة من المدعی فان کانت له بینة و الا
فیمین الذی هو فی یده هکذا امر الله عز و جل و با فرض اینکه هر دو اقامه بینه کنند محل ان شهود

حکم

# في الحکم بالتنصيف

لکن
حکم به تنصیف است بدون حاجت بر یمین و بدون ملاحظه مرجحات از اعدلیت و اکثریت
انصاف این است که مسئله از هر دو جهت محل اشکال است اما از جهت اولی پس بجهت احتمال
حاجت به حلف چنانچه محکی از علامه و بعضی دیگر است و اما از جهت اینکه در این صورت بینتین
بسبب تعارض تساقط کرده کالعدم میشوند پس باید به یمین قطع دعوی شود و یا از جهت
اینکه بینه هر یک نسبت بانچه در ید دیگری است مسموعست لکن نسبت بانچه در ید خود او است
کالعدم است چنانچه ذکر شد که بینه وظیفه مدعی است نه منکر و یا از جهت خصوص خبر
اسحق بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام ان رجلین اختصما الی امیر المؤمنین علیه السلام
فی دابة فی ایدیهما و اقام کل واحد منهما البینة انها نتجت عنده فاحلفهما علی علیه السلام
فحلف احدهما و ابی الاخر ان یحلف فقضی بها للحالف فقیل له فلو لم یکن فی ید واحد منهما و اقاما
البینة فقال علیه السلام احلفهما فایهما حلف و نکل الاخر جعلتها للحالف فان حلفا جمیعا
جعلتها بینهما نصفین قیل فان کانت فی ید احدهما و اقاما جمیعا البینة قال علیه السلام اقضی
بها للحالف الذی هی فی یده و اما از جهت ثانیه پس بجهت قوة احتمال ملاحظه مرجحات از جهت
اطلاق اخبار آنها و عدم دلیل بر اختصاص آنها بصورت نبودن عین در ید هیچیک چنانچه مشهور
و لذا محکی از جمعی از قدماء ملاحظه آن است [illegible] در ما نحن فیه بلکه ممکن است منع شهرت
بر خلاف آن چنان و کیف کان احوط در صورت عدم تساوی بینتین من حیث العدالة او الاکثریة
و در صورت اختلاف با اینکه یکی اعدل باشد و دیگری اکثر قطع دعوی است بمصالحه کما اینکه احوط
در صورت تساوی ضم یمین است پس اگر هر دو خوردند یا هر دو نکول کردند حکم به تنصیف
و اگر یکی خورد و دیگری نکول کرد قطع دعوی بمصالحه شود و الله العالم باحکامه

5 سؤال

~~[illegible] زید به خانه خودش را انتقال شرعی [illegible] بعمرو و عمرو انتقال~~
میکند به بکر بکر اعتراف میکند در حضور علماء اعلام که این انتقال که زید بعمرو کرده صوری بوده است
و انتقال عمرو بمن که بکر هستم انهم صوری بوده چونکه این دو انتقال صوری بوده لهذا من که بکر هستم
برگردانیدم به زید [illegible] حکم [illegible] در نافذ بودن اعتراف بکر در صحت و بطلان انتقال اولی و ثانی
و ثالث در صدد سؤال [illegible] جواب اعتراف بکر بر خودش مسموع و نافذ است ملزم است به
رد به زید اگر حق بکر متعلق بان نباشد به اینکه نقل بغیر نکرده باشد و هم چنین رهن یا اجاره [illegible] لکن
در حق زید و عمرو مسموع نیست اگر خواسته باشد [illegible] را عمرو [illegible] اکراه داده پس بکر [illegible] مسئله
محتاج بمرافعه است سؤال چه میفرمایند علماء شریعه و فقهای اثنی عشریه در این مسئله شرعیه کثر الله

امثال یک خوانه مشتمل است بر بیوت کثیره دو نفر هر یکی در یک بیت نشسته است تمام خوانه را ادعا می نمایند
در مسئله مفروضه که هر دو داخل است مصرف شهود از طرفین خواسته می شود چونکه مسئله تداعی است
و قسم بهر دو داده می شود یا از یک طرف هرگاه هر دو اقامه شهود نمودند و یا هر دو قسم خوردند و یا هر دو
نکول کرده اند خانه مفروضه تنصیف می شود بر ان دو نفر یا نه در مسئله مزبوره اگر شهود ملحوظ است یا نه و هرگاه
شهود از یک طرف اقامه کرده و یا قسم خورد در صورت عجز از شهود تمام خوانه مزبوره مال ان طرف است که
اقامه شهود کرده است و یا اینکه در صورت عجز از شهود قسم خورده است یا نه بینوا توجروا اجرکم الله

جواب — در صورت مزبوره شهود و قسم از هر دو خواسته می شود زیرا که هر یک مدعی و منکراند یا از جهة
اینکه هر یک ذو الید میباشند بر نصف مشاع خوانه پس نسبت بانچه در ید اوست منکر و نسبت بانچه در ید
دیگری است مدعی است چنانچه ظاهر مشهور است پس شامل می شود او را عموم قوله عم البینة للمدعی والیمین علی
من انکر و یا از جهة اینکه هر یک ذو الید بر تمام خوانه است و لهذا در باب غصب حکم می شود علی حد قول بضمان هر دو
تمام خوانه را پس باعتباری مدعی است و باعتباری منکر و تغایر اعتبار در کفایت می کند در صدق عنوانین
و شمول عموم مذکور می شود و دعوی اینکه بر این تقدیر داخل عنوان مدعی و منکر نیست چنانچه صاحب جواهر
و صاحب مستند فرموده اند چرا که معتبر است این که مدعی غیر منکر باشد و در اینجا شخص یکی است نظیر اینکه
عین در ید کسی نباشد و دو نفر در ان تداعی کنند که داخل در عنوان مذکور نیست بلکه هر دو مدعی میباشند
بدون مدعی علیه یا هر دو مدعی علیه میباشند اگر ثالثی بر ایشان ادعا کند و اما بنفسه بخودشان داخل در هیچ
کدام نیستند پس با عدم بینه باید تنصیف شود بدون حاجت بحلف مدفوع است اولا باینکه تغایر
اعتبار کافی است زیرا که در عرف صدق می کنند بر هر یک هر دو عنوان باعتبارین و ثانیا بر تقدیر تسلیم
عدم صدق یا عدم کفایت شامل می شود مقام را عمومات دیگر از قبیل استخراج حقوق بالایمان و نحو ان از اخبار
که تفصیل نکرده است بر عنوان مدعی و منکر با اینکه در صورت مفروضه باعتبار اختصاص هر یک ببیتی که
در ان ساکن است قطعا ذو الید است و دیگری بران ید ندارد اگرچه در بقیهٔ خوانه هر دو ذو الید میباشند
پس باین لحاظ داخل در عنوان مدعی و منکر هستند و مشمول عموم البینة الخ می شوند و کیف کان پس اقوی
این که هیچ یک اقامه بینه نکنند اگر هر دو قسم خوردند یا هر دو نکول کردند حکم می شود به تنصیف و اگر یکی
قسم خورد دون دیگری حکم می شود بتمام خوانه از برای انکه قسم خورده است لکن بنابر عدم حکم بنکول

و وجوب



و وجوب رد یمین محتاج است بقسم دیگر چه حالف مقدم باشد یا ناکل اگرچه بعضی گفته اند که در صورت دوم
یک قسم کفایت می کند از جهة تداخل اسباب و انچه ذکر شد از حاجت به تحلیف و عدم تنصیف بدون ان اقوی
و مذهب مشهور است و لکن محقق در شرایع بدون تحلیف فرموده و نقل از بعض دیگر شده است بلکه صاحب
مستند هم اختیار ان فرموده است و مستند این قول یا عدم صدق مدعی و منکر است و جواب ان گذشت
و یا اطلاق جمله از اخبار است که وارد است در تنازع در درهمی یا دیناری که یکی ادعا کند هر دو را و دیگری
از ان دو یکی را که حکم شده است در ان اخبار به اینکه یک درهم یا یک دینار مال مدعی هر دو است
و دیگری را تنصیف می کنند و ذکر حلف نشده است و جواب ان انها یا این است که ان اخبار مقید میباشند بادله
داله بر اعتبار بینه و یمین در قطع تنازع پس حکم به تنصیف بعد از فقد بینه و نکول از یمین یا قسم خوردن
هر دو است و یا فرض اینکه احدهما اقامه شهود کند دون دیگری حکم می شود بتمام خوانه از برای او دیگر
حاجت به حلف ندارد علی الاظهر مقتضی الاصل و القاعدة الا در بعض صوری که خارج شده است بدلیل که با اقامه
بینه حاجت به یمین مزیله البینه نیست بلکه بینه بتنهائی کافی است در اثبات حق چنانچه مستفاد است از قوله عم
البینة للمدعی والیمین علی من انکر حیث ان التفصیل قاطع للشرکة بلکه صریح جمله از اخبار است کما انها انما است
صحیحهٔ محمد بن مسلم عن الرجل یقیم البینة علی حقه هل علیه ان یستحلف قال عم لا بلی بنابر اینکه بگوئیم در این فرض
که هر یک ذو الید بر نصف مشاع از خانه میباشند نه تمام ان مطلق است بلکه بسبب نیست عدم کفایت بینه
و حاجت بیمین در اثبات تمام مدعی بنابر اینکه به بینه ثابت می شود نصفی که در ید دیگری است و اما نسبت
بان نصف که در ید خود اوست محتاج است به یمین چونکه در ان نصف منکر است و وظیفهٔ منکر یمین است
و کافی نیست از او اقامهٔ بینه بلکه بینه او کالعدم است و اگر خواسته باشد بجای قسم اقامه بینه کند از او
مقبول نیست چنانچه تصریح کرده اند بلکه دعوی اجماع بران شده است و مستفاد می شود از روایة منصور
ابن حازم که وارد است در ترجیح بینهٔ خارجه در صورت معارضه عن الصادق عم قلت له رجل فی یده
شاة فجاء رجل وادعاها واقام البینة العدول انها ولدت عنده لم یبع ولم یهب وجاء الذی فی یده بالبینة
مثلهم عدول انها ولدت عنده لم یبع ولم یهب فقال علیه السلم حقها للمدعی ولا اقبل من الذی فی یده بینة لان
الله عز وجل امر ان تطلب البینة من المدعی فان کانت له بینة والا فیمین الذی هو فی یده هکذا امر الله
عز وجل و یا فرض اینکه هر دو اقامه بینه کنند حکم از مشهور حکم به تنصیف است بدون حاجت به یمین
و بدون ملاحظه مرجحات از اعدلیة و اکثریة لکن این است که مسئله از هر دو جهت محل اشکال است

اما از جهة اولی پس بجهة احتمال حاجت به حلف چنانچه محکی از علامه و بعضی دیگر است اما از جهة این که در این
صورت بینتین بسبب تعارض تساقط کرده کالعدم میشوند پس باید به یمین قطع دعوی شود و باز
جهة اینکه بینه هر یک نسبت بانچه در ید دیگری است مسموع است لکن نسبت بانچه در ید خود او است
کالعدم است چنانچه ذکر شد که بینه وظیفهٔ مدعی است نه منکر و باز جهة خصوص خبر اسحق ابن عمار از ابی
عبد الله ع ان رجلین اختصما الی امیر المؤمنین ع فی دابة فی ایدیهما واقام کل واحد منهما البینة انها نتجت
عنده فاحلفهما علی ع فحلف احدهما وابی الاخر ان یحلف فقضی بها للحالف فقیل له فلو لم یکن فی ید واحد منهما
واقاما البینة فقال احلفهما فایهما حلف ونکل الاخر جعلتها للحالف فان حلفا جمیعا جعلتها بینهما نصفین قیل
فان کانت فی ید احدهما واقاما جمیعا البینة قال ع اقضی بها للحالف الذی هی فی یده واما از جهة ثانیه پس بجهة
قوت احتمال ملاحظهٔ مرجحات از جهة اطلاق اخبار داله بر ان و عدم دلیل بر اختصاص انها بصورت بودن
عین در ید یکی چنانچه مشهور است و لذا محکی از جمعی از قدما ملاحظه انها است در ما نحن فیه نیز بلکه ممکن
است منع شهرت بر خلاف ایشان و کیف کان احوط در صورت عدم تساوی بینتین من حیث العدالة
او الاکثریة در صورت اختلاف باینکه یکی اعدل باشد و دیگری اکثر قطع دعوی است بمصالحه کما اینکه
احوط در صورت تساوی ضم یمین است پس اگر هر دو قسم خوردند یا هر دو نکول کردند حکم بتنصیف
و اگر یکی خورد و دیگری نکول کرد قطع دعوی بمصالحه شود والله العالم باحکامه

# فی الشهادات

سؤال ۱۴ ص

**سؤال** در صورت تعارض بینهٔ ملک سابق با ید سابقه یا بینهٔ ملک لاحق با ید
لاحقه کدام مقدم است **جواب** بینهٔ لاحقه مقدم است چه شهادت دهد بملک چه
بید بر بینهٔ سابقه چه شهادت دهد بملک یا بید و انچه گفته‌اند که در صورت تعارض بینه
بر ملک حادث و قدیم یا قدیم و اقدم قدیم و اقدم مقدم است بر حادث و قدیم ان در
صورتی است که بینهٔ قدیم شهادت دهد بر ملک قدیم الی الان و همچنین در اقدم شهادت
بر ملک الی زمان القدیم و وجه آن تعارض ان دو است در ملک حالی و بینهٔ قدیم سلیم است
در ملک سابق پس ملکیت سابقه ثابت میشود و مقتضای استصحاب بقاء آن است و همین
چنین در اقدم نسبت بقدیم و هذا خلاف مفروض المقام من شهادة احدیهما بالملک الحالی و الاخری
بالملک السابق فقط او الید السابقة فقط با اینکه در بینهٔ حادث و قدیم در صورت مفروضه علاوه
بر سلامت ملکیت سابقه مقتضی صحیحة عبد الله بن سنان تقدیم آن است حیث روی عن الصادق
علیه السلام عن علی علیه السلام انه کان اذا اختصم الخصمان فی جاریة فزعم احدهما انه اشتریها
و زعم الاخر انه انتجها وکانا اذا اقاما البینة جمیعا قضی بها للذی انتجت عنده چرا که ظاهر

سؤال ۱۵ ص

خبر این است که هر دو شهادت میدهند بملکیت فعلیه لکن یکی میگوید خریده است پس ملکیت
او حادثه است و دیگری شهادة میدهد بر ملکیت قدیمه الی الان

۳ **سؤال ۳** رشوه چه چیز است
تعریف ان بفرمائید و از برای شهادت دادن دروغ و عملی که اعانت بعیده در ناحق کردن حق
میکنند نیز رشوه است یا نه **جواب** رشوت عبارت است از چیزی که منشأ میل کسی شود که
بمقتضای خواهش او عمل کند و از چند جهت محل تامل است یکی اینکه آیا مختص است بمال دادن یا هر گاه
عملی از برای کسی بکند که محرک او بشود بر حکم کردن یا کار دیگر از برای او صدق رشوه میکند و ایضا
اگر مدح کند او را باین قصد صدق رشوه میکند یا نه حاصل اینکه بر عمل و قول نیز صدق میکند
یا نه دیگر اینکه آیا مختص است بحکم دادن چیزی بکسی تا حکم کند از برای او یا اعم است از حکم و غیره
حکم مثل دادن چیزی بقصد اینکه از برای او شهادتی بدهد یا او را مدح کند یا کار او را در نزد
بزرگی تمام کند دیگر اینکه آیا مختص است بباطل مثل حکم بباطل کردن و شهادت زور دادن
و اعانت بر ظلم کردن یا اعم است از باطل و حق و قدر متیقن از ان این است که مالی بدهد
بحاکم تا از برای او حکم بباطل کند یا از برای او حکم کند چه حق باشد چه باطل یعنی اینکه
بر وفق مراد او حکم بدهد حقا او باطلا لکن بعید نیست صدق آن هر گاه مالی
بدهد بغیر حاکم مثل شاهد زور یا کسی که او را در قضیه حکم قرار داده‌اند هر چند

# فی الشهادات

حاکم شرع نباشد بلکه بعید نیست صدق آن هرگاه چیزی بکسی بدهد که کاری از برای او بکند
هرچند آن کار مشروع باشد چون ظاهر این است که بحسب مادهٔ لغویه بمعنی نرم کردن و میل دادن قلب طرف
مقابل است بسوی خود و فرق مابین رشوه و جعل و اجرت عمل دادن این است که جعل و اجرت عوض
عمل شخص است چه آن عمل حکم کردن باشد یا کار دیگر و رشوه عوض عمل نیست بلکه دادن چیزی است بجهت استماله
قلب کسی تا بمقتضای میل این شخص عمل کند و بنا بر این بحسب لغت بعید نیست شامل باشد آن جایی را که چیزی
بدهد که باعث این شود که عمل مشروعی از برای او بکند و این رشوه حلال است هرچند اخبار وارده مختص
برشوهٔ محرمه و اما صدق آن حقیقة بر غیر مال مثل اینکه او را مدح کند یا عملی از برای بکند بجهت استماله قلب
پس مشکل است هرچند گاهی اطلاق میشود والله العالم ٣

سؤال

# کتاب القضاء

س هرگاه شخصی بکارت زوجه متصرف نشده که جبراً ازاله نموده و در مجالس متعدده
در محضر جمعی اقرار کرده و لا در محضر حاکم شرع انکار کرده و ضعیفه از باب عدم اطلاع بر اقرار او
اظهار عجز از بینه کرده و حاکم شرع هم فوراً شخص مزبور را قسم داد آیا بعد از قسم خوردن دیه
ارش بحسب ظاهر شرع از آن منکر بری میشود یا نه و ضعیفه بعد از اطلاع بر اقرار او ایا میتواند
تجدید دعوی نماید یا نه مسئله دیگر اینکه هرگاه عمرو در خصوص زوجه اش با زید مرافعه
داشت در صورتی که زید حکم در خصوص عدم ادعاء زوجه در دست داشت مع ذلک
عمرو و زید بالطوع والرغبه در محضر حاکم شرع که اعلم از اول بود حاضر شده بود مرافعه
و زید حکم خود را ابراز داد مع ذلک حاکم شرع ثانی امر بتجدید دعوی نمود در نزد
حاکم ثالثی که مرضی طرفین بود آیا بعد از حکم آن حاکم ثالث زید را میرسد متمسک بحکم
حاکم اول شده از حکم حاکم ثالث تمرد کند یا نه ج اما نسبت بسقوط حد زنا پس قسم خوردن
او ثمری ندارد پس هرگاه در نزد حاکم شرع ثابت شود زنای او باقرار اربع مرات
یا بشهادت چهار نفر حد بر او ثابت میشود و اما نسبت بارش بکارت که مهر المثل
است پس هرگاه قسم دادن حاکم شرع بعد از مطالبه زوجه بود حق او ساقط میشود
در دنیا و نمی تواند تجدید دعوی کند مگر اینکه بعد از قسم خوردن نیز اقرار کرده باشد یا
عمل شنیع که در این صورت میتواند تجدید دعوی کرده اثبات کند اقرار او را
بعد از قسم و مطالبه حق خود نماید و اما مسئله ثانی پس نمی تواند تمرد کند از حکم
حاکم ثالث متمسکاً بحکم حاکم الاول بعد احتمال تبین خطائه عند الثانی الامر
بالرجوع الی الثالث س هرگاه زید مالی داده است بعمرو و از او قبالجه گرفته
حال میگوید رهن گذارده ام و عمرو میگوید بیع شرط کرده و زمان خیار منقضی شده
است در این صورت بینه بر کی و حلف بر کی است و چنانچه زید بعد الاختلاف

## کتاب القضاء

فوت شود در حکم مسئله تفاوتی بهم میرسد یا نه جواب بینه بر عمرو است که مدعی مبیع
شرط است و با عدم بینه زید یا وارث او قسم میخورند و مال را میگیرند و عمرو
بمقتضای دعوی خود نمیتواند مطالبه آن پول کند لکن بر زید لازم است
که آن را با او پس بدهد و هم از باب تقاص مال خود میتواند بگیرد س صفحه کاغذی
است در بین زید که مکتوب در آن سند ملک عمرو است و نفس صفحه کاغذ از بکر
چنانچه به بکر داده شود ملک میشود یا بعمرو و لکن آنچه زید دعوی خواهد نمود تکلیف
زید در این صورت چیست و کاغذ را بکه باید داد جواب هرگاه عمرو کاغذ را
غصبا نگرفته و تصرف در آن کرده باشد و نوشتن سند تعیین نیست که استحقاق
داشته باشد آن سند را و لکن عوض کاغذ را باید بدهد به بکر چنانچه این مسئله
از باب تعارض ضررین است و ضرر او بیشتر است نظیر مسئله ادخال دابه
سر خود را در خمره غیر که باید مراعات کنند قلت و کثرت ضرر را و بر هر کس بیشتر است
ضرر او را مراعات کنند

## کتاب شهادات

سؤال هرگاه وصی یا ولی شهادة یا حکم کنند در اموریکه راجع بموصی و مولی علیه باشد
بر وجهیکه جر نفعی برای ایشان نباشد شهادة و حکم ایشان مقبول و مطاع است
یا نه جواب هرگاه مدعی محسوب نباشند باینکه وارث مدعی باشند مثلا و جعل
هم نباشند بعید نیست قبول چنانچه ظاهر جمع از علما است خصوصا در حکم هر چند مشهور
در شهادات وصی در حکم برخلاف میباشند لاطلاقهم القول بعدم قبول شهادة الوصی والوکیل و حکم
جماعة باینه یعتبر فی الحاکم ان یکون ممن یقبل شهادته للمحکوم له و مکاتبتین صغار در خصوص
شهادة وصی دلیل یا مؤید مدعی است باینکه در خصوص وصی و ولی الصبی بر عدم قبول شهادت
نیست و اخبار رد شهادات متهم شامل نیست چونکه معلوم نیست که عنوان اتهام موضوعیت
داشته باشد بلکه مراد موارد خاصه است که شمول ما نحن فیه ندارد و در خصوص حاکم مطلقا نص
نیست بلکه مناط این است که حاکم باید غیر محکوم له باشد بلی هرگاه مدعی محسوب شوند یا منکر
شهادات و حکم ایشان نافذ نیست چونکه باید مدعی بینه بیاورد و سبب حقوق ضمر نمیتواند مجری بینه
باشند هم چنین از اخبار مستفاد میشود که مترافعین باید بروند نزد حاکم پس نمیتوانند
احدهما خودش حاکم باشد

فی العطیة والصدقة

سؤال عطیاتی که باطفال داده میشود که ظاهراً بعنوان بذل و هبه است آیا بقبض
آنها واهب و معطی خارج میشود بواسطه رضای اولیاء آنها یا نه بر تقدیر اطلاع
اگر مطلع نباشند یا اینکه در حضور ولی داده شود یا نه اگر کسی این گونه اموال از اطفال
بگیرد یا غصب نماید تکلیفش چه است عطیاتی که پدر یا مادر به طفل بدهند و میدهند از ماکولات
وغیرها اینها از قبیل اباحه است یا اینکه هبه است جواب خروج از ملک واهب
مگر اینکه در حضور پدر یا جد داده و راضی باشد و بدان طفل بدهد محسوب میشود و اگر کسی
آنها را تلف کند ضامن است از برای مالک و در مثل صدقات هر شیئی که باشد بید بهبه
و غیرها مثل هبه مراعات احتیاط شود دایم چنین در زکوة اگر بعنوان تملیک اینها باشد
محقق است حکم تملیک اینها جاری نمیشود بعضی گفته اند که از جهة اطلاق اخبار که دلالت دارد
بر جواز دادن زکوة باطفال مؤمنین واما اگر بعنوان مصرفیت بدهند نه بقصد
تملیک پس مالک نمیشوند بمجرد اخذ لکن بعید نیست که از ملک مالک خارج شده باشد
و مستحقین شده از برای زکوة واما عطیاتی که پدر و مادر باطفال میدهند پس هرگاه
قصد اباحه و هبه متصور است لکن اگر قصد هبه کنند متحقق است حصول ملکیت او
بلی در پدر رجوع ولایت دارد اگر قصد هبه کند و قبض ایشان را قبض خود حساب کند
ممکن است دعوای ملکیت ایشان لکن در باره متحقق است سؤال در باره مجهول المالک
از عین و دین که از باب رد مظالم یا به صدقه بدهد اگر حکم این مسئله تشخیص
نشده باشد که آیا صدقه باید به نیابت مالک اصلی باشد یا مالک فعلی که وارث
مالک اول باشد در صورت طول مدت که منقطع باشد موت مالک اول یا مشکوک باشد

در چنین صورت احتیاطاً بقصد ان یجعله التصدق عن الواقع ترخماً وعنه له صدقة

کافی است یا نه و آیا صدقه آن از مالک نفع است یا نه جواب ظاهر این است که صدقه

از جانب مالک نفع است لکن چون محتمل است که از مالک اول باشد چون این نوع

ایصال است بقوم و اسبکه ممکن باشد ایصال بخود شخص مقدم بر ایصال بوارث و محتمل است از

مالک نفع باشد چون ظاهر قواعد است و محتمل است که از خود شخص متصدق باشد

خصوصاً در لقطه که بعضی بر آنند که بعد از یأس از مالک ملک خود ملتقط است لکن جایز

است تصدق کند و اگر مالک پیدا شد و قبول کرد از برای او میشود بهتر بلکه احوط این است

که تصدق کند بقصد ما فی الواقع یا بقصد قربت بدون قصد کسی و لذا در جمیع فروع

بمن عنه التصدق نشده است والله العالم

# کتاب الخمس

س شخص اگر مالی غیر از ارباح مکاسب داشته باشد مؤنه سنه را از ارباح صرف نماید میتواند یا آنکه در اینصورت باید خمس ارباح مکاسب را بدهد ج اگرچه ظاهر جواز صرف از ربح آن سال است لکن احوط توزیع احوط از آن صرفا از مال مخمس است و اگر از مال مخمس صرف کرد و امر مؤنه او گذشت وضع مقدار مؤنه نکند والله العالم س

## في الضمان

سؤال زید از عمرو طلب دارد میگوید اگر عمرو ندادم ضامن که بدهم آیا صحیح است یا نه جواب هرچند ضمان عند الامامیه
نقل دین است از ذمه مدیون بسوی ذمه ضامن نه ضم ذمه بذمه چنانچه مذهب علما است واز اخبار هم مستفاد میشود
برائت ذمه مضمون عنه بمجرد ضمان الا اینکه اقوی صحت ضمان بمعنی ضم ذمه بذمه است نیز هرگاه قصد این معنی کنند نه
ضمان مصطلح ویدل علیه عموم اوفوا بالعقود والمؤمنون عند شروطهم بلکه در ضمان اعیان مضمونه مثل غصب وعاریه
مضمونه نزد قائلین بصحت ذمه هر دو مشغول میشود بمعنی اینکه ذمه غاصب بری نمیشود چنانچه منقول از علامه
وفرق مابین ضمان دین وضمان عین نیست ودعوی اینکه معقول نیست اشتغال ذمه دو نفر بیک مال مدفوع است
بمنع عدم معقولیت چنانچه در تعاقب ایدی چنین است ونظیر آن در تکالیف واجب کفائی است حاصل اینکه با
فرض قصد مذکور منافی از صحت نیست واجماع هم ممنوع است غایت ما یکون ضمان مصطلح نقل ذمه بذمه است و
اخباری که مستفاد میشود از آنها برائت ذمه مدیون بوده محمول بر همان مستفاد میشود

## کتاب الاقرار

مسئله هرگاه سفیه اقرار کند برقیت خود مسموع است یا نه ج ذهب صاحب الجواهر الی سماعه لعموم اقرار العقلاء
علی انفسهم ولفعل الصادق ع فی صحیحة برنس؟ لکان علی ع یقول الناس کلهم احرار الا من اقر علی نفسه بالعبودیة
وهو مدرک قال وهو کما عن الاکثر ولا ینافیه ما دل علی منع السفیه من التصرف المالی ولو اقرارا ظاهرا فی غیر الغرض
برفع المالک وغیره ان الاقرار بالرقیة لیس اقرارا بمال لانه قبل الاقرار لم یکن محکوما ظاهرا والکلام لا یکون
از نظر بنظر وبعض گفته اند هرچند ابتداء اقرار متعلق بمال نیست چون اجازات کالشغب از آنکه پیش
از اقرار مال بوده است وبعد هرگاه مالی در دست او باشد باقرار رقیت مال متعلق میشود ودر اقرار بمال حق
وعن المالک انه اجاب عن الاول بانه یستلزم الدور لانه اذا لم یقبل اقراره تفرع علیه فیقبل اقرار
فیصیر مالا فیرد فیصیر حرا وهذا دور وعن الثانی بان المال الجار دخله سبعا وان لم یقبل الاقرار به
مستقلا کما لو استلحق واجب النفقة فقد قبل انه ینفق علیه من ماله باعتبار کونه تابعا لا اصلا او
نقل الصحیح فی الرقیة دون المال لوجود المانع فیه کما یسمع الاقرار بالزوجیة دون المهر وفی
الجواهر وفیه منع الملازمة المقتضیة للدور ضرورة فقضاء عدم قبوله یبقی علی الحریة الاصلیة فیقتصر فیه
علی المهر واضح البطلان

فی الکفر و الاسلام

سؤال اول در احراز ایمان فقط یا با علم با اعتقاد شود در مراتب اصول عقاید لازم است که در جمیع
که در صورت شک باید فحص نمود تا علم حاصل شود یا اینکه همین قدر که معلوم باشد که شیعه است
کفایت میکند و با شک در اینکه اعتقاد او نسبت بجمیع مراتب اصول دین ثابت است یا نه و دین
و یا اینکه معلوم باشد که اهل بلد نسب او همه اهل آن بلد شیعه هستند خلاصه اینکه ۱۲ امر
در موارد مذکوره کفایت میکند در احراز ایمان یا فحص لازم است تا یقین حاصل شود باعتقاد
او در جمیع مراتب اصول دین عرض شد مفصلاً بیان فرمایید جواب همین از
معلوم باشد که شیعه است کفایت میکند و فحص لازم نیست بلکه اگر مشکوک باشد شیعه بودن او
اگر چه از اهل بلدی باشد که تمام ایشان شیعه اند مادامی که مجهول الحال است احکام مترتب
نمیشود بدون فحص اگر چه خودش ادعا کند مگر اینکه اقرار بولایت و معاد و اعداد ائمه
اینکه بواسطه شیعه بودن تمام اهل آن بلد و ادعای خودش اطمینان حاصل شود حاصل اینکه
عند الشک مع العلم بالتشیع فحص لازم نیست از حال او که اعتقاد بجمیع مراتب دارد یا نه
و اما مجهول الحال پس اگر ادعا کند عدم جریان احکام برا او واضح است و اگر ادعا کند تر
مع الظهار چنین است مگر اینکه اقرار کند بولایت و التزام بلوازم آن سؤال
بعضی از مسلمین که انکار بعضی از ضروریات میکنند نه بشبهه او بود بلکه بعضی از حکما
که منکر معاد جسمانی عنصری شده اند یا معراج جسمانی عنصری و نحو اینها از روی براهین عقلیه
و بعضی از صوفیه و نحو ایشان آیا محکوم بکفر شده اند در تقدیر کفر ایشان را فعلی در مرتد
فطری است نسبت بجمیع احکام یا اینکه فرق دارد اگر دارد احکام فرق دارند احکام که
ایشان را بیان فرمایید دیگر اینکه مرتد فطری توبه اش قبول است و زوجه خود را در بین عده

الدابة الصائلة اذا قتلت انسانا او دابة هل يضمن صاحبها اذا كان مفرطا ضمن والا فلا ضمان عليه نعم هنا مسئلة اخرى وهي ما اذا كان صاحبها معها راكبا او سائقا او قائدا او واقفا وفيه تفصيل مذكور في محله ولا فرق في هذه المسئلة بين الدابة الصائلة كالبعير المغتلم والفرس العضوض مثلا وغيرها الدابة المربوطة في الدار او في غيرها اذا دخلها انسان او بهيمة فقتلها هل يضمن صاحبها ام لا مع عدم تقصيره لا ضمان عليه خصوصا اذا كانت في الدار ودخلها بغير اذن صاحبها نعم اذا كانت في مثل الطريق وصاحبها واقف معها يمكن ان يدخل تحت عنوان الضمان في جناية الحيوان الواقف حيث انه ضامن لما تجنيه بيديها او رجليها بل براسها ايضا لو ان دابتين تصادفتا في الطريق وتقاتلتا فقتلت احديهما الاخرى او كلتاهما على من الضمان اذا لم يكن بتفريط من المالكين فلا ضمان على واحد منهما ولا على غيرهما هو السبب في المقاتلة نعم لو كان اجنبيا نعم لو كان احدهما او اجنبي سببا في المقاتلة كان ضامنا

## في الكفر والاسلام

مرتد اگر بعقد جدید بگیرد یا نه و آیا بعد از توبت با زوجه اش در بین عده ... حاجت بعقد جدید میشود یا نه و آیا اموال او باو برمیگردد یا نه و اگر بعد از توبه کسب نماید مالک میشود یا نه و آیا در هر حال مشتبهه این گونه مرتد ملی که اسلامش ... اسلام جاری میشود یا نه ... در ... جواب حکم باسلام اش ... مشکل است و اگر بدون مشتبهه انکار کند کفرش ان ... اشکال است و ما بین اقسام مرتد فطری فرقی نیست بلی اقوی قبول توبه مرتد فطری است بنسبه و بمنع آنکه اگرچه قتلش واجب است زوجه او از زوجیت خارج شده است و بعد عدهٔ وفات ... و اموال او از ملکیت او خارج شده است ولکن بعد از توبه زوجه خود را در عده و بعد از آن بعقد جدید بگیرد اگرچه ... در عدت اشکال ... او باو بر نمیگردد بلی اگر بعد از توبه مالی جدیدی پیدا کند مالک میشود و در هر حال مشتبهه اسلام مانع ... والله العالم

## في المزارعة

مسئله در مزارعه تعيين مدت شرط است يا نه و بر فرض شرطيت آيا لازم است كه بسال و ماه معين كنند يا تعيين الى الحصاد
كافي است جواب بلى شرط است پس اگر تعيين نكنند مطلقا نه بسال و نه بماه و نه به چند زرع محصول فلا بد باطل است
چون مشتمل بر غرر است و على كل حال خلاف معتد به در اين نباشد چنانچه صاحب جواهر فرموده است قال بل الحكم عليه الاجماع
و اما الاستدلال بصحيحة الحلبي و ضرائه گرچه شامل بی مشكل است چون محتمل است مراد از قباله و تقبل اجاره باشد
نه مزارعه عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان القباله ان تاتي الارض الخربة فتقبلها من اهلها عشرين سنة او اقل او اكثر
فتعمرها و تودي ما خرج عليها فلا باس به و كتابي عنه ايضا سئلته عن ارض يريد رجل ان يتقبلها فاي وجه
القبالة احل قال ع يتقبل الارض من اربابها بشيء معلوم الى سنين مسماة فيعمر و يودي الخراج فان كان
فيها علوج فلا يدخل العلوج في قبالة الارض فان ذلك لا يحل و اما از حيث تعيين بماه و سال يا كفاية
تعيين الى الحصاد فالظاهر كفاية الثاني ايضا ان عين اول زمان الزرع و عين المزروع لعدم الغرر فيه
بل لعله اولى بعدم الغرر من تعيين الشهر و السنة لكنه في ما لو اقتصر على تعيين المزروع من غير ذكر المدة فوجهان
و جعل الاشبه عدم الصحة و علل بالغرر و قد عرفت انه اولى بعدم لزوم الغرر بشرط تعيينها اول زمان الزرع ادعى
التعيين بالاشهر و السنين فقد لا يبلغ الزرع من جهة تغيير الاهوية فمع عدم تعيين مدة الزرع ربما
يلزم الغرر فاجعل الى وقت الحصاد و رفع المحصول

## كتاب الشركة

السؤال هل يجوز اجبار احد الشريكين على القسمة مع حصول الضرر على الممتنع الجواب ان كانت القسمة
موجبة للضرر على خصوص الممتنع او على كل منهما لا يجبر الممتنع و ان كانت موجبة للضرر على احدهما و كان تركها
موجبا للضرر على الآخر فلا يبعد الترجيح بالاكثرية و المناط فيه بكثرة الضرر قبل القسمة في نفس المال لا الضرر الى زجره و المراد
به نقصان العين عينا او قيمة لا الانتفاع لا سقوط حق الشفعة بالمرة و لا مجرد عدم الانتفاع بها منفردة
بمقدار ما ينتفع بها مشتركة والله العالم سئوال هرگاه دو نفر هر يك قدري از پول در كيسه كه مال احدهما است
بگذارند و از نزد صاحب كيسه بگذارد كه او خود و فروش بعد نزاع كنند در چند از پول هر يك اما قول
صاحب كيسه كه در يد او است مقدم است يا نه جواب مشكل است چنين در يد او مشترك است ما بين
خودش و ديگري و فرق است ما بين اين فرض و كيسه كه مال ديگر در يد او است

# کتاب الصلح

زید حق الخیار خود را که در مبیع مشروط داشت صلح نمود بعمرو و در ضمن العقد الخارج اللازم شرط نمود که مصالح له
وکیل باشد که اگر رسیدن فلان مدت مبلغ معینی را به سوی مشتری نمود مبیع را نقل بسوی خود نماید آیا چنین صلح صحیح است یا نه
و در صورت موت مصالح و نرسیدن وقت عمل بشرط آیا میرسد ورثه او را که رجوع در آن صلح نمایند بواسطه تضمن شرط وکالت یا نه
مراد از مصالحه مفروضه بحسب ظاهر این است که حق استرداد یکه از برای بایع بوده بر تقدیر رد مثل ثمن از برای مصالح له باشد
باینکه او مال خود را از بعد رد مبیع را برای خودش بگیرد و این هر چند خالی از اشکال نیست لکن اظهر صحت آنست و دعوی اینکه خلاف
مقتضای فسخ است زیرا که مقتضای آن عود عوضین است بطرفین معامله مدفوع است باینکه فسخ در بیع شرط در بمعنی استرداد [illegible]
مبیع است عند الرد نه حل عقد و عود عوضین و لذا بر فرض بقاء عین ثمن لازم نیست رد آن بلکه میتواند رد مثل کند و این معنی
قابل نقل بغیر است باینکه عود عوضین بطرفین مقتضای اطلاق فسخ است نه معتبر در حقیقت آن چنانچه انتقال عوضین [illegible]
مقتضای اطلاق معاوضه است نه حقیقت آن و لذا صحیح است بنا بر اظهر هر چند خلاف مشهور است بیع مالی لک یا اشتر بمالی
لک و منافاتی با حقیقت معاوضه ندارد و حاجت بتطویل نیست و بنا بر آنچه ذکر شد شرط وکالت در ضمن عقد خارج لازم لغو است
چون آنچه مقصود از آنست بمصالحه حاصل است باینکه بعد از مصالحه مفروضه حقی برای بایع نمانده که جای وکالت باشد بلی اگر مراد
از مصالحه مفروضه نقل مجرد فسخ کردن باشد جای وکالت هست لکن بنا بر این باید مراد این باشد که بعد از رد بایع مثل ثمن را حق
فسخ با مصالح له باشد یا اینکه مصالح له مثل ثمن را از مال خود تملیک بایع کرده از جانب او فسخ کند و بعد از آن بنا بر قولی [illegible]
مبیع که برگشته است ببایع بخود منتقل کند این معنی مانعی ندارد بلی اگر مراد این باشد که بمجرد فسخ از جانب بایع مبیع مال او شود اشکال
سابق وارد می آید که خلاف مقتضای فسخ است و علی ای حال ورثه بایع حق در فسخ ندارند هر چند مراد صورت دوم باشد چون وکالت
مشروطه در ضمن عقد لازم لازم است و رجوع در آن جایز نیست و بموت شارط نیز باطل نمیشود والله العالم      هرگاه زید خانه را
بفروشد بعمرو و در آن خانه بریده بود از قناة قریه محمود آباد و آن بریده مدتهاست که مطموس شده حالا عمرو مزبور میخواهد که از آن
خالی نماید برای استعمال آب قناة مزبوره آیا شرعا برای او تسلط هست یا نه و در کلیه این قبیل بریده ها که از هر قناتی در
خانه ها هست چه بریده های قدیمی چه جدیدی آیا مالکین قناة میتوانند ممانعت از آنها نمایند یا نه و در خانه که بریده نیست و مالک
خانه بخواهد تازه احداث بریده نماید آیا در این صورت هم مالکین قناة حق ممانعت دارند شرعا یا نه      بریده های قدیمی
که معلوم نیست صاحبان خانه ها از چه اذن و رضای مالکین آب آنها بر داشته استعمال میکرده اند مالکین قناة را نمیرسد ممانعت آنها

مگر معلوم شود که استعمال انها از روی اذن و رضای مالکین بوده است بدون ثبوت حقی برای انها و اما احداث برید پس جایز نیست
بدون رضای تمام مالکین و در صورت شود اگر معلوم شود که مطموس شدن اتفاقی بوده است از روی مسامحه و مساهله صاحب حق
جایز است بمقتضی الحق السابق از تنقیه نماید و اگر معلوم یا مظنون باشد که پر کردن بتعمد و از بابت حق ناشی بوده مشکل است
جواز تنقیه بلکه با احتمال نیز مشکل است والله العالم

زیدی فوت شده و مدت زمانی گذشته تمام متروکات را بعضی ورثات
متصرف شدند و بعد از آن بعضی از ثلث دیگر مصالحه نامچه معتبره ابراز کرده ادعای متروکات زید مصالحه را مینمایند متصرفین
میگویند غصبیت آنرا ثابت کنید ید متصرف قوی است با اینکه عین این اموال متروکه زید است اینها میگویند فساد صلح مارا شما
ثابت کنید آیا اینگونه تصرف فایده دارد یا نه و کی باید اثبات کند

هرگاه متصرفین معترف باشند باینکه این اموال
ملک زید مورث بوده یا شرعا معلوم شود که از متروکات و مخلفات اوست تصرف و ید انها فایده ندارد و باید مابین تمام
ورثه قسمت شود مگر آنکه مدعیین صلح اثبات شرعی نمایند مصالحه بخودشان را والله العالم حجة الاسلام [illegible]

در این مسئله شرعیه که هرگاه زیدی بعضی از املاک خود را بصلح خیاری منتقل بعمرو نموده باشد در عوض مبلغی
الی مدة معینه و قبل از انقضا خیار مصالح و مصالح هر دو فوت نموده و آن خیار بعضی از متروکات زید حسب
الارث بوالد زید رسیده باشد و والده هم تمام حقوق موروثه مزبور را کلا تماما ما کان باین مضمون که از نقد و
جنس و املاک و منافع ماضیه آنها و مطالبات و سایر حقوقات بحیث لا یخرج منها شیء بوده مصالحه از زید انتقال
بولد دیگر خود نموده باشد مال المصالحه مقدار بیست و پنج من و ربع بوزن شاه گندم بوصی چه میفرمایند

در این مسئله که زید بعمرو ادعا داشته بعد از گفتگوی زیاد زید تمام دعوای خود را مصالحه
کند با عمرو و در ازاء صد تومان نقد و دویست تومان حواله که عمرو از بکر بموجب سند طلب داشته است
~~و علاوت مصالحه این است که زید تمام دعاوی خود را مصالحه نموده با عمرو در مقابل مزبور~~ بنقد و وقت
و عقد مصالحه جاری شده صد تومان نقد و سند دویست تومان دین بعضی عمرو و بعد در این صورت صلح
صحیح است همان دویست تومان که عمرو باعتقاد خود از بکر طلب دارد و جزو مال المصالحه قرار داده
باینکه باید عمرو طلب خود را به ثبوت شرعی برساند و آنوقت جزو مال المصالحه بشود و اگر ثابت نکند
شرعا ملزم است که عوض آن دویست تومان را بزید بدهد جواب

با فرض اینکه زید طلب عمرو را

محقق



محقق بدا قدس عند نفسه اگر چه نتواند بثبوت شرعی برساند صلح مزبور صحیح است و لازم
مگر اینکه از اول امر باعتقاد ثابت شرعی بوده اقدام بر مصالحه کرده باشد که در این
صورت خیار فسخ دارد و اگر معلوم شود که طلب نداشته و آن سند خالی الوجه بوده منکشف
بشود بطلان صلح نسبت بآن مقدار و در بقیه خیار تبعض صفقه حاصل است و همچنین اگر در
نزد او حال آن مشکوک باشد و مفروض این است که بثبوت شرعی نرسیده است بلی اگر از اول
امر معلوم او بود که این دین ثابت شرعی نیست و بمجرد ادعا و سند است و حق الدعوی را
بمقتضی السند اجر و مال المصالحه قرار داده باشد صحیح است

سئل عن من صالح زيد عمرو واعطاه المال بعوض معين بشرط الخيار له فلما قبض زيد عوضه ومات العوض او بدله فلما انقضى مدة الخيار ورث زيد امرأته ضالة جميع او رثته من زيد جنسا او نقدا او دينا وحقا وكذا
لها بعوض معين اسقطته بالابراء فهل ينتقل حق الخيار المنتقل اليها بالارث لذلك الولد وله ان يفسخ
الصلح الاول وياخذ العوض بعد اعطاء العوض الاخر عينا او بدلا او لا بل يسقط ذلك الخيار
وعلى فرض الانتقال فاذا امتنع ورثة عمرو من اخذ العوض فهل يجوز له ان يعطي الحاكم الشرعي ويفسخ
او لا جواب ان كان المراد من صلح الحق انتقال الخيار الى الولد بحيث له فسخ ورجوع العوض
الى امه فالظاهر انه صحيح فان كان العوض الاخر موجودا رده واخذ ذلك المال لامه وان كان
تالفا اعطى بدله واخذ ذلك المال فان كانت الام حية فهو لها وان كانت ميتة يرثها وارثها
وان كان المراد صلحه على ان يرجع العوض اليه اولا بحيث يقوم مقامها في استحقاق الاسترجاع برد
العوض كما كان لها ذلك فهو مشكل من حيث انه مناف لمقتضى الفسخ الذي لازمه الانتقال الى
رب العقد وهو لازم الا ان يكون المراد من خيار الفسخ برد العوض السلطنة على استرداده برد عوضه
لا حل العقد وان استلزم ذلك انفساخ العقد فانه على هذا يمكن ان يقال بجواز نقل هذا الحق الى
الغير ولا يبعد ان يكون المركوز في اذهان الناس من خيار الفسخ هذا المعنى ثم وان كانوا يعبرون بخيار
الفسخ لكن مرادهم من ذلك حق تملك العوض برد عوضه او بدله بل الحق في اخبار المسألة لفظ الفسخ
بل المرجح منها ثم بناء على ثبوت الخيار للولد اذا امتنع ورثة الطرف الاخر عن اخذ العوض له ان يعطيه
الحاكم ويفسخ كما اذا كان غائبا حين ارادة فسخه ثم

## کتاب الصلح

مسئله زید تمام املاک خود را مصالحه میکند بعمرو بمال المصالحه معین مع خیار با جهل سال که ۲ فسخ کند — ۳ تواند م
بعمرو مصالحه میکند و ثلث آن اموال را به پسر زید که صغیر است بمال المصالحه معین و در ۳ چهار شرط
میکند یکی آنکه تا ده سال خیار داشته باشد که بر تقدیر فوت متصالح فسخ نماید دوم آنکه زید مختار باشد
در تصرف در آن حتی بنقل و انتقال سوم آنکه اگر مخارج لازم شود بجهة احقاق حق و دفع ظلم
از ثلث آن بر متصالح باشد چهارم هرشبهای متصالح هرگاه که در دنیا بین اعمال و شهرهای اینها اتفاق
افتاد حق داشته باشند هر در خانههای پدری سکنی نمایند آیا این مصالحه صحیح است یا فاسد و بر فرض صحت
هرگاه متصالح فوت شد خیار از برای عمرو ثابت است یا نه جواب هرگاه صلح با صغیر بدون
اذن مصالح یا اجازه او بعد جواز آن مشکل است بلکه با عدم بلوغ ان صغیر باطل است و الکن با اذن
بعد صحیح است و لکن خیار فسخ مصالح اول ساقط میشود مگر آنکه اذن داده باشد بشرط بقاء خیار فسخ
و در صورت صحت صلح ثانی با فوت متصالح در اثنای مدت میتواند صاحب الشرط فسخ نماید سؤال
زید مصالحه میکند ثلث از اموال معینی بعمرو بمال المصالحه معین بصلح محاباتی و در ضمن شرط قرار میدهد
و خیار برای خود میگذارد تا مدت معینه آیا بعد از فسخ آن شروط لازم الوفاء است یا نه
و علی الاول هرگاه شرط راجع بنفس مصالح باشد مثل آنکه شرط کند که هرگاه فسخ نمودم مصالح عنه را
در خیرات و مبرات عن المیت برسانم آیا این شرط بعد الفسخ لازم الوفاء است یا نه جواب
بفسخ عقد شروط باطل میشود و واجب الوفاء نیست بدون فرق ما بین شرط معلق بر فسخ
و غیر آن بلکه شرط معلق بر فسخ صحت آن مشکل است و بر فرض آنکه شروط واجب الوفاء باشند — ۲ مطلقا م
بعد الفسخ باز فرق نیست ما بین آنها مسئله زید اموال خود مصالحه میکند به و برادر از شیرههای
خود بشرط خیار از برای خود الی زمان معین و ایضا در ضمن عقد مصالحه شرط میکند که هر یک از دو برادر

# کتاب الصلح

فوت شد سهم او مال دیگری باشد آیا این شرط صحیح و معتبر است یا فاسد و مفسد ج هرگاه مصالحه مزبوره
واقع شده است با ان صحة یا با ولی یا وکیل ان و در یک عقد که هر دو مصالحه کذائیه را قبول کردند
یا انکه عقد با هر یک جدا از دیگری بعمل و لکن ان دیگری نیز قبول شرط کرده باشد بعید نیست صحة شرط
مذکور چنانکه اظهر صحة شرط نتیجه است و مخالف شرع نبوده آن نیز از باب انکه منافی با ادله ارث است معلوم
نیست زیرا مورث مالک مال کذائی شده است که قاصر است از انتقال بوارث نظیر ملکیت طبقات
در وقف و وارث در وقتی ارث میبرد که ملکیت مطلقه باشد و در اینجا ملکیت مورث موقته است
چنانچه معیاة بموت است پس منافاة با ادله ارث لازم نمیآید و از این قبیل است شرط خیار از برای شخص
مادام الحیوة که ارث نمیبرد وارث آن را حق ندارد چنین بر وجهی مستحق خیار شده است که قابل انتقال
بوارث نیست و دعوی ان الملکیة لا یعقل ان یکون موقتة کما تری الا تری انها فی الوقف کذلک مع انه
من حیث هو لا مانع منه بل کل مورد یکون المالک هو النوع یکون من الموقت لان الملکیة فی مادام
الموضوع و دعوی اختصاص هذا النحو من الملکیة بما اذا کان المالک هو النوع و اما اذا کان شخصا خاصا فلا یکون
الا مطلقة مدفوعة بعدم المخصص و الظاهر الصحة اذا قال وقفت هذا علی زید سنة ثم علی عمرو سنة
ثم علی الفقراء الی ان یرث الله الارض لعم فی مثل البیع و الصلح اذا قید بمدة صریحا بان قال بعتک الی
یوم کذا او صالحتک الی زمان کذا بلی هرگاه عقد با هر یک جدا باشد و شرط دیگری قبول نکند خالی از اشکال
نیست چون مستلزم است ادخال در ملک غیر بدون رضا و قبول او و این در غیر وقف بالنسبة الی الطبقات
المتاخرة مشکل است فلو قال بعتک داری بکذا بشرط ان یکون مالک الغلانی لزید من دون ان یکون
زید حاضرا و قابلا بل للشرط فالظاهر عدم صحة و دعوی انه مع الحضور و القبول ایضا مشکل لانه
مستلزم [illegible] لترکیب العقد من ازید من ایجاب احدها و قبول الاخر اذا المعروض وجوب قبول ثالث
مدفوعة بعدم المانع عنه و عدم الدلیل علیه و مع ذلک کله هرگاه در مسئله مراعات احتیاط شود بهتر است
والله العالم س صلح موزون و مذروع به کیل و ذرع صحیح است یا نه ج اقوی صحت است با تحقق
طیب النفس علی ارجاع خصوصا با تعذر یا تعسر استعلام اگر چه از جهة نبودن معیار و مقیاس باشد



مسئله در عقد مصالحه صحیح است تمام عوض و معوض را مدخول علیه قرار دهد باینطور که بگوید
صالحتک علی ان یکون دارک لی و داری لک و سکنی منافع دکانک لی و منافع دکانی لک و
علی اسقاط حقوقک منی و اسقاط حقوقی منک و علی ان یکون فی ذمتی کذا و لی فی ذمتک
کذا ج بلی صحیح است لکن لا یخفی اینکه این تعبیر کما اینکه صلاحیت دارد صلح معاوضی باشد
کذلک صحیح است صلاحیت دارد که در صلح مجانی باشد بنابر اول مجموع گویا گفته کون داره لی و دار
الاخر له مدخول علیه شده است که در قوه این است که بگوید صالحتک علی ان یکون داری
لک بازاء دارک و بنا بر ثانی هر یک را مستقلا مدخول علیه قرار داده است که گویا گفته
است صالحتک علی ان یکون داری لک و صالحتک علی ان یکون دارک لی پس گویا دو
صلح مجانی واقع است و قبلت قبول هر دو است و تفصیل مختلف میشود اگر چه عبارت
اظهر در اول است و بدانکه حقیقت صلح باهم سازش کردن و موافقت نمودن و تصالح
هم رفیق است پس باهم سازش میکنند بر اینکه فلان چیز از یکی و فلان چیز از دیگری
باشد و بنا بر این سازش کردن مقدمه نقل و انتقال است و ممکن است گفته شود که
خود نقل شیئ فلانی بعوض فلانی نحوی است از توافق و سازش کردن و این ظاهرتر است
و بنا بر این سازش که حقیقت صلح است عین نقل و انتقال است و علی الظاهر صحیح است تعدیه
بعن و علی و من پس میگوید صالحتک عن کذا بکذا یا علی کذا بکذا یا من کذا بکذا و صحیح است
بگوید صالحتک کذا بکذا اما بتقدیر حرف الجر و اما بتضمین معنی النقل و التملیک و صحیح است
ادخال علی بر مجموع عوض و معوض چنانچه ذکر شد و در تعدیه بعلی صحیح است ادخال آن
بر آنچه از او نقل میشود و بر آنچه از دیگری نقل میشود پس صحیح است بگوید صالحتک علی
داری بدارک یا بگوید علی دارک بداری و هم چنین در تعدیه بعن اگر چه بهتر ادخال

ان است بر اینجه از او نقل میشود بلکه در تعدیه بعلی نیز چنین است وایضا صحیح است ادخال

على در هر یک از دو عوض یا نکه بگوید صالحتک على داری على دارک بلکه از جمله از عبارات

محقق در شرایع صحت اینکه صالحتک عن داری على دارک مثل قوله ولو اتلف على رجل ثوبا

قیمته درهم فصالحه عنه على درهمین صح على الاشبه وقوله فی مقام اخر ولو ادعى علیه شیئا

دارا فانکر من فی یده ثم صالحه على سکنى سنة یعنی عن اسقاط دعواه صح وفی مقام اخر

ولو ادعى علیه شیئا فصالحه المدعى علیه یعنی عما ادعى به على سقی زرعه او شجره بمائه قیل لا یجوز

الى ان قال ان لو صالحه على اجراء الماء الى سطحه او ساحته صح وکیف کان اظهر صحت جمیع

ولکن از بعضی مستفاد میشود که اولى تعدیه بعن است وتعدیه بعلی نیز بمعنی عن است اگرچه

ممکن است که بمعنی خود نیز باشد واز بعضی مستفاد میشود اینکه تعدیه بعن صحیح نیست

بلکه باید بعلی باشد بمعنی خود نیز است والاظهر ما عرفت من صحة الجمیع والله العالم

دعا مع

# كتاب الصلح

سؤال اذا صالح شيئا بعوض واشترط ان يكون لاحدهما الخيار في خصوص العوض بان يكون له فسخ فيه مع بقاء الصلح بالنسبة الى المعوض هل هو صحيح ام لا جواب الذي يظهر في بادي النظر البطلان لان تقتضي نفس فسخ العوض الصاحبه للعقد بقاء المعاملة بالنسبة الى احد العوضين وفسخها بالنسبة الى الاخر الا انه يمكن ان يقال بالصحة بناء على كون حقيقة الصلح وحده بالنسبة الى العوضين في المعاوضة وغير المعاوضة اذ حينئذ غاية ما يكون رجع الصلح المعاوضة الى غير المعاوضة وقد ذكروا في النكاح انه يجوز اشتراط الخيار في المهر معللين بان النكاح يمكن ان يكون بلا مهر ففائدة الاشتراط رجوعه الى مفوضة البضع فكما انهم هناك قالوا بجواز فسخ العقد من حيث المهر مع انه عند ذكره من العوض ويكون النكاح معاوضة او شبيها بها فكذا في المقام نقول له ان يشترط فسخ الصلح باعتبار العوض فقط الا ان يقال بالفرق بين النكاح والصلح المعاوضي فانه معاوضة حقيقة بخلاف النكاح فان الطرفين فيه هما الزوجان لكنه مشكل قال في الجواهر بعد الحكم بصحة اشتراط الخيار في المهر مع اصل النكاح وذكر الوجوه للصحة في جعل النكاح قال بل قد يتوهم عدم صحة اشتراطه في المهر فضلا عن العقد للاطلاق وبعض العبارات عدم الخيار في النكاح نعم بان المهر المذكور في العقد جزء مما وقع عليه فاشتراط الخيار فيه تقتضي تزلزل الجزء دون الكل وهو غير معهود ولذا لا تقتضي جواز اشتراطه فيما لا يعتبر فيه العوض من العقود كالصلح والهبة المعوضة اللهم الا ان يلتزم ذلك او يفرق بانهما وان كان العوض غير معتبر فيهما ولكن حيث ذكر يكون حكمه حكم غيره في المعاوضات ولذا يبطل العقد لو ظهر مستحقا مثلا بخلاف النكاح الخ وحاصل ما ذكرنا هو حاصل الشرط في العقود لانه فانه لو اشترط في البيع او الصلح او غيرهما شرطا وجعل الخيار بل علیه الشرط في ذلك الشرط فان مقتضى ما ذكرنا صحته وحاصله رجع الى الخيار في فسخ العقد باعتبار الشرط وهو كما في جعل الخيار في العقد بالنسبة الى جزء المبيع او الثمن فان العقد البسيط ينفسخ اذا فسخ باعتبار تعلقه بهذا الجزء ويبقى باعتبار تعلقه بالبقية فيصير فسخ الشرط ايضا يفسخ العقد بالنسبة الى الشرط فيه دون جملة فتدبر والمسئلة محتاجة الى ازيد من ذلك في التامل سؤال صلح که در ضمن نکاح یا بعد شرط شده در بطلانش فرق است جواب معلوم التحقیق که صلح عقدی است مستقل مانع ندارد ودلیلی بر بطلان پس دین بهین شرط سقط نیست والله العالم

سؤال مولانا شخصی زمینی ارثاً باو انتقال یافته و نه قیمت آن را میدانند و همین قدر میدانند
که سمت جنوب و غرب واقع شده است و میدانند که تخم افکن چند من است با جهالت وارث از قدر
و قیمت زمین مذکوره کما و کیفا زمین را بوده را وارث مزبور مصالحه نموده بزید به چهار عین خود
را بزید مصالحه نمود بوجه معینی بعد از مدتی مصالح مزبور مطلع شده که قیمت آن زمین زیاده
از قیمت وجه مصالحتین بوده آیا این مصالحه صحیح است یا خیر بر فرض صحت مصالح مزبور حق
دارد ادعای خیار غبن نماید و فسخ معامله مذکوره نماید یا خیر و هرگاه مصالح در بین مرافعه زمین
مزبوره را منتقل به بکری نموده این انتقال صحیح است یا خیر جواب را مرقوم بدارید اجرکم علی الله

جواب — اگرچه جهالت در صلح فی الجمله مغتفر است لکن این در جائی است که آن مصالحه مبنی بر مسامحه
باشد مثل صلح در مقام هبه یا ابراء یا آنکه استعلام مقدار آن اصلاً یا دنیا ممکن نباشد یا باشد
لکن غیر مبنا شده اما اگر مبنی بر مغابنه باشد مثل صلح در مقام بیع پس با امکان استعلام مقدار
عوضین مشکل است صحت آن بافرض لزوم غرر و چون مصالحه مفروضه مبنی بر مغابنه است صحت
آن با امکان تحصیل علم بمقدار آن زمین مشکل است چون مستلزم غرر است و بر فرض صحت یا در
صورتی که صحیح باشد اگر غبن در آن از اندازه متعارف مصالحین ازید باشد یا آنکه مقداری
باشد که احتمال آن را نمیداده است بعید نیست که خیار فسخ داشته باشد و بنابراین در صورت مفروضه
اگر مصالح در بین مرافعه آن زمین را نقل بغیر کند صحت آن بعید نیست و با همه اینها احوط
این است که بمصالحه تراضی شود والله العالم و هو الحاکم سؤال

# کتاب اللقطه

س شخصی ده تومان یافته و بدون تعریف مخلوط بمال خود کرده و با ان معاملات کرده و ارباحی حاصل شده حکم ان چیست

ج محقق قمی فرموده است که یک سال تعریف کند و بعد حکم لقطه جاری کند بر عین و ربح ان و این خالی از اشکال نیست چون معاوله ان مقدار لقطه مالک نمیشود و بیع ان فضولیست پس ممکن است که منافع مال صاحب عوض باشد نه صاحب لقطه بلی بعید نیست که حکم چنین باشد اکر حاکم شرع ان معامله اولی را امضا کند از جانب صاحب لقطه و شبیه باین فرع است هرکاه مالی را از کسی غصب کند که او را نشناسد و با ان معاملاتی بکند س

كتاب القسمة

سؤال عمل بتصحیح المعتمد فارسی میرزا علی محمد بر حاشیه جائز است یا نه جواب عمل بصحیح که در آن مذکور است جائز است

سؤال زید و عمرو شریکند در عینی و ملکی با هم قسمت میکنند بدون تعدیل سهمین لکن هر دو راضی میباشند
آیا این قسمت صحیح است یا نه و بر فرض صحت لازم است یا نه جواب ظاهر کلام علماء آنکه قسمت محقق نمیشود مگر بتعدیل
سهام بلکه محقق حقیقة تعدیل جزو او است در اجوبه مسائل بابی نکته اظهر در نظر احقر صحت آن است هرگاه عن رضا
تقسیم میکنند غایة الامر این است که بدون رضا صحیح نیست و اما با رضای هر دو مانعی ندارد و عمومات
بلی لزوم آن معلوم نیست مادام که عین باقی باشد و دعوی اینکه قسمت عبارت است از تمییز حقوق و با خلاف
حقوق تمییز صدق نمیکند مدفوع است بآنکه مراد تمییز واقعی نیست چون واقع ندارد بلکه مراد تمییز بحسب قرارداد
طرفین است و آن صدق میکند و از آنچه ذکر شد معلوم میشود که هرگاه باعتقاد خود تعدیل سهام کردند بعد
معلوم شد که احدهما مغبون است قسمت باطل نیست بلکه از برای مغبون هست هم رد غبن و تولید ماذکرنا
ممکن ان المراد لیس هو التمییز الواقعی صحة قسمة ازدیاد المقدار المردود و لم یکن مال المردود الیه میزان بالقسمة
عوضا عن المقدار الزائد من العین او الوصف فی احد الطرفین و مع ذلک لتسمی قسمة لا معاوضة نعم حکی عن بعض
انه جعلها معاوضة محتاجة الی الصلح و هو کما تری و مجرد وجود العوض عن العین او الوصف لا یدخلها فی المعاوضة
و من هذا یعلم دعوی عدم جریان الربا فی القسمة پس هرگاه دو جنس گندم مشترک باشد مابین دو نفر احدهما اجود
باشد از دیگری و آن دو را قسمت کنند و احدهما بحسب وزن زیادتر باشد بر داره بحسب تعدیل سهمین
آیا ربا میشود یا نه جواب اظهر حرمت ربا است در جمیع معاوضات و ضمانات کما انه المشهور نعم نقل الخلاف عن الحلی و
الفاضل اختصاصه بالبیع و القرض لکن جریان آن در غیر معاوضات معلوم نیست و چون قسمت معاوضه
نیست بلکه تمییز حقوق است پس حرمت در آن جاری نیست و هم چنین در غرامات پس اگر یک من گندم
جید شخصی را تلف کند و یک من و نیم در مقابل بدهد معلوم نیست حرمت آن لکن احوط در هر دو ترک است
خصوصا در غرامات

پس در عقد مصالحه صحیح است که تمام عوض و معوض را مدخول علیه قرار دهد باینطور که بگوید صالحتک علی ان یکون دارک
لی و دارک و منافع دکان لک و منافع دکان لی علی اسقاط حقوق تو و اسقاط حقوق من علی ان یکون
لک فی ذمتی کذا و لی فی ذمتک کذا صحیح است لکن بر بعض اینکه این تعبیر کما اینکه صلاحیت دارد که صلح معوض
باشد کذلک صلاحیت دارد که در صلح قید باشد بنا بر اول مجموع کون داره له و دار او خوله مدخول علیه
شده است که در قوه این است که بگوید صالحتک علی ان یکون دارک لی بازاء دارک و بنابر ثانی بهر یک
مستقلا مدخول علیه قرار داده است که گویا گفته است صالحتک علی ان یکون دارک لی و صالحتک علی
ان یکون دارک لک پس گویا در صلح مجاز است و قبلت قبول هر دو است و بقصد مختلف میشود اگر چه عبارت
اظهر در اول است و بدانکه حقیقة صلح با هم سازش کردن و موافقت نمودن و اصلاح هم رفاقت است
پس با هم سازش میکنند برای اینکه فلان چیز از یکی و فلان چیز از دیگری باشد و بنا بر این سازش کردن
مقدمه نقل و انتقال است و ممکن است گفته شود که خود نقل شیء فلانی بعوض فلانی معنا کردن است
از توافق و سازش کردن و این اظهر است و بنا بر این سازش که حقیقت
صلح است عین نقل و انتقال است و مع الظاهر صحیح است تقدیه بعین و مع دین پس میگوید صالحتک
عن کذا بکذا یا علی کذا بکذا یا عن کذا بکذا و صحیح است بگوید صالحتک کذا بکذا اما تقدیر حرف الجر واما
تضمین معنی النقل و التملیک و صحیح است ادخال علی بر مجموع عوض و معوض چنانچه ذکر شد و در
تقدیه بعلی صحیح است ادخال آن بر آنچه از او نقل شده و التملیک میشود و بر آنچه از دیگری نقل میشود پس صحیح است
بگوید صالحتک علی داری بدارک یا بگوید علی دارک بداری و هم چنین در تقدیه بعن اگر چه بهتر ادخال
آن است بر آنچه از او نقل میشود بلکه در تقدیه بعلی نیز چنین است و ایضا صحیح است ادخال علی در هر
یک از دو عوض باینکه بگوید صالحتک علی داری دارک بلکه از جمله از عبارات محقق در شرایع
ظاهر میشود صحت اینکه بگوید صالحتک عن داری دارک مثل قوله و لو اتلف علی رجل ثوبا قیمته درهم
فصالحه عنه علی درهمین صح علی الاشبه و قوله فی مقام آخر و لو ادعی داراً فانکر من هی فی یده ثم صالحه
علی سکنی سنة یعنی عن اسقاط دعواه صح و فی مقام آخر و لو ادعی علیه شیء فصالحه المدعی علیه یعنی عما ادعی به

ع تقریر صدر او شجره بما انه قید لا یجوز له ان قال اما لو صلحه علی اجرا اما والی سلطه و حسه متنع و کیف کان اظهر
صحت جمیع است لکن از بعضی استفاده میشود که اولی تقدیم بعض است و تقدیم بعض نیز بمعنی حسن است اگر چه ممکن است
که بمعنی خود تشریح شده نیز و از بعضی استفاده میشود اینکه تقدیم بعض صحیح نیست بلکه باید بعض باشد و علی بمعنی خویش
است و الاظهر ما عرفت من صحة الجمیع والله العالم مسئله یجوز للفقیر ذو الصنعة والضیعة اذا لم
ینهضا بحاجته ان یتناول من الزکوة دفعة واحدة زائداً علی مؤونة السنة کغیره او لا ج ظاهر عدم فرق
است مابین ذو الصنعة و غیر او از سایر فقراء در جواز اخذ زائد بر مؤونه سنه دفعة چنانچه مقتضای
اطلاق ادله داله بر جواز اخذ و اعطاء حد الغنی است بلکه مقتضای اطلاق اخبار است که دلالت
دارد بر جواز اخذ محترف و مکتسب اگر وافی بمؤونه سنه نباشد و ایضا اطلاق اخبار که دلالت
دارد بر اینکه صاحب مابین دویست و اربعماة و سبعماة میتواند زکوة بگیرد و مشهور هم فرق نگذاشته
اند بلی در شرایع اسناد داده است خلاف را در کاسب ذو الصنعة که قاصر باشد کسب و صنعت او از
مؤونه سنه و اینکه نمیتواند ازید از تتمه را بگیرد و لسوی قیل بلکه جماعتی اسناد و تقیید داده اند علی ما حکی
نقل شده است فرق از شهید در بیان و لمعه و از دروس توقف نقل شده است و وجه فرق دعوی
ظهور صحیحه معاویة بن وهب است قال سألت ابا عبد الله ع عن الرجل یکون له ثلثماة درهم او اربعماة درهم
وله عیال وهو یحترف فلا یصیب نفقته فیها ایکب فیأکلها ولا یأخذ الزکوة قال ع لا بل ینظر الی فضلها
فیقوت بها نفسه ومن وسعه ذلک من عیاله ویأخذ البقیة من الزکوة ویتصرف بهذه لا ینفقها و این
صحیحه اگر چه در خصوص محترف است و شامل ذو الصنعة نیست لکن ظاهر عدم فرق است مابین این
دو و مؤید ان است خبر هرون بن حمزة قلت لابی عبد الله ع یروی عن النبی ص انه قال لا تحل
الصدقة لغنی ولا لذی مرة سوی فقال ع لا تصلح لغنی قال فقلت له الرجل یکون له ثلثماة درهم فی بضاعة
وله عیال فان اقبل علیها اکلها عیاله ولم یکتفوا بربحها قال ع فلینظر ما یستفضل منها فیاکلها هو
ومن وسعه ذلک ولیأخذ لمن لم یسعه من عیاله واما جواز اخذ ما زاد در غیر ذو الصنعة والکاسب
پس بجهت اطلاق اخبار داله بر جواز دادن حتی الغنی و اطلاق اجماعات بلکه صریح انها لکن ضعف

فرق مذکور

فرق مذکور واضح است و صحیحه مذکوره صراحة بلکه ظهور در منع ندارد و از خبر هرون هم باید استفاده نشود
و مقتضای اطلاقات عدم فرق است و اما دعوی اینکه ذو الصنعة و محترف قاصرین فقیر محض محسوب نمیشوند
بلکه مقداری از فقر دارند و مقداری از غنی پس باید بمقدار فقر خود که ان تتمه باشد بگیرند بخلاف سایر فقراء
پس ضعف ان واضح است با اینکه مقتضای این دعوی این است که اگر فقیری مقداری از قوت سنه داشته
باشد نیز نتواند زائد بر تتمه بگیرد اگر چه کاسب و ذو الصنعة نباشد و ظاهر این است که در جواز اخذ
او زائد را خلافی نباشد چرا که خلاف را مختص باین دو کرده اند اللهم الا ان یقال ان ذکرهما من باب
المثال و از اینجا معلوم شد که صاحب ضیعه مشمول خلاف نیست پس در او نیز اشکالی در جواز
نیست و اقوی چنانچه ذکر شد عدم فرق است اگر چه احوط قصر است بر اخذ تتمه بلکه احوط این است
که مطلقا زائد بر قوت سنه نگیرند کما دل علیه الاخبار علی ان الزکوة انما شرعت لملاحظة حال الفقراء
و سد خلتهم و اتمام السنة الی السنة و اخبار اغناء ممکن است گفته شود که مراد از انها اغناء شرعی است
که قوت سنه باشد نه اغناء عرفی بلی دعوی استفاضة اجماعات بر جواز شده است لکن در جواهر فرموده
لم اتحققه نعم الاجماع وان کان ستسمعه من العلامة نسبته الی علمائنا بعض اهل الظاهر من اهل العصر تحصیلها
ببعض العبارات لکن وصول الدال منها علی المطلوب الی حد الاجماع واضح المنع ضرورة کون جملة منها
٣٠٨ کخصوص الاغناء التی لا دلالة فیها علی المطلوب فی حصل اینکه عدم اخذ زائد در مطلق فقراء موافق
با طریقه احتیاط است اگر چه اقوی جواز است مطلقا والله العالم مسئله متعارف است که بقال
یا غیره بعض اجناس را از مالک انها میاورد بعنوان معامله بدون تعیین قیمت و میگوید قیمت ان
هر چه باشد از من نقدا یا الی اجل این معامله صحیح است یا نه و اگر در میان قرض بعنوان معامله
نباشد بلکه بمجرد اذن در تصرف باشد باین شرط که قیمت ان را بدهد اگر چه متلف باشد اما صحیح است
یا نه ج اما بعنوان معامله پس باطل است از جهت جهالت عوض و اما اگر بعنوان اذن در
تصرف باشد پس ممکن است تصحیح ان بیکی از دو وجه اول انکه بعنوان قرض باشد پس باذن

در تصرف کرد باذن است در تملک آن جنس و آن بعنوان قرض ثم بیعه لنفسه شیئا فشیئا لکن این اگر
قیمی باشد مالغی نبود بنا بر اینکه قرض در قیمی بقیمت است و اگر مثلی باشد منزا است بر مسئله جواز
اشتراط قیمت در مثلی یا مثل در قیمی و این مطلب اگرچه خالی از اشکال نیست لکن صحت آن بعید
نیست چنانچه صاحب جواهر نیز احتمال داده است بعد نقله من الشیخ فی تعلیقه ثم یحرر فی کلام فهم
جواز قرض المثلی بشرط ان یعاوضه القیمة کما سمعته عن الشیخ فی الخبز وکذا قرض القیمی بشرط
مثله الصوری بناء علی ضمانه بالقیمة مع الاطلاق وعلی العکس العکس ولعله لاطلاق ادلة القرض
وعموم المؤمنون عند شروطهم یقتضی بجوازه ما لم یندرج تحت جر النفع کما اذا اشترط الزیادة
فی قیمته بلکه ممکن است تأیید مطلب ببعض اخباری که وارد در اقراض خبز است که با اینکه قیمی است
جایز است رد مثل کخبر صباح ابن سیابه قلت لابی عبد الله علیه السلام ان عبد الله بن ابی یعفور امرنی
ان اسئلک قال انا نستقرض الخبز من الجیران فنرد اصغر منه او اکبر فقال علیه السلام نحن نستقرض الجوز
الستین والسبعین عددا فیکون فیه الصغیر والکبیر لا بأس وخبر اسحق بن عمار قلت لابی عبد الله علیه السلام
استقرض الرغیف من الجیران ونأخذ کبیرا ونعطی صغیرا او نأخذ صغیرا ونعطی کبیرا قال علیه السلام لا بأس
وبروایة نبوی که پیغمبر صلعم استقرض بکرا و رد بازلا تارة و اخری استقرض بکرا فامر برد مثله
پس در قرض آنچه لازم است رد عوض است و اما قیمت بودن در قیمی و مثل بودن در مثلی پس داخل در
حقیقت آن نیست بلکه مقتضای اطلاق آن است پس با اشتراط عکس ضرر نبود کما اینکه با عدم
اشتراط در مقام وفاء اگر با تراضی و یا بغیر جنس الذمه کنند ضرر ندارد حاصل اینکه اگر تصرف کنند
در آن جنس بعنوان استقراض با فرض اذن مالک با اینکه تملک کنند قرضا که عوض آن مثل یا قیمت
بدهد هر چه باشد ظاهرا صحیح است و معلوم است که دانستن قیمت حین القرض شرط صحت آن نیست
تا از جهت جهل به آن اشکالی پیدا شود دویم اینکه باذن در تصرف حتی به بیع از برای خود اگرچه قبل
التصرف مالک نشود لکن به بیع آن شیئا فشیئا مالک شود ثمن مثلا با اینکه بیع با تعاطی باشد بر ملک

مالک اول

مالک اول لکن این وجه منزا است بر جواز بیع لنفسه مال الغیر یا شراء لنفسه بمال الغیر و اگرچه ظاهر
مشهور عدم جواز آن است بلکه از بعضی جواهر استظهار شده احتمال اجماع بلکه از آن قال المحقق فی بیع
لو دفع الیه دراهم وقال اشتر لنفسک لم یصح الشراء ولا تتعین له بالقبض وقال فی الجواهر
بعده بلا خلاف اجده فیه لامتناع الشراء بمال الغیر لغیره ما دام علی ملک الغیر ولو باذنه اقتصارا
علی المتیقن من اطلاق ادلة البیع فیبقی اصالة عدم النقل سالما عن المعارض لا للانصاف عدم معقولیة ذلک
من البحث ان لم یکن اجماعا انتهی بلکه بعضی دعوی عدم معقولیت کرده اند چرا که مقتضای معاوضه است
دخول عوض است در ملک من خرج عن ملکه المعوض و الا معاوضه معنی نبود لکن اقوی صحت آن
چرا که اجماع معلوم نیست و انصراف ادله ممنوع است و منافی حقیقت معاوضه بودن آن نیز
معلوم نیست ممنوع است بلکه اطلاق شامل آن است و الا در صورت صحت اذن مالغی نبوده اردو آنچه
در حقیقت معاوضه معتبر است این است که از برای هر یک از طرفین عوض باشد اما بودن
آن بکار دیگر غیر از حیثیت مالک یعنی دخول در ملک آن کسی که عوض دیگر از ملک او خارج شده
است پس معتبر نیست و لذا اگر بگوید بیع مالی لک او اشتر بمالی لک مناقضه فهمیده نمیشود و
ادعای اینکه حقیقه مراد او این است که او اولا مال مرا تملک کن و بعد با او معامله کن یا
از برای من معامله کن و بعد مال مرا تملک کن مدفوع است با اینکه این معانی در خاطر او نیست
و مع ذلک مناقضه مفهوم نمیشود حاصل اینکه ممکن است تصحیح عمل مذکور با اینکه مالک جنس
اذن بدهد که تمام مال او را برداشته از برای خود بفروشد با ضمان قیمت آن در حین برداشتن
نظر اذن دادن به اتلاف مال بالعوض و در غرامات هم لازم نیست که عوض غرامت در مثلی لابد
مثل و در قیمی قیمت باشد بلکه ممکن است که بمثل آنچه در قرض گفته شد جایز باشد اذن در

آنکه فرض شد با اشتراط ضمان قیمت آن یا بالعکس لکن ابهامادر و قدر است که قصد ایشان چنین باشد و اما
اگر مالک یا بقال یا هر کس بعنوان معامله بسید دهند دیگر بندند پس لابد باطل است و تفتیش با ابن نحو تصحیح کرد
والله العالم مسئله زید بعمرو میگوید برو فلانه را عقد کن از برای خود و صداق او را نصف شایع
از خانه من یا فلان قدر بر ذمه من قرار ده آیا صحیح است یا نه در فرض صحت مجرد دادن کافی است
یا اینکه چاره نیست از برای متبرع جز اینکه نقل کند ملک را ابتداء بنا قبل و اصداق کند و بعد از این ج
قال فی الجواهر بعد الحکم بعدم جواز المهر مال الغیر مع عدم اذنه بل قد یمنع صحته مهراً حتی مع اذن المالک
اذا لم یکن ... وجه به خل فی ملک الزوج لکون المهر کالاعواض التی لا تقبح ان تکون لمالک العوض
لا حر اللهم الا ان یمنع اعتبار ذلک فی المهر و ان اعتبر مسئله فی المعاوضات لکن لیس هو منها فیصح ج
بذل الغیر له بل یصح العقد للزوج مع ان یکون المهر فی ذمة غیره انتهی و مقتضای عمومات ادله مهر و
نکاح صحت مهر است فی جملة من الاخبار الصحیحة الصداق کل شیء تراضی علیه الناس و مؤید است
جواز اجنبی که دلالت دارد بر اینکه اگر پدر تزویج کند ولد صغیر خود را اگر آن صغیر مال نداشته
باشد مهر بر پدر است چه ضامن شده باشد چه نشده باشد و مراد ضمان پدر قرار دادن مهر است در ذمه
خود نه اینکه مراد این باشد که مهر را بر ذمه ولد قرار داده باشد و خودش ضامن شده باشد با اینکه اگر این معنی
مراد بود بالیت در صورتی که در حال عقد مال نداشته باشد و بعد از بلوغ یا قبل از آن مال دار
شود پدر نتواند رجوع کند با و مگر اینکه گفته شود که این داخل در ضمان متبرع است که رجوعی در او
نیست و دعوی اینکه مقتضای معاوضه این است که عوض از مال من له المعوض باشد مدفوع است
بانچه صاحب جواهر فرموده که نکاح داخل نیست در معاوضات حقیقیه بلکه شبیه بمعاوضه است
و لهذا جایز است نکاح بدون ذکر مهر و ایضا اگر مهر باطل باشد نکاح باطل نمیشود چنانچه مشهور
گفته اند بلکه در سایر معاوضات نیز ممکن است که عوض از مال دیگری باشد بنابر اقوی فان الاقوی
صحة البیع اذا قال بع مالی لک او اشتر بمالی لک چنانچه پیش اشاره شد حاصل اینکه اقوی در
مفروض مسئله صحت است چنانچه از صاحب جواهر هم این استفاده شد و محقق قمی قدس ره در اجوبه

مسائل تصریح

مسائل التصریح فرموده بلکه بر فرض بطلان مهر بطلان عقد معلوم نیست چنانچه مشهور حکم بصحت کرده اند
خلافاً للمحکی عن الشیخین و القاضی و التقی اگرچه در صورتی که زوجه راضی نباشد الا بمعیّن اصح مشکل است
بلکه آنکه در اینجا جهت این است که در صورتی که مهر از غیر زوج باشد اگر طلاق بدهد قبل از دخول
نصف مهر بر میگردد بر زوج یا بصاحب اولی و اقوی رجوع بصاحب اولی است اگرچه از صاحب
جواهر استفاده میشود رجوع بزوج بدعوی اینکه طلاق مملک جدید است چنانچه تصریح فرموده است
باین در مسئله اعطای والد زوجه ولد صغیر یا کبیر را بلکه از بعض دیگر نیز استفاده میشود رجوع بصاحب
مال در آن مسئله لکن ممکن است که نظر آنها بحیث این باشد که چون پدر ادا ما فی الذمه پسر
کرده پس هرگاه منفسخ شد مال بر میگردد در بعض وفی نه بعض کان مدیونا مسئله اگر در اثنای
سال مستطیع شد و رفت به حج یا بسفر زیارت رفت و سال او تمام شد در بین راه و از ربح
قدری باقی است آیا واجب است خمس آن باقی مانده یا نه ج ظاهر این است که بنابر قدر
مؤنه ابتداء سفر است پس اگر بسفر رفت و مفروض این است که این سفر محتاج است بمقدار
از مؤنه تمام آن مقدار محسوب از این سال است و بنابر این از استطاعت بما فیه
اگر با فرض اخراج خمس مستطیع نباشد والله العالم مسئله آیا در خمس و زکوة جایز است که
اجنبی تبرع کند در اخراج ج اما در زکوة پس اقوی جواز آن است لصحیحة منصور و اما در
خمس پس اگرچه جواز آن بعید نیست خصوصا اگر با اذن من علیه باشد لکن احتیاط ترک نشود

# فی مجهول المالک

س: مجهول المالک اگر در ملک غیر باشد و محتمل باشد که از آباء و اجداد
مالک باشد و لکن مالک اطلاع نداشته باشد یا اینکه ادّعاء ملکیت
نکند مثل اینکه در اراضی کوفه در قطعهٴ که ملک غیر است اساس عمارت قدیمه
واجر باشد و محتمل باشد که از آباء و اجداد او مالک باشد آیا تصرّف در آن
موقوف باذن مالک است یا نه لو در اراضی وسیعه و صحاری باشد. ج
اگر محتمل باشد ~~که از آباء~~ مالک معین صاحب زمین از باب اینکه بوجهی تملّک کرده
است آن چیز را در حال حیازت آن زمین یا اینکه آن زمین را از ید آباء
و اجداد باو منتقل شده باشد و محتمل باشد ملکیت آنها پس بمقتضی ید ایشان حکم
میشود بملکیت آنها و انتقال باو و در این صورت محکوم است بملکیت او و جایز
نیست تصرّف در آن بدون اذن او مگر تصرّفاتی که در اراضی وسیعه جایز است بر فرض
اینکه داخل در ید آنها باشد و امّا اگر از ید آباء باو نرسیده و حال الحیازه یا بعد از
آن هم تملّک آنها نکرده مجرّد احتمال اینکه شاید اتفاقاً صاحبان قدیمش از اجداد او بوده
اند که حال باید بمقتضی الارث مال او باشد ثمر ندارد و این نحو از ید اماره ملکیت نمیشود
پس باید حکم مجهول المالک بر آن جاری شود و ممکن است گفته شود که با احتمال اینکه صاحب
قدیم آن از کفّار حربی بوده جایز است تصرّف در آن بنا بر اینکه مال کفّار حربی داخل در
مباحات یا در حکم آنها باشد پس مثل این است که چیزی مشکوک باشد که آیا مباح است
یا مال غیر که اصل در او جواز تصرّف است و در ما نحن فیه نیز اصل عدم جریان ید محترمه
حالا است بر آن لکن اقوی عدم لحوق حکم مذکور است بلکه مقتضی قاعدهٴ عدم جواز
تصرّف است مگر اینکه معلوم شود که مال کافر حربی بوده لعموم قوله ص لا یحلّ لاحد
ان یتصرّف فی مال غیره الا باذنه و قوله ع لا یحلّ مال الّا من حیث احلّه الله

بی بعد

پس بعد از جريان يد يا ملكيت كبر ان جائز نيست تصرف در ان للعموم المذكور الا ان يقال ان مال الحربي خارج عن هذا العموم لان تملكه من الوجه الذي احله الله والشبهة مصداقية ولا يجوز التمسك بالعموم فيها لكن التحقيق مع ذلك عدم جريان الاصل المذكور لان المستفاد من الخبرين المذكورين وغيرهما ان حلية التصرف في مال الغير او في ما في يد الغير مشروط باذنه وبكونه من الوجه المحلل شرعا فلا بد من احراز هذا الشرط والاصل المذكور لا يثبت ذلك وان شئت قلت ان ملكية الغير او تحقق يده مقتض لحرمة التصرف فلا بد من احراز المانع حتى يغير هذا المقتضي والاصل المذكور لا يحرز ذلك وانما ينفع لو فرض كون الحرمة معلقة على ثبوت يد محترم الى آخره وليس الامر كذلك بل الحلية معلقة على كونه مالا للكافر الحربي والحاصل ان مقتضى القاعدة اجراء حكم مجهول المالك عليه حتى في صورة احتمال كونه لكافر حربي والله العالم



هرگاه قبائي را بعاريه گرفت كه بپوشد و بپوشيدن پاره شد آيا ضامن است يا نه و همچنين اگر دابه بعاريه گرفت براي سوار شدن و بان سواري تلف شد يا نقصي وارد آمد و هكذا در مسئله دو قول است جماعتي قائل شده اند بعدم ضمان مگر اينكه مالك شرط كند ضمان چون تصرفي است ماذون فيه پس موجب ضمان نيست و از بعضي نقل شده است ضمان و بعضي تفصيل داده اند ما بين نقص پس ضمان نيست و تلف پس ضامن است اما نقص چون بناء عاريه بر نقص است در استعمال و اما تلف از جهة اينكه اذن مالك شامل صورت اتلاف نيست و اظهر تفصيل است ما بين اينكه تلف يا نقص بنفس استعمال ماذون فيه باشد يا بغير ان هرچند بحسب عادت ان تصرف و استعمال جايز باشد مثلا اگر نفس ركوب موجب تلف شد ضمان نيست لكن اگر بدون ضرورت و حاجت او را زد و از ان جهة تلف شد خواست او را براه برد او را زد على التعارف و خطا در غير محل واقع شد و موجب تلف شد ضامن است و بعبارة اخرى اگر تعدي قهري شد هرچند تقصير نداشته ضامن است و در پوشيدن جامه اگر بقاعده پوشيد و مع ذلك پاره شد ضامن نيست و اما اگر بدون قصد برخلاف قاعده واقع شد و پاره شد ضامن است و ممكن است استدلال شود بر عدم ضمان در صورت اولى باطلاق بعضي ابن سنان لا غرم على مستعير عارية اذا هلكت اذا كان مامونا والعلامة اعلى الله مقامه في القواعد عبارة غير خالية عن الاشكال من حيث تخيل منافاة صدرها لها مع آخرها قال ولو نقص العين مع الطلب والمكنة فان اهمل ضمن ولو تلف بالاستعمال كثوب انمحق باللبس فاشكال ينشأ من استناد التلف الى مأذون فيه ومن انصراف الاذن غالبا الى استعمال غير متلف فان اوجبنا ضمن آخر حالات التقويم وكذا لو شرط الضمان فنقصت بالاستعمال ثم تلفت او استعملها ثم فرط فانه يضمن القيمة يوم التلف فان النقص غير مضمون على اشكال وللمستعير الانتفاع بما جرت العادة فلو نقص من العين شيء او تلفت بالاستعمال فلا ضمان الا ان يشترط ذلك في العارية واز جواهر مستفاد ميشود توجيه ان باينكه مراد از اول عبارت كه اشكال كرده صورتي است كه تلف باستدامه و استمرار استعمال باشد تا آخر عمران عين و مراد در آخر عبارت اينجاست كه نقص و تلف مستند باشد باستعمال على التعارف و از باب اتفاق مستلزم تلف شود كالو استعار دابة للركوب او الحمل لم يزد على المعتاد واتفق تلفها بنفس ذلك الاستعمال لعثرة او نحوها قال وهذا هو المناسب للقطع بعدم الضمان فيه للنص والفتوى وكيف كان حاصل جواب اينكه نقص و تلفي كه از نفس استعمال ماذون فيه باشد موجب ضمان نيست حتى در صورت پوشيدن جامه مستمرا الى آخر عمران هرگاه ماذون فيه باشد اشكال ندارد و اشكال علامه در صورتي است كه اذن الى هذا الحد مشكوك فيه باشد و اما نقص و تلفي كه از تعدي قهري باشد موجب ضمان است هرچند على التعارف استعمال كند و قهرا غير متعارف منجر شود لان

# كتاب العارية

الاذن مشروط بعدم التعدي ونظير ابن بابست باب الاجارة فان جماعة ذكروا انه لو استاجر دابة يجوز له ضربها بما جرت العادة به وكذا كبحها باللجام وحثها على السير وانها لو تلفت بذلك لا يضمن لان الافعال المزبورة جايزة بمقتضى عقد الاجارة وما فيه ولو بشاهد الحال من قبل المالك فلا يترتب عليها ضمان وعن التذكرة الضمان وان كان الضرب على المعتاد لان الاذن منوط بالسلامة والاقوى هنا ايضا التفصيل الذي ذكرنا من ان التلف اذا كان من التصرف المأذون فيه من غير تعد فلا ضمان وان كان من التعدي فهو اوجب الضمان ودعوى ان لازم ذلك عدم ضمان المعلم اذا ضرب للتاديب مع انهم حكموا بضمانه وكذا حكموا بضمان الاب والجد اذا ادبا الصبي المولى عليه وايضا حكموا بضمان الصانع اذا افسد كالقصار والحجام والختان والكحال والبيطار ونحوهم مع كونهم ماذونين مدفوعة بان الفارق النص والاجماع مع انه يمكن ان يقال هناك ايضا بالتفصيل المذكور فالختان مثلا انما يضمن اذا تعدى او سها وهكذا البقية ويشهد له تعبيرهم بانه اذا افسد او اذا جنى او نحو ذلك وهذا هو التحقيق



**سؤال** آیا جایز است وقف بر زوجه خود یا نه **جواب** بلی جایز است مگر اینکه قصد شرا آن باشد که از نفقه او بگریزد و اراده منافع آن را بجای نفقه بر او صرف کند و بوقف بر نفس و در صورت جواز نفقه او ساقط نمی‌شود و اما وقف بر اولاد و اقارب پس آن نیز بی اشکال است و نفقه ایشان ساقط نمی‌شود چون فرع حاجت است و آن مرتفع نمی‌شود بمنافع وقف

**سؤال** هرگاه عاریه بدهد چیزی را بشرط آنکه مستعیر نیز او را چیزی معین عاریه بدهد جایز است یا نه **جواب** الظاهر جواز است چنانچه حکم کرده‌اند و شرط مذکور منافی نیست با مقتضای عقد و موضع آن بر انتفاع مجانی است زیرا که آنچه لازم است آنست که در مقابل عین عوض منفعت نباشد و در صورت مفروضه چنین نیست زیرا که عاریه عوض عاریه شرط است نظیر هبه بهبه که در مقابل هبه است عین عوض در مقابل عین نیست و [illegible] فیه در عاریه مجانیه چنانچه در اجاره و هبه مجانیه است با اگر چه عاریه دلالت بعوض دارد و ... [illegible] چنانچه در هبه اگر چه دو هبه بعوض کرده‌اند ... [illegible] و دعوی آنکه در عاریه باید هیچ عوض ملحوظ نباشد از برای معیر چنانچه بعضی گفته‌اند ممنوع است حاصل آنکه عرفا صدق عاریه میکند و عمومات شامل است ... [illegible]

این حیوان را عاریه دادم از برای سواری شدن بشرط آنکه آب و علف آن متوجه تو باشد صحیح است و عاریه میشود اگر چه عاریه دادم بعوض ... [illegible] و عقد صحیح نیست و بنا بر آنچه ذکر شد از صحت آیا لازم است بر مستعیر عمل بشرط یا نه ... [illegible] لازم نیست چنین شرطی در ضمن عقد جایز است ... [illegible] و هرگاه عمل بشرط نکرد و منتفع شد پس ممکن است معیر را میرسد که عاریه را فسخ کند و رجوع کند بر او و ... [illegible]

المثل و از بعضی استظهار شده که وجه ضمان اجرت المثل آنست که اباحه مشروط بود بشرط و با عدم عمل بشرط اباحه منتفی پس ضامن است اجرت را و ظاهر آنست که گذشت که هرگاه فسخ کند عاریه را رجوع میشود باجرت و اما اگر فسخ نکند ضمانی نیست و مشروط بودن اباحه ممنوع است مگر آنکه شرط بنحو تقیید باشد نه التزام فی التزام و از جهت آنکه استظهار شده عدم ضمان که ... [illegible] المثل ... [illegible] منتفع شده است در هر حال ... [illegible] ... [illegible] مال الغیر بالانتفاع من غیر اذن ... [illegible]

# کتاب الودیعة

سؤال اودع رجلان واحد دیناراً والآخر درهماً عند شخص ثم نسی الودعی ان ایهما صاحب الدینار وایهما صاحب الدرهم
وورثتهما ایضاً لا یعلمون العین فما الحکم افتونا مأجورین جواب مقتضی القاعدة القرعة ویحتمل التشریک بالتنصیف وهو الاظهر
وکذا الحکم فی کل مالین مختلفین اشتبها بین اثنین مختلفین فی القیمة ام لا نعم ورد خبر خاص فی خصوص مورد بالاختلاف ما ذکر وهو مع ضعف فی رده
وهو خبر اسحق بن عمار عن ابی عبدالله ع فی رجل یبضعه الرجل ثلثین درهما فی ثوب وآخر عشرین درهما فی ثوب فبعث
بالثوبین ولم یعرف هذا ثوبه ولا هذا ثوبه قال ع یباع الثوبان فیعطی صاحب الثلثین ثلثة اخماس الثمن والآخر خمسی الثمن
قلت فان صاحب العشرین قال لصاحب الثلثین اختر ایهما شئت قال قد انصفه وهذا الخبر رواه المشایخ الثلثة وعمل به
جماعة ورده ابن ادریس ذاهبا الی القرعة ومال الیها غیر واحد ممن تاخر بالخبر فی غیر مورده حتی اذا کان الثیاب متعددة او من غیر جنس
منهم ... ولکنه ... ان مقتضی القاعدة فی غیر مورد الخبر وان کان هو القرعة لعموم ادلتها الا انه لا یبعد الحکم بالتشریک
وهو الاوفق بالجمع بین الحقین وتؤیده اولویة ما ورد فی خصوص اثنین رجل دینارین والآخر دینارا فضاع دینار فخبر السکونی عن جعفر ع
عن ابیه عن علی علیهم السلام فی رجل استودع رجلا دینارین واستودعه آخر دینارا فضاع دینار منها فقضی لصاحب الدینارین دینارا
ویقسمان الدینار الثانی بینهما نصفین سؤال زید مالی نزد عمرو بود ودیعت گذاشت عند المطالبه عمرو گفته که باذن
خودت دادم به بکر و بکر منکر است آیا عمرو ضامن است یا نه جواب هر چند قول ودعی در دعوای او با مالک یا وکیل مالک
مسموع است لکن این در صورتی است که وکیل معلوم الوکالة باشد واما با انکار زید وکالت بکر را در گرفتن مشکل است تقدیم قول
عمرو بجهت آنکه زید منکر است بآنکه اذن داده است در دادن به بکر و قول ودعی مسموع است چنین نیست که ادعا کند رد بغیر
مالک را المسؤل وتنازع زید وعمرو فی دفع ماله باطلاقه الی بکر وجعله ودیعة عنده وبعد ذلک قال بکر انه تلف وادعی عمرو
وادعی عمرو الایداع فما الحکم الجواب یسمع دعوی بکر فی عدم الایداع ولا یضمن عمرو ایضاً لانه وکیل ... والعمل بالامر
فیه لکن مع اعلامه الاشکال فی ذلک ونظره الی انه مقصر فی ترک الاشهاد وهو محتمل لو فرع لو شرط الاشهاد
ذلک کذلک

هبه و دیعه او ار

س از کسی چیزی بطلبد تا مانع بد برایان طهر مالک بحر نیست بانه از امال لشد پس اگر طهر در
معاملات خود از بابت کفر و شرب خود کنند ح اگر بعنوان هبه با مجانا بدهد منظور نیست
مالک شدن او مرد نیه انت العیال بوما باشد و هم حصص از بعنوان وفاء اجرت باشد
از عمل که باشد مستحق اجرت باشد پس از ابواب بدهد و الا ذمه او بری نمیشود الا
صدقه مستحب باشد بعید نیست که ملک شغل بمرات الصدقه و ان الراجح فی الصدقه کا الراجح
فی قبره و البینه کمنشره و هم چنین از بعنوان زکوه باشد محل نیست هکم بنحس او للاخبار الداله علی
جواز اعطاء الزکوة للاطفال المومنین کخبر ابا بصیر قلت لابی عبد الله الرجل یموت و یترک العیال
ایعطون من الزکوة قال نعم حتی ینشؤوا و یبلغوا و یسئلوا من این کانوا یعیشون اذا قطع ذلک عنهم
فقلت انهم لا یعرفون قال یحفظ فیهم میتهم و یحبب الیهم دین ابیهم فلا یلبثون ان یهتموا بدین ابیهم
و اذا بلغوا و عدلوا الی غیرکم فلا تعطوهم و خبر ابا خدیجة عنه قال ذریة الرجل المسلم اذا مات
یعطون من الزکوة و الفطرة کما کان یعطی ابوهم حتی یبلغوا فاذا بلغوا و عرفوا ما کان ابوهم یعرف اعطوا و ان نصبوا
لم یعطوا و خبر یونس بن یعقوب عنه قال قلت له عیال المسلمین اعطیهم من الزکوة فاشتری لهم منها ثیابا و طعاما
و اری ان ذلک خیر لهم قال لا بأس و روایة عبد الرحمن صاحب مبارک و ... صاحب مسلم و له مال
برکه و یملک ولده صغیرا الحزن مرید ان یعطیه ابن عبد من الزکوة قال لا بأس و ظاهرا ... جواز الاعطاء
للاطفال انفسهم کما ان جماعه و لنقل نص جماعه علی الحرق فیهم لا علی ید ابیهم و نیز او اقال
فلا فرق ظاهرا الا انه مراقف للاحتیاط پس با طفال اگر از ابیه علم و گمان ... شود صرف جو مرسید بما
خود صرف شود و با الجمله مالک شدن انها بمجرد عطا مسلم نیست اگر مقتضای ظاهر اخبار از آن است
پس احوط انست که بانها بدهد با صرف انها کنند لکن در جواز ظاهر بعنوان صرف انها کردن با نیز و در هم
مصرف و لکن بعینه چرا که مستقلا در زکوه این است ... اولیا ایشان بایند بعنوان تملیک باشد پس اگر صرف میکند
از مال ایشان ... باشد و انت خبر با که حرام ممنوع است که از باب تملیک باشد پس اولی که طاهر
از سر ... انست هم بصرف در باب سوال مصرف است و مجرد صرف کردن کفایت میکند اگر تملیک

تا باشد و لیکن کافی نیست مگر آنکه بدون قطع ربا در غیر الجنس و آنچه متعارف است مگر آنکه
اتصال ربا باشد مع [illegible] شرع [illegible] نیست که [illegible] خود شبهه
از ربا است و بدین عدول المؤمنین ایجاب و قبول کنند [illegible] معروف [illegible]
[illegible] و اما معاملات [illegible] بیع [illegible] اگر [illegible] دون باشد
بیرون [illegible] جواز معامله با آن
در قیمت [illegible] دکان [illegible] امر را
اگرچه [illegible] استقلال نیست مگر آنکه معلوم [illegible] با صاحب دکان
با [illegible] معامله [illegible] شخص [illegible] با صاحب دکان
[illegible] باشد [illegible] اگرچه حاکم
شرع باشد [illegible] در محرمات [illegible] اعلم
تخصیص داده [illegible] معامله در حقیقت [illegible] وصی
الخ در [illegible] باشد س شخص [illegible] مال را فروخت
[illegible] آن شخص بالغ را با ولد او [illegible] مال
[illegible] ج اگر آن مال را [illegible] قبض [illegible] داده [illegible]
[illegible] مال [illegible] بیع صحیح است و بالغ
[illegible] معامله [illegible]
[illegible] باشد [illegible] فرض [illegible] اگر [illegible] بیع و [illegible]
[illegible] و اگر اول [illegible]
بیع [illegible]
از استقلال نیست



س در تعزیه داری حضرت امام حسین علیه السلام اگر شخصی زخمی شود [illegible] بر بدن خود بزند [illegible]
از شخص [illegible] بدن دیگری [illegible] و اذن [illegible] جواز [illegible]
باشد [illegible] دارد [illegible] بنشد و اذن [illegible] تقدیر جواز [illegible] حضرت
[illegible] باشد [illegible] تقدیر جواز [illegible]
[illegible] حرام و [illegible] علیهم [illegible]
ج تعزیه داری سید الشهداء ارواحنا له الفداء [illegible] علیهم [illegible] داده
[illegible] زنجیر زدن [illegible] از [illegible] و [illegible] در مقام [illegible]
[illegible] بدن دیگری [illegible] اذن [illegible] قصاص [illegible] اذن [illegible]
[illegible] در عهد [illegible] قصاص [illegible] حق القصاص [illegible]
[illegible] اذن [illegible] و اذن [illegible] عبادات [illegible]
[illegible] معتبر [illegible] تعزیه داری [illegible]
[illegible] در این [illegible]

# کتاب الکفالة

س هرگاه دو نفر کفیل شدند یک نفر را و احدهما احضار کرد او را و بعد گریخت

آیا میرسد مکفول له را که مطالبه احضار از دیگری بکند یا نه ج هرگاه بنحو وجوب کفائی باشد نیز ضم

باحضار احدهما برائت ذمه دیگری است بلکه نمیتواند مطالبه کند از دیگری نعم جماعت منهم الشیخ

وابن حمزه و القاضی عدم برائة وقال فی الجواهر ان کان المراد من کفالة کل واحد منهما الا

ستقلال علی وجه لو اسقط المکفول له حق الکفالة من احدهما بالاقالة ونحوها لم یسقط عن

الآخر فلا یخلو کلام الشیخ الخ من قوة الا اذا قصد تسلیمه عن صاحبه فانه یبرء صاحبه ولکن

هو لا یبرء و الظاهر تعدد الحق بتعدد الکفیل اذا لم یکن قرینة علی ارادة الاول یعنی ... به اتحاد

الحق وحاصل کلامه الفرق بین ما اذا کان الحق واحدا وارادا من اثنین او متعددا

ففی الاول یحصل البرائة دون الثانی ولا یخفی ان الظاهر اتحاد الحق کما فی الواجب

الکفائی الا اذا کان هناک قرینة علی التعدد س هرگاه زید کفیل عمرو

شد و امتناع کرد از احضار او تا وقتی که عمرو وفات کرد آیا ضامن جهت دین او باشد

ج هرگاه بعد از امکان احضار و مطالبه مکفول له وفات کند بعید نیست ضمان او

[illegible]

این ورق مسائل ... نکاح و طلاق و وصیت
در وقف و وکالت دارد

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

لو مات رجل وترك عمًا اخا ابيه من الاب وخالًا اخا امه من الابوين قيل باشتراكهما في الارث
اثلاثًا نظرًا الى العمومات الدالة على ذلك وعلل في بعضها بما مضمونه ان العم والعمة بمنزلة الاب
وان الخال والخالة بمنزلة الام وان كل ذي رحم بمنزلة الرحم الذي يجر به ويمكن ان يقال بحجب العم
المتقرب بالاب بالخال المتقرب بالابوين وتوضيح ذلك يحتاج الى مقدمة وهي ان المستفاد
من آية اولي الارحام والاخبار الواردة في ميراث الاعمام والاخوال ان هذه الطبقة من
طبقات ذوي الميراث صنف واحد بمعنى ان الاقربية كما تلاحظ بين اخوة الاباء بعضهم مع
البعض كذلك تلاحظ بينهم وبين اخوة الامهات ولذلك لا يرث ابن العم مع الخال
وابن الخال مع العم وكذلك اعمام ابي الميت مع اعمامه واخواله واخوال ابيه مع اخواله و
اعمامه وهذا بخلاف الطبقة الاولى والثانية فان كل منها صنفان والاقربية انما تلاحظ بين
اشخاص كل صنف لا بينهم وبين اشخاص صنف آخر الا ترى ان الحفدة يحجبهم الاولاد للصلب
ولا يحجبهم الاباء وكذلك اولاد الاخوة يحجبهم الاخوة ولا يحجبهم الاجداد الدنيا وهكذا اذا عرفت ذلك
فنقول ان المتقرب بالابوين في جميع حواشي النسب يمنع المتقرب بالاب مع اتحاد الصنف ووحدة
المرتبة والدليل على ذلك مضافًا الى النصوص الواردة في بعض المقامات عموم قوله ع في عدة
روايات ان اعيان بني الام اقرب من بني العلات وفي بعضها ان اعيان بني الام
احق من بني العلات وفي ثالث ان اعيان بني الام من بين الكلالة يرثون دون

بني العلات

بني العلات والمراد من بني العلات على ما فسره غير واحد من اهل اللغة اولاد امهات شتى
من اب واحد كما ان المراد من اعيان بني الام هم المتقربون بالابوين لا الاعم منهم ومن
المتقربين بالام وذلك للنصوص والاجماع بعدم منع المتقرب بالام المتقرب بالاب
وبعد ما علم ذلك اقول ان الخال المتقرب بالابوين والعم المتقرب بالاب من اشخاص صنف
واحد لما عرفت في المقدمة وكل متقرب بالابوين يمنع المتقرب بالاب اذا كان من صنف واحد
والمرتبة متحدة لما مر من الدليل فالخال المتقرب بالابوين يمنع العم المتقرب بالاب قضية لما
هو المستفاد من الاخبار والآية وبما ذكرناه علم الجواب عن العمومات الدالة على التشريك
اثلاثًا لورود التخصيص عليها بما ذكرناه من الرواية واما التعليل فهو ناظر الى كيفية القسمة
المتفرعة على الاشتراك واذ لا اشتراك في البين فلا مورد للتعليل فلا بد من حمل
تلك الاخبار على ما اذا تساوى الاعمام والاخوال في القرب بالاب او الام او بهما معًا
لا ما اذا اختلف ايضا كما في مفروض المسئلة ولم اجد من صرح بالتشريك في خصوص الفرض
الا صاحب الجواهر حيث قال بعد ما حكم بالتشريك اثلاثًا انهما في خصوص هذا الحكم
صنفان ولم يقم عليه دليل ولا برهان مع ان التعبير بالصنف او الصنفين انما هو
من العلماء والاخبار خالية عنه والمستفاد منها منع المتقرب بالابوين المتقرب بالاب
في كلما لوحظت الاقربية بين الاشخاص بعضهم مع البعض سواء عبرنا عنهم بالصنف او
الصنفين واخوة الاباء والامهات جملة لوحظ فيهم اعتبار الاقربية فالمتقرب منهم
بالابوين يمنع المتقرب بالاب مع التساوي في المرتبة والدرجة هذا ما ادى اليه النظر القاصر

والملتمس عن رئيس الملة النظر فيما سودته انملة فان كان كما سود فليمضه ليكون لي فخرا وشرفا والا فليشر الى مواضع خطائه ليقف على الدقة والتامل لئلا اسود البياض بكل ما خطر في القلب وسنح بالبال والا فقد سود ابتداء الى اولى الدراية والالباب الذين هم حجج الله بعد الحجة ادام الله بقاهم

بسم الله الرحمن الرحيم

الاشكال المذكور وان كان له وجه في الجملة الا ان الحق ما هو ظاهر المشهور من الاشتراك حيث اطلقوا القول به بل لم يذكر الاحتمال المذكور احد ويدل عليه مضافا الى امكان دعوى الاجماع عليه اطلاق الاخبار الدالة عليه وهي مستفيضة ولا يعارضها العمومات المذكورة مع انها لا تخلو عن اجمال كما لا يخفى وايضا مقتضى بعضها تقديم عيال بني الام وان كانوا متاخرين في الدرجة كابن العم من الابوين مع العم من الاب والاخبار الخاصة الدالة على تقديم المتقرب بالابوين على المتقرب بالاب مخصوصة بموارد مخصوصة ودعوى اتحاد الصنف في هذه الطبقة بخلافه في الطبقتين المتقدمتين ممنوعة اذ لا اشارة الى هذا في شيء من الاخبار ومجرد مشاركة ابن الاخ مثلا للجد الادنى ومشاركة الجد الاعلى للاخ للدليل وعدم مشاركة ابن العم للخال وكذا عدم مشاركة ابن الخال للعم للدليل ايضا لا يدل على تعدد الصنف هناك واتحاده هنا مع العمومات المذكورة لا اختصاص لها بصورة اتحاد الصنف والحاصل ان اطلاقات المشاركة لا تخصص عن العمل بها وتقديم المتقرب بالابوين على المتقرب بالاب انما هو لخصوص الاخبار الواردة في الموارد الخاصة

[illegible]

مسئله ترکه با دین مستغرق یا غیر مستغرق منتقل میشود بوارث یا نه ج اظهر منتقل است بعموم ادلة الارث
وبعدها في دليل القائل بعدم الانتقال وادلة على حكم ملك الميت او موقوفه بلا مالك الا الى بعد وصية يوصي بها او دين
والجواب ان المراد بعد الوصية والدين الاخراج الاجمال حيث انه مجمل لوجوه خمسة كما لا يخفى فلا حجة عمومات الارث
هذا وتظهر الثمرة بين القولين في امور احدها في النماء فعلى القول بالانتقال يكون للوارث ولا يصرف في الدين بخلافه على
القول الاخر الثاني في تعلق الزكاة فيما لو ظهرت الثمرة بعد الموت قبل اداء الدين فانه على القول بالانتقال يكون
على الوارث مع بلوغه النصاب للمديون او عدمها بخلافه على القول الاخر الثالث في وجوب نفقة المملوك على الوارث
بناء على الانتقال الرابع في جواز اخذ الوارث بالشفعة اذا كان للميت شريك فباع بعد موته قبل اداء الدين
الخامس اذا ابرء الوارث بعض المديونين للميت ثم رجع باداء دين الميت مبرء على القول بالانتقال كله ففيه
على القول الاخر فانه عليه لا يكون مالكا حتى يصح ابرائه السادس اذا تصرف الوارث في التركة ببيع او عتق او
نحو ذلك فانه يصح على القول بالانتقال على الاجازة لكشف باداء الدين وان لم يؤد يكون للديان خيار
الفسخ او يكشف عن بطلان التصرف السابع في جواز حلف الوارث اذا ادعى بعض على بعض اعيان التركة على
القول بالانتقال بخلافه على القول الاخر اذ لا يجوز الحلف على مال الغير الثامن في تركة ابن الابن حصته على الانتقال
اذا مات احد الاخوين عن ابن قبل اداء الدين التاسع في جواز تصرف الوارث لا لاداء الدين من التركة على
الانتقال العاشر فيما اذا كان في التركة من ينعتق على الوارث الحادي عشر فيما اذا كان الوارث محتاجا الى
مستعملات الدين كالدار مثلا وكان ذلك في التركة لكن فيه ما لا يخفى الثاني عشر في جواز اخذ الوارث
للتركة واداء الدين من الخارج وفيه ايضا ما لا يخفى



کسی فوت شد و ترکه او خانه و باغ و اشجار و اثاث و حق الخیار در معامله میباشد و وارث او منحصر به برادر و زوجه غیر ذات ولد و برادرها
حق الخیار را مبلغی مصالحه نموده اما با زوجه از چه چیز محرومه است در وارث و از چه ارث میبرد زوجه ذات ولد باشد یا نباشد
از منقولات ارث میبرد عینا و از اراضی محرومه است مطلقا عینا و قیمة بدون فرق بین اراضی و خانات و بساتین و غیرها و از اشجار
محرومه است عینا نه قیمة و هکذا از ابنیه و الات و مجرای اب چه فوقیه چه غیر آن در حکم اراضی است مگر آنچه در آن کار کرده باشند
از اجر و ساروج و نحو آن که از قیمت آن میبرد اما الی که حین الموت در مجری موجود است از منقولات است و اما بعد از موت تابع
نفس نهر است که مال وارث است و اظهر آنستکه از حق الخیار ارث میبرد پس حق خیاری که مصالحه کرده الا اگر امضا کند
بقدر الحصه از مال المصالحه مستحق است و اگر ترکه را مدعی فسخ بکند بقدر الحصه در منافع آن شریکه است
بصلح خیاری منتقل نموده بعمرو تا مدت ده سال و قبل از انقضاء زمان خیار متصالحین هر دو فوت شدند و از برای هر کدام ورثه متعدد
میباشد اگر تمام ورثه زید متفق بر فسخ نشوند بعض آنها میتوانند بقدر حصه خود و حق دارند نمونه فسخ کنند یا نه و بر فرض جواز
ورثه عمرو از گرفتن ابا کنند میتوانند بحاکم شرع مراجعه و فسخ کنند یا نه بموت ذو الخیار منتقل میشود بوارث او و یا تعدد
ورثه اقوی از آنست که منحل از برای هر یک نسبت بحصه خود خیار فسخ میباشد و از برای غیر ذو الخیار یا ورثه نیست که امتناع
نماید از گرفتن وجه و بر فرض امتناع میتوانند بحاکم شرع تسلیم کند و فسخ کند بلی بعد از فسخ بعض ورثه از برای ورثه دیگر
که تمام مصالحه را فسخ کند از باب تبعض صفقه مسئله هر گاه وارث حین الموت کافر بود و بعد الموت و قبل القسمه
مسلم شد و بعد از جهت خیاری در بعض اعیان ترکه معامله آن را فسخ کرده اند ایا آن وارث ارث
میبرد از آن یا نه ج بنا بر اینکه بفسخ بر نگردد بمیت ارث نمیبرد و بنا بر اینکه بملک میت بر گردد
بمیت محتمل است ارث بردن او چون فرض اسلام او است در این حال لکن ظاهر
عدم ارث است حتی بر این قول چرا که بر این تقدیر مناط وارث حین الموت است و او
حین الموت کافر بود بلی ممکن است حکم بارث او از باب اینکه قسمت ارث باطل بلحاظ
بر صدق میکند که اسلام او قبل القسمه است و الله العالم مسئله هر گاه شخص اجاره کرد مزرعه
و ده سال و فوت شد ایا زوجه از منافع مدت باقیه ارث میبرد یا نه و هر گاه اجاره
داد مزرعه خود و ده ساله با خیار فسخ از برای احد طرفین و بعد از فوت او اجاره

منفعت

اجاره و فسخ کرده شود از مال الاجاره که زوجه ارث برده بعد از او گرفتند آیا از زوجه ارث
عائده باقی مدت با و مرّ رسید یا نه ج اما مسئله اولی پس علی الظاهر اشکالی نباشد در ارث
بردن زوجه از آن منفعت چونکه زوجه محروم است از اعیان عقار و منفعت مفروضه
داخل در عقار و ... نیست و اما مسئله دوم پس ظاهر آنست ارث میبرد هر چند عین آن ملک
سایر وراث است زیرا که منفعت مفروز شده و تابع عین نیست تا از حرمان عین
حرمان از آن لازم باشد و دعوی اینکه بعد از فسخ منفعت بر میگردد بمیت و تابع عین
میشود کما کان سابقا علی الاجاره و انفراد آن مادام است که اجاره باقی باشد و لهذا
هر گاه اجاره کرد مزرعه را ده ساله و بعد آن مزرعه را فروخت گفته نمیشود که حکم مال دارد یعنی
عین مزرعه دیگری منفعت آن و اگر بمیرد زوجه او از آن منفعت ده ساله ارث
نمیبرد و بسیار ما نحن فیه نیز باید چنین باشد مدفوع است باینکه اولا بر گشتن منفعت
بعد از فسخ بمیت محل منع است بلکه بر میگردد بهر یک از ورثات بمقدار آنچه مالک
شده اند از مال الاجاره و سهم الزوجه و ثانیا بنا بر اینکه بمیت بر گردد چون در سابق
منفرز شده و وراث مالک عوض آن شده اند بر نمیگردد بتبعیت عین و فرق است
ما بین مقام و مثال مفروض چونکه در آن وجه از برای اعتبار تعدد مالک نیست پس
در نظر عرف یک مال محسوب میشود و منفعت تابع است بخلاف مقام با اینکه ممکن
است گفته شود در آن مثال نیز زوجه از منفعت ده ساله ارث میبرد هر چند
از عین آن محروم باشد هذا ما یقتضیه النظر عاجلا والله العالم فان قلت یلزم مما ذکرت
انه لو باع العین ان یکون للمشتری مسلوبة المنفعة فی تلک المدة مع ان المنفعة تتبعها قطعا
فاللازم تبعیتها فی المقام ایضا قلت نعم ولکن الحاکم یکون هناک جهة لانفراد المنفعة
فهی تتبع العین ولا مانع من تبعیتها لها وان کانت منتقلة الی البایع منفرزة حین
شرائه لها و اما فی المقام فالوارث حین یملک العین لا تتبعها المنفعة لان
ملکیة الزوجة بالارث لتلک المنفعة مانعة عن تبعیتها فی الانتقال الی سایر الوراث

از اله آباد هند

بسم الله الرحمن الرحیم

سؤال چه میفرمایند درین مسئله که زوجه ذات الولد از عین رباع وفات شوهر وارث دیگر
ارث میبرد یا حاشا مثل زوجه غیر ذات الولد میباشد که از زمین محروم است مطلق و از آلات و ابنیه
و عمارات عینا لا قیمة و احوط در مسئله و نیز در زوجه غیر ذات الولد چه چیز است اگر بنابر مصالحه
و تصالح با وارث بشود طور اسلم صورت تصالح را بیان فرمایند که چه طور باید با زوجات مصالحه نمایم
حاجت بمسئله شدید دارم زود تر لطف فرمایند جواب بسم الله الرحمن الرحیم
مناسب است که جمیع جهات حکم مسئله را در زوجه اجمالا ذکر کنیم تا آنچه مقصود است واضح شود
پس میگوییم اشکالی نیست در اینکه زوج با موت زوجه از جمیع متروکات او حصه خود از ربع
یا نصف یا تمام را در صورتی که وارث منحصر باشد میبرد و هم چنین اشکالی نیست در اینکه با موت
زوج زوجه حصه خود از ربع یا ثمن از جمیع متروکات منقوله زوج میبرد و اما از غیر منقولات
پس از اراضی محرومه است عینا و قیمة و از ابنیه و آلات آن محرومه است عینا لکن از قیمت آنها
حصه خود میبرد و هم چنین از اشجار و نخیل قیمت را میبرد و از عین آنها محرومه است و در اینجا
چند امر باید بیان شود اول آنکه فرقی نیست بنابر اقوی در اراضی ما بین اینکه ارض خانه و مسکن
باشد یا ارض بستان و مزرعه و کاروانسرا و دکان و حمام و غیر اینها مثل ارض نهر و قنوه و چاه
و امثال اینها هر چه باشد دوم فرقی در زوجه ما بین اینکه ذات ولد باشد از زوج یا نباشد
بنابر اقوی چنانچه مشهور علما گفته اند بلکه از شیخ طوسی در خلاف نقل اجماع شده است بر عدم فرق اگر
چه محقق در شرایع و علامه و شهید ثانی و بعض دیگر تخصیص داده اند حرمان را بزوجه غیر ذات

الولد سیم مراد بابنیه که زوجه از عین انها محرومه است معلوم است و مراد بالات ان مثل
اجر است و گچ و کلک و چوبهائی که داخل در بناء است و تختهای سقف و ارسی و ابواب و شبابیک
یعنی پنجرها چه از چوب باشد چه از آهن چه از گچ و هم چنین ناودان چه از چوب باشد چه غیر انها
و بالجمله هر چه داخل در بناء و جدران است که در انها کار کرده اند پس شیشه که داخل در پنجرها است
از جمله ان الات است و هم چنین اینه اطاق اینه کاری و هم چنین دیگ حمام و پاتیل دکانی
که وضع ان برای طباخی است و هم چنین سنگهای اطراف حوض بلکه اگر حوض از سنگ یا رخچه سنگ
باشد داخل است بلی اگر بنائی قبل از موت خراب شده باشد اجرها و چوبهای ان داخل
در منقولات است و هم چنین اجرها و چوبهائیکه جمع کرده اند از برای ساختن عمارت و هنوز
بکار نریخته اند داخل در منقولات است و هم چنین چوبهائی که در دیوار بالعرض نصب کرده
یا در زمین از برای تکیه دادن درخت بان یا از برای اینکه لباسی بر روی ان بیاندازند داخل در
منقولات است و هم چنین اینه و ساعتی که بدیوار نصب کرده اند یا چراغی که بدیوار اویزان کرده
اند اینها داخل در منقولات میباشد که زوجه از انها ارث میبرد چهارم فرقی نیست در
درخت مابین برگ دار و کوچک و میوه دار و بی میوه که مقصود از ان چوب او است یا
برگ او یا میوه درخت و خرمای نخل که در حین موت موجود باشد چه رسیده باشد چه
نارس باشد داخل در منقولات است و هم چنین زرع از قبیل گندم و جو و علفهای دیگر و
خضروات داخل در منقولات است چه وقت چیدن انها شده باشد یا نه و هم چنین
تخمی که در زمین پاشیده اند و هنوز سبز نشده است حاصل اینکه هرچه غیر نخل و شجر باشد
داخل در منقولات است که زوجه از انها حصه میبرد پنجم گفته شد که زوجه محرومه است
از زمین نهر و قنوة و چاه لکن ابی که در انها موجود است انچه در حین موت در چاه یا نهر یا

یا مجری

مجری قنوة موجود است زوجه در ان شریک است لکن انچه بعد از موت از زمین بیرون
امده است تابع زمین است که مختص بورثه است ششم کیفیت تقویم ابنیه
این است که ملاحظه کنند ان بناء را که با فرض اینکه باقی باشد در ان مکان تا وقتی که
خراب شود بدون اجرت قیمت ان چه مبلغ است حصه زوجه از ربع یا ثمن از ان قیمت
بدهند و هم چنین در درخت و نخل ملاحظه میکنند قیمت انها را با وصف اینکه بدون اجرت
در ان زمین باقی باشند پس معلوم میشود که زمین انها بی قیمت میشود چون فائده ندارد لو ان
درخت هم که بدون اجرت باید بماند هفتم ایا جائز است از برای ورثه که خود بناء
یا درخت را بدهند یا لابد است که عین را خودشان بردارند و از قیمة حصه بدهند و
بعبارة اخری ملاحظه قیمت در ابنیه و اشجار از باب رخصت است یا عزیمت در مسئله دو
قول است و اقوی اول است پس میرسد ورثه را که بگویند ما قیمت نمیدهیم حصه
خود را از عین بگیر هشتم اگر فرض شود که ابنیه در حین موت موجود باشد لکن بعد از
موت و قبل از دادن حصه زوجه از قیمت خراب شود یا ان درخت تلف شود یا غاصب
انها را غصب کند ایا واجب است که ورثه باز از قیمت حصه بدهند یا ضرر بر زوجه نیز وارد
امده است در مسئله دو قول است و اقوی قول ثانی است چرا که معلوم نیست که
بمجرد موت زوج ذمه ورثه مشغول شده باشد بقیمت بلکه حق زوجه متعلق است بان
اعیان غایة الامر باید از قیمت انها داده شود و بر فرض اینکه ذمه ورثه مشغول شده باشد به

قیمت مشروط است به بقاء اعیان پس مثل این است که غاصبی غصبی قبل از موت انها
را غصب کرده باشد که لازم نیست ورثه قیمت بدهند مگر بعد از بیرون امدن از غصب لکن
مسئله بی اشکال نیست نهم مطلقه رجعیه که مادامت فی العدة اگر زوج بمیرد ارث
میبرد از او در حکم حرمان مثل زوجه است و هم چنین مطلقه در مرض که تا یک سال اگر زوج
دران مرض بمیرد ارث میبرد دهم فرقی نیست در حرمان زوجه ما بین اینکه وارث
دیگری از برای زوج غیر از امام علیه السلام باشد یا نه پس اگر منحصر باشد وارث بزوجه
با زحصه خود را از منقولات میبرد عینا و از ابنیه و الات قیمة و بقیه مال امام علیه السلام است
علیه السلام یازدهم اگر میت دین داشته باشد چه کم چه زیاد باید از جمیع ترکه وضع
شود و جایز نیست که از خصوص منقولات داده شود بنابر اقوی تا ضرر بر زوجه وارد اید
و هم چنین است حکم کفن و سایر تجهیزات که باید از تمام ترکه وضع شود حتی اینکه اگر کفن هم
موجود داشته باشد باید ملاحظه شود از تمام ترکه و هم چنین اگر وصیت کرده باشد بکلی
ت عین مثل ثلث یا ربع باید از تمام وضع شود اما اگر وصیت کرده باشد به عین معینی
از منقولات مضایقه نیست اگر چه ضرر بر زوجه باشد بلکه اگر فرض شود که تمام منقولات او
بقدر ثلث باشد و وصیت کند باعیان انها ان وصیت صحیح است و اگر چه مستلزم باشد
که زوجه بالمره محروم شود دوازدهم اصل حکم که حرمان زوجه باشد فی الجمله اگرچه
اشکالی ندارد و اخبار متواتره دلالت بران دارد بلکه اجماعی است و اعتنائی بمخالف
ابن جنید نیست بر فرض اینکه معلوم باشد که مخالف است و اصل حرمان را قائل نیست لکن
در جمله از موارد مسئله خلاف محقق است چنانچه ببعض از انها اشاره شد از الجمله بعضی
اختصاص

اختصاص داده اند حرمان را باراضی مسکن و خانه و در سایر اراضی گفته اند عینا هم محروم نیست
و هم چنین در اشجار و نخیل و بعضی مثل سید مرتضی حرمان را در اراضی مساکن هم نسبت بعین دانسته
اند و گفته اند از قیمت انها حصه میبرد و بعضی تخصیص داده اند حرمان را بزوجه غیر ذات
ولد مطلقا و گفته اند ذات ولد مطلقا محروم نیست و اقوی در اینها اگرچه همان است که ذکر
کردیم لکن اگر در موارد خلاف مراعات احتیاط شود بهتر است و هم چنین است بچیزها
دیگر که محل شک است که داخل در منقولات است یا نه و طریقه احتیاط این است که
زوجه اگر خواسته باشد احتیاط کند هر جا محل خلاف است یا اشکال است که ارث میبرد یا نمیبرد
ان را نگیرد و اگر ورثه خواسته باشند احتیاط کنند ان را بدهند مثلا زوجه ذات الولد و ولد محل
خلاف است که محروم است یا نه احتیاط در حق او این است که از اراضی حصه نبرد و از اشجار
و ابنیه قیمت نگیرد و احتیاط در حق ورثه این است که اگر مطالبه کند باو بدهند و همچنین اشیائیکه
سنگ اسیائی که در زمین منصوب باشد محل اشکال است که ایا از منقولات است که از
عین ان حصه میبرد یا از غیر منقولات است که باید از قیمت ان حصه ببرد احتیاط در حق
زوجه این است که مطالبه عین نکند و احتیاط در حق ورثه این است که اگر مطالبه کرد باو بدهند
و هم چنین اگر ورثه بعضی ورثه صغیر باشند احتیاط این است که انچه محل خلاف است
بانها بدهند و کذا اگر زوجه صغیره باشد و اگر در موارد خلاف و اشکال مصالحه کنند هم
خوب است بلکه با زوجه مصالحه کنند تمام حقی که دارد بعنوان مبلغ هر چه باهم راضی شوند
والله العالم حرره الاحقر السید محمد کاظم الطباطبائی

منقولات است که زوجه ارث میبرد الخامس گفته شد که زوجه محروم است از زمین نهر و قنوات و چاه لکن الی کم
در آنها موجود است آنچه در حین موت در چاه یا نهر یا مجرای قنوات بوده زوجه در آن شریک است و آنچه بعد
از موت از زمین بیرون آمده تابع زمین است که مختص است بغیر زوجه از ورثه السادس کیفیت تقویم ابنیه این است
که ملاحظه کنند آن بناء را که با فرض اینکه باقی باشد در آن مکان تا وقتی که خراب شود بدون اجرت قیمت
آن چند است حصه زوجه را بعد از آن از آن قیمت بدهند و همچنین در درخت و نخل ملاحظه میکنند قیمت آنها را
با وصف اینکه بدون اجرت در آن زمین باقی باشند پس گاهی میشود که زمین آنها قیمت بیشود چون فایده
ندارد و آن درخت هم که بدون اجرت باید بماند السابع آیا جایز است از برای ورثه که خود بنا را یا درخت را
بدهند و بعبارة اخری ملاحظه قیمت در ابنیه و اشجار از باب رخصت است یا عزیمت است در مسئله دو قول است
و اقوی اول است پس میرسد ورثه را که بگویند ما قیمت نمیدهیم حصه خود را از عین بگیر الثامن اگر فرض
شود که ابنیه در حین موت موجود باشد لکن بعد از موت و قبل از دادن حصه زوجه از قیمت خراب شد
یا آن درخت تلف شد یا غاصبی غصب کرد آیا واجب است که ورثه باز از قیمت حصه بدهند یا ضرر زوجه
نیز وارد آمده است در مسئله دو قول است و اقوی قول ثانی است چرا که معلوم نیست که بمجرد موت زوج
ذمه ورثه مشغول شده باشد بقیمت بلکه حق زوجه متعلق است بآن اعیان غایة الامر باید از قیمت آنها داد
و بر فرض اینکه ذمه ورثه مشغول شده باشد بقیمت مشروط است ببقاء اعیان پس مثل این است که غاصب
قبل از موت آنها را غصب کرده باشد که لازم نیست ورثه قیمت بدهند مگر بعد از بیرون آمدن از غصب
لکن مسئله خالی از اشکال نیست التاسع مطلقه رجعیه که در عده است فی العدة اگر زوج فوت شود ارث میبرد و از آن
و در حکم زوجات مثل زوجه است و همچنین مطلقه در مرض که تا یک سال اگر زوج در آن مرض بمیرد ارث میبرد
العاشر فرق نیست در محرومیت زوجه مابین اینکه وارث دیگری از برای زوج غیر از امام ع باشد یا نه پس
اگر منحصر باشد وارث بزوجه باز حصه خود را از منقولات میبرد عینا و از ابنیه و اشجار قیمة و بقیه مال امام
الحادی عشر اگر میت دین داشته باشد کم یا زیاد از جمیع ترکه وضع شود و جایز نیست از خصوص
منقولات داده شود بنا بر اقوی تا ضرر بر زوجه وارد آید و همچنین است حکم کفن و سایر تجهیزات که باید از
تمام ترکه وضع شود حتی اینکه اگر کفن موجود داشته باشد باید ملاحظه شود از تمام ترکه و همچنین اگر وصیت

كرده باشد بلكه مثل ثلث يا ربع بايد از تمام وضع شود بلى اگر وصيت كرده باشد بعين از
منقولات محض است اگرچه ضرر بر زوجه است بلكه اگر فرض شود كه تمام منقولات او بقدر ثلث باشد وصيت
كند باعيان آنها محض است ولو زوجه بالمره محروم شود الثاني عشر اصل حكم كه حرمان زوجه است في الجمله
اشكالى ندارد واخبار متواتره دلالت بر آن دارد بلكه اجماعى است واعتناء بخلاف ابن جنيد نيست بواسطه
اينكه مخالف قاعدتين است لكن جمله از موارد مسئله محل خلاف است چنانچه اشاره شد از آن جمله بعضى اختصاص
داده اند حرمان را باراضى مسكن وخانه ودر ساير اراضى گفته اند عينا هم محروم نيست وهمچنين در
اشجار ونخيل وبعضى مثل سيد مرتضى تخصيص داده حرمان را در اراضى مسكن هم نسبت بعين دانسته ونفقه
از قيمت آنها حصه ميبرد وبعضى تخصيص داده بزوجه غير ذات ولد واقوى در اينها اگرچه همان است كه
ذكر كرديم لكن اگر در موارد خلاف مراعات احتياط شود بسيار خوب است وهمچنين نسبت به چيزهائى كه محل
شك است كه داخل در منقولات است يا نه وطريق احتياط اين است كه زوجه هر جا كه محل خلاف است
ارث ببرد و[illegible] نگيرد اگر وارث باشد زوجه احتياط كنند واگر ورثه خود نخواهند احتياط را بدهند
مثل زوجه غير ذات ولد محل خلاف است كه محروم است يا نه احتياط در حق او اين است كه از اراضى حصه نبرد
واز اشجار وابنيه قيمت بگيرد واحتياط در حق ورثه اين است كه اگر مطالبه بكند باو بدهند
وهكذا اگر سنگ آسياب در زمين منصوب باشد محل اشكال است كه از منقولات است يا نه احتياط در
حق زوجه اين است كه از او ارث نبرد ودر حق ورثه اين است كه باو بدهند وهمچنين اگر بعض ورثه
صغير باشند احتياط اين است كه اگر اخذ محل خلاف است از صغير نگيرند وكذا اگر زوجه صغيره باشد
واگر در موارد خلاف مصالحه حاصل شود خوب است باينكه با زوجه مصالحه كنند تمام حق را كه دارد
بر خلاف بمبلغ فلان والله العالم مسئلة لو مات رجل وترك عما اخا ابيه من الاب وخالا واخا
من الابوين قيل باشتراكهما في الارث اثلاثا نظرا الى العمومات الدالة على ذلك وعللوا في بعضها بما مضمونه
ان العم والعمة بمنزلة الاب وان الخال والخالة بمنزلة الام وان كل ذى رحم بمنزلة الرحم الذى يجر به و
يمكن ان يقال يحجب العم المتقرب بالاب بالخال المتقرب بالابوين وتوضيح ذلك يحتاج الى مقدمة وهي ان
المستفاد من آية اولى الارحام والاخبار الواردة في ميراث الاعمام والاخوال ان هذه الطبقة من طبقات
ذوي الميراث صنف واحد بمعنى ان الاقربية كما تلاحظ بين اخوة او آباء بعضهم مع البعض كذا تلاحظ

بينهم



بينهم وبين اخوة او امهات ولذلك لا يرث ابن العم مع الخال وابن الخال مع العم وهكذا اعمام الميت مع عماته واخواله
واخوال ابيه مع اخواله وعماته وهذا بخلاف الطبقة الاولى والثانية فان كلا منهم صنفان والاقربية انما
تلاحظ بين اشخاص كل صنف لا بينهم وبين اشخاص صنف آخر ولذا كان الحفيد يحجبهم الاولاد للصلب لا
يحجبهم الآباء وهكذا اولاد الاخوة يحجبهم الاخوة ولا يحجبهم الاجداد الدنيا وهكذا اذا عرفت ذلك فنقول
ان المتقرب بالابوين في جميع حواشي النسب يمنع المتقرب بالاب مع اتحاد الصنف ووحدة الرتبة ويدل
على ذلك مضافا الى نصوص واردة في بعض المقامات عموم قولهم في عدة روايات ان اعيان بني الام اقرب
من بني العلات وفي بعضها ان اعيان بني الام احق من بني العلات وفي ثالث ان اعيان بني الام يرثون دون
بني العلات والمراد من بني العلات على ما نص عليه اهل اللغة اولاد امهات شتى من اب واحد كما
ان المراد من اعيان بني الام هم المتقربون بالابوين لا الاعم منهم ومن المتقربين بالام وذلك للنصوص
والاجماع بعدم منع المتقرب بالام المتقرب بالاب وبعد ما علم ذلك اقول ان الخال المتقرب بالابوين والعم
المتقرب بالاب من اشخاص صنف واحد لما عرفت في المقدمة فكل متقرب بالابوين يمنع المتقرب بالاب اذا
كان من صنف واحد والرتبة متحدة كما في المثال فالخال المتقرب بالابوين يمنع العم المتقرب بالاب كما
المستفاد من الاخبار والادلة ومما ذكرناه علم الجواب عن العمومات الدالة على التشريك اثلاثا لورود التفصيل عليها
بما ذكرناه من الرواية واما التعليل فهو ناظر الى كيفية القسمة المتفرعة على الاشتراك واذ لا اشتراك في
البين فلا مورد للتعليل فلا يبقى محل الا الاجماع ما افاده الاعلام والاخوال [illegible] المتقرب بالاب او الام او هم
[illegible] الا اذا اختلفا [illegible] كان في معرض المسئلة ولم اجد من صرح بالتشريك في خصوص الفرض الا صاحب [illegible]
حيث قال [illegible] حكم بالتشريك المذكور اثلاثا في خصوص هذا الحكم صنفا ولم يقم عليه دليل ولا برهان مع
ان التعبير بالصنف والصنفين انما هو من العلماء والاخبار خالية عنه والمستفاد منها منع المتقرب بالابوين
المتقرب بالاب في كل الحلقات الاقربية بين الاشخاص بعضهم مع بعض سواء عبر عنهم بالصنف او صنف
واخوة اعمام وآباء والامهات جلا لوحظ فيهم اعتبار الاقربية فالمتقرب منهم بالابوين يمنع المتقرب بالاب مع
التساوي في الرتبة وكذا هنا ما ادى اليه نظري القاصر جواب الاشكال المذكور ان
كان له وجه في الجملة الا ان الحق ما هو ظاهر المشهور من الاشتراك حيث اطلقوا القول به بل لم يذكروا احتمال
المذكور احد ويدل عليه مضافا الى امكان دعوى الاجماع عليه اطلاقا او خصوص ما دل عليه [illegible] مستفيضة

ولا يعارضها العمومات المذكورة مع انها لو تمّ مع اجمالها كما لا يخفى وانّه مقتضى بعضها تقديم اعمام الام وانكاه في الدرجة كابن العم من الابوين مع العم من الاب والاخبار الخاصة الدالة على تقديم المتقرب بالابوين على المتقرب بالاب مخصوصة بموارد مخصوصة ودعوى اتحاد الصنف في هذه الطبقة بخلافه في الطبقتين المتقدمتين اذ لا اشارة الى هذا في شيء من الاخبار بمجرد مشاركة ابن الاخ مثلا للجد الادنى ومشاركة الجد الاعلى للاخ الادنى وعدم مشاركة ابن العم للخال وكذا عدم مشاركة ابن الخال العم للدليل انه لا يدل على تعدد الصنف هنا كما انه واتحاده هناك مع ان العمومات المذكورة لا اختصاص لها بصورة اتحاد الصنف والحاصل انه اطلاق المشاركة لا دليل على جهلها وتقديم المتقرب بالابوين على المتقرب بالاب انما هو لخصوص الاخبار الواردة في الموارد الخاصة ولا عموم فيها والعمومات المشار اليها لا تقاوم الاطلاقات المذكورة كما عرفت س رجل طلب تماما ده عليه وصيا وامر ان لا يبيع منه شيئا بل يصرف نتاجه على الدوام في وجوه البر وكان عليه دين ما يحيط بالتركة ارض ونخل وشجر فهل يجوز للوارث ان يوفي من ماله الدين ويأخذ ما قابله من الصرف ويطرد الوصي في ذلك المقدار او كزوجة الميت كو بيع للدين فهل لها ما يتعين ام لا جواب الدين متعلق بالتركة على الاشاعة فيجوز بنقل من له حصة فيها ان يفك حصته باداء ما يتعلق بها من الدين ويجوز له ان يبيع ما يقابلها ويصرفه فيه فعلى هذا كان للوارث ان يأخذ حصته تاما ويؤدي الدين من ماله الخارجي فكذلك الزوجة والوصي بالنسبة الى الربع او الثمن ما اوصى بالنسبة الى الثلث الذي ارجع الى الوصية ولا فرق في ذلك بين ان يؤدي به شرعا او من منافع كثيرة كما انه اذا شرع الديان باداء حصة الميت عن تمام الدين اخذ كل حصته حصته تامة بل الظاهر انه اذا تبرع باداء ما يتعلق منه بالثلث تماما بعد كونه وصيا فالظاهر انه ليس للوارث ان يطرد الوصي او الزوجة ولا ان يبيع ما يقابل الدين من حصة الثلث او من حصة الزوجة فيها اعلمها س زيد فوت شده ومدت زيادي گذشته تمام متروكات را بعضي وراث تصرف نموده وبعد از ان بعضي ديگر از وراث مصالحه نامچه معتبر ابراز كرده ادعاي متروكات مصالحه را مينمايد متصرفين ميگويند غصبيت مال ثابت كن بعد تصرف كن بانكه عين اين اموال متروكه زيد است انها ميگويند فساد صلح مارا شما ثابت كنيد ايا اين گونه تصرف فايده دارد يا نه اثبات از جانب كيست جواب هرگاه متصرفين معترف باشند بانكه اين اموال ملك زيد مورث بوده است يا معلوم شرعي شود كه از متروكات شد تملكات او است تصرف وید انها فايده ندارد وبايد مابين تمام ورثه قسمت شود مگر انكه مدعي صحت صلح اثبات شرعي نمايند مصالحه بنحو مستانف ... والله العالم



س هرگاه معلوم باشد از براي ورثه كه بر مورث ايشان واجب شده است كه خمس يا زكوة ونداند كه داده است يا نه ايا واجب بر ايشان اخراج ان يا نه ودهم چنين هرگاه معلوم باشد كه مظالم بر او بوده است يا مديون بوده است از براي شخص معين وهكذا حج هرگاه زمان وجوب متيقن بوده است وكذشته است محمول است بر انكه اداء كرده است واگر موسع بوده است مشكل است والله العالم سؤال ما حكم الاموال التي توجد مع كل واحد من العرب الذين لا يعلم انهم من يخرج المال او من غيرهم او علم كونهم منهم وجهلوا الفرقة وجهل احكام واسماء بلادهم وعلم احد الامرين وهل فرق بين العرفي وغيرهم من المجهولين جواب اما الصورة الاولى وهي ما اذا احتمل كون الجميع من غير مخرجي المال هم ووارثهم فان كان في بلاد الكفر لا يبعد ان يقال بجواز للواحد ان يتملك الجميع ويؤدي الخمس وان كان في دار الاسلام فان امكن استعلام الحال بالفحص والسؤال وجب وان لم يمكن او لم يظهر المالك بعد الفحص يسلم الى الحاكم الشرعي ويجري عليه حكم المال المجهول مالكه واما الصورة الثانية وهي ما اذا علم انهم منها وجهلوا الفرقة فبعد الفحص والسؤال واليأس من العثور على صاحب المال المخرج للواحد ان يتصدق بثلث مال من ليس بمخرج المال الذي في اليمن ويرجع الى الحاكم الشرعي فيطلبه من ذلك بالصلح القهري او تعيين بالقرعة ويجري على البقية حكم المال المجهول مالكه وله ان يسلم الجميع الى الحاكم ليصرفه في مصارف المجهول المالك وهو احوط وان عرف مخرج المال في اليمن ولم يعلم ماله معينا فيصالح الحاكم مع ورثته او يعين بالقرعة ولا فرق بين العرفي وغيرهم في ذلك والله العالم س ارضيكه در اطراف قريه واقع است براي چراگاه وزراعت ان قريه كه ان را اهالي حريم قريه مينامند هر سال جماعت ان قريه ان زمين را مابين موجودين بارديمان وغيره نسبت مساوات قرية على السوية قسمت ميكنند وهر كس حصه خود را زراعت ميكند واگر يكي فوت شد ووارث دارد بحسب تعداد ايشان سهام ميدهند بادخال نقص بر ساير وارث واگر وارث منحصر باشد بحسب علم قابليت اناث زراعت را سهم نميدهند ايا اهالي قريه نسبت بان اراضي حكم ملك حقيقي دارند يا محض اولويت است وحق سبقت دارند

ج ظاهر این است که استحقاق ایشان از باب اولویت باشد نه ملکیت حقیقی هر چند ظاهر
عبارت جمله از علماء ملکیت حریم است از برای مالک ذی الحریم لکن ملکیت حقیقیه مثل سائر
املاک خاصه بعید است زیرا که لازم آن این است که بموت منتقل شود بوارث مالک کما
من کان و ایضا لازم آن این است که بتواند منع کند غیر را از انحاء تصرفات در آن از نشستن و بر
خواستن و نشستن و خوابیدن از تصرفاتی که منافی نیست از حق مالک ذی الحریم نیست و حال
آنکه چنین نیست بلکه همین قدر میتواند منع کند از آنچه منافی ملکیت ذی الحریم است پس
در مرتع حیوانات نمی تواند منع کند صاحبان قریه را از نشستن در راه رفتن و خوابیدن
از آنچه منافی مرتعیت نیست و هم چنین در محطب و هم چنین در سایر حریمهای قنوات
و درجات و چاه و نحو اینها و دعوی اینکه علی تقدیر الاولویة نیز لازم آن اینست پس
اشکال مشترک الورود است مدفوع است باینکه ثبوت حق اولویت بهمین مقدار است
و حق میتواند مخصوص بخصوصیتی باشد بخلاف املاک خاص پس اهل قریه میتوانند منع کنند
اعیاد را از زراعت کردن و چرانیدن حیوانات در آن زمین ولکن نمیتوانند منع کنند
بعض صاحبان آن قریه را بابد على الرسم المتعارف من القديم را از دست ندهند س
فی امرأة لها فی ذمة ولدها مقدار دراهم وقد جرى ما بينهما انه ما دامت الدراهم فی ذمته هی
بالخيار ان شائت المقام عنده ينفق عليها كعياله وان شائت الخروج ظهرها عنده فی كل
مقدار كذا دراهم فاقامت عنده مدة فانفق عليها وخرجت عنده مرة اخرى فاعطى من التكفل
بموتها مقدارا معينا من الدراهم الى ان توفت وكان الظاهر ان ذلك كله مسامحة
فهل ذلك ربا ام لا وعلى الاول هل له الرجوع بما انفق وبما اعطى من نقود او باحدهما
دون الاخر حتى يحتسب عليها فی ذمته ام لا وعلى الاول هل الباقی الورثة اخذ على ان ما دفعه
لم يقصد به التبرع وصلة الرحم والاحسان ام ليس لهم ذلك افتونا ماجورين ج ان لم
يكن التسالم المذكور شرطا فی عدم مطالبتها علم مطالبتها تلك الدراهم بل كان من باب
محض الاحسان اليها وان كان الداعی له على ذلك علم مطالبتها وتاخيرها فی المطالبة فلا

فلا يكون من

فلا يكون من الربا وح لا يجوز له الاحتساب لان المفروض انه اعطاها مجانا ومن باب التبرع
واما ان كان ذلك شرطا فی عدم مطالبتها بان كان التاخير فی المطالبة مشروطا بالانفاق
المذكور ولو بالشرط الضمنی ومن باب التبانی عليه فيكون ربا ولكن لا ضمان بالنسبة الى ما
انفق عليها وكذا بالنسبة الى التی اعطاها اذا تلفت عندها من حيث انه سلطها عليه مجانا
مع علمه بعدم استحقاقها فيكون هو الهاتك لحرمة ماله وعلى هذا المبنى ايضا ليس له
الاحتساب له نعم لو كانت عين المدفوع باقية كان له استرجاعها وان فرض انه نوى
الاحتساب من الاول ومن حين الدفع فان لم يكن المدفوع اليها او المنفق عليها من
جنس ما فی ذمته فكذلك ليس له الاحتساب وان كان من جنسه فلا يبعد جوازه لكن اذا ادعى
الوارث انه اعطاها من باب التبرع والاحسان او من باب الربا لا بعنوان الاحتساب
كان له احلافه والله العالم س هرگاه موجر مطلع شود بر غبن فاحش در اجاره
و بعد از اطلاع بمیرد آیا اختیار فسخ از برای ورثه او هست یا نه و اگر مستاجر هم یکی
از این ورثه باشد و ورثه دیگر اختیار فسخ دارند یا نه ج خیار غبن فوری
است پس هرگاه بعد از التفات بغبن مبادرت نکند بفسخ خیار او ساقط است
و بوارث نمیرسد مگر آنکه جاهل باشد بخیار داشتن یا بفوریت خیار الی حین الموت
که در این صورت خیار او باقی است و هم چنین اگر بعد از التفات بلا فاصله
مضی زمان فوت کند پس در این صورت بوارث میرسد و هرگاه بعض
ورثه نخواهند فسخ کنند دون البعض نمیتوانند فسخ کنند در حصه خودشان و
بر این تقدیر از برای مستاجر نیز خیار تبعض ثابت میشود والله العالم س
هرگاه میت دین مستغرق داشته باشد یا غیر مستغرق و وارث اقرار کند از
برای مدعی اعیان ترکه آیا اقرار ایشان نافذ است و ترکه مال مقر له میشود
یا نه ج بنا بر بقاء ترکه بر ملک میت یا بر حکم ملک اقرار ایشان بر دیان نافذ نیست.

ملی بر حق خود شان نافذ است پس هرگاه دیان ابراء کردند ذمه میت را یا مستدعی اداء کرد ترکه مال
مقر له میشود و اما بنا بر قول بانتقال بوارث پس محتمل است نفوذ اقرار لکن ظاهر این است که نافذ
نباشد در حق دیان چون حق ایشان متعلق است بترکه وان مانع از نفوذ اقرار است نظر انکه هرگاه
راهن اقرار کند که عین مرهونه مال غیر است در حق مرتهن مسموع نیست س
لو اعترف الوارث بان الدار التی تحت ید مورثه کانت سابقا لزید ولم اعلم السبب الذی جعلها
فی ید مورثه فادعی ورثة زید انها کانت رهنا فی ید مورثه علی کذا بین ج ان کان محل
النزاع انها هل انتقلت الی مورث الوارث اولا فلا بد للوارث من اثبات الانتقال بعد اعترافه
بانها کانت سابقا لزید لکن المسئلة محتاجة الی المراجعة والتامل حیث یمکن ان یقال بل لا یبعد
ان الاعتراف انما یحصل منهما اذا کان ذو الید هو المعترف وفی المقام المعترف هو الوارث و
الید انما هی للمیت فیکون دلیلا علی ملکیته الا ان یثبت خلافه س لو قیل للوارث الدار انها
رهن عند مورثک علی دین کذا وهی لمورثنا فاجاب الوارث انها انتقلت الی مورثی
ببیع الخیار وقد انقضت المدة او قال لم تنقض المدة او قال لا اعلم بانقضائها فای منهما المدعی
وایهما المنکر ج ان کان النزاع فی ان المعاملة بیع خیاری او رهن فالظاهر ان کلا منهما مدع
ومنکر ومقتضی القاعدة التحالف فان حلف احدهما دون الاخر فالحکم قوله وان حلفا او
نکلا معا حکم بکونها للمالک الاول ویورثها وارثه وعلیهم بمقتضی اعترافهم اداء مقدار الدین
لمن بیده بیع الخیار ویجوز له الاخذ من باب المقاصة بمقتضی دعویه وان کان من النزاع فی
الانتقال الی مورث الوارث من المالک الاول وعدمه فالظاهر ان مدعی البیع الخیاری
مدع والاخر منکر س لو تلقی من ید مورثه دارا واحدث فیها بناء ثم تبین انها
رهن بید مورثه فهل یبقی البناء لمالک الدار وتعطی القیمة للبانی او یبقی باجرة للمالک او بغیر
اجرة او یحکم علیه بقلعه فعلی الاول فالقیمة قیمة ای یوم ج الظاهر ان لصاحب الدار الزامه
بقلعها بلا عوض لعلمه بکونه ماذونا فی البناء س ما قولکم فی هذه المسئلة خداوند عالم
در قرآن مجید متعلق بوراثت و تقسیم سهام زوج و زوجه میفرماید و لکم نصف ما ترک ازواجکم

ان لم یکن لهن

ان لم یکن لهن ولد فان کان لهن ولد فلکم الربع مما ترکن من بعد وصیة یوصین بها او
دین ولهن الربع مما ترکتم ان لم یکن لکم ولد فان کان لکم ولد فلهن الثمن مما ترکتم من بعد
وصیة توصون بها او دین انتهی فلا حاجة از سیاق این عبارت و اوضح الدلالات ظاهر است
که حکم باری تعالی نسبت بسهام زوج و زوجه مماثل و متشابه است اعنی احکامی که از
برای زوج مثل همان از برای زوجه هم هست چنانکه او تعالی نسبت بزوج میفرماید و
لکم نصف ما ترک و باز میفرماید فلکم الربع مما ترکن و در باب زوجه میفرماید ولهن الربع
مما ترکتم و باز میفرماید فلهن الثمن مما ترکتم چیزی همین است که در باب زوجه او تعالی
لفظ الربع والثمن بدخول الف و لام اورده و در باب زوج اولا نصف ما ترک فرموده و بعد
بشرط موجودی ولد لفظ الربع مع دخول الالف واللام فرموده از این ظاهر است که
از سیاق عبارت این ایات و آنچه در این آیات در باب سهام زوج و زوجه چیزی فرق
نگذاشته پس چه وجه است که زوج از جمیع متروکات زوجه موافق فتوای امامیه
نصف یا ربع میگیرد و زوجه محض از منقولات میبرد و در غیر منقولات محروم میماند
اگر بفرمائید که این حکم که در مذهب امامیه هم هست از اینجا است که معلوم مستنبط
از اخبار ائمه و احادیث است پس میگوئیم که احادیث و اخباری که مخالف ظاهر
معنی قرآن باشد قابل اعتبار و عمل نیست زیرا که تدوین احادیث بعد بسیاری از زمان
بوده است و اگر احادیث غلط و وضعی هم ثابت شده باز اصل همین است که در احکام
شرعی قرآن را بهر نوع تقدیم حاصل است و هرگاه که در قرآن حکم تقسیم ترکه در باب
زوج و زوجه کو بامتحد اللفظ صادر شد پس از چه دلیل علمای اعلام و فقهای عظام
فرقه امامیه زوجه را در عقار محروم میکنند حال آنکه خلاف این فتوای علمای اهل
وجماعت امت و فریقین کتاب الله را ماخذ جمیع احکام شرعیه میدانند پس حضرت
مستفتی جواب مسئله با استدلال میخواهد خود از جناب سرکار مطلب بنوا توجه را

سؤال دوم

سؤال ۲ ما قولكم في هذه المسئلة حضرت باری تعالی در قرآن مجید در وراثت ام در سوره نساء
آورده فان لم يكن له ولد وورثه ابواه فلامه الثلث فان كان له اخوة فلامه السدس من بعد وصية
يوصي بها او دين يعني اگر ولد نباشد بالعموم ثلث داده میباید مادر را مگر که اخوه میت موجود باشند سدس
داده میشود از این ظاهر است که او تعالی که ام را نسبت حصه ام بلا ولد تقلیل فرموده این محض برای
اخوه میت است چنانکه فتوای علمای حنفیه هم همین است اما در مذهب فرقه امامیه با وجود
اینکه اخوه موجود میباشند محروم میمانند بلکه همان ام لا ولد را در بعض مواقع شقوق
استحقاق کل متروکه حاصل میشود مثلا شخصی بمیرد و غیر از مادر و دو برادر و دو خواهر
پس مادر فریضه یک سدس میگیرد و بعد پنج سدس دیگر رداً میبرد و خواهر و برادر محروم
میمانند اندرین صورت علی الظاهر یک اعتراض پیدا میشود و توهم میگردد که تعالی و تقدس
نعوذ بالله شرط عبث آورده و حکم عبث صادر فرموده حال آنکه ذات او از امور لغو و عبث
منزه است پس بفرمایند که بچه دلیل حکم این آیه هدایه را صحیح قرار میدهید و برادر و
خواهر میت را از متروکه میت محروم میمانید بینوا توجروا سؤال ۳ او تعالی عز

سؤال سیم

شانه در قرآن مجید در فرقان حمید اصحاب فرائض بحیثیت سهام علی التساوی قرار داده و
یا کلها جایکی را بر دیگری ترجیح نداده پس وجه است که در بعض جا دختر را کم داده
و دیگر دختر حصه کامل داده میشود مثل اینکه فرض بکنید که زنی بمیرد و یک زوج و پدر و
مادر گذارد و پنج دختر گذاشت پس بحسب اصل شرع زوج یک ربع و مادر یک سدس و
پدر یک سدس میگیرد و دختران دو ثلث میبایند اما اندرین صورت مفتی علمای اعلام
همین است که زوج و ابوین را حصه کامل خودش میدهند و حصه بنات را چیزی کم
میکنند اعنی بر دوازده سهام یک ربع اعنی سه زوج را میدهند و یک ثلث یعنی چهار
سهم ابوین را و ما بقی صرف پنج سهام بنات را حال آنکه از روی فریضه بنات را هشت
سهام میبود است پس چه علت است که بنات را سه سهم کم شد و زوج و ابوین چیزی

کم نشد حال

جواب مسئله اولی

کم نشد حال آنکه همه ورثه از اصحاب فرائض بوده بینوا توجروا جواب مسئله اولی اشکال
حکم مذکور در سؤال که منع زوجه از عقار میباشد یا ناشی است از اشکال در مسئله تخصیص
الکتاب بالسنة مطلقا حتی المتواترة او بالسنة المرویة بالخبر الواحد لعموم ان ما ورد فی منع
الزوجة عن العقار اخبار احاد یا ناشی است از اشکال در کون ما نقل من امیر المؤمنین
علی علیه السلام و اولاده ع الذین هم عترة النبی ص و اهل بیته سلام الله علیهم من الاخبار
فی الاحکام من السنة و ما اودعه رسول الله ص عند علی امیر المؤمنین ع فاودع کل سابق
عند سابقه لا حقه یا ناشی است از اشکال در رد آن در ورود روایات از ائمه صلوات
الله علیهم در باب مسئله مذکوره با تعارض اینها اما اشکال در تخصیص کتاب بسنت
بر وجه اطلاق وجهی ندارد چرا که سنت قطعیه از حیث صدور مانند صدور کتاب
قطعی است و اما از حیث دلالت ظهور خاص اقوی است از ظهور عام و استکشاف
مراد از عام به بیان خاص طریقه عقلاء و آن شارع شرع انور هم که اعرف بمراد از کتاب
است و این مطلب که تخصیص کتاب بسنت قطعیه باشد همه علماء اسلام قبول دارند
کسی انکار ننموده که متعرض علماء سنت و جماعت هم کسی انکار ننموده چنانچه در بسیاری
از مسائل عمل اینها بر این است و در مسئله ارث پیغمبر ص و منع فاطمه سیده نساء العالمین
از آن از همین قسم عمل نموده اند تخصیص داده اند عموم یوصیکم الله فی اولادکم را
بخبر مجعول نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقة اگرچه همین خبر را هم تخصیص داده اند
چرا که وقت نزاع عباس مع امیر المؤمنین ع فی بغلة رسول الله و سیفه و عمامته
حکم بها الصدیق میراثا لامیر المؤمنین ع اگرچه معلوم نشد که تخصیص این خبر به
چه وجه بوده مخصص این چه روایت بوده در این باب استناد بخبر ننموده اند و
اما اشکال تخصیص کتاب بالخبر الواحد چنانچه از اواخر سؤال هم همین اشکال
استفاده میشود دفع آن در اصول مفصلا نموده ایم و مجال تفصیل نیست فعلا
لیکن اشاره بنفع آن این است که بعد از ثبوت حجیت خبر واحد با دلیل قطعیه که منها
نصوص الکتاب کآیة النباء و النفر و غیرهما یجب الاخذ بالخبر فهو مثل الکتاب فی
وجوب الاخذ به و العمل بمضمونه و ان کان بینهما فرق من الحیث ان الکتاب مقطوع

الصدور وجدانا والخبر على مقطوع لزوم الاخذ به فاذا تسالما وبنا على لزوم الاخذ فينظر في دلالتهما
فاذا كان احدهما عاما والاخر خاصا فالمرجع طريقة العقلاء وهو تخصيص العام بالخاص
پس معلوم شد اشكال در تخصيص كتاب بخبر واحد بملاحظهٔ انكه الكتاب قطعي وخبر الواحد
ظني والظن لا يعارض القطع لان دلالة كل منهما ظنية ودلالة الخاص اقوى و [illegible] اما اصل
الكتاب وان كان قطعيا لكن الكتاب القطعي وغيره من الادلة القطعية اثبت حجية الخبر الواحد
فهو ايضا قطعي بمعنى ان الدليل على حجيته قطعي پس از حيث دلالت ظني معارضه با ظن نموده
اعني الظن النوعي واز حيث صدور قطعي الصدور يا قطعي الحجية وهمچنين معلوم است اشكال
بانكه دليل حجيت خبر واحد منحصر در اجماع امت ومورد ان نيز الا دلالة لنا فيه وظهور القرآن
دلالته چون ظاهر منع انحصار بلكه نصوص كتاب وسنت متواتره واجماع بر مطلق خبر ثقه
وان كان نحن غنى عن الدليل بلكه عقل هم دليل است واما اشكال تخصيص كتاب بخبر واحد بملاحظهٔ
ورود اخبار بمخالف كتاب [illegible] از قبيل ما خالف كتاب الله فليس من خلق شيء وما
اتيكم من حديث لا يوافق كتاب الله فهو باطل وامثالها مفصلا جواب ان در اصول ذكر نموده
ايم اجمال ان اينست كه اولا نظر اين اخبار بمخالفت بر وجه تباين است نه عموم وخصوص و
اطلاق وتقييد چون اين قدر تفاوت بين دو دليل را در عرف اختلاف نميگويند
وثانيا بعد از ثبوت ادلهٔ قطعيه بر حجيت خبر واحد ثقه ان اخبار مخصصه محموله است بر
اخبار غير ثقه يا اخبار وارده در مسائل اصول مثل ما دل على التجسيم والتشبيه والغلو ونحوها
پس جواب انچه در سؤال ذكر شده كه احاديث واخباري كه مخالف ظاهر معني قرآن باشد
قابل اعتبار وعمل نيست ظاهر شد ونيز اين احاديث بعد پيش بودن دليل بر حجيت مسئله
حجيت خبر واحد وجواز تخصيص كتاب بخبر واحد [illegible] خبر ثقه است وحديث غلط
و وضعي هم باين نميشود بلكه ان خبري كه بعد از مراجعه رجال بحال خبر در كتب رجاليه و
همه جهات وقرائن تحقيق شد كه واجد شرائط حجيت است ان مدرك حكم قرار داده ميشود
وعمل بر طبق ان ميشود وانچه در سؤال ذكر شده كه با اين همه اصل همين كه در احكام شرعي

قرآن را بهر نوع

سنت

قرآن را بهر نوع تقديم حاصل است جواب ان معلوم شد كه اصل نه همين است بلكه اصل
كه ما ذكر نموديم واضح ذكر شد از باب عنوان كلي سائر در موارد خود است واز باب حاشا است
نسبت بمسئله مذكور در سؤال كه منع ذوي الارث عصبه ارث مي باشد مدرك حكم واحد نيست بلكه
سنت متواتره است كما يظهر لمن راجع كتب اخبار سيما الوسائل بلكه اخبار مسئله فوق التواتر
كما في الجواهر واز اينجا ظاهر شد دفع اشكال كه مبني بر وجه اخير مذكور در جواب باشد واما اشكال
از جهت علم ما صدر عن علي [illegible] من السنة معهود نيست مگر از نصاب واعداء آل
والا جميع علماء اسلام از اماميه واهل جماعت وسنت بروايت ائمه [illegible] اخبار صحيحه خود
عمل نموده كما يظهر لمن راجع كتبهم بلي نزاع در مسئله استحقاق امامت وخلافت مسئله اخرى
محرر مفصله في الكتب الكلامية لا ربط لها بمسئلتنا هذه جواب مسئله دوم انكه حجب
الاخوة للابوين او للاب لا من الام وحجبها الام من الثلث الى السدس مقصود از ان حكم بر اعطاء
مر اخوه نيست [illegible] بلكه مقصود توفير بر اب است كما قال الصادق ع لان الاب ينفق عليهم فوفر نصيبه
وانتقص الام من اجل ذلك وعنه ع ايضا في امرأة توفيت وتركت زوجها وامها واباها و
اخويها قال ع هي من ستة اسهم للزوج النصف ثلاثة اسهم وللاب الثلث سهمان وللام السدس
وليس للاخوة شيء نقصوا الام وزادوا الاب لان الله تعالى قال فان كان له اخوة فلامه السدس
مقصود انكه علت حكم منصوصه است وآيه هم بر تعيين سدس [illegible] براي ام در صورت
وجود اخوه اما انكه نصيب حق كيست از ايه استفاده نميشود وتعيين نفرموده وان موكول
بمبلغ وحي وصاحب شرع انور واوصياء معصومين سلام الله عليهم اجمعين علاوه بر انها
از ادله كثيره استفاده شده كه مرتبه اخوه بعد از مرتبه اباء است واولاد است در ارث
وقانون اين است كه مادامي كه اهل رتبه اولي هستند رتبه لاحقه ارث نميبرند و
از ما ذكرنا ظاهر شد وجه حكم ان فرع مذكور در سؤال چون دو برادر ودو خواهر اهل
مرتبه ثانيه اند وهم چنين ظاهر شد كه حضرت الله تقدس وتعالى حكم عصبه نفرموده تنزيل
از ثلث بسدس در صورت وجود اخوه بلكه از جهة توفير است بر اب است جواب مسئله سيم
بدانكه عول در فرائض نيست باين معني كه زياده سهام بر اصل مال [illegible]

جواب مسئله دوم

جواب مسئله سيم

بنت

دازطریقهٔ ما نیست تا آنکه منشأ آن شود که نقص بهمه وارد آید بلکه هرکس صاحب دو فریضه

که خداوند متعال از فریضهٔ صاعد فرود آورده او را بسوی فریضه نازله نقص بر وی وارد

می آید و هرکس صاحب فریضه واحده است نقص بر وی وارد است مثل البنت والبنات و

الاخوة للاب وللام او للاب فقط واما فله السدس دائما الامع الولد فظاهر واما مع عدمه فلیس

له فرض لکن یبقی له السدس بالقرابة کما اذا کان المیت زوج وابوان فهو کذی الفریضتین فی

عدم ورود النقص من باب الاتفاق واما الاخوة للام وحدها فهی کالام والزوج والزوجة

لا یرد علیها النقص والدلیل علیه ما ذکر اخبار اهل البیت ع عن ابی جعفر ع السهام لا تعول و فی

الخبر کان امیر المؤمنین ع یقول ان الذی احصی رمل عالج لیعلم ان السهام لا تعول علی من ستة

لو کانوا یبصرون وجوهها ما جازت ستة وعن ابی عبد الله قال السهام لا تعول وعن ابی عبد الله قال سهام المواریث من

ستة اسهم لا تزید علیها فقیل له یا ابن رسول الله ع ولم صارت ستة اسهم قال لان الانسان

خلق من ستة اشیاء وهو قول الله عز وجل ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طین ثم جعلناه

نطفة فی قرار مکین ثم خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاما

فکسونا العظام لحما وعنه ع ایضا قال ع اربعة لا یدخل علیهم ضرر فی المیراث الوالدان و

الزوج والمرأة ومن ابی جعفر ع قال ان الله ادخل الابوین علی جمیع اهل الفرائض فلم ینقصهما

من السدس لکل منهما وادخل الزوج والزوجة علی جمیع اهل المواریث فلم ینقصهما من الربع

والثمن وعن ابی جعفر ع فی خبر طویل ان السهام لا تعول ولان الزوج لا ینقص من النصف و

لا الاخوة من الام من ثلثهم والاخبار فی هذا المضمار کثیرة وانچه ذکر کردیم واضح شد وجه

حکم فرع مذکور در سؤال که ورود نقص باشد بر بنات چون ذات فریضه واحده است مثل

حاصل کلام آنکه اگرچه در قرآن تقدیم فریضتین بر فریضه واحده بیان نشده بظاهر لکن صاحب

صاحب شرع بیان فرموده وامناء شرع ع تمام را بیان انما حکمت تقدیم مثل حکمت

سایر احکام است بر ما رد کا رجل و علا علم آنها نزد پیغمبر و ائمه ع و دیعه گذارده هرچه

خودشان بیان نمودند نتعلم منهم و نتکلم و هرچه از آن ساکت شدند ما مور بسکوت از آن

مقام اختراع نیست سه لو مات رجل و ترک عما اخا ابیه من الاب وخال اخا امه من

الابوین قبل

الابوین قیل باشتراکهما فی الارث اثلاثا نظرا الی العمومات الداله علی ذلک و مثل فی بعضها بما مضمونه

ان العم والعمة بمنزلة الاب وان الخال والخالة بمنزلة الام وان کل ذی رحم بمنزلة الرحم الذی

یجر به ویمکن ان یقال بحجب العم المتقرب بالاب بالخال المتقرب بالابوین وتوضیح ذلک

یحتاج الی مقدمة وهی ان المستفاد من آیة اولوا الارحام ومن الاخبار الواردة

مسئله زید عینی را فروخت بعمرو یعنی دیگری بشرط خیار از برای احدهما و بعد هر دو وفات
کردند و ترکهٔ هر یک منحصر است در عینی منتقل الیه و وارث هر یک تلف کردند ما انتقل الیه را
ثم فسخ معامله شد آیا واجب است بر هر یک از وارثین عوض عینی تالفه یا نه جواب مسئله
مبنی است بر اینکه بفسخ عوضین بر میگردند بمیتین یا بوارثین بنا بر اول مقتضای قاعده
عدم وجوب عوض است بر وارثین چون دلیلی بر ضمان ایشان نیست بلی ذمهٔ میتین
مشغول میشود بعوضین و بعد از تهاتر مقدار مشترک زاید میماند در ذمهٔ آن دیگری
و اما بنا بر دوم واجب است بر هر یک از وارثین عوض عینی تالفه چونکه مقتضای
فسخ انتقال عوض است بدیگری و بر تقدیر تلف بمقتضای معامله و فسخ آن باید
از عهدهٔ عوض برآید و چون وارث قائم مقام میت است پس گویا طرف معامله بوجه
پس ضامن خود میت هرگاه حیواة داشت و فسخ میشد بایست از عهده برآید کذلک
وارث که بمنزلهٔ اوست و اما بر تقدیر اول عقد ربطی بوارث ندارد و ید او ید ضمان
نیست چون اتلاف مال خود کرده است پس وجهی از برای ضمان او نیست و دعوی
اینکه هر چند مال خود را تلف کرده است لکن تلف کرده است مال بدل دار را پس
باید ضامن باشد آن را مدفوع است باینکه بدل داشتن ربطی بوارث ندارد چون
طرف معامله نیست پس حال او حال کسی است که آن عینی را خریده باشد و تلف کرده
باشد که فسخ معامله ما بین بایع و مشتری موجب ضمان او نیست بلکه خود آن هم ضامن
نیکو بگیر این را و التحقیق عدم الفرق و ضمان الوارث لان کلا منهما ملک بالارث ملکا
متزلزلا فاذا انفسخ والمعوض تزلزله بمقتضی القاعدة الضمان و ان قلنا
بالرجوع الی المیتین فتدبر

مسئله ۱

مؤلف گوید هذه المسئله خداوند عالم در قرآن مجید متعلق وراثت و تقسیم سهام زوج و زوجه در سوره
نساء جزو چهارم میفرماید و لکم نصف ما ترک ازواجکم ان لم یکن لهن ولد فان کان لهن ولد فلکم الربع
مما ترکن من بعد وصیة یوصین بها او دین و لهن الربع مما ترکتم ان لم یکن لکم ولد فان کان لکم ولد فلهن
الثمن مما ترکتم من بعد وصیة توصون بها او دین انتهی بقدر الحاجة  از سیاق عبارت این آیات واضح
الدلالت ظاهر است که حکم باری تعالی به نسبت سهام زوج و زوجه مانند و شباهت اعنی احکامی که
از برای زوج است شامل همان از برای زوجه هم است چنانکه او تعالی به نسبت زوج میفرماید و لکم
نصف ما ترک و باز میفرماید فلکم الربع مما ترکن و در باب زوجه میفرماید و لهن الربع مما ترکتم و باز
میفرماید فلهن الثمن مما ترکتم چیزی همین است که در باب زوجه او تعالی لفظ الربع و الثمن به دخول
الف و لام آورده و در باب زوج اولا نصف ما ترک فرموده و بعده بشرط موجودیت ولد
لفظ الربع بی دخول الف و لام و منصص از این ظاهر است که از سیاق عبارت این
آیات واضح هدایات در باب سهام زوج و زوجه چیزی فرق زائد نیست پس چه وجه است
که زوج از جمیع متروکات زوجه موافق فتوای امامیه نصف یا ربع میبرد و زوجه محض از
منقولات میبرد و در غیر منقولات محروم میماند اگر بفرمایید این حکم که در مذهب علمای امامیه
هم است از آن جهات است که مستنبط از اخبار و احادیث است پس میگوییم که احادیث و
اخباری که فی لفظها هر است بعض قرآن باشد قابل اعتبار و عمل نیست زیرا که تدوین
احادیث بعد بسیاری از زمان کم است و اکثر احادیث غلط و وضعی هم ثابت شده باز
اصل همین است که در احکام شرعی قرآن را بر همه نوع تقدیم حاصل است و هرگاه که در
قرآن حکم تقسیم ترکه در باب زوج و زوجه گویا متحد اللفظ صادر شد پس از چه دلیل
علمای اعلام و فقهای عظام فرقه امامیه زوجه را در عقار محروم دانند حال آنکه خلاف

این فتوای علمای اهل سنت و جماعت است و فریقین کتاب الله را ماخذ جمیع احکام شرعی میدانند پس
حقیر مستغفر جواب مسئله را بتدلیل میخواهد خوارزمی جواب به کار میطلبد بینوا توجروا یا خیر الوارثین
والحکم فی هذه المسئلة حضرت باری تعالی در قران مجید در باب وراثت ام در سوره نسا اورده فان
لم یکن له ولد و ورثه ابواه فلامه الثلث فان کان له اخوة فلامه السدس من بعد وصیة یوصی بها
او دین پس ام را بدون ولد بالعموم ثلث داده میاید اما هرگاه که اخوات میت موجود شوند سدس داده میشود از
از این ظاهر است که او تعالی که به نسبت حصه ام ولد و ولد تقیید فرموده این محض بمراعات اخوات میت
است چنانکه فتوای علمای حنفیه هم همین است اما در مذهب فرقه امامیه با وجودیکه اخوات موجود میشوند
محروم میشوند بلکه با ام ولد و ولد [illegible] در بعض مواقع و شقوق استحقاق کلی بحکم میرسد که حاصل میشود
شخصی بمیرد و یک مادر و دو برادر و دو خواهر را گذاشت پس مادر فریضه یک سدس میگردد و بعد پنج سدس
رد [illegible] برود و خواهر و برادر محروم [illegible] اند درین صورت [illegible] یک اعتراض پیدا میشود [illegible]
و لغو هم میگردد که تعالی و تقدس لغو را به شرط عبث اورده و حکم عبث صادر فرموده حال
انکه ذات او از امور لغو و عبث منزه است پس [illegible] باید که بچه دلیل حکم این [illegible] را صحیح
ام قرار میدهید و برادر و خواهر میت [illegible] محروم [illegible] بینوا توجروا ماجور
الوارثین [illegible] او تعالی [illegible] در قران مجید و فرقان حمید اصحاب فرائض را بحقیقت
سهام [illegible] قرار داده است و یکدام [illegible] را بر دیگری ترجیح نداده پس [illegible] است که در بعض
صور دختر را کم داده میاید و دیگر ورثه را حصه کامل داده میشود مثل اینکه فرض بکنید که زنی بمیرد و
یک زوج و پدر و مادر و پنج دختر را گذاشت پس بحسب اصل شرع زوج یک ربع و مادر یک سدس
و پدر یک سدس میگردد و دختران [illegible] میشوند اما اندرین صورت [illegible] علمای اعلام [illegible] این
است که زوج و ابوین را حصه کامل خویش میدهند و حصه بنات را چیزی کم [illegible] میکنند اعنی در
دوازده سهام یک ربع اعنی سه سهم زوج را میدهند و یک ثلث یعنی چهار سهم ابوین را و باقی صرف
پنج سهام بنات را حال انکه از روی فریضه بنات را هشت سهام [illegible] است پس چه علت است

که بنات را



که بنات سه سهم کم شده و زوج و ابوین چیزی کم نشده حال انکه همه ورثه از اصحاب فرائض اند بینوا توجروا
جواب مسئله اولی اشکال حکم مذکور در سوال که منع زوجه از عقار باشد ناشی است از اشکال در مسئله
تخصیص الکتاب بالسنة مطلقا سواء کانت بالسنة المتواترة او بالسنة المرویة بالخبر الواحد بعد عدم ان ما ورد فی منع الزوجة عن
العقار اخبار احاد یا ناشی است از اشکال در کون [illegible] عن امیر المؤمنین [illegible] و اولاده الذین هم عترة النبی
و اهل بیته سلام الله علیهم [illegible] الاخبار فی الاحکام من السنة [illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله عند
علی امیر المؤمنین [illegible] حقه یا ناشی است از اشکال در ورود روایات از ائمه صلوات
الله علیهم در باب مسئله مذکوره با تعارضها اما اشکال در تخصیص کتاب بسنت بر وجه الاطلاق وجهی ندارد
چرا که سنت قطعیه از حیث صدور از [illegible] صدور کتاب قطعی است و اما از حیث دلالت ظهور خاص
اقوی است از ظهور عام و [illegible] مراد از عام ببیان خاص طریقه عقلاء است و شرع [illegible]
که اعرف [illegible] مراد از کتاب است و این مطلب که تخصیص کتاب بسنت قطعیه باشد همه علمای اسلام قبول دارند
کسی انکار ننموده علمای سنت و جماعت هم کسی انکار ننموده چنانچه در بسیاری از مسائل
عمل [illegible] بر این است و در مسئله ارث پیغمبر [illegible] و منع فاطمه سیدة نساء العالمین [illegible] از ان [illegible] فهم
عمل نموده اند تخصیص داده اند عموم یوصیکم الله فی اولادکم را بخبر نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما
ترکناه صدقة اگر چه همین خبر را هم تخصیص داده اند چرا که وقت نزاع عباس مع امیر المؤمنین
فی بغلة رسول الله [illegible] و سیفه و عمامته حکم بها الصدیق میراثا لامیر المؤمنین علیه السلام اگر چه معلوم
نشد که تخصیص این خبر بچه وجه [illegible] تخصیص [illegible] در این باب استناد بخبر [illegible] نموده
اند و اما اشکال در تخصیص کتاب بالخبر الواحد چنانچه از اواخر سوال هم همین اشکال استفاده میشود
دفع ان در اصول [illegible] مفصلا [illegible] و محال تفصیل نیست [illegible] لیکن اشاره دفع ان اشکال بعد از ثبوت
حجیة خبر واحد با دلة قطعیة که منها نصوص الکتاب کایة النبأ و النفر و غیرهما یجب الاخذ بالخبر
و هو مثل الکتاب فی وجوب الاخذ به و العمل بمضمونه و ان کان بینهما فرق من حیث ان الکتاب

فتنظر

مقطوع الصدور وجدانا والخبر ظني قوي مقطوع لزوم الاخذ به فاذا ثبت ذلك في لزوم الاخذ
في دلالتهما فاذا كان احدهما عاما والاخر خاصا فالمرجع طريقة العقلاء وهو تخصيص العام بالخاص پس
مندفع شد اشكال در تخصيص كتاب بخبر واحد بملاحظه آنكه الكتاب قطعي وخبر الواحد ظني والظني
لا يعارض القطعي لان دلالة كل منهما ظنية ودلالة الخاص اقوى واما صدور الكتاب وان كان
قطعيا لكن الكتاب القطعي وغيره من الادلة القطعية اثبت حجية الخبر الواحد فهو ايضا قطعي بمعنى ان
الدليل على حجيته قطعي پس از حيث دلالت ظني معارضه با ظني مخصص عن الظن النوعي واز حيث
صدور قطعي الصدور يا قطعي الحجية وهمچنين مندفع است اشكال باينكه دليل حجيت خبر واحد منحصر در
اجماع است ومسلم ان فيما لا دلالة لنا بدلالة لنافيه وظهور القرآن دلالة چون ظاهر مخصص منع
انحصار بلكه نصوص كتاب وسنت متواتره واجماع بر حجيت مطلق ثقه وان كان في قبال دليل
بلكه عقل هم دليل است واما اشكال در تخصيص كتاب بخبر واحد بملاحظه ورود اخبار مخالف
كتاب از قبيل ما خالف كتاب الله فليس من حديثي وما اتيكم من حديث لا يوافق كتاب الله فهو باطل واشباهها
مفصلا جواب آن را در اصول ذكر نموده‌ام اجمال آن است كه اولا نظر اين اخبار بمخالفت بر وجه تباين است
نه عموم وخصوص واطلاق وتقييد چون اين قدر از تفاوت بين دو دليل را در عرف اختلاف [illegible]
دليلين نگويند وثانيا بعد از ثبوت ادله قطعيه بر حجيت خبر واحد ثقه آن اخبار مخصصه ومحمول‌اند بر
اخبار غير ثقه يا اخبار وارده در مطالب اصول دين مثل دلايل التجسيم والتشبيه والغلو ونحوها
پس جواب آنچه در سؤال ذكر شده كه احاديث واخباري كه مخالف ظاهر نص قرآن باشد بي اعتبار
وعمل نيست ظاهر شد وتدوين احاديث بعد وبحث لحوق الظن بمسئله حجيت خبر واحد وجواز تخصيص
كتاب بخبر واحد ندارد بلكه مناط خبر ثقه است وحديث غلط وضعيف عمل بان نميشود بلكه آن خبري كه بعد از
مراجعه بحال رجال خبر در كتب رجاليه وملاحظه جهات وقرائن محقق شده كه واجد شرائط حجيت است
آن مدرك حكم قرار داده ميشود وعمل بر طبق آن ميشود وآنچه در سؤال ذكر شده كه چنين با اين ائمه اصل

[illegible]



همين است كه در احكام شرعي قرآن را بهر نوع تقدم حاصل است جواب آن معلوم شد كه اصلا چنين
نيست بلكه اصل مسئله با ذكر معلوم وآنچه ذكر شد از باب عنوان كلي سائر در سؤال حوالت
واز باب مماشاة است نسبت بمسئله مذكوره در سؤال كه منع زوجه از ارث عقار باشد
مدرك حكم خبر واحد نيست بلكه سنت متواتره است كما يظهر لمن راجع كتب اخبار سيما الوسائل
بلكه اخبار مسئله فوق التواتر است كما في الجواهر واز اينجا ظاهر شد رفع اشكال كه مبني بر وجه اخير
مذكور در جواب شد واما اشكال از جهت عدم ما صدر من علي واولاده عليهم السلام من السنة
معلوم نيست مگر از نصاب واعداء آل محمد صلى الله عليه و آله جميع علماء اسلام از اماميه واهل سنت وجماعت
وسنت روايات ائمه را اكثر از اخبار صحيحه خود نموده‌اند كما يظهر لمن راجع كتبهم بي نزاع در استنباط
احكام است وصرف شد مسئله اخرى محرره مفصلة في الكتب الكلامية لا ربط لها بمسئلتنا هذه

---

جواب مسئله دوم آنكه حجب الاخوة للابوين او للاب لا للام وحجبها الام عن
الثلث الى السدس مخصوص است از آن حكم مراعات اخوة نيست بلكه مخصوص توفير است كما قال
الصادق عليه السلام لان الاب ينفق عليهم فوفر نصيبه وانتقص الام من اجل ذلك وعنه عليه السلام
ايضا في امرأة توفيت وتركت زوجها وامها واباها واخوتها قال هي من ستة اسهم
للزوج النصف ثلثة اسهم وللاب الثلث سهمان وللام السدس وليس للاخوة شيء وانقصوا
ورادوا للاب لان الله تعالى قال فان كان له اخوة فلامه السدس مخصوص آنكه علت حكم
منصوصه است وآيه هم پس تعيين سدس بعنوان يا از براي ام در صورت وجود اخوه اما آنكه
تعيين چون كميت از آيه استفاده نميشود وتعيين نصيب آن موكول بعقد ذوي الحجاب شرع
انور واوصياء معصومين سلام الله عليهم اجمعين علاوه بر اينها از ادله كثيره استفاده شده
شده كه مرتبه اخوه بعد از مرتبه اباء وام واولاد است در ارث وفرق اينست كه حاجب
كه اهل مرتبه اولي هستند مرتبه ثانيه از ارث ممنوع‌اند واما از ما ذكر ظاهر شد وجه حكم
فرع مذكور در سؤال چون برادر وخواهر اهل مرتبه ثانيه‌اند وهمچنين ظاهر شد كه

حضرت اله تقدس و تعالی حکم عبث نفرموده تنزیلا از ثلث بسدس در صورت وجود اخوه از جهت توفیر
بر اب است جواب مسئله بیستم اینکه عول در فرائض نیست باین معنی که زیادتی سهام بر اصل مال
بهم نرسد و از طریقه اهل بیت ثابت شده که نقص بر همه وارد آید بلکه بر کسی صاحب دو فریضه
است که خداوند متعال از فریضه صاعده فرود آورده او را بسوی فریضه نازله نقص بروی وارد میشود
و بر کسی صاحب فریضه واحده است نقص بروی وارد است مثل البنت والبنات والاخوة للاب والام
او للاب فقط واما الاب فله السدس واما اما مع الولد فقط بهر دو اما مع عدمه فلیس له فرض لکن یبقی
له السدس بالقرابة کما اذا کان للمیت زوج وابوان فهو کذی الفریضتین فی عدم ورود النقص من باب
الاتفاق واما الاخوة للام وصدهم فهو کالام والزوج والزوجة لا یرد علیهما النقص والدلیل علی ما ذکر
اخبار اهل البیت علیهم السلام عن ابی جعفر ع السهام لا تعول وفی الخبر کان امیر المؤمنین علیه السلام
یقول ان الذی احصی رمل عالج لیعلم ان السهام لا تعول علی ستة لو یبصرون وجهها وجهها لم تجز
ستة وعن ابی عبد الله ع کان ابن عباس یقول ان الذی یحصی رمل عالج لیعلم ان السهام لا تعول
من ستة فمن شاء لاعنته عند الحجر ان السهام لا تعول وعن ابی عبد الله ع قال سهام المواریث من
ستة اسهم لا تزید علیها فقیل له یابن رسول الله ولم صارت ستة اسهم قال لان الله خلق من ستة
اشیاء وهو قول الله عز وجل ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طین ثم جعلناه نطفة فی قرار
مکین ثم خلقنا النطفة علقة ~~فخلقنا العلقة مضغة~~ فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة
عظاما فکسونا العظام لحما وعن ابی عبد الله ع قال اربعة لا یدخل علیهم ضرر فی المیراث الوالدان
والزوج والمرأة وعن ابی جعفر ع قال ان الله ادخل الابوین علی جمیع اهل الفرائض فلم
ینقصهما من السدس لکل منهما وادخل الزوج والزوجة علی جمیع اهل المواریث فلم ینقصهما من
الربع والخمس والثمن وعن ابی جعفر ع فی ذیل خبر ان السهام لا تعول ولا ان الزوج لا ینقص من
النصف ولا الاخوة من الام من ثلثهم والاخبار فی المضمار کثیرة و از آنچه ذکر کردیم واضح شد وجه
حکم فرع مذکور در سوال که ورود نقص باشد بر بنات چون ذات فریضه واحده میباشند حاصل
کلام آنکه اگرچه در قرآن تقدیم صاحب فریضتین بر فریضه واحده بیان نشده لیکن ظاهر میکنیم صاحب

[illegible]



شرع بیان فرموده و اسناد شرع بار سیده اند اما حکمت تقدیم مثل حکمت سایر احکام مخفی است
پروردگار جل و علا علم آنها را از نزد پیغمبر ص و ائمه ودیعه گذارده هرچه خودشان بیان فرمایند
تعلیم نمودند تکلم و هرچه از آن ساکت شده اند مأموریم بسکوت از آن مقام اختراع نیست

## اجاره

س زید عمرو ایله اجاره که اهمیت مرده اولان تمام بر بیت ازقرآن تعیین شاهی ایله بر سپارش
ازقرار تعیین شاهی تعلیم ایتمک مستحق اجرت اولور می ج اگر عقد اجاره واقع اولمش ایسه اوراقده
ایسه بیشده بر ماله ابرار وجه رصد بیر سپارش مستحق اجرت اولور دائر عقد اجاره واقع اولمش ایسه
برقرآن بشرط ایله عوض برقرآن تعیین نفس بر حاصل ایتمک حراله تمام مال اجاره ایله ابرار حصه
تعیین مستحق واگر اجاره واقع اولمش ایسه برقرآن بشرط اگر عوض اراده تعیین بر بقعت وقت ادا ایتمکی
ازبرایت بمقدار اجرت زیاده ایتمک لکن لیس فقط ابراز ال ایت س اگر السنی بجمیع لطفی علم باعتبار
بتمام حصه رجوع کند بر دل ادن د ماجه ضرورت وارد ج متعدی ایتمک گر باعلم برقاسی وما دشتی
ایی حال اگر ان خدمت اجرت داشته باشد بابه ارا ایسه اداویسه بابادن وما عرف اوده بیده والله اعلم

**سؤال** اگر در بین مدت اجاره یعنی پیدا شود از انتفاع بعین مستأجره اما اجاره باطل میشود یا نه **جواب** اگر مانع عام است
یعنی هیچکس نمی تواند منتفع از آن منتفع شود و چنین آن بعض از قیمت تمام است پس شرط است که تلف شده است و اگر مانع از قبیل
ستمگر باشد که ظالمی او را تخویف کند در تصرف در آن یا آنکه داخل آن کند از برای غرض و در آن شود سلطان یا مانع
دیگر از حادثات اجاره برقرار است و خیار فسخ هم دارند پس اگر شرط مباشرت کرده است آن اجاره میدهد و
و اگر شرط مباشرت نکرده است منفعت از کسی او رضا است و بعضی از علما گفته اند در صورت شرط مباشرت هم میتواند اجاره **سؤال**
فسخ کند و وجه آن واضح نیست و فرق میان این دو صورت چیست در صورتی که در آن منع کرده است چه
اجاره باشد و خانه مخروبه و باطل و خیار فسخ از برای خود قرار دهد و بعد آن را وقف میکند و بغیر حضرت
ثم فسخ میکند اجاره را جایز است یا نه **جواب** بعید نیست جواز وقف علی ما مستقره المنفعه الی مدت معین
منفعت آن با دستیال بدون اجاره دادن نیز **سؤال** هرگاه در بین مدت منفعت شده باشد از برای مستأجر آنچه فسخ
کند آیا نسبت بمدت گذشته که منتفع شده اجرت المسمی است یا نسبت باجرت المثل **جواب** اما اگر اجاره باطل شود پس
اجرت المسمی ثابت است بالنسبه و اما هرگاه از جهت خیار فسخ کند مقتضای قاعده اجرت المثل است چون فسخ عقد مقتضی رجوع
هر یک از عوضین است بمالک سابق لکن علما فرق نگذاشته اند در صورت فسخ نیز اجرت المسمی گفته اند
و اشکال و ظاهر آن است که فرق است مابین آنکه فسخ کند اصل عقد را یا فسخ کند آن را بالنسبه باقی مدت و تبعیض
**سؤال** هرگاه ولی با مولی علیه اجاره به وجه صلاح مال او را اجاره داده است تا مدت
ز مدتی قاعده است لکن با رضای طرفین ... **جواب** اظهر و اشهر که مشهور است صحت آن است
حتی در بین مدت بالغ شود یا نتواند فسخ کند نوع اجاره را هم از جهت اجاره یا نه چون ولایت ندارد و بعد
بر اسم زمین بدون فرق میان آنکه من الاول مصلحت است از زمین بدون مدت اجاره ... مقدار آن
البلوغ داشته باشد هر چند اجاره آن مقدار موقوف مصلحت او باشد یا اگر مقتضی مصلحت حالی عدم نوع او لغو باشد
**سؤال** زید ثلث ... و عمرو
از ما بعد نوع را داخل کند در بین لازم است و فرق میان این صورتین واضح است و الله العالم
ساکن در عمرو از او مطالبه اجرت میکند زید میگوید خانه را عاریه بمن داده و عمرو میگوید اجاره داده ام قول کدام مقدم است
اگر بگوید عاریه نداده ام و اجاره داده ام هم **جواب** اما در صورت اول پس محل اشکال قول عمرو مقدم است
الاصل عدم الاعاره و التصرف فی مال الغیر مع عدم اذنه موجب اشتغال ذمه ... و اختلفوا فی ...
و اگر تلف شده باشد ضامن عین نیز هست و اما صورت ثانی پس ... قول ... مقدم است

و اینشه انه مدن الدمصد براءة الذمة من العوض و معروض ان يتصرف كان باذن المالك و بعضی قدر یا کسالی مقدم داشته اند [illegible]

احترام المال او اليد ... الا تلاف لكن مستحق اجرت مثل است نه مسمی و بعضی گفته اند مستحق اقل الامرین من المسمی و اجرت المثل هذا اذا

تلفوت اجرت المثل على المسمی ... ف الزیاده و بعضی قائل شده اند به تالف و بعضی قائل شده اند بقرعه و اظهر قول ... است

اگر از قدر اجرت چیزی در حال نشسته باشد نزاع کنند و احدهما مدعی رجحان باشد و دیگری منکر قول منکر مقدم است

عدم الاجاره و نظیر مورد سؤال است اینکه عمرو مالی را به زید تملیک کرده نزاع کنند در اینکه بمصالحه بوده است یا ببیع

در هر این وجوه مذکوره **سؤال** هرگاه قبل از تمام شدن مدت اجاره معدوم شود ... آیا خیار فسخ دارد یا نه **جواب**

با ... است و قبل از فسخ رجوع بکند مالک اجرت المثل را یا اجرت المسمی را عوض آن ... **سؤال**

عمرو ... مدعی است که اورا اجیر کرده باذن و عمرو منکر اجاره و اذن است آیا مستحق اجرت است یا نه **جواب**

هرچند مقتضای احترام عمل استحقاق است لکن ظاهر عدم استحقاق است لاصالة عدم الاجاره او الاذن **سؤال**

که در روز معین خیاطت کند از برای زید رفته است که از برای عمرو ... باذن عمرو آیا مستحق اجرت است یا نه **جواب**

هرگاه اجیر شده ... هرچند مانعی نیست استحقاق او اجرت المثل ... است بالغرض و ... اجرت

اگر ... حرام شده حرام ... و مستحق اجرت المثل از زید ... است ... است از برای او با هرگاه ... اجاره

خود را فسخ کند مستحق است آن اجیر را اجرت المسمی ... لکن ... اجرت عمل خیاط را ... هرگاه ... عقد

... مستحق است اجرت المثل کتابت را هرچند اجیر شده باشد و تعیین نکرده باشند اجرت را چون

... است ... از ... است ... اشکال ... در صورتی است که ... شده که اجیر خیاطت است از برای

... هرگاه ... نکرده باشد مستحق اجرت کتابت ... اجیر شده ... بدانیم چون

محترم است **سؤال** هرگاه اجیر کند ... از برای عمل و تعیین اجرت نکند ... در ... صحت ... مبادرت ...

اجیر کند ... از برای خیاطت جامه معینه ... عمل ... و ذکر اجرت نکند **جواب** با صحیح است ... است

با ... جایز نیست ... المتعارف ... باشد ... عمل ... وجوب ... التسمیه ... ان

ذکره ... ان لم تعقد قضیة مطلق الامر ... و هرچند ... عدم وجوب ... التعیین مع ... اخر

مع ... الاطلاق

سع ... المستاجر لولا الاجماع و انه ليس كالدين الواجب ادائه مع المطالبة فالتحقيق عدم قضاء الاطلاق لتعجيل و عدم حصر العقد

و عدم الدليل على ... التسليم ... انما هو لدليل خاص ... ان ... لم يكن اجماع امكن القول بعدم وجوب ... مع

المطالبة المقتضية ... بعد ... قضاء العقد ... في ازمنة الامكان مع المتعارف ... من اطلاق الامر ...

و ليس هو كالدين الذي يجب تعجيله بالمطالبة مع الامكان لعدم الدليل ... اطلاق ... فان مقتضى ... الى ...

في عدم التعجيل ... سائر الاعمال المستاجر عليها ... شغل ... في ذمته ... عليه ...

... الدين

الی تجارة

# كتاب الاجارة

اكر خانه يا حمامى را اجاره دهد بكسى وآن مستاجر با ديكرى غصب كند از كسانيكه در مدة اجاره تردد نموده اند و غسل

كرده بر ايشان ضمانى هست يا نه    اما هركاه غير از مستاجر كسى ديكر غصب كند پس آن كس ضامن عين است از براى موجر هركاه عين تلف

وارد آيد و ضامن است براى مستاجر منافع مدت اجاره را و مى تواند مستاجر رجوع كند بر متعدين و آنها كه غسل كرده اند با جرة

المثل مقدار تصرفشان    و اما هركاه خود مستاجر غاصب باشد و تصرفش بعنوان ملكيت باشد پس اشكالى در ضمان او عين را براى

مالك موجر نيست چون بامانت مبدل شده است بغصبيت و آيا ضامن است منافع را براى موجر يا نه هرچند محتمل است كفته

شود كه ضامن نيست چون مفروض اين است كه منافع مدت اجاره را مالك بوده و مجرد قصد ملكيت عين موجب عدم جواز انتفاع

نميشود نظير اينكه تصرف كند در مال خود باعتقاد اينكه مال غير است لكن اظهر ضمان است زيرا كه مالك است منافع را بعنوان اجاره

نه بعنوان ملكيت عين پس انتفاع بعنوان ملكيت غير مملوك بوده است و تصرف كرده است در مال غير با نتفاعى كه مالك نبوده

و مال الاجاره را هم بايد بدهد چون بعقد اجاره موجر مالك آن شده است حاصل اينكه تفويت كرده بر خود منفعت مملوكه را و منتفع

شده بر وجه غير مملوك نظير اينكه دابه را اجاره كند براى رفتن بمكان خاصى و برود بمكان ديكر يا استيجار كند عبدى را براى كتابت

و او را وادار بخياطت و دعوى اينكه مالك عين بيش از يك منفعت على سبيل البدل مالك نبوده پس چكونه مستحق ميشود

اجرة المسمى و اجرة المثل را مدفوع است باينكه مستاجر كويا منفعت ديكرى را براى او ايجاد كرده و جايز است براى مالك رجوع بر

متعدين و كسانيكه غسل كرده اند باجرة المثل مقدار تصرفشان هرچند باذن مستاجر بوده چون اذن او بر وجه حق نبود ثمره دارد

هركاه زيد اجير كرد عمرو را كه جامه او را بدوزد    و عمرو بعد از كرفتن جامه او را تملك كرد بعنوان غصبيت

و دوخت او را بعد مالك از او كرفت آيا مستحق اجرت دوختن كه قرار داده اند هست يا نه    اظهر عدم استحقاق اجرت

چون خياطه او براى مالك مستاجر نبوده بلكه براى خود دوخته پس عمل مستاجر عليه را بجا نياورده تا مستحق اجرت مسماة

باشد و مستحق اجرة المثل هم نيست چون عملش محترم نيست و نظير اين است اكر اجير شود از براى نيابت عبادت براى ميت

معين و او در مقام عمل قصد تبرع كند از جانب همان ميت يا اجير شود كه كفن ميت را بكند و او كفن كند بقصد تبرع براى خود

و هكذا و قد صرح بما ذكرناه المحقق القمى فى اجوبة مسائله قال ان استحقاق الاجرة متوقف على قصد العمل للمستاجر سواء

كان من الاعمال التوقيفية المقصود فعلها على وجه النيابة كالعبادات الواجبة او من الاعمال المندوبة المقصود حصول

ثوابها للمستاجر وان لم يقصد النيابة كالاستيجار لقرائة القران بان يجعل ثوابها للمستاجر او من الاعمال التوصلية كالخياطة

و عمل    و غيرهما حتى لو استاجره لخياطة ثوب معين و قصد الموجر الغصب فخاطه بعد الغصب فلا اجرة له لانه

# کتاب الاجارة

انما قصد الخیاطة لنفسه انتهی    هرگاه اجیر شد که جامه زید را خیاطه کند و خیاطه کرد لکن بعد از تمامیت خیاطه
ان جامه را تلف کرد ایا مستحق اجرة المسمی است یا نه و ایا جامه را مخیطا ضامن است یا غیر مخیط    الاظهر ضمان آن جامه
مخیطا و استحقاق اجرة المسمی اما استحقاق اجرت پس بسبب اینکه عمل مستاجر علیه را بعمل آورده    و اما ضمان جامه را با وصف
مخیطیه پس از جهة اینکه مالی را که تلف کرده مخیط بوده است و مالک بوصف مخیطیت مالک آن بوده است و در مسئله
احتمالات دیگر هست که بعضی با تأمل ببعضی انها شده الا یکی اینکه ضامن است جامه را غیر مخیط و مستحق اجرت هم نیست چونکه
وصف مخیطیت که عمل اوست تسلیم مستاجر نکرده است پس بمنزله تلف مبیع است قبل قبضه و این بنا در مبسوط است وضعف
ان ظاهر است زیرا که عمل مستاجر علیه خیاطه بوده است و از ابعمل آورده با اینکه اشکالی در مالک شدن مستاجر جامه مخیط را
نیست پس هرگاه تلف کرده از او باید مخیطا ضامن باشد هرچند مستحق اجرت نباشد از جهة عدم تسلیم عمل    دوم اینکه مالک
مخیرات ما بین تضمین او مخیطا یا دفع اجرة المسمی یا غیر مخیط با عدم دفع اجرت و لایخفی ما فیه هرچند منقول است از علامه
در تحریر و قواعد و تذکره و از جامع المقاصد    سیم اینکه ضامن است جامه را مخیطا و مستحق اجرت هم نیست اما ضمان پس بجهة
اینکه مالی را که تلف کرده متصف بوصف مذکور بوده و اما عدم استحقاق اجرت پس بجهة اینکه عمل را تسلیم نکرده و تلف کرده آن
قبل القبض و این احتمال بعد از توجه اولا وجاهت و الاظهر همان است که ذکر شد والله العالم    اذا استاجره لان یعمل له عملا
فی زمان معین مثل ان یخیط له ثوبا معینا فی یوم معین مع کون الزمان واسعا یمکنه الاتیان فیه فلم یعمل فی ذلک الزمان کلا او بعضا
فهل تصح الاجارة او تبطل    اما ان یکون اعتبار الزمان الخاص علی وجه القیدیة او علی وجه الشرطیة فعلی الاول ان لم یعمل
اصلا او اخر الی زمان لا یمکنه ان یتمه اختیارا او لمانع فالاجارة باطلة و لا یستحق شیئا و ان اتی ببعضه ثم لو اشتغل بعد حصول المانع
من الاتمام یمکن ان یقال یستحق اجرة المسمی بالنسبة و یمکن ان یقال یستحق اجرة المثل بالنسبة و یمکن ان یقال لا یستحق شیئا و الاقوی انه ان کان المستاجر
علیه العمل التام بقید المجموعیة فی ذلک الزمان لا یستحق شیئا و ان کان المقصود العمل الکذائی شیئا فشیئا لا بقید المجموعیة یستحق
المسمی بالنسبة و ان اشتغل به بعد التاخیر بتخیل عدم الضیق و امکان الاتمام فبان الخلاف فکذلک علی وجه و یمکن ان یقال فی
صورة عدم التقیید بالمجموعیة یستحق اجرة المثل بالنسبة هنا و ان قلنا بالمسمی فی الصورة الاولی و علی الثانی ان کان المراد من
الشرط القید فکالاول و ان کان المراد الشرط المصطلح و هو الالتزام فی ضمن الشرط فمقتضی القاعدة عدم البطلان و استحقاق
الاجرة بقدر ما اتی به بعد ذلک الزمان ایضا نعم للمستاجر خیار تخلف الشرط



سؤال هرگاه اجیر و مستاجر در اینکه جامه را قبا کند یا پیراهن و بعبارة اخری قبا کرده است و مستاجر
مدعی است که اجیر شده که پیراهن کند قول کدام مقدم است جواب بعید نیست که مقتضای قاعدة عدم
تخالف باشد چنانچه محکی از ابن ادریس است چه بنا بر ان فصل یا دوختن بالجمله چه بعد از اینکه هر دو
که اتفاق دارند بر وقوع عقدی و نزاع دارند در متعلق آن لکن فاضل در تحریر لو قطع الخیاط ثوبا قباء
وقال المالک انما امرتک بقطعه قمیصا فالقول قول المالک مع یمینه و قیل القول قول الخیاط و لا وجه له
اشبه فی الجواهر بل هو المشهور بل لم یعرف الخلاف الا من الشیخ فی الباب المذکور یعنی باب الوکالة
و ادعی الحکی عنه هنا الموافقة ثم ذکر وجه قول الشیخ فی اواخر المسئلة نعم لو کان نزاعهما فی تعیین
المستاجر علیه قبل قطع الثوب اتجه التحالف و انفساخ الاجارة نحو ما سمعته فی التنازع فی تعیین المبیع
و محصل ما ذکره فی مستند المشهور ان القطع الذی هو سبب ضمان الارش محقق و الاصل عدم اذن المالک
حتی یترتب نفی الضمان فادعاء المؤجر الاذن منفیة به و ادعاه المستاجر فالمفروض انه لا یعمل بمقتضاه فلا اثر
له فی نفی الضمان قلت هذا انما یتم اذا لم یکن هناک عقد اجارة و اما معها کما هو المفروض فکل من الدعویین
اثر او لا فرق بینهما قبل القطع و ما بعده کما فی الاختلاف فی المبیع و یمکن حمل کلام المشهور علی صورة الاذن بدون
عقد الاجارة فیکون مقتضی القاعدة    سؤال هرگاه عبد خود را اجاره بدهد از برای خیاطه زید
در یوم معینی و غاصبی آن عبد را غصب کند و استیفاء کند منفعت کتابت او را در آن یوم و مفروض این است
که منفعت کتابت او اجرتش بیشتر است از خیاطه یا مساوی است کدام منفعت را و از برای که ضامن است
جواب ظاهر این است که باید اجرت المثل عمل خیاطه را به مستاجر بدهد چون تفویت کرده است آن را و
ضامن است از برای مالک اجرة المثل منفعت کتابت را هرچه باشد و احتمال اینکه ضامن باشد اجرة
المثل کتابت را فقط و مساوی اجرة المثل خیاطه را از آن را بدهد بمستاجر و زاید را بدهد بمالک بی وجه
نادر و دعوی اینکه لیس للعبد فی یوم واحد الا منفعة واحدة علی البدل فاذا اجره للخیاطة فلیس للمالک منفعة
الکتابة لعدم امکان استیفائها بعد اجارته للخیاطة مدفوعة بانه و ان لم یکن للمالک الا منفعة واحدة
علی البدل لکن ذلک انما کان من جهة عدم امکان الاستیفاء و الا فلو فرض امکانه کالعمل بالکتابة بکون
فی المقام الغاصب استوفی المنفعة لیس للمستاجر لان المفروض انه ملک الخیاطة و لا یمکن ان یکون للکتاب

بل هو عوض والمفروض انه فوت على المستاجر ماله وهو منفعة الخياطة فيقتضي ضمانه لما فوته وضمانه للمالك لما استوفا
نكتابة او حبسه للمالك منفعة غير مقصودة له ثم لو غصبه وحبسه ولم يستوف منه شيئا لم يكن عليه الا ضمان
منفعة الخياطة للمستاجر ولا يكون للمالك شئ لعدم تفويت شئ عليه وعدم استيفاء شئ من عنده ولا فرق
بما ذكرنا بين كون اجرة الكتابة ازيد او انقص او مساويا للخياطة وبالجملة في المسئلة احتمالات احدها ما ذكرناه
والثاني ان يقال انه ضامن للمستاجر فقط اجرة المثل للخياطة وليس ضامنا للمالك اصلا وهذا باطل
قطعا والثالث ان يقال للمستاجر تمام اجرة المثل للكتابة لانها بدل منفعة الفائتة بحث بدل الغاصب وهذا
ايضا لا وجه له الرابع ان يقال للمستاجر ما بازاء منفعة الخياطة والزائد ليس له ولا للمالك وهذا ايضا لا وجه له
الخامس ان يقال يضمن تمام اجرة الكتابة لكن مقدار الزائد للمالك والمساوي لمنفعة الخياطة للمستاجر ووجهه
ما اشرنا اليه من انه ليس للعبد الا منفعة واحدة اعني البدل نعم لو ان فوت احد المنافع الواقعة استوفى منفعة اخرى
بنفعها والا فيرد ما ذكرناه ثم هذا اذا كانت الاجارة واردة على خصوص منفعة الخياطة واما اذا ملكه منافع
العبد في ذلك اليوم وشرط عليه ان يستوفي منه منفعة الخياطة فيمكن ان يقال يضمن للمستاجر منفعة الخياطة
~~واما اذا ملكه منافع العبد في ذلك اليوم وشرط عليه ان يستوفي منه منفعة~~ وتمام ماله هو كما لو استوفى المستاجر منه
منفعة الكتابة على خلاف الشرائط فانه وان فعل حراما الا انه لا يضمن شيئا للمالك غاية الامر ان له خيار فسخ الاجارة
من جهة تخلف الشرط ثم ما ذكرنا ظاهر حاله اما اذا استوفى المستاجر منفعة الكتابة مع كون الاجارة واقعة على الخياطة
فان مقتضى القاعدة ضمانه للاجرة الكتابة ولا شئ له لانه هو المفوت لماله وهو منفعة الخياطة هذا ولو اذا استاجره
للخياطة في مدة زمان معين بحيث يكون عليه العمل لا ان يكون منفعته له وبعبارة اخرى جعل الخياطة في ذمته فاذا
الموجر انه عين العمل زمانا فاشتغل الاجير في ذلك الزمان لغير المستاجر او غصبه الغاصب واستوفى منه منفعة
اخرى فالظاهر ان المنفعة المستوفاة للاجير او لمالك العبد ويبقى العمل في ذمته او يبطل الاجارة ففي صورة
الغاصب يمكن ان يقال انه يضمن للمستاجر اجرة المثل لذلك العمل وللمالك اجرة مثل العمل الذي استوفاه
مثل الفرض السابق نعم الفرق بين الفرضين انما يظهر فيما اذا استوفى منه الغاصب تلك المنفعة المستاجرة فانه
في الفرض السابق يلزمه اجرة مثله للمستاجر فقط وفي هذا الفرض يضمن للمالك اجرة المستوفاة وللمستاجر اجرة المثل
لذلك العمل ووجهه ان في الفرض السابق منفعة الخياطة ملك للمستاجر فاذا استوفاها الغاصب ضمنها له وليس للمالك
شئ وفي هذا الفرض لم يكن المنفعة المستوفاة للمستاجر بل هو مالك في ذمة العبد الخياطة فالخياطة التي اتى بها

## كتاب الاجارة

سؤال هرگاه کسی مالی را اجاره نموده تا محل معینی ودر بین راه فوت شده وموجر هم
حیوان را از همانجا کرایه داده بشخص دیگری آیا اجاره او صحیح ودر فرض صحت مال الکرایه
از مال المیت است یا موجر ودر فرض آنکه مال الکرایه بمال موجر باشد آیا اجرت المثل
را برای مستضامن جهت یا خیر بفرمایید جواب هرگاه قید نشده استیفا کو بخود شخص
اجاره بموت او منفسخ میشود وهرگاه موجر از کرایه داده مال الکرایه از خود او واگر
قید نشده باشد رکوب با اجاره باقی است ومنفعت او حیوان مال وارث است در بقیه
مدت راه واز برای ایشان است اجاره ثانیه واخذ مال الاجاره تا اول محل معین والله العالم
سؤال شیخ وشیخه اگر بتکلف وشقت روزه بگیرند فدیه از ایشان ساقط است یا خیر جواب
واجب است برایشان افطار هرگاه مشقت دایم باشد وقضیه وفدیه ساقط میشود سؤال
هل یجوز الاعارة للاجارة او المزارعة ام لا جواب مقتضی ما ذکروه من ان الاجارة تملیک المنفعه بعوض مع
حکمهم بعدم جواز کون العوض لشخص والعوض لاخر عدم جوازها بالاجارة وکذا المزارعة حیث انهم شرطوا فیها
کون المزارع مالکا للارض او لمنافعها او للانتفاع بها والعاریة لیس شئ منها متحققا بل عن انه قال وعلم
انه قد یستفید من حقیقة المزارعة ومن صیغتها ان المعقود علیه هو الارض المملوکة المنتفع بها ثم فرع علیه عدم صحة
المزارعة في الارض الخراجیة وان تقع من لوازمها ما یحکی اشتراکها فیه ثم ذکر حیلة من الحیل بتصحیحها انتهی
في البلد وفي الجواهر بعد ما ذکر انه لا یعتبر الملکیة للارض ولا للنفع وانه یکفی ملکیة الانتفاع وانها اذا حصلت
في الارض الخراجیة من جهة تفویض السلطان الیه او کونه محییا لها او غیر ذلک مما یوجب الاولویة له قال نعم یبقی شئ
وهو ان قضیة ما ذکرنا عدم صحة المزارعة على الارض المستعارة ولو للمزارعة وجه تملک المستعیر الحصة علی
المزارع لعدم الملک عینا او منفعة او انتفاعا فاذا وقعت المزارعة منه فهی فی الحقیقة للمالک وان قصد بها نفسه
فارض الخراج التي یفوض امرها السلطان الی شخص بناء على انها لا زارع علیها او یملک الحصة مزروعة عدم ملک العین
او المنفعة او الانتفاع بذلک بل تکون الحصة للمسلمین فارض صحة المزارعة نعم اذا اعمر الجائر علی الاباحة لا

قبض الحاصل كان الملك ... بذلك الا بالزراعة ... جيد انتهى لكن الاظهر الصحة في الارض الخراجية بعد حصول اولوية له
وكذا في العارية للمزارعة اذ في العارية وان لم يكن مالكا للعين ولا للمنفعة لكنه مالك للانتفاع وان ادعى انه ليس
مالكا له غايته ما يكون كونه مباحا له نقول هذا المقدار يكفي في صحة المزارعة والعمومات شاملة ولا دليل على اشتراط
الملكية وكذا يصح الاعارة للاجارة ويمنع لزوم كون العوض داخلا في ملك من خرج عنه المعوض كما بيناه في
محله وقلنا انه لا مانع من ان يقول اشتر بمالي لك او بع مالي لك فهنا ايضا يقول اجر مالي لك وتمام الكلام في محله

# كتاب الاجارة

پس هرگاه خانه را باجاره داد و بعد آن خانه را بمستاجر فروخت پیش از تمام شدن مدت
اجاره و مستاجر آن را فروخت بشخص دیگر آیا مشتری ثانی مالک میشود منافع مدت
اجاره را یا نه دوم چنین هرگاه مستاجر آن منفعت را نقل کرد بموجر و موجر
آن خانه را فروخت بشخص دیگر آیا مشتری مالک میشود منافع مدت اجاره را
یا آن خانه مسلوب المنفعة فی تلک المدة منتقل میشود بمشتری حج مقتضای قاعده
تبعیت منفعت عین را ملکیت مشتری است آن منافع را در هر دو مسئله هرچند
ملکیت تابع هر یک از عین و منفعت را بسبب مستقل است مالک شده است
عین را مسلوب المنفعه لکن عدم تبعیت در زمان اجاره از جهت ملکیت غیر است
آن منفعت را و بعد از آنکه صاحب عین و منفعت یکی شده مانعی از تبعیت
نیست و نظیر ما ذکرنا من کلام للمحقق الانصاری رحمه الله فی باب بیع الوقف حیث انه
بعد ما استشکل فی جواز بیع الواقف للعین الموقوفة فی الوقف المنقطع علی القول
بانها باقیة علی ملک الواقف بمثل الحبس بان البیع مستلزم للغرر من حیث جهالة
زمان رجوع المنفعة الی المشتری لجهل زمان الانقطاع نظیر بیع سکنی المطلقة حیث
انه لا یعلم زمان خروجها عن العدة اذا کانت بالاقراء قال ولو باعه من الموقوف
علیه المختص بمنفعة الوقف فالظاهر جوازه لعدم الغرر ویحتمل العدم الی ان قال
وکذا لو باعه ممن انتقل الیه حق الموقوف علیه نعم لو انتقل الی الواقف ثم باع
صح جزما انتهی لان جزمه بالصحة فی هذه الصورة یقتضی تبعیة المنفعة للعین فی
الانتقال وان اشکل الجهالة الا ان یقال لعل مراده ما اذا کانا باقیین علی تبعیة
المنفعة فلا ینافی عدم التبعیة فی صورة الاطلاق التی هی محل الکلام و
کیف کان فیظهر من صاحب الجواهر خلاف ما ذکرنا وان المنفعة فی تلک المدة

لیست تابعة للعین فهی باقیة علی ملک البایع الی انقضاء المدة و محصل ما ذکره
فی وجه ان تبعیة المنفعة انما هی اذا لم تملکها بسبب اخر غیر ملکیة العین فان مع تعدده
کانه مالک لشیئین باع احدهما و بقی الاخر فکک فی باب السکنی و العمری بعد ما نقل عن
لک عبارة تدل علی انه لو ملک المعمر العین ثم باعها انتقل العین و المنفعة کلیهما للمشتری
و فیه ان البیع لا یقع الا علی العین و المنفعة تابعة باعتبار تبعیة النماء للاعیان
فی الملک فمع فرض کون المنفعة مستحقة للمعمر بعقد العمری لا یصح تناول عقد البیع لها
ضرورة عدم تبعیتها للعین المملوکة بسبب الملک کما هو واضح و کذا العین المستاجرة
و نحوها و ملاحظة هذا و ان کان فی الصورة الاولی و هی ما لو باع مالک العین عینه لمالک المنفعة
لکن مقتضی التعلیل شموله للصورة الثانیة ایض و هی صورة العکس نعم لا یجری
تعلیله فی صورة العکس فیما اذا زال السبب المانع عن التبعیة و کان الحکم بملکیة
مالک العین للمنفعة لاجل التبعیة لا لملکیة جدیدة کما اذا رجعت المنفعة الیه
بالاعراض من المستاجر بناء علی کونه مخرجا عن الملک او بفسخ العقد الموجب لنقلها
فان الحکم بملکیته للمنفعة ح انما هو بالتبعیة فلا یکون هناک مملوکان فتامل
و التحقیق ما ذکرناه من التبعیة مطلقا پس شخصی مزرعه را بصیغه اجاره قبول که زراعت
نماید از عمرو با حقابه ان از رود آب در صورت قطع آب در بعض مدت یا نقصان
ان خیار فسخ از برای مستاجر میباشد یا اجاره منفعه ملفوف با نفصل است و اسقاط
خیارات شده باشد یا نشده باشد فرق میکند یا نه عرض دیگر انکه هر الصیغه مصالحه ۲ کاه ج
منافع مزرعه منتقل نموده باشد او هم مثل اجاره است در کریا قطع یا اجاره و مصالحه
فرق دارند و در صورت خیار بعد از فسخ الخ گذشته است اجرة المثل مستاجر باید بدهد
یا اجرت المسمی ج هم ادا الحکم الاحکم هرگاه حق آبه بعنوان شرط اخذ کرده باشند

اجاره



اجاره منفعه ملفوف لکن خیار فسخ ثابت میشود بر تقدیریکه قطع آب یا نقصان ان خارج
از متعارف باشد و هرگاه شرط اسقاط خیارات کرده باشند حتی از این جهة نیز که منظور
سقوط عموم خیارات باشد حتی از جهات طاریه مثل مفروض دیگر خیاری هم ندارد و اما هرگاه
حق آبه جزء متعلق اجاره باشد یعنی بعنوان جزئیت اخذ شده باشد اجاره نسبت بان
مقدار منفعه ملفوف نظیر اینکه خانه را اجاره کند و در اثناء مدت نصف ان خراب شود
و در این صورت از برای مستاجر خیار تبعیض صفقه ثابت میشود اگر میتواند در بقیه هم فسخ
کند مگر انکه شرط کرده باشند سقوط خیارات را حتی مثل این خیار لازم حادث بعد ذلک را
و بعد از فسخ اجاره در هر صورت که خیار فسخ داشته باشد باید مقدار مشهور نسبت بزمان
گذشته اجرة المسمی را باید بدهد لکن محتمل است که بفسخ اجاره اجرة المثل باشد چنانچه
مقتضای قاعده هم همین است چون بعد از فسخ عوضین بر میگردد بمالکین پس
تمام منافع بر میگردد بموجر و تمام مال الاجاره بمستاجر و از جهة استیفاء بعض منافع که منافع
مدت ماضیه باشد باید عوض ان که اجرة المثل است بدهد و چون مشهور بر خلاف
میباشند بهتر مراعات احتیاط است پس هرگاه خانه یا حیوانی را اجاره کرد
و پیش از تمام شدن مدت اجاره گذاشت و رفت از روی اعراض بنا بر اینکه اعراض
در اعیان مفید اباحه باشد از برای هر کس سبقت کند آیا در این جا نیز جاری
است یا حال منافع با اعیان تفاوت دارد ج بعید نیست دعوی فرق از جهة اینکه
منافع تابع عین است و عین هرگاه مملوک کسی باشد بمقتضای قاعده مالک منافع است
و در این جا هر چند بسبب اجاره دادن از تبعیت ساقط شده و لکن بعد از اعراض
بر میگردد بتبعیت بهر حال از جهت نیست از برای غیر مالک عین تصرف در
منافع با اینکه ممکن است گفته شود که منافع هر چند بسبب اعراض مباح شده و لکن

سؤال هرگاه زید عمرو را وکیل کرد در بیع خانه خود در مدت چهار روز و هم خود مرتکب آن شد و فروخت و وکیل ادعا کرد که من آن را
فروخته ام و نوشته اقرار کرد و معمور مهر خودش شهادت داد آیا بیع وکیل صحیح است یا موکل جواب هرگاه وقوع بیع وکیل در زمان وکالت
داشته معلوم باشد و موکل منکر باشد وقوع بیع او را چون در حقیقت نزاع موکل با مشتری است از وکیل است شاهد و وکیل
غایة الامر وکیل مصدق مشتری است پس بیع موکل محکوم است بصحت که مشتری اثبات کند وقوع بیع وکیل و تقدم آن بر بیع موکل
و تصدیق وکیل ثمری ندارد چون هر چند امین است و قول او حجت است بر موکل اگر اقرار در صورتی است که نزاع موکل با او
باشد و خواسته باشد او را تغریم کند مثل آنکه مدعی باشد تلف عینی که وکیل در بیع آن بعد یا ثمن معین که از مشتری گرفته
[illegible] باشد و خواسته باشد او را تغریم کند و نحو اینها و در ما نحن فیه
سؤال طرف نزاع مشتری است و اعتبار قول او در مقام تصدیق طرف نزاع موکل معلوم نیست پس باید تا تصدیق دعوی مشتری
قال فی بیع او وکله بقبض دینه من غریم له فاقر الوکیل بالقبض و صدقه الغریم و انکر الموکل فالقول قول الموکل و فیه تردد اما
لو امره ببیع سلعة و تسلیمها و قبض ثمنها فتلف الثمن من غیر تفریط فاقر الوکیل بالقبض و صدقه المشتری فانکر الموکل فالقول
قول الوکیل لان الدعوی ههنا علی الوکیل من حیث سلم المبیع و لم یتسلم الثمن فکانه یدعی الموکل ما یوجب الضمان علی الوکیل و
فی الفرق نظر و الاشبه الاول و قال فی الجواهر نظره رجوع الاولی الی الثانیة لا العکس ثم قال ان الدعوی متی کانت من
الموکل علی الوکیل لارادة تغریمه مثلا فالقول قول الوکیل لانه امینه و لفعله فعله و متی کانت علی الاجنبی لم یکن اقرار الوکیل
مؤثرا فی عدم سماعها بل یتوقع حکمه و فی الدعاوی فهی مثل المقام فلا اشکال فی توجه الدعوی علی کل منهما فاذا اعترف الوکیل بالقبض
و وجه الدعوی علی المشتری و طالبه بالثمن کان له ذلک بعد یمینه انه باق فی ذمة المشتری و لا یکون اقرار الوکیل بالقبض
مسقطا للدعوی بعد ان لم یکن الخصومة معه و لو طالب الوکیل من حیث دعوی ضمانه للثمن بتسلیمه المبیع قبل تسلیم الثمن
کان القول قول الوکیل الخ الی ان نقل عن المبسوط ما یلائق ما ذکره ثم جعل من موارد المسئلة ما لو وکله فی طلاق زوجته فقال الوکیل
طلقت و ادعی الموکل علی الزوجة عدم الطلاق فیقدم قول الزوج لان الدعوی علی الزوجة و الوکیل لا دعوی علیه و کذا لو وکله فی العتق
ثم قال الظاهر انه لا فرق بین الموکل الدعوی علی الاجنبی مع اخبار الوکیل بالقبض منه او بالطلاق او بالعتق باصالة العدم و نحوها و ان احتمل
او لابد من العلم بکذب الوکیل فی نظیر من الاحکام الثانیة و یحتمل الاکتفاء بعدم ما یدل علی وجوب قبول خبره فیما اتمن علیه غیر
مقام التداعی معه و ان کان له التناول جاری و التصرف فیما بیده بعنوان الوکالة و لکن لا ریب فی ان الاحوط الاول

# کتاب الاجارة

جنس که تصرف در عین بدون اذن مالک جایز نیست لهذا اشکال کرده اند علما در آنکه با استیفاء
آن لکن از دو وجه اول آنست زیرا که اولا ممکن است استیفاء بر وجهی که تصرف در عین نشود
یا بنحوی باشد که از تصرف در عین پس این وجه اخص از مدعی است و ثانیا حق مالک منفعت
که مستاجر باشد مالک بعد تصرف در عین و بر اعراض متعلق است بمالک کذا انتهی هذا و لکن یمکن ان
یستشکل فی الوجه الاول ان بعد باب الاجارة اذا صحت المنافع عن التبعیة و المفروض ان مالکها
اعرض عنها من غیر نظر الی رجوعها الی شخص دون شخص فیصیر بمنزلة الشیء المباح لکل احد فلا فرق
بین مالک العین و غیره فی جواز المبادرة مع ان المفروض ان المالک اخذ بدل المنافع
فکانه استوفاها فی تلک المدة فلا اولویة له بالنسبة الیها بعد ان اخذ عوضها لکن
التحقیق ما ذکرنا اولا و لا لانکر تعدد الاستیفاء بعد وجه المقتضی ثم ان فی الکلام اذا
فرضنا ان تمام الکلام یشترط علی المستاجر سکناه او رکوبه بنفسه و الا فلا یمکن ان یصیر مباحا لکل
احد بالاعراض فی اسقاط للحق المتعلق بالعین فیرجع المنافع الی مالکها فهذه الصورة خارجة
عن محل الکلام کما انه لو فرضنا ان المستاجر اباح التصرف لکل احد بان یکون اعراضه
بهذا الوجه لا اشکال فی جواز مبادرة کل احد فمحل الکلام و الاشکال انما هو ما اذا لم یشترط
المباشرة و حصل الاعراض من غیر نظر الی شیء بحیث یکون الحکم بالاباحة من فعل الشارع
من حیث انه شیء لا مالک له فعلا و بعد فالمسئلة غیر صافیة عن شوب الاشکال
سؤال ملکی را اجاره بدهد به کافر و مستلزم باشد تسلط بر رعایا در آن مزرعه بنحو استخدام و ممکن نباشد
از برای این دفع کردن در آن مزرعه جایز است یا نه ج اگر مستلزم باشد تمکن او از برای کافر وقت
کردن او کافر نه جایز نیست

بعيرنا ذكره الدروس فلت هذا المطلب يجري في الولي والوصي اذا ادعى لتقضي اليبيع عدم بيع له وادعى المشتري انه
باعه الولي او الوصي وصدقه وكذا في المستاجر اذا كان مأذونا في الاجارة من غيره فادعى المالك بعد تلف العين في يده
على انه غصبها من المستاجر وادعى هو انه اجره المستاجر وصدقه وكذا في العارية والوديعة والرهن اذا كان المستعير والودعي
والمرتهن مأذونين في الدفع الى الغير وادعى من تلف في يده الاذن منهم وصدقوه وانكر المالك الاذن واكرر مورد
سؤال بيع هرده معلوم باشد هريك مقدم است صحيح است واگر تقدم وتاخر مشكوك باشد پس احتمال مقارنه
با علم بتقدم احدهما قرعه است



س هرگاه موکل بگوید این خانه را پیش از یک سال باجاره مده و وکیل اجاره بدهد
دو سال آیا این اجاره نسبت بیک سال صحیح است یا مطلقا باطل است یا محتاج باجازه
صحیحه و یک سال ج بعید نیست بطلان مطلقا للنهی السابق و فرق است مابین عدم اذن
و نهی لذا بعید نیست بطلان بیع فضولی هرگاه مسبوق بنهی مالک باشد چون نهی بمنزله
رد بعد العقد است و نظیر مسئله است هرگاه واقف شرط کند در وقف که بیش از یک
سال اجاره ندهند که مقتضای قاعده بطلان است مطلقا لکن قال في الجواهر في باب
الوقف لو آجر زیادة علی المدة التی اشترطها الواقف بطلت الاجارة فی الزائد خاصة
لانه من تبعض الصفقة بل قد یحتمل البطلان بالجمیع لانه عقد مخالف لشرط الواقف الا ان
الاول هو الاقوی انتهی و هم چنین است اگر موکل بگوید لا تبع من زید فباعه منه فانه
یحتمل بطلانه و یحتمل کونه فضولیا و الاقوی البطلان فی المقامات الثلاثة س هرگاه
وکیل خود را از وکالت عزل نماید و موکل مطلع نشود از عزل جایز است تصرف کند یا نه
ج هرگاه رضای موکل محرز باشد جایز و نافذ است هرچند وکالت بعزل باطل شود
لکن اگر جعلی از برای وکالت قرار داده باشند بر قرار مجانا مستحق نمی‌شود و محتمل است
عدم جواز از جهت اینکه رضای موکل بعنوان وکالت بوده و برفتن فصل جنس هم میرود
و از اینجا حال مسئله دیگری معلوم میشود و آن اینکه هرگاه وکالت را معلق کند و
بگوئیم از جهت تعلیق باطل است اذن حاصل از آن کافی است مگر اینکه مقید باشد
بعنوان وکالت س اگر وکیل را عزل کند و خبر عزل باو نرسد و تصرف کند
صحیح است یا نه ج بلی صحیح است للنصوص و اگر چه در مسئله خلاف کرده اند
مشهور بر صحت و بعضی نادر باطل و بعضی تفصیل داده اند مابین اینکه متعذر باشد
اخبار پس صحیح است نیست یا ممکن باشد و اخبار نکند پس صحیح است تمت

زید عمرو را وکیل کرد در بیع دار خود و بعد خودش ان را فروخت و عمرو مطلع نشده از بعد
از فروختن عمرو به بکر فروخت ایا کلام ملک صحیح است ج سابق که تصرف خود موکل باشد
صحیح است زیرا که عقد صدر من اهله فی محله و تصرف وکیل بلا محل می‌شود لکن نقل شده
از علامه در قواعد و از جامع المقاصد که بیع وکیل صحیح است چون فروختن خود موکل
عزل از عزل وکیل است و وکیل منعزل نمیشود بعزل مگر بعد از اطلاع بر عزل و مفروض
ان همین است که مطلع نشده است و این وجه ضعیف است چون فروختن و تفویت
موضوع غیر عزل است کما لا یخفی با انکه حکم عزل بر خلاف قاعده ثابت شده است باید
اقتصار کرد بر اینجا بنگر عزل یحقق با نفذ نه ما بمنزلة العقد و فرق نیست ما بین انکه وکیل
را عزل کند و بفروشد یا عزل نکرده بفروشد که علی ای حال چون موضوع الی متعلق تصرف
وکیل لغو میشود س لو قال انت وکیل فی فعل کذا ما دمت عادلا هل یصح ام
لا و علی فرضه لو فسق ثم صار عادلا هل تعود کالتزام لا ج لا مانع من صحته من الاول
اذا کان حین التوکیل عادلا و الا اشکل کما انه لو صار فاسقا ثم صار عادلا تعود الوکالة
مشکل و من هنا یشکل الحال فی ناظر الوقف والوصی اذا فسقا ثم عادا مع ان الظاهر من
بعضهم العود و هذا بخلاف من کانت ولایته اجباریة شرعیة کالاب والجد والحاکم و علی
المؤمنین لان الولی هناک العنوان و یمکن ان یقال بصحة توکیل العنوان ایضا فیکون کالاول
والمسئلة محل اشکال ولا بد من التامل س بیان فرمایند ایا در متعلق وکالت شرط ٢٥
است که در حین توکیل مباشرت فعل متعلق وکالت بر وکیل ممکن باشد یا انکه اگر در
حین فقدان شرایط طلاق وکیل نموده باشد بطلاق زوجه‌اش وکالت باطل شود
یا نه و بر فرض اشتراط اگر در حین اجتماع شرایط وکیل نماید و لکن تا حین خواندن
طلاق یکی مفقود باشد مثل انکه حائض شود یا بعد از نفاس محتاج تجدید وکالت است
یا نه و کالت اول کافی باشد ج اظهر عدم اشتراط است پس هرگاه در حال حیض یا در طهر
مواقعه وکیل کند کسی را که در وقت اجتماع شرایط طلاق بدهد صحیح است بشرط توکیل

منجّز باشد

منجّز باشد و زمان عمل بمقتضای ان بعد از اجتماع شرایط صحیح نیست چنانچه جمعی
ادعای اجماع کرده‌اند بر بطلان وکالت معلقه بر شرط یا زمان و علی ما ذکرنا من
عدم الاشتراط لعدم الدلیل علیه فیصح ما هو المتداول بین العرف من توکیل الزوج اذا
اراد ان یسافر شخصا علی ان یطلق زوجته اذا لم یرجع من سفره الی مدة کذا او لم
یرسل لها نفقة و کذا ما تداول ایضا من اشتراط الزوجة علی الزوج فی عقد النکاح او عقد خارج
ان یکون وکیلا عنه فی ان توکل من یطلقها اذا سافر و لم یرجع الی زمان کذا و من قبیل المسئلة
المذکورة ما هو المتعارف ایضا من توکیل الزوج شخصا فی تطلیق امراته ثلثا فان الطلاق الثانی
غیر ممکن له الا بعد الرجوع بعد الطلاق الاول والثالث لا یصلح الا بعد الرجوع والطلاق ثم الرجوع
والاقوی صحته بل من اشتراط الشرط المذکور صح مثل هذا و من قبیل المقام ما اذا وکل المحرم
محلا فی عقد النکاح له بعد الخروج من الاحرام و قد صرح بجوازه بعض العلماء کصاحب لک
و غیره و من قبیل المقام ایضا ما اذا وکلت الامراة التی لها زوج رجلا علی ان یجدد نکاحها
اذا طلقها الزوج لذلک الزوج او یزوجها من غیره فان الاقوی صحته و ان صرح ببطلانه
المحقق القمی ره فی اجوبة مسائله و دعوی ان التوکیل فی مسئلتنا والنظائر المذکورة راجع
الی تعلیق التوکیل و تشریط التوکیل التنجیزی مدفوعة بما اشرنا الیه من الفرق بین ان یکون
معلقا بان یقول انت وکیل علی تقدیر کذا او فی زمان کذا و بین ان یقول انت وکیل الان
الی ان تفعل کذا او عند کذا و فی زمان کذا والثانی لیس بمعلق کما لا یخفی و ما نحن فیه من قبیل
الثانی قال فی الشرائع من شرطها ای الوکالة ان تقع منجزة فلو علقت علی شرط کمجیء زید او
وقت متجدد لم یصح نعم لو نجز الوکالة و شرط تاخیر التصرف جاز و فی الجواهر بلا خلاف بل فی
کرة و لک الاجماع علیه مضافا الی اطلاقات الکتاب والسنة و عموم المؤمنون عند
شروطهم انتهی و دعوی ان المقام من قبیل التوکیل فی طلاق امراة سینکحها او عتق عبد
سیملکه او بیع دار سیشتریها و نحوها و قد ادعی المحقق الثانی ره فی جامع المقاصد الاتفاق
علی بطلانه مدفوعة اولا بمنع الاتفاق و قد ذکر بعضهم صحته فی الصور المفروضة واختارها
صاحب الجواهر و ثانیا بمنع حجیة الاجماع المنقول و ثالثا لا یمکن دعوی الفرق الاعتباری بین

الامثلة المذكورة وما نحن فيه كما لا يخفى ورابعاً ظهور الاخبار في صحة التوكيل في الطلاق في
حال عدم تحقق شرائط الطلاق كخبر الرازي قلت لابي عبد الله عليه السلام رجل وكّل رجلاً بطلاق امرأته
اذا حاضت وطهرت وخرج الرجل فاشهد انه قد ابطل ما كان امره به وانه قد بدا له
في ذلك قال عليه السلام فليعلم اهله وليعلم الوكيل اذ يستفاد منه صحة الوكالة في طهر المواقعة للطلاق
بعد الحيض والطهر وبالجملة بحسب قاعده اشكالى در صحت طلاق نيست هرگاه معلق نباشد
ومنجز باشد وطلاق در حال اجتماع شرائط طلاق واقع شود وكفايت كند تحقق شرائط در
حال طلاق ولو عند التوكيل فاقد بعض شرائط بوده باشد ويا تمام شرائط طلاق در حال
توكيل موجود باشد وبعد بعضى فاقد شود ثم بعد ذلك موجود شود بلكه محقق ثانى كه دعوى
اتفاق فرموده است بر اشتراط تمكن بر فعل موكل فيه حال التوكيل تصريح فرموده است
بجواز التوكيل در سه طلاق وحال آنكه حين توكيل فاقد تمكن از طلاق دويم وسيم ورجوع
ان است وفرموده است چون طلاق دويم وسيم ورجوع بعد از هر يك از دو طلاق اول
ودويم تابع است يغتفر في التوابع ما لا يغتفر في الامر المستقل وانت خبير بان هذا الفرق
الاعتباري لا اعتبار فيه وگويا مسلم است كه جايز است كه وكيل كند در شراء دار وبيع
ان ويا در نكاح زوجه وطلاق او ودر انجام بدعوى تابع بودن نميخواهد فرق بگذارد
وحال آنكه اين تمام نيست وتفصيل البحث يحتاج الى مجال والله العالم بالحال س هرگاه
زيد عمرو را وكيل كرد در بيع خانه خود در مدت چهار روز وبعد خود موكل آن را
فروخت ووكيل ادعا كرد كه من آن را فروختم ونوشته ابراز كرد ممهور بمهر خود
تنها آيا بيع وكيل صحيح است يا موكل ج هرگاه وقوع بيع وكيل در زمانيكه وكالت
داشته معلوم نباشد وموكل منكر باشد وقوع بيع او را چون در حقيقت نزاع
موكل با مشترى از وكيل است نه بخود وكيل غاية الامر وكيل مصدق مشترى است
پس بيع موكل محكوم است بصحت مگر مشترى اثبات كند وقوع بيع وكيل وتقدم آن را
بر بيع موكل وتصديق وكيل ثمرى ندارد چون هرچند امين است وقول او حجت است
بر موكل لكن اين در صورتى است كه نزاع موكل با او باشد وخواسته باشد او را تغريم كند
مثل اينكه مدعى باشد تلف عينى كه وكيل در بيع آن بوده يا ثمن مبيعى كه از مشترى گرفته

وما لك موكل

وما لك موكل منكر باشد يا ادعا كند عمل بما وكل فيه را وموكل منكر باشد وخواسته باشد
او را تغريم كند ونحو اينها در مفروض سؤال طرف نزاع مشترى است واعتبار قول او در
مقام تصديق طرف نزاع موكل معلوم نيست پس بايد بقاعده دعوى عمل شود قال في
يع لو وكله بقبض دينه من غريم له فاقر الوكيل بالقبض وصدقه الغريم وانكر الموكل فالقول قول
الموكل وفيه تردد اما لو امره ببيع سلعة وتسليمها وقبض ثمنها فتلف الثمن من غير تفريط فاقر
الوكيل بالقبض وصدقه المشتري فانكر الموكل فالقول قول الوكيل لان الدعوى ههنا
على الوكيل من حيث سلم المبيع ولم يتسلم الثمن فكانه يدعي على الوكيل ما يوجب الضمان
على الوكيل وفي الفرق نظر فالاشبه الاول وقال في ك نظر رجوع الاول الى الثاني لا
العكس ثم قال ان الدعوى متى كانت من الموكل على الوكيل لارادة تغريمه مثلا فالقول قول
الوكيل لانه امينه والفعل فعله ومتى كانت على اجنبي لم يكن اقرار الوكيل مؤثرا في عدم
سماعها بل تبقى على حكم سائر الدعاوى ففي مثل المقام للمالك توجيه الدعوى على كل
منهما فاذا اعرض عن الوكيل ووجه الدعوى على المشتري وطالبه بالثمن كان له ذلك بدعوى
ان ثمنه باق في ذمة المشتري ولا يكون اقرار الوكيل بالقبض مسقطا للدعوى بعد ان
لم تكن الخصومة معه ولو طالب الوكيل من حيث دعوى ضمانه للثمن بتسليمه المبيع قبل
تسليم الثمن كان القول قول الوكيل الى ان نقل عن ط ما يوافق ما ذكره ثم جعل من موارد
المسئلة ما لو وكله في طلاق زوجته فقال الوكيل طلقت وانكر وادعى الموكل على
الزوجة عدم الطلاق فيقدم قول الزوج لان الدعوى على الزوجة والوكيل لا دعوى
عليه وكذا الوكالة في العتق ثم قال ايضا بقي شيء هل للموكل الدعوى على الاجنبي مع اخبار
الوكيل بالقبض منه او الطلاق او العتق باصالة العدم ونحوها وان احتمل
صدقه او لا بد من العلم بكذب الوكيل قد يظهر من المحكي من بعض كلمات الاردبيلي
الثاني ويحتمل الاول لعدم ما يدل على وجوب قبول خبره فيما ائتمن عليه في غير مقام

لکن الداعی معه وان کان له التناول باجباره والتصرف فیما یاتیه له بعنوان الوکالة ولا ید.
فان الاحوط الاول یعنی ما ذکره الاردبیلی قلت هذا المطلب یجری فی الولی والوصی اذا
ادعی الصبی بعد البلوغ علم بیع ماله وادعی المشتری انه باعه الولی او الوصی وصدقاه وکذا
فی المستاجر اذا کان ماذونا فی الاجارة من غیره فادعی المالک بعد تلف العین فی ید الثانی
انه غصبها من المستاجر وادعی هو انه اجره المستاجر وصدقه وکذا فی العاریة والودیعة
والرهن اذا کان المستعیر والودعی والمرتهن ماذونین فی الدفع الی الغیر وادعی من تلف فی
یده الاذن منهم وصدقوه وانکر المالک الاذن واگر در مورد سؤال بیع هر دو معلوم باشد
هر یک مقدم است صحیح است واگر تقدم و تاخر مشکوک باشد پس با احتمال المقارنة
هر دو باطل است و با علم بتقدم احدهما قرعه است س در متعلق وکالت
شرط است مملوک بودن از برای موکل حین التوکیل در صورتیکه ابتداء متعلق وکالت
واقع شود نه تبعا کما ذهب الیه جامع المقاصد و نقل اتفاق الامامیة علیه علی ما حکی عنه
صاحب ج یا آنکه معتبر نیست این معنی بلکه آنچه راجع بتعلیق میشود باطل و آنچه
راجع نمیشود باو و منافی با تنجیز در وکالت نیست صحیح چه استقلالا متعلق وکالت
شود یا تبعا کما اختاره صاحب الجواهر واستدل علیه وجعل منه وکلاء الائمة ونوابهم
و وکلاء المجتهدین فی زمن الغیبة و بر تقدیر صحت حقیقت قول اول مراد از تبعیت
که ذکر نموده اند تبعیت خاصه است کما لو وکله فی شراء عبد و عتقه او ثوب و بیعه
و نحوهما مما یکون بین التابع والمتبوع مناسبة کما قد یشعر به تمثیلهم بما ذکر یا مطلق
تبعیت است حتی انه لو جعل متعلق الوکالة ابتداء شراء شیء من الخبز مثلا ثم اتبعه
بما شاء مما یمتنع فیه التوکیل ابتداء جاز کما صرح به صاحب صیغ العقود و از جمله
امثله که محل حاجت است آیا جایز است که سید غیر سید را وکیل نماید در گرفتن
خمس از جانب او در مدة معلومه از هر کس که بخواهد باو بدهد و غیر سید هم سید
را وکیل کند در اخذ زکوات با آنکه شاید هنوز خمس یا زکوات با رباب اموال تعلق

بگرفتن و بر تقدیر

بل

بگرفتن و بر تقدیر تعلق گرفتن مملوک موکل نیست و غرض این است هر یک بدیگری را وکیل نماید
در اخذ هر قدر که بشود و بعد از گرفتن بدیگری بدهد ج اظهر مختار صاحب جواهر است
بلکه اگر اجماع نبود بر بطلان تعلیق در وکالت بوجه تعلیق نیز صحیح بود و دعوی
منافات التعلیق للانشاء مدفوعة بما بین فی محله من ان المنشأ امر معلق ولا مانع منه
عقلا وعرفا پس مسئله توکیل سید و غیر سید یک دیگر را در گرفتن خمس و زکوة از ارباب
اموال منعی ندارد بلکه ممکن است که از قبیل مذکوره نباشد کما لا یخفی والله تعالی شانه العالم
باحکامه س معتبر است در تحقق عقد وکالت ایجاب خاصی مثل وکلتک یا
انت وکیلی یا نه پس اگر گفته بشود من وکیلم در فلان عقد و او بگوید بلی کفایت میکند
و وکالت شرعیه متحقق میشود یا نه و بر تقدیر عدم تحقق عقد وکالة آن عملی که واقع
شده مبنیا علی هذا النحو من التوکیل یعنی بطریق استفهام و نعم صحیح و منجز و لو کان
من باب الاذن یا آنکه فضولی است و محتاج باجازه است مثل آنکه متعارف
است در عقد نکاح دواما و انقطاعا اکتفاء بهمین قدر از توکیل مینماید
و عاقد واقع میسازد عقد را بعنوان توکیل مثل انکحت موکلتی مثلا پس بنا بر
اعتبار ایجاب خاص در وکالت این نحو از عقد نکاح صحیح و منجز است یا نه و
سؤال دیگر آنکه قبول فعلی کفایت میکند در وکالت یا نه و اتصال ایجاب بقبول
معتبر است در آن یا نه ج در وکالت ایجاب و قبول خاصی معتبر نیست بلکه هر
لفظی که دال باشد کفایت میکند حتی استفهام و نعم و قبول فعلی هم کافی است بلکه
هر چند ایجاب آن بلفظ باشد بلی هرگاه وکیل کند در بیع و او بیع کند مشکل کفایت
آن در قبول اگر چه آن بیع صحیح است از جهة اذن چون باید عمل بوکالت بعد از
تمامیت عقد آن باشد و در صورت مفروضه بیع عمل بر طبق وکالت است مگر آنکه

کفته شود که در مقام بیع بر آمدن قبول است پس بیع بعد از تمامیت منشود و کیفکان
اتصال القبول بالایجاب نیز شرط نیست بنا بر اقوی پس در مسئلهٔ اذن فعلی و منع تقدم
چه میفرمایند حج اگر اذن فعلی مقید بنا شد کافی است نیست منشاء هر گاه خیال کرده
است که صدیق امت اذن داده و او در واقع عدو است صریحاً رد و لکن هر گاه اذن
فعلی او مقید بصداقت باشد ثمر نباید درین شروط واقعه در ضمن عقد لازم مطلقا
لازم الوفاء میباشد یا خیر و بر فرض لزوم مثل شرط وکالت که بتحقق عقد محقق
میشود و لا یحتاج الی الصیغة اخری ان عزله المشروط علیه انعزل ام لا حج بلی شرط در ضمن
عقد لازم لازم الوفاء است مطلقا چه شرطی باشد که عقد کافی در تحقق آن است چه غیر آن
بلکه اقوی لزوم وفاء [illegible] بشرط در ضمن عقد جائز است نیز غایة الامر چون شرط تابع
عقد است و میتوانند عقد را بهم زنند باهم زدن آن شرط نیز بهم میخورد و لا فاداء
العقد باقیا یجب الوفاء بالشرط الواقع فیه لعموم المؤمنون عند شروطهم و بنا بر این وکالت
مشروطه در ضمن عقد لازم باطل نمیشود بلکه باقی است تا اتیان بعمل موکل فیه یا تا زمانی
معینی که شرط کرده باشند بلکه از کلمات علماء مستفاد میشود مفروغیته مطلب بلکه از
از صاحب جواهر در باب رهن بر می آید که خلاف محققی نیست در خصوص آن
مسئله و ظاهر عدم فرق است ما بین مقامات قال المحقق و اذا اشترط المرتهن الوکالة
فی العقد لنفسه او لغیره او وضع الرهن [illegible] بید عدل معین صح و لزم و لم یکن للراهن فسخ
الوکالة علی تردد و قال [illegible] الجواهر وفاقا للمشهور بین الاصحاب نقلا و تحصیلا
بل عن السرائر نسبته الخلاف فیه الی اهل الخلاف مشعرا بعدمه بیننا و لعله کذلک فانی لم
اجد الا من الشهید فی اللمعة بناء منه علی ما سمعته من مذهبه الی ان قال فمن الغریب
قول المص فیه علی تردد انتهی و دعوی اینکه وکالت از جملهٔ عقود جائزه است پس

باید بتواند

باید بتواند او را عزل کند و لذا بموت احدهما باطل میشود مدفوع است باینکه آنچه مسلم است از
جواز وکالت صورتی است که شرط در ضمن عقد نباشد چون مقصود از شرط وکالت استمرار
است نه مجرد حدوث آن فی الجملة و اگر صریحاً ذکر کنند و بگویند بشرط اینکه تا یکسال مثلاً وکیل
باشد پس امر واضح است زیرا که مقتضای لزوم شرط این است که در تمام مدت مذکوره
وکیل باشد و لازم آن این است که بعزل منعزل نشود و با این بیان حاجت نیست بآنچه از
جواهر مستفاد میشود از اینکه مراد از شرط وکالت شرط بیع است وکالة و این معنی غیر
نفس وکالت است پس باید بعزل منعزل نشود قال لان الوکالة و ان کانت من العقود
الجائزة بالذات لکن لا بأس بلزومها من جهة العارض کالشرط و نحوه و دعوی انه غیر مقتض
لذلک بل اقصاها کون المراد منه البیع وکالة فهو کما لو صرح باشتراط عدم العزل لان المراد مطلق
حصول الوصف بها و ان عزل بعد ذلک زیرا که کفایت میکند در لزوم و عدم تأثیر
عزل اینکه مشروط حصول وکالت است در تمام آن مدة اگرچه برگشت آن بشرط عدم
عزل است یا شرط بیع وکالة بنا شد باینکه عدم تأثیر عزل در صورتیکه مشروط
علم عزل باشد معلوم نیست و ایضاً اگر مرجع آن باشتراط بیع وکالة باشد لازم آن
این است که بیع که سبع واجب باشد بمقتضی الشرط و حال آنکه واجب نیست و اگر
مراد اشتراط جواز بیع وکالة باشد این در معنی خود وکالت است پس اگر اشکال
وارد باشد باین دفع نمیشود حاصل اینکه وکالت اگر [illegible] از روی شرط باشد
لازم و الا جائز است و وکالة عقدیه است و دعوی اینکه معنی وکالت قابل لزوم
نیست کما تری پس وکالت مشروطه در ضمن عقد بعزل باطل نمیشود بلکه بطلان بموت
موکل نیز در این قسم از وکالت معلوم نیست اگرچه دعوی عدم خلاف شده است
بر بطلان آن مثل بطلان بموت وکیل بلی بطلان بموت وکیل معلوم است چون
محل باقی [illegible] نیست و اما بموت پس معلوم نیست و هم چنین او و دعوی

خروجه عن قابلية الاستنابة بالموت او الجنون ممنوع فان الوصاية ايضا استنابة
بعد الموت ولا اشكال فيها فيعلم من ذلك تحقق القابلية ولذا در جواهر در باب وكالة
تعليل فرموده است بطلان بموت وجنون موكل را باجماع وبه نه عدم معقوليت اگر
چه در باب رهن دعوى عدم معقوليت كرده است هذا كله اذا كان المشروط الوكالة
بنحو النتيجة واما لو اشترط في ضمن العقد ايقاع عقد الوكالة فلا اشكال في وجوب العمل
به بمعنى ايقاع عقدها لكن هل يكون لازمة مثل السابق وله وجهان من ان الشرط وهو
ايقاع العقد قد حصل ومن ان المراد ولو من جهة القرائن ارادة التوكيل الذي لا عزل ولازم
فيه فكانه اشترط عدم العزل ودعوى ان ذلك لا يقتضى عدم تاثير العزل غاية الامر
انه ان عزل فعل محرما مدفوعة بانه لو سلم انه في معنى اشتراط عدم العزل فيقتضي عموم
وجوب الوفاء بالشرط عدم التاثير لان مقتضاه ترتيب اثار الوكالة بعد العزل
ايضا نظير ما نقول في التمسك بعموم اوفوا بالعقود لاثبات عدم تاثير الفسخ
لكن الانصاف انه مشكل فالاوجه ان يقال ان الشرط المذكور بملاحظة القرائن راجع
الى اشتراط عقد الوكالة وبقائها الى اخر المدة فكانه اشترط امرين احدهما ايقاع
عقد الوكالة والاخر بقاء تلك الوكالة الى زمان كذا نظير شرط النتيجة فبالنسبة الى
الامر الثاني يرجع الى القسم الاول الذي ذكرنا انه لازم ولا ينعزل بالعزل هذا غاية
ما يمكن من التوجيه لكنه ايضا مشكل لانه لا نسلم انه يرجع الى اشتراط امرين هذا واما
بطلان هذا القسم اعني الوكالة العقدية المشروطة في ضمن العقد بالموت والجنون
فقد يتخيل انه موضع وفاق وانه لا ريب فيه فقد صرح في باب الرهن بعد ما نفى
تاثير العزل في هذا القسم كالقسم الاول قال نعم لا ريب في جريان باقي احكام الوكالة
عليها كالفسخ بالموت والجنون والاغماء ونحو ذلك مما كان دليله شاملا للوكالة
المشروطة في ضمن العقد فعلا لازما وغيرها لكون كل منهما وكالة ولم يفد الشرط
المذكور الا كونها لازمة على المشروط عليه بمعنى عدم جواز فسخها منه باعتبار وجوب

الوفاء بالشرط

الوفاء بالشرط لا غير ذلك من احكام الوكالة انتهى لكن يمكن ان يقال اذا كان راجعا الى اشتراط
الوكالة الباقية الذي مقتضاه عدم تاثير العزل كذلك مقتضاه بقائها ولو بعد موت الموكل
او جنونه والقدر المسلم من الاجماع على بطلان الوكالة العقدية بالموت او نحوه انما هو ما لم
يكن حقا لازما للمشروط له والله العالم مسألة اذا اشترى الوكيل شيئا بالوكالة فهل
البايع يطالبه بالثمن او يطالب الموكل ح ان كان البايع جاهلا بكونه وكيلا فله مطالبته
وان كان عالما او قامت البينة على ذلك فان كان الثمن معينا فله مطالبة من هو بيده
وكيلا كان او موكلا او غيرهما وان كان كليا في الذمة فان لم يسلم الموكل الثمن الى الوكيل
فليس له الا مطالبة الموكل وان سلمه اليه فله مطالبة اي منهما شاء اما الوكيل فلكون
ما عينه البايع ثمنا بيده واما الموكل فلعدم تعينه ثمنا الا بقبضه وفي المسألة اقوال
اخر احدها تخيره مطلقا الثاني الفرق بين العلم والجهل ففي الاول لا يطالب الا الموكل وفي
الثاني الا الوكيل وثالثها ان في الثمن المعين يطالب من الوكيل ان كان في يده و
الا فيطالب الموكل وفيما كان في الذمة وقد سلم البايع يطالب الوكيل ومع عدم التسليم يطالب
الموكل والاظهر ما ذكرنا لكن الظاهر ان محل الكلام فيما اذا لم يكن مثل عامل القراض
والا فيشكل ان يقال له ان يطالب العامل مطلقا فتامل ثم اذا فرضنا ان البايع كان
جاهلا بانه وكيل من قبل فلان ولو كان عالما لم يكن يبيعه اياه فيشكل الحكم بانه ليس
له مطالبة الوكيل مع كون الثمن في الذمة خصوصا مع تعذر اخذ الثمن من الموكل ولو
قيل بجواز مطالبة الوكيل في هذه الصورة مطلقا لم يكن بعيدا والله العالم مسألة وكل
زيد عمروا في دفع ماله الى بكر وجعله وديعة عنده وبعد ذلك قال بكر انه لم يودع
عنده وادعى عمرو الايداع فالحكم ح تسمع دعوى بكر في عدم الايداع ولا يضمن
عمرو وايضا لانه وكيل يكفي العمل بما وكل فيه لكن عن العلامة تقوية الاستشكال في
ذلك ونظر الى انه مقصر في ترك الاشهاد وهو كما ترى نعم لو شرط الموكل ذلك

## كتاب القرض

سؤال بسم الله تعالى امرأة لها زوج ولابنها دراهم قرضة وقد سبق من والدها معاملة الى ان ماتت الدراهم من منفق علی
كعيالی وكان يعطيها في السنة شهرية الى ان وصلت لها الاجارة وبقی لها والمرة ايضا في يعطيها ذلك والحكم الذی لو الاولاد
لها والذی ينفقها غنية عند عن واجبة النفقة عليه ثم ان الوالد وقع لها باو عوضها علی وجه يبلغ مقدار ما اعطاها
فهل ذلك له او تبرع ويسترد من طلبها السابق بعضه من اعطی فداؤه وانما البينة علی اعتماده بازكرناه او لا
عليها عطايا او اعطاها هبة ولو ادعی بعد هذا الاعتراف ان قصدت الانفاق عليها من الذی لها وبقی فصل
يشير بلا عنه وهل لها بقية ومن تمد المهرة اعلافه علی ما فصلوم الا جواب بسم الله الرحمن الرحيم ان الم ينته ما كونه
لاحل الدين عليها ولا اضافها كان الاولی للدين علی ذلك جزاء اعانها فليس اخلاقه عنوان الربا المحرم وانكان
ضمنية منها كونه واخلاقه وعلی التقدير بين للابن ان يسترد من طلبها وانكاره من قصده وفاء الدين
اذا كان ما اعطاها او انفق عليها من الدراهم بل من جنس اخر وذلك لاختلاف قصده بها فان المقروض
لها انه منه قريبة الى القرب من باب الصلة والهبة فهو اخذت بهذا العنوان او كلت او شربت كل ذلك
كونه رباء غاية ما يكون يحسم عليها القرض والاخذ وضمانها علی هذا التقدير ايضا يمكن سنه للدين
ما له فلا تقضی حتی يكتنه احتسابه عوضا عما عليه من الدراهم فعلی فرض ثبوت القصد المذكور لا ينفعه فضلا
عن صورة عدم الثبوت والله العالم

## كتاب القرض والدين

سؤال زيد در ده سال پيش در نقطه از مملكت ايران تجارت كرده سيصد هزار تومان قرض داشته
كه هزار تومان طلب داشته ازيك هزار تومان مطالبات تحويل محلی الوصول بعد بطلبكار محول نموده حالا زيد
در مملكت خارجه رفته وامروز مالك هزار تومان يا صد هزار تومان شده وازقروض وطلب خود اطلاع ندارد
هزار يكهزار تومان بطلبكار رسيده يا نه وامروز زيد قادر نيست كه بممالك بعيده ايران رفته
تحقيقات كامل كرده باشد زيرا كه ارباب طلب متفرق واز بلادی به بلادی ديگر رفته باشند
وعلم وزور كی رفته او گرفته مخصوص اين كار مسافرت الحاح اختيار كند مبالغ قرض براو
وارد است تكليف وحكم او شرعا چيست جواب اما ان يكهزار تومان محول نمود بود خود
كرده پس هر گاه حواله شرعيه بعد طلبكار هم قبول نموده است ذمه زيد ازان فارغ شده
چه بطلبكار برسد چه نرسد بلی هرگاه حواله شرعيه نبوده استعلام حالی لازم است واداء دين با قدرت وتمكن
واجب فوری است وتأخيرش بدون علم ورضای طلبكار جائز نيست بلی هر گاه قادر نباشد يا موقوف
باشد بر مقدمات غير مقدوره جائز است تأخير وهمچنين هرگاه متمكن وقادر باشد وليكن مبادرت باداء
مستلزم ضرر وحرج باشد مثل فرض سؤال كه در اين صورت نيز تأخير جائز است تا زمان سهولت
وعدم ضرر وليكن هر گاه بتواند بمكاتبات ومراسلات استعلام حال كند وطلب كار ..... كند
يا به برات وحواله وجه را باو برساند بايد چنين كند سؤال زيد سه هزار تومان قرض داشته وديگر از تومان
مطالبات خود مصالحه وصيغه جاری نموده كه عمل ختم نموده وخود بر سر انديشه مانده حالا هم از تومان بسر بماند
بخواهم قرض اداء شود ودر ضمن هم كسب وتجارت بكند كه امور او بگذرد هر گاه مردد طلب كار خود بيدا كند وقرض
خود باو ادا كند اما قد ضعف اين ادای نظر مسافرت خيلی مشكل است كه خود بممالك خود بعيده هم برسانند
قادر بر ادای تمام قروض خود نباشد وخودش نيز در زيان خواهد شد آيا با اين اوصاف تكليف او مقروض چيست
آيا مزيد مقروض ميتواند سه بيست اله ونيابت منفرد شود آيا اين وجهی كه امروز بهم رسانيده خمس تعلق ميگيرد يا

**جواب** گذشت که اداء دین با تمکن و عدم ضرر واجب فوری است هر چند به اداء تمام ما یملک باشد
بلی خانه و ضروریات خانه و قوت یک شبانه روز مستثنی است پس حج بر او نیست که با عدم علم برضای طلب
کار مشغول کسب و تجارت شود لکن در فرض سؤال چنین مستلزم ضرر است مبادرت لازم نیست اگر بطوری باشد
و مراسله هم ممکن نباشد استرضاء یا اداء و هر گاه مستطیع باشد و حج بر او واجب باشد می‌تواند در اثناء
راه بحج مشرف شود و اما حج مستحبی و زیارت مستحبه پس جواز آن در صورتی است که مستلزم تفویت
اداء یا تأخیر آن نشود و الا با عدم رضای طلبکار مشکل است و اما خمس پس هر گاه سر سال باشد
و آن وجه موجود است باید بدهد اگر چه حج یا قرض بر ذمه او باشد بلی اگر در اثناء سال آن را صرف
در دین یا حج کند و چیزی زاید نماند خمس ندارد **سؤال** زیدی مبلغی صد هزار [?] تومان در مملکت اسلام مقروض
است بعد از چند سال در یکی از بلاد خارجه فرضاً یکصد هزار تومان بکسب جمع آوری نموده و ظن غالب دارد
که اگر یک یا دو سال دیگر توقف کند هزار یا دو هزار تومان دیگر عایدش میشود و قرضش اداء میشود در این
صورت توقف در بلاد خارجه چه طور است چه علم یقینی دارد که اگر از معامله که در مملکت خارجه
دارد دست بکشد و برود در مملکت ایران عشر آن مبلغ هم عایدش نمیشود **جواب** هر گاه طلبکار
راضی باشد توقف کردن جایز است و الا جایز نیست اگر چه مبادرت مستلزم فوت منفعت
باشد بلی هر گاه مبادرت مستلزم ضرر باشد چنانچه سابقاً ذکر شد جایز است توقف کردن و تأخیر
از اداء **سؤال** زیدی صد هزار تومان بطلبکار خود بعینه شخص طلبکار هم برات به یکی
از ملت خارجه عیسوی معروف شده و پول برات میگیرد بعد برات نکول میشود آیا زید مدیون شخص عیسوی
است یا طلبکار اول است و زید علم یقینی دارد که طلبکارش پول را از ملت خارجه گرفته
و پس نداده و بموجب قانون تجارت دنیا به شخص عیسوی پس نداده از برای زید مدیون هم ممکن نیست
که در صدد تحقیق این مطلب برآید چنانچه در مملکت بعیده هستند تکلیف زید مقروض
که امروز مستطیع شده شرعاً چیست **جواب** در صورت مفروضه مدیون طلبکار اول است
خواه آن طلبکار قبول عیسوی را رد کند یا نکند **سؤال** زیدی مدیون مسلم و شخص عیسوی است

اگر بوده



اگر بوده و اسقاط حق بهره نمی‌نماید آیا باید اول قرض مسلم را اداء کند یا قرض کافر را و اموال ملت
خارجه که در ایران هستند و مطیع نیستند ضبط کرد یا نه **جواب** مخیر است بهر یک می‌خواهد بدهد
و بهتر تقسیم است میان ایشان بالنسبه و اهل ملت خارجه که در ایران میباشند چون در امان
سلطان اسلام هستند مال ایشان محترم است و حلال نیست بر مسلمین هر چند مطیع نباشند
**سؤال** زیدی قادر است قرض خود را بدهد اما میتواند با دائن مصالحه بکند چون مثلاً پنجاه تومان دین دارد
ده تومان بدهد و مصالحه و صیغه شرعی جاری نماید **جواب** هر گاه طلبکار بداند که قادر است و بطیب
گذشت کند و مصالحه کند باک ندارد و هر گاه نداند و زید وانمود کند که قادر نیست یا دین خود را
انکار کند تا طلبکار راضی بمصالحه شود ذمه او فارغ نمیشود و مشغول میماند **سؤال** زیدی که مقروض
مملکت بعیده است استطاعتی بهم رسانیده قرض او در بلاد بعیده است و معلوم و معین
نیست آیا میتواند بسفر مکه معظمه و بسفر زیارت که در راه مسافرت او واقع میشود
مشرف شود و بعد برود به بلاد بعیده که مقصد او است و طلبکار ها را پیدا کند
و قرض خود را بپردازد بری الذمه نماید یا خیر و کدام اولی است الحکم حکم خدا و رسول است **جواب**
هر گاه سفر مکه معظمه که در راه است یا سفر زیارت مستلزم تفویت اداء دین نشود و مستلزم
تأخیر هم نباشد مانعی ندارد چنانچه صحیح است و اگر بداند رضای طلبکار را و اما هر گاه مستلزم
تفویت یا تأخیر باشد بدون رضای طلبکار مشکل است مگر آنکه حج واجب باشد که در این
صورت بعید نیست جواز مطلقا والله العالم باحکامه **سؤال** زید از عمرو طلب دارد و هر گاه
بکر آن طلب را تبرعاً اداء کند بر زید لازم است قبول کند یا میتواند بگوید من از خود عمرو میخواهم **جواب** بعید نیست
وجوب قبول در صورتی که واجب است قبول هر گاه عمرو خودش اداء کند مثل آنکه دین حال باشد زیرا عرف
در صدق وفاء فرقی نمی‌بیند اینکه عمرو از مال خود بدهد یا از مال غیر باذن آن غیر یا غیر بدهد باذن او یا بدون
اذن او در همه صور مذکوره صدق میکند که وفاء دین شده است پس واجب است بر او قبول کند و
دعوی منع صدق الوفاء مع تبرع الغیر یقتضی عدم الکفایة حتی مع الرضاء منه و لا یمکن الالتزام به

و دعوى الصدق معه و عدمه لا معه كما ترى و من هنا ذكروا في باب الكفالة انه لو امتنع الكفيل
من احضار المكفول يحبس حتى يحضره او يؤدي عنه مع ان الوارد في الاخبار خصوص المطالبة بالاحضار
فالتخيير بين الامرين مع ان الاخبار دلت على المطالبة بالاحضار لا يتم الا اذا كان الاداء بمقتضى القاعدة
و الا لم يكن يجب عليه القبول و جاز له مطالبة بالاحضار نعم يمكن ان يقال ان ذلك من خصوصيات
الكفالة و ان مقتضى عقدها ذلك و يشعر بذلك المرسل الكفالة خسارة غرامة بل حكي عن بعضهم في باب
الكفالة عدم وجوب القبول و جواز الزامه بالاحضار و يؤيد ما ذكرنا من وجوب القبول ما ذكروه في
باب الكفالة من انه لو سلم المكفول نفسه او سلمه اجنبي برئ ذمة الكفيل بل قالوا يجب عليه القبول نعم
حكي عن بعضهم عدم وجوبه و بعضهم التفصيل بين ما اذا سلم عن الكفيل او لا عنه پس زيد از عمرو طلب
دارد و عمرو هم از زيد طلب دارد و ليكن احدهما نه بدين مستثنيات دين ندارد آيا با فرض اينكه دينين از جنس واحد باشند
تهاتر قهري ميشود يا چون آنكه نه بدين مستثنيات ندارد مي تواند مطالبه نمايد و دو ديگري حاصل آنكه تهاتر در اين
فرض [illegible] دارد يا نه ج بعيد نيست تهاتر هرگاه ان [illegible] بقاعده دانستيم از روي عدم معقوليت طلب دائن مستثنى
چيزي كه بهمان چيز مطلوب است لكن بمقتضاي قاعده بودن معلوم نيست و عدم معقوليت ممنوع است صاحب
جواهر در باب نفقه زوجه در شرح قول مح كه فرموده اذا كان له على زوجته دين جاز ان يقاصها يوما فيوما
ان كانت موسرة و لا يجوز مع اعسارها فرموده است بعد نقل شيئ و هو انه لو فرض مساوات ماله عليها لما يستحقه
عليه هل يقع التهاتر قهرا ان كانت معسرة لحيثية ذلك و استثناء القوت انما هو فيما لو استوفى
لا ما اذا حصل الوفاء قهرا باعتبار عدم تصور انه يملك عليه ما يملكه عليه اذ ليس هو الا كلي واحد اشتهى
و لا يخفى انه يمكن ان يقال لا محل للتهاتر فيما فرضه و ان قلنا انه بمقتضى القاعدة لان وجوب الانفاق
على الزوجة ليس من الدين نعم لو لم ينفق عليها لصار دينا و الا فهو الاول لا يعد دينا بل يجب عليه ذلك
من حيث كون ذلك حقا لها عليه فتامل پس هرگاه عين مال ديان موجود باشد از مستثنيات دين
مثل خانه و خادمه و نحو اينها آيا باز مستثنى است يا بايد رد شود بصاحبش ج از مسالك مستفاد ميشود اجماع بر عدم
رد و اينكه مستثنى است لكن بعضي اشكال كرده اند از جهة تعارض عمومين و دعوى انصراف ادلة استثناء
و مسئله محل النظر است و مراعات احتياط بهتر است چنانچه هرگاه ديان نيز محتاج باشند بهمان مستثنيات منفعت
است استثناء مثل آنكه محتاج باشند بخانه يا خادم يا نفقه يوم و ليله خود و عيال خود



مسئله هرگاه زوج با زوجه خود بگويد شما در حرمت بتشبيه بالكليه يا اينكه يكي از اجزاء بدن زوجه انثى را تشبيه بيكي از محارم
خود نمايد آيا ظهار واقع ميشود يا نه و هرگاه زوجه غير مدخوله باشد آيا فرقي دارد الخ در وقوع ظهار بانه بر فرض وقوع ظهار
تمتعات ديگر غير از وطي هم حرام ميشود يا خير بر فرض حرمت آيا موجب كفاره ميشود يا خير ج در تحقق ظهار فرقي نيست
ما بين تشبيه بام و ساير محرمات نسبيه مثل اخت و بنت و عمه و خاله بنابر اقوى چنانچه فرقي نيست ما بين تشبيه بظهر يا غير آن از اجزاء
بدن مثل يد و رجل و شعر و مثل اينها و هم چنين هرگاه تشبيه كند جمله را بالجمله مثل اينكه بگويد تو نزد من مثل مادر يا خواهر مني لكن
هم چنين نيست هرگاه تشبيه كند بعض اجزاء بدن زوجه انثى را ببعض يا بتمام يكي از اينها لكن در همه اينها شرط است كه قصد
داشته باشد عنوان ظهار را و تشبيه او صريح باشد مثل آنكه بگويد تو مثل مادر مني يا بمنزله مادر مني مثلا و اما هرگاه بگويد تو مادر مني يا خواهر
مني كه حرف تشبيه را ذكر نكند پس خالي از اشكال نيست بلكه بايد قصد ظهار نمايد تحقق آن است و شرط است در تحقق آن
منافرت و دخول پس متحقق نميشود هرگاه زوجه غير مدخوله باشد چنانچه شرط است از روي اختيار و قصد باشد پس هرگاه از روي
غضب بدون اختيار بگويد متحقق نميشود و ايضا شرط است در آن حضور عدلين و سماع ايشان صيغه را مثل طلاق پس هرگاه
در حضور عدلين نباشد اثر ندارد و هم چنين شرط است كه در حال حيض و طهر مواقعه نباشد و ظاهر اختصاص حرمت است بوطي
پس حرمت ساير استمتاعات معلوم نيست هر چند احوط ترك اينها است و كفاره مختص بجماع است پس هرگاه پيش از كفاره
متمتع شود بساير استمتاعات كفاره ندارد هر چند حرام بدانيم اينها را بخلاف جماع كه هرگاه پيش از ادا كفاره جماع كند
كفاره ديگر لازم است بلكه بتكرار آن كفاره هم متكرر ميشود پس

# کتاب الکفاره

مسئله در کفاره کفایت میکند عتق نصف از عبدی و نصف از عبد دیگر یا باید یک رقبه باشد ج کفایت میکند
چه نصف دیگران آزاد باشد یا نه لکن در جائی که بسرایت تمام آن آزاد شود والا نصف هم کافی است
اگر قصد کند آزادی نصف دیگر را بسرایت نعم قال فی نع ولو ملک النصفین فنوی اعتاقه عن الکفاره صح وان
تفرق العتق لیتحقق عتق الرقبه قلت ولا یخفی الاشکال فیه زیرا که ظاهر اراده عتق رقبه است بلکه دفعه نه دفعتان
یا دفعات خصوصا هرگاه در حین اعتاق نصف اول اراده داشته که نصف دیگر را مالک نشود یا نه پس اگر کرد
من یعتق علیه را بقصد کفاره آیا کافی است یا نه ج اظهر کفایت است هر چند خالی از اشکال نیست و در رانع کفایت را
گفته است الشبهه عدم کفایت است و نقل کرده از مبسوط کفایت را لکن در جواهر نقل کرده از مبسوط عدم
کفایت را ... بعد از
یا دعوی اتفاق و ظاهر قائل بعدم کفایت بسبب عدم ملکیت است و آن ممنوع است بلکه عتق بسرایت ... ایکه اعتاق
ملک آنا ماست و دعوی ان الاعتاق قهری مدفوع بان سببه اختیاری و در الصحاح تعلیل کرده است بعدم کفایت را
بوجه علیها و حاصل آن اینکه علت فاعل الاعتاق نسب است و ملکیت بشراء محل را قابل کرده است پس شراء فاعل عتق
نیست بلکه فاعل قابلیت محل است ولا یخفی ضعفه مسئله کفاره را باطفال میتوان داد یا نه و هم چنین بواجب النفقه
میتوان داد یا نه ج اطعام اطفال جایز است لکن تملیک الیٰ مع وجود ولی جایز است و بواجب النفقه نمیتوان داد
هر چند فقیر باشند چون ظاهر ادله این است که بغیر بدهد و در صورتی که راجع بخود کس باشد و نشود قوله من اوسط
ما تطعمون اهلیکم و التعلیل المذکور فی بال الزکوه بانهم عیاله لازمون له پس هرگاه در کفاره مرتبه عاجز شد از عتق
و بعد از شروع در صوم قادر شد همان صوم را تمام کند یا باید عتق کند و هم چنین هرگاه بعد از شروع در اطعام
قادر بر صوم شود جواب در مسئله اولی محل خلاف است مشهور گفته اند تمام کند صوم را و ابن جنید گفته است واجب است
عتق مگر اینکه بیشتر از یک ماه روزه گرفته باشد که در این صورت کفایت میکند تمام کند علی الاقوی لما دل من المشهور
لصحیحه محمد بن مسلم عن احدهما فی آخره و ان صام و اصاب مالا فلیصم الذی ابتدء و مسئله ابن جنید الجمع بین الصحیحه
و مرسله محمد بن مسلم عن احدهما فی رجل صام شهرا من کفاره الظهار ثم وجد نسمه قال یعتقها و لا یعتد بالصوم

و اما در مسئله دوم پس چون نصی نیست باید رجوع شود بمقتضای قاعده و آن عدم اجزاست مگر در صورتی که تمام کرده
باشد هر چند بعض الحاق کرده اند بمسئله اولی و هو غیر واضح [illegible] علیه بنحو [illegible] و احوط اتمام و اعاده است بصیام
حال که مراعات احتیاط در مسئله اولی نیز بهتر است پس در کفاره عتق رقبه کافره کافی است یا اسلام شرط است
ج اما در کفاره قتل پس بی اشکال شرط است اسلام بنص الکتاب حیث قیده بالمؤمنة اما فی غیرها من سائر الکفارات
ففیه خلاف و المشهور علی الاشتراط و هو الاوفق بالقاعدة لان الشغل الیقینی [illegible] مع انه ورد فی کفارة
الظهار فی صحیح محمد بن مسلم و الرقبة یجزی عنها صبی ممن ولد فی الاسلام و فی کفارة شهر رمضان من افطر یوما منه فعلیه عتق رقبة
مؤمنة و کذا ورد فی کفارة النذر المقیدة بالمؤمنة هذا مضافا الی خبر سیف ابن عمیرة عن الصادق ع ایجوز للمسلم ان یعتق
مملوکا مشرکا قال ع لا لقول الله تعالی و لا تیمموا الخبیث منه تنفقون و العبد المنهی عنه العتق الواجب پس در کفاره واجبه
کفایت میکند عتق عبد آبق معلوم الحیوة یا مشکوک الحیوة یا نه ج کفایت میکند هر چند مشکوک الحیوة باشد علی الاظهر اختلافیه
در مسئله [illegible] نقل شده [illegible] در خلاف که بعضی گفته است جایز است با علم بحیوة علی الاظهر و مخالف است هر چند محقق است که مراد از
اعم از علم [illegible] استصحاب باشد و نقل شده [illegible] علامه در مختلف اعتبار ظن بحیوة و اقوی قول مشهور است
در جواز ما لم یعلم موته للاستصحاب و خصوص صحیحه ابی هاشم الجعفری سئلت ابا الحسن ع عن رجل قد ابق منه مملوکه یجوز
ان یعتقه فی کفارة الظهار قال ع لا باس به ما لم یعرف منه موتا لکن در کافی عبارت روایت چنین است لا باس به ما علم انه
انه حی مرزوق و ممکن است مراد از علم اعم از استصحاب باشد پس هر گاه مدبر یا مکاتب یا ام ولد باشد کافی است در کفاره یا نه
ج اما مکاتب مطلق که بعض او آزاد شده باشد پس بی اشکال کافی نیست و اما هر گاه مشروط باشد یا مطلق که از مال الکتابه
هیچ نداده باشد پس در آن خلاف است و قول بکفایت [illegible] چنانچه مستند [illegible] اظهر است و اما مدبر پس در آن نیز خلاف است
[illegible] در ام ولد نیز خلاف است و قول بکفایت اقوی است [illegible] ام الولد تجزی فی الظهار بلکه [illegible] مدبر
اقوی کفایت است هر چند ظاهر [illegible] حسنه حلبی [illegible] عدم اجزاء اوست لکن محمول است بر عدم اجزاء مدبر
هر گاه برای کفاره باشد [illegible] که مدبر [illegible] و حسنه حلبی این است عن ابی عبد الله ع فی رجل یجعل لعبده العتق
ان حدث به حدث و علی الرجل تحریر رقبة فی کفارة یمین او ظهار له ان یحرر عنه ان یعتق عبده ذلک فی ذلک
فک الرقبة الواجبة قال لا [illegible] و حمل [illegible] علی صورة النذر پس آیا کفایت میکند در کفاره

عتق



عتق عبدی که او را اجاره داده است در مدت طویله یا نه [illegible] و صحت کرده اند ازبراء [illegible] ابدا فاصل الله علیه
مسلوب المنفعة کافی است یا نه ج ظاهر کفایت است بنا بر اقرب [illegible] نقل شده است عدم کفایت در عتقه موصی
که بمنفعه پس آیا جایز است در کفاره اطعام اینکه [illegible] یا نه و در [illegible] جایز آیا
جایز است متبعض در جنس یا اینکه [illegible] یا نه ج متبعض [illegible] جایز است
جایز نیست پس آیا جایز است در کفاره دادن قیمت طعام یا نه ج جایز نیست پس هر گاه آزاد کند عبد را
و شرط کند بر او عوض را کفایت میکند در کفاره واجبه یا نه ج کافی نیست [illegible]
بر عدم کفایت [illegible] در مجانیه عتق [illegible] بعض [illegible]
معلوم [illegible] عدم کفایت هر گاه گوید یا اعتق عبدک عن کفارتک و لک علی کذا [illegible] دعوای اجماع
شده است بر عدم کفایت [illegible] در صورت [illegible] و چنانچه [illegible] از ادله [illegible]
لذلک [illegible] واجب العتق [illegible] شرط [illegible] هر گاه عبدی [illegible]
[illegible] کفاره [illegible] از تحریر [illegible] شده است
[illegible] از قبل
کفایت [illegible] و وجوب کفاره [illegible] کفایت [illegible]
[illegible] کفایت [illegible] تفصیل [illegible] شرط کرده باشد عتق او را در کفاره
[illegible] کفایت [illegible] تفصیل [illegible]
پس قسم هر گاه بغیر اسم الله [illegible] کفاره [illegible] قسم [illegible]
و کفاره [illegible] احوط ترک قسم [illegible]
[illegible] حرام است [illegible]
[illegible] و در کفاره [illegible] و احوط
[illegible] کفاره [illegible] و [illegible] اثبات کفاره [illegible] و در کفاره [illegible]
[illegible] ستة روز [illegible] طعام ده مسکین است [illegible] قسم [illegible]
[illegible] که [illegible] مشترکه [illegible] باشد [illegible]
[illegible] متل سمع و بصر [illegible] وجوب
و [illegible] مثل [illegible]

## كتاب الكفارة

لکفاره بر فرض حنث اگر بخلاف مشهور نسبت برانکه صوم ملکیه که قسم خورده است بعد از اطلاع بر قصد او

~~پس بنفس آن مستحب باشد پس اقرار بر تعلیق صوم بر ترک عبادت بسوی حقوق بر باشد~~

~~بتحقق شده پس صحیح مورد از فروع کفار و درع صحیح است باشد آن اول صحت با تحقق طبیب نفس~~

~~حصول یا تعذر یا تنه استعمال اگر از جهة بودن معاد و مقابل~~ یا عتق در کفاره از برای

میت ایا جایز است در شهرین متتابعین بدو نوبت چند نفر یک یک ماه یا هر یک ماه یک روز

و دیگری بعد روز یا نه جواب منظور است هر چند بعید نیست جواز هر گاه با هم

بیاورند بلکه احدهما بعد از دیگری بیاورد بلکه بعید نیست جواز هر روز را یکی بجا آورد یعنی

اینکه روز اول زید و دوم عمرو و سوم بکر و هکذا چه تتابع شرط است پس با هم آوردن جایز

و اعتبار اتحاد شخص قضا کننده معلوم نیست هر چند احوط است بجهة احتمال اینکه مجموع

عمل واحد باشد و باید از شخص واحد باشد سؤال هر گاه بر میت کفاره مرتبه واجب باشد

و در زمان حیوة قادر بنفسه است بر رتبه اولی که عتق باشد و وظیفه او حال الحیوة صوم بعد

ایا واجب است قضاء او یا نه و بر تقدیر وجوب قضاء متعین است صوم یا باید اختیار عتق

کنند بر تقدیر وفاء ترکه جواب بلی قضاء واجب است و فرقی ندارد که صوم واجب بدنی

است هر چند در صوم غیر کفاره واجب ندانیم قضاء را مثل قضاء شهر رمضان چون کفاره

از حقوق مالیه محسوب است و اما بنا بر اینکه قضاء واجبات بدنیه را مثل صوم و صلوة

واجب ندانیم از اصل مال پس اشکالی نیست چنانچه هر گاه وصیت کرده باشد و از ثلث هم

فارغ شود نیز اشکالی نیست حاصل آنکه اشکالی در وجوب قضاء کفاره نیست هر چند واجب

در حق او حال الحیوة صوم باشد و اما مسئله دوم پس بعد از موت ملاحظه بلوغ وسعت ترکه و عدم

آن را پس بر تقدیری که در حال حیوة قادر بر عتق نبوده یعنی اینکه زائد بر مستثنیات دین

نداشته است بقدر عتق و بعد از موت بجهة عدم حاجت بخانه و رباب دیگر ندارد ترکه وافی

## کتاب الحجر

پس تصرفات مالیه و معاملات سفیه قبل از حجر حاکم ممضی است یا نه و علی

الثانی هر گاه سفیه فوت شود ولایت ولی زائل میشود یا نه و علی الاول مالکین

اموالیکه با سفیه معامله کرده اند عینی و اجرت المثل هر دو را مستحق میباشند یا نه و اگر

استحقاق دارند تسلط ایشان بر سفیه است فقط یا بر هر یک از ایادی مترتبه بر مال سفیه

هم تسلط دارند و اگر بتصرف سفیه یا کسیکه بعد از او مترتب بر ید سفیه بعضی اموال مزبوره ترقی

بهم رسانیده از جهة این نماء و رشد سفیه را تسلطی بر مالکین هست یا نه جواب عدم مجوریت

سفیه بر حکم حاکم خالی از قوت نیست هر چند اسناد داده شده است بمشهور توقف آن بر حکم

او پس معاملات مذکوره بعد از امضاء ولی نافذ نیست و بفوت سفیه ولایت ولی زائل

میشود پس بعد از آن نمیتوانند امضاء کنند انها را و هر گاه عین اموال مالکین موجود باشد می

توانند استرداد کنند و اگر تلف شده باشد پس هر گاه عالم بوده اند بحکم و موضوع مشکل است

حکم بضمان و هر گاه جاهل بوده اند بسفاهت یا بعدم نفوذ تصرفات او اقوی حکم بضمان است

و هم چنین است حال اجرة المثل که با علم نمی توانند مطالبه نمایند و با جهل می توانند و در صورت

ضمان کما اینکه می توانند از مال سفیه مطالبه نمایند کذلک می توانند از هر یک از صاحبان ایادی

مترتبه مطالبه نمایند غایة الامر اینکه هر گاه صاحبان ایادی جاهل بوده اند می توانند رجوع

کنند بر سفیه و آنچه غرامت کشیده اند در مقابل منافع یا در مقابل عینی لکن در مقدار

زائد بر عوضی که باو داده اند از او مطالبه نمایند و هر گاه آن اموال ترقی سوقی کرده

باشد بدون تصرف سفیه و من بعد سفیه تسلطی بر مالکین ندارند و هر گاه از جهة عمل او

یا صاحبان ایادی ترقی کرده باشد باینکه احداث صفتی از قبیل خیاطة یا صبغ یا نحو

این ها کرده باشند هر گاه صاحبان ایادی عالم بوده اند نمی توانند مطالبه کنند از

مالکین مگر آنکه عینی از اعیان ایشان در آنجا باشد مثل آنکه درختی غرس کرده باشند

یا خشت و اجری بکار برده باشند و هر گاه جاهل باشند به بطلان بیع و معامله می توانند

مطالبه عوض آن وصف موجود نمایند بلکه شریک میباشند یعنی اینکه عین مال

مالکین است و وصف مال ایشان پس ... قیم سفیه بود و املاک را که

## کتاب الحجر

معاملات بیع سفیه در املاکی بود بیع خود در ادرید و اجاره و استیجاره نموده آیا
امضاء محبوب است یا نه ج هرگاه عالم بحکم و موضوع نبوده است مشکل است امضاء
محبوب بشود پس زید ملکی را بالعقد اللازم منتقل نموده است بسفیه بمبلغ معینی در این
صورت قبل از امضاء ولی ملک مالکیست و اگر ملک زید باشد پس نحو تصرفی در
آن می تواند بکند مثل ما قبل العقد یا نه ج ملک زید است و انحاء تصرفات می توا
ند بکند مثل معامله فضولی که اصیل قبل الاجازه انحاء تصرفات در آنها انتقل عنه
احتمال ۲ می تواند بکند هر چند بعد اجازه را پس وارث سفیه مرتوانند معاملات که
او امضاء کند یا نه ج مشکل است نظر منه من باع شیئا ثم ملک پس هرگاه کسی
معامله با سفیه کرده بمیرد پیش از اجازه ولی سفیه آیا علاوه بر حاجت با مضاء
ولی حاجت با مضاء وارث آن شخص نیز هست یا نه ج اجازه وارث او محتاج
الیه نیست بلکه بعد از موت او و انتقال مال بوارث او اجازه ولی نیز حال از ا
نیست چون مالک حین العقد غیر آن شخص بعینه و مالک حین الاجازه کس دیگر است
پس هرگاه سفیه املاکی را از زید و عمرو متصدی رتق فتق و اجاره و استیجاره آن
شد و املاک مزبوره را تصرف نمود و بعد از گذشتن زمانی حاکم شرع عمرو مزبور را قیم آن سفیه
کرد و بعد از قیمومیت نیز متصدی و متصرف بود آیا تصدی امضاء محبوب است و کافی
در نفوذ یا نه ج هرگاه عمرو مزبور ملتفت قیمومیت بوده امضاء محسوب است و هرگاه شک
شود در این که بعنوان امضاء بوده باید نیز محمول بر امضاء است

## کتاب النذر و العهد و الیمین

الشفعة و لو فیما سیأتی فیتعلق به الوجوب فلا ان الکفاره متحققا فیما سیأتی
بحیث لو اخبره المخبر الصادق بذلک یجوز له المبادرة الیه او یجب والله العالم
سؤال هرگاه قسم بخورد که طعام معینی را فردا بخورد جایز است خوردن پیش
۳مه۳ از آمدن فردا یا نه و کفاره ثابت است یا نه و بر تقدیر وجوب کفاره هرگاه بخورد
و پیش از آمدن فردا بمیرد باز کفاره لازم است یا نه و هرگاه بعد از آمدن آن تأخیر
بیندازد خوردن را از اول روز و اتفاقاً تلف شود یا خود شخص بمیرد کفاره لازم
است یا نه ج جواب اقوی عدم جواز اتلاف آن طعام است پیش از آمدن
آن زمان معین چه بخوردن یا بنحو دیگر و کفاره لازم میشود و هم چنین است در نذر
هر چند جایز نیست اتلاف متعلق آن قبل از آن زمان معین زیرا که وجوب فعلیه
ثابت نیست از قبیل واجب معلق و اشکال بعضی در مسئله بتخیل اینکه از قبیل
واجب مشروط است باشد وجه ندارد بلی هرگاه معلق کند بر شرطی بنحو واجب مشروط
اشکال در محل است و بر تقدیر خوردن و مردن پیش از فردا وجوب کفاره
معلوم نیست چنانچه بموت منکشف میشود که مکلف نبوده و نذر منعقد نشده
و الحجه از صاحب جواهر ظاهر میشود وجوب کفاره بر این تقدیر نیز وجهی دارد
و قیاس بر افطار صوم در اول یوم و خروج از تکلیف در اثناء مدفوع است
بمنع کفاره در مقیس علیه با اینکه ما بین مقامین فرق است و اما هرگاه بعد از
آمدن زمان تأخیر بیندازد از اول وقت و بعد متعذر شود از جهة موت
یا غیر آن پس وجوب کفاره معلوم نیست چنانچه نقض نکرده است هر چند صاحب
جواهر اختیار کرده است وجوب را بلی هرگاه بداند که بتأخیر فوت میشود واجب
است چنانچه با اینکه فرض واجب است مبادرت و صدق نقض میکند والله العالم

## کتاب النذر

س هرگاه نذر کند صوم دهر را آیا منعقد میشود یا نه و بنا بر اول هرگاه در ماه رمضان
افطار کند متعمداً آیا کفاره متعدد میشود یا نه و آیا قضای آن واجب است یا نه
و بنا بر وجوب قضاء هرگاه بنیة قضاء روزه گرفت جایز است افطار
قبل از زوال یا نه و بر تقدیر افطار کفاره لازم است یا نه و در افطار بعد از زوال
با فرض قصد قضاء کفاره نذر واجب است یا کفاره قضاء شهر رمضان ج
بلی منعقد میشود و مختلف میشود باختلاف قصد ناذر زیرا که گاهی قصد میکند صوم تمام
ایام را مطلقا ما عدای ایامی که حرام است از عیدین و ایام تشریق از برای کسیکه در منی است
و گاهی قصد میکند ایجاب ایامی را که بحسب شرع واجب نیست بنا بر اول هرگاه در ماه
مبارک عمداً افطار کند هم کفاره باید بدهد علی ما هو الاقوی من انحلال نذر الواجب یک کفاره
بجهة نذر و یکی بجهة افطار ماه رمضان قضاء هم واجب نمیشود چونکه وقت قضاء ندارد
چونکه تمام ایام از باب نذر واجب الصوم شده است و هم چنین هرگاه بعذر ترک شود قضاء
ندارد و بنا بر دوم یک کفاره بیشتر واجب نیست که همان کفاره افطار رمضان باشد
و علی الظاهر قضاء آن واجب است چونکه بر این تقدیر بمقدار ایام قضاء مستثنی است
از نذر و محتمل است اختصاص استثناء بصورت ترک صوم شهر رمضان بعذر و در صورت
ترک عمدی قضاء واجب نباشد و بنا بر وجه اول هم قضاء واجب باشد و واجب است
کفاره نذر بمقدار ایام قضاء و چونکه صدق میکند که ترک کرده است صوم نذری آن ایام
عمداً از جهة ترک صوم شهر رمضان هم مسلم فی وجوب قضاء است و لازم نیست در قضاء
تأخیر تا وقت تنگی بلکه میتواند مبادرت کند بقضاء و چون بمقدار آن موسعا باید ترک
کند صوم نذری را و هرگاه بقصد قضاء روزه گرفت جایز نیست افطار هرچند قبل
از زوال باشد چونکه وقت آن متعین است از جهة مسلم هرچند موسع است و هرگاه
افطار کرد کفاره نذر بر او واجب میشود زیرا که واجب است بر او روزه نذر اگر

اگر قضاء

[illegible]

## کتاب النذر [illegible]

اگر قضاء رمضان نمیکند پس باوصف عدم اتیان بقضاء واجب است صوم آن روز
از باب نذر و هرگاه بعد از زوال افطار کند عمداً هم کفاره بر او واجب میشود یکی کفاره
نذر و یکی کفاره قضاء شهر رمضان و اینها همه در صورتی است که متعلق نذر صوم کل
یوم باشد و اما هرگاه متعلق مجموع من حیث المجموع باشد پس هرگاه یک روز افطار
کرد نذر منحل میشود و هرگاه متعمد بوده کفاره نذر بر او واجب است و کفاره نذر مثل
کفاره شهر رمضان است علی الاقوی س هرگاه نذر کند صوم دهر را جایز است
اجیر غیر شود یا نه ج جایز نیست مگر آنکه نذر کرده باشد روزه بودن را هر روزه
هر باشد ولو استیجاری که در این صورت مانعی ندارد زیرا که واجب است بر او روزه
بوده است و این منافات ندارد با آنکه آن را از برای غیر قرار دهد و هم
هرگاه نذر کرده باشد حج را چه از برای خود چه از برای غیر که جایز است اجیر
غیر شود و ربما یحمل علی هذا المعنی صحیح رفاعه سئل الصادق علیه السلام عن رجل حج
عن غیره و لم یکن له مال و علیه نذر ان یحج ماشیا اجزی عنه من نذره قال علیه السلام
نعم قال فی الجواهر فی باب النذر لا اشکال فی الاجزاء اذا نوی حین النذر العموم للحج
عن نفسه و غیره و ربما حمل الخبر یعنی الصحیح المذکور علیه انتهی س سؤال شخص نذر
کرده است که روز جمعه معینی روزه بگیرد و اگر نگرفت یک قران بدهد بفقیر
این چه حکم دارد جواب در این جا چند صورت متصور است یکی آنکه نذر متعلق
باشد بروزه گرفتن مطلقا و مقصود ایجاب آن باشد علی ای حال و بر تقدیر نگرفتن
کفاره آن یک قران باشد این نذر باطل است [illegible] آنکه هم نذر باشد یعنی آنکه نذر کرده
روزه گرفتن را و بر تقدیر مخالفت نذر کرده قران دادن را این صحیح است و با مخالفت
نذر اول واجب است کفاره نذر و علاوه واجب است قران دادن و اگر

[illegible]

## كتاب النذر والعهد واليمين

سؤال لو قال لله علي ان شفي مريضي ان اتصدق بكذا فمات قبل ان يشفي فهل
يجب اخراجه من تركته بعد ما شفي ام لا الجواب لا يجب لعدم تعلق الوجوب به في حيوته
حتى يتعلق بتركته نعم ذكر جماعة فيما لو نذر ان رزق ولدا ان يحج به او يحج عنه انه
لو مات حج بالولد او عنه من صلب ماله وتمسكوا في ذلك بخبر مسمع بن عبد الملك قلت
لابي عبد الله عليه السلام كانت لي جارية حبلى فنذرت لله عز وجل ان ولدت غلاما
ان احجه او احج عنه فقال عليه السلام ان رجلا نذر لله عز وجل في ابن له ان هو ادرك ان
يحجه او يحج عنه فمات الاب وادرك الغلام بعد فاتى رسول الله صلى الله عليه وآله ذلك الغلام
فسئله عن ذلك فامر رسول الله صلى الله عليه وآله ان يحج عنه مما ترك ابوه ومقتضى هذه الرواية
تعلق النذر بالتركة وان لم يتعلق الوجوب به في حيوته ولكن ظاهر منهم العمل بها حيث انه
لو كان مفروض كلامهم في الفرع المذكور تعلق الوجوب به في حيوته لم يكن حاجة الى
التمسك بالرواية لكن على تقدير العمل بها لا يتعدى الى غير موردها مع انه يمكن ان يقال
انها محمولة على ما اذا كان المعلق عليه من باب الشرط المتاخر ومعه يمكن دعوى التعلق
بالتركة بمقتضى القاعدة وفي مورد السؤال ايضا اذا كان مقصود الناذر وجوب التصدق
عليه على فرض الشفاء ولو فيما سياتي يجب الاخراج من تركته لانه كان واجبا عليه
حال حيوته غاية الامر انه لم يكن عالما به واذا لو فرضنا انه علم بانه سيشفي يجب عليه
فعلا وان لم يتحقق الشفاء بعد والحاصل ان النذر المذكور متصور على وجهين احدهما
ان يكون المقصود وجوب التصدق بعد تحقق الشفاء وح اذا مات قبل تحققه
لم يتعلق به الوجوب حتى يجب اخراجه من تركته الثاني ان يكون المقصود وجوبه على تقدير

[illegible]

الشفا

## كتاب النذر

سؤال هرگاه کسی نذر کند روزه روز معینی بود ونسیاناً از روز بود بقصد روزه قضا یا استیجار
بگیرد صحیح است یا نه جواب بعضی گفته‌اند که صحیح است از باب نذر نظیر صوم بودن از ماه رمضان
بقصد غیر که از رمضان محسوب میشود قهراً لیکن مشکل است بلکه اظهر بطلان است که از هیچ
یک حساب نمیشود بنا هرگاه قضای مضیق یا استیجاری که بالعرض مضیق شده باشد را در روز
نذر معین وقصد غیر کند محل تأمل است صحت آنچه قصد کرده است بخلاف نذر معین واستیجاری بود معین
وجه فرق این است که در نذر معین واستیجاری معین زمان گنجایش غیر ندارد ولی آنچه مراد
بوده قصد نکرده است وآنچه قصد کرده زمان گنجایش او نداشته واما در قضای مضیق یا استیجاری
مضیق بالعرض زمان فی حد نفسه قابل است بلکه هرگاه عمداً قصد غیر کند عکس است حکم
بصحت بنابر آنکه امر بشیء مقتضی نهی از ضد نباشد والله العالم

مکرر

س: انگشتر طلائی در دست انگشت داشتن در نماز و در غیر نماز چه حکم دارد

ج: پوشیدن طلا حرام است بر مردان چه در حال نماز چه در غیر آن و موجب بطلان
نماز است و فرق نیست مابین انگشتر و غیر آن نیست و فرق نیست مابین اینکه خالص
باشد یا مخلوط مادام که صدق لبس طلا کند

## کتاب النذر

س هرگاه نذر کند که هرگاه مریض شفا یابد یا روز جمعه بعد از آن روزه بگیرد یا یک بنده آزاد کند و بیشتر از شفا یافتن مریض عاجز شود از روزه گرفتن تا وقتی که شفا یابد آیا متعین میشود عتق یا نه جواب

بلی متعین است چنانکه مقتضای قاعده است در واجب تخییری که با تعذر بعض افراد متعین میشود بعض دیگر لکن از بعض مستفاد میشود اشکال در مسئله بدعوی اینکه واجب احدها تخییر است نه احدهما معین پس هرگاه بعد تنجز وجوب عجز بهم رسید متعین میشود و اما هرگاه پیشتر از تنجز عاجز شود پس وجوب تخییر ثابت نشده تا با عجز متعین شود دیگری فی الجواهر فی باب النذر فیما لو نذر ان رزق ولدا ان یحج به او یحج عنه قال لو مات الولد قبل ان یفعل احد الامرین بقی الفرد الآخر وهو الحج عنه سواء کان موته قبل تمکنه من الحج بنفسه ام لا لان النذر لیس منحصرا فی حجه حتی یعتبر تمکنه فی وجوبه وفی المسالک نعم لو کان موته قبل تمکن الاب من احد الامرین احتمل السقوط لفوات متعلق النذر قبل التمکن منه لانه احد الامرین والباقی منهما غیر احدهما الکلی وهو خیرة الشهید فی الدروس ولو قیل بوجوب الحج عنه کان قویا انتهی وقوی صاحب الجواهر ما نقله الکل عن الدروس فراجع

س اگر طفلی متولد شود و زن بگوید که این طفل از شوهر من است و شوهر دیگری را ببرد و مرد حبسی اقرار کند زمانی که ان زن و از شوهر بگوید که طفل از من نیست آیا در این صورت طفل مال کیست آیا مال مرد است بقاعده الولد للفراش یا مال زن است و طفل وارث شوهر میشود ج بحکم الولد للفراش ملحق بشوهر است مادام که معلوم نباشد خلاف آن چه ادعا کند که از او نیست بلکه مجرد احتمال اینکه از او نباشد اگرچه احتمال بعیدی باشد یا نه و زن زنا کرده باشد یا نه ملحق باو است و نفی از او نمیشود و اگر ارث بگیرد وقت نیست بلی اینکه آن مرد حبسی بآن زن نزدیکی کرده باشد ادعا کند که از او نیست و در این صورت معلوم میشود که از آن شوهر نیست ملحق بشوهر نیست اگرچه ادعا کند که از او است و در صورت شبهه که ولد از وطی شبهه است از شوهر منتفی است با این اینکه ثابت نیست و اگر مرد حبسی که ولد از او است ایا از طرف پدر نسب زن و الحاق بمرد ممکن باشد لعوعه از صاحب میشود و در صورت معلوم نسبت زنا ایا از طرف مادر نسب ثابت است و وارث میبرند از بلد یا بابا که زن عالم و عامد معلوم است استحقاق نیست در نفقه وارث و اگر زن به تهمت خلاف است و اقوی قبول مشهور است که عدم توارث باید تبعیت میراث از ولد که به پدر نرسد و تیک در بلکه دختر یا قرابت آن بلکه یا ولد دور وجه و زوج او نرسد و اگر نشد یا باب برسد پس اگر طفل متولد شود و زن بگوید طفل از دیگری است و زن بگوید از شوهر است حکم چیست ج اگر زوجه دائمه باشد حکم او لعان است بحهه نفی ولد پس اگر لعان کردند ان ولد از شوهر منقطع است و توارث با آن نیست تا قبل و هم حمل از قرابت ان بلکه ارث از ولد یا قرابت مادر برسد و اگر لعان نکردند بحکم الولد للفراش آن ولد ملحق بشوهر است اگرچه نفی کرده باشند لکن او از ولد ارث نمیبرد ابدا یا قرابت و ولد از او ارث میبرد کما اینکه اگر لعان کنند و بعد از لعان تکذیب خود را در نفی ولد نماید حکمش این است که او از ولد ارث نمیبرد ابدا یا قرابت الولد و ولد از او ارث میبرد و فرقی نیست در حکم مذکور مابین اینکه زوجه ادعا کند ولد از زوج است یا تبعیت اگر زنا نکند زن و شوهر را اینکه ولد از شوهر است در این صورت حکم لعان جاری نیست چون زن تصدیق دارد شوهر را و اما ولد منفی از شوهر نه محل اشکال است و حکم ملحق شدن او بقرینه نسب معلوم است که ارث نیست

١٠٢ ~~س ذبیحه سنی حلال است یا نه ج بلی حلال است~~ سؤال نکاح کردن زن
١٠٧ شیعه با مرد سنی جایز است یا نه جواب احوط ترک است و بر فرض وقوع احوط طلاق
گرفتن است س قبل از زمان سرکار علماء قائل جواز نکاح مرد سنی با زن شیعه اند
یا حکم بتحریم یا کراهت کرده اند اگر قائل بجواز اند چیز و اگر قائل بتحریم اند نکاحیکه در
زمان انها براین طریق شده و اولادیکه متولد شده حرام زاده است یا چه ج
علماء در این مسئله اختلاف دارند قول بعدم جواز محکی از مشهور است بلکه از جماعتی
نقل اجماع شده است و جماعتی قائل میباشند بجواز و نکاحیکه واقع شده است
سابقا اگر از کسی است که تقلید کرده است قائل بعدم جواز را و مع ذلک واقع ساخته
باطل است لکن اگر از روی بی التفاتی و غفلت از تقلید و حکم مسئله بوده است پس
در زمان لاحق اگر مجتهدش قائل بصحت است محکوم میشود بصحت و اگر قائل
ببطلان است محکوم میشود ببطلان لکن اولاد سابق حرام زاده نیستند غایة
الامر فرض اینکه مجتهد واجب التقلید سابق هم باطل بداند اولاد شبهه اند
١٠٩ این از طرف زوجه و اما از طرف زوج که مفروض این است که سنی است و جائز میداند
پس اشکالی ندارد در حرام زاده نبودن از جانب او س بعد تولد چهار پنج
اولاد زن بحالت عدم ادای مهر معجل سپرد شوهر میتوان شد یا نه ج بعد
٢ معجل ایهم ٧ از دخول بتراضی جایز نیست از برای زوجه که امتناع از تمکین نماید بلا مطالبه مهر
٢٧٥ میتواند بکند مثل سایر مقامات مطالبات مؤجله که اجل انها حلول کرده باشد
سؤال هندوستان مهر معجل و مؤجل هر دو دارد لکن تشریح نیست که چه قدر معجل است
و چه قدر مؤجل پس چه کنند عمل میشود جواب اگر مراد این است که قدر ...

مؤجل و معجل از مهر معلوم نیست یا اینکه در حین عقد معین شده است مقدار هر یک
مثل اینکه نسیان کرده شده یا عاقد و ولی بوده و حال قرارداد معلوم نیست حکم آن
در جواب سئوال بعد بیاید و اگر مراد این باشد که در حین عقد قرار داده شده است
که بعضی مهر معجل و بعضی مؤجل باشد و معین نشده است مقدار هر یک در این
صورت چون شرط است در تأجیل اینکه اجل و مقدار مهر مؤجل معین باشد و مفروض
آن است عدم تعیین آن است پس آن مهر فاسد شده است از جهت فساد شرط آن
و احتمال اینکه تأجیل آن باطل (فاسد) شود و همه مهر معجل شود بعید است چون ظاهر این
است که از باب تقیید باشد و اما عقد نکاح پس فاسد نشده است یا صحیح ظاهر کلمات
علماء در نظائر مقام این است که صحیح است و رجوع میشود بمهر المثل ولکن اگر رضای
طرفین یا احدهما مقید باشد به مهر معین کما هو الغالب صحت اصل نکاح نیز
مشکل است میشود چرا که اگر چه مهر شرط صحت نکاح نیست ولذا صحیح است نکاح
عدم ذکر مهر یا با تفویض باختیار احدهما لکن در صورتی که مهر را معین
کنند ظاهر تقیید رضاء است بآن مهر معین پس با بطلان آن مقتضای
قاعده بطلان اصل نکاح است و چون مسئله محل اشکال است بهتر این است که
یا تجدید عقد کنند یا طلاق بدهند و بر فرض طلاق اگر بعد از دخول است باید
تمام مهر المثل را بدهد و اگر قبل از آن است احوط این است که نصف آن را بدهد
و احوط از این این است که آن را بمصالحه بگذرانند سئوال اگر مهر ۲۰۱
معجل و مؤجل قرار داده شده و بعد سهو کرده و پس در این صورت چه باید کرد ج
احوط در این صورت این است که اعلای مقدار معلوم از مؤجل را بی یا مطالبه بزوجه

معجلا بدهد

معجلا بدهد و بعبارة اخری تمام آنچه محتمل است که معجل قرار شده باشد آن را معجلا
بدهد و جایز است از برای زوجه اگر قبل از دخول باشد که امتناع کند از تمکین
تا تمام آن را بگیرد اگر چه احوط عدم مبادرة او بعدم امتناع است بعد از گرفتن مقدار معلوم از ۲۰۲
معجل والله العالم س هنده عذر میکند که تا نیاید تمام مهر معجل و مؤجل
من نه بدهد بخانه او نمیروم زید میگوید نمیتوانم یکدفعه بدهم از ماهواری خود
دفعه بدفعه خواهم داد عذر هنده قبول است یا عذر زید ج اگر دخول کرده
است باو برضای او دیگر نمیتواند امتناع کند و اگر دخول نکرده است مادام
که تمام مقدار معجل مهر باو نرسیده میتواند چه قادر باشد بر اداء چه عاجز
باشد بلی بر فرض عاجز بودن زوج حق مطالبه هم ندارد قال الله تعالی و ان
کان ذو عسرة فنظرة الی میسرة حاصل اینکه با عجز زوج جواز مطالبه ساقط است ۲۰۳
س هنده با با لغیر از قوم هنود بود خانه و بار ترک کرده بخانه مسلمی آمد بعد از
آنجا در محکمه سرکار انگریزی رفت از آنجا حواله زید که مذهب امامیه دارد کرده شد
آیا زید بدون متعه و نکاح در تصرف میتواند آورد یا نه ج نکاح مشرکه
بهیچ وجه جایز نیست نه بدوام و نه بملکیت یمین بلی نکاح کتابیه نصرانیه و
یهودیه جایز است بانقطاع و ملک یمین بلکه بدوام ایضا علی الاقوی اگر چه احوط ترک
است لکن شرط جواز وطی بلوغ است پس پیش از بلوغ نکاح وی
صحیح نیست دائم چنین وطی او جایز نیست اگر چه نکاح او صحیح شود و اما
مجوسیه پس جواز وطی او مختص است بملک یمین و جایز نیست در او دوام
بلکه انقطاع نیز جایز نیست بنابر احوط پس در مورد سئوال چون مفروض

این است که مشرکه است نکاح او جایز نیست مطلقا بلکه وطی بعد از بلوغ بملک یمین هم
۲۰۴ نمیشود اگرچه باستیلاء مذکور قائل شویم که ملک او شده س زنها و پسرها
و دخترها که بسبب قحط در سالها انگریزی بطور لا وارث نگاه داشته میشود و
مردمان آنها را میبرند آیا بر آنها حکم عبد و کنیز جاری خواهد شد یا نه ج
بر فرض اینکه کافر حربی باشند و امان و شبهه امان در بین نباشد بمعنی اینکه
مسلمی ایشان را امان نداده باشد و بشبهه امان هم نزد مسلمی نرفته باشند جایز است
استرقاق آنها بمجرد استیلاء بر آنها و حکم عبودیت و رقیت بر آنها جاری میشود
۲۰۹ والله العالم س زید بعمرو میگوید برو فلانه را عقد کن از برای خود و صداق او را
نصف مشاع از خانه من یا فلان قلعه بر ذمه من قرار ده آیا صحیح است یا نه و بر فرض صحت مجرد اذن
کافی است یا اینکه چاره است از براء صحت منتزع جز اینکه نقل کند ملک را ابتداء بنا قلی و اصداق
عمرو بعد از این ج قال فی الجواهر بعد الحکم بعدم جواز المهر بمال الغیر مع عدم اذنه بل
قد یمنع صحته جعله مهرا حتی مع اذن المالک اذا لم یکن علی وجه یدخل فی ملک الزوج لکون المهر
کالاعواض التی لا تصح ان تکون لمالک والعوض لآخر اللهم الا ان یمنع اعتبار ذلک فی المهر و
ان اعتبر ذلک فی المعاوضات لکن لیس هو منها فیصح ح بذل الغیر له بل یصح العقد للزوج
علی ان یکون المهر فی ذمة غیره انتهی و مقتضای عمومات ادله مهر و نکاح صحت هم همین است
فی جملة من الاخبار الصحیحة الصداق کل شیء تراضی علیه الناس و مؤید است جواز را اخباری که
دلالت دارد بر اینکه اگر پدر تزویج کند ولد صغیر خود را اگر آن صغیر مال نداشته باشد مهر بر
پدر است چه ضامن شده باشد چه نشده باشد و مراد بضمان نه قرار دادن مهر است در ذمه
خود نه اینکه مراد این باشد که مهر را بر ذمه ولد قرار داده باشد و خودش ضامن شده باشد

بانیکه

بانیکه اگر این معنی مراد بود بایست در صورتیکه در حین عقد مال نداشته باشد و بعد از
قبل از بلوغ مال دار شود پدر بتواند رجوع کند باو مگر اینکه گفته شود که این داخل در ضمان تبرعی است
که رجوع در او نیست و دعوای اینکه مقتضای معاوضه این است که عوض از مال من له المعوض
باشد مدفوع است باینکه صاحب جواهر فرموده که نکاح داخل نیست در معاوضات حقیقیه بلکه
شبه معاوضه است و لهذا جایز است نکاح بدون ذکر مهر و ایضا اگر مهر باطل باشد نکاح
باطل نمیشود چنانچه مشهور گفته اند بلکه در سایر معاوضات نیز ممکن است که عوض از مال
دیگری باشد بنا بر اقوی فان الاقوی صحة البیع اذا قال بع مالی لک او اشتر بمالی لک چنانکه
بعضی اشاره باشد حاصل اینکه اقوی در مفروض مسئله صحت است چنانکه از صاحب جواهر مشعر
آن مستفاد شد و محقق قمی قدس سره در اجوبه مسائل تصریح فرموده بلکه بر فرض بطلان مهر
بطلان عقد معلوم نیست بلکه مشهور حکم بصحت کرده اند خلافا للشیخ المحکی عن الشیخین و
القاضی والتقی اگرچه در صورتیکه زوجه راضی نباشد الا بمقید اصحت مشکل است بل کلامی
که در این جا است این است که در صورتیکه مهر از غیر باشد بعد از تزویج اگر طلاق بدهد قبل از دخول نصف
مهر بر میگردد بزوج یا بصاحب اول و اقوی رجوع بصاحب اول است اگرچه از صاحب جواهر
مستفاد میشود رجوع بزوج بدعوی اینکه طلاق مملک جدید است چنانکه تصریح فرموده
است باین در مسئله امهار والد زوجه ولد صغیر یا کبیر را بلکه از بعض دیگر نیز مستفاد
میشود رجوع بصاحب مال در آن مسئله لکن ممکن است که نظر آنها بحیثیت این باشد
که چون پدر اداء ما فی الذمه پسر کرده پس هرگاه منفسخ شد مال بر میگردد بمن دفع
نه بمن کان مدیونا س اگر [illegible]

س شخصی تزویج نمود بغلام خود دختر خود را و بعد غلام را مدبر نمود آیا بعد از موت او دختر میتواند فسخ نکاح خود کند یا نه

ج هرگاه قیمت الغلام از ثلث زیادتر نباشد ظاهر این است که نکاح برقرار باشد و از برای دختر اختیاری نیست چون زوج را مالک نشده است و اگر زیاد از ثلث باشد پس هرگاه اجازه تدبیر نکند نکاح باطل میشود چون مالک شده است زوج خود را ولو بعضا و اگر اجازه کند بعید نیست بقاء نکاح چون اجازه کاشف است از آزاد بودن حین الموت و ضرر ندارد که ورثه متعدد باشند و دیگران اجازه نکنند چون مناط بطلان نکاح مالک شدن زوجه است زوج خود را و این محقق نشده است

س شخصی کنیز خود را تزویج کرد بعبد خود تا بعد از فوت او از برای ورثه هست فسخ نکاح ایشان یا نه ج بلی چنانچه خودش میتوانست فسخ کند کذلک ورثه او میتوانند

س عبدی کنیزی را تزویج کرد بعد مولی عبد او را آزاد کرد آیا نکاح ایشان برقرار است یا نه ج بلی برقرار است و از برای او نیست فسخ نکاح بلی هرگاه مولای امه او را آزاد کرد اختیار فسخ دارد للنصوص و هرگاه با هم آزاد شدند نیز از برای زوجه اختیار فسخ است

س هرگاه کنیزی را تحلیل کنند از برای کسی و بعد بدون فسخ تحلیل او را با آن شخص تزویج کنند صحیح است یا نه ج بلی صحیح است و به تزویج تحلیل باطل میشود و هذا بخلاف ما اذا کانت تحته بعقد الانقطاع و قبل الانقضاء عقد علیها دواما فانه باطل

س زنی را فضولا تزویج کردند بزیدی بعد آن زن خود را تزویج نمود بعمرو بعد از آن فهمید که او را بزید تزویج کرده اند اجازه کرد انعقد را آیا صحیح است یا نه ج مشکل است هر چند معتبر بدانیم در اجازه وجود طرفین را چون فرق است مابین تلف یا موت و ما بین ما نحن فیه و از این قبیل است هرگاه ملکی را فضولا بیع کنند و مالک پیش از اجازه آنرا تملیک بغیر کند بعد اجازه کند بیع اول را

لو قال انت وکیل فی فعل کذا ما دمت عادلا هل یصح ام لا و علی فرضه لو فسق ثم صار عادلا هل تعود وکالته ام لا

لا مانع من صحته من الاول اذا کان حین التوکیل عادلا الا ان الاشکل کما انه لو صار فاسقا ثم صار عادلا تعود الوکالة مشکل و من هنا یشکل الحال فی ناظر

سفر برای تحصیل علم یا تجارت یا زیارت یا شغل دیگر اگر طول بکشد و زوجه خود را همراه نبرد در حضر بگذارد با اینکه نفقه و کسوه او را متحمل باشد آیا جایز است با اینکه مستلزم فوات حق الفراش زوجه است یا نه

سفر که چند سال طول بکشد خصوص آنکه در جائی بقصد ماندن رفته باشد با فرض عدم وجوبان مشکل است جوانان بدون رضای زوجه چون از معاشرت بمعروف خارج است و منافی است با قاعده ضرر و حرج و از حیث حق المواقعه هر چهار ماه یک مرتبه امر اشکل است پس احتیاط با استرضاء از زوجه ترک نشود

هرگاه زنی که شوهر داشته ادعا کند که او را طلاق داده یا وفات کرده است مسموع است یا نه

بلی مسموع است خصوصا اگر ماموبه باشد و یدل علیه مضافا الی انه منها

دعوی بلا معارض ولا یعلم الا من قبلها جملة من الاخبار کخبر میسر الذی ادعی المحقق القمی انه لا یبعد صحته قال قلت لابی عبد الله
القی المرأة بالفلاة التی لیس فیها احد فاقول لها الک زوج فتقول لا فاتزوجها قال نعم هی المصدقة علی نفسها و روایة ابان
بن تغلب انی اکون فی بعض الطرقات فاری المرأة الحسناء ولا آمن ان تکون ذات بعل او من العواهر قال لیس هذا علیک انما
علیک ان تصدقها فی نفسها و روایة محمد بن عبد الله الاشعری قلت للرضا الرجل یتزوج بالمرأة فیقع فی قلبه ان لها زوجا قال
ما علیه ارأیت لو سألها البینة تجد من یشهد ان لیس لها زوج بلکه از بعض اخبار مستفاد می شود که هرگاه مطلقه ثلثا
ادعا کند که محلل بعمل آمده زوج اول می تواند او را بگیرد کصحیحه حماد عن رجل طلق امرأته ثلثا فبانت منه فاراد ان یراجعها
قال لها انی ارید ان اراجعک فتزوجی زوجا غیری قالت له قد تزوجت زوجا غیرک وحللت نفسی لک ایصدقها و یراجعها
وکیف یصنع قال اذا کانت المرأة ثقة صدقت فی قولها و مشهور علماء عمل کرده اند باین بلکه حمل کرده اند اعتبار ثقه بودن را
بر استحباب و یمکن ان یستدل علی الحکم المزبور بخبر [illegible] قال محمد بن راشد لابی عبد الله علیه السلام انی تزوجت المرأة متعة فوقع فی نفسی
ان لها زوجا ففتشت عن ذلک فوجدت لها زوجا قال ولم فتشت و بمرسل مهران عنه ایضا قیل له ان فلانا تزوج امرأة
متعة فقیل له ان لها زوجا فسألها فقال ابو عبد الله ولم سألها و فی [illegible] ذکر فی عداد المستحبات فی المتعة ان یسألها
عن حالها مع التهمة قال ولیس شرطا فی الصحة ولعله حمل خبر ابی مریم عن الباقر علیه السلام انه سئل عن المتعة فقال ان المتعة
الیوم لیست کما کانت قبل الیوم کن یؤمن یومئذ و الیوم لا یؤمن فاسئلوا عنهن علی استحباب السؤال وکیف کان ظاهرا اشکالی در
جواز تصدیق نیست هر چند احوط اعتبار مأمونه بودن است سؤال در عقد دوام زوج و زوجه معین مینمایند
مهر را و وکیل میفرمایند و مقرر داد رشد با [illegible] مهر معین انها بهر [illegible] و بکر قرار [illegible] هند مثلا وکیل میسازند
پول سفید و وکیل پول سیاه بهمان مقدار پول سفید عقد را جاری میسازد و مثل اینکه مقصود موکل فضه
مسکوکه رایج المعامله بوده و وکیل مطلق همین مقدار بوزن جاری میسازد [illegible] و مفروض اینکه زوج و زوجه
در واقع راضی هستند بهمان طریق که وکیل صیغه را جاری نموده زیرا که غرض انها یا در اصل مهر نبوده بلکه
مقصود اصلی انها ازدواج بوده یا انکه این خصوصیات ملحوظ انها نبوده مگر از باب انکه مهر معین شود
و مجهول نباشد اما چنین عقدی صحیح و منجز است یا انکه داخل در عنوان فضولی و محتاج باجازه است و
ایضا بیان بفرمائید حکم صورتی را که موکل تعیین نموده پول سفید مثلا و وکیل عقد را جاری میسازد

پول



پول رایج بدون تعیین و عرض و بکر انکه در عقد فضولی اگر اجازه بعد از دخول محقق شود
ثمری دارد یا محتاج بتجدید عقد میباشد جواب در مسئله اولی اگر معلوم باشد که خصوصیات
ملحوظ نبوده منجز است و داخل در عنوان فضولی نیست و اما مسئله دوم پس تعیین مهر شرط
صحت آن نیست و بدون آن عقد وکیل فضولی میشود پس اگر اجازه عقد کنند صحیح است [illegible]
در مهر و در مهر باید رجوع شود به مهر المثل یا اقل بر آن هر دو راضی شوند بلی هرگاه دو
پولهای رواج اختلاف رغبت نباشد که محتاج به تعیین باشد یا فردی منصرف الیه باشد و
معلوم باشد که خصوصیت منظور موکل نبوده عقد منجز است و اما مسئله سیم پس فرقی نیست
مابین قبل الدخول و بعد از آن در صحت اجازه والله العالم سؤال مراد از دخول که موجب
عده میشود در هر کجا چه زوجه و چه موطوئه بشبهه و غیر هما چیست غیبوبة تمام حشفه است
پس اگر شک در این شود که [illegible] باشد عده واجب نیست و اگر بداند دخول فی الجمله را یا مطلق غیبوبة
جواب بلی مناط غیبوبة تمام حشفه است یا قدر آن از کسیکه مقطوع الحشفه باشد زیرا که مطلق
شده است حکم در جمله از اخبار بر التقاء ختانین و در صحیحه محمد بن اسماعیل است که التقاء
ختانین بغیبوبة حشفه است و این صحیحه اگر چه در حکم وجوب غسل است لکن ظاهرا فرق نباشد
چنانچه مستفاد از اخبار است که اذا التقی الختانان وجب المهر والعدة والغسل پس در کمتر از
مقدار مذکور عده واجب نیست و با علم بدخول فی الجمله و شک در غیبوبة عده و غسل واجب
نیست و اخبار مطلقه که حکم را معلق کرده بر دخول و ادخال مقید است بدخول تمام حشفه
چنانچه لمس و مس که در آیه شریفه است چنین است بلی هرگاه با ادخال بعض حشفه انزال شود
و علم حاصل شود بدخول منی در فرج بعید نیست وجوب عده بلکه با عدم دخول فی الجمله هرگاه
علم بدخول منی شود نیز چنین است هر چند علما تخصیص داده اند بصورت تحقق حمل و بدل علم

ما ذکرنا قوله ثم انما العقد عن الکل واطلاقات المس والملامسة والعقد المتبعض من تقییدها
بغیبوبة الحشفة صورت عدم الانزال وعدم دخول المني في الفرج بلکه احوط در صورت علم
بدخول علم بدخول مني عدم است هر چند با دخال ان باشد در فرج بقطنه یا غیران یا
بمساحقه با زن که با او جماع کرده است دخوابنها القوله انما العقد من المکو بملاحظة حکمة
الحکم وهي عدم اختلاط الانساب سؤال احتیاطی که در اذن پدر هست در عقد بالغه
رشیده مطلق است یا مستحب و بر تقدیر اول فرق هست بین ثیبه و بکر یا نه و کیفکان علم
برضا کافی است یا نه و دیگر انکه اذن صریح لفظی معتبر است در حین عقد یا همین قدر که
خطبه کردن و دختر راذن داد کفایت میکند جواب احتیاط در اذن پدر در عقد بکر
بالغه رشیده مطلق است نباید ترک شود و کفایت رضای باطنی بدون اینکه مظهری
داشته باشد مشکل است خصوصاً هرگاه رضای تقدیری باشد یا بحیثی که رسید اید
چه اطلاع ندارد اصلا ولکن هرگاه باو بگویند راضی میشود حاصل انکه باید اینکه
اذن او معلوم شود صریحاً یا فحوی یا بشاهد حال قطعی که از حد فضولیت خارج شود
و اذنیکه در مقام خطبه بدهد کافی است مادامیکه خلاف ان از او صادر نشده بلکه
سکوتیکه کاشف از رضا باشد کافی است و بالجمله مناط رضای بکاشف از قول یا از فعل
سؤال موی منفصل از زن عورت است یا نه و نظر بوجه و کفین اجنبیه بدون
ریبه حرام است یا نه جواب عورت بودن موی منفصل معلوم نیست خصوص مثل
موهائیکه از مثل شانه کردن کنده میشود و ادله منصرف است به متصل و مثل موی بلکه
دندان و ناخن نیز اگر مطلق کف را استثنا نکنیم و ممکن است تمسک باخباریکه دلالت
دارد بر جواز قوامل و وصل شعر بلکه اخباریکه نهی از ان کرده است نیز ممکن است دلالت

داشته



اجزاء

داشته باشد زیراکه ظاهر انها منع از جهة تدلیس است نه از جهت حرمة نظر بلی مثل سایر
مگر
منفصله مثل دست یا انگشت یا غیرانها جایز نیست نظر بانها بعد از انفصال
انکه بسیار کوچک باشد که صدق نظر بعورت و بیدن نکند مثل کمی از پوست یا
مثلا یا کمی از گوشت بدن پس حکم این قسم حکم شعر است و من العجب انه صاحب المستند
ذهب الی المنع في الشعر المتصل والجواز في سایر الاجزاء سؤال صیغه عقد جاری کردند
یکدفعه کفایت میکند یا نه جواب یک صیغه مقطوع الصحه کفایت میکند و با عدم قطع بصحت باید
احتیاط کند تا یقین حاصل شود سؤال ضعیفه چند سال است شوهر او مفقود الاثر است حال
به عقد انقطاع شوهر نموده و از این شوهر جدید اولاد دارد بعد از انقضاء مدت همان شوهر جدید
او را به عقد دوام بیرون می اورد حال شخص عاقد میگوید چون شوهر اول او محقق بوده
در صورت عده نگاه داشتن و عده نگاه نداشتن چه صورت دارد و این ولد شبهه حلال یا حرام
زاده است و ایا محض ادعای عاقد کفایت است یا نه جواب جایز نیست از برای زوجه که زوج او
مفقود الاثر است شوهر کرده پیش از تحقق موت زوج و گذشتن چهار ماه و ده روز از حین
بلوغ خبر وفات و هرگاه شوهر کند نکاح او باطل است و اما کان او متعه هر چند بعد معلوم شود که
زوج وفات کرده بوده و مقدار عده هم گذشته بوده است چه ابتداء عده از زمان بلوغ خبر است
نه از حین موت و در صورت مفروضه ضعیفه بر شوهر ثانی حرام ابدی میشود هرگاه دخول کرده
باشد یا عقد کرده باشد با علم بعدم جواز و مجرد ادعای عاقد تحقق موت زوج را کفایت
نمیکند و بر فرض انکه بعد دانسته اند حرمت نکاح را ولد حرام زاده است بلی هرگاه معتقد بوده
اند جواز را از جهة اعتقاد موت زوج یا از جهة دیگر ولد شبهه است و حکم حلال زاده بر او جاری
است سؤال اگر بکر پسر زید بداند که پدر رشی بر عقد زن خاصی راضی نیست بلکه
موجب اذیت میشود که پدر رشی زید جمیع اموال خود را بورثه دیگر مصالحه میکند ایا در این صورت

صفت حکم بسفاهت پسر میشود که چون دست از جمیع اموال بر داشته و مخالفت پدر کرده
که موجب بطلان این نکاحست باشد یا نه جواب اگر بکر او را که نفع و ضرر خود را دارد
بمعنی اینکه برویه عقلا رفتار میکند و در مصالح و مفاسد خود بر وفق عقلا رفتار میکند
ولو بر وفق شرع نباشد و دست کشیدن از این مال بواسطه غرض عقلائی در بین دارد و لو خلاف
شرع است حکم بسفاهت او نیست و عقد صحیح است و اگر چنین نباشد این نکاح مضافا الی حرمته
جهة عدم رضایت پدر فاسد است ایضا سؤال فرق میان نکاح حرام و باطل در ترتب احکام چه
چیست و اولاد نکاح حرام حلال زاده اند یا نه جواب در نکاح حرامی که باطل نباشد مثل
اینکه بمخالفت پدر باشد یا بمخالفت مادر یا بعهد یا قسم و نحو اینها اصل نکاح کرده معصیت نموده و عقد جاری
حرام است ولکن جمیع احکام زوجیت بران مترتب است از توارث و ثبوت مهر المسمی و حلیت عقد
و لحوق ولد و وجوب نفقه و کسوه و حق المضاجعه و سایر حقوق زوجیت مثل نکاح حلال بعینه
فرق او وجود معصیت بودن اصل نکاح کردن و ولد حلال زاده است بلا اشکال بلکه اگر
مقاربت هم مضافا الی العقد حرام باشد از جهة نهی پدر یا مخالفت مادر یا در حال حیض بودن
یا در نهار رمضان بودن ولد حلال زاده است و حرام زاده آنست که از روی زنا شد و اما در نکاح
فاسد چه حرام باشد چه حلال باشد آثار و احکام زوجیت جاری نیست پس مقاربت حرام
و توارث نیست و مهر المسمی ثابت نیست بلی اگر دخول کرده باشد و زوجه عالم بفساد نکاح
نباشد مستحق مهر المثل است و اولاد و نفقه و کسوه ثابت نیست و با علم بفساد اگر مقاربت
کنند زنا است و موجب حد است و ولد او حرام زاده است اگر عالم باشند بفساد ولی با جهل ابن ولد
شبهه است و او ملحق است بهر یک جاهل باشند و با جمله این عقد کالعدم است سؤال خوردن
طعام نکاح حرام و دخول در آن حرام است یا نه جواب اگر از جهت دیگر حرام نباشد مثل اینکه
اعانت بر اثم باشد یا موجب هتک حرمت مؤمنی یا اینکه [illegible] حرام نیست خصوصا





اگر حرمت عرضی باشد بانیکه آن نکاح فی ذاته حلال باشد و حرمتش از جهة مخالفت پدر یا قسم یا نحو اینها باشد
سؤال اگر میان علما اختلاف در حلیت و حرمت بعضی معاملات نکاح امر چیست جواب احوط ترک است
و اگر اختلاف در صحت و فساد باشد نیز احوط ترک است و با این حال اگر نکاح کرد احوط طلاق دادن است سؤال
کراهتی که در خلع معتبر است موجب خوف وقوع در معصیت است یا مطلق آن کافیست حتی آنکه از جهة بدسلوکی و خفت
زوج باشد یا آنکه معتبر است در آن کیفیت خاصه و عرض دیگر آنکه شهید ثانی ره در شرح لمعه از قواعد اخذ و لو اتی بالطلاق
مع العوض اعنی عن لفظ الخلع صح و افاد فائدته و لم یفتقر الی ما یفتقر الیه الخلع من کراهتها له خاصة لانه طلاق
مع عوض لا خلع آیا سرکار هم چنین میفرمایند یا آنکه طلاق مع العوض یکی از صیغ طلاق خلع است و معتبر است در آن کراهت
معتبر است در غیر آن از کراهت زوجه چنانچه این ظاهر قواعد است و مصرح به بعضی دیگر از اعلام است جواب ظاهر کفایت
مطلق کراهتی است که موجب خوف وقوع در معصیت باشد هر چند آن کراهت ذاتی نباشد و حد کمی ندارد از اخبار ظاهر است
بلی احوط وجود کراهت بحدیکه در معرض معصیت و عدم اقامه حدود واجبه باشد و اما مسئله دوم پس [illegible]
اظهر اختصاص مشروعیت طلاق بعوض است در خلع پس طلاق بعوض بدون شرائط خلع صحیح است و محتمل است [illegible]
و عدم لزوم عوض و اظهر اول است و با تحقق شرائط خلع صحیح است خلع هر چند صیغه بلفظ خلع نباشد
سؤال ضعیفه بعد از انقضای عده شوهر کرد پس از شش ماه اولادی بهم رسانید حال معلوم شد که طلاق
باطل بوده چنین طفل ملحق بکدام یک خواهد بود و اگر زیاده از شش ماه متولد شد حکمش چیست
جواب هر گاه تولد این طفل قبل از شش ماه از وطی شوهر ثانی باشد ملحق است بشوهر اول مگر آنکه بیشتر
از اکثر حمل از وطی او گذشته باشد و هر گاه از وطی شش ماه و زیاده الی اقصی مدة الحمل گذشته باشد
ملحق است بشوهر ثانی هر چند از وطی اول نیز اکثر حمل نگذشته باشد سؤال اگر کسی در عده وفات با زنی [illegible]
بعد از عده بخواهد عقد کند جائز است و اگر کسی دیگر عقد کند و بگیرد از متعارف ناس متولد شود پسری از او چه
حکم دارد جواب زنای در عده وفات حرمت ابدی نیست پس میتواند بعد از انقضای عده او را عقد
کند و اما حکم ولد پس حلال و هر گاه نشود باو ملحق شود با اینکه کمتر از شش ماه گذشته باشد ملحق است بشوهر سابق
و هکذا اگر ثانی او را بگیرد اگر کمتر از شش ماه است ملحق باو نیست و لو نشود که ملحق باو لیکن باشد و اگر شش ماه تا فوق آن ملحق است باو

كتاب نكاح

طلاق از بعد

سؤال زوج زوجه خود را طلاق داد به طلاق در طهر مواقعه و در حين طلاق حمل زوجه مشكوك يا مجهول بوده بعد معلوم شد مصادفه طلاق مذكور با حمل آيا حمل مجهول بعد از انكشاف در حكم حمل مستبين است و اينكه مصحح طلاق در طهر مواقعه يا اينكه اين طلاق صحيح بوده باشد با اينكه مصحح طلاق خصوص حمل مستبين است اما اينكه اين طلاق باطل بوده باشد حكم مسئله را صريحا مرقوم داريد عدم اشتراط استبانه حمل و كفايت حمل واقعي خالي از قوة نيست هر چند مراعاة احتياط بهتر است بلكه مهما امكن ترك نشود سؤال قدرت بر مهر در صحت عقد شرط است يا نه جواب شرط نيست پس بر زانيه عده نيست يا نه و همچنين موطوئه بشبهه عقد مثل اينكه زوجه بازوج يا هر دو اعتقاد نموده بودند صحت عقد را بعد معلوم شد باطل است و بر تقدير ثبوت عده چه بايست كرد جواب زانيه عده ندارد و لكن احوط و اولى استبراء رحم او است بيك حيضه مگر اينكه خود زاني باشد كه در اين صورت استبراء آن نيز عادة هر چند بازهم بهتر است چنانچه مقتضاي روايت است و وطي بشبهه عده واجب و عده طلاق است و در صورتيكه شبهه از يك طرف باشد نيز عده لازم است اگر از طرف زوج باشد و اگر زوج عالم باشد به بطلان عقد يا نه باشد بدون عقد نيز از طرف زوجه شبهه باشد چنانچه مقتضاي عمومات است و بعضي تصريح كرده اند سؤال عقدي واقع ميشود فضولا از جانب زوجه و بعد از اطلاع خود اجازه نميدهد و رد هم نميكند ميگويد اختيار با پدرم ميباشد و در واقع پدرش لفظ آن را تعليق ميكند باجازه پدرش و او اجازه نموده يا نميدهد آيا اين نحو از امضائيكه زوجه ميكند مصحح عقد ميشود يا نه و اگر در مثال مذكور زوجه بگويد بمن بر جوعي ندارد اگر پدر بگفت امضا بنما امضاء ميكنم و الا فلا بعد از زمانيكه پدرش مطلع شد او را امر نمود باينكه امضاء نما او هم امضاء نمود آيا اجازه شرعيه تحقق ميشود يا نه جواب در هر سه صورت امضاء زوجه صحيح است و از فضوليت خارج است سؤال هرگاه زوج در بلدي باشد و زوجه در بلد ديگر و زوج زوجه را در بلد خود بخواهد بر زوجه لازم است اطاعة زوج يا نه و اگر نكند ناشزه است يا نه جواب بلي لازم است اطاعت زوج كند و با ترك اطاعت ناشزه است مگر اينكه عذر عقلي يا شرعي داشته باشد كه مسقط تكليف است و در اين صورت نشوز نيست سؤال هرگاه زوجه شخصي با شخصي بشبهه وطي كند كه بايد عده وطي بشبهه نگاه دارد آيا نفقه اين زن بر زوجش لازم است با اينكه ممنوع است از استمتاع با او در زمان عده يا از خصوص وطي و همچنين هرگاه در اثناء عده رجعيه موطوئه بشبهه شد و حامله شد آيا در زمان عده شبهه مستحق نفقه هست

امكان مقاربت

بانه جواب ظاهر اين است كه مستحق است و عمومات شامل است و عدم امكان مقاربت موجب سقوط او نميشود

كتاب النكاح

بانه جواب ظاهر اين است كه مستحق است و عمومات شامل است و عدم امكان مقاربت موجب سقوط او نميشود كما اينكه هرگاه مريض شد كه قابل استمتاع نباشد يا حيض باشد نفقه او ساقط نيست و دعوى اينكه بمنزله ناشزه است مسلم نيست و هر چند شبهه تحقق بوطي باشد و وجود سبب شدن از براي عدم امكان استمتاع در صورت مفروضه او را ناشزه يا ملحق باو نميكند و ظاهر عدم فرق است ما بين زوجه و مطلقه رجعيه لكن از علامه در عدة حكايت شده است اشكال در استحقاق نفقه در هر دو مسئله و بعضي احتمال داده اند فرق ما بين صورت قدرت زوج در وطي شبهه با باشد يا از خصوص وطي و اظهر استحقاق است مطلقا اگر چه در صورت اختصاص بوطي خالي از اشكال نيست و مراعاة احتياط بهتر است و از اين جا معلوم ميشود كه اگر زوجه خود را مريض كند كه از قابليت استمتاع بيرون رود تا مدتي يا ايجاد سبب حيض كند معلوم شد سؤال مرحوم از مرضعه زيد شير كامل خورده آيا حرمت ما بين برادر زيد و مرحوم ميكند يا نه جواب نشر حرمت نميكند چون مادر رضاعي نسبي و رضاعي مرحوم غير از مادر و پدر رضاعي و نسبي برادر زيد است غايه الامر مرحوم خواهر برادر اين برادر ميشود و خواهر برادر در نسب حرام نيست في اشكال بلي در خصوص رضاع مكروه است و حكم است بكراهت در نسبي نيز از جهة استفاده از خبر ميشود كه ما احب ان تزوج اخت اخيه من الرضاعة الا انه يحتمل قويا تخصيص الكراهة بها و الاقوال اختاخي من غير تقييد سؤال هرگاه زوجه در حال مرض زوج مطالبه طلاق كند و زوج او را طلاق بدهد و در اين مرض بميرد ارث ميبرد از او هرگاه بائن باشد يا مرث بعد از خروج از عدت يا نه جواب هر چند بعض اخبار دال بر ارث است الى سنه مطلق است و لذا محقق در شرايع در مسئله منع نكرده است اولا هر چند بعد فرموده است اشبه عدم است لكن اظهر عدم ارث است از جهة انصراف اخبار بغير اين صورت و منشأ انصراف حكمة حكم است كه مقصود زوج از طلاق عدم ارث با اينكه در اخبار مسئله است تا بر عليه مثل خبر سماعة عن رجل طلق امراته و هو مريض قال ترثه ما دامت في عدتها و ان طلقها في حال اضرار فهي ترثه الى سنة و ان زاد على السنة و لو يوما واحدا لم ترثه و مرسل يونس في ابي عبد الله عليه السلام في العلة التي من اجلها اذا طلق الرجل و هو مريض في حال الاضرار ورثته و لم يرثها

## کتاب نکاح

### نکاح

ففال قم هو الاضرار ومعنى الاضرار منعها اياه ميراثها منه فالزم بالميراث عقوبة بل يمكن ان يستند للبالغ المرسل
في ابي عبد الله في رجل طلق امرأته وهو مريض قال ان مات في مرضه ولم تتزوج ورثته وان كانت قد تزوجت
فقد رضيت بالذي صنع فانه يستفاد منها انها ان كانت راضية لا يلحقها الحكم هذا مضافا الى خبر الهاشمي
سمعت ابا عبد الله يقول لا ترث المختلعة ولا المبارأة ولا المستأمرة في طلاقها من الزوج شيئا اذا كان ذلك منهن
في مرضه لان العصمة قد انقطعت منهن وكذا ان المراد من انقطاع العصمة ليس مجرد كون الطلاق بائنا والا فينتفي
انه لا يجري الحكم في المطلقة ثلاثا بل من جهة رضاهن بالطلاق وعدم ميلهن للزوج فتم

س دختری نامزد باشد چنانچه متعارف است بدون عقد از طرف زوج ثانی
در هلق شل هفت سال یا کمتر مخارجی میشود بعد پدر و مادر دختر او را شوهر میدهند
بکسی دیگر آن مخارج را میتوانند استرداد بایند و اگر معقوده باشد و پیش از او بردن بخانه
شوهر مخارجی بدهند و بعد زوج طلاق بدهد و شوهر دیگر بکند یا کشف فساد عقد
شود و شوهر دیگر بکند آن مخارج را میتوانند استرداد کنند یا نه ج هر گاه پدر و مادر
دختر مغرور کرده اند داماد و کسان او را بانکه خودشان نامزد کرده اند یا بعد از خواستگاری
قبول کرده اند آنچه مخارج باین لحاظ کرده اند میتوانند استرداد کنند و اگر مغرور نکرده اند
و داماد یا کسان او بجهة امالهٔ قلب پدر و مادر دختر و استرضای ایشان تعارفات داده اند
نمیتوانند استرداد کنند و اما مسئله اخیره پس هر گاه عقد صحیح واقع شده بود و طلاق داده
میتوانند آنچه خرج داده اند استرداد کنند و اگر عقد فاسد بوده و باعتقاد صحت
مخارج داده اند نمیتوانند والله العالم س مردی ادعا میکند زوجیت زنی را
وان زن منکر است آیا پیش از آنکه امر ایشان بمرافعه طی شود جایز است شوهر کردن
آن زن یا نه در فرض جواز آیا هر گاه بینه نباشد از برای مدعی میتوانند آن زن را قسم بدهند
بدهند یا نه و اگر آن زن رد قسم کند بر مدعی حکم چیست ج بلی میتواند شوهر کند چون قبل
از ثبوت مدعی حقی بان زن ندارد بلی هر گاه اقامه بینه شرعیه نمود زوجیت شوهر ثانی
باطل میشود و اگر بینه نداشته باشد میتوانند آن زن را قسم بدهند بنا بر اقوی هر چند بعضی
اشکال کرده اند در طریق طی دعوی را منحصر دانسته اند به بینه در صورت معروضه
که شوهر کرده باشد از جهة آنکه هر گاه قسم نخورد و نکول کند یا رد قسم کند و مدعی
قسم بخورد یا اقرار کند بزوجیت او مدعی فائده ندارد چون محکوم بزوجیت شوهر دوم
و این وجه ناتمام است از جهة آنکه فائده قسم خوردن مدعی تغریم آن زن است

کہ تفویت بضعی کرده است براو چون ضمان معلوم نیست ولذا اگر کسی زنا کند با زنی
اکراهاً عوضی براو ثابت نیست وآنچه در مسئلهٔ رضاع بعضی گفته اند از تغریم مرضعه در
صورتی که موجب حرمت زنی شود بر شوهرش ممنوع است بلکه وجه این است که عمومات
داله بر اینکه قطع دعاوی به بینه ویمین است شامل است با اینکه فائدهٔ معلومه هم هست
وآن اینکه هر گاه شوهر او را طلاق دهد یا بمیرد محکوم است میشود بزوجیت مدعی
هر گاه قسم خورده باشد بعد از نکول زوجه یا اقرار او یا رد او یمین را پس اقوی سماع دعوی
است با عدم بینه نیز وهر گاه قسم خورد فائده میشود در اگر اقرار کرد یا رد کرد بر مدعی ومدعی
قسم خورد ماخوذ است آن زن باقرار خود یا بقسم مدعی هر گاه زوج او را طلاق بدهد
یا بمیرد وایضا مستحق نفقه ومهر نیست در صورت اقرار بر شوهری که کرده است
مگر اینکه ادعا کند شبهه را وهم چنین است حکم در دعاوی مالیات پس هر گاه کسی ادعا کند
بر زید بکر عینی را که در ید او است پیش از نفی دعوی جایز است آن عین را نفروشد یعنی
واگر اقامهٔ بینه نشد وقسم را رد کرد بر مدعی واو قسم خورد با بدل غرامت بکشد از عین
را وبیع باطل نمیشود وهم چنین اگر اقرار کند که ماخوذ است باقرار خود یا بدل غرامت بکشد
والا ثابت بعین اقرار بر بعض مستغیر است ومسموع نیست والله العالم

هر گاه نزاع مابین زوجین در اینکه نکاح بوده یا متعه قول کدام مقدم است
اظهر تقدیم قول مدعی دوام است زوج باشد یا زوجه یا وارث احدهما وذلک لان
الظاهر ان حقیقة القسمین من النکاح واحد والاختلاف انما هو بمجرد ذکر شرط الاجل
وعدمه فلو اشترط الاجل یکون متعة ویترتب علیها من عدم استحقاق النفقة وعدم
التوارث ونحو ذلک ولو لم یشترط ادعی یکون دواماً یترتب علیه آثاره ویکفی فی کونه دواماً
مجرد عدم شرط الاجل فاذا شککنا فی اشتراط الاجل وعدمه فمقتضى الاصل العدم ولا

حاجة

حاجة في كونه دواماً الى قصد الدوام ودعوى ان اختلاف الآثار والاحكام يدل على اختلاف
الحقيقتين فمقتضى القاعدة التخالف كما ترى ويظهر ما ذكرنا من اتحاد الحقيقة الاخبار الواردة
في المتعة كموثق ابن بكير قال قال ابو عبد الله عليه السلام في حديث ان سمى الاجل فهو متعة وان
لم يسم الاجل فهو نكاح دائم وخبر ابان بن تغلب قال اني استحيي ان اذكر شرط الايام قال
عليه السلام هو اضر عليك قلت وكيف قال لانك اذا لم تشترط كان تزويج مقام ولزمتك
النفقة في العدة وكانت وارثة ولم تقدر على ان تطلقها الا طلاق السنة وخبر هشام
قال قلت لابي عبد الله عليه السلام اتزوج المرأة متعة مبهمة فقال عليه السلام ذاك اشد عليك ترثها وترثك
ولا يجوز لك ان تطلقها الا على طهر وشاهدين فان ظاهرها ان مجرد عدم ذكر الاجل يكفي
في كون العقد دواماً وح فالمسئلة نظير ما اذا علمنا ببيع وشككنا في اشتراط الخيار وعدمه
وكذا اذا علم الوقف على الفقراء وشك في التوقيت وعدمه والحاصل ان المسئلة
مبنية على اتحاد الحقيقة واختلافهما فعلى الاول كما هو الاظهر للاخبار المذكورة
وعلى الثاني مقتضى القاعدة التخالف ولعل ما ذكرنا مراد من بنى
المسئلة على مسئلة نسيان الاجل وانه ينقلب دواماً ام لا فغرضه انا ان قلنا بالصحة و
الانقلاب يكشف ذلك عن اتحاد الحقيقة وان قلنا بالبطلان فهو من جهة اختلاف
الحقيقتين ففي الحقيقة المسئلة مبنية على مبنى تلك المسئلة ومن ذلك ظهر ما فيما ذكره
صاحب الحدائق قال لو اختلف الزوجان بعد اتفاقهما على وقوع العقد فادعى احدهما
انه متعة وادعى الآخر الدوام فان قلنا بان اهمال الاجل مطلقا يقتضي الدوام كان القول
قول مدعي الدوام لان الآخر يدعي الزيادة وهي الاجل والقول قول منكرها وان قلنا
ان الاهمال يقتضي الابطال ما لم يقصد الدوام كما هو القول الآخر فالوجه انهما يتحالفان
وينفسخ النكاح لان كلا منهما مدع ومنكر والقول قول المنكر بيمينه ولو اشتبه الحال لموت

و نحوه لم يحكم بالتوارث و نحوه الا مع ثبوت الدوام كما صرح به السيد السند في شرح فع وهذا ان
تفريع المسألة المذكورة على الخلاف المتقدم هنا لا يخ من الاشكال فان القائل بالابطال في
صورة اهمال الاجل انما هو اذا كان القصد الى المتعة واهمل الاجل كما تقدم والظاهر من اصل المسألة
المفروضة انهما متفقان على وقوع عقد نكاح في الجملة ولكن يدعي احدهما انه عقد نكاح منقطع
مستكمل الشرائط المنقطع والاخر يدعي انه عقد نكاح دائم مستكمل لجميع شرائط الدوام فالدائم
متى كان الفرض كذلك فانه لا تعلق له بهذه المسألة ولا تفرع لها عليها بوجه والذي يقتضيه النظر
في قواعدهم في امثال المقام هو القول بالتحالف في انفساخ النكاح اشبه وذلك لما عرفت
من ان المقصود الابتناء على مبنى تلك المسألة وهو كون النكاح حقيقة واحدة واختلاف
القسمين انما هو بذكر الاجل وعدمه وان الانقلاب دواما عند عدم ذكر الاجل انما هو من
جهة ان الشرط اذا لم يذكر فهو ملغى وان كان مقصودا مع ان عدم الذكر غايته بطلان الشرط
ومعه لا يبطل العقد لان الشرط الفاسد غير مفسد خصوصا في النكاح فتم س هل
تحرم ام المرضعة من الرضاع على المرتضع ام لا وايضا هل تحرم على اب المرتضع ام لا ج
اما المسألة الاولى فالاقوى تحريمها وفاقا للمشهور لانها جدته من الرضاع فيشملها قوله ع
يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب ومن عد والمحقق الثاني عدمها لعدم اتحاد
الفحل بينها وبين المرتضع ولا وجه له لان اتحاد الفحل انما يعتبر في حصول البنوة والاخوة لا
مطلقا واما المسألة الثانية فلا تحرم لانها جدة الولد وجدة الولد ليس عنوانا من
العناوين المحرمة نعم بناء على عموم المنزلة تحرم لكنه لم يثبت وان شئت فقل ان الرضاع
انما يوجب الحرمة من جهة النسب لا من جهة المصاهرة وحرمة جدة الولد من جهة كونها
ام الزوجة والزوجة متقربة الى الزوج بالمصاهرة س شخصى تزويج نمود بغلام
خود دختر خود را و بعد ان غلام را مدبر نمود ايا بعد از موت او دختر ميتواند فسخ نكاح

خود كنيد يا نه

خود كنيد يا نه ج هرگاه قيمت ان غلام از ثلث زيادتر نباشد ظاهر اين است كه نكاح بر
قرار باشد و از براى دختر اختيارى نيست چون زوج را مالك نشده است و اگر زياد از ثلث
باشد پس هرگاه اجازه تدبير نكند نكاح باطل ميشود چون مالك شده است زوج خود
را ولو بعضا و اگر اجازه كند بعيد نيست بقاء نكاح چون اجازه كاشف است از ازاد
نمودن حين الموت و ضرر ندارد كه ورثه متعدد باشند و ديگران اجازه نكنند چون
مناط بطلان مالك شدن زن بعض است زوج خود را و اين محقق نشده است س
شخصى كنيز خود را تزويج كرد بعبد خود ايا بعد از فوت او از براى ورثه هست فسخ نكاح
ايشان يا نه ج بلى چنانچه خودش ميتوانست فسخ كند وارثش نيز ميتوانند فسخ كنند
سؤال س عبدى كنيزى را تزويج كرد بعد مولاى عبد او را ازاد كرد ايا نكاح
ايشان برقرار است يا نه ج بلى برقرار است و از براى او نيست فسخ نكاح بلى هرگاه
مولاى امه او را ازاد كند اختيار فسخ دارد بالخصوص و هرگاه با هم ازاد شدند نيز از
براى زوجه اختيار فسخ است س هرگاه كنيزى را تحليل كند از براى كسى و بعد
بدون فسخ تحليل او را با ان شخص تزويج كند صحيح است يا نه ج بلى صحيح است
و بتزويج تحليل باطل ميشود و هذا بخلاف ما اذا كانت تحته بعقد الانقطاع و قبل
الانقضاء عقد عليها دواما فانه باطل س زنى را فضولا تزويج كردند بزيدى
بعد ان زن خود را تزويج نمود بعمرو و بعد از ان خبر شد كه او را بزيد تزويج كرده
اند اجازه كردن عقد زيد را ايا صحيح است ج مشكل است هر چند معتبر نداننم در اجازه
وجود طرفين را چون فرق است مابين تلف يا موت و مابين ما نحن فيه و از اين
قبيل است هرگاه ملكى را فضولا بيع كنند و مالك پيش از اجازه ان را تمليك غير
كند بعد اجازه كند بيع اول را س هرگاه شخصى زوجه دائمه خودش را در
يك مجلس سه طلاق داد و متخلل برجوع نيز ساخت لكن در رجوعاتش مواطئه ننموده
زيرا كه هر دفعه كه رجعتها كرده من باب مقدمه طلاق اخير بوده نه غير از اين

سؤال غير از

سؤال [illegible]

اینچه جواب است مرقوم فرمایند ج اقوی صحت شهر طلاق است در طهر واحد بلکه در
مجلس واحد با تخلل رجوع و ضرر ندارد که غرض از رجوع وقوع طلاق دیگر باشد نه چیز
دیگر بعد از آنکه حقیقت رجوع را قصد کرده باشد نظر به آنکه حقیقت نکاح را قصد
کرده باشد کند لکن غرض او از نکاح حصول محرمیت با مطلقه دیگر باشد ولکن احوط
این است که هر طلاقی را که در طهر واقع سازد با رجوع و مقاربت یعنی تفریق طلقات
کند بر اطهار و بعد از هر رجوعی دخول هم بکند خروجا عن شبهة الخلاف فی الاخبار
الدالة علی ذلک س هرگاه زید عیالش را در ولایت بگذارد و برود الی چهار
سال خبری از او نباشد بعد از چهار سال خبر بر طرف شدن او را بیاورند باز هم
تا چهار سال بکشد که بشود هشت سال و خبری از او نباشد که عیالش و اهل
ولایتش تمام یقین بمردنش نمایند آنوقت عیالش حباله عمرو بیرون آید و مدتی
هم با عمرو بسر برده بود بعد از آن کاغذی از زید بیاید که من در فلان ولایت
میباشم اگر خواستید بیایید مخارج شما را میدهم و اگر هم نخواستید و طلاق خواستید
فلان کس وکیل است که شما را طلاق بدهد آیا زن میتواند از زید طلاق بگیرد و مجددا
حباله عمرو بیرون آید حکم الله را قلمی فرموده که عند الحاضر حجت بوده باشد ج
احوط در صورت عدم صحت حرمت ابدیه است بر عمرو بلکه خالی از قوت نیست و اگر
علم قطعی بموت حاصل نشده باشد بلکه ظن غالب باشد کما هو الغالب پس حرمت
ابدیه بی اشکال است والله العالم س بر زانیه عده باید و هم چنین موطوءه
بشبهه عقد مثل آنکه زوجه با زوج با هم اعتقاد نموده بودند صحت عقد
بعد معلوم شد باطل است و بر تقدیر ثبوت عده آنها چه میباشد مفصلا بیان
فرمایید ج زانیه عده ندارد لکن احوط و اولی استبراء رحم او است بیک حیض
مگر آنکه خود او زانی باشد که در اینصورت استبراء لازم ندارد هر چند باز بهتر است
چنانچه مقتضای روایتی است و در موطوءه بالشبهة عده واجب است و عده

از عدة طلاق است

شبهه

ان عده طلاق است و در صورتی که شبهه از یک طرف باشد نیز واجب است عده اگر
از طرف زوج باشد و هرگاه زوج عالم باشد به بطلان عقد یا زانی باشد بدون عقد و
از طرف زوجه شبهه باشد نیز احوط است چنانچه مقتضای عمومات است و بعضی
هم تصریح کرده اند س عقدی واقع میشود فضولی از جانب زوجه مثلا پس
از اطلاع فورا اجازه نمیکند و رد هم نمیکند بلکه میگوید اختیار من با پدرم میباشد
و در واقع پدرش راضی است آیا آنکه تعلیق مینماید باجازه پدرش و او اجازه نمود
یا اجازه مینماید آیا این از امضائیکه زوجه مینماید مصحح عقد میشود یا نه و اگر
در مثال مذکور زوجه بگوید من [illegible] ندارد اگر پدرم گفت امضاء نما امضاء
میکنم والا فلا بعد از زمانیکه پدرش مطلع شد او را امر نمود بانکه امضاء نما
و او هم امضاء نمود آیا اجازه شرعیه متحقق میشود یا نه ج در هر سه صورت امضاء
زوجه صحیح است و از فضولیت خارج است س هرگاه زوج در بلدی باشد
و زوجه در بلد دیگر و زوج زوجه را در بلد خود احضار نمود بر زوجه لازم است
اطاعت زوج را نماید یا نه بر فرض اطاعت ننمودن ناشزه محقق میشود یا نه ج بلی
لازم است بر او که اطاعت نماید و با ترک آن ناشزه است مگر آنکه عذر عقلی یا عذر
شرعی داشته باشد که مسقط تکلیف باشد و در این صورت نشوز هم محقق نمیشود
بترک اطاعت والله العالم س در شادی و عروسی [illegible] و طبل زدند
صدای سرود و نغمه بلند کردن چه حکم دارد ج غنا حرام است مطلقا و هم چنین
طبل زدن بلی بعضی استثناء کرده اند غنا در عروسی را بچند شرط اول آنکه عروسی
شرعی باشد نه مزوجه حرام دوم آنکه نکاح دائم باشد سوم آنکه پیش از دخول
یا سر زدن باشد چهارم آنکه تکلم بباطل نکنند پنجم آنکه غنا کنند زن بلکه کنیز
ششم آنکه استعمال آلات نشود مکروه فی حلقه هفتم آنکه مرد بر ایشان داخل

نشود هشتم آنکه اجنبی صوت زن را نشنود لکن احوط مع ذلک اجتناب است مطلقا
نهم پرده کردن زن از نامحرم در هر حالت واجب است یا در صورتی که نظر بلذت کند
و پرده کردن از زوجهٔ عمو و زوجهٔ که اهل اینجا اینها را بطور مادر میدانند با وجود
اینها نامحرم هستند واجب است یا جزء اگر واجب است در کدام حالت ج پرده زن در هر
حالت واجب است و نظر کردن بنامحرم جائز نیست اگرچه بی ریبه و شهوت باشد
فرق نیست مابین زوجهٔ عم و خال و غیر ایشان بلی نگاه کردن بوجه و کفین بی شهوت و
ریبه ضرر ندارد اگرچه احوط در این نیز ترک است و چنانچه بدن زن بر مرد عورت است
کذلک بدن مرد بر زن عورت است و حرام است بر او نظر کردن به بدن مرد مگر وجه و
کفین بدون شهوت و ریبه بلی فرقی که هست این است که بر زن واجب است پوشیدن
بدن خود را از مرد لکن بر مرد واجب نیست که بدن خود را بپوشد مگر آنکه نپوشیدن او
اعانت بر اثم محسوب شود س مزاح کردن با زوجهٔ برادر خواه پرده کرده
باشد یا نه یا آنکه در مجلس فحش داخل نشود حرام است یا نه ج اگر آن مزاح موجب
هتک حرمت یا ایذاء یا توهین آن زن یا شوهر او یا اقربای او باشد حرام است و هم چنین
اگر مهیج شهوت باشد بلکه مطلق آنچه متعلق بمقاربت و مقدمات آن باشد و الا بعید
نیست جواز لکن مع ذلک احوط ترک است و فرقی مابین پرده کردن و غیر آن نیست و مع
ذلک احوط اجتناب است از صوت اجنبیه است در غیر آنچه متعارف متعاد در
مکالمات محتاج الیها است س زید نفی را در متعه خود آورده و تا ایقاع جماع
مدت معین کرد آیا متعه اش صحیح شده یا نه ج در متعه تعیین اجل شرط است چنانچه
مقتضای جملهٔ از اخبار است و در فرض مذکور تعیین مدت نشده است خواه مراد
این باشد که نکاح باقی باشد مادامیکه وقاع نشده است اگرچه تا یک سال وقاع
نکند و خواه مراد این باشد که بعد از جریان صیغه شروع شود و باقی باشد تا آخر زمان
مقاربت چون علی التقدیرین مدت مجهول است پس مفروضه باطل است و اگرچه از بعض

اخبار مستفاد

اخبار مستفاد میشود صحت آن و آن خبر قاسم بن محمد عن رجل سماه قال سألت ابا عبد الله
عن الرجل یتزوج المرأة علی عرد واحد فقال لا بأس ولکن اذا فرغ فلیحول وجهه ولا ینظر الیها
و خبر زراره قلت له هل یجوز ان یتمتع الرجل من المرأة ساعة او ساعتین فقال الساعة والساعتان
لا یوقف علی حدهما ولکن العرد والعردین والیوم والیومین واللیلة واشباه ذلک بلکه خبر خلف
بن حماد نیز بعید نیست که دلالت داشته باشد لکن چون اصحاب از این اخبار اعراض
کرده اند اعتمادی بر اینها نیست بلی شیخ طوسی قدس سره عمل کرده است و محقق در این کفایت
در اینجا میکند و مع ذلک معارض میباشند باخباری که دلالت دارد بر
اعتبار اجل معین با آنکه معارض میباشند ایضا بخبر هشام بن سالم که دلالت
دارد بر اینکه عقد صحیح است لکن منقلب میشود بدوام حاصل اینکه با ملاحظه اینها
این اخبار صلاحیت اثبات حکم مذکور ندارند پس اقوی بطلان است لکن
اگر مراعات احتیاط شود باینکه هبه مدت شود بدون مقاربت بهتر است بلکه بهتر
این است که طلاق هم بدهد بملاحظه دلالت خبر هشام بر اینکه صحیح است و منقلب
میشود بدوام پس اولا باید چنین عقدی را نکند و بر فرض مقاربت نکند و هبه مدت
بکند و طلاق هم بدهد و از بابت مهر هم باهم مصالحه کنند این کمال احتیاط است
والا اقوی بطلان است س زانی معلن و دائم الخمر و عاق والدین داخل بهشت
خواهند شد یا نه ج اما ما ورد فی الزانی من الکتاب فقوله تعالی و من یفعل ذلک یلق اثاما
یضاعف له العذاب یوم القیمة و یخلد فیه مهانا و من السنة ففی الفقیه عن ابی عبد الله
قال الزانی ست خصال ثلث فی الدنیا و ثلث فی الآخرة فاما التی فی الدنیا فانه یذهب بنور
الوجه و یورث الفقر و یعجل الفناء و اما التی فی الآخرة فسخط الرب و سوء الحساب
والخلود فی النار و فیه ایضا فی حدیث المناهی و من التزم امرأة حراما قرن فی سلسلة
من نار مع شیطان فیقذفان فی النار و فیه ایضا الا و من زنی بامرأة مسلمة او یهودیة
او نصرانیة او مجوسیة حرة او امة ثم لم یتب منه و مات مصرا علیه فتح الله له فی قبره
ثلثمائة باب یخرج منها حیات و عقارب و ثعبان النار فهو یحترق الی یوم القیمة

فاذا بعث من قبره تاذى الناس من نتن ريحه يعرف بذلك وبما كان يعمل في دار الدنيا حتى
يؤمر به الى النار واما ما ورد في شارب الخمر ففي الفقيه عن ابي عبد الله ع ان الروح في الدنيا
من السكر يموتون عطاشا ويحشرون عطاشا ويدخلون النار عطاشا وفي الحديث
فان مات يعني شارب الخمر وفي بطنه شيء من ذلك كان حقا على الله عز وجل ان يسقيه من طينة خبال
وهي صديد اهل النار فيصهر به ما في بطونهم والجلود ويكفي في خبث الخمر ما ورد في الحديث
لعن الله تعالى الخمر وغارسها وعاصرها وشاربها وساقيها وبايعها ومشتريها واكل ثمنها
وحاملها والمحمول اليه و در حرمت تغليظ فرموده‌اند نهي از شرب خمر را نهي از عبادت
اوثان و اخبار بسيار از پيغمبر ص و ائمه صلوات الله عليهم اجمعين درباره مطلق شارب
خمر و مدمن خمر رسيده و در انها تعبير بانه ليس مني كه مفاد ان ليس من امتي اي ليس من
اهل الاسلام و تعبير بانه لا ينال شفاعتنا و مضامين ديگر وارد شده و اما ما ورد في
العاق ففي الكافي قال رسول الله صلى الله عليه و اله كن بارا واقتصر على الجنة وان كنت عاقا
فاقتصر على النار وفي الحديث ايضا وقل للعاق اعمل ما شئت فلن تدخل الجنة ابدا وعن ابي
عبد الله ع قال اذا كان يوم القيمة كشف غطاء من اغطية الجنة فوجد ريحها من كانت
له روح من مسيرة خمسماة عام الا صنف واحد قلت من هم قال ع العاق لوالديه و اخبار از
اخبار و ايات مستفاد ميشود وعده مغفرت و عفو است از براي مرتكب كبائر بعد
از توبه با شرائط مقرره ان پس از توبه مقبوله رجاء دخول بهشت است تمام از براي
انها هست پس حرام زاده كه را ميگويند و علامت حرامزاده چيست و حرامزاده
داخل بهشت ميشود بدليل تفصيلي ارشاد شود و حرامزاده دشمن اهل بيت ع ميشود
يا نه و اگر ميشود پس سني اگر حرامزاده كه از زنا متولد شده انهم بينيم محب اهل بيت
هستند ايا در حكم حرامزاده يا نه ج اين محل چند سؤال است
اول اينكه حرامزاده كيست جواب مراد ما از حرامزاده ولد زناء است و ان كسي است
كه نطفه او منعقد شده باشد بوطي بدون حليت بضع بكلي از اسباب محلله از عقد

دوام با انقطاع

دوام يا انقطاع يا ملك يمين يا تحليل با علم بعدم حليت و عمدا و اختيارا و هذا قد يكون من
الطرفين وقد يكون من طرف واحد و اما اگر انعقاد نطفه بوطي حرام باشد مثل انكه وطي
معنا باشد در يا در غير ان اگرچه بر وجه حرام باشد حرامزاده نيست و هم چنين اگر
وطي حرام باشد بحرمت عرضيه مثل حال حيض يا در صوم واجب و نحو اينها نيز حرامزاده
نيست و هم چنين اگر منعقد شود با جهل بعدم حليت يا نسيان يا اشتباه يا اكراه و گاهي
اطلاق ميشود لفظ حرامزاده بر شرك شيطان يا مطلق خبيث از باب تشبيه چون
غالبا صاحب صفات رذيله و اعمال قبيحه است پس اطلاق مذكور مجاز است دويم
علامت حرامزاده چيست جواب از جمله اخبار مستفاد ميشود كه علايم حرامزاده اينكه
بغض امير المؤمنين ع لكن بمعني ان كل مبغض ولد زنا لا ان كل ولد زنا مبغض و از
بعضي ديگر از اخبار مستفاد ميشود كه بغض ان حضرت علامت خبث ولادت
است و نيز از جمله اينكه در حال حيض منعقد شده باشد و از جمله علايم حرامزاده
لكن بمعني اعم از حرامزاده مصطلح حقيقي و مجازي كه شرك شيطان بودن باشد ان
است كه فحاش و قليل الحياء باشد كه باك نداشته باشد از انچه بگويد يا در حق وي
گفته شود و شايد علايم ديگر از اخبار مستفاد شود و اما علامتي كه در حسب
خلقت بان شناخته شود در نظر نيست سيم اينكه حرامزاده داخل بهشت ميشود
يا نه جواب از جمله اخبار مستفاد ميشود كه داخل بهشت نميشود مثل ما عن العلل
عن الصادق ع ان الله عز وجل خلق الجنة طاهرة و مطهرة فلا يدخلها الا من طابت
ولادته و مرفوع الديلمي الى الصادق ع المروي عن العلل يقول ولد الزنا يا رب فما ذنبي
فما كان لي في امري صنع قال ع فيناديه مناد انت شر الثلثة واذنب والداك فنشأت
عليهما وانت رجس ولن يدخل الجنة الا طاهر و في خبر لو نجى ولد زنا لنجى سائح
بني اسرائيل و هو كان عابدا فقيل له ولد الزنا لا يطيب ابدا ولا يقبل الله منه عملا
فخرج يسيح في الجبال و هو يقول ما ذنبي و عن المحاسن قال الباقر ع من طهرت ولادته
دخل الجنة و ظاهره الشرطية و از جمله اخبار استفاده ميشود نجاست او و چون

دجهی از برای نجاست بنت الاکفر چون کل مسلم طاهر بعضی استفاده کرده اند که فرا او را
ولازم این عدم دخول در بهشت است واز بعض اخبار

نکاح

سؤال در عقد دوام تزویج زن وجه معین مبنا نمایند مهر را و وکیل بنا نهند
در تقرر در عقد با این مهر معین اما مهر را نوع دیگر قرار میدهند مثلا وکیل
مبنا نهند بپول سفید و وکیل بپول سیاه همان مقدار را بپول سفید عقد را جاری
میسازد و مثل اینکه مقصود موکل فضه مسکوکه رایج المعامله بوده و وکیل
همین مقدار را بوزن جاری میسازد نه بعدد و مفروض اینکه زوج و زوجه
در واقع راضی هستند بهمان طریق که وکیل صیغه را جاری نموده زیرا که غرض
انها یا در اصل مهر نبوده بلکه مقصود اصلی اینها ازدواج بوده یا انکه
این خصوصیات ملحوظ اینها نبوده مگر از باب انکه مهر معین شود و محمول اینها
اما چنین عقدی صحیح و منجز است با انکه داخل در عنوان فضولی است و
محتاج باجازه است واجب نباید نظر باین حکم صورتی را که موکل تعیین نموده
بپول سفید مثلا وکیل عقد را اجاری میسازد بپول رایج مزدوره تعیین
و عرض دیگر اینکه در عقد فضولی اگر اجازه بعد از دخول متحقق شود
ثمری دارد یا محتاج به تجدید عقد میباشد جواب در مسئله اولی اگر معلوم
باشد که خصوصیات ملحوظ نبوده منجز است و داخل در عنوان فضولی نیست
و اما مسئله دویم پس تعیین مهر شرط صحت او است و بدون ان عقد وکیل
فضولی میشود پس اگر اجازه عقد کنند عقد صحیح است نه مهر و در مهر
باید رجوع شود به مهر المثل یا انچه بران هر دو راضی شوند بلی مهر کالا
در پولهای رواج اختلاف رغبت بنا شد که محتاج به تعیین باشد

نکاح

یا فرزندی منصرف البته ثابت و معلوم باشد که خصوصیت منظور نبود و کل
عقد مجز است و اما مسئله سیم پس فرق نیست ما بین قبل الدخول و بعد
الانزال در صحت اجازه و الله العالم مسئول اگر اجازه زوجه دخول لیکن موجب علت
نشود در صورتی که اجازه ... عنیّت
تمام حشفه است پس اگر نشده در آن داخل باشد عده واجب نیست و لو
بعد از دخول لغا الجماع با مطلق غیبوبت است جواب لی مناط عیّوب
تمام حشفه است با قدر آن از کسی که مقطوع الحشفه باشد زیرا که
معلق شده است حکم در جمله از اخبار بر التقاء ختانین و در صحیحه
محمد بن اسمعیل است که التقاء ختانین غیبوبت حشفه است و این
صحیحه اگر چه در حکم وجوب غسل است لکن ظاهر از فرق نباشد چنانچه
مستفاد از اخبار است که اذا التقاء الختانان وجب المهر والعدة
والغسل پس در کمتر از مقدار مذکور عده واجب نیست چنانچه
غسل نیز واجب نیست و با علم بدخول فی الجمله و شک در غیبوبت عده
و غسل واجب نیست و اخبار مطلقه که حکم را معلق بر دخول فی الجمله
کرده است مقید است به دخول تمام حشفه چنانچه اصحاب و غیره ذکر کرده
اند بر تفسیر است چنین است لی هرگاه با ادخال بعض حشفه انزال
شود علم حاصل شود به دخول منی در فرج بعید نیست وجوب عده
بلکه با عدم دخول فی الجمله هرگاه علم بدخول منی شود در جنین است

هرچند

هرچند علما تخصیص داده اند بصورت تحقق حمل و لیل علی ما ذکرنا
قوله ع اما العدة من الماء و اطلاقات المتن و الملامسه و القبله الشیئ
من تفخیذ ها مع غیبوبة الحشفه صورت عدم الانزال و عدم دخول المنی
فی الفرج بلکه با خود در صورت علم بدخول منی قدره است هرچند با دخال
آن باشد در فرج نطفه با انگشت یا امثال حقنه با زنی که با او جماع کرده است
و نحو ایها القوله ع انما العدة من الماء و ملاحظه حکمة الحکم و هی عدم
اختلاط الانساب مسئول احتیاط که در اذن پدر است در عقد
بالغه رشیده مطلق است یا مخصوص به مرتفع و اول فوق است ما بین
ثیب و بکر یا نه و کیف کان علم بر رضا کافی است یا نه و بکر اگر اذن
صریح لفظی معتبر است در چنین عقد با همین قدر که خطبه کرده خبر
را اذن داد کفایت میکند جواب احتیاط در اذن پدر در عقد
بکر بالغه رشیده مطلق است بنا بر ترک نشود و کفایت رضای باطنی
بدون اینکه مظهری داشته باشد مشکل است حضور ما هرگاه رضایت
تفتد بر مجهول باشد یا بمعنی که میدانند پدر اطلاع ندارد اصلا و لکن
هرگاه با او بگویند و او را مطلع کنند راضی میشود حاصل اینکه رضا
اذن او معلوم شود صریحاً یا تحویاً با اشاره حالیه یا لفظیه که از حد
خصوصیت خارج شود و اذنکه در مقام خطبه بر همه کافی است
ما دام که خلاف آن از او صادر نشده بلکه سکوت بکر کاشف از رضا باشد کافی است

نکاح

و بالجمله مناط رضای با
کاشف است از فعل یا
قول

سؤال در مقام شوخی و خوش طبعی بعضی الفاظ گفته میشود که بالفاظ رکیک
یا توهین حاصل بشود ولی گوینده قصد توهین و بی احترامی ندارد
مثل اینکه میگوید پدرهین نباید موحدا به عادت میشود یا عادت میکنند
یا آنکه میگوید نماز بخوان حکمی نماز موقوف شده مقصودش خوش طبعی
و شوخی است وغیر اینها از الفاظیکه موجب توهین یا دال بر انکار ضروری
است ولی مقصود توهین یا انکار نیست بلکه مجرد شوخی است موجب
ارتداد میشود یا نه جواب هرگاه قصد نداشته باشد و توهین هم
حاصل نشود بلکه با اینکه بنحوی باشد که استخفاف و توهین بودن دائر
مدار قصد باشد مرتد نبود لکن امثال اینکلمات حرام است هر چند موجب
ارتداد نشود سؤال موی منفصل از بدن عورتست یا نه نظر بوجه
و کفین اجنبیه بدون ریبه حرام است یا نه جواب عورت بودن
موی منفصل معلوم نیست خصوصا مثل موها انکه از مثل شانه کردن
کنده میشود و ادله منصرف است بموی متصل در مثل موی بلکه دندان
و ناخن نیز اگر مطلق گفته شود استشفاء نکنیم و ممکن است تمسک باخباریکه
دلالت دارد بر جواز قرامل و وصل شعر بلکه اخباریکه نهی از آن
کرده است نیز ممکن است دلالت داشته باشد زیرا که ظاهر انها منع
از جهت تدلیس است نه از جهت حرمت نظر بلی سایر اجزاء منفصله
مثل دست یا انگشت یا امثال اینها جایز نیست نظر بانها بعد از انفصال
مگر آنکه قبیل از آن جهت باشد که قصد نظر بعورت و بدل نکند مثل کسی

از پوست

از پوست دست مثلا با کمی از گوشت بدن پس حکم این قسم حکم شعر است و من
العجب ان صاحب المستند ذهب الی المنع فی الشعر المنفصل و الجواز فی سایر الاجزاء
سؤال بلل مشتبه بول صدق دارد در صورتیکه معلوم باشد اینکه خارج
مذی است ولی احتمال بدهد خروج بول را با او و مترتب میشود بر همچه بللی احکام
بلل مشتبه از نجاست و نقض وضوء یا آنکه مختص است باینکه اصل بلل مشتبه
مشتبه باشد و معلوم نباشد هیچ یک از مذی بودن و بول بودن جواب
هرگاه بنحوی باشد که شده راین باشد که اما تمام ان خارج مذی است یا مرکب
است از بول و مذی صدق بلل مشتبه میکند و اما هرگاه ان خارج تمامه
مذی باشد و شک داشته باشد که آیا قطره ای از بول نیز همراه ان خارج
شده و در ان مستهلک شده است یا نه در این صورت در صدق بلل مشتبه
اشکال است و بعید نیست عدم صدق سؤال دست مثلا تا مرفق نجس
تا نیمه دست را تطهیر مینماید نصف دیگر را نجس بودن در کوشش با نجاست مافوق سرایت
باجتماع نماید و مانع از تطهیر میباشد یا نه و مفروض اینستکه دست رطوبت
جواب سرایت نمیکند و مانع از تطهیر نیست سؤال اینها که مستحسن میکنند
وارد اینها نشود تا بمجرد ورود ملک را باب اینها میشود یا موقوف
است بقصد تملک و بر تقدیر اخیر اگر مشکوک باشد قصد تملک محکوم بعدم
است یا نه و دیگر آنکه اینها را که واقع است در کوچه ها و محلات بلد و در
شوارع عامه میباشند در حکم اینها مستحسن که هستند یا نه و اگر مانع

و اما صورت نظر او و تقلید احتیاط در ... سؤال
تاریب ... حرام نیست لکن احوط اجتناب
ترک است

صاحبان خانها انکه در باین محله واقع است بالائیها را از بردن آب
این منع مضر با صاحب هیچ باشد یا نه با اینکه محتمل است ان بالائیها حق
سابق بآبی بوده باشد جواب هرگاه نهر مملوک باشد اینکه داخل
مشهود ملک اللهان است چه مختص باشد باشتراک و خلاف شیخ طوسی وجه
ندارد و مملوک بودن انهار واقعه در جمله شوارع و محلات بلد معلوم
نیست پس صاحبان خانها تحتانی نمی توانند مانع شوند بالائیها
از بردن آب بلی هرگاه معلوم شود مملوک بودن ان انهار باید بتراضی عمل شود
والله العالم حجة الاسلاما … در این مسئله شرعیه که هرگاه زید
بعضی از املاک خود را بصلح خیاری منتقل بعمرو نموده باشد در عوض مبلغی
الی مدت معین و قبل از مضی مدت خیار زید و عمرو مصالح و مصالحه هر دو
فوت نموده باشند و ان خیار را بعضی از متروکات زید حسب الارث بوارث
زید رسیده باشد و رد الثمن تمام حقوقات موروثی مزبوره را کما
کان بانضمون که از نقد و جنس و املاک و منافع ماضیه و مطالبات
و سایر حقوقات بحیثیة لایخرج منها شیئ بوده مصالحه استرداد انتقال داده
دکو خود نموده باشد مال المصالحه مقداری … و پنج من بوزن شاه
گندم …

سئوال عرض میشود که قناتی است که رشته‌های متعدده دارد که بعضی از آن
رشته‌ها قدیم است و بعضی جدید بل الاحداث بواسطه سیل قنوات مزبوره
مختل و معطل بماند مالکین و شاربین قنوات مزبوره باذن و اطلاع حاکم شرع چون بعضی
و همچنین بعضی از آن مالکین بودند من باب غبطه ایشان وجه معینی از خود دادند
صاحبان رشته جمع نموده قنوة مزبوره را جاری نمودند اما صاحبان رشته مقبوضه
آب ان رشته جدید در وضوی و غسل استعمال نمایند یا نه جواب با فرض اینکه
مالکین و شاربین را مقبوض شده باشد و حاکم شرع نیز ملاحظه غبطه صغار و غایبین
اذن داده باشد جایز است والله العالم سئوال ذهنی است وقف بر امام
جماعت و خانه ایست ایضا وقف بر امام جماعت که زمانی وقف بوده است
الف و عمارت در خانه وقف ساخته اند و از این جهت ضرر به ملک وسیع است
اباما از در این خانه وقف صحیح است یا نه جواب بسم الله الرحمن الرحیم
هرگاه رد کردن نکل بزمانی وقف ممکن نباشد یا باقی مانده باشد یا اینکه تالف محسوب
باشد ممکن است تصحیح آن باذن حاکم شرع احتیاطا ولکن متصدی بر آن بالفعل
آن ضرر به باشد والله العالم سئوال صیغه عقد جاری کردن بلکه … کتابت …
باخبر جواب بسم الله الرحمن الرحیم بلی صیغه مقطوع الصحه کافی است و با عدم
قطع بصحت باید احتیاط کنند تا یقین حاصل شود والله العالم سئوال …
شخص جای خزینه بنای او را بهم زده که … خزینه او در پشت خانه همسایه قرار میدهد
و هم چنین نون کرسته از او انبهار رطوبت میدهد و دیوار خانه همسایه را ضایع میکند
و هم چنین سقف میان حمام را نیز بزرگ میدهد و رو میاورد و دیوار همسایه را … میکند
مشرف بر خرابی شده … دفع این ضرر بر صاحب حمام لازم است یا نه جواب
بسم الله الرحمن الرحیم بر تقدیری که ضرر مستند باشد بفعل صاحب حمام بجمیع …

[illegible]

سؤال هرگاه والی مالی را اجاره نموده تا محل معینی و در بین راه فوت شده و موجر همان حیوان را
از ها نکار کرایه داد بشخص دیگری که اجاره او صحیح و بر فرض صحت مال الکرایه از مال میت
است یا موجر و بر فرض آنکه مال الکرایه مال موجر باشد که اجرت المثل را برای
میت ضامن است یا خیر بیان فرمایند جواب بسم الله الرحمن الرحیم هرگاه قید
جهت رکوب حق الشخص اجاره نموده او منفسخ نمیشود و هرگاه موجر آنرا کرایه داده
مال الکرایه از حق اوست و اگر قید نشده باشد رکوب اجاره باقی است و منفعت
آن حیوان مال وارث است در بقیه مدت راه و از برای ایشان است جایز اخذ
ثانیه و اخذ مال الاجاره از آن محل معین والله العالم سؤال هرگاه جماعتی مدعی شوند قضاء
بر جماعتی که مشتمل بر صغار و کبار و عجزه و غیره باشند در خصوص ملکی که مشاع ما بین جماعت مدعی
علیهم است هرگاه یکنفری از جماعت مدعی علیهم رد یمین نماید بیکنفری از جماعت مدعین و آن
یکنفر هم یمین مردوده یاد نماید آیا بمجرد این یک قسم میتواند تمام ملک را ببرد یا باید هر یک
از جماعت مدعی علیهم مرافعه نماید یا قسم بدهد یا قسم بخورد و میتواند بعد از اتمام
مرافعه مستقر قیمت را از تصرف منع نماید یا نه هرچه حکم الله است در فوق عرضه مرقوم فرمایند
جواب بسم الله الرحمن الرحیم اگر هر یک از جماعت مدعین ادعا میکنند ملکیت تمام آن ملک را لکن
برای خود پس بعد از یمین مردوده آن یک نفر که قسم خورده مالک میشود تمام حصه آن یکنفر
از مدعی علیهم که رد یمین کرده است و شریک میشود با بقیه در حصه بقیه باقیست بر ملکیت ایشان
تا بقسم خوردن یا رد نمودن طرف نزاع شود و اما هرگاه جماعت مدعین ادعا میکنند ملکیت آن
ملک را بر وجه اشتراک بالاشاعه پس بعد از قسم مردوده ثابت میشود بقیه در حصه
حالف از حصه آنکه رد یمین کرده است و بعد از آن بنوسان مقدار هم مشترک میشود ما بین
تمام مدعین از جهت اقرار حالف باشتراک بر وجه اشاعه مثلا هرگاه ملکی وا دعا شد سه نفر با

وسه نفر

وسه نفر ادعا کنند ملکیت آن ملک را بر وجه اشتراک اشاعه بالسویه پس هرگاه یکی از مدعین
را و قسم نخورده ثابت میشود ثلث آنچه در ید آن مدعی علیه است نه تمام حصه و نه حصه
دیگران و آن ثلث نیز مشترک میشود ما بین حالف و بقیه مدعین پس در صورت مفروضه
ثلث ثلث ثابت میشود و ثلث از آن مال حالف است و دو ثلث آن ثلث ثلث مال دو نفر
دیگر از مدعین است و معذلک حالف را نمیرسد که پیش از اتمام مرافعه با بقیه
مدعی علیهم شریک را منع کند از تصرف بلکه باید تصرف برضای او و ایشان باشد مثل
سایر اموال مشترکه والله العالم سؤال شخصی در عرض احدی عشر ... که املاک خود را وقف و در وقفنامه
متولی شرعی آنها بعنوان وقفیت ... در ورثه الواقف ... و منیاد و وقف ...
خود متولی و بعد ... الاعلم والاعلم و ثابت و بی شبهه ... که مرتب ... متولی
شرعی مقرر شده که نوشته از ... که ... وقفنامه ...
از قبیل ... که ... از وقف ... باید باقسم بخورد ... اینکه از جهت
یکنفر دیگر از ... متولی شرعی دیگر ... املاک که ... مرحوم شده مثل
همین ادعا را نموده و خدمت حکام شرع انور مرافعه کرده و حکم صریح ... وقف و بطلان
هبه و صلح ... مدعی حالیه فقط اینکه اگر نوشته باشد ... و ... حکام عرف
و ضباط ... خرابه و ... موقوفه ... متولی و ... ...
و اگر نباشد ... این ادعا و قسم ... متولی و ادعا ...
... صورت تکلیف متولی چیست ... که ... نوشته باشد ...
موجب ... نوشته باشد که ... قسم ...
... در این صورت قسم ... متولی ... 
جواب بسم الله الرحمن الرحیم ... قسم ... متوجه ... و قسم ... موجب ... و ...

والله العالم وهو الحاکم

وقف

سؤال معروض اقدس عالی آنکه شخصی کرمان قنات [illegible] شهر الکبرا وقف کرده و تولیت آنها را با [illegible] جناب
فرموده و بعد از خودش به اکبر اولاد ذکورش که اعلم از باقی باشد مشروط باتصاف بصفت عدالت و رشد
ولو از طبقات لاحقه هم باشد متولی اوست و تصریح هم کرده که اگر اعلم فاقد بعض صفات تولیت
با اعلم بعد از اوست که دارای هر دو وصف است امروز در این سلسله کسی که با [illegible] عالم
باشند دو نفر [illegible] اعلم است ولی قطع نظر از آنکه عدالتش مجهول است عدم رشد و کفایت
معلوم است بیان فرمایید میانه خودش و [illegible] التکلیف الشخص دوم [illegible] اگر تولیت با شخص
بعد او بواسطه عدم رشد اول ظن غالب بلکه یقین بعدم [illegible] موقوفه داده و اگر [illegible]
او را از جهت [illegible] و [illegible] اعلم ارجح است جواب بسم الله الرحمن الرحیم بر فرض صحت [illegible]
مسطوره و محرز [illegible] عدالت و رشد در شخص دوم که غیر اعلم است تولیت وقف با او است
و الله العالم سؤال شخصی [illegible] دارای چند قطعه مزرعه و ملکش [illegible] اولاد
در چند سال پیش او [illegible] چند [illegible] نوشته باسم [illegible] اولاد [illegible] قدری از آن مزارع
و علمای [illegible] هم [illegible] در [illegible] اعتراف [illegible]
الواجب المعظم بالهبة المشتملة علی شرائط اللزوم و بتاریخ شش سال بعد از تاریخ [illegible]
وقف [illegible] نوشته و عین آن مزارع [illegible] اولاد و طبقات [illegible] و همان علما که [illegible]
[illegible] و [illegible] وقف [illegible] و اعراف [illegible]
[illegible] و از زمان [illegible] واقف تا کنون که قریب به شصت سال است تمام [illegible] در تصرف [illegible]
و [illegible] اوقات [illegible] اولاد [illegible] و باقی اولاد [illegible] زاده [illegible]
[illegible] نوشته [illegible] را [illegible] که از آن مزارع [illegible] و [illegible] نوشته‌اند
بعنوان طلقیت [illegible] و [illegible] و تصرف [illegible]
که شرط لزوم [illegible] وقف معلوم نیست بلکه [illegible] جواب بسم الله الرحمن الرحیم
[illegible] و بطلان وقف باید اثبات کنند که [illegible] از مزارع مال و ملک او است [illegible]

غصب

نکاح

[illegible] و الله العالم سؤال [illegible] چند سال شوهر او مفقود الاثر بوده حال
بعد انقطاع شوهر [illegible] و [illegible] شوهر [illegible] اولاد دوازده [illegible] از انقطاع خبر
همان شوهر [illegible] او را به عقد دوام [illegible] در حال [illegible] معلوم [illegible]
شوهر اول [illegible] تحقق [illegible] در صورت عده نکاح داشتن و عده [illegible]
داشتن چه صورت دارد و [illegible] ولد شبهه یا حلال یا حرام زاده است و
[illegible] ادعای [illegible] کافی است یا نه جواب جایز نیست
از برای زوجه مفقود الاثر شوهر کردن پیش از تحقق موت زوج و [illegible]
[illegible] از [illegible] خبر وفات و هرگاه شوهر کند نکاح او باطل است
[illegible] منقضی هرچند بعد معلوم [illegible] که زوج وفات کرده بوده
و مقدار عده هم گذشته [illegible] ابتدای عده از زمان بلوغ خبر وفات
[illegible] موت [illegible] زوجه بر شوهر ثانی حرام
ابدی [illegible] هرگاه دخول کرده باشد یا عقد کرده باشد با علم [illegible] جایز [illegible]
ادعای [illegible] تحقق موت زوج را کفایت نمی‌کند و بر فرض [illegible]
از صورت نکاح را و ولد حرام زاده است یا هرگاه معتقد [illegible] جواز

غصب

[illegible] از جهت [illegible] موت زوج یا از جهت دیگر ولد شبهه است و حکم حلال
زاده [illegible] است سؤال [illegible] ربع [illegible] اطراف [illegible]
[illegible] مغصوب است [illegible] عبور [illegible] ادعا [illegible] دارد [illegible]
[illegible] چه صورت دارد و [illegible] زراعت [illegible] شرعی [illegible] است

وقف

واراضی نجفی که محل زرع و مجهول المالک است [illegible] جواب اراضی موقوفه
که بدون اذن ملاک آنها جایز است عبور و مرور و نماز کردن در آنها [illegible] هرگاه
غاصبان آنها را غصب کرده باشند و عدم جواز آن تصرفات از برای دیگران نیز مخصوص
از برای غاصب و اتباع او جایز نیست مطلق تصرفات حتی تصرفاتی که قبل از غصب کردن
جایز بود سؤال مال الوصیه در موضعی [illegible] است جهت صوم و صلوة
یا [illegible] لیکن [illegible] را باید بمصرف صوم و صلوت رسانید یا آنکه همه سال [illegible] را چون
موصی معین کرده [illegible] را با [illegible] جواب بسم الله الرحمن الرحیم هرگاه
معین [illegible] را از برای صلوة و صوم [illegible] آنها را در آن
مصرف صرف کنند پس باید بفروشند و صرف کنند [illegible] را اجاره قرار دهند
مگر آنکه قرینه باشد بر اراده صرف [illegible] و منافع آنها هر ساله والله العالم [illegible] از
طرف [illegible] هرگاه [illegible] تا [illegible]
وصی معلوم نیست [illegible] ورثه [illegible] از ایمان [illegible] که برای مصرف [illegible] موضوع شده
[illegible] از قیمت [illegible] بفروشند [illegible] هرگاه [illegible] از ارزش دارد [illegible]
[illegible] یا [illegible] و اگر [illegible]
و [illegible] واجبه [illegible] باشد و در این صورت [illegible] وارد [illegible]
[illegible] است و منظور موصی [illegible] مشغول است [illegible]
مشتری [illegible] و در عنوان [illegible] قرار داد [illegible]
مراحم حضرت مروج الاحکام [illegible] است که [illegible]
که بجواب [illegible] از [illegible]
جواب بسم الله الرحمن الرحیم [illegible] اثبات کند وصایت [illegible]
و [illegible] وصی [illegible] جایز [illegible]

وصیت

[illegible]

# کتاب النکاح

سؤال هرگاه زوج طلب داشته از زوجه میتواند بعوض نفقه او حساب کند جواب بلی لکن بشرط آنکه موسره باشد
پس لو [illegible] بلکه هرگاه آنچه طلب دارد با نفقه در جنس یکی باشد محتمل است تهاتر قهری هرچند معسره
باشد قال فی الجواهر لو فرض [illegible] ماله علیها مما یستحقه علیه من النفقه احتمل التهاتر قهرا و ان کانت معسره
و [illegible] القوت [illegible] باعتبار عدم تصور [illegible] علیه [illegible]
لیس [illegible] الاستحقاق [illegible] فی الآثار
سؤال عده متمتع [illegible] جواب هرگاه حیض [illegible] باشد [illegible] دو حیض [illegible]
که [illegible] باشد و اگر حیض نبیند [illegible] و در [illegible] وضع حمل است و در وفات اگر [illegible] چهار
ماه و ده روز [illegible] اگر امه باشد [illegible] ماه و پنج روز [illegible]
[illegible] که [illegible] زوج چهار ماه و ده روز است و در [illegible] وفات [illegible]
[illegible] سؤال هرگاه صغیره [illegible] بدون اذن ولی تزویج کند و پیش
از بلوغ او [illegible] او را تزویج کند و دخول کند و حامله شود حکم چیست زوجیت صحیح و فاسد [illegible]
و [illegible] حلال زاده بودن ولد جواب [illegible] که [illegible] کنند
[illegible] هرگاه [illegible] صغیره باشد یا ولی او با علم [illegible] عقد [illegible]
[illegible] و ولد با علم [illegible]
[illegible] و با جهل [illegible] و اگر [illegible] عقد کند [illegible]
سؤال هرگاه [illegible] کرفت [illegible] معلوم شد بطلان عقد آیا استحقاق مهر هست یا نه
جواب اگر زن جاهل بوده است به بطلان مستحق مهر المثل و اگر عالم بوده هیچ استحقاق ندارد پس اگر نداده
است [illegible] و اگر داده است استرداد می کند [illegible] باشد [illegible]
هذا ما [illegible] القاعدة لکن فی المسئلة [illegible]
[illegible] مهر المسمی [illegible]
[illegible] مهر المثل [illegible]
[illegible]
[illegible] شهادة [illegible] الرجل [illegible] المراة [illegible]
[illegible]

مهر صداق او بجوز نكيف قد لا يعطيها شيئا الا ما اعطت الله قسم هذا ومن ان المحسنة مخصصة بصورة واحدة وهي ما اذا كان
لها ان ديه فلا وجه للحكم بما ذكرنا مطلقا في جميع الصور
سؤال

## كتاب النكاح

سؤال هرگاه در عقد نكاح شرط كند طلاق دادن زوج زوجه را بعد از نكاح در زمان
معيني آيا اين شرط صحيح است يا نه ج مقتضاى قاعده صحت است لعموم قوله عليه السلام المؤمنون
عند شروطهم لكن ظاهر كلمات علماء بطلان شرط مذكور است بهر حينى نكاح باطل نباشد
بلى هرگاه شرط كند انقطاع نكاح را در وقت معيني در اين صورت نكاح را باطل دانسته
اند وقد يقال ان مقتضى قول من يقول بعدم كون الشرط الفاسد مفسدا عدم
بطلان النكاح في هذه الصورة ايضا لكن التحقيق بطلانه وان قلنا ان الشرط
الفاسد غير مفسد لان هذا الشرط يرجع الى عدم تحقق معنى النكاح فهو مناف لمقتضى
العقد ومثله يبطل بالاتفاق وانما قلنا انه كذلك لان النكاح اما دائم او منقطع
وهذا ليس لواحد منهما اذ النكاح الدائم لا ينفسخ ولا يرتفع بغير الطلاق و المفروض
والمفروض ان المنقطع غير مقصود قال في يع اذا تزوجت المطلقة ثلثا فلو
شرطت في العقد انه اذا حللها فلا نكاح بينهما بطل العقد وقيل يلغو الشرط
ولو شرطت الطلاق قيل يصح النكاح ويبطل الشرط وان دخل فلها مهر المثل وما
لو لم يصرح بالشرط في العقد وكان ذلك في نيته او نيتها او نية الزوجة او الولي لم يفسد
وقال في الجواهر بعد قوله قيل يصح النكاح ويبطل الشرط وظاهرهم المفروغية من بطلان
الشرط بل في المسالك انه متفق عليه ولولا ذلك لامكن المناقشة فيه الخ واظهر صحت
شرط مذكور است و اتفاق معلوم نيست و دليل ديگرى هم بر بطلان آن
نيست و فرق ما بين صورتين واضح است والله اعلم

سس زید زن را در متعه خود آورد و تا ایقاع جماع مدت معین کرد آیا متعه
اش صحیح است یا نه جواب در متعه تعیین اجل شرط است چنانچه مقتضای جمله از
اخبار است و در فرض مذکور تعیین مدت نشده است خواه مراد این باشد
که نکاح باقی باشد مادام که وقاع نشده است اگرچه تا یک سال وقاع نکند و
خواه مراد این باشد که بعد از جریان صیغه شروع شود و باقی باشد تا آخر
زمان متعارف چون مع التقدیرین مدت مجهول است پس متعه مفروضه باطل
است و اگرچه از بعض اخبار مستفاد صحت آن و آن خبر قاسم بن محمد عن رجل سماه
قلت سألت ابا عبد الله ع عن الرجل یتزوج المرأة علی عرد واحد فقال ع لا بأس
ولکن اذا فرغ فلیحول وجهه ولا ینظر الیها وخبر زراره قلت له هل یجوز ان
یتمتع الرجل من المرأة ساعة او ساعتین فقال ع الساعة والساعتان لا یوقف علی
حدهما ولکن العرد والعردین والیوم والیومین واللیلة واشباه ذلک بلکه خبر
خلف بن حماد نیز بعید نیست که دلالت داشته باشد لکن چون اصحاب از
این اخبار اعراض کرده اند اعتمادی بر آنها نیست بلی شیخ طوسی عمل کرده است
و مجرد این کفایت در انجبار نمیکند و مع ذلک معارض میباشند با خباری که
دلالت دارد بر اعتبار اجل معین با اینکه معارض میباشند ایضا بخبر هشام
بن سالم که دلالت دارد بر اینکه عقد صحیح است لکن منقلب میشود بدوام حاصل
اینکه با ملاحظه اینها این اخبار صلاحیت اثبات حکم مذکور ندارند پس اقوی
بطلان است لکن اگر مراعات احتیاط شود باینکه هبه مدت شود بدون
متعارف بهتر است بلکه بهتر اینست که طلاق هم بدهد بملاحظه دلالت

[illegible]

خبر هشام بر آنکه صحیح است و منقلب میشود بدوام پس باید او الاجنبی عقد کند را نکند و بر فرض کردن مقاربت نکنند و مصاحبت نکنند و طلاقهایم بدهد و
از بابت مهر هم با هم مصالحه کنند این کمال احتیاط است و الاحوط الطلاق است

# كتاب الطلاق

الخ ...

لا يبعد وجوبه في الجواهر في مسئلة ما لو اشتبهت المطلقة من زوجتي رجلين
كما لو وكلا من يطلقها فطلق واحدة و بدا لهما في الطلاق فلم يطلق الاخرى
وحصل الاشتباه في ان المطلقة من هي من المرئتين بعد ما حكم بعدم وجوب
الاحتياط على واحد منهما قال قلت قد يقال في مثل الطلاق ونحوه بناء
على توجه الخطاب بالتفريق بين الاجنبي و الاجنبية الى الحاكم مثلا باتيان
باب المقدمة العلم في حقه اقتضاه المعارضة لحق الغير على وجه يحتاج الى
الترجيح نحو الاشتباه بين الاجنبية والزوجة التي لها حق الوطي اربعة
اشهر الخ وبذلك يظهر لك امكان اجراء حكم المقدمة في جميع خطابات
الحسب المتوجهة الى الحاكم مثلا وصيرورة الشخصين فصاعدا بالنسبة
الى التكليف كالاثنين للمكلف الواحد كالمقام وغيره كما لو علم ان احد
الشخصين يزني او ليواقع امه او اخته مثلا و هكذا انتهى قلت لكن
هذا يختص بما يكون من المحرمات التي علم عدم رضاء الشارع بوجودها في الخارج
مطلقا لا مطلقا مس اذا ~~[illegible]~~ طلق امرأته ~~[illegible]~~ بالطلاق الخلعي بعد انقضاء
العدة ادعت المرئة الرجوع في البذل في العدة هل لها ذلك ام لا مع ان المفروض جهل
الزوج برجوعها اولا لا يسمع دعويها الا بالبينة وعلى فرضها لا يؤثر رجوعها في البذل
مع فرض جهل الزوج لان القدر المسلم من جواز رجوعها في العدة انما هو في صورة علم
الزوج واطلاعه فمع جهله لا يصح رجوعها ولا يرجع اليها البذل

٢ الشرح

# كتاب الطلاق

س: در طلاق خلع هرگاه فدیه از غیر زوجه باشد صحیح است یا نه مثل اینکه پدر او بگوید
طلاق بده بفلان مبلغ در ذمه من یا بفلان ملک من ج هرگاه بدون اذن زوجه و خواهش
او باشد در بذل مشکل است صحت آن خلعاً بحیثیتی که احکام خلع بر آن جاری باشد
بلی هرگاه بعنوان دیگر باشد مثل جعاله بر طلاق صحیح است و احکام مطلق طلاق بر آن
جاری میشود پس هرگاه طلاق سوم نباشد شنلا رجعی است و از برای آن شخص بذل کننده
هم رجوع در بذل جایز نیست لاصالة اللزوم و اما هرگاه بخواهش زوجه باشد با ضمان او
عوض را از برای باذل بعید نیست صحت و هم چنین هرگاه خود زوجه بذل کند مال غیر را
باذن او نیز بعید نیست صحت چه بر وجه مفتی باشد چه با ضمان زوجه و مسئله محتاج است
بمراجعه قال فی ج و یصح بذل الفداء منها و من وکیلها و ممن یضمنه بلاذنها و هل یصح من
المتبرع فیه تردد و الاشبه المنع اما لو قال طلقها علی الف من مالها و علی ضمانها او علی
عبدها هذا و علی ضمانه صح فان لم ترض بدفع البذل صح الخلع و ضمن المتبرع و فیه تردد و عن لک
فی المتبرع انه قال لم یعرف القائل بالجواز منا و فی الجواهر لا دلالة الخلع من عقود المعاوضة
ان قال بل لا دلالة المستفاد من الکتاب و السنة مشروعیة الفدیة منها و لو بواسطة وکیلها اما
المتبرع فیبقی علی اصل المنع الی ان قال بینی المشروعیة علی الادلة الخاصة التی لا شمول فیها
للاجنبی بل و لا للضامن باذنها علی الوجه المزبور فالمتجه منعه ح الا ان یکون اجماعا الا ان
یرجع الی الوکالة فی القرض فی صورة الدفع و نحوه مما یمکن اجرائه علی القواعد الشرعیة
لعم قد یقال فیما ان الادلة و ما شابهها من السنة تقتضی جواز فدائها نفسها

بمال الغیر.

# كتاب الطلاق

بمال الغیر مع الاذن علی وجه لا رجوع به علیها و بعد اللتیا قول الحق فی اول الکلام و فیه تردد
فان قیل یمنع لان مرجعه ضمان الاجنبی ایضا الذی قد عرفت عدم ثبوت شرعیته ثم حکم بالتاء
صحته اذا اجازت بعد ذلک سؤال هرگاه حاکم شرع طلاق داد زوجه غایب مفقود
الاثر را با اجتماع شرائطش و بعد زوجه آمد آیا زوجه بر میگردد باو یا نه یا فرق است
ما بین اینکه پیش از انقضاء عده باشد یا بعد از آن جواب هرگاه بعد از انقضاء عده
باشد رجوع حق ندارد و هرگاه خواسته باشد او را باید عقد جدید کند اگر شوهر نکرده باشد
و اگر در اثنای عده باشد می تواند رجوع کند بنا بر ظاهر طلاق او رجعی است هرگاه
مدخوله باشد و طلاق سوم هم نباشد چنانچه مستفاد از اخبار است هر چند عده او عده
وفات است و از اینجا معلوم میشود که هرگاه هرگاه شیء بیشتر شود وفات زوج در اثنای
عده زوجه از او ارث میبرد چنانچه هرگاه زوجه بمیرد و معلوم شود که زوج زنده بوده
از او ارث میبرد و هم چنین مستحق نفقه است هرگاه زوج زنده بیاید و لا وجه لتردد
المحقق فی نحو ذلک حیث قال لا نفقه علی الغائب فی زمان العده و لو حضر قبل انقضائها
نظرا الی انها من حکم الحاکم بالفرقه و فیه تردد و قال ایضا لا یرثها الزوج لو ماتت بعد العده
و کذا لا ترثه و التردد لو مات احدهما فی العده و الاشبه الارث بلی بنا بر قولی
که حاجت بطلاق ندارد و در حکم میت است و لهذا عده او عده وفات است
در حکمین مذکورین از استحقاق نفقه و توارث با موت احدهما در عده نوع اشکالی
هست هر چند اقوی عدم فرق است و قول مذکور هم ضعیف است سؤال
هرگاه زید در بلدی دیگر زوجه داشته باشد و او را طلاق بدهد و خواسته باشد

# كتاب الطلاق

خواهر او را تزویج کند چه قدر باید صبر کند ج باید یقین کند که از عده خارج شده
است پس هرگاه اقتضای حمل نمیدهد و آن زن مستقیمة الحیض باشد بقدر سه طهر و اگر
حیض نه بیند سه ماه صبر کند و اگر اقتضای حمل بدهد باید نه ماه از زمان وطی نیز گذشته
باشد و یمکن ان یستدل علی المدعی مضافا الی القاعدة بصحیحة حماد بن عثمان قلت
لابی عبد الله ع ما تقول فی رجل له اربع نسوة طلق واحدة منهن وهو غائب عنهن متی
یجوز له ان یتزوج قال ع بعد تسعة اشهر وفیها اجلان فساد الحیض وفساد الحمل فان
الظاهر من قوله ع وفیها اجلان وجوب مراعاة الامرین من الاقراء ووضع الحمل
وهو وان کانت فی تزویج الخامسة الا ان الظاهر انه لا فرق بینها
وبین الاخت وحمل الروایة علی التعبد فی خصوص الخامسة فقط کما تری
نعم الروایة منزلة علی الغالب من کون الوضع تسعة اشهر فلا ینافی کون اقصی الحمل
سنة علی المختار فمع احتمال الازید یجب الصبر الی ان یتیقن ویحتمل التعبد بمعنی
عدم اعتناء الشارع بالازید لمکان ندرة وقوعه وعلی ای حال لو تزوج اختها
فبان عدم خروجها عن العدة لکون مدة الحمل ازید من التسعة یحکم بالبطلان
وعلی ما ذکرنا فلا بد من الصبر الی ابعد الاجلین من الاقراء او الاشهر والوضع
فقد یکون الاول ابعد کما اذا مضی من حین الوطی ثمانیة اشهر او ازید
ثم طلقها فتدبر س اذا علم اجمالا فی نکاح زید او عمرو فالمفروض
انه لا یجب علی واحد منهما الاحتیاط فهل علی الحاکم الشرعی ان یأمرهما
بالاحتیاط من باب رفع المنکر اذا ثبت عنده ذلک ام لا جواب

[illegible]

# كتاب الطلاق

س عده حامل که وضع حمل است هرگاه حامل بتوأمین باشد بوضع احدهما از عده خارج میشود
یا نه و بر تقدیر اول شوهر گرفتن او بعد از وضع ثانی جایز است یا نه ج در مسئله
دو قول است منقول از شیخ و ابن حمزه و ابن براج اول است که شوهر گرفتن او جایز نیست لکن
از برای شوهر اول نیز رجوع صحیح نیست هرگاه طلاق رجعی باشد و محکی از مبسوط و خلاف و نهایه و علامه
و بعضی دیگر ثانی است که از عده خارج نمیشود و بینونت حاصل نمیشود مگر بوضع هر دو پس از برای
زوج جایز است رجوع هرگاه رجعی باشد و مقتضای استصحاب قول دوم است بلکه خیال میشود
که مقتضای ادله نیز چنین است حیث انه لا یصدق وضع الحمل الا بوضع الجمیع لکن مشکل است
بلکه صدق وضع بوضع احدهما بعید نیست و مقتضای این هم جواز تزویج است نیز لکن خبر
عبد الرحمن بن ابی عبد الله دلالت دارد بر عدم جواز آن و اینکه بوضع اول بینونت حاصل نمیشود
حاصل اینکه دلالت دارد بر قول اول و خبر این است عن الصادق ع فی مسئلة عن رجل
طلق امرأته وهی حبلی وکان ما فی بطنها اثنان فوضعت واحدا وبقی واحد قال ع
تبین بالاول ولا تحل للازواج حتی تضع ما فی بطنها و مسئلة غیر صافیة عن شوب الاشکال
فلا یترک الاحتیاط و ان کان القوی الاول اوجه من حیث دلالة الخبر المذکور
و لا یضر ضعفه بعد وجوده فی الکتب المعتبرة س مطلقه حامل عده او وضع حمل است
مطلقا یا کفایت میکند گذشتن سه ماه از زمان طلاق اگر چه وضع حمل نشده باشد
ج مشهور ما بین علماء این است که مطلقا وضع حمل است چه بعد از طلاق بلا فاصله
بشود یا نه ماه بلکه یک سال طول بکشد و محکی از صدوق کفایت گذشتن سه ماه است هرچند
جایز نیست شوهر گرفتن او تا وضع حمل بشود پس خروج از عده به سه ماه میشود و لیکن جایز
نیست شوهر گرفتن او و از سید مرتضی ظاهر میشود که غیر از صدوق نیز قائل باین قول
شده است بلکه از ابن ادریس نیز چنین مستفاد میشود حیث حکی عن السید ره انه قال
مما انفرد به الامامیة مجمعة علیه ومنفردة به القول بان عدة الحامل المطلقة

## كتاب الطلاق

اقرب الاجلين بمعنى ان المطلقة اذا كانت حاملة ووضعت قبل مضي الاقراء
الثلثة فقد بانت بذلك وان مضت الاقراء الثلثة قبل ان تضع حملها بانت
بذلك ايضا وقد بيناه في جواب المسائل الواردة عن اهل الموصل انه ما ذهب جميع اصحابنا
الى هذا المذهب ولا اجمع العلماء عليه واكثر اصحابنا يفتي بخلافه وقال ابن ادريس وقد
ذهب بعض اصحابنا الى ان عدة الحامل اقرب الاجلين من جملتهم ابن بابويه واقوى
قول مشهور سعت للآية وجملة من الاخبار نعم يستدل على قول الصدوق بخبر ابي
الصباح طلاق الحامل واحدة وعدتها اقرب الاجلين وصحيح الحلبي طلاق
الحبلى واحدة واجلها ان تضع حملها وهو اقرب الاجلين ونحوه صحيح ابي بصير
والمشهور اجابوا بان المراد ان الوضع اقرب الاجلين حيث انه تمكن ان يكون
بعد الطلاق بساعة بخلاف الاشهر والاقراء وهو وجيه الا ان صاحب الجواهر
قوى قول الصدوق قال لكن الانصاف عدم خلو قوله من قوة ضرورة كونه مقتضى
الجمع بين الادلة كتابا وسنة اذ منها ما دل على اعتداد الحامل مطلقة كانت
او غيرها بالوضع فيكون ايهما سبق يحصل به الاعتداد نحو ما سمعته في الاشهر والاقراء
واما الصحيحان فالمراد منها الاعتداد بالوضع حال كونه اقرب الاجلين
فالجملة حالية الى اخر ما قال ولا يخفى ما فيه س هل يكفي في المحلل نكاح الصبي والمجنون
والعبد ام لا ج اما الصبي فلا يكفي وان كان مراهقا على المشهور الاقوى لاخبار
ذوق العسيلة مضافا الى المكاتبة عن الرضا عليه السلام رجل طلق امرأته طلاقا لا
تحل له حتى تنكح زوجا غيره فتزوجها غلام لم يحتلم قال عليه السلام لا حتى يبلغ نعم حكي
عن الشيخ ره ذا على كفاية وطي المراهق ومال اليه في المسالك لاطلاق

الادلة

## كتاب الطلاق

الادلة ويرد له ما ذكرناه واما المجنون والعبد فلا اشكال في كفايتهما لاطلاق
الادلة وخصوص خبر اسحق بن عمار سئلت اباعبدالله عليه السلام عن رجل طلق امرأته
طلاقا لا تحل له حتى تنكح زوجا غيره وتزوجها عبد ثم طلقها هل يهدم الطلاق
قال عليه السلام نعم بقول الله عز وجل في كتابه حتى تنكح زوجا غيره وهو احد الازواج
س هل يكفي في التحليل النكاح والطلاق من غير دخول او يعتبر الدخول
ج لا اشكال ولا خلاف في اعتبار الدخول بل الواجب ان يكون في القبل
فلا يكفي الدبر لاعتبار ذوق العسيلة والظاهر عدم الخلاف في ذلك ايضا
نعم ظاهر العلماء كفاية ادخال الحشفة او قدرها وان لم ينزل وهو مشكل بملاحظة اخبار
ذوق العسيلة فلا يترك الاحتياط س هرگاه محلل خصى باشد كفايت ميكند در تحليل
يا نه ج بلى كفايت ميكند هرگاه محقق شود س هرگاه زوجه مطلقه ثلثا غير مدخوله
باشد محتاج است به تحليل يا نه ج بلى فرق نيست ما بين مدخوله وغير مدخوله اصلا هرگاه
صغيره را سه دفعه طلاق بدهد محتاج است بتحليل وليكن بايد تحليل در حال بلوغ باشد ۲ اوج
س هل يشترط في وطي المحلل ان يكون حلالا او يكفي مثل الوطي حال الاحرام
او حال الحيض ج يشترط ان يكون عن نكاح دائم وان كان محرما من جهة الحيض او الاحرام
او افطار الصوم الواجب او نحو ذلك خلافا لبعض ولا دليل عليه الا دعوى الانصراف
وهو ممنوع جدا س هرگاه زوج عبد باشد بعد از طلاق دوم محتاج است
بمحلل يا نه ج هرگاه زوجه حره باشد بعد از طلاق سيم محتاج به تحليل است هرچند
زوج عبد باشد وهرگاه زوجه امه باشد بعد از طلاق دوم هرچند زوج
حر باشد س تحليل بايد بنكاح باشد يا بغير آن نيز مي شود مثل آنكه

# کتاب الطلاق

امۀ مطلقه مرتین را مالک آن وطی کند یا تحلیل کند از برای غیر زوج اوّل
ج نمی شود مگر بنکاح دائم نعم مطلقه ثلث یا اثنتین در جواز نکاح محتاج است ۲ به تحلیل ۳
یا در حلیت وطی مطلقا مثلا هرگاه کنیزی را تزویج کرده دو مرتبه طلاق داد
بعد او را خرید یا مولای او او را تحلیل کرد جایز است وطی او یا نه ج
جایز نیست وطی مطلقا حتی تنکح زوجا غیره نعم در کنیز که بدو طلاق محرم
می شود و محتاج است به تحلیل هرگاه آزاد شود بعد از دو طلاق یا یک
طلاق آیا حکم او منقلب می شود بحکم حره در حرمت بعد از سه طلاق یا نه
ج منقلب نمی شود پس بعد از دو طلاق اگر آزاد شد محتاج بمحلل است و اگر بعد از
یک طلاق باشد یک طلاق دیگر کافی است و دلیل علیه النصوص عن [illegible] و خلاف
ابن الجنید شاذ حیث حکم بالانقلاب مطلقا بل هو اجتهاد فی مقابلة النص کالفرق
الفرق بین ما اذا کان العتق بین التطلیقتین [illegible] فیحتاج الی المحلل و بعد واحدة
فینقلب نعم هل یکفی فی المحلل مجرد العقد او یعتبر الدخول و علی الثانی هل یکفی الدبر او یعتبر القبل
و هل یکفی مجرد ادخال الحشفة او یعتبر الانزال او یکفی الاقل ج لا اشکال فی اعتبار الدخول و عدم کفایة مجرد
العقد و ان قال به بعض العامة و لا بد من الدخول فی القبل علی ما ذکروه بلا خلاف فیه فلا یکفی الدبر
و یکفی مقدار الحشفة علی ما یظهر منهم فی المقام و غیره من مقامات [illegible] اعتباره کالغسل و العدة و لحوق
الولد و [illegible] لکن الاحوط فی المقام عدم کفایة [illegible] الدالة علی اعتبار ذوق العسیلة [illegible]
عدم تحققه بمجرد ادخال الحشفة و لذا ینظر فی الجواهر فی کفایته [illegible]
فی شمولها لمحل البحث ان لم یکن اجماع و الاصل الحرمة و الاحتیاط لا ینبغی ترکه انتهی

# کتاب الطلاق

سؤال هرگاه طلاق بدهد در حضور عدلین که بشنوند صیغه طلاق را و مطلق از ایشان خواهش نکند استماع
[illegible] شدن را آیا کفایت میکند یا [illegible] استشهاد کند جواب هرچند مقتضای جمله از اخبار اعتبار استشهاد
لکن ظاهر عدم اعتبار آن است بلکه میشود گفت که در استشهاد معتبر نیست گفتن [illegible] بلکه
مجرد استماع کفایت میکند [illegible] و یدل علی عدم الاعتبار الخبر الحسنة احمد بن محمد بن ابی نصر قال سألت
ابا الحسن علیه السلام عن رجل کانت له امرأة طهرت من حیضها فجاء الی جماعة فقال فلانة طالق ایقع علیها الطلاق و
لم یقل اشهدوا قال نعم و خبر صفوان بن یحیی عن الرضا علیه السلام قال سئلته عن رجل طهرت امرأته من حیضها فقال
فلانة طالق و قوم یسمعون کلامه و لم یقل لهم اشهدوا ایقع الطلاق علیها قال علیه السلام نعم هذه شهادة [illegible]
[illegible] قصد المطلق ایقاع الطلاق بحضورهما [illegible]
[illegible] فلا یطلق [illegible] حضور العدلین [illegible]
[illegible] بالاشهاد
[illegible]
[illegible] فلا یطلق [illegible]
[illegible] سؤال [illegible]
[illegible] حضور در مجلس طلاق [illegible] کفایت میکند مجرد استماع [illegible]
در مجلس طلاق حاضر بوده [illegible] در خانه دیگر باشند و لکن صوت مطلق را بشنوند جواب [illegible]
[illegible] صدق حضور مجلس [illegible] اشهاد است [illegible]
مجلس واحد شدن است حیث قال علیه السلام [illegible] عدلین فی مجلس واحد [illegible]
[illegible] صورت تفریق [illegible] در حضور یکی [illegible] در حضور دیگری [illegible] صیغه کند
و [illegible] که طلاق در مجلس [illegible] پس هرگاه در حال [illegible] صیغه کند [illegible] بشنوند
[illegible] سؤال در طلاق خلع و مبارات لازم است که شاهدین بذل [illegible] بشنوند یا کفایت میکند
شنیدن صیغه طلاق بعد از اینکه بذل [illegible] جواب ظاهر اعتبار استماع بذل است [illegible] طلاق
خلع است [illegible] در جواب [illegible] ضرورت [illegible] شنیدن عدلین صیغه
بذل [illegible] خلع از [illegible] طلاق [illegible] بذل [illegible] در حال عقد خلع ذکر [illegible] زوجه
[illegible] و قبول [illegible] بذل و طلاق [illegible] ادعا [illegible]

دوبر

وجوب سماع دو عدل شهر اینکه زوجه بگوید بذلت کذا فطلقتنی و زوج بگوید لا قبلت و بعد از ساعتی
بگوید زوجتی طالق علی ما بذلت سئوال آیا جایز است در طلاق اینکه زوج احد العدلین باشد یا آنکه
وکیل کند کسی را که زوجه را در حضور او و شخص عادل دیگر طلاق بدهد یا نه جواب اظهر عدم کفایت است
زیرا که ظاهر مراد از اعتبار حضور عدلین غیر از زوج و همچنین کافی نیست وکیل مطلق باشد یا دیگر
سئوال هر گاه زوج در حضور جمعی طلاق داد و در میانه ایشان دو نفر معین را عادل میدانست
و در واقع عادل نبودند لکن بعض دیگر که عادل نمیدانست و قصد اسماع ایشان
نبود … حاضر بودند کافی است یا نه جواب مشکل است بلی هر گاه اسماع کند جمیع را و قصد
او شهادت همه باشد لکن از آنها که عادل میدانست عادل نباشند لکن دو عادل دیگر باشند کافی
اگرچه بعضی کافی دانسته اند از قیاس علی طلاق الاخرس سئوال آیا … طلاق در حال
عجز از تکلم باشد بکتابت طلاق بدهد آیا معتبر است حضور عدلین جواب بلی معتبر است
و باید به … کتابت را و آیا لازم است که بتوانند بخوانند کتابت را یا نه ظاهر عدم
اعتبار است همینکه بدانند که بقصد انشاء صیغه طلاق می‌نویسد کافی است سئوال آیا لازم
شناختن شاهدین مطلق و مطلقه را یا نه جواب لازم نیست معرفت تفصیلیه بلی باید تعیین کند مطلق و مطلقه
ولو بالاجمال پس هر گاه بگوید زوجتی طالق یا فاطمه طالق و زوجه او متعدده باشد و بقصد معین کند کافی است ولکن از
زن اش … بیان نکند یا فاطمه نام متعدده باشد در زوجات او کفایت او مشکل است هر چند صاحب جواهر …
کرده است بکفایت سئوال آیا لازم است که شاهدین بفهمند صیغه طلاق را بلغت عرب … یا همین قدر که
بشنوند و بدانند که مراد انشاء طلاق است کافی است جواب فهمیدن … لازم نیست سئوال
هر گاه اجرای صیغه کند در حضور دو نفر که نمیشناسد یا فاسق میداند و در واقع عادل باشند کافی است یا نه جواب
بعید نیست کفایت هر چند خالی از اشکال نیست قال فی الجواهر کان المتجه الصحة لو طلق بمحضر مجهولی الحال
فبان عدالتهما بل وکذا لو کانا فاسقین فی الظاهر و ان جعله فی کشف اللثام احد الوجهین انتهی سئوال آیا جایز است
تفریق شاهدین باینکه دو دفعه طلاق بگوید هر یک در حضور یکی عادل یا نه جواب جایز نیست بلا اشکال سئوال آیا
لازم است که مطلق شاهدین را بشناسد معیناً یا نه جواب لازم نیست پس هر گاه در حضور عدلین طلاق بگوید
ولو در جمعی باشند کافی است سئوال هر گاه زوج شاهدین را نشناسد و وکیل کند کسی را که ایشان را عادل میداند کفایت

میکند



میکند یا نه جواب بلی کفایت میکند سئوال هر گاه زوج عادل را بداند ایشان را لکن وکیل نشناسد کافی است یا نه
جواب بعید نیست که اگر وکیل باشد در اجرای صیغه کفایت میکند سئوال هر گاه مطلق بگوید فلانه زوجه فلان طالق
و شاهدین ندانند که چه چیز است یا وکیل کفایت میکند یا باید بدانند که زوجه خود است یا غیر جواب بعید
نیست کفایت سئوال هر گاه زوج وکیل کند خود زوجه را … اجرای صیغه کفایت میکند یا نه جواب بعید نیست
کفایت سئوال هر گاه بگوید زوج فلان و زوجه فلانه بعد بگوید زوجه موکل … طالق و شاهدین در حال اجرای
صیغه غافل شوند از اسمین یا نسیان کنند کافی است یا نه جواب بعید نیست کفایت هر چند خالی از اشکال
نیست سئوال هر گاه کسی خود را فاسق … از شاهد طلاق شود یا نه جواب مشکل است بلکه
باید … احراز کنند چنین عدالت و قبول شهادت سئوال آیا لازم است که شاهدین بدانند که طلاق
بائن است یا رجعی یا چه قسم از اقسام طلاق است یا نه جواب دانستن اینکه طلاق بائن یا رجعی
المعلوم نیست اما دانستن اینکه خلع یا مبارات یا غیر آنها بعید نیست لزوم … والله العالم سئوال
هر گاه شاهدین یا احدهما بلا تقصیر شهادت دادند در آن قضیه آیا مقبول الشهاده باشد … از عدالت جواب
مقبول الشهاده بودن لازم نیست سئوال هر گاه بدانند که شاهدین بعد میمیرند یا مجنون میشوند یا نسیان
میکنند … هر گاه … شهادت باشند در بعد قادر نشوند از جهتی از وجوه مذکوره آیا کفایت میکند
شهادت ایشان یا باید مجتهد باشند که ممکن باشد اثبات طلاق بشهادت ایشان جواب امکان اثبات
لازم نیست سئوال هر گاه شاهدین که در حضور ایشان طلاق گفته میشود در حضرت … حاضر بودن …
یا نه جواب ظاهر کفایت است سئوال هر گاه زوج وکیل کند در طلاق و اذن بدهد او را در توکیل غیر
و او غیر را وکیل کند میتواند توکیل اول احدی … باشد یا نه جواب بلی میتواند سئوال هر گاه مطلق بگوید
زوج عمی و زوجه فاطمه و مراد او معین باشد ولکن شاهدین … کنند غیر آنکه مطلق معین کرده است اما
کفایت میکند یا نه در صورت اشتراک اسم معین کند و مطابق باشد تعیین مطلق با آنکه شاهدین خیال کردند
جواب اعتبار مطابقه معتقد شاهدین با مقصود مطلق معلوم نیست هر چند احوط است سئوال لو اعتقد
عدالتهما … فطلق ثم … یحکم بصحة الطلاق ام لا جواب مشکل سئوال لو علم
عدالتهما ثم تبین بعد الطلاق انهما فسقا … فی تقدم الفسق او الطلاق هل یحکم بالصحة ام لا

# کتاب الطلاق

جواب فیه اشکال وکثیر الحکم بالصحة اذا کان تاریخ الطلاق معلوماً او زمان صدوره بعینه سؤال
آیا معتبر است که وکیل در طلاق عادل باشد یا نه و آیا اخبار او بوقوع طلاق در حق زوجین حجت است یا نه
جواب اما عادل بودن او شرط نیست و اخبار او در حق زوج معتبر است اما در حق زوجه مشکل است
بلی هرگاه اقرار کند زوج بطلاق بعد از اخبار او و زوجه با عدم علم بخلاف آن تصدیق کند ترتیب آثار نماید
فان قلت اذا کان اخباره حجة فی حق الزوج فیقتضی ان یکون حجة بالنسبة الی الزوجة ایضاً و لم یعترف
الزوج بالطلاق لان المفروض انه یسمع قوله فی حق الزوج فیکون بمنزلة اقرار الزوج قلت نمنع ذلک
اذ لو انکر الزوج دعویه لا یثبت الا بعد حکم الحاکم الموقوف مع الاثبات عنده غایة الامر سمع علیه
البینة بعد قول الوکیل وکلف و لعله لم یکلف و رد الیمین علی الزوج سؤال اگر وکیل در طلاق
عادل باشد آیا کفایت میکند یا باید شاهد دیگر یا با دو عادل غیر از مجری صیغه حاضر باشند جواب هرگاه وکیل
در طلاق دادن باشد مشکل است کفایت بلی هرگاه وکیل باشد در مجرد اجرای صیغه که صدق مطلق
را و نکند محتمل است کفایت چون مطلق در این صورت زوج است و مفروض این است که عادل
نبود از او بود لکن احتیاط شدید در عدم اکتفا است سؤال هرگاه وکیل شخص دیگری بود عادل از او
لکن زوج موکل شد ازاعادل را آیا کفایت میکند یا نه جواب هرگاه وکیل باشد در مجرد اجرای
صیغه ظاهر کفایت است و اما هرگاه وکیل مستقل در طلاق دادن باشد مشکل است هرچند بعید نیست
سؤال هرگاه شاهدین مشکوک العداله باشند لکن عادل بودند لغة شرعی عدالت باشد کافی است یا نه جواب
بلی کافی است و اما هرگاه نسق ایشان باشد در مجلس یا در صورت ایشان یا در خواب رفتن یا در
گذشتن مستصحب کافی نیست چون صدق شهادت نمیکند الا با اصل المثبت بخلاف مشکوک العداله
چون شهادت وجدانی کرده است عادلیت نزد شرع و همچنین باشد در طرو جنون ایشان اگر صدق شهادت
وجدانی باشد والله العالم

# کتاب اللعان

سؤال در لعان زوج که ولد منتفی است شرعاً آیا واقعاً هم منتفی است یا نه بلی هرگاه اقوام پدر علم بکذب
او داشته باشند نسب ثابت است بنابر تحقیق موثق ما و ظاهر کلمات علماء انتفاء واقعی است لعن عن المسلمین و الاولاد فی الاول شفاء
الاشکال فی الاول [illegible] واقعی سؤال هرگاه زوج با زوجه مملوکه باشند بعد از لعان و انتفاء از زوج ولد محکوم بحریت است
بارقیت چه مشکل است حکم برقیت در صورت مملوکه بودن زوجه و بحریت در عکس چون لعان در نسب اثر میکند
نه در سایر احکام و لوازم چنانچه حق جاهر فرموده

## في الطلاق

سؤال هرگاه شخصی زوجهٔ دائمی خودش را در یک مجلس سه طلاق داد و تخلل رجوع نشناخت لکن در رجوعات اش مواطاتی ننموده زیرا که هر دفعه که رجوع کرده مزیاب مقدمهٔ طلاق آخر بوده نه غرض از آن آنچه جواب است مرقوم فرمایند جواب اقوی صحت سه طلاق است در طهر واحد بلکه در مجلس واحد با تخلل رجوع و ضرر ندارد که غرض از رجوع وقوع طلاق دیگر باشد نه چیز دیگر بعد از آنکه حقیقةً رجوع را قصد کرده باشد نظیر آنکه حقیقةً نکاح را قصد کند لکن غرض او از نکاح حصول محرمیت یا مطلب دیگر باشد ولکن احوط این است که هر طلاقی را در طهری واقع بسازد با رجوع و مقاربه یعنی تفریق طلقات کند بر اطهار و بعد از هر رجوعی دخول هم بکند حذراً عن شبهة الخلاف و الاخبار الدالة علی ذلک سؤال بیان فرمایند علمای امامیه و فقهای مذهب اثنی عشریه بر آنکه هرگاه زید بی عیالش را در ولایت بگذارد و برود و الی چهار سال خبری از او نباشد بعد از چهار سال خبر بر طرف شدن او را یا آوردند باز هم چهار سال بگذرد که بشود هشت سال و خبری از او نباشد که عیال شوهر و اهل و لایتش تمام یقین بموتش نمایند از وقت عیالش بحبالهٔ عمرو بیرون آید و بعدت چهار سال هم با عمرو بسر برد بعد از آن کاغذ بعمان نبه بیاید که زید در فلان ولایت میباشم اگر خواستید بیایند شما را ببینم اگر هم نخواستید و طلاق خواستید فلان کس وکیل است که شما را طلاق بدهد با زن محو لهذا از زید طلاق بگیرد و بعد از حبالهٔ عمرو بیرون آید حکم الله را تعلیم فرموده و بخاتم شریف خود مزین فرمایند که عند الحاجة حجت باشد جواب بسم الله الرحمن الرحیم احوط در صورت مفروضه حرمة ابدیه است بر عمرو بلکه خالی از قوت نیست اگر علم قطعی بموت حاصل نشده باشد بلکه ظن غالب باشد کما هو الغالب پس حرمت ابدیه بی اشکال است و الله العالم سؤال اذا ادعت المرأة موت زوجها او طلاقه لها و خروج العدة هل یجوز تزویجها من غیر فحص ام لا الجواب نعم یجوز و الظاهر عدم الخلاف فیه و یدل علیه الخبر لابی عبد الله علیه السلام انی المرأة فی الفلاة التی لیس فیها احد فاقول لها الک زوج فتقول لا فاتزوجها قال نعم هی المصدقة علی نفسها و فی آخر قلت لابی عبد الله علیه السلام انی اکون فی بعض الطرقات فاری المرأة الحسناء و لا آمن ان تکون ذات بعل او من العواهر قال لیس هذا علیک انما علیک ان تصدقها فی نفسها و فی آخر قلت للرضا علیه السلام الرجل یتزوج المرأة فیقع فی قلبه ان لها زوجا فقال و ما علیه أرأیت لو سألها البینة کانت تجد من یشهد ان لیس لها زوج سؤال اخبرت المطلقة ثلثا انها تزوجت و طلقها زوجها هل یقبل قولها ام لا الجواب نعم للصحیحة عن حماد عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل طلق امرأة ثلثا فبانت

منه فاذا دراجعها فلها ما لها اذا اريد مراجعتها فتزوجها زن وجا نحری فنال لا فتزوجت بغیره زن وجا عزرک وحلت
له نفسی لفضت و براجعها و کیف جنیع قال ٤ اذا کانت ثقة صدقت فی قولها والمتأمل العمل بها فانه بلا ریب بعرتع
الزهد ولا وجه لهبیب الخبر الصحیح وظاهر جمع عدم اعتبار الوثاقة ولعلهم حملوا الشرط علی الاستحباب فی الظاهر ان
المراد بها الوثوق بعدم صحة هذه الدعوی لکونها فی نفسها امر ثقة سؤال اگر نکاح کرده زنی را و او را طلاق داده
باشد کرده و هنوز مدت کرده باشد منقضی نشده باشد در نکاح دائم بجهت عیبی فسخ کرده باشد زن وفات کرده باشد
جایز است خواهر او را تزویج کند پیش از انقضای عده جواب در عده بائنه نه رجعیه جایز نیست والمعتدة
بائنه پس اقسام است در طلاق بائن مثل طلاق سوم و مختلعه و مبارات جایز است و هم چنین اگر منع کند نکاح
و هم چنین اگر زن وجه بمیرد و اما در عده متعه بعد از انقضاء مدت با حبسان پس اظهر عدم جواز است لصحیحه زراره ورد
و اطلاق شبهه نیز بعید نیست عدم جواز لصحیحه زرارة عن رجل تزوج بالعراق امراة ثم خرج الی الشام فتزوج امراة
اخری فاذا هی اخت امراته التی بالعراق قال یفرق بینه و بین المراة التی تزوجها بالشام ولا یقرب المراتیة حتی تنقضی
عدة الشامیة و هی عندی محمول علی الکراهة بلکه از بعض اخبار مستفاد میشود عدم جواز اگر زنا باشد از طرف زوجه
کصحیحه الحلبی المتضمنة لحکایة امراة دلست نفسها فی المستند فی بما و ادعی عدم الخلاف فیه ظاهر اقال له و النصوص
منها صحیحة الحلبی فرع اذا طلقها رجعیا و لکن اسقط الرجوع بناء علی جوازه فهل حکمه حکم البائن او لا وجهان الاقرب
عدمه لان المطلقة الرجعیة لا تخرج عن الزوجیة بمجرد عدم امکان الرجوع وما فی بعض اخبار المقام فی تعلیل جواز العقد
علی الاخت فی النفاس بان العصمة برئت ولیس له الرجوع علیها او بناء فاذکرنا کما لا یخفی والله العالم هذا مضافا الی استصحاب
حرمة العقد الا بعد انقضاء العدة فتدبر

س هرگاه طلاق بدهد در حضور عدلین که بشنوند صیغه طلاق را ولکن مطلق دو ایشان
خواهش بکند استماع و شاهد را از سئلین را آیا کفایت میکند یا باید استشهاد کند و هرچند
مقتضای جمله از اخبار اعتبار استشهاد است لکن ظاهر عدم اعتبار آن است بلکه مشهور
گفت که در صدق استشهاد معتبر نیست گفتن اینکه شاهد باشید بلکه بمجرد استماع
میکند اشهاد و یدل علیه علی عدم اعتبار الاعتبار ایضا حسنة احمد بن محمد بن ابی نصر قال
سئلت ابا الحسن ع عن رجل کانت له امراة طهرت من حیضها فجاء الی الجماعة فقال فلانة طالق
یقع علیها الطلاق ولم یقل اشهدوا قال ع نعم و خبر صفوان بن یحیی عن الرضا قال سئل عن
رجل طهرت امراته من حیضها فقال فلانة طالق و قوم یسمعون کلامه ولم یقل لهم
اشهدوا ایقع الطلاق علیها قال نعم هذه شهادة بقی شیء و هو انه هل یعتبر قصد المطلق ایقاع
الطلاق بحضورهما ام یکفی مجرد حضورهما وان لم یکن ملتفتا الیهما ظاهر این است که شرط
است پس مجرد حضور بس نیست فلو طلق ولم یکن عالما باعتبار حضور العدلین و اتفق
حضورهما لم یکن صحیحا وکذا اذا کان غیر ملتفت الی کونهما حاضرین قال فی هر بعد ما حکم بعد
اعتبار الاستشهاد نعم قلت باقتضاء اعتبار الامر الامر با الاشهاد فی الایة و غیرها قصد
ایقاع الطلاق بحضورهما فلو طلق بلا بدونه لم یصح وان سمعه منه من لم یعلم به من وراء
جدار مثلا وان لم اجد المصرح بذلک الا انه یمکن دعوی ظهور کثیر من الکلمات فیه انتهی
س آیا معتبر است در شاهدین طلاق حضور در مجلس طلاق یا کفایت میکند مجرد
سماع ایشان صوت مطلق را هرچند در عرف صدق اینکه در مجلس طلاق حاضر بوده
باشد در خانه دیگر باشند ولکن صوت مطلق را بشنوند ج بعید نیست کفایت مجرد
سماع هرچند صدق حضور مجلس نکند چون مناط در اراده اشهاد است و آن صادق
است بلی در رضوی ع تعبیر مجلس واحد شده است حیث قال ع بشاهدین عدلین فی مجلس
واحد بلفظ واحد لکن ظاهر این است که مراد اخراج صورت تفریق شاهدین است

تارة در حضور یکی و تارة در حضور دیگری اجراء صیغه کند والا لازم نیست که طلاق در
مجلس باشد پس هرگاه در حالت مشی در سوق با عزل اجراء صیغه کند و شاهدین بشنوند
کافی است س در طلاق خلع و مبارات لازم است که شاهدین بذل را نیز بشنوند
یا کفایت میکند شنیدن صیغه طلاق بعد از آنکه بذل را کرده باشد ج ظاهر اعتبار سماع
بذل است چون جزء طلاق خلع است محقق قمی قدس سره در اجوبه مسائل در جواب همین
سؤال فرموده است بلکه ضرور است یعنی شنیدن عدلین صیغه بذل را چون خلع از اقسام
طلاق است و باید متعلق به بذل باشد باین معنی که باید در حین عقد خلع ذکر بشود و یا
بروجه ایجاب و قبول باشد با مقارنة انتهی بلکه هرگاه تجویز کردیم فصل مابین بذل و طلاق
را ممکن است ادعاء علم وجوب سماع بذل مثل آنکه زوجه بگوید بذلت لک لتطلقنی
و زوج بگوید قبلت و بعد از ساعتی بگوید زوجتی طالق علی ما بذلت س عده متمتع
بها چه قدر است ج هرگاه حیض ببیند باید باشد دو حیض بناء بر اقوی و احوط
این است که دو حیض تمام باشد و اگر حیض نمی بیند یک ماه و نیم است و در حامل وضع
حمل است و در وفات اگر حره باشد چهار ماه و ده روز بناء بر اقوی و اگر امه باشد دو
ماه پنج روز بناء بر اقوی مگر آنکه ام ولد از مولی باشد و او را تزویج کرده باشد متعة
که به مردن زوج چهار ماه و ده روز است و در حامل که زوج او وفات کند ابعد الاجلین
است چه در حره و چه در امه در هر یک اهل خودش س آیا جایز است در طلاق
آنکه زوج احد العدلین باشد یا آنکه وکیل کند کسی را که زوجه را در حضور او و شخص عادل
دیگر طلاق بدهد یا نه ج اظهر عدم کفایت است زیرا که ظاهر ادله اعتبار حضور
عدلین است غیر از زوج و هم چنین کافی نیست وکیل مطلق با شاهد دیگر س
هرگاه زوج در حضور جمعی طلاق داده و از میانه دو نفر معین را عادل میدانست و
در واقع عادل نبودند لکن بعض دیگر را که عادل نمیدانست و قصد او استماع ایشان
نبوده حاضر و عادل بودند کافی است ج مشکل است بلکه هرگاه استماع کند جمیع را

وهکذا

بلغ

س في رجل دفع الى رجل دراهم ليتجر بها لكن رجوعه المال اليه كان لعدم تجارته في ماله الخاص وفي الذي يرقه
تجارات متعدده وربح في بعضها ربح خاص ولم يعلم اي الارباح فان ربح الدراهم المعروفة والتجارة
التي لا يعلم انه تاجر بعين المعروف او تبدلت عين العين و تاجر في البدل و مع عدم علمه انه
ما كان له نظيره رجوع المال الى صاحبه بعد تعذره ان اذا لعله تصرف به كيف في التقصير الخ
اي بهذا الرق لم لصاحب الدراهم وعلى تقدير كونه لصاحب الدراهم اي الارباح يعطي له قدر ما
التاجر بعين والمصر بعد رجوع المال الى صاحبه تاجر الصاحب في ماله الخاص وفي حصة ربح المال الذي رقه
وربح التجارة على تقدير كون الربح لصاحب الدراهم هذا الرق لزوم الصب مال لمن ربح الخ
والتقصير ثم قال التعصب او لعله انه تاجر تجارات متعدده وليس الربح في امر معين بين الناس في جميعه
الذي تاجر به اخرها تاجر ان ح اذا احتمل انه اتلف تلك الدراهم المعروفة قبل ان يتجر
في اعيانه والمال ولم يتجر بها فليس عليه الا مثل الدراهم التي يرثه على اي تقدير حصول الربح منها غير معلوم
فيجب عليه الخروج من عهدتها فقط ولو ان علم ان الاتجار بها لكنه اشترى في الذمة واعطاها وفاء
في ذمته من الثمن فانه نصيبه فقط حيث اتلفها بدفعها الى البائع فكان تمام الربح له في العقد من وكذا
ان علم انه اتجر بها لكنه لم يعلم انه اشترى في الذمة او اشترى بعينها يعني ان يكون العقد واقعا على شخصه
وان علم انه اتجر بعينها قال اجاز المالك تلك المعاملات يكون الارباح مشتركة بينه وبين المالك
بنسبة ماليهما فاذا كان ماله نصف الدراهم المعروفة فله الربح تلك الربح وله تمام الدراهم
مع الربح او النقصان وان لم يجز المالك فليس له الا الدراهم لكن لما يتصل الامر ولم يرث الشخص في الربح
مع المالك الدراهم حيث انه وقعت على المال المغير في جميع المراتب بمقدار مال الغير فيها يظهر
وبذلك المقدار يظهر بنسبته على تلك كله في معاملته فيجب عليه ان يرجع في ذمته والربح في
مثل هذا الشخص الذي لا يعلم كيفية الحال ان يرضى اياه و ان مات يرضي ورثته وان لم يرض

صندوق

المعاملين معه وان لم يعرفهم فليرجع اما الى الحاكم الشرعى ليصلح امره وفقنا الله واياه لتحصيل رضاه
س اگر در صندوق حبس صحف عتيقه يا كلام اجنبيه باشد آيا سجده ... حبس گذاشته باشند ... وجوب سجده
دارى ... يا اينكه اگر ان صحف عتيقه و ... كلام الحديث كه ... شده حول ادله منصرف گشت
... صحف ... ان باشند و اين صحف ... نظر ... و ... در تحت
حركت ... ميشود ... تنقيح مناط قطعى و اما ... اينكه ... صحف ...
بر ... اين ... تحقيق ... صحف جوهر است يا عرض و ... بقا ... ماند ... كه
... الظاهر ... منقضى و منصرم ... نسبت ... يا ... منصرم است
ج كسيكه صندوق و حبس صحف را ... الحمد منصرم است ... اول ...
صحف را دران صندوق حبس كنند و بعد ... اين ... باشد ... عرض ... صحف
عتيقه و كلام اجنبيه و قرائت قران ... صحف ... مستقيمه
... نظر ... صحف ... بلكه ... است
و اشكال عرض بودن و منقضى شدن ... عرض بودن و ... بودن ...
الا ... مناط اشكال ... بودن ... و ... است ... جوهر بودن
... حبس ميكنند و ... ميكنند و ... عرض بودن ... آنكه ...
... حبس ميكند و ... ميكنند ... آنكه صحف ... حبس ... بسبب
... منقضى ... در ... بسبب ... صحف ... كه ... گفته
شده ... گرده ... كاغذ ... ميدارند ... اين ...
... كاغذ را از ... ميكنند ... صحف و ... و بعد ...
ان كاغذ را ... مرجح ... است ... از ...
... صدق ... صحف ... بسبب
كبر و اشكال عدم ... ادله ... حرمت ... تنفيح مناط
و ... ادله ... و صدق ... نظر ... در صحف ... حرمت
... سجده ... وجوب سجده والله العالم

وعلم كونها عليه فان المتعارف فى ارادة اخراجها من ذلك ثلث الذى وصى باخراجه فان زاده صرفه
فى تفريغ ذمته مما هو عليه وفيما ينفعه بعد موته وح فنقول فى جواب سئوال المذكورات على فرض
تركتها فى المذكورات فعلها ان دارى فى كربلا وقف للحسين عليه السلام الا ان الاقرار بالوقفية السابقة
فحكم عليها بالوقفية بتمامها الا اذا علم عدم الوقفية الى يقع فيكون من باب الوصية وهى نافذة فى
ثلثها فيجعل ثلثها وقفا والثلثان منها للورثة واما الدار التى فى سوق الشيوخ فتعطى اجرة الحج البلدى
من ثمنها يصرف فى الحج ثم يصرف ثلث البقية فى زيارة الرضا عليه السلام وما زاد على اجرة المتقا...
اذا رئى استيجار البلدية والثلثان من البقية للورثة واما المخلفات فيعطى ثلثها
والبقية للورثة واما اثاث البيت الذى فى السوق والذى فى كربلا وفى سوق الشيوخ ثلثها
اولا ويصرف فى القدر المعلوم اشتغال ذمته به من المظالم والكفارات والصلوة والصوم
ثم يصرف البقية فى البقية من العقيقة والاضحية والجمع ونقل الجنازة الى النجف الاشرف
والثلثان للاخوان يرجعان الى الورثة والله العالم بحقايق الامور

مسئله زید از عمرو طلب دارد بکر میگوید اگر عمرو نداد من ضامنم که به هم ادا کنم صحیح است یا نه ج بر حنفیه ضمان عند الامامیه
نقل ذمه دین است از ذمه مدیون بسوی ذمه ضامن نه ضم ذمه بذمه چنانچه مذهب عامه است و از اخبار هم
استفاده میشود برائت ذمه مضمون عنه بمجرد ضمان الا اینکه اقوی صحت ضمان بمعنی ضم ذمه بذمه است
نیز هرگاه فقها این معنی کنند نه ضمان مصطلح و دلیل علیه عموم اوفوا بالعقود و المؤمنون عند شروطهم
بلکه در ضمان اعیان مضمونه مثل غصب و عاریه مضمونه نزد قائل بصحت ذمه هر دو مشغول میشود بمعنی
اینکه ذمه غاصب بری نمیشود چنانچه منقول از علامه است و فرق ما بین ضمان دین و ضمان عین نیست
دعوی اینکه معقول نیست اشتغال ذمه دو نفر بیک مال مدفوع است بمنع عدم معقولیت چنانکه
در واجب عینی است و نظیر آن در تکالیف واجب کفائی است حاصل اینکه با فرض
قصد معنی مذکور مانعی از صحت آن نیست و اجماع هم ممنوع است غایة ما یکون ضمان مصطلح نقل
ذمه بذمه است و از اخبار که استفاده میشود از آنها برائت ذمه مدیون حصر مستفاد نمیشود والله العالم

مسئله هرگاه جذوع خانه زید که گذاشته بود بر دیوار خانه عمرو و خانه زید خراب شد میتواند بعد از ساختن جذوع آن
بر دیوار عمرو بگذارد یا نه ج هرگاه معلوم باشد که بعنوان عاریه گذاشته بود میتواند عمرو ممانعت نماید و اگر محتمل باشد
که وضع آن بر وجه استحقاق بوده است مصالحه یا بخواهد میتواند منع نماید قال فی التذکرة ولو ملکا [illegible] در این مسئله [illegible] شد
فلیس له اعادتها مطالبة الاخر برفع جذوعه عنه [illegible] ولا منعه من التجدید لو انهدم السقف اذا لم یعلم علی ای وجه وضع
لجواز کونه بعوض [illegible] الاختلاف فیه و فی [illegible] لو ادعی احدهما الاستحقاق ونفاه الاخر حلف
المنکر وعلیه الفاضل وظاهر الشیخ ان علی مدعی العاریة البینة والیمین علی الاخر قلت لکن فی عبارته [illegible]
مجری آن فی ملکه [illegible] تقدم قول صاحب الارض والجدار فی عدم الاستحقاق [illegible] جامع [illegible]
لاصالة عدم الاستحقاق فی ملک الغیر ولان الید تقتضی الاختصاص بالانتفاع والوضع اعم من الاستحقاق وغایته ان یکون
کحق [illegible] التی [illegible] الا [illegible] ان یکون ملکا او استحقاق
الخ قلت [illegible] صاحب الجذوع علی الجدار فیقتضی ان یکون له فیه حق الانتفاع بالوضع ولا یکفی [illegible]
الید بالملکیة [illegible] المنفعة والله العالم مسئله هرگاه دو صبره گندم

[illegible] صحیح [illegible]

مشترک باشد ما بین دو نفر واحد [illegible] از دیگری و ان دو قسمت کنند واحد [illegible] ارزد [illegible] زیاد تر
بردارد بحسب تعدیل سهمین ایا ربا میشود یا نه ج اظهر حرمت رباست در جمیع معاوضات و لذا
ان المشهور نقل الخلاف عن الحلی و الفاضل اختصاصه بالبیع و القرض و چون قسمت معاوضه نیست
بلکه تمییز حصص حقوق است پس حرمت در ان جاری نیست و همچنین در غرامات پس اگر یک
من گندم جید [illegible] تلف کند و یک من و نیم ردی در مقابل [illegible] معلوم نیست حرمت ان
لکن احوط در هر دو ترک است خصوصا در غرامات [illegible] یجوز الاعارة للاجارة او للمزارعة
ج مقتضی ما ذکروه من ان الاجارة تملیک المنفعة بعوض مع حکمهم بعدم جواز کون العوض للمخفی و المعدوم
عدم جواز ذلک للاجارة بل و کذا المزارعة حیث انهم یشترطون فیه کون المزارع مالکا للارض او لمنفعتها
بل او للانتفاع به و فی العاریة لیس شیء منها متحققا بل عن [illegible] انه قال و اعلم انه قد یستفید من حقیقة المزارعة
و من صیغتها ان المعقود علیه هو الارض المملوکة المنتفع بها ثم فرع علیه عدم صحة المزارعة فی الارض
وان بقی [illegible] ما یمکن [illegible] ثم ذکر حیلة من الحیل فی طریق صحتها [illegible] العذر [illegible]
لعبده ذکر انه یعتبر الملکیة للارض او للمنفعة و انه یکفی ملکیة الانتفاع و انها اذا حصلت فی الارض الخراجیة من
جهة تفویض السلطان الیه او کونه محییا لها او غیر ذلک مما یوجب الاولویة له [illegible] لم یبق شیء و هو ان قضیة
ما ذکرنا عدم صحة المزارعة علی الارض المستعارة و لو للزراعة [illegible] المستعیر الحصة علی المزارع لعدم الملک
عینا و منفعة و انتفاعا فاذا وقعت المزارعة منه فهی فی الحقیقة للمالک وان قصد بها نفسه فارض
الخراج التی تعوض [illegible] السلطان مثلا [illegible] علی انها له اذا زارع علیها لا یملک الحصة ضرورة عدم ملک العین
او المنفعة او الانتفاع [illegible] تکون الحصة [illegible] للمسلمین علی فرض صحة المزارعة ثم اذا استمر [illegible]
الاباحة الی [illegible] الحاصل کان [illegible] المزارعة [illegible] لکن الاظهر الصحة فی الارض
الخراجیة بعد حصول الاولویة له و کذا فی العاریة للزراعة [illegible] اذن فی العاریة وان لم یکن مالکا للعین
و لا للمنفعة لکنه مالک للانتفاع وان ادعی [illegible] ما یکون [illegible] نقول هذا المقدار یکفی فی
صحة المزارعة و العمومات شاملة [illegible] دلیل علی [illegible] الملکیة و کذا یصح الاعارة للاجارة و یمنع کون العوض
لزوم

و جهة



[illegible] فی ملکه [illegible] خرج عن ملکه العوض کالاجنبی فی محله و قلت انه لا مانع من ان یقول اشتر بمالی لک او بع مالی لک [illegible]
یقول آجر مالی لک [illegible] در مزارعه تعیین مدت شرطست یا نه بر فرض شرطیت ایا لازم که بسال و
ماه معین کنند یا تعیین الی الحصاد کافی است ج مشهور اعتبار تعیین است بل فی [illegible] معتبر [illegible]
الاجماع علیه [illegible] یشیر عن الغرر و ورد [illegible] المقام [illegible] المزارعة کالاجارة فی المعنی
[illegible] عقد جایز لا فائدة [illegible] الاجل فیه بالنسبة الی جواز الفسخ [illegible]
[illegible] ان یتقبل الارض
[illegible] عن ارض یرید الرجل ان یتقبلها [illegible]
[illegible] معلوم الی سنین مسماة [illegible] علوج فلا یدخل العلوج فی قبالة الارض [illegible]
ذلک [illegible] عن ابی [illegible] فی الارض الخربة فتقبلها من اهلها عشرین سنة او اقل او اکثر
[illegible] ما [illegible] لکن ممکن است که مراد از قبالة [illegible] و اظهر [illegible] است بلزوم
[illegible] پس معلوم است [illegible] هر ماه معین کنند [illegible] تعیین باه [illegible] پس [illegible]
[illegible] است چون مستلزم غرر است
[illegible] پس اگر تعیین نکنند [illegible] باطل است [illegible]
[illegible] خلاف [illegible] حرام [illegible] است [illegible] علیه [illegible] صحیح
[illegible] مراد از قبالة [illegible] مزارعه [illegible]
[illegible] الارض الخربة فتقبلها من اهلها عشرین سنة او اقل او اکثر [illegible]
[illegible] ان القبالة [illegible] الارض [illegible] لم یتقبل الارض
فلا باس به [illegible] عن ابی [illegible] عن ارض یرید الرجل ان یتقبلها [illegible] القبالة [illegible] الارض [illegible]
من اربابها بشیء معلوم الی سنین مسماة [illegible] علوج فلا یدخل العلوج فی قبالة الارض [illegible]
ذلک [illegible] و اما از حیث تعیین [illegible] تعیین الی الحصاد [illegible] کفایة [illegible]
ان معین اول الزرع و تعیین المزروع لعدم الغرر فیه [illegible] تعیین الشهور و السنة لکن [illegible]
لو [illegible] علی تعیین المزروع [illegible] الاشبه عدم الصحة [illegible] و علل بالغرر
و قد عرفت [illegible] لزوم الغرر [illegible] تعیین اول زمان الزرع [illegible] بالاشهر و السنین [illegible]
الزرع من جهة تغیر الاهویة [illegible] عدم تعیین [illegible] الزرع [illegible] الغرر [illegible] وقت الحصاد و الزرع
الحصول

# کتاب الغصب

س هرگاه حیوان یا خانه یا بستانی را غصب و باجاره داد و مستاجر استیفاء منفعت کرد آیا مالک
رجوع میکند بر غاصب یا مستاجر ج رجوع میکند بر هر یک بخواهد و هرگاه رجوع کند بر مستاجر و اجرة المثل
بگیرد او رجوع میکند بر غاصب باجرة المسمی اگر موجود باشد یا تلف شده باشد و مستاجر جاهل بغصب باشد و هم چنین
رجوع میکند براو بعوض اجرة المثل که مالک از او گرفته هرگاه جاهل بغصب باشد چونکه مغرور است از قبل او
لکن رجوع او در مقدار زاید بر اجرة المسمی است نه در آنچه مقابل آنست زیرا که مغرور او باین مقدار است
والا فقد اقدم علی استیفاء المنفعة بعوض لا مجانا الا ان یقال انه اقدم علی الضمان بالمسمی و لم یتحقق لبطلان
المعامله و لم یقدم علی ضمان اجرة المثل فهو فیها مغرور مطلقا لکنه کما تری و هرگاه رجوع بر غاصب بعوض منافع
کند اجرة المثل باشد ظاهر این است که او رجوع میکند بر مستاجر چونکه منافع در ید او تلف شده است نظر بمسئله تعاقب
ایدی که قرار ضمان بر من تلف فی یده العین است و لکن رجوع بر مستاجر در صورتی است که مغرور نباشد از قبل او
و اگر مغرور باشد در زاید بر اجرة المسمی نمی تواند رجوع کند بلی مستاجر هم رجوع میکند بر غاصب باجرة المسمی که داده است
در صورت بقاء آن مطلقا و در صورت تلف هرگاه جاهل باشد بغصب ثم لا فرق فیما ذکرنا من تخیر المالک
فی الرجوع علی ایهما شاء و بین ما هرگاه المستاجر عالما بالغصب او لا لکن یظهر من شرایع المحقق حیث قال فی
باب المساقات اذا ساقاه علی اصول فبانت مستحقة بطلت المساقات و الثمرة للمستحق و للعامل الاجرة
علی المساقی و لو اقتسماها و تلفت کان للمالک الرجوع علی الغاصب و لکن یرجع الغاصب علی العامل بما حصل له
و قیل له الرجوع علی العامل بالجمیع ان شاء لان یده عادیة و الاول اشبه الا ان یکون العامل عالما
به انتهی و قال فی الجواهر لا یخفی علیک ما فیه ضرورة عدم مدخلیة الجهل والعلم فی صدق ثبوت الید و عدمه الی ان
قال فالمتجه ما الاشبه لا الاول من غیر فرق ما بین تلفها بالاقتسام او بغیرهما لان المسئلة من توارد
الید علی العین المغصوبة

قصاص

س لو قتل الحر عبدا عمدا او عمدا فما الحكم ... وان كان ممن يعتاد قتل العبيد اباه ثابت

عليه ودية ام لا او ديته ج مرفوع الحكم ... المسلم ... اما لو ... عمد ... لكن القصاص ... وما

دم محترم ... في القصاص واخذ الدية قول مشهور ... القصاص لكنه ... ادعى

وعليه الاجماع واختاره ... وهو حسن مع ادعى ... ودعوى الاجماع واختاره

والقم ... ودعوى الاجماع ... وقال في الجواهر ... بحث القذف

... وان ... الدول ... في ... وفيه ... مقصود ونهاية

... القواعد ... الدالة ... والاكثر المشهور

ودم ... واجب ... الدية في ... المسلم ... القصاص ... وانه

استدل للمشهور بظاهر قوله تعالى النفس بالنفس ... وذلك ... غاية ... جواز

قتله ... ان القصاص ثابت ... وكان ... معتاد

تركه ... وما المعتدل ولقوله ... عليه ... والقم ... الدالة

اذ المراد ... في ذلك ... اذ ... واما ... يحصل

اعتبار الرالة على وجوب القود ... واما ... ولو ...

ان اوله المذكوره لا يدل الا على ثبوت القصاص واما ... الدية ... المشهور

ظاهر ... الحم على ... ما ... وقال ...

لعصه ... عن الصادق ... الدية ... على ... فدية

رقبة ... الدية ... ولي ... قال ... عشر الف ... اما ان

قود للعبد ... للقول ... قال اما ... احدهما ... ثلث

يقيد واما ان ... والنائم ... احد ... والحميد ... الخ ... رجل ...

اما ان يقتص او يأخذ ... بخبر ... الصادق انه قال والعبد ... القود ... رضي

ولد المقتول ... عبد الرحمن عن ابي عبد الله ... رجل ... عمدا ... اوليائه

... واما الدية ... فقال يقتل ... الى ... الدية ... والا ...

بالمروي عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام عن رجل قتل وعليه دين وليس له مال فهل لاوليائه ان يهبوا دمه لقاتله وعليه دين فقال ان اصحاب الدين هم الخصماء للقاتل فان وهب اولياؤه دمه للقاتل ضمنوا الدية للغرماء والا فلا وفي خبره الآخر عن ابي عبد الله عليه السلام ايضا في الرجل يقتل وعليه دين وليس له مال فهل لاوليائه ان يهبوا دمه لقاتله فقال ان اصحاب الدين هم الخصماء للقاتل فان وهب اولياؤه دمه للقاتل فجائز وان ارادوا القود فليس لهم ذلك حتى يضمنوا الدية للغرماء وعمل بالخبرين جماعة بل عن المرتضى نسبته الى المشهور وعن المسالك نسبته الى الاصحاب على ما حكاه عنه الا ان البحار لم يتعرض للقصاص والبحث كون الغرماء هم الخصماء لانه ثبوت الدية والا فليس لهم القصاص بل ينبغي ان يكون ذلك يدل على ان الدين والوصية يخرج من الدية حتى في العمد فانه لم يكن له تركة كانت حقا لهم على اوليائه ويمكن ان يستدل على نحوه في الخطاء بالرواية انه اذا عفى بعض اولياء الدم عن الدم سقط القود وحيث الدية بقدر نصيب غير العافي منها للصحيح عن الصادق عن رجلين قتلا رجلا عمدا وله وليان فعفى احد الوليين فقال اذا عفى بعض الاولياء درئ عنهما القتل وطرح عنهما من الدية بقدر حصة من عفى وادى الباقي من اموالهما الى الذين لم يعفوا ويدل على ان العفو حصة [illegible] وصحيح الدية انها غير معمول بها لدى الاصحاب صريحا او ظاهرا على التقييد وحكم العدم سقوط القصاص بعفو البعض الا حيث لم يعلم حكم وجوب دفع حصة من طلب الدية اذا اراد بعض الآخر القصاص بعد العفو حيث انه لا تثبت الدية لم يبق وجه وجوب دفع حصة من الدية الى من عفا القصاص بدون اعطاء شيء او كان المعطي له خصوص [illegible] عن القصاص الطالب للدية لا يستحق شيئا بعد عفوه عن القصاص وسقوط حقه فتدبر ومما يؤيد ذلك اطلاق حكمهم بجواز مبادرة بعض الاولياء الى القصاص من دون اذن الباقين بعد رد حصتهم من الدية كما هو المشهور بل عن [illegible] عليه الاجماع عليه [illegible] فقال بالعدم جوازا ووجوب [illegible] الجمع والظاهر ان المراد [illegible] فالكون وجوب حصتهم من الدية وان المراد المبادرة [illegible] انه لا تثبت الدية الا بالصلح لم يبق وجه لضمان المبادر حصة الباقين لانه ليس لهم حصة من الدية [illegible] ثم ان كان لبعض الاولياء غائب او [illegible] حصة الغائب او القاصر ومما يؤيد ذلك حكمهم بثبوت الدية في [illegible] مع انه ليس في الاخبار الا عدم [illegible]

لو لعدم قوله لا تثبت الدية وحيث لم يكن وجه لحكم بها بعد سقوط القصاص فتدبر ومما يؤيد ذلك ايضا ما ذكره جماعة وان كان لفظهم مختلفا من انه اذا قتل واحد جماعة على التعاقب ثبت لولي كل نفس القصاص كان للباقين من الاولياء الدية فانه لو لا ثبوتها في العمد لم يكن وجه لذلك بعد فوت محل القصاص وكذا ذكر بعضهم فيما لو قتله الحسين من الغرماء واقعه كالمقام انه لو قبل القاتل جماعة الحسين فللجميع من اولياء المقتولين الدية بالسوية او جعلوا في بعضه اما لو كان القاتل الاول ومما يؤيد ذلك ايضا ما ورد في انه لو هرب القاتل انه لو فقد الدية من ماله ومما يؤيده ايضا ما دل عليه خبر بريد بن معاوية عن ابي عبد الله قال سئل عن رجل قتل رجلا عمدا وكان المقتول اقطع اليدين فقال ان كانت قطعت يداه في جناية جناها على نفسه او كان قطع يداه واخذ دية يديه من الذي قطعهما فاراد اولياؤه ان يقتلوا قاتله ادوا الى اولياء قاتله دية يديه الذي قيد منها وان شاء اخذوا دية يديه كاملة وان كان قطعت يداه في غير جناية جناها على نفسه ولا اخذ لها دية قتلوا قاتله ولا يغرم شيئا وان شاؤوا اخذوا دية كاملة ونحوه ما دل على حكمهم في قصاص الطرف فيما اذا لم يكن للمقتص كما اذا قطع يمين رجل ولم يكن له يمين ونحو ذلك وكان فوات المحل موجبا لسقوط القصاص من دون دية لزم عدم الاستقلال بثبوت الدية الا بغير ذلك فيظهر من جميع ذلك ان عرض النفس في صورة العمد مستقلا بالقصاص او الدية ولا يلزم ذلك الحكم بالتخيير ليقال انه خلاف الاخبار المتقدمة بل يمكن ان يقال على وجه الترتيب فيكون عرض النفس ابتداء القصاص ومع فوات المحل الاستقلال ما العدول الى الدية اذا عرف ذلك

پس مسئله در مسئله اوما انيب ~~[illegible]~~ که دیه عمرو در مال [illegible] ثانی ... اگر حیوان قصاص کند و میسر ان صلح کند به دیه

بانکه شاید غیر مسلم او را گرفته باشد پس از آن مستفاد میشود که هرگاه معلوم باشد کفایت کند هر چند شرکت
غیر مسلم باشد لکن بر وجهی که اگر غیر مسلم هم نبود گرفتن مسلم کافی بود و از اینجا اشاره شد معلوم شد که محل کلام
در جائی است که هر یک از سببین مستقل در تاثیر باشند لولا الاخر و الا هرگاه سبب مجموع من حیث المجموع باشد
از محلل و محرم قطعا کافی نیست و شاید همین احتمال محل اخبار مذکوره باشد که در صورت علم سبب
مسلم بغیر مسلم نیست استقلال مسلم را اخذ و کیف کان احتیاط در مسئلتین ترک نشود سؤال
هرگاه دو نفر با هم که هر دو بسم الله بگویند مباشر ذبح شوند بشرکت عرضی یا طولی چه حکم دارد جواب
بعید نیست حلیت خصوصا در عرضی بلی هرگاه یکی بسم الله بگوید و دیگری نبرد در کفایت آن
اشکال است و در باب صید گفته اند لو ارسل واحد و سمی آخر لم یحل الصید و فی الخبر عن ابی جعفر ع فی القوم
یخرجون جماعة الی الصید فیکون الکلب لرجل منهم و یرسل صاحب الکلب کلبه و یسمی غیره ایجزی ذلک
قال ع لا یسمی الا صاحبه و فی آخر لا یسمی الا الذی ارسل الکلب لکن این فرض غیر فرض سؤال است از
اشتراک در سبب و فی الجواهر ما یتعلق بالبسملة و لو وکل المسلم کافرا فی الذبح و سمی المسلم لم یحل و ان شاء فیه
او جعل یده مع فقرن التسمیة بین یده لظهور الادلة فی اعتبار اتحاد الذابح و المسمی و لو اتفق ان یکون هو
المتیقن منها ثم لا باس بذبح المسلمین للسمین دفعة واحدة لاطلاق الادلة و فی الاجتزاء بالتسمیة من احدهما
احوطه و اقواه العدم و احوط در اشتراک مطلقا اجتناب است سؤال هرگاه بعد از آنکه حیوان را
ذبح کرد افتاد در آب پیش از خروج روح آن حلال است یا نه بالنکه روح او در آب خارج شده است
جواب بلی حلال و پیش از ذبح شرعی لازم نیست چیزی دیگر و همچنین است هرگاه شکم او را بعد از ذبح
و پیش از خروج روح پاره کند یا بیفتد در آتش یا از بالای بلندی یا سر او را قطع کند یا مثل اینها بجهة
آنکه تذکیه شده است پس اطلاقات شامل است علاوه صحیحه زراره عن ابی جعفر ع صریحه است در مطلب
قال ع و ان ذبحت ذبیحة فاجدت الذبح فوقعت فی النار او فی الماء او من فوق بیتک اذا کنت قد اجدت
الذبح فکل و لا جز حمران عنه ع قال سألته عن الذبح فقال ع ان تردی فی جب او هوة من الارض فلا تأکل فانک
لا تدری التردی قتله او الذبح محمول علی صورة عدم العلم بالتذکیة علی الوجه الصحیح مع انه کما قبل الاعمال بالجرح و بعض
اخبار صید دلالت دارد بر حرمت آنها بر نزول است بر صورت شک در آنکه آیا بصید کشته شده یا بتردی
مثل صحیح حلبی عن ابی عبد الله ع سئل عن رجل رمی صیدا و هو علی جبل او حائط فیخزق فیه السهم فیموت فقال ع کل منه
فان وقع فی الماء من رمیتک فمات فلا تأکل منه و بخبره موثق سماعة عنه ع و خبر خالد بن الحجاج عن ابی الحسن ع اذا اکل
الصید انا وقع فی الماء فمات و مرسل الفقیه ان رمیت الصید و هو علی جبل فسقط و مات فلا تأکله فان رمیته

فاصاب سهماً ووقع في الماء فمات فكله اذا كان راسه خارجاً من الماء وان كان راسه في الماء فلا تأكله با
اینکه ممکن است فرق مابین تذکیه صید وتذکیه ذبحی پس هرگاه در صید حکم بحرمت کنیم لازم نیست در
ذبحی نیز چنین باشد

# كتاب الصيد والذباحة

هل تقع الذكوة على كل حيوان حلال ومحرم او على غير نجس العين ام لا — الاقوى وقوع التذكية على كل حيوان طاهراً كان او غيره عدا نجس العين وبعض الحشرات مثل الفارة والحية

هل التابعة في الذبح شرط ام لا — الاحوط اشتراط التابعة العرفية بل لا يخلو من قوة نعم الفصل اليسير لا يضر

استقرار الحيوة شرط ام لا — الاقوى عدم اشتراط استقرار الحيوة بالمعنى المعروف وهو ان يكون بحيث يعيش يوماً او نصف يوم بل يكفي مجرد كونه حياً حال الذبح بحيث يكون الذبح موجباً لزهاق روحه فلو علم حيوته كفى وان لم يتحرك حين الذبح او بعده نعم لو شك في حيوته يعتبر في الحكم بحليته ان يتحرك ذنبه او رجله او اذنه او عينه او ان يخرج منه الدم المعتدل فهاتان العلامتان اعني الحركة او خروج الدم المعتدل انما تعتبران في صورة الشك في الحيوة ويجعل كل واحدة منهما دليلاً عليها واما مع العلم بالحيوة فلا يعتبر شيء منهما ولا غيرهما

الحيوان الغير المأكول اللحم هل يجوز الانتفاع بجلودها او لحومها في غير الاكل — نعم يجوز ذلك اذا كانت مذكاة دون غير المذكاة على الاحوط هذا فيما لنفس ما يحتاج في طهارته الى التذكية واما ما لا يحتاج اليها كالسمك فالظاهر جوازه وان كان ميتة لكن الاحوط الاجتناب عنها

س در شادی و غیران سرائیدن و طبل زدن و صدای سرود و نغمه بلند کردن چه حکم دارد
ج غنا حرام است مطلقا و هم چنین طبل زدن لی بعضی استثناء کرده اند غناء در
عروسی با چند شرط اول اینکه عروسی شرعی باشد نه بر وجه حرام دویم اینکه نکاح دائم باشد
سیم اینکه بیش از دو روز یا سه روز نباشد چهارم اینکه تکلم بباطل نکنند پنجم اینکه
غنا کننده زن بلکه کنیز باشد ششم اینکه استعمال آلات لهو نشود مگر دف بی حلقه
هفتم اینکه مرد بر ایشان داخل نشود هشتم اینکه اجنبی صوت زن را نشنود لکن احوط
مع ذلک اجتناب است مطلقا س ۲ در عاشورا محرم مراثی خواندن در نغمه
و طبل زدن چه حکم دارد ج غناء در مراثی گناهش بیشتر است و هم چنین در قران
و طبل زدن در مراثی نیز جایز نیست با طبل و صنج که وضع آن از برای عزا شده است
بعضی تجویز کرده اند لکن احوط در آن نیز ترک است

سابق هم مستفاد شد که در جهنم خانه از جهد دارد و روزی او میرسد و در خبر ابن
ابی یعفور است که قال ابو عبد الله ع ولد الزنا یستعمل ان عمل خیرا جزی به و ان
عمل شرا جزی به و مقتضای این خبر این است که بعد از موت او را تکلیف میکنند
بهر نحو عمل کرد جزای او را میدهند و حق این است که ولد زنا با اظهار اسلام مسلم است
و طاهر و جمیع احکام اسلام بر او جاری است مگر آنچه خارج شده است بدلیل از
عدم جواز امامت و لو عادل باشد و عدم قبول شهادت و عدم ارث و نحو اینها
و اخبار داله بر نجاست او معرض عنها است با اینکه صراحت در نجاست ندارد کما
لا یخفی علی من راجعها اما کفر او پس دلیلی ندارد و عمومات من اظهر الاسلام فهو
مسلم شامل است و بر فرض حکم بنجاست او لازم نیست که کافر باشد و دعوی
اینکه مجبور بر کفر است کما تری تنافی قواعد العدلیه مع مخالفتها للوجدان و اما دخول
بهشت خواهد شد یا نه و اگرچه مقتضای اخبار مذکوره عدم دخول او است لکن
ضعف اینها و منافات اینها با قواعد عدلیه مانع از تعویل بر اینها است با اینکه ممکن
است مراد عدم دخول بهشت معد از برای مؤمنین باشد بلکه از برای او بهشت
دیگر است غیر از بهشت معهود و ممکن است مراد قسم خاصی از ولد الزنا باشد و آن آن
کسی باشد که بغض آل محمد صلوات الله علیهم را داشته باشد و ممکن است مراد کنایه
از بعض معاندین باشد حاصل اینکه اگرچه این مسئله دخلی بعمل ندارد و اعتقاد
بآن هم لازم نیست لکن مقتضای قواعد عدلیه این است که با فرض اطاعت و
عبادت بعد از اسلام و ایمان داخل بهشت هم میشود و لا تزر وازرة وزر اخری
بلی خباثت معنویه او معلوم است و لذا امامت و شهادت و قضاوت او صحیح نیست

و غالبا هم از اهل خیر نمیشود و این ضرر ندارد بانکسیکه از اهل خیر و محب اهل بیت
باشد و جمیع اعمال و افعال او بر وفق شرع باشد چهارم آنکه حرام زاده دشمن اهل
بیت میشود یا نه جواب کلیة ندارد که هر حرام زاده دشمن اهل بیت باشد بلی
از اخبار مستفاد میشود که هر کس مبغض باشد حرام زاده است مثل قوله ع یا علی
لا یبغضک الا ولد زنا و عن الصادق ع لا یبغضنا الا من خبث ولادته او حملت
به امه فی حیضها پس هر مبغض حرام زاده است یا ولد حیض است لکن هر حرام زاده
لازم نیست که مبغض باشد و در بعض اخبار است که عابدی در زمان عمر در مسجد
دیده شد و معلوم شد که ولد زنا است و در صفین در رکاب امیر المؤمنین ع
شهید شد و در بعض اخبار است که جوانی از شیعیان امیر المؤمنین در کوفه ولد
زنا بود سؤال صفحه کاغذی است در دست زید که مکتوب است بر آن سند طلب عمرو است و نفی
صفحه کاغذ از بکر و چنانچه به بکر داده شود طلب عمرو را و نخواهد رسید و غیره خواهد
تکلیف زید در این صورت چیست و کاغذ را به بکر باید داد جواب هرگاه عمرو کاغذ را
غصبا نگرفته و تصرف در آن کرده باشد نوشتن سند معین نیست که استحقاق داشته باشد
آن سند را و لکن عوض ... کاغذ را باید بدهد به بکر و چون این مسئله از باب تعارض
ضرر غیر است و ضرر او بیشتر است نظیر مسئله ادخال دابه سر خود را در خم غیر که باید
مراعات کنند قلت و کثرت ضرر را و هر کس بیشتر است ضرر او را مراعات کنند سؤال
تعریف کافر حربی را بیان فرمایند جواب من عدا اهل کتاب مثل یهود و نصاری و من له شبهة کتاب
مثل مجوس کفار حربیند چون بت پرست و آتش پرست و آفتاب پرست و مشرکین
و امثال اینها و هم چنین اهل کتاب اگر شرائط ذمه را نکنند داخل میشوند در حربی بلکه در امان مسلمین



هذا السؤال والجواب لا یطبع

سؤال زید خالد را یکمن شالی بعوض یک روپیه داد و چون وعده
خالد کامل شد خالد گفت حالا مجبورم هستم بعوض یک روپیه بنرخ
بازار از من شالی بگیر و نرخ شالی در آن وقت در بازار دو من یک روپیه
بوده در این صورت دو من شالی گرفتن زید از خالد چه صورت
جایز است یا نه جواب اگر بعنوان وفاء از روپیه دو من شالی بدهد
ضرر ندارد و ربا لازم نمی آید غایة الامر این است که وفا کرده است ما فی الذمه را
که روپیه باشد بغیر جنس که شالی باشد و حق جواز وفاء بغیر جنس است با تراضی
طرفین بلکه اگر بعنوان بیع باشد که دو من شالی را بفروشد خالد بزید بیک
روپیه که از او طلب دارد این نیز صحیح است بنا بر اقوی و مشهور خلافا للشیخ الطوسی
قده قال المحقق فی الشرایع فی باب النسیئة فان حل الاجل فابتاعه بمثل ثمنه من
غیر زیادة و لا نقیصة جاز و کذا ان ابتاعه بغیر جنس ثمنه بزیادة او نقیصة حالا او
مؤجلا و ان ابتاعه بجنس ثمنه بزیادة او نقیصة ففیه روایتان اشبههما الجواز
و قال فی الجواهر بل لم اجد من عمل بروایة المنع غیر الشیخ فی نه بالنقیصة و فی التهذیبین
بالزیادة و هی خبر خالد بن الحجاج سئل ابا عبد الله ع عن رجل بعته طعاما الی اجل
مسمی فلما جاء الاجل اخذته بدراهمی فقال لیس عندی و لکن عندی
طعام فاشتره منی فقال لا تشتره منه فانه لا خیر فیه و خبر عبد الصمد بن بشیر
قال سئل الصادق ع ایضا محمد بن القاسم الحناط فقال اصلحک الله ابیع الطعام
من الرجل الی اجل فاجیئ و قد تغیر الطعام من سعره فیقول لیس عندی دراهم
قال خذ منه بسعر یومه قال افهم اصلحک الله انه طعامی الذی اشتراه منی قال لا

تأخذ منه حتى يبيعه ويعطيك قال ارغم الله انفي رخص لي فرددت عليه فشلاح
على وخبر الحلبي قال سئل ابو عبد الله ع عن رجل اشترى توبا ثم رده على صاحبه
فابى ان يقبله الا بوضيعة قال ع لا يصلح له ان يأخذه فان جهل وأخذه باكثر من
ثمنه رد على صاحبه الاول ما زاد الخ وقد يجب الى الشيخ التعليل للمنع بلزوم
الربا حيث انه باع الطعام بالطعام يعني ان زيدا اذا اخذ من خالد منين من
الطعام عوض روپية مثلا فكانه باع الطعام بهذا الطعام حيث ان الروپية عوض
الطعام الذي باعه اولا فاذا اخذ عوضه طعاما فكانه باع طعاما منا من
الطعام بمنين من الطعام ويحق الجواز كما عرفت وفاقا للشيخ والتعليل بالربا
عليل حيث انهما بيعان پس اول طعام را بروپیه فروخته ودر ثانی الحال
مشتری نیز طعام را بروپیه فروخته است بایع اول واین ربا نیست واما روایة
عبد الصمد پس ظهور دارد در کراهت کما لا یخفی با اینکه مختص است بصورتی
که همان طعام اول موجود باشد وان را دو مرتبه مجددا بایع بفروشد وملتجی
است وخبر اول نیز ظهور دارد در کراهت بقرینه لاخیر فیه وخبر سیم نیز
محمول است بلکه ظهور دارد در اقاله بوضیعه با اینکه علما اعراض کرده اند از این
اخبار ومع ذلک مقتضای عمومات وبعض اخبار خاصه جواز است پس اشکالی
در مسئله نیست مسئله متعارف است که بقال یا غیره بعض اجناس را از مالک
میاورد بعنوان معامله بدون تعیین قیمت ومیگوید قیمت ان هرچه باشد بر من نقدا
یا الی اجل این معامله صحیح است یا نه واگر همین فرض بعنوان معامله نباشد بلکه
بمجرد اذن در تصرف باشد باین شرط که قیمت ان را بدهد اگرچه مثلی باشد



قرض و اما اگر بعنوان معامله پس باطل است از جهت جهالت عوض و اما اگر
الا صحیح است یا نه بعنوان اذن در تصرف بود باشد پس ممکن است تصحیح ان بیکی از دو وجه اول
انکه بعنوان قرض باشد پس مأذون در تصرف گویا مأذون است در تملک ان
مجانی اولا بعنوان قرض ثم بیعه لنفسه شیئا فشیئا لکن این اگر قیمی باشد مانعی
ندارد بنا بر اینکه قرض در قیمی بقیمت است واگر مثلی باشد مبنی است بر جواز اشتراط
قیمت در مثلی یا مثل در قیمی واین مطلب اگرچه خالی از اشکال نیست لکن صحت ان بعید نیست
چنانچه صاحب جواهر نیز احتمال داده است بعد نقل عن الشافعی قال لم یجر فی کلامهم
جواز قرض المثلی مشترطا عوضه القیمة کما سمعته عن الشافعی فی الخبز وکذا قرض القیمی
مشترطا مثله الصوری بناء منهم علی ضمانه بالقیمة مع الاطلاق وعلی العکس لعکس ولعل
اطلاق ادلة القرض وعموم المؤمنون عند شروطهم یقضی بجوازه ما لم یندرج
تحت جر النفع کما اذا اشترط الزیادة فی قیمته بلکه ممکن است تایید مطلب ببعض اخبار
که وارد شده در اقراض خبز است که با اینکه قیمی است جائز است ودر مثل خبر صباح بن سیابه
قلت لابی عبد الله ع ان عبد الله بن ابی یعفور امرنی ان اسئلک قال انا نستقرض الخبز من الجیران
فنرد اصغر منه او اکبر فقال ع نحن نستقرض الجوز الستین والسبعین عددا فیه الصغیر و
الکبیر لا باس وخبر اسحق بن عمار قلت لابی عبد الله ع استقرض الرغیف من الجیران
ونأخذ الکبیر ونعطی صغیرا او نأخذ صغیرا ونعطی کبیرا قال ع لا باس وبروایة نبوی
که پیغمبر ص استقرض بکرا ورد بازلا واخری استقرض بکرا فامر برد مثله پس در قرض
الخبز لازم است رد عوض واما قیمت بودن در مثلی قیمی ومثل بودن در مثلی پس
داخل در حقیقت ان نیست بلکه مقتضای اطلاق ان است پس با اشتراط عکس ضرر ندارد

حاصل اینکه اگر تصرف کند در ان جنس بعنوان استقراض با فرض اذن مالک تا اینکه
تملک کند قرضا که عوض انرا قیمت بدهد هرچه باشد ظاهرا صحیح است و معلوم است که
دانستن قیمت حین القرض شرط صحت ان نیست تا از جهت جهل بان اشکالی پیدا شود
دویم اینکه ثمن با اذن در تصرف حتی به بیع از برای خود اگرچه قبل التصرف مالک نشود لکن
لکن ببیع ان شیئا فشیئا مالک شود ثمن را با اینکه مبیع باقی باشد بر ملک مالک اول
لکن این وجه مبنی است بر جواز بیع لنفسه بمال الغیر یا شراء بمال الغیر لنفسه و اگرچه ظاهر
ظاهر مشهور عدم جواز ان است بلکه از حق جواهر مستفاد میشود احتمال اجماعی بودن
ان قال الحق فی بیع لو دفع الیه دراهم وقال اشتر بها لنفسک لم یصح الشراء و کذلك
یتعین له الثمن بالقبض وقال فی الجواهر بعده بلا خلاف اجده فیه لامتناع الشراء
بمال الغیر لغیره مادام هو ملک الغیر ولو باذنه اقتصارا علی المتیقن من اطلاق
ادلة البیع فیبقی اصالة عدم النقل بحالها الا ان الانصاف عدم خلو ذلک
من البحث ان لم یکن اجماعا انتهی بلکه بعضی دعوی عدم معقولیت کرده اند چرا که
مقتضای معاوضه دخول عوض است در ملک من خرج عن ملکه المعوض والا
معاوضه معنی ندارد لکن صحت ان اقوی است و اجماع معلوم نیست و انصراف ادله ممنوع است
بلکه منافی اطلاق ان است والا در صورت اذن مانعی ندارد و اینکه در حقیقت
معتبر است این است که از برای هریک از طرفین عوضی باشد اما بودن ان بجای معاوضه
دیگری حتما از حیث مالک یعنی دخول در ملک ان کسی که عوض دیگر
از ملک او خارج شده است پس معتبر نیست و لهذا اگر بگوید بع مالی لک مناقضه
فهمیده نمیشود و ادعای اینکه حقیقة مراد او این است که اولا مال مرا

تملک کن بعد فروخته است با اینکه این معانی در خواطر او نیست ومع ذلک مناقضه مفهوم نمیشود
حاصل اینکه ممکن است تصحیح مذکور با اینکه مالک جنس اذن بدهد که بقبال مال او را بردارد شخص از برای
خود بفروشد با ضمان قیمت ان در حین برداشتن نظیر اذن در اتلاف مال بعوض و در اینجا
هم لازم نیست که عوض درخواست در مثلی لابد مثل و در قیمی قیمت باشد بلکه ممکن که بعنوان دیگر
در قرض گفته شد جایز باشد اذن در اتلاف مثلی با اشتراط ضمان قیمت ان یا بالعکس
لکن استبعاد و قتی است که قصد ایشان چنین باشد و اما اگر مالک یا بقال یا هر دو بعنوان
معامله بد بشوند و بگیرند پس لابد باطل است و نمیشود باین نحو تصحیح کرد والله العالم تمت الرسالة والحمد لله علی اولها و اخرها

[illegible]

المدرس والمهذب ...

| | | | |
|---|---|---|---|
| [illegible] | [illegible] | ولنعت | كالنعت |
| ٤٤٤ | ٢٠ | أم المراقبة | أم المراقبة |
| ٤٤٤ | ٢١ | ان المراقبة | ان المراقبة |
| ٤٤٥ | ٠٨ | عليهما ايوما | علفهما ايوما |
| ٤٤٩ | ١٠ | مع التبعيض | مع التبعض |
| ٤٥٦ | ٢٣ | فلان يبيد | فلابد ان يبيد |
| ٤٥٨ | ١٧ | ابقاء الاجار | ابقاء للاجار |
| ٤٥٩ | ٤ | وأثاث من الفروش | واثاث البيت من الفروش |
| ٤٥٩ | ٢٠ | مع عدم وجود من به الكفاية | (يضرب عليه فانه زائد) |
| ٤٦٠ | ١٥ | وجهل القابض | وعلم القابض |
| ٤٦٣ | ٣ | ولم توكل | ولم يوكل |
| ٤٦٥ | ١١ | واذكروه | واذكره |
| ٤٦٧ | ١٣ | الاوقات المتحدة | الاوقاف المتحدة |
| ٤٦٩ | ١٤ | ايضاً ظاهر | ايضاً وظاهر |
| ٤٧٠ | ١ | بغير المستحق | لغير المستحق |
| ٤٧١ | ٣ | والعوم | والصوم |
| ٤٧٣ | ٢٢ | مثلا | يضرب عليه فانه زائد |
| ايضا | ٢٣ | اوعقد النكاح | اوعقد له النكاح |
| ٤٧٤ | ١١ | تعلق الوجوب | فعلق الوجوب |

هذه اغلاط ... انبدأ ونصحح النسخة عليها ... هذه الاغلاط على هذا الغلط ... فليصحح ...

[illegible]